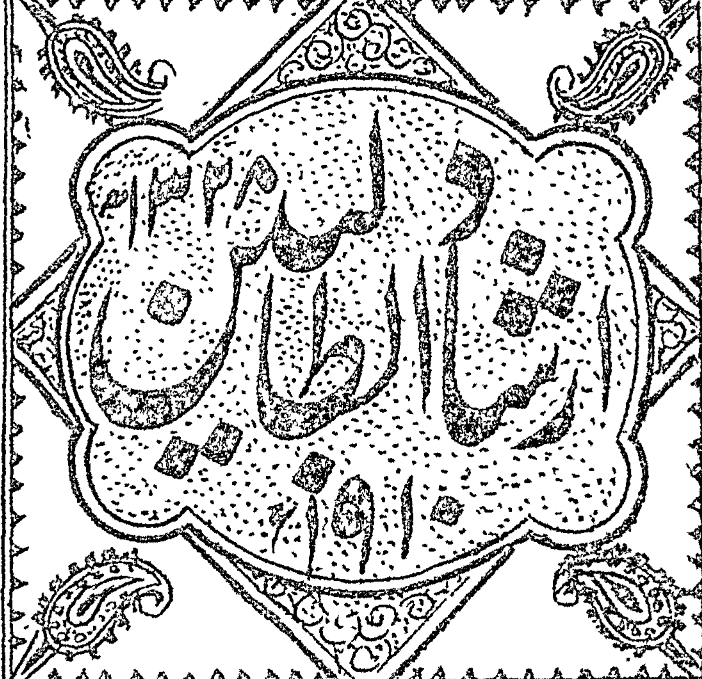
بسم اللہ الرحمن الرحیم نحمدہ ونصلی علی رسولہ الکریم

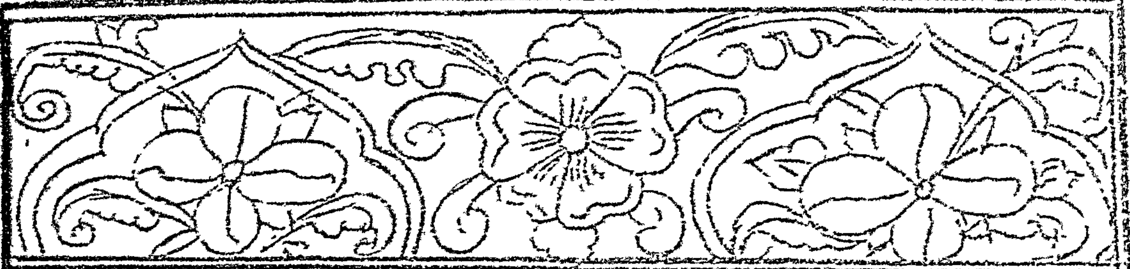
الحمد للہ کہ این تصنیف لطیف حضرت محرم اسرار ربانی حبیب حق سبحانی [illegible]




بفرمائش شیخ الٰہی بخش و محمد جلال الدین تاجران کتب کشمیری بازار لاہور

[illegible]

(باہتمام مولوی محمد ثناء اللہ [illegible] چھپا)



سنه تقدیم نار النطفه علی الجحیم یعنی ببنی بیشتی یقال مکان الی ضیق و تقدیم الجحیم علی النار یعنی لیستی جاه و داری ۱۲ معصوم من الصرح



حمدی مجید وثنای بعید وسزای ذاتی را که بتجلی حدیث ازعالم الغیوب کنز اخفای محبت آورد بر
ممکنات بنور ارادت ورا رمی احدیت کاشت وازان درظاهر عالم که نور شهود از لوازم اوست عیان و
ثابت وجود مبنی یافته ازان درمخانه وحدت که توحید رحمانی ست هنوز کاف با نون نرسیده که
شئونات جلالی و کیانی جمالی وجود ظاهری چون نور محمدی که هیولی وعقل کل تا اسفل السافلین یافت
ودوات قدسی را که چون از کتم عدم اشیای مختلفه را بوجود آورده و بنظر ارکرده فتح وحدت ممتاز کرده و بدانگاه
آنجاء وصفات بیخبر وبازبجود آن بشر د آتش را نه بدهند و تحفه درود دایم واتم تا معهود دران
برگزیده معبود که اوست قبله واحد ومسجود با و که از طفیل وجود خویش جمیل و فیاض قدس تربیت
اوازسایر الشرایع بینا و در رسل اصحاب اجل فرمود کقول الشاعر لم یمتحنا بما یعی العقول به
حرصا علینا فلم نرتب ولم نهم و سلام بروست بر خلفاء الراشدین که هر یک با عیانان تبعیت سر
اولیایی که هر یک سرافرازی حقیقت رشید چهارمن هم اند راه تحقیق هر یک با عیانان پیر جمله اصحاب که
بمنزلة النجوم اند بدان حضرت اند که طیبین وطاهرین اند وبعد از ان تبع التابعین الی یوم
الیقین بحمد دیانه اما بعد میگوید مصنف عباد الله قدس سره علما و درویشان و تتمه احوال و
فضائل ایشان میگوید که از چهار دوحانواده از ارشاد شیخ المشایخ و اولیا حضرت سادات
چابی سید علی ترمذی رسیده بود وازو بایعی قدس سره بشام کام رسیده دست بیعت حاصل
که با التماس فرزند جیبی ازان ذکر حوم بلوسی خواهیم بیان کرد و چون جمله اهل ایمان خاص و
عام را دیدم که از چند چیز نا چاره است بطریق اجمال درین مجموعه بیان خواهم کرد تا هر

ایمان پسندیده بود و نام این رساله ارشاد الطالبین نهادم تا هر طالبی که دم از
طالبی سیر سلوک زند باید که درین جا نظر کند بلکه در حفظ آرد تا در سلوک مغالطه نخورد و ضلال نه
فضل بخرد و پس این کتاب را بچهار باب بنا نهادم تا چهار جهت اشباه باشند والله اعلم بالصواب
باب اول مشتمل بر چهار فصل است فصل اول در توحید فصل دوم در ایمان فصل سوم در خصوص
و لوازم آن فصل چهارم در نماز و لوازم آن باب دوم مشتمل بر چهار فصل است فصل اول
در توبه فصل دوم در علامت پیر کامل و لوازم آن فصل سوم در چهار علم و لوازم آن فصل چهارم
در ذکر باب سوم در سیر سلوک باب چهارم مشتمل بر چهار فصل است فصل اول در اخلاق
حمیده فصل دوم در اخلاق ذمیمه فصل سوم در صبر فصل چهارم در شکر باب اول مشتمل بر چهار
فصل است فصل اول در توحید و توحید به حسب صیغه مصدر است یعنی یگانه شدن بدان ای
عزیز که در نفحات انس امام محمد غزالی قدس الله سره العزیز توحید را چهار نوع مقرر ساخته است
و در اصطلاح صوفیان التوحید اسقاط الاضافات کما سنذکره فی موضعه اول توحید عام
آنرا توحید ایمان گویند چنانکه عوام الناس از انبیا و اولیا و غیر ذلک را آن فرقی نیست کما قال الله
تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و قوله تعالی
انما الهکم اله واحد پس اگر انبیا نیامده بودندی و کتب آسمانی وارد نشده بودندی هر یکی را
لازم بودی که در بدیهه دانستی که این چنین مخلوقات مختلفات در ارضین و سماوات را خالقی
هست چنانکه اگر کسی ایوان بعید مشاهده کند و دود پس هر کس چنین میبیند میدانسته باشد که
در آنجا آتشی هست که بغیر آتش دود را وجود ممکن نیست پس همچنین بدانسته هر که هر حادث را ایجاد
کننده هست و یگانگی و هر یک قایل باشد که آفریننده عالم واحد است بلا شریک چرا که دیگری را نه
پرستید هر که بغیر او دیگری پرستد او کافر مطلق است و او را خدا داند که هما سه چنانکه بحکم ستیز چو
و یا موافق بحکم سازند باشند نیست و نباشد و ذات پاک خدای تعالی موجود هر چون است که حضرتی غیر است
دهر را و را یگانگی ذات و صفات نشناخت او را آغاز نخرید گویند چنانکه ذات او قدیم است صفات
او نیز قدیم داند که اگر صفات اش قدیم نبودی پس عالم که صفت قدیم او است بنیادی عقل لیر دیگر صفت
باشد و این در حضرت پاک او نسبت کردن کفر محض است و از روی صفت و نیستی تعلق را

ناچار ست اول حی ست که زندگی او نه چون زندگی ما که به بدن و جان باشد دوم علیم که ظاهر و باطن
جمله ممکنات و جزئیات و کلیات در علم او آسان تر از سپید دانه که بر دست ست و قدرت که اگر خواهد
قادرے آسمان را باین عظمت در پوست بادام گنجاند که آسمان ان عظیمی خود دارد و این را عاجزی
نبود اگرچه در افهام خلق نگنجد اما در پیش قدرت او کمتر و آسان تر از در آوردن رشته در سوفار
است سوم ارادت که هرچه از تمامی مخلوقات و افعال ایشان در وجود آوردن جمله ممکنات از ازل
تا ابد بر ارادت او روشن تر از شمس منیر بود که ذره از ان تجاوز و نقصان نخواهد شد و این چهار
صفت ذاتی را الهامی گویند که جمله اسما و صفات را اگرچه قدیم اند اضافت با ایشان ست
و سمیع که بے آلت گوش شنوا ست بصفت شنوائی و بصیر که بے حدقه و مردمک چشم اگر در شب تاریک
بر سنگ سیاه مورچه و پشه سیاه میرود بصفت بصارت او را می بیند و بصفت سمعیت سنگلی
پاے مورچه و پر پشه و جنبش رفتن او میشنود و بصفت عالمی آنچه از ان پشه و مغز مورچه میداند
پس گویا که صفت از دیگر ممتاز نباشد آنجا که یک ست همه باشد و کلیمی یعنی گویاست بکلام او
از جنس صوت و حرف نیست که ان جبرئیل یسمع صوتا و لا یعلم کلام الله تعالی و
علی ما اراده الله تعالی یعنی دال و حجت بر کلام حق سبحانه چه چیز ست یکی آنکه در تفسیر حسینی
آورده ست چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در آسمان دنیا رسید سلامے شنید
که السلام علیک یا رسول الله حضرت رسالت پناه متحیر شد که آواز شنید و صورت ندید
پس جبرئیل علیه السلام گفت که جواب سلام باز گوی یا رسول الله بعد از جواب حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم از جبرئیل پرسید که ایشان کیانند گفت این دو فرشته اند که ایشان را در تنزیل
سفره و بررة گویند کقوله تعالی بایدی سفرة کرام بررة پس آن نازنین کونین از
جبرئیل پرسید که یا اخی شما ایشان را می بینید گفت نه یا رسول الله بلکه آواز ایشان میشنوم و
من هم بلا احوال میدانم که هنوز آدم در وجود نیامده بود که جمله کتب منزل از ایشان شنودم
و یکبارگی در دل من محفوظ شدند و در آسمان دنیا پیش هاروت و ماروت که ایشان نیز معزز
بودند گفتم و ایشان بر اوراق درختان یاقوت که در آسمان اند نوشتند و بحر حادثه پیغمبران
را مر ایشان رسانیدم که ذره از ان کم و بیش نشود و دلیل دوم آنکه کلام را شرع تقریر کرده اند

یکی آنکه گفتم که این را کلام صوتی گویند دیگر کلام صورتی و سوم کلام معنوی و مراد از کلام صوتی
لوح محفوظ ست آن را جبرئیل معاینه بیکند و کلام معنوی چون دو درویش در انجمن نشسته باشند
و هر دو از خود منتفی شده و خود را بتصرف حق سپرده پس یکدیگر روح سراجه یک بدیگر بنگاهند
چنانکه عامه خلق را دران اطلاع نباشد پس این کلام بزبانهای ما مقروست و در دلها
محفوظ است قرطاس و مداد و مخلوق اما معنی که قائم بذات ست و صفت ازلی ست چنان ست
چنانکه بود پس هرچه حضرت رسالت پناه بر ما خواند و او از جبرئیل شنید و جبرئیل از سفرهٔ کرام
بررة و ایشان از حضرت پاک لم یزل بی کلام و بی زبان آگاهی یافته اند ذره ازان بیش و
کم ندانند و غیر مخلوق اند تا ایمان سلامت ماند و در بوستان ابو اللیث آورده است

قال علیه السلام من قال القرآن مخلوق فهو کافر بالله و مشیت که آن را تکوین گویند که
هرچه در ارادت قدیم خواسته است اکنون هیچ ذره از ذرات ممکنات ازان کم و بیش و تغیر
و تبدل نیابد و بغیر مشیت او گیاهی و برگی در شجر نروید و نجنبد و این را صفات مولوداتی و
لازمی گویند که آن چهار اول متعدی اند و هر هشت بلکه جمله صفات و اسما او ثبوتی و قدیمی اند
بخلاف صفات مخلوقات که حادث و عارضی اند و بیچون و بیچگون و بی عیب و بی نقصان
چون سبوح قدوس صفات سلبی و تنزیهی گویند که بغیر ذات پاک او اطلاق نتوان کرد و معز و مذل
و محیی و ممیت را صفات اضافی گویند پس عارفان را چنانکه در توحید ایمان اگر نفعی و ضرری
از حق تعالی ندانند و ازانها باطل چون دانند از دائرهٔ ایمان بیرون آیند و در ورطهٔ کفر
افتند و طائفه عرفا را توحید علمی ست چنانکه در طوالع الشموس در بیان توحید ایمان آورده ام
که در یگانگی او چنان بیشک باشند چنانکه وقتی صاحب کشاف بر دهقان گذر کرد و پرسید
که ای دهقان میدانی که خدا یک است گفت بیشک و بی شبهه میدانم که خدای یک ست شیخ گفت
اگر کسی دو گوید چه گوئی رنگ روی آن دهقان متغیر شد و بیلی که در دست داشت بیچاره از
غایت بیطاقتی برداشت و گفت که اگر تو گوئی همین زمان در سر تو زنم و گردنت را بشکنم
شیخ تبسم کرد و گفت از اعتقاد و یک دلیل که من نقلی و عقلی دانسته ام و الله اعلم باشد که همین یک اعتقاد
شما پسندیده است و در مشارق الانوار آورده است که شیطان هر روز تخت خود را بر سر آب

بیابان می بینند و شیاطین او در پیش خود میخوانند و میگوید که بروید و در عالم هر زبان از دین حق
بگردانید چون باز پیش وی میروند هر یکی را میپرسد که چه کرده اید یکی گوید که یکی را خمر خورانیدم
و دیگری را زنا کنانیده ام و بدین طریق هر یکی از گناه کبایر و صغایر عرض کنند گوید که سهل ست کار
کرده اید و چون یکی گوید که فلان را در آوان خشم طلاق گویانیدم و یا مرد و زن را اعتقاد بر پرستش نجوم
گردانیدم و زن چنین شخصی بیکدیگر طلاق شدند پس شیطان گوید که تو ندیم منی نزدیک من بیا که کاری کرده که
اگر از خود جدا کنند نسل آدم کم شود و اگر بغیر توبه نکاح جدید باشند و حلال دانند کافر شوند و همچنین
طریق در بنی اسرائیل یکی از میان آن ملعون پیش زاهدی رفت که هفتاد سال روی سوی مستقبل
قبله گذرانیده بود و پیشانی و زانو و کف دست و هر دو پا مانند گردن گاو درشت کرده بود و او را پرسید
که ای زاهد اگر خدای تبارک و تعالی هفت طبق آسمان و زمین را در سوراخ سوزن گذراند تواند یا نه
گفت چه دانم و آن ملعون از پیش وی پیش عزازیل آمد و گفت چه کردی گفت فلان زاهد را
باین فسق رسیدم و باین طریق جواب داد و گفت ندیم خاص منی که او را کافر کردی پس عرفا را واضح
است که نفعی و ضرری او بسبب ست نه از سبب پس جمله ممکن را در قبضه قدرت او دانند و آلتی بیش نه
بینند پس هر چه با ایشان رسد از حق تعالی دانند نه بینند از خلق چنانکه منقولست که حضرت
جنید بغدادی قدس سره چون مریدان بر نزدش رسیدندی و دیدندی که روی مبارک او و چون
مگسان عسل که بر عسل جمع آیند همچنان مگسان گرفته بودی یاران میگفتند که یا شیخ خدا دست داده
است باید که بجنبانی تا برخیزند گفت که ای جنید جنبانیده بودم و چون نظر در علم الیقین کردم وجود بر بدن
گمان از ایشان ندیدم بلکه از حق پس از تصرف و تدبیر و رضای خود گذشتم چنانچه عراقی گوید نظم

| | | |
|---|---|---|
| تا جنبش دست تست با دام | سایه متحرک ست ناکام | چون سایه ز دست یافت مایه |
| پس خود تو را اصل هست سایه | زان چیز که وجود او ز خود نیست | هیچش نهادن ز خود نیست |
| هر آن چیزی که بحق قیام دارد | او نیست و لیکن نام دارد | |

پس عرفا را چون نظر از آلت منقطع شود دیدند که غیر را هیچ نیست که شرک ایمان عوام اینست که در
عبادت غیر الله را شریک کنند که در حق ایشان التوحید اسقاط الاضافات تا اگر اضافت بغیر
الله کنند هیچ از دایره ایمان بدر شوند یا ایشان را اسقاط اضافت از جمله احتیاط

کہ اشارتے بدین نسبت کہ قولہ تعالی وَاللّٰہُ خَلَقَکُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ ایضا قولہ تعالی اِنَّہٗ یَعْلَمُ
السِّرَّ وَاَخْفٰی و در شرح فصوص آوردہ است کہ ہرچہ در ظاہر و باطن مخلوقات در وجود
می آید خداوند تبارک و تعالی در غائبات افلاک پنہان کردہ و در محل خود بروے میرساند و در
طوالع شموس است کہ سر آنچہ در ضمیر تست و اخفی آنچہ ہنوز نیامدہ باشد و ہرچہ خاطر میگذرد
بسا باشد کہ ترا معلوم نباشد و اگر مرا ازان جاہل دانی پس ایمان بیگانگی من نیاوردہ باشی و الا
ولا تستر الناظرین از ناظران مجازی مر سیک ندانی پس چون عارفان دیدار علم سر و خفی را
خود را اسیر کردہ بود و سیر کردہ و نصرہ و نفع خلق از میان برطرف کردہ و اگر نہ از دائرہ عارفان بخبر را
اما چون توحید ایمانی دارند در کفر نیفتند و نہ افتند اما در دعوی معرفت کذا باشند چنانکہ پیش حضرت
رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم کافری شقی نشستہ بود از غایت بے ادبی پیکانے در دست و پشت آنرا
بر زمین سخت میزد و بحضرت رسالت پناہ سخن میکرد ناگاہ پارچہ ازان نے جدا شد و انگشت وسطی
مبارک ازان زخم شد و از و خون روان شد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ہمان انگشت را در دست
گرفت خون پنہان کرد تا نظر امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ بدو نرسد کہ سرش از تن جدا خواہد کرد
زیرا کہ حق سبحانہ و تعالی در حق من فرمودہ است قولہ تعالی وَمَا اَرْسَلْنٰکَ اِلَّا رَحْمَۃً لِّلْعٰلَمِیْنَ
تا در حق او زحمت نشوم و دران ہمان نظر حضرت در توحید علمی بود چون آن کافر چنان حال دید
مسلمان شد پس عارفانرا اسقاط اضافات این رمز است توحید سوم حال ہم آن چون دائم المدام
خود را در دہن نہنگ حدت وانمرا اذا انکسر السفینۃ یرکبہ البحر چون سفینہ وجود ممکنات
از نظر منقطع شدہ ایشانرا دریائے وحدت بجز اسماء و صفات ہر نوع کہ استعداد ازلی یافتہ است
در طلاطم مے آرد ازین ست کہ منصور میگفت شعر ولذت اتملی باھا وفدا من اعجابی * انا
طفل صغیر فی حجر مرضعاتی * ظاہر کرد احدیت مرتبہ اعلی خویش را و حدت کہ احدیت و حب
عشق سافح ناسند کہ پیش از قضاء خلق از نام و نشان ہیچ صفتہاے قدیم خود مستغنی بود و چون قضاء
وحدت در واحدیت منبدہ او ممکنات وجود ذہنی یافت کہ آنرا اعیان ثابتہ گویند و ہر اسم خواہان
اثر خود شد اسماء جمالیہ خواہان اثر خود شد و جلالیہ خواہان اثر خود شد پس وحدت اسمی احدیت ابا
چنانچہ شاہ قاسم میفرماید بیت عشق ست کہ بلاے عالم ست تحقیق * جز عشق کسے را بدیدی

هست بگویید یعنی آنچه در ذات حرف مخفی بود بطلعه وحدت در واحدیت خود بخود مشاهده کرد
علم و نور و شهود از لوازم واحدیت ست و ممکنات چون خود را در معنی یافتند بر زند نامند و گفتند
هر اسمی حیران در پی شان اثر خود است چنانکه مربوبات تعلق برب دارند و مرزوقات تعلق برز
پس یافتن لحظه در لحظه غذا بها و شراره سفر کرده می آید و از آید تعلق قهاری و جلالی او رود تا آنکه بحکم
است گویا که در کنار دایگان آمده اند و لیکن برآنکه در آوان منصور را دست و پای بریدند خنده
میکرد چه که دران حال که خلق او را سنگسار میکردند ندید بجز حق که درین مقام سالکان الست را هم
نه بینند و پرده با یار باشند ازان سبب الم و زحمت بایشان نمی رسد چنانکه قاضی حمید الدین
ناگوری در تصنیف خویش در طوالع الشموس آورده ست که چون لیلی را تهمت عاشقی مجنون
گرفته بودند او را سی صد چوب زدند و وی را خبر از عالم چوب نبود و خلق متحیر شدند که این چه حال
است یکی گرد قفای این حال بود گفت محبوب او در میان این جمع ست و نظر او در محبوبست
و چوب در نظر وی نمی آید و او نیز در نظر محبوب محوست ازان سبب مضمون است که خبر از چوب نیست
و آورده اند که حسن نوری رحمه الله در حین مشاهده بر حالی رسید هفت روز در میان زنانه
در دیده برقص میزیست چون وقت نماز شدی بخود آمدی و نماز گذاردی و باز در رقص شدی و
هیچ آزاری بوجود او نرسیدی که در عصمت محبوب خود بود و او جز محبوب نمی دید و نیز در طوالع
الشموس است که وقتی در بنی اسرائیل زاهدی بود بیست سال تحریمه نماز بسته و در تحیر
مستغرق و از خود بیخبر استاده بود و بعد ازان آگاهش کردند بخود آمد و گفتندش حال چه بود
چون تحریمه بستم غیر الله را پس پشت انداختم و چشم حق بینی باز شد غیر الله جمله سمت را بلکه قبله را هم
فراموش کردم و بتصرف و عصمت الله استاده بودم و منقول است که بزرگی ازان جانب کند
بوده دوازده روز در قید چشم او کشاده بر یکجا قرار بودند و بر هم نمی زد و مجموعه خلق مضطرب شدند
و دیگران در پیش او دعوت نمودند چون چنان بدیدند روی مبارک او بجانب خود گردانید در حال چشم
و طیر روح او از قفس قالب پرید گفتند که ای شیخ در حق او چه کردی گفت چشم حق بین او در تماشا
بود چون روی او بجانب خود گردانیدم جان را تسلیم کرد که این دوازده روز در ذوق محبوب بجا
بود گویا یک پلک نزده است و در تذکرة الاولیا مذکور است که چون حضرت بایزید بسطامی

قدس سره در هنگام سکرات انا سبحانی وما اعظم شانی گفت بعده مریدانش گفتند که یا شیخ شما
سخن بیهوده و خلاف شرع گفته اید شیخ قدس سره گفت اگر بار دیگر گویم مرا بکشید و بقلم تراش پاره پاره کنید چون
روزی بیابد در خانه نشسته بود وجود او بظاهر چندان بزرگ شد که تمام خانه پر شد و سرش از خانه برگذشت
باز انا سبحانی وما اعظم شانی گفت مریدانش کارد زدند هیچ اثر کارد بر وی ظاهر نشد پس چون وقتی که با
بخود آمد پرسیدند که یا شیخ چرا سخن بیهوده و خلاف شریعت گفتی گفت مرا نزدید گفتند فرمان بجا آوردیم اما کارد
بشما اثر نکرد گفت پس من نبودم که الوهیت وجود مرا محو کرده بود هرچه گفت همو گفت من در میان نبودم
و بعضی گویند که سر سوزنی در رگ دست خلانید چندان خون از الم ظاهر شد که فریاد بر آورد و گفت که من اینم نه
آن بودم که او بود گفتند آن چه بود که سرت از خانه گذشت و خانه پر شد گفت که از حال مردان نشنیده بودی
وقتیکه آدم صفی الله از خاک پاک و آب مرکب کرده اند سر او در مکه مبارک و پای او در طائف که درازی
او سه فرسنگ بود و چون از بهشت فرود آوردند در دنیا سر او بآسمان میرسید و حضرت جبرئیل پر خود بر او نهاد
تا بقدر شصت گز آمد این نوع عجائب و غرائب از صفت الوهیت او بسیار است و در تفسیر ابو اللیث
است که شبی حضرت رسالت پناه از خانه مادر مومنان بی بی عائشه صدیقه بیرون آمد و بی بی از آنجا که خاصیت
عورتان است غیرت بکار آمد و متهم شد و گفت مبادا که در حرم دیگر رفته باشد بجستجو در پیش حجله
حرم رسول الله صلعم رفت و ندیافت و در خانه ابی بکر رفت آنجا نیز نیافت در مسجد آمد دید که حضرت را
درون مسجد معکوس گردیده و پای مبارک خود را بمیخ سقف خانه بسته بود سرش افتاده بود و دل بی بی چون
چنان بدید از روی شفقت سر مبارکش را بالا گرفت و بالا کرد و در بین بالا کردن بسیار جهد و حظ شد
بعد از تکلیف بسیار حضرت پرسید که کیستی بی بی گفت منم عائشه گفت عائشه کیست گفت بنت ابا بکر
صدیق گفت صدیق کیست گفت پسر ابو قحافه گفت قحافه کیست گفت پدر خسر محمد علیه السلام گفت
محمد کیست بعد از آن بی بی دست از وی باز داشت و در خانه آمد چون حضرت رسالت پناه بهوش
آمد و خود را از رسن خلاص کرد و در خانه بی بی آمد بی بی احوال باز نمود آن بازپرس کونین صلی الله
علیه وسلم گفت لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل و در شان
التوحید سقط الاضافات این رمزیست چنانچه در مکتوبات شیخ شرف الدین منیری آورده است

که اوحی الله تعالی الی اولیائه بخفی الالهام کرد باولیاء خویش انا عند ظن العبد والعبد منهم مل

بالظن والظن متصل بالرب ودر بقا بلا او این آورده است بیت تو در وگم شو که توحید
آن بود گم شدن گم کن که تفرید آن بود که برادو بیا نجا گم شد نیست نه دم زدن نه کلام ما و من
وکلام ما و من دعوی ربوبیت و دعوی کذاب بارب الارباب بیانی خود مردود است چنانکه حلاج میفرماید
ست ما که تو دم میزنی هم دم نه تا که معنی مانده محروم نه و حضرت شیخ سعدی شیرازی میفرماید
مثنوی ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد این مدعیان
در طلبش بیخبر انند کانرا که خبر شد خبری باز نیامد قال غیره بیت هر که یارا دوست ار
کافر مطلق شود پیشوای خلق گردد سالک برحق شود به لغت عرب کافر معنی ساتر دارد
چنانکه زمین را ایشان نیز کافره گویند که زمین پوشنده تخم گیاه است و شب تاریک را نیز کافره
گویند که همه چیزها را میپوشد و محب بمحبوب رسد بنابر انیست که پیغمبر گفت الکافر اذا مات
فی کفره دخل الجنة و اینجا کافر بمعنی کفارت دهنده است یعنی دوستی من چه ظاهر و چه باطن در
رسول صلی الله علیه وسلم است پس چون رسول علیه الصلوة والسلام در آوان سکرات دوستی من خود را
و ملک مقرب امیان نبیند پس چاکران و کلاف دوستی زنند بطریق اولی شان دوستی من شوند
لقوله علیه السلام اتصاله فی انفصاله و انفصاله فی اتصاله یعنی اتصال حق بانفصال شدن
از خود و انفصال از حق باتصال شدن بخود پس در چشم سالک حق هر چه غیر الله است محو و مضمحل شود
سوی الله چنان پوشیده باشد که خود را و غیر را نداند پس چون جمله عبارات و اشارات از و پوشیده
شد گویا که ساتر مطلق شد آنگاه پیشوای خلق را شاید و نام سالکی برو اطلاق توان کرد و توحید
چهارم را توحید الهی گویند و آن چنان است که در ازل لا ازال در غیب الغیوب بلا نشان و
عبارت بود اکنون همچنان است که هر چند که کسی از انبیا و اولیا بیان بعبارت کنند ایشان
محدود اند از حد خود گویند که محدود و مر نامحدود را در مقالات و مفهومات آورد و این محالست که معقولات
و در معقولات عقلا در نمی آید پس چه جای آنکه ذات الهی که از عقل و وهم تو اندر آید چنانکه روزی
این فقیر را سخن با ملحد و غیر افتاده بود که غیر حیث آن ملحد که اکثر مسلمانان را از دین برده بود
و شریعت مصطفی صلی الله علیه وسلم را و هر بی پشت انداخته و محرمات را مباح و داشته چنان تقریر بود که
بجز غیر خدا را گویند فقیر کلامت پیش آمد و گفت که اگر چشم حق بین باشد غیر در عجب ایشان

بیان توحید الهی

چه باشد ملحدی از اینجا که ملحدی وی بود اظهار کرد و گفت که چون کسی آرد با عجب سازد و از آن نانی بپزد و از وجه و نان بای چیزی که میان او مجوف سازد و یک طرف را پوست و دیگر طرف را پشت و میانش را مغز نامند و جمله جز یک نان چیزی نیست پس گفتمش که ازین سبب مردمان جاهل امر یزید خود ساخته واندر احدیت بجز نان چیزی ندیده اند و مذهب باطنیان ایشان گرفته بعد ما و گفت که مذهب صوفیان شما غیریت گفتمش صوفیان با ایمان و که در غیب الغیوب معلومات حق در تحتیت او معدوم بودند وجود میگویند و غیر را جز نام پیش نیست و اما چون بحسب تنزلات وحدت از ملا و اعلی کرسند که ه انشا را الله تعالی وجود حستی یافته ممکن و محجوب گویند چنانکه عراقی فرماید **نظم** هر گدای مرد سلطان کی شود * لیک آخر سلیمان کی شود * پس عجب اینست کین مرد گدا * چونکه سلطان نیست سلطان کی شود * بوالعجب کار بینش بینا در هست * این چون عین آنست آن کی شود * اگرچه غیر از کبریای نامحتاج بود اما مقتضای صفاتیه چون قابلیت داشت گویا که شور انگیزی پیدا کرد و وجود را که در عیان ثابت بود بظهور حسن آورد و نام غیریت نهاد و حالا باز فرد انیتش بخود راه ندهد عجب از آن روی که غیر محل واقع شده است که چیبار آنرا گویند که چیزی را در غیر محل نهد که ادراک هیچ فرد بر وی بسد از آنست که حق اجبروت گویند چون سخن بدین جا رسانیدم ملحد گفت که غیر محل جا چه نه باشد گفتمش که چون ازین چوب خشک که می بینید و حالا که وقت میوه نیست و این چوب از جنس درختان میوه نیست و درین حال از وی زرد آلو و با انواع میوه ها ظاهر شود و چوب تغیر و تبدیل نیابد و هر کس از آن میوه بخورد و لذت میوه یابد و چوب آنچنان که بود همان باشد و چوب بر جای خود و میوه بر جای خود و ملحد چون سخنم را شنود از انجا که جاهل او بود خنده آغاز کرد و تبسم یاد کرد و گفت سبحان الله ثم بالله آنچه شما گفتید آن محض است زیرا که هرچه دران چیز نباشد صادر شدن از و محال است و آن جماعتی که مریدان او بودند از سخن او خوشدل و خرم شدند پس من فقیر تقریر درآمد و گفت اگر این او در فرقان مجید خود یاد کرده باشد پس باید که شما از ملحدی خود باز گردید و تائب شوید و من بعد دست تابت نداهید و خلق را اگر او نسازید درین شرط جزم کرد که هرگز در کلام شریف چنین نباشد گفتم در سوره که شمودیان مردمان کوهی و ترک بودند و مالها بسیار داشتند و شتر و گله آمیخته را انگیختند بعد از وفات هود پیغمبر صالح پیغمبر علیه السلام ابر ایشان از طرف

ذکر مصنف این کتاب شیخ [illegible] و علاء الدین [illegible] توحید الهی است

دیگر پیدا شد و رسالت خود با ایشان اظهار کرد و ایشان قبول نمودند تا آورده اند که روزی
عید ایشان بود و ایشان به صحرا و بیابان گرد آمده بودند جمع شدند و سنگ سیاه را بخدائی
می پرستیدند حضرت صالح علیه السلام نیز آنجا حاضر شد و گفت ای بدبختان سنگ هرگز لائق خدائی نه
ایشان گفتند ای صالح بهر ما معجزه پیدا کن که هم ازین سنگ اشتری پیدا شود که کلان ازین
باشد و از آن شتر بچه زاید که او نیز بقدر مادر باشد و به پیغمبری شما گواهی دهد و ما را ازین
نفع بسیار باشد پیغامبر خدا گفت ای بدبختان هر معجزه که شما خواهید بفرمان خدا تعالی پیدا
خواهد شد اما بعد از آن شما ایمان نخواهید آورد و بعذاب گرفتار خواهید شد و ایشان شرط
کردند که ما ایمان خواهیم آورد پس صالح ع دوگانه ادا کرد و از ادای دوگانه سر بزمین نهاد و از
رب العزت درخواست چون سر از سجده برداشت از سنگ اشتری برخاست و از آن سنگ
سیاه که معبود ایشان بود چنان [illegible] که عورات را باشد آوازی برآمد و از وی اشتر ماده پیدا شد
که سرخ و سفید [illegible] بیست گز بود و او نیز [illegible] آغاز کرد و از آن اشتر ماده بچه بزاید که
سرخ و سفید [illegible] بیست گز بود و هر دو بزبان فصیح برسالت صالح علیه السلام گواهی دادند
که لا اله الا الله صالح رسول الله و پیش ایشان [illegible] آب [illegible] در یک حوض آمده
و [illegible] بود و در آنجا آب جمع میکردند و در شب [illegible] چهارپایان و
مواشی ایشان همه آب آنجا میخوردند چون این ماده اشتر پیدا شد آب را بنوبت کردند یک روز
آب مردم و اشتر میخوردند و آن حوض را از شیر ایشان [illegible] و روز دیگر مواشی ایشان میخوردند
و از شیر ایشان [illegible] میکردند و از شیر ایشان میخوردند و آن بدبختان و بدعهدان
ایمان نیاوردند [illegible] پیش ایشان [illegible] پهلوانان ایشان [illegible] و همراه یار [illegible]
[illegible] آمدند و آن [illegible] مال بسیار [illegible] گفتند که زود
باشیم [illegible] طعام لطیف [illegible] آن [illegible] زنان [illegible] شما [illegible]
آن پهلوانان گفتند که چرا چنین گفتید [illegible] سر شتران [illegible] مواشی و پایان گیاه
[illegible] شتران [illegible] بینید مواشی و پایان [illegible] آب [illegible] باید گویا که
حال ایشان [illegible] شد [illegible] آن بدبختان گفتند کار این اشتر را

پی گیریم بابایان چه خواهید او چون آن دو زن صاحب جمال و بدکاره صاحب مال بودند
گفتندش که ما هر دو مع اموال خود دیگر شما باشیم و آورده اند که راه گذر ایشان که آب
میرفتند زیر شکم ایشان زمین مثل دره کافته شده بودند و آن هر دو ملعون رفتند و دران
رهگذر در هر دو جانب زمین ایکاویدند و غارے راست کردند و دران غار پنهان شدند
چون شتر ماده اول آمد از هر دو جانب برخاستند و پی اخیره او را پی کردند و راه تنگ بود
امکان باز گشتن شتر نبود والا هر دو را هلاک کردندی چون بچه اش از عقب آمد و مادرش پی کرده
افتاده بود از پیش ایشان گریخت بفرمان خدا درون کوه درآمد و غائب شد تا مدت یک
سال و بر حکایتی تا مدت سه سال گوشت میخوردند که نافه بهشت بود و گوشت او را بدبوی نبود و گنده
نمیشد و بعد ازان بصاعقه و شما را هلاک کرد بمانند تخم کلان سنگها آتش بر ایشان بارید و زیر و
زبر شدند بقهر خدا کما قال الله تعالی فقال لهم رسول الله ناقة الله وسقیها فکذبوه فعقروها
و در سورهٔ هود نیز مذکورست چون این آیت را بزبان شرح دادم و گفتم که ای بدبختان خدای را
چندان بدائع و اختراع ست که پروانه بغفلت از جز پر سوختن سود نیست که التقدیر بحر عمیق
من غمس فیه فقد ضل بیت کمال عاشقی پروانه دارد که غیر از سوختن پروا ندارد اگر شما
تکذیب و ... بدید بخوان آن شتر هنوز باقیست تا این زمان که حاجیان میروند و دران موضع چندان
شور و غوغاے تفنگ و دمامه و غیر ذلک پیدا میکنند از ترس آنکه اگر آن شتر بچه آواز دهد تمام عالم را
زهره بترقد پس از این تقدیر مرا او که دعوی خدائی میکرد گفت که خصم من آنست که خدائے مرا
مرا از خدا جدا ساختی و من غلط کرده بودم که خود را خدا میگفتم و منقولست که بایزید بسطامی
قدس سره سر بر زمین میزد و میگفت ای مدعی گذاف که ترا سلطان العارفین میگویند و حق تعالی
فرموده است ما قدروا الله حق قدره بایزید گفت روزے جوانی پیش من آمد و در پی من
نماز ... چون نگاه کردم جوان گفت بایزید اگر از پوستین خود با ... بدهی تا من ... شده خود
رفتم گفتمش اگر پوست خود را بخشم ... بایزید [illegible] ریاضت من ... آن جوان
گفت [illegible] ریاضت خویش ... گفتم [illegible] در تهجد ... سی و دو
اندیشه کردم ازان بود که آب را ... از وظیفه خود ... ازان [illegible] کردم که مدت ... آب

نخوردم چون بیانم از تشنگی و خشکی بیرون آمدی در خاک سر میکردم و میگفتمش باز بجای خود گرفتمش
گفت عفاک الله که مقام خاصان همین است و عامه خلق را آنجا گنجایش نباشد پس بعد از بیست و
سال گویا که از نفس خود زبده ساختم و شش سال در بوته آتش مجاهده بنوع ریاضات و مجاهدات
گداختم از و آئینه پیدا شد و بعد از سه سال به صیقل ریاضات مصقل ساختم پس زنده نموده شد و
بعد از آن سه سال دیگر بنوع ریاضت و تزکیه و تصفیه نفس جمال روشن و مصفی ساختم گر وجود
من از روی معنی نه از روی صورت گنجشک شد پس هزار سال چنانکه مهوش صوفیان است در بیابان
در هوای سر آنجا پرواز کردم و سی هزار سال در توحید و سی هزار سال در الوهیت چون نود هزار سال
شد بایزید را من برفت خود را منتهی سیر دانستم تا رحیمه مثال نار در گردن آویختم و نشستم بر سر من
هاتفے آواز داد و عتاب کرد که عزتی و جلالی ما عرفت حبیبی فارجع الیه پس بال از گردن گسلانیدم و سی
هزار سال در وحدت پرواز کردم دیدم که میان من و میان حبیب صلی الله علیه وسلم دو قدم مانده بود و خواستم که از آن قدم پیشتر
روم در هر قدمی هزار و صد هزار دریای آتشین از قهار و جبار دیدم که یک بایزید چه باشد اگر هزار و صد هزار بایزید
باشد بعد قدم مشتعل شوند کم همت بودم باز گشتم پس [illegible] را در آنجا که انتهای اولیاست ابتدای انبیا
است که آن یک قدم بود بایزید بود آنرا وحدت نامند و آنجا که ابتدای حضرت رسالت پناه است
انتهای جمله انبیاست آن قدم را وحدت نامند پس گویا که از ذات حق فیش هیچکس دم نزده است
چنانکه حضرت رسالت پناه صلعم فرموده است سبحانک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت
علی نفسک پس چون آن نازنین کونین که از زبان درر نثار او چندین حمد و ثنای حق تعالی گفته است
که در حد حمد ثنا پیدا اند از کنه ذات نامحدود او زبان کوتاه کرده عذر آورده در نظم او قاضی
حامد الدین ناگوری قدس سره فرماید بیت ناطقه خود [illegible] سرای عاجز است [illegible] توحید لا اجر آنجا
کرده [illegible] قال غیر سبحان من تحیر فی ذاته سواه + عقل [illegible]
و در کیمیای سعادت امام محمد غزالی رحمة الله علیه آورده است که معنی الله اکبر اینست که
بزرگتر از گفتار و عرفان خلق است و گفته است ما وحد الله احد بوحدته وحده [illegible] فهم جاهل [illegible]
این هر سه [illegible] برادر اهل سنت و جماعت بر آنند که خود بذات [illegible] حق تعالی که حق معرفت او
همین یکی گفتن و یکی دانستن و یکی اعتقاد کردن است چنانکه حضرت حق تعالی گفت انما هو الله واحد

وجبرئیل شنود و محمد رسول الله اعتقاد کرد تا در دریای ضلالت غرق نشوی و تا از کمال معرفت او چون مردی ابنیا بعجز اقرار کرده تو نیز عاجز شده باشی و بطریق ملحدان دعوی گزاف نکنی تا مومن سنی باشی سوال حضرت داؤد علیه السلام از حضرت حق تعالی که در صحرای عدم خویش خفته بودم تو مرا با هستی خویش بوده ز خواب خوش مرا بیدار کردی نگفتم ترا این حیث مقصود جواب از جانب حق بصحرای عدم خویش خفته بودم ترا با هستی خویش خوش بوده ز بهر معرفت بیدار کردم بیقین میدان همین بوده است مقصود

## فصل دوم

در بیان ایمان گویند بدان ای عزیز که ایمان از روی لغت ادخال النفس فی الامانة و از روی شرع تصدیق النبی بما جاء به من عند الله تعالی و در اصطلاح صوفیان خود را بحقیقت ایمان سپردن است پس نزد امام اعظم رضی الله عنه چون ایمان عام است مجمل کافی است چنانکه گوئی که خدا یکیست و محمد صلی الله علیه وسلم برحق است و آنچه کتابهای آسمانی منزل شده اند بر انبیا علیهم السلام همه حق اند و درست اند و این ایمان ورا کافی است اگر مومن برین ایمان ثابت بمیرد نجات یابد از عذاب قبر و عذاب ابدی دوزخ چنانکه در تفسیر جلالین مذکور است و معنی این آیت قوله تعالی يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِينَ اٰمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْاٰخِرَةِ و مراد از آخرت قبر است که دو فرشته بیایند و بپرسند مَنْ رَبُّكَ وَمَنْ نَبِيُّكَ وَمَا دِينُكَ پس چون مومن موحد اینجا باقرار و تصدیق ایمان ثابت دارد در اینجا گوید رَبِّيَ اللّٰهُ وَاحِدٌ وَنَبِيِّيْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَدِيْنِيْ دِيْنُ الْاِسْلَامِ پس ایمان بی عمل و آن عمل بی ایمان وا[ن]ق با هر که ایمان بی عمل دارد در روز قیامت که حشر شود در پیشانی او نوشته باشد هٰذَا مَالُسْ عَنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ وَلَا يَنَالُ شَفَاعَةَ رَسُوْلِ اللّٰهِ پس اگر کسی خدا را شناخت چنانکه حق است اما گرویدن برسول آورده و قبول نکند کافر است زیرا که در حق اهل کتاب وارد است قوله تعالی يَعْرِفُوْنَهٗ كَمَا يَعْرِفُوْنَ اَبْنَاءَهُمْ پس شناخت ایمان آن نیست که فرعون و نشست و نکرد با دوزخ رفت و در حدیث است که چون دحیه کلبی پادشاه عرب بود و چند سرها دختران گاه صحابه رسول الله کرده بود و صحابه رضوان الله علیهم از دست و نهایت زحمت یافته بودند پس کمان و با سپاهی بکس لشکر بیایان خود زیر خلعت ایمان بشرف رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و صحابه کشته گفتند که لشکر وی را به تیغ

گرفته بودم که از دست وی رنج بسیار یافته بودم پس پیش محمد رسول الله ایستادند و گفتند که یا
رسول الله ایمان این عرض کن که من به اسلام شوم پیغمبر گفت بگوئید اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمدا عبده ورسوله چون وی گفت همه یاران وی گفتند دحیه کلبی در گریه و بکا
هر چند حضرت منع کردند می ایستاد وی گفت که یا رسول الله چندان گناه کردم که هرگز در دل من از غم آرم
رسول علیه السلام گفت که گناه چیست دحیه کلبی گفت یا رسول الله در ملک و ولایت خود رسم من
این بود که دختر ده ساله را جامهای خوب می پوشانیدم و در بیابان در چاه می انداختم و آن در میان چاه
هلاک میشدی و من پادشاه ایشان بودم از عار آنکه دختر را چگونه بکس دهیم هفتاد دختر را که همه
جانهای ما بودند من بشمشیر میکشتم چون چنین گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم با جمیع اصحاب در
گریه شدند در حال جبرئیل بیامد از حضرت رب العالمین و گفت که ای خواجه کائنات و خلاصه
موجودات خداوند تبارک و تعالی بر تو افضل الصلوة فرستاده است و بعزت و جلال خود
به پیغمبری تو قسم یاد کرده است که چون دحیه کلبی بوحدانیت من و برسالت شما گواهی داد آن همه
طفلان بیگناه و شصت و نه هزار گناه کبیره دیگر بر وی بخشیدم و عفو کردم و دیدار خود و بهشت کرامت
میکنم زیرا که انی اذا اصابت عبد الی اسلامه عما مضی پس ای برادر چون ایمان این است خود را
بغیر شک مومن دانی که هر که در یافتن ایمان انشاء الله گوید بقول امام اعظم رحمه الله کافر گردد و ایمان مخلوق
باید دانست لقوله تعالی خلقکم وما تعملون زیرا که ایمان اقرار و تصدیق است و اقرار و
تصدیق فعل بنده است و بنده مخلوق است و فعل او نیز مخلوق است و در بوستان ابو اللیث
سمرقندی آورده است که محض غلط است بلکه در بعضی نسخه گفته اند که ایمان لا اله الا الله
است و لا اله الا الله از قرآن است و قرآن غیر مخلوق است پس ایمان غیر مخلوق باشد زیرا که قرآن
مومن به است ایمان باین هفت چیز که مومن به اند تا اگر کسی همه را باور کرد و بآن همه اقرار و تصدیق
آورد و یکی را انکار کرد کافر است پس ایمان غیر مخلوق نباشد زیرا که قرآن مومن به است نه ایمان باین هفت چیز
که مومن به اند تا اگر کسی همه را باور کرد و بآن همه اقرار و تصدیق آورد و یکی را انکار کرد کافر است پس خدای تعالی
و کتابها و تقدیر غیر مخلوق اند و فرشتگان و رسولان و روز قیامت مخلوق خواهد شد و بعث نیز
مخلوق است پس ایمان آوردن بغیر مخلوق و بمخلوق هم ساوی شد و اما بدایت کار توفیق الهی است

مر بندہ را وا رزانی کردہ است کقولہ تعالیٰ کتب اللہ فی قلوبہم الایمان وایضاً اللہ ولی الذین
آمنوا یخرجہم من الظلمات الی النور پس ایمان ہدایت اللہ غیر مخلوق است و ایمان حاصل نشود
مگر با خلاص و اخلاص حاصل نشود الا بہ ثبات یک و اخلاص چہار نوع است اخلاص عام کہ باطن خود را
از شرکہا و کفرہا خلاص دہد و از زبان نیز گوید تا داخل آیت یثبت اللہ الذین آمنوا شود کہ انبیا و
اولیا و عام خلق درین برابر است اگر ذرہ انکار امر و نواہی شرع کند منکر شود کافر گردد لقولہ علیہ السلام
الایمان کالثوب والکفر کالحدث و دوم اخلاص خاص و آن تسلیم است کہ تکیہ از غیر اللہ بگسلاند و دل را بہ او
سپارد چنانکہ در توحید علمی اولیا بود مگر تقلب سلیم چنانکہ نقل است کہ حضرت شیخ احمد خضرویہ قدس
سرہ کہ ہزار مریدان بہ بند و داشت بکعبہ مبارک بہ معرفت و نشست جائے قدم او خلیفہ وار انکشید و
پای او در مسجد او در یم روان شدند ہر جا کہ پای نہاد در زمین شد ہر مریدان شیخ اطلاع یافتند و پیش
از انگیز رفتند و آن جا کشیدند و چون از طواف کعبہ مبارک باز گشت گفت بیائید کہ بزیارت بایزید روم کہ
زیارت اولیاء اللہ حج مساکین است و چون بزیارت شیخ رفتند حضرت بایزید قدس سرہ بعد از ملاقات
ایشان پرسید آن نعمت کہ در پای داشتی چہ کردی گفت مریدان از پایم کشیدند گفت شما چرا نکشیدید
گفت من بہ رضای خود برجا او گماشتہ بودم حضرت بایزید گفت کہ پس عشق کی کہ در رضا موجود کردی
یک بہ رضای خود و یک بہ رضای دیگر اخلاص خاص آن جا خالی کردی است از ہمان بود و اخلاص خاص
الخاص نفی موجود است در بقای او چنانچہ قال علی رضی اللہ عنہ من عرف نفسہ فقد عرف ربہ یعنی
قول متقان ہمین است کسیکہ بشناسد نفس را در نہایت نیستی پس بشناسد حق را در نہایت ہستی و این تعلق
بجذبات الٰہی دارد تا دل و را از ہستی و دیدن و دانستن خود و از جملہ ممکنات خالی گرداند بیت من بیچارہ
در نیک چہ نہ خود آمدہ ام * میکشد جاذبہ عشق بسوی تو مرا * و ہذا طریق المدان کہ العبودیت تقلید فاسغنی
خود را ندانند مگر او خود را فدر و ملہ کفر و ضلالت ہلاک میکند بنا برین شیخ سعدی شیرازی فرمودہ است
بیت اگر از کوہ فرو افتد آسیا سنگے * نہ عارف است کہ از جاے سنگ برخیزد * پس عارف تسلیم است
ہو ذی خلق آزار و اخلاص خاص الاخص انبیاست و حضرت رسالت پناہ را بود کہ چون مہتر
ابراہیم را در منجنیق انداختند و در ہوا بالای آتش رسیدند و در ازی و عرض آتش چہار میل بود و چون
دود می آسمان رسید از چشم مردم غائب شد مہتر جبرئیل آمد و گفت کہ اگر گوئی بیجا و رکن دیوار را

بر ایشان انجم تا همه بدیوار ها هلاک شوند مهتر ابراهیم گفت که تو میگوئی یا خدای تعالی گفت من میگویم
مهتر ابراهیم گفت کار تو نیست و کار من بخدای تعالی است بعد از ان مهتر اسرافیل آمد و گفت اگر
بگوئی صور بدمم تا جانهای ایشان قبض شوند و ترا باسمان برم گفت بامر ایزدی میگوئی یا خود گفت
خود آمده ام و بران نیز سوال و جواب مذکوره کرد چون مهتر میکائیل رسید گفت اگر بگوئی تمام دریا
را برایشان فرو ریزم تا هلاک شوند و ترا بر آسمان برم و را نیز سوال و جواب مذکوره کرد بعد ازان مهتر
عزرائیل آمد و گفت اگر بگوئی جانهای همه را قبض کنم و ترا نجات دهم و را نیز همین گفت و دل او
از غیر خدا چنان خالی بود و خلاص بکمال داشت که و دران هلاک از بلا که مقرب بمعرفت نجست و چون
باتش رسید زنجیرها که در دست و پای او بسته بودند در یک لحظه تمامی سوختند و بر سر تش آتش

گلزار شد کما قال الله تعالی قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا

فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ یعنی خدای تبارک و تعالی آتش را حکم کرد که برد و سرد شو تا سلامت

ماند از تو ابراهیم علیه السلام. وعن ابن عباس رضی الله عنه ولو لم یقل ذلک ای سلاما هلکه ببرده

یعنی اگر خطاب سلاما نیامدی ابراهیم از نهایت سردی هلاک شدی والمعنی ان شاء الله تعالی نزع

عنها طبعها علینا ای خلقنا عنها من الحر والاحراق وابقاها علی الاضائة والاشراق کما

کانت وهو علی کل شیء قدیر کید بمعنی احراق پس گردانید ایشان را الاخسرین فارسل علی

نمرود وقومه البعوض فاکلت لحومهم وشربت دماءهم ودخلت البعوضة فی دماغ

نمرود فاهلکته ونجات داد ابراهیم را و ازینجاست که ابوبکر صدیق رض از آنحضرت مازنین کونین
و سید ثقلین صلعم پرسید که ما الایمان فی آنحضرت رسالت پناه در آنحالت مستغرق بود که اضافات وجود
بشریه از و مضمحل شده بود و در جواب گفت والله اعلم و چون از ان دریای خطرناک از طرف دیگر در
ساحل طرف محو آمد گفت الایمان ایمان اگر ازین پرسی که مومن چند از صفت اند چنانکه آمنت

بالله وملئکته وکتبه تا آخر صدیق را خود منور از آفتاب است زیرا که صدیق را روشن بود کر
حضرت در ان مراتب رسیده هست پرسیده تا از ان نگر شمه شنود فاما حضرت رسالت پناه گفت
والله اعلم که حقیقت ایمان از خود رفتن و بعصمت دوست پیوستن و از اشارات و عبارات و زبان
بستن و بعصمت او از حضرات کونین در حفظ و امان باشد چنانکه در خبر است در حکم ابراهیم

خلیل الله را در منجنیق کردند و در هوا بردند گنجشک که آنرا عندلیب گویند نیز در منجنیق با او
همراه نشست هاتفی آواز داد که ای گنجشک ضعیف چه مطلبی که در محل هلاکت نشسته عندلیب
گفت که در تمامی عالم دنیا وی یک خلیل الله هست و اکنون آنرا دشمنان حق در آتش می اندازند
من نیز میخواهم که با دوست حق تعالی برای دوستی و در آتش باشم چون آتش برابراهیم سرد شد و
چنین هم نیز نمیسوخت درخت سبز شد عندلیب بران شاخ درختان به تسبیح حق مشغول شد و چنانکه
علما هم آنست که دختر نمرود در کوشک نشسته بود و حال ابراهیم دید که در عصمت الله معصوم شد آن
دختر نیز ایمان آورد و گفت لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله که دین پیغمبر برحق است و دین کفار
باطل است و آن ملعون را خبر کردند که دختر ایمان آورده فرمود که او را نیز دران مجانیق کردند و در
آتش انداختند و مهتر جبرئیل را حکم رب العالمین شد که او را از هوا برگرفت و در سلامت برد و در جزیره
است که سه زنان اکنون حیات اند یکی دختر نمرود دوم خواهر مهتر موسی علیه السلام سوم مادر مهتر خضر
علیه السلام عاصفا و باصفا در سایره هر سه در یک جا عبادت الله میکنند امیر المؤمنین امیر حمزه اعجوبه
مطالب گفته اند که دران وقت که تولد شد چون کسی ماه کلان میشد وی یک روز میشد و چون
دیگری یکسال کلان میشد وی یک ماه میشد و چون بکمال رسید پهلوان روی زمین شد نقل
است که دیوی بود او را دیو سپید میگفتند آن دیو در تک پای خود خشت زر نهاده و میگفت
هر که پای من بردارد این خشت زر از وی باشد چون امیر حمزه پیش او رفت و پای او بیک دست
گرفت و برداشت و او را بینداخت چندان رفت که دیده نشد و خشت زر با اسباب خود با سباه
عمر که با وی بود صرف کرد و عمر بیابانی بود که جهل گریخت و همه خلق را در دین ابراهیم خلیل
الله می آوردند و عمر تیر و کمان نگاه داشت که تیر او بی پیکان بود و کمان او کمان گر راست
نکرده بود بلکه خود از چوب گرفته بود و کلاه کاغذ در سر میکرد و در وقت مقابله عدو هر دشمنی که
پیش ایشان آمدی عمر جهل گریختی نیزه تیز کرده در چشم دشمن میزد و امیر المؤمنین حمزه را هیچ اسپ
طاقت برداشتن نداشت و هیچ کمان بدست راست می آمد و عمر که یار او بود در بیابان میگشت
از جهت اهتمام براق او ناگاه بیک وادی رسید حصاری دید دران حصار یک اسپ مهیب هیبتناک دید که از
ترس پیش او رفتن نتوانست و تمامی براق برین نوع بود و قریب ایشان بر سنگی نوشته بود که هر که

این اسپ با زین لند و این براق را برد و ارث کسے باشد و کس نتواند مگر پسر عبدالمطلب که نام او
حمزه باشد و آن براق از جهت اسحاق صلوٰة الله علیه مانده بود چون عمر پیش حمزه آمد و قصه اعلام
کرد امیر حمزه شاد شد چون پیش اسپ آمدند دیدند که بجا اگاه خود آمد امیر حمزه رض بر اسپ حمله کرد و
گفته اند که شش روز خود را گرفتن نمیداد بعد از آن رام گردید گرفت و بکدست لجام و زین کمانه
و شمشیر بست و سپر بر گردن انداخت و جمله براق این و غیره کامل شده سوار شد و عمر پیش پا و چهل گز
نجیب می رفت ناگاه به صحرا شش هزار لشکر دید که راه را نگاه میداشتند و سالار لشکر پهلوان بود
عمر پیش پا رفت و پرسیدند که این سوار کیست گفت خداوند این اسپ گفت خداوند منم کسے که
باشد گفت خداوند او دیگر است که بشرف ایمان مشرف شده پسر عبدالمطلب قریشی امیر حمزه است آن
ملعون در غضب شد و لشکر خود را ساخته پیش آمد و بسیار زری هر که پیش آمد عمر او را هلاک میکرد و تیر در
چشم میزد چون دید که این همه را هلاک خواهد کرد خود پیش آمد عمر گفت یا امیر این پهلوان شما خود پیش آمد
چون مقابل شدند اول حمله پهلوان کرد امیر حمزه سپر پیش گرفت زخم او بر سپر گرفت امیر حمزه گرز در
گردن او نهاد و از اسپ زیر پای خود انداخت و گفت سرت ببرم و یا ایمان آری کافر گفت دین
اسلام بر من عرض کن امیر گفت بگو لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله و آن شش هزار لشکر مسلمان
شدند و آن اسپ را باو سپردند و چون بخانه آمد چند قریش را مسلمان کرد و گفته اند که هفتاد هزار کس را از
لشکر فیروان عادل مسلمان کرده بود حتی که پریان بیکدیگر خصومت داشتند یک جانب دیوان
بسیار بودند و آن جانب دیگر ضعیف بودند و شاه پریان امیر حمزه را همراه خود بردند و موضع ایشان در
دریای عمان بود و امیر با دیوان و پریان حرب کرد و چندان را قتل کرد که در حساب نیاید و هزیمت
ساختند و عاجز شدند و پیش امیر آمدند و آن امیر چند از پریان و دیوان بدبخت با او همراه
ساختند که امیر حمزه را نمی گذرانید و می آیند و ایشان را عکس عداوت که داشته اند در کنار دریا
باشند القصه چون پیش آمد و حضرت خضر علیه السلام را یافت و دید که از طرف مغرب دریای آتشین می آید
و دریای آتشین همراه هیچکس بعلاج شد و راه گذر نیافت پیش حضرت خضر علیه السلام رفت و دید که آن
دو دختران همراه او نشسته اند از کسے پرسید که علاج این دریای آتش عمان چیست که من بگذرم که از و تا
[illegible] آمده ام [illegible] گفت در دریای آتشین مرغانند که در این آتش می باشند و سمندر [illegible] اگر

او را تجنّی و لباسی قبا پیراهن کی دیتمام اندام خود و اسپ خود مالی و در آب یا آتش تصرّف نیابی به سبب
این سمندر پادشاهان به جهت پاک میسازند چون چرک دار شود در آتش می اندازند که چرک او میسوزد و
پاک میشود و میگویند که هزار درم بهای اوست و امیر بجنبان کرد و در دریای آتشین آب روان شدند
غرق شدند و از آنجا از جزیره ها بگذشتند به جزیره که آنرا اشقر و یوزاد گویند و آن سپاهان به پرواز
نجوا زان گرفت در مدت سه روز به ماوراء النهر آوردند و غرض ازین حکایت توکل و اخلاص بود که هر که با
اخلاص درست بخدا و بمردان حق عقیدت جویند محروم نمانند چنانکه نقلست در وقتی که مهتر نوح ع
کشتی راست میکرد یکی پیرزنی بود با ده گاو در دشت هر روز به حضرت پیغمبر نوح علیه السلام می آورد و
میگفت که مرا بوقت طوفان فراموش مکنی پس آن وقت که کشتی نوح ع مرتب شد و آب از تنور مهتر
نوح بجوشید و از آسمان نیز آب نازل شد که تمام ملک عالم را آب گرفت از بلندی هر کوه آب چهل گز بالا رفت
از جهت کنعان که پسر پیغمبر نوح بود زیرا که وی میگفت که من از بر بلندی بلند ام و بر سر کوه بلند بر آیم آب مرا چه
خواهد کرد چون خدای تعالی کشتی نزدیک کنعان رسانید و کنعان آب بجای گردن و مثل چهل گز آن بیچه
بر کوه میرود چون نوح علیه السلام این حال بدید گفت کما قال الله تعالی یا بنیّ ارکب معنا کشتی نگونسار شد آن
گرفت و نوح ع توبه میکرد و همان زمان جبرئیل آمد و کشتی را راست کرد و گفت خداوند تبارک و تعالی میگوید که
چرا دشمن ما را فرزند گفتی اگر توبه نمیکردی کشتی را غرق میکردم تا غرق شد که کشتی در دست من بکوه فرود آرم
آن کوه را مرتبه و منزلت بسیار باشد در خلق تمام کوههای عالم گمان بردند که بر ما فرود آید و کوه جودی گمان
نبرد و بر خود ننازید آمد که یا جودی چه آرزو میکردی گفت یا رب من که باشم که کشتی در دست تو بر من فرود آید
حق تعالی گفت که هم بر تو هم خواهم آورد که عاجزی آورد و چون پیرزنی از خواب بیدار شد بعد از شش ماه
و نه روز دید که هیچ جایی نام و نشان هیچ شهری و آبادی نمانده است و تمام دنیا را آب پر کرده همه
خراب ساخته است پیرزنی متحیر شد و خانه خود بر قرار و گاو و گوساله و متاع خانه بر قرار دید چون نظر کرد در
کوه جودی عیال نوح را دید حضرت گرفته پیش ایشان رفت مهتر نوح گفت که ای پیرزن تو هم میدانی که
دنیا چه شد و طوفان گذشت و من ترا فراموش کرده بودم اما حق تعالی به برکت اخلاص ترا نگاه داشت
بدان اعزک الله که اخلاص نجات هر دو جهان است و بسبب نفاق هلاکت هر دو جهان است و نصیب
نجات نیابد چنانکه منافقان نجات نیافتند و شیث نیز پسر چهار نوح ع سبب نیست عام که پیغمبر علیه السلام فرموده است

هرکه مومن را چنان نخواهد چنانکه نفس خود را اینست و از من نیست ثم اصحاب بعقیدند یا رسول الله ما ان
درین نیت بسیار مضطر شدیم زیرا که هر یکی میخواهیم که اصحاب دنیاوی چون زن و فرزند و سلاح و حق
نعلین بهتر از من بگیران اما نباشد حضرت فرمود که ما این طریق نمیگوییم ما آن میگوییم تا در قضای زمین
کافر شود و یا کافر بایمان آرد و شما بغم او غمناک و بشادی او شاد نشوید یعنی که اگر دشمن دنیاوی با شد
بدعای ایمان نتواند کرد که خوف کفر است اصحاب خرم و دل شاد شدند که این نیت را بجمال داریم
اگر تمامی دنیا را بدین پیغمبر خود میآوردیم بهتر میبود دوم نیت خاص است چون نظر در علم الیقین باز
و جمله ممکن را از ازل تا ابد در تصرف اسما و صفات الهی بینند و دانند و نیت با کل ایشان بجمله اشیا
مساوی باشد چنانکه **نقل است** که رئیس محققان شیخ شبلی قدس الله سره که از جای گندم خرید
و از مسافت دور در خانه آورد چون همیان باز کرد مورچه دید که سرگردان میدوید و بموجب اگرچه
در دست مبارک خود میداشت در روز دیگر در آن منزل که گندم خریده بود برد و گفت **بیت**
مروت نباشد که آن مور ریش * پراگنده گردانم از جای خویش * سوم نیت خاص الخاص و این
منازل پیروان طریقت و شاهبازان حقیقت است که چون حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
ارنا الاشیاء کما هی فرموده است پس ایشان اشیا را بچشم حقیقت میبینند بلکه وجود ایشان از
خودی خود مضمحل و بجمله اشیا وجود شامل و مساوی بینند و هر نفع و مضرت که با ایشان رسد
گویا که بوجود ایشان میرسد زیرا که ایشان همیشه در محاصره حسن مشغول اند هم از نسبت که آن
بوجود ایشان ظاهر میشود چنانکه **نقل است** که روزی ملای روم نشسته بود و سوارے در راه
و اسپ تازیانه زد و کمینه کرد و شیخ آواز دردناک از سینه مبارک کشید و آه کرد چون علامات ظاهر
بود و کم اعتقاد بودند گفتند یا ابا الحسن خرقانی این چه سر است که اسپ را میزند و شما آه میکنید شیخ
را از پهلو را نمود که زخم تازیانه بر آن ظاهر بود یقین کردند که فناء فی الله بقاء بالله و
داده بود و لیکن فقیر نیز روزی همراه یاری بود پسندیده خصال سنجیده اقوال چشم غیر بین را
پوشیده و سر اوقات غیریت را دیده همیشه غرق دریای الوهیت نشسته میبود بلکه چنان
با دوست داده بود که از خواب و خوردن و آشامیدن و جماع کردن پنج ماه سیر شده بود از جهت
حضوری گفت حیا دارد که پیش حق بی ادبی کنم ناگاه قطاع طریق از جانب پیش آمدند خنجر

و بآن درویش مجادله کذب کرد که من بشما حقے دارم و در پهلوی فقیر نشسته بود و از آنجا که حالت درویشان ست باو التفات نکرد و گریبان خرقه باز کرده نشسته بود و استخوان سینه او بمانند چوب خشک می بود و آن ظالم بے انصاف سنگی کلان در دست گرفته بود و بکو بالا میکرد آن درویش با و نمی نگریست بلکه ناگاه از جاے شد و چندان که قوت داشته بود بر سینهٔ او کوفت درویش تبسم کرد و فقیر در عین مراقبه بود چندان الم ضرب بفقیر رسید که بمقدار دو فرسنگ زمین رفتم و از خود خبر نداشتم و مے بیند اشتم که دلم از پس پشت بر آمده است چون بعد از ان از وے سوال کردم که هیچ الم ضرب بشما رسیدی و قسم یاد کرد و الله و بالله که من بمقدار گل از زخم این سنگ خبر نداشتم و محاصره و خمس رین رباعی رباعی ظل ارواح اند اشباح همه * ظل اعیان اند ارواح همه * باز اعیان ظل اسماے حق اند * باز اسما ظل ذات مطلق اند * پس چون صورت جمله ممکنات که ظهور شده است از اثر و فیض روح سراجی که آنرا حقیقة الاشیا و حقائق کیانی و بکنه عالم کن و غیر ذلک از اسما و صفات حقانی گویند گویا که ظل است و ظل را وجود نباشد که تعین و مراتب اسمائی اضافی که بمرتبه از اعیان ثابت که آنرا نور و شهود گویند فروتر ست گویا که ظل اعیان اند که نور دیدن خود را و غیر را گویند چون وجود جمله معلومات که در غیب غیوب بود در علم آورده اند علم در نور و شهود که استعداد هر ذره چنانکه خفی و ست تعین کرد پس گویا که در پے هر بر لوحے آب را تعین کرده است تا بحسب آن پرورده و اعیان چون اقتضای واحدیت اسمای صفاتی مفصل ست گویا که ظل اسما ست از رو مراتب از روی تبعیض پس اسمای تعدد دارند و هر یکے خواهان اثر خود شده اند گویا که خواهان نام و نشان اند چنانکه بزرگی گفته است **بیت** تشریف دست سلطان چوگان بود و لیکن بے گوی روز میدان چوگان چه کار آید * پس اعیان با طوار خود تا ظهور حسی گوئی پندار و اسما را چوگان و ذات مطلق از ان روی که بحت و ساذج و صفت ست گویا که اقتضاء اسماء صفات قدیم خود هم ندارد پس اسما ظل ذات مطلق اند و ذات قدیر رب الوجود از ابتداء و انتها معرا و مبرا ست پس نیت خاص الخاص متابعت بنظر دارند که چون در نظر ایشان غیر الله ناید بنیت نیز مساوی اند بنفع و ضرر خلق و نیت خاص الاخص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و انبیا را بود علیهم السلام که چندین معارضه و خلاف و کید کفار میدیدند و ایشان هر روز بلکه هر ساعت دعوت میکردند

۶ قصهٔ محمود نام بادشاهی که در زمان حضرت پیغمبر صلعم مسلمان شده و پیغمبر او را ضامن بهشت گردیده بود

و با سلام میخوانند که نیت و مقصود ایشان ایمان و اسلام حق بود هر چند که ابی‌نا میدیدند دعوت
باسلام میکردند از جهت شفقت بر خلق خدا از برای خدا تعالی چنانکه نقل است که چون حضرت
رسالتپناه صلی الله علیه و سلم مبعوث شدند در یمن بادشاهی بود محمود نام گفت بروم او را امتحان
کنم و چون نزدیک مکه مبارک رسید جامهای از تن خود کشید و جامه ژنده و کهنه پوشیده خود را
مثل دیوانه ساخته در مسجد حضرت رسالت پناه رفت و هر چند که پیغمبر علیه السلام الطاف و مرحمت
میکرد و دیوانه ناسزا بد و گفتن گرفت چون دید که به چه گفتن بردباری میکند و هیچ خشم و غضب در
وجه شان نمی آید بول و غائط در مسجد کردن گرفت اصحاب در غضب شدند حضرت علیه السلام گفت
که ای یاران مایه زمین کندن و آب ریختن سهل است اما دل دیوانه رنجانیدن مشکل است نباید
رنجانید دیوانه چون دید که خاطر مبارک هرگز رنج نمیشود خاطر مصطفی وارد دانست که انشانه
علی الرسالة بیشک پیغمبر است بعده گفت ای محمد تو میگوئی که پیغمبر آخر الزمانم هر که بتو ایمان
آرد بوحدانیت خدا تعالی و برسالت تو معترف میشود پاداش چه باشد گفت خداوند تبارک
و تعالی در قرآن مجید و فرقان حمید وعده بهشت کرده است هر که ایمان آرد قوله تعالی و
أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ آن دیوانه گفت در بهشت چیست گفت حوران و کوشکها و سریرها و اقمشها
حلّهها و نعمتهای گوناگون که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و در هیچ خاطری نگذشته است
گفت یا رسول الله من بادشاه و مالک یمنم و نام من محمود است از این نوع که در بهشت گفتی
مرا هیچ در کار نیست حضرت گفت که دوزخ است در راه گذر هر یکی که حق تعالی فرموده است إِنَّ جَهَنَّمَ
كَانَتْ مِرْصَادًا لِلطَّاغِينَ مَآبًا لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا هر یکی که از فرمان حق سر تابد همیشه در آن
دوزخ باشد و بعذابها گرفتار باشد و دوزخیان را عذاب ابدی و گوناگون است گفت از دوزخ
نمیترسم پس حضرت گفت چه طلبی گفت اگر ضمانت قبول کنی که الله دیدار خود را بمن ارزانی
دارد من باین شرط ایمان آرم پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت هر که بنیت پاک و اخلاص ایمان آرد
من ضامنم دیدار او را دهم بادشاه یمن گفت دین اسلام بر من عرض کن پیغمبر گفت بگو لا اله الا
الله محمد رسول الله چون کلمه طیبه بزبان آمد بر خاست و رفت و غسل کرده آمد و دو
رکعت نماز ادا کرد و سر بر زمین نهاد و گفت خداوندا چون از پیغمبر تو ضمانت دیدار تو شنیدم

دیگر زیستن درین سرای فانی نخواهم فی الحال جان بحق تسلیم نمود پس حضرت رسالت پناه با جمیع
اصحاب تجهیز و تکفین او را ساختند و دفن کردند و جمیع اصحاب حاضر بودند پیغمبر علیه السلام تبسم
نمود یاران گفتند یا رسول الله این جا عجب نیست تبسم از جهت چه بود گفت چون دیوانه را دفن
کردند حوران آمدند بدست هر دو شراب طهور بود که از جنت العدن آورده بودند او را گفتند که
شراب بخور و بیا در کنار شو دیوانه از ایشان رو گردانید و دستی از غیب پیدا شد و او را در
کنار گرفت و گفت که ای بلند همت که بغیر دیدار من هیچ راضی نشدی پس ازینجا کاتب میگوید
ابیات دل من بی تو خراب است تو هم میدانی ٭ جگرم بی تو کباب است تو هم میدانی ٭ دوستی
نیست که در باغ نشینم بی تو ٭ باغ بی دوست عذاب است تو هم میدانی ٭ روز و شب گریم
در وقت پنهانی ٭ نیست بی دوست مرا ذوق جهان بستانی ٭ و نیز آورده اند که ملاعم این
ولید همیشه حضرت را ایذا رسانیدی رسول گفت ای خداوند از ایذای ولید در مانده شده ام
جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله خداوند تبارک و تعالی ترا سلام و درود میرساند و میفرماید که
دعای تو مستجاب خواهم کرد اما اگر خواهی از پشت ولید فرزندی تولد خواهد شد خالد نام که چندان
هزار خلق از برکت او بشرف ایمان مشرف خواهم کرد حضرت گفت خداوندا رحمت دنیا
بگذر و اگر چه ولید و چندان ایذا من رساند عمر او را دراز گردان تا آن فرزندی از وی تولد
شود چون خالد از ولید در وجود آمد و مراهق شد پیش حضرت رفت و ایمان آورد و در پیش
حضرت همیشه میبود در وقتی لشکر رسول علیه السلام شب ارغال کرد و این خالد همراه بود خواب
ویرا غلبه کرد و عنان از دستش رفت و اسپ او را از لشکر خود جدا کرد چون بیدار شد لشکر خود را
ندید و اسپ را بهر طرف میدوانید تا روز شد ناگاه دید که در کناره دریا وادی است و در انجا
هفتاد هزار خیمه نصب کرده دید و دانست که لشکر است و آن لشکر از کفار بود خالد بن ولید اسپ
خود را در جای پنهان بست و خود را بامید ایشان کرد و در میان لشکر در آمد دید که کفار یک معلم
ترسا بود و منبر رست کرده بودند و آن معلم بر سر منبر بر آمده و پادشاه و سایر ارکان دولت هم
حاضر بودند و آن معلم میخواست تا وعظ باطل کند و حق را بپوشد خالد بن ولید دعا کرد و گفت
خداوندا بحرمت زبان این یار پیغمبر گفتن بیندار آن معلم ترسا هر چند خواست سخن از

اما قصه خالد بن ولید

زبان او بر نمی آمد معلم ترسا گفت ای قوم بدانید که در میان امت محمدی آمده است و در حق
سحر کرده و زبان من بسته شده است پادشاه کفار را امر کرد تا تمام لشکر تفحص کردند چون
خود را پنهان کرده بود نشناختندش گفتند یا امیر یافته نمیشود معلم ترسا گفت
ای محمدی ترا سوگند بآن محمد است که خود را بنما و بگو که در حق من چه سحر کرده خالد رضی الله عنه
اندیشید که بجان چه باشد اگر هزار در هزار جان مرا بودی فدای حضرت رسالت پناه میکردم برخاست
و گفت ای قوم منم محمدی و ای پدختان سحر در دین محمد صلی الله علیه وسلم حرام است و کننده
سحر کافر است و ای معلم چون تو بر منبر آمدی دعوی آن کردی که باطل را حق گردانی و حق را باطل من در
حق تو دعا کردم که خداوند عاجز است از زبان او دروغ بیرون میارد معلم ترسا گفت که من
از تو پنج سوال میپرسم اگر گفتی تنها و الا از جان خود دست بشو خالد گفت قبول دارم
اما بشرط آنکه من از تو نیز یک مسئله میپرسم جواب آن بگوئی پادشاه و ارکان دولت در میان
گواه شدند معلم گفت در توریت خوانده ام که هر بهشتی در بهشت چندین طعام و شراب
خورد و او را هیچ بول و غائط نباشد نظیر او در دنیا کدام است جواب داد که چون فرزند در
شکم مادر بعد از چهار ماه در دو شب زنده میشود و روح در قالب وی می آید و روزی و رزق
خداوند تعالی باو میرساند و چون تولد شود در حال بول و غائط کند و اگر در شکم مادر بول و غائط
کردی مادر او هلاک شدی و این قدرت خدای تعالی است باز گفت در توریت دیده ام که در بهشت
درختیست طوبی نام که هیچ کوشکی و سرا و خانه جای در بهشت نیست که شاخ و برگ و میوه و
سایه آن درخت طوبی در وی نرسیده است نظیر او در دنیا چگونه است جواب داد و گفت چون
آفتاب در نیم روز بالا رسد هیچ جای نیست که اثر پرتوی و روشنائی آفتاب بدو نرسیده است
پس درخت طوبی مثل آفتاب است و در قدرت خدای تعالی شک نیست باز گفت که آن کدام
زمین است که یکبار آفتاب را دیده است گفت آن قعر رود نیل است که چون بنی اسرائیل
را قبطیان که قوم فرعون بودند بنده ساخته بودند و قبطیان بر ایشان سوار میشدند و از
زنان ایشان بنده ساختندی و کلان ایشان را تیر و کمان بدست گرفتن منع دادند مجتمع
بسیار بر ایشان آمدند پس پیغمبر موسی علیه السلام را گفتند که اگر ما را از ایشان خلاص کنانی بتو

سوال اول معلم ترسا
سوال دوم معلم ترسا
سوال سوم معلم ترسا
سوال چهارم معلم ترسا

ایمان آریم مهتر موسی علیه السلام گفت که هر کس پیش صاحب خود برود بدهد اسپ براق به طلبید تا
از ایشان بگریزید و خلاص شوید قوم مهتر موسی هر یک پیش صاحب خود رفتند و گفتند که
ما را جای مهمانیست و هر یک بنده خود را اسوار کرده می فرستید شما نیز ما را اسوار بکنید هر یک بیگانگان را
خود را اسوار کردند و روانه شدند و بر ایشان خنده میکردند که هیچگاه بر اسپ سوار نشده اند
همه از اسپان خواهند افتاد چون شب روز گذشت مالکان ایشان را خبر داده بود و گفت که غلامان گریختند و
شما این سخن مرا قبول نکردید که ایشان خواهند گریخت اکنون در پس ایشان باید رفت فرعون فرمود
که هشتاد لک سوار در عقب ایشان یغال کنید چون لشکر فرعون شنیدند هشتاد لک در عقب ایشان
رفت چون لشکر مهتر موسی برود نیل رسید از عقب غوغای لشکر فرعون شنیدند و قوم مهتر
موسی شش لک سوار بودند همه از خود نا امید شدند چون لشکر رسید و آفتاب بحکم جلیل یک نیزه
وار نزد و یک همچنان ایستاده بود ایشان دوازده قوم بودند هر یکی قوم یک یک راه آب
بشگافت و دوازده نقش شدند چنانکه جمله لشکر یکدیگر را میدیدند و در آن … آفتاب بحکم جلیل
یک نیزه وار نزد و یکپشت تا زمین که زیر آب بود خشک شد و قوم مهتر موسی علیه السلام در گذشتند
و فرعون رسید آب همچنان ایستاده بود ترسید هامان گفت شاید که بدعای مهتر موسی علیه
السلام شده باشد هامان بدبخت گفت شرم نداری که دعوی خدایی میکردی و این راه
مهتر موسی گذشت و تو نمیروی و این آب نشست که فرمان تو پیدا شده بود … مهر تو …
است فرعون هرچند اسپ را گرفت اما اسپ سرکش بود نتوانست در آورد و آورده اند
که در آن مقدار یک اسپ مادی نبود بلکه جمله نر بودند مهتر جبرئیل بر مادیان ابلق از بهشت
سوار شده آمد و بر آن دروازه که فرعون بود در پیش شد اسپ فرعون سرکش بود در عقب او
رفت هیچ منع نتوانست کرد و فرشتگان از آسمان فرود آمدند و تمام اسپان لشکر را تازیانه
زدند چنانکه در دروازه آب در آمدند مگر سامری و پای مادیان زیر که خود را از اسپ …
سامری از زیر پای مادیان جبرئیل کف خاک گرفت و همراه کرد و در گاو سینه … چون لشکر
فرعون به میان آب روان شد و از عقب تمامی در آب … به هم پیوستند و چنان که دوازده
که جمله لشکر موسی بر زمین … بحکم خدای تعالی تمام لشکر فرعون را آب … لشکر موسی

از خدمت دعای ایشان قبض شد ولیکن یکبار موی از سلاح و یراق و جامه اسپان ایشان تر
نشده بود بلکه همه بسلامت بر آمدند تا قوم موسی غنیمت کردند و فرعون را نیافتند و چون بسیار طلب
کردند پایان تر از جمله لشکر او را یافتند و دیدند که پیرزن بر سر نشسته بود آورده اند که پیش فرعون
مروارید سفته گرفته بود و آن پیرزن مروارید اندر ریش او میچید گفتند که تو کیستی گفت من زن
مسلمانم و در وقت زوال آورده بودم که فرعون امر ده بیا کنم تا مروارید در ریش او کشیم چه خوش بود زیرا
زبان حق تعالی این اوردست من خدمت که من مروارید را چنین کنم تعالی الدین [illegible] گفت که آن نیز
در دلیل هست که یک ثقه آفتاب دیده است با معلم ترسا گفت که آن کدام جانورست که از جن و انس
نباشد و با سلیمان پیغمبر سخن میکرد جواب گفت آن مورچه بود که قوم خود را گفت که در سوراخهای
خود در آیید که ظالمان آمدند مبادا که زیر سم اسپان شتران هلاک شوید باز رفتند پیش پیغمبر سلیمان
غمازی کردند که مورچه چنین گفته است حضرت سلیمان مورچه را در پیش خود طلب کرد که لشکر مرا چرا
ظالمان گفتی گفت در حق مورچگان همگنان ظالم اند که از احوال ایشان خبر ندارند پس سلیمان
گفت که ای مورچه سرت چرا کلان است مورچه جواب داد گفت که سرم پر از عقل است سلیمان پرسید
گفت کمرت چرا باریک است گفت خورد و نم از کسب است باز سلیمان گفت دنبالت چرا کلان است
مورچه گفت هر که دنبالهٔ خود در دست باشد از دنبالهٔ دیگران نترسد گفت چند خورد و چند خوری گفت
در سال دو دانهٔ گندم بعده مورچه او را در شیشه حبس کردند و دو دانهٔ گندم پیش او نهادند چون
بعد از یکسال کشیدند یک و نیم دانه خورده بود پیغمبر سلیمان گفت که چرا نخوردی مورچه گفت از ضعیفی
خود اندیشیدم که مرا یاد آرند یا نه باری این [illegible] سازم باز مورچه گفت که
خدا نام تو چرا سلیمان کرده است پیغمبر سلیمان گفت که شما بگویید مورچه گفت سلیمان برای آنست
تا سلیم باشی به بندگان خدا هیچ [illegible] مورچه گفت که تخت شما به هوا که [illegible]
گفت با وی بگفت [illegible] قیامت [illegible] گفت [illegible]
بیا یکروز [illegible] سلیمان [illegible] ترسا گفت [illegible] کدام [illegible]
گشت و آن جانور کدام است که از جن و انس [illegible] الدین [illegible] جواب داد
گفت که آن [illegible]

سوال چهارم از معلم ترسا

سوال پنجم [illegible]

خلیل الله گفت ای لعین سگ لشکر خود را بین بنگر که لشکر حق تعالی ست یا مر خدای انجا خواهم نمود
پس نمرود فرمود که سی صد فرسنگ در سی فرسنگ لشکر او جمع شدند و ابراهیم دعا کرد یا الله صغیرترین
لشکرهای خود بفرست لشکر پشه را بفرستید تا قوم نمرود را هلاک گرداند بعد ازان از حق سبحانه و تعالی ندا
شنید که یا ابراهیم اگر پشه نمی گفتی صغیرترین لشکرهای من آن بود که اگر ده تن از ایشان جمع میکردی
یک پشه تمام نمیشد و همه ایشان را هلاک میکرد و غارها که نزدیک کوه قاف پر از پشه بودند از انجا
هر سه آبه بر قوم نمرود یک پشه آمد آورده اند که ایشان چندان کوس طبل و سرنا نوختند که مرغان
از هوا می افتادند اما چون لشکر پشه در رسید چندان غوغا برخاست که جمله هر یک سوار را لجام
از دست بیفتاد و هر یک را نیش میزد که بیک نیش از دن ایشان آن دم از اسپ بدر افتاد و هلاک شدند
و پادشاه پشه پلیپا تمام رفت و در دماغ نمرود جا گرفت آن ملعون در خانه آمد و خدمت ابراهیم پیش
رفت و گفت که ای نمرود مسلمان شو و ایمان آر نمرود گفت که میگوید که پیغمبر ابراهیم گفت اهل بیت و جمله
اهل عیال تو میگفتند لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله چون نمرود بدبخت شنید شمشیر را گرفت
و یکی را شربت شهادت نوشانید باز گفت مسلمان شو گفت که میگوید که تو پیغمبری گفت گوش کن
سر تو از هر چه که میگوید آواز بر آید که لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله نمرود آتش در زد و همه را
بسوخت تا از انجا چنانچه شد و در باغ رفت پس از هر شجر درخت که نشیب آواز شنید که هر شاخ میگفتی لا اله
الا الله ابراهیم خلیل الله درختان را قطع کرد چهل روز هر جا که پهلو زدی همان زمین و سنگ کلمه گفتی
از انجا گریختی دیگر جا میرفتی و سر خود را بیک چیز میزد از جهت سوزش پشه که در دماغ او در رفته بود بدین
نوع عذاب هلاک شد زاده نمرود و تا زاده پشه این بود که اصل پشه از کجا ست و آن جانوران
که در بهشت روند پشه نمرود و ناقه صالح و حمار عیسی و قوچ ابراهیم خلیل الله و قوچ آن گوسپند را
گویند که ذبح کرده باشد و سگ اصحاب کهف و فیل اصحاب الفیل و فرموده اند [illegible] دلدل امیر المؤمنین
علی و بغل حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم باز متعلم ترسا گفت که ای خالد این همه را
گفتی من دو [illegible] بین [illegible] خواستم که چیزی گوئیم تا چون شما دعا کرده اید مقبول [illegible] حجر
بهشت و رنج از دل من صاف شد خالد گفت ای متعلم بهشت بگوی که در بهشت چه نوشته است
هر که آید گوید جزای او چه باشد متعلم ترسا بگو پادشاه دنیا پادشاه و ارکان دولت گفت چه

مومنی تو نیز جواب او بگوی صلعم گفت که من تورات دیده ام که در بهشت نوشته است
لا اله الا الله محمد رسول الله هر که این کلمه را بگوید از عذاب دوزخ خلاصی یابد و به بهشت
نعمت رسد و حور و قصور و دیدار حق تعالی یابد پادشاه گفت وای صد وای بر تو که مارا ازین
نعمت محروم داشته بودی پس پادشاه و جمله ترسایان تمامی هفتاد هزار لشکر مسلمان شدند پادشاه
خالد را پیش خود نشانید و گفت مارا از محمد رسول الله خبر ده که کجاست خالد رضی الله عنه
از خود گفت که من نیز همراه بودم و راه غلط کرده ام و باین جانب در شما افتادم و دران ساعت
مهتر جبرئیل بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نازل شد و گفت هیچ میدانی که خالد کجاست و چه شد
در تمامی لشکر تفحص کرد او را نیافت و از مهتر جبرئیل پرسید که کجا باشد مهتر جبرئیل جواب داد که در فلان
وادی است و این مقدار لشکر را مسلمان کرده است حضرت همدران ساعت پیک را بجانب او فرستاد
و پیک از هو [illegible] هم نگرفت و بمدد الهی همدران فرصه پیش خالد رسید و پیغام حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم معلوم نمود خالد و پادشاه با تمامی لشکر روان شدند چون قریب رسیدند حضرت
ایشان را قریب خود نشاند و مرحبا و لطف بسیار کرد پس حضرت گفت الحمد لله که از نسل ولید خالد
پیدا شد که دین ما روشن کرد و آورده اند که در هنگام خلافت امیر المؤمنین حضرت ابابکر صدیق
رضی الله عنه شش هزار لشکر را مسلمان کرده بود پس صفت خاص الاخص انبیا برین جمله است که
تمامی خلق بوحدانیت الله تعالی و باوامر و نواهی او مقر باشند و ایمان به پیغمبران و آنچه
به پیغمبران او شده است آورده باشند و بار خلق تحمل بکردند تا ایشان ایمان آرند و
بعذاب سرمدی گرفتار نشوند الفقیر چون ایمان بوحدانیت الله و رسالت مصطفی صلی
الله علیه وسلم آوردی شاید که ایمان اعزیز داری که شریف تر و دوست تر از جان و زن و فرزند
داری تعظیم او نیز باید و در چهار چیز است اول یافتن ایمان شاد باشد و بیقین داند
که ایمان چنین دولت است که هر که در حکم او در آمد در هر دو جهان جان و مال و فرزندان او امان گردد
و او را بهیچ تیمار نیست و در امان می آید و در آن جهان از عذاب دوزخ خلاصی یابد و به بهشت
نعیم و دیدار عظیم حق جل و علی مشرف گردد از برکت ایمان دوم ترسناک بودن از زوال
ایمان این چنین نعمت که کافت هر دو جهان است پس باید که ترسناک باشد که اگر [illegible] چنانکه

دستور القضاة ست که اگر کسے مسئله شریعت شنید که کلمۂ بهشت لا اله الا الله محمد رسول الله است یا شنید که بسبب گناه اندک نیز کسے شایان سقر شود و سامع گوید که اگر این چنین ست پس ارحم نیست و یا طرب نیست کافر گردد و نیز اگر کسے مسئله شرعیه کرد و سامع گفت که باین کار که میرسد کافر گردد و نیز اگر کسے بطریق وعظ گوید که چنین نعمتهای بهشت ست یا چنین عذابهای سقر و او گفت که ازان جهان کسی نیامده است کافر گردد زیرا که کتب آسمانی ایمان نیاورده باشد و نیز مومن نیست چیز اند اگر یکی ازیشان اسپ گفت قولاً و فعلاً و اعتقاداً کافر گردد چنانکه گوید اگر فلان خدای جهان گردد و یا فرزند خدا گردد و امام خود. از وی بستانم کافر گردد و یا فرشته را منکر شود و یا دشمن دارد چنانکه گوید که دیدار فلان بر من چون دیدار عزرائیل و یا منکر و نکیر را بد گوید یا خازنان دوزخ را بد گوید و دشمن دارد کافر گردد زیرا که ایشان هرچه میکنند بفرمان رب العزت می کنند پس گویا که بحکم حق راضی نباشد و یا اگر گوید آنچه در کتابهاست همه دروغ و فسانه است و عالمان را سیاهی گویند و درویشان را علم باطنی و سفیدی است درویشان و عالمان اقدیم الایام دشمنی ست کافر گردد زیرا که عالمان از کتاب گویند گویا که بکتاب عداوت کرده باشد و اگر پیغمبران ابزرگ و فضل از همه خلق و از ملائکت و اولیا ندانند کافر گردد چنانکه بعضے عوام که خود را پیشوای خلق دانند و باین حدیث چنگ میزنند که الولایة فضل من النبوة بافترا و رفض و گمراهی معنی حدیث به تحت لفظ بمریدان بیان میکنند و ولایت خود را فضل از نبوت مهتر موسی علیه السلام و غیر ذالک میدانند و خود را و مریدان خود را از دائرۂ شریعت و ایمان بیرون می آرند و در ورطۂ کفر و هلاکت گردند و خبر ندارند چنانکه در رساله عبد الله یافعی آورده است که چون شیطان شیخ عامی را در خلوت یابد خنده و شادی میکند که بسبب این خلوت ویرا کافر سازم صراحی را در دست گیرد و دران بول میکند و کمیز می اندازد و می برد و پیش او می گوید که مبارک باد ترا این مرتبه و ولایت که این گلاب خوشبوی بهشت ست و بعضی دیو و پری را می نماید که چراغها در دست دارند و مرغزارها و جایها خوب که این منزلگاه شماست در بهشت و بعضی دیو و پری را بدو مینماید بصورت حوران و بعضی بصورت پدر و عصا بر دست و ایشان را می آرایند تا او را بدان میل و رغبت افتد و او را شیطان عرش و کرسی و سبع سموات بدو نماید که الحال از عرش گذشتی بلکه یک صورتی را بدو نماید که این خداوند جهان ست و آن شیخ جاهل بدو معتقد شود و گوید که خداوند جهان را دیدم و پیش او سجده

کند و شیطان او را گو بر که الحال کار شما از قصر موسیٰ در گذشت زیرا که بر تجلی صفاتیه شده باشد و بر شما
تجلی ذاتیه شده است شیخ عامی برو معتقد شود کافر گردد و معنی حدیث بظاهر از روی حقیقت این
است که حضرت رسالت پناه صلعم ولایت خود را از نبوت خود افضل گفته است زیرا که ولایت یاد دوست
بودن و از خود محو شدن بود و نبوت اظهار و دعوت خلق و طلب معجزات و متعلقان با خلق است
ازین جهت که حضرت رسالت پناه نماز تهجد را در شب بیداری بر خود فرض کرده بود که شب خلوت
عاشقان است و صلت محبوبان است چون گردد پیش با تحقیق در شب به محرم عاشقان
پیشه باش طلب اما از روی حقیقت لی مع الله وقت لا یسعنی از ملک مقرب نه از خود که نبی مرسل بود
خبر داده است اما صوفیان ولایت اعتبارات از وحدت دانند که قبله واحد موجود که لولاک لما
خلقت الافلاک اشارت بدوست که از اول و بعد از آن جهت که خدایان او و جمله خلق شد
قبله بود و موجود را جواز طفیل وجود خود و بیان ثابت تا ظهور نور محمدی تا اسفل السافلین ظهور شد
نیز قبله بود و نبوت مرانیهاست که مذکور شد که چند کرت مشغول شده بود بسبب آنکه پانزده روز
از وی وحی منقطع شده بود چنانکه در مصباح العاشقین است که روزی اهل کتاب مشورت
کرده مر عالمان را جمع کردند تا پیش حضرت روند و چهار مسئله از وی پرسند اگر و را گفت و وا
تحقیق پیغمبر است و الا افترا گویست نعوذ بالله منها که افترا گویان گمراهان از روی دیگر نیز میگویند
چون پیش حضرت آمدند گفتند که اگر شما رسول خدائید بگوئید که قصه اهل نوح و دقیانوس چگونه
بود و مثل و مانند روح چیست با بگوئید قیامت کی خواهد شد حضرت بتوقف گفت فردا بگویم و انشاء الله
در میان نه آورده پانزده روز جبرئیل از رب العزت نیامد حضرت رنده پوشید و در گوشه
رفت و میگریست کافران هر روز می آمدند و تکبر میگفتند که خذلهم الله که این مرد پیغمبر نبود اما
خلق را بانگه داشت و بدبختی گرفت و شرم نداشت که دعوی پیغمبری میکرد و خاک در دهن ایشان
بعد از پانزده روز جبرئیل آمد و گفت چنانکه از مشرق تا مغرب پرهای خود را گسترانیده بود و در
حیرت و [illegible] بود جبرئیل بصورت خود با آن عظمتی که او داشت حضرت رسالت پناه را
کفایت نیک را نادیده بود و از وقت دیگر بصورت یار می آمد که در آن مجلس حاضر
بصورت دحیه کلبی می آمد و بیامد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم. والضحی واللیل اذا سجی

وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلٰی وَلَلْاٰخِرَةُ خَیْرٌ لَّكَ مِنَ الْاُوْلٰی تا آخر یعنی محمد خداوند تبارک و تعالی نخست
در وجود لطیف او درود میرساند و قسم یاد کرده است بوقت چاشت یعنی بروشنائی روز و بتاریکی شب
تاریک چون تاریک شود یعنی از شب تاریک روز روشن بیرون آید و از روز روشن شب تاریک بیرون
آید و این قسم بر قدرت خود است که آفریننده روز و شب است و نیز اینست از روز مراد جمال حضرت است فقط یا
ذره از فروغ جمال اوست مراد از شب گیسوی مشکبار اوست جواب قسم اینکه نگذاشت ترا خدای
تو و بد نمی نگرفت شما را و آخرت که سرا باقیست بهترست شما را از دنیای فانی اما چون میان جمع
دشمنان ما را یاد نکردی ان شاء الله نگفتی برای حسن تادیب جبرئیل را منع کردم قصه پیغمبر نوح علیه السلام
و وقیانوس چنانکه معروفست بیان کرد از برای قیامت این آیت بخواند قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهٗ
عِلْمُ السَّاعَةِ وَیُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَیَعْلَمُ مَا فِی الْاَرْحَامِ وَمَا تَدْرِیْ نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِیْ
نَفْسٌ بِاَیِّ اَرْضٍ تَمُوْتُ اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ خَبِیْرٌ یعنی قیامت لا ریب لا شک آمدنی ست اما روز مطلق
و تعین گفتن او کفر محض است و نیز از آمدن باران از شکم مادران از اکتساب کار مستقبل و از رسیدن
موت کسی نداند بیشک خدای علیم و خبیرست و گویند قبول کنند این پنج غیوب کار انداز و در شان روح این آیت
خواند قوله تعالی یَسْـَٔلُوْنَكَ عَنِ الرُّوْحِ قُلِ الرُّوْحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّیْ وَمَاۤ اُوْتِیْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِیْلًا
و چون روح سخت ظل کن گفت در حدیث چنانچه وارد است که جسم لطیف است حضرت رسالت پناه صلعم
را پیشتر ازین آگاه نکرد و از بیان روح کردیس ما را و شما را اولی ترست که هیچ نگوییم و ساکت باشیم و آنچه گمراهان
و ملحدان از روح چیزی میگویند و مریدان خود را گمراه میسازند که ما روح بنمائیم و در خلوت عوام الناس اطوار
تجلیات شیطان معاینه میکنند احتراز از شیخ جاهل ولی تر از شیطان باید کرد زیرا که ایشان اختیار میان
روح و میان فیض ات الله تعالی نمیتوانند کرد بلکه بسبب نقصان خود روح را عین ذات دانند کافر شوند والا
اگر مرشد مستقیم بر شریعت موجود باشد تجلی روح را از تجلی ذات تمیز نماید زیرا که روح را ثقل صنوفی بیان
فی الجمله تجلی هست مگر همه از برای اینست که در حل حدیث حقیقت رسالت پناه صلعم فرموده است کقوله
علیه السلام الخلوة هدایة والخلوة ضلالة یعنی هدایت و رشان کسی ست که او در متابعت کامل
باشد و آن کامل نیز در متابعت کامل دیگر باشد تا عهد رسول الله دست بدست آورده باشد کامل
کسی را گویند که چهار علم تمام دانسته باشد اول علم تفسیر احادیث تمام داند دوم علم فقه که گفته اند که

اگر یک مسئله شرعیه ندانند و دانسته مرید گرفتن روا نیست سوم علم مناظره و علم کلام و عقاید تا مرید اقوال
و افعال و اعتقادات اهل فرق بداند چهارم علم آفات یعنی از مکر نفس و شرح خبردار باشد که سید جلال بخاری
در رساله خود آورده است که بسیار مریدان از پیران ناقص بخلوت و مراقبه ذات روح را ببینند و ایشان را
خدای پندارند کافر شوند چنانکه نجم الدین کبری قدس الله سره را مریدی بوده او وضو ساخت و در خلوت
رفت و بعد از ساعتی بیرون آمد و گفت یا شیخ خدای جهان را دیدم گفت خاموش باش که آن نور وضو
بود که از ابتدای وضو تا آخر سلام هفتاد و دو نور مشاهده میشوند همه نتیجه از آن وضو خارج است و
ضلالت در حق کسی است که علم ظاهر چنانکه مذکور شدند و از علم باطن چون احادیث و احادیث که بیشتر غوص ما
است نیز آگاه نباشد اما بسبب جهل عامه خلق و جهال را در خلوت در وهم آرند و به تجلی شیطانی و
القاء نفسانی همه اگر به ضال و مضل بمانند یکی گوید که ما خدا را دیدیم دیگری گوید که ما ذات را دیدیم کسی گوید
ما صفات او دیدیم کسی گوید که ما عالم ملک و ملکوت را دیدیم و علم فقه و احادیث و تفسیر احوال را گوید
و ضال و مضل میگردند و از آن روز نشنیده اند که در نفحات الانس است قوله تعالی یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ
مِنْ اَخِیهِ وَاُمِّهِ وَاَبِیهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِیهِ چون دوزخ را بنماید در روز قیامت که قوله تعالی
اِذَا سَمِعُوا لَهَا شَهِیقًا وَهِیَ تَفُورُ تَكَادُ تَمَیَّزُ مِنَ الْغَیْظِ و ایضا قوله تعالی فَكَیْفَ تَتَّقُونَ
اِنْ كَفَرْتُمْ یَوْمًا یَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِیبًا السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا و ایضا
قوله تعالی وَجِیءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یَوْمَئِذٍ یَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ وَاَنّٰى لَهُ الذِّكْرٰى آورده اند که دوزخ
را پانصد گوشه است و در هر گوشه او پانصد زمام است و بر هر زمام او پانصد فرشته دست زده
موکل شده تا روز قیامت بالا میکشند و کلانی هر فرشته چندان است که اگر پیدا شود آسمان و زمین
بگنجد چون دوزخ را باین زمین نزدیک کنند و شراره او چون [illegible] کلان [illegible] پانصد سال [illegible]
آواز بنیاد چون آن آواز خرد گوش هر که بشنود پانصد ساله راه بعضی را از پا نهند دوزخ میگیرند و
از خشم خدا چون [illegible] میشود و از آواز آتش آواز یکدیگر [illegible] میشنوند و باز هم [illegible]
[illegible] چون گل سرخ گردد و [illegible] گداخته گردد و موی کودکان از هیبت سفید گردد
و حضرت ابراهیم خلیل الله در یک دست حضرت اسمعیل و در دست دیگر حضرت اسحق هر دو دست را گرفته باشند
و حضرت موسی و حضرت هارون صلوات الله علیهم دست یکدیگر گرفته باشند و حضرت عیسی و بی بی مریم

بیان صفت دوزخ

دست یکدیگر گرفته باشند و چون آن روز قیامت که خدای تعالی آن روز را عظیم خوانده است شداید
و هولهای او معاینه کنند همگی از یکدیگر دست بکشند و بستون عرش چنگ زنند و هر یک گوید نفسی
نفسی مگر حضرت رسول علیه السلام آن روز امتی امتی گوید و چون یاران از یاران و مادران از فرزندان و پسر از
پدر و پیر از مرید و زن از شوهر همه بیزار و انفرار نمایند و فرشتگان عذاب شعلهای آتشین بدست
گرفته پیر و مرید را یک جا کنند و گویند که چرا دعوی باطل کردید که پیر خود را خدای و پیغمبر گفتید و تجلی
شیطانی را تجلی ذاتیه و صفاتیه میگفتید و سخن علم و علما را قبول نکردید ایشان گویند که ما طالب دیدار
و نجات بودیم و همین شیخان و پیران ما را گمراه کردند و بعضی با پیران ضامن باشید که ما شیخ زاده و پیر
زاده و سیدزاده ایم چون ما را دیدی نجات یافتی بلکه تکلیف عبادات از میان برداشت و هر باطلی که
پیش ایشان میکردیم و میگفتیم ما را منع نکردند پس پیران را گویند که شما چرا چنین پیری و پیشوائی
میکردید که بندگان حق را و امت محمد را از راه راست که شریعت محمدیست بیرون میکردید آن
زمان این پیران گویند که چون ایشان بما بطریق هجوم جاهلان پیش آمدند ما نیز چیزی از نزد
خود می گفتیم و بعضی از یکدیگر منکر شوند که ما پیر و مرید نبوده ایم چون خدای علیم و علام است حکم کند که همه را
یعنی پیر و مرید و شیطان را در دوزخ اندازید و آنکه پیران کامل اند و مریدان خود را در متابعت حضرت
رسول مستقیم داشته اند در روز قیامت در گرمای قیامت ایستاده شوند که گفته اند آفتاب را
هژده روی است الحال در چهارم آسمان است و یک روی بجانب ماست و بیش این یک روی هفده
بجانب فوق است که در پیش روی آفتاب پیرو و اگر تمام عالم را بسوزد و دران روز بلیغ یکدیگر منقلب شوند
که آن زمین سفید باشد کما قال الله تعالی یوم تبدل الارض غیر الارض و آن روز آفتاب را
یک نیزه از زمین نزدیک کنند و همه رویهای آفتاب را پایان کنند و هر فردی را چندان عرق پیدا
شود که هفتاد شتر تشنه اگر خورند سیراب شوند و هفت طائفه در سایه عرش باشند چنانکه
عالمان عامل و امیران عادل و آنکسانیکه شب و روز صد آیت از قرآن بخوانند و موذنان حی و کسیکه
خدمت علما کنند و کسیکه در خرید و فروخت خود را فریب ندهد و کسیکه بر زنا قادر شود و از ترس خدای عز
و جل دور شود و سه روزه داران مرض و استغفار گویان در وقت سحر بر شتران بهشت سوار باشند و دران روز
پیران کامل را فرمان شود که در زیر عرش روید ایشان گویند مریدان ما با ما یکجا اند بجز او رسول خدا

آورده بودند و امر و نهی قبول کرده بودند اما بسبب آنکه بدوزخ روند الٰهی بآتش و زبان
ایشان گنهکار بوده‌اند همه ابدی در دوزخ مستحق پیران کامل در آنوقت سوگندها کنند که یاران بهشت نزدیک ما
مریدان خود را همراه خود به بهشت بریم چنانکه در کلام مجید فرموده بودی قوله تعالیٰ یَوْمَ لَا یُغْنِی
مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللّٰهُ که در روز قیامت یاری از یاری
بے نیاز نسازد و از عذاب مگر کسیکه ایمان آورده باشد حکم شود از حق تعالیٰ که ایشانرا سلاسل و گردا
غلها اندازید و کشیده به بهشت کشید چنانکه در خبرست لِلّٰهِ عِبَادٌ یُسَاقُونَ اِلَی الْجَنَّةِ بِالسَّلَاسِلِ اگرچه
ملائکه در گلو بپیچند از جاے جنبانیدن نتوانند و جاے مریدان ایشان بخشند و اگر مرد آمدن قیامت شکی آرد
که کسے خواهد شد یا گوید که قیامت چرا می‌شود کافر گردد و اگر تقدیر نیکی و بدی را برده از حق نداند کافر شود
اگر بعید از مردن زنده شدن را حق نداند کافر شود و سوم شرط از شرائط بقاے ایمان اینکه در
از رنجانیدن خلق نگهدارد از آنچه مبادا که رنجانیدن خلق خدا را حلال داند کافر شود چنانکه نقل
است امیر المومنین عثمان رضی روزی بنده ای داشت به ادبی در آن حالی که حضرت امیر گوش او را بتافت و گوش بیمار
خود پیش غلام داشت و گفت گوش من بگیر تا غلام گوش او کشید امیر گفت که بیشتر بمال که از
تیر سخم غلام گفت شما که خواجه من بوده اند خدا میرسد من چرا نه ترسم گفت ترا آزاد کردم و نیز روزے
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مسواک بدست مبارک و ضو نشسته بود و کنیزک با بندهٔ بود و زود
نیامد حضرت گفت ناحق را تا وقت کردی اگر از خدا نترسیدی بدین مسواک میزدم بی بی عائشه رضی
عنها گفت یا رسول الله چند الطاف می‌کنی که مسواک دیرا هیچ الم نرسد حضرت گفت یا حمیرا اگر بسوا
بزنم سوگند بخدا است تا حساب نکند به بهشت راه نه دهد بی بی در گریه شد و هر دو چندان گریستند
بیهوش شدند و ایضاً بزرگ الحسن بود پسر خرد در کنار داشت از غایت دوستی از کنار خود
بهر گوره زود نشسته بود و کنیزک آمد و سیخ در دست داشت و بر صاحب خود دست دراز کرد و سیخ از
دستش افتاد و بر پسرک رسید پسرک در سیخ کشیده شد و در حال افتاد و بمرد کنیزک از آنجا بر زمین افتاد
و بیهوش شد صاحبش برخاست و سر کنیزک را در کنار گرفت و پسر خود را همانجا بسیخ نشا
ماند تا مردمان دیگر آمدند و سیخ را از پسرش کشیدند چون کنیزک بهوش آمد گفت چه حالی بود
که بیهوش شدی کنیزک گفت از ترس شما که در حق ما چه خواهید کرد صاحبش گفت ترا آزاد کر

شرط سوم بقاے ایمان

وازمن مترسید که تقدیر خدا بود که ذره زیاده و کم نمی‌شود و ایضاً گفته اند که بزرگواری
بود غلام خود را از سبب نافرمانی طبانچه چند زد و باز بغلام گفت که تو نیز مرا طبانچه بزن تا برابر
شویم غلام گفت که غلام را آزردن خواجه چه یارا ست گفت من نیز صاحب دارم و از آزردن او
نیز بترسم غلام گفت شما آزردن صاحب خویش ننگ ندارید از هیبت بر زمین افتاد و جان بحق تسلیم کرد
آورده اند که غلام سیاه در پیش اولیا آمد و توبه کشید و آن بزرگوار گفت برو هرکرا رنجانیده آزرده
طلب بخشش کن تا ترا هم بخشند آن غلام همچنان کرد ناگاه بجایی رسید و بیهوش شده افتاد چون بهوش
آمد پرسیدندش که حال چه بود گفت حکم پیر بجای آوردم و در این جایگه خری را چند چوب زده بودم
بیادم آمد نمیدانم که بخشش از که جویم و بحل از که خواهم و هم ازینجا گفته اند که جوانی در پیش پیر توبه کرد
چون از جانب پیر بازگشت باز پیش پیر آمد و گفت در وقتی که گناه میکردم خدا تعالی میدید پیر
گفت ای غافل تو ندانسته که خدای علیم سر و اخفی ست گفت وای بر من که پیش این چنین خدا گناه
میکردم نعره بر آورد و جان بحق تسلیم کرد و بعضی گفته اند که حکم ایمان خوف و رجا ست و ایمان معلق
بهر دو دارد چنانکه گفته اند الخوف و الرجاء انثی یتولد منهما حقیقة الایمان بیت مرغ
ایمان را دو پر خوف و رجاست مرغ بی پر را پریدن خطاست چهارم هفت شرائط مشهوره ایمان
را بجا آوردن شرط بقاء ایمان است اول هستی خدای را و بهشت دوزخ را بغیب باور داشتن دوم
علم غیب را خاصه حق تعالی دانستن سوم باختیار خود ایمان آوردن چهارم حلالهای خدا را حلال
اعتقاد کردن پنجم حرامهای خدای حرام اعتقاد کردن ششم برحمت حق تعالی امیدوار بودن هفتم از عذاب او
ترسیدن و تفصیل ایشان در رساله عصمة الایمان بیان نمودم و اینجا از برای آن گفته شد تا اگر یکی
از ایشان منکر شود و بجا نیارد ایمانش زوال پذیرد اما دانستن حلال و حرام هم مهمات ایمان
است لاکثر وقوعها والناس عنها غافلون لقوله علیه السلام الویل للجاهل مرة و للعالم سبعین
مرة زیرا که عالم را پرهیز بدین از شبهات و بدعات مباحات که در نظر جاهل قبیح نماید لازم ست تا در متابعت
ایشان عامه خلق در ضلالت نیفتند لقوله علیه السلام زلة العالم زلة العالم چون عالم در
بعضی امور که بعضی مباح گفته اند امید عالمیان ازان درگذرند و در حرام فتند و حلال دانند کافر گردد
چنانکه در مجموعه خانی معاملات آورده اند که هر که شیره جو و گندم و برنج و ارزن را بخورد و حلال داند کافر

کرده و اگر خمر خورد چون شیره انگور که بجوشد تا کف پیدا کند و مست کننده شود و یا از مویز و خرما
و نبیذ که مست کننده سازد و جاهی شود و یا از این بر مطلق حرام دانسته باشد و در آن شیره حلال
آرد و حال آنکه حلال نیست کافر شود که در مشارق تنبیه اولیت و خمیرة الملوک
و نیز در مشرق المشارق بدین طریق مذکور است که پیغمبر گفت هر که خمر بخورد ایمان از وی زایل
چنان برید چنانکه کوزه پر از آب کسی بگیرد و برو خود گرداند و در وی هیچ آب نماند و شکم و
در روز قیامت از جبال دوزخ پر کنند صحابه پرسیدند یا رسول الله جبال چیست و چرا خورند
گفت ریم و زرد آبه دوزخیان که در دوزخ جمع شود و گل گردد چون آن را بخورند گوشت و پوست
روده های ایشان بریزد و باز در طرفة العین برآید عذاب بر وی باشند و ازین جهت خورند که نام
ایشان را تبدیل کنند و نامهای دیگر نهند چون یحیی و شیره و بوزه و سور پس رسول گفت که زنهار
صد بار زنهار از دانشمندان خمر خواران دور باشید و باید که با قوال ایشان هیچ اعتبار نکنید و در بستان
ابو اللیث است که از دانشمندان که وی ثقه نباشد دور باشید و از ایشان علم نگیرید و مسئلت از ایشان
مجالست نکنید لقوله علیه السلام الصحبة تؤثر و ایضاً لقوله علیه السلام مثل المجالس الصالح
کمثل العطار و مثل جلیس السوء کمثل القین و نبی علیه السلام در باب خمر حدیث فرموده است
کل مسکر خمر و کل خمر حرام و خمر را از خمار گرفته اند و خمار روسپی را گویند که رو پوش باشد پس خمر گویا که
رو و عقل پوشیده شد پس در شرح مشروق است که خمر از آن جهت فرموده اند که اگر کسی خمر از جو گندم
و ارزن و برنج سازد و آن را خمر خوانند کافر گردد و خمر شش نوع است یکی آنکه از انگور و خرما و مویز و
شهد گیرد چهار دیگر از حبوبات مذکور است لقوله علیه السلام کل حبوبات اذا خرج منها
الاصلیة فهی ملعونة و من اکلها فهو ملعون و در بعضی ولایتها که از عدس جو سرکه میگیرند نیز
حرام است زیرا که شیره مخلوط است چون تغیر یابد حرام شود و مسئله اگر میوه در شیره و شیر هر چند
ترش باشد حلال است آورده اند که امام محمد غزالی را پرسیدند که یا امام هیچ گاهی از شما
تبسم نموده ام گفت وقتیکه من مقتدی بودم تبسم میکردم و یاران نیز مزاح میکردم اما چون مقتدا
شدم بشنیدی حبیبوا التبسم تبسم بر من حرام شد زیرا که اگر من تبسم کنم دیگران خنده قهقهه را حلال
دانند کافر شوند و من خود باشم و شیخ سفیان ثوری در طول عمر هیچ وقت ناگاه با یکی نخندید

و در زراعت غیر رسید هاتفے آواز داد که ای ثور نعلین در پاے چگونه در پاے دیگران میری
و نیز روزی پاے چپ در مسجد اوّل نهاد برے دخول بآواز می شنید که یا ثور و نام او ابوسعید بود
بعد ازان لقب خود را ثوری کرد آورده اند که حضرت بایزید بسطامی قدس الله سره روزی
پاے چپ در مسجد برے در آمدن نهاد از برائے کفارت برده آزاد کرد پس باید که در وقت دخول
مسجد پاها را از نعلین بکشد و بدامن پاک کند بعد ازان در مسجد نهد نقل ست که روزے در
وقت خلافت امیر المومنین مرتضی علی رضی الله عنه یکی از اصحاب آمد و پاے از نعلین کشید و بسنگ
دروازه مسجد بمالید مرتضی علی رض گفت اگر بدر روے من بمالیدی بهتر ازان بودی که بسنگ مسجد بمالیدی
پس باید که چون در مسجد در آید ببیند که در مسجد اگر کسانے باشند که مشغول بذکر و تلاوت قرآن
نباشند و سنتے باداء و یا پیشین نگزارده باشند سلام بگوید و اگر کسے نباشد سلام برین طریق
گوید که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و تحیت مسجد بگزارد دو رکعت در رکعت اول
بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و سوره اخلاص سه بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص سه بار و
بعد از فراغ رو بقبله بذکر و یا بتلاوت مشغول باشد و مادام که در مسجد ست به نیت اعتکاف باشد
اگرچه یک ساعت باشد و سخن دنیاوی نکند که گفته اند چون سخن دنیاوی کنند از دهن ایشان گنده
بوی در مسجد پراگنده شود و فرشتگان از مسجد بیرون آیند و بحضرت باعزت بنالند که یارب
مایان از بیت مبارک بیرون کشیدند از حق تعالی ندا آید که صبر کنید که تا مکافات شما در روز
قیامت از ایشان بگیرم در خبر ست که توبه چهار کس قبول نه افتد یکی سخن کننده دنیاوی در
مسجد دوم کسیکه در حالت مجامعت و یا بول و غائط و استنجا سخن کند سوم در وقت وضو و غسل
زیرا که در وقت مجامعت و غسل کرام الکاتبین پشت داده باشند که تا بعورت او نگاه نکنند
پس چون آواز کند ایشان گویند لعنک الله که ما از تو شرم داریم تو از ما شرم نداری چرا از برای
نوشتن ناچار ست که روی باو آرند و نویسند چهارم در وقت ذکر علماء وعظ و پند و نصیحت
شاید که سلام هم نگوید که گوش داشتن در وقت وعظ و خطبه فرض ست و سلام سنت پس ترک
اولی ست و نیز جواب سلام نگوید اگرچه فرض ست که استماع وعظ و خطبه فرض عین ست و جواب
فرض کفایت ست چنانکه در شرح الملک ست که در مدونت از دیوے عمان تا حد عراق زمین

و اتفاق جمیع ساقط است زیرا که از یک طرف خطر در پاییست و از طرف دیگر احتیاج و اول بجز دم رفض عبت
هست پس عبادتی که بجهت آید ترک آن اولی ترست و نیز بسیار مسائل است که امام اعظم رح
از آن توقف کرد یکی از آن ختنه کردن ست که اگر خورد کس ختنه کردن فراموش طفل بیگناه را ازیجا بیند
باشم و اگر بالغ را گویم از برای سنت فرض ستر را برهنه کنند باشم و این نشاید و صاحبین گفته اند که
اندر سالگی سنت بجا آید و اگر چه بلوغ رسید بقول علماء ثلثه ختنه کردن ساقط شود که فرض را
از جهت سنت برهنه کردن نشاید و نیز در طحاوی آورده است اذا بلغ الصبی عشر سنة لا
یجوز له ان ینام مع امه واخته والامرأة الاجنبیة وعلیه الفتوی و در رساله
شاه قاسم بهاء الدین کردری در قصه است که در بنی اسرائیل عالمی بود که تا بیست نفس هوا اشکار کرد
بعد و صحبت که از گناهان باز گردد و توبه کند به پیغمبر وقت وحی آمد که آن عالم را بگوید تا هر کس که
بصحبت دیده تو بگناه دلیر شده اند تا ایشان را از فعال بد بازنگردانی توبه تو موقوف است
با ایشان قبول نشد و چون از مسجد بیرون آید اول پای چپ بیرون نهد و حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرموده که هر که از مسجد بیرون آید در نظر سوی آسمان کند و این آیت بخواند قوله
تعالی رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ خدایتعالی او را بنظر
رحمت نگرد و در تفسیر مدارک این آیت ست قوله تعالی وَلَا تَرْكَنُوْا اِلَى الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا
فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ مِنْ اَوْلِيَآءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُوْنَ و از حضرت شیخ سفیان ثوری
منقول ست که در دوزخ جا یست از آتش که لا یعلم طولها وعرضها الا الله نیست آن جا
جای عالمان باشد که از برای گرفتن مال دنیاوی بدرهای ملوکان امرا و توانگران نشسته باشند و
قربت ملوکان جویند و در پیش ایشان تملق کتملق الهرة میکنند و اکثر اوقات از ترس ایشان
مسئله صحیح را هم نمیگویند و از جهت مال دنیاوی ترک امر معروف و نهی منکر میگیرند نعوذ بالله
من افعال قبیحهم وقال علیه السلام فقروا من العلماء الذین اتخذوا باب الامراء لتحصیل
المال فهم کذباب الحضرة تصیر علی القدرة وایضا قوله علیه السلام العلماء امناء
الله تعالی اذا لم یخالطوا بالامراء فلو خالطوا بالامراء فهم لصوص الدین و در عمدة
الاسلام ست که هر که علم بهر آید دعمل و تقوی نشمرا ید گویا که بخدا و ند خود دشمنی و عداوت میکند

کقوله تعالی ولا تکونوا کالذین یقولون ما لا تفعلون والذین یقولون ما لا تفعلون
کبر مقتا عند الله و نیز بزرجمهر را پرسیدند صحبت با که باید کرد گفت با عارف گفتند عارف کیست
گفت عالم گفتند عالم کیست گفت کسیکه از ترس خدا تعالی خود را از همه کمتر دارد لقوله تعالی انما
یخشی الله من عباده العلماء حضرت بایزید گفته است من کان به اقرب فهو فی اصعب خطر
و نیز حدیث حضرت ست قال علیه السلام الویل للعالم سبعین مرة وللجاهل مرة زیرا که
عالم پرهیزگار را گویند که از ذره گناه پرهیزد چنانکه پیش حضرت پیغمبر صلعم اعرابی نشسته بود پیغمبر
این آیت خواند قوله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال
ذرة شرا یره پس اعرابی گفت یا حضرت مرا همان علم بس ست که ذره خیر را تا توانم
بعمل آرم و تکلیف بکشم و از ذره شر تا توانم احتراز نمایم که ذره خیر را حرام و ذره شر را حلال
دانستن کفرست پیغمبر فرموده ست هذا الرجل افقه الناس نقلست که بزرگواری بود
زیر سایه دیوار غیری نشسته بود و کتابت میکرد حرف تر بود و خشک نمیشد خواست که از آن
دیوار پاره خاک بناخن برگیرد و بران حرف اندازد و در دل اندیشه کرد که حق غیرست با
گستاخی کرد و دست پیش برد که چیزی سهل ست چون خاک بسر ناخن گرفت هاتفی آواز
داد که باش چون سهل دانستی در قیامت مکافات یابی کاتب از هول آن بیهوش شد
صاحب سرای برو آمد و سرش را در بغل گرفت چون بهوش آمد پرسیدش که حال چه بود
وقعه را با او باز گفت صاحب دیوار نیز در گریه شد گفت ترا بخشیدم و آن ذره علما را معلوم است
پس برای استنجا از ملک دیوار غیر کلوخ نگیرند اگر گرفته باز در آنجا اندازند و از ملک غیری
چوب برای خلال دندان نگیرند و آورده اند که روزی حضرت مرتضی علی رض با خاتون جنت
بی بی زهرا رضی الله عنها حکایت از داماد مهتر سلیمان میکرد که در وقت کار خیر دختر داماد خود را
تاج داده بود که تمام تاج را گوهر شب چراغ مکلل کرده بود که هر یک گوهر از ایشان خراج
ولایتی ارزید خاتون جنت غمگین گشت و دانست که مگر حضرت مرتضی علی رض در دامادی
پدر من چیزی نیافته است از مال دنیاوی پس ازین جهت این حکایت او میکند و ازین اندوه
در خواب رفت ناگاه جمال جهان آرای پدر را در خواب دید و گفت ای جان پدر چه غم است

۱ بزرجمهر گفته که صحبت با عالمی کن که از ترس خدای تعالی خود را کمتر داند

۲ خاکی گرفتن از دیوار غیر بی اجازت حرام است

وحریرها در تو ستان لقای تو شده ایم شاید که انوار لقا بدار البقا در یابیم رحلت نمائی چون
از خواب بیدار شد حسن و حسین خبر را در پیش خود خواندند و در روی ایشان میدید گاه خنده میکرد و
گاه گریه میکرد و چون مرتضی علی در آمد حالش چنان دید گفت ای خاتون جنت گاهی خنده میکنی گاهی
گریه میکنی این چه حالست بی بی گفت که من در خواب چنان دیده ام چون جمال پدر و مادر و لقای
ایشان خواهم دید از فرحت میخندم و چون جدائی جگر گوشگان بیادم می آید از غم میگریم و چون
بی بی وفات یافت و دفن کردند شبی مرتضی علی او را در خواب دید که مضطربست فرمود که یا
خاتون چون مضطر و دلگیر استاده گفت سوزنی از همسایه آورده بودم اندر ای دو خلق جامه
کهنه خود چون کهنه را دوختم در فلان گوشه دیوار خلانیدم و باز یاد ندادم مرا بهشت راه نمی
دهند چون حضرت علی بیدار شد آن سوزن را یافت و بصاحبش رسانید شبی دیگر در خواب
که در قصری از قصرهای بهشت نشسته است و حوران در پیش او صف زده استاده اند بخدمت
و یکی از زنان دنیاوی نیز در خدمت خاتون جنت استاده بود مرتضی گفت که یا خاتون
بهشت این زن کیست گفت این همان خرهیز سلیمان پیغمبرست که شوهر او را شما صفت
میکردید الغرض چون فردا روز قیامت شود علم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
که هفتاد ساله راه باشد استاده کنند و جمله ملکوت در سایه علم باشند از جای جنبیدن نتوانند پس تا نفی
از نشیب آن زده که خدا خود دجال امر میکند که شیرین در دنیا زر و قوت خود بکس نموده بود و
این زمان علم پیغمبر علیه السلام بگیر و بسبب دادی و مرتضی علی بگیرست بر علم زنهار همچون گلدسته
بیدار و جمله صلحا و علما و ابدال ان علم باشند هر یک باشند که هر شب چراغ بدرخشند پس داماد مهر سلیمان
تاج دنیاوی فانی نیست و شما تاج علم مصطفی در عمر صاف بابید و گوهر شب چراغ در ان
عمر دان باشید و از صرف آن گذرانید و باشید پس ای عزیز جهد و کوشش تمام باید نمود در طلب علم که
عالم از ورود گناه احتراز کنید و اگر در آن قید عالم باشد گناه نشود و جاهل از ورطه مناهی قولاً و فعلاً و
اعتقاداً خبر نباشد و جاهل در اسلام حجت نیست پس جاهل مشغول را کفر بود و در خبرست که گناه بزرگ
را اگر همیشه یاد دارد و از سبب آن از عقوبت حق تعالی ترسناک بود آن گناه خرد شود تا بصغیره
رسد عفو شود و اگر گناه خرد را فراموش کند و خورد داند بزرگ شود تا بکبیره رسد پس از این جهت

پیغمبر علیه السلام فرمود فضل العالم علی العابد کفضلی علی امتی لان العلماء سراج الدین

وایضاً قال علیه السلام سئلت جبرئیل عن فضیلة العلماء قال لهم سراج امتک فی الدنیا

والآخرة واوحی الله تعالی الی نبیه محمد العلماء اهلی وعیالی فسائر الناس عبدی ومالهم مالی

ومن اعطی مالی علی عیالی فله الجنة ولا ابالی ومن منع مالی علی عیالی فله النار ولا ابالی ق

قوله علیه السلام من کان فی قلبه ذرة من بغض العلماء یبقی فی جهنم دهراً طویلاً نقل است که در زمانه هارون رشید ارکان دولت با وی مجادله کردند که تمام ائمه وخزائن بر علما صرف میکنی و با این طائفه درویشان که مستقبل قبله نشسته اند و در عبادت حق تعالی مشغول اند و علاقه از خانمان بریده اند میل کم داری وگفت که استحکام دین نبوی وقیام شریعت مصطفوی و احکام عقائد یقینی بعالمان است و عالم هرچند که بیعمل باشد بعمل کسی بشفاعت وی بهشت روند و عابد اگر در متابعت عالم باشد تنها در بهشت رود والا بدوزخ لقوله علیه السلام شفاعة اربعة نفر حق اولهم الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء ثم الاطفال لابویه پس ارکان دولت گفتند که بیائید امتحان کنیم یکی شخص را درمیان زجاجه در آورند وآن زجاجه را هیکل آدمی درست اندام راست کرده بودند و در اندرون آن زجاجه چار روغن و آتش کرده بودند چون شب شد آتش در وی کردند پس تمام از سر تا پای یک لخت رهی نمود وآن شخص را گفتند که در صومعه فلان عابد برو و امتحان کن چون آن شخص در صومعه در آمد تمام صومعه پر نور شد عابد از جای برجست وگفت من انت آن شخص گفت انا جبرئیل گفت شما را مرتبه پیغمبری شد زیرا که ریاضت بسیار بجا آوردید و مشقت تمام کشیدید الحال حکم باری تعالی این است که شما پیغمبر شوید و من جبرئیل ام هر حجره که از شما خلق میخواهند من بر شما خواهم آمد و با تمام خواهم رسانید شما را باید که فردا دعوی پیغمبری بکنید و دعوت نمائید عابد گفت اگر فردا شما بیائید من چگونه خواهم کرد گفت روا باشد که جبرئیل هرگز دروغ نگفته است عابد قبول کرد ولی آن شخص با کرام تمام از صومعه بیرون آمد باز پیش عالمی رفت که بغیر از فرض وسنت هیچ از نوافل بجا نیاوردی و شب بفراغت خواب میکرد چون در پیش او در رفت از انگشت پا فرش کشید عالم بیدار شد و خانه پر نور دید کلمه تحیة گفتن آغاز کرد و دید که از پیش او نمیرود گفت کیستی آن شخص گفت منم جبرئیل که تو پیغمبر شدی وحق تعالی در حق پیغمبر شد که شما علم بسیار حاصل کردید الحال باید که پیغمبری

قبول کنید عالم گفت که ای ملعون بعد محمد بن عبد الله کسے را پیغمبری نیست دست بر چوب برد
سقطش گفت و خواست که چوب بر سرش کوبد آن شخص از پیش او گریخته در خانه خود آمد و
شب بادشاه و ارکان دولت آن شخص را در پیش خود خواندند و پرسیدند واقعه باز نمود و همه
ارکان دولت بادشاه امام یوسف را پرسیدند گفته که عابد کافر شد زیرا که این مقدار ندانست که
بعد از محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم پیغمبر دیگر نباشد و عالم ایمان خود را بسلامت برد پس معلوم
کرد استحکام شریعت محمدی بعالمان است که نگهبانان دین اند نه عابدان و زاهدان اے برادر
احتراز کن از عابد عامی و جاهل و از عالم بی پرهیزگار و غافل آورده اند که شصت
مریدان امام حسن بصری قدس الله روحه در ظاهر و باطن با خدا و شده بودند و اگر آتش
بنشستند چنانکه در آیینه آتش ظاهر میشود از ایشان چنانکه آورده اند که یکی از ایشان اصل نام
بن حارث بود روزی چند بخدمت امام حاضر نشد امام کسے را فرستاد تا او را دعوت کند چون
آنکس رفت سلام داد جواب نگفت و فرستاده گفت ترا امام میخواند گفت بحضرت امام حاضر
چشم میر بودم اما بطفیل امام بخدا میرسیدم و الحال فرق پیش امام خود خداے خصم میداند
چون آنکس پیش امام رفت و قصه باز نمود امام وی را باز فرستاد و گفت بگو که امام خود جدا
آمده الا بیا آن شخص رفت و گفت که امام این چنین گفته است گفت از آمدن او فدا باشم
اما پیش من رخصت خداے نیست چند کرت آنکس در میان گشت آن مرید اجابت ننمود
عاقبت امام خود پیش او آمد و از آمدن امام بر نخاست و جواب سلام نگفت امام گفت
این طریق از کجا بشما رسید گفت که هم از طفیل شما بخدا می رسیدم امام گفت این لحظه باید تا
واقعه راست باشد ناگاه تخت نورانی بالای سر واصل آمد و اشنا و چنانکه نور او بنور آفتاب
غالب شد و واصل بر بالاے آن تخت سوار نشد و باز فرود می آمد و آن تخت غایب شد امام گفت
روز دیگر نیز باید نمود تا کرامت با تمام رسد قبول کرد روز دیگر از طرف ولایت بصره مردمان
حاضر شدند روز دوم چون امام رفت و هیچیان در حجره می بے ادبی خویش بود امام گفت کرامت
دیروز بنما امروز باز پیدا باید کرد باز تخت پیدا شد و آمد امام گفت سوار شو هر چند کوشید
کرد تخت سوار نشد امام گفت ای لعنة الله چرا ای مرید من زود آن تخت در نمود

بیامد دود سیاه و پراگنده شد و واصل خجل و شرمنده شد و بپاے امام افتاد و تائب شد گفت یا
امام این چه بود گفت تخت شیطان بود دیروز چون من بطرف او نگاه کردم زنجیری در دست
داشت دست دراز میکرد و سوار میشد چون من امروز نظر کردم نتوانست زنجیر را پایان کرد
از ترس من چون لعنت کردمش گم شد و گفته اند که بعد از وفات امام بغیر اذن واصل خود را
پیر و پیشوای خلق کرد و بسیار جهالان را از دین حق بر باطل انداخت و معتزل کرد و از انجمله
مریدان عبد الواحد بن زید و حبیب عجمی را اذن داده بود که پنج خانواده از عبد الواحد بن زید
پیدا شد اوّل زیدیه دوم فضیلیه که تعلق بفضیل بن عیاض دارد سوم ادهمیه چهارم هبیریه
پنجم چشتیه که تعلق بممشاد دارند و نه خانواده از حبیب عجمی پیدا شده اند چون عجمیه دوم داودیه
سوم کرخیه چهارم سقطیه پنجم فردوسیه که تعلق بجنید بغدادی دارند ششم عباسیه که تعلق بخواجه
عثمان مغربی دارد و هفتم سهروردیه که تعلق بشیخ ابو نجیب سهروردی دارند هشتم کبرویه که تعلق بشیخ
نجم الدین کبری دارند نهم شطاریه که تعلق بعبد الله شطاری دارند نقل است از امام حسن بصری رض که
هر که بغیر اذن پیر کامل ارشاد خلق کند ضال مضل باشد و این چهارده خانواده بر حق و هر یکے
بعض یک و بعضی تا چهار تا پنج کس را مرید میگرفتند اینکه بهجوم و جماعتی مردمان میروند و پیر میگیرند
و پیر گوید که شما را چیزے نمایم از اطوار و انوار گویا که همان پیر و همان نیست بلکه شیطان است
که ایشان را از راه حق بر باطل خواهد انداخت و در مضلات انداز و چنانکه روزے امام حسن بصری
مر اصحاب خود را گفت که شما مثل اصحاب رسول خدا هستید ایشان خوشحال شدند امام گفت بریش
و فش میگویم نه از روے عمل که اگر شما ایشان را دیده بودید همه را دیوانه میدانستید سبب آنکه از جمله تعلقات
دنیاوی منقطع شده بودند و اگر ایشان شما را میدیدند همه را کافر میدانستند و نیز روزی کسے امام
را پرسید که یا امام مسلمان کیست گفت مسلمانان در زیر خاک خفته اند و مسلمانی در کتابست نقل
است که روزی امام رضی الله عنه در قبر مرید خود نشسته بود و گریه میکرد و گفت ای یاران هر کسے
این گور را گور خود دانید از میان کسی گفت که آرے خواهد آمد گفت لا بل هر چه آمدنی است آمده پندارید
هر همه چندان گریستند که آن خاک را گلابه کردند اینست طریق مریدان از ینجاست
که روزی سید جلال جهانیان بخاری ثانی که پیر ماست در روضه حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه وسلم نشسته بود که از بالای کبوتری آمد و اندر روضهٔ مبارک میگشت حضرت ایشان میگفتند
ای درویش برا و بنشین چون نشست شیخ فرید عطار بود و از گفته سادات دل تنگ شده حضرت
گفت که ای شیخ شما علم کرده اید با گفت من سفید طلب دارم سید جلال بخاری گفت که
شیطان را دیده شیخ فرید گفت یکمرتبه دیده ام اگر آن باشد باشد حضرت ایشان گفت
چگونه بود شیخ عطار گفت که در الملک چهار مستوره سید زاده خواهران بودند بی بی نور بی بی
حور و بی بی تاج و بی بی شهباز دختران بی بی تاج در باب هر همه اولیا بودند و بی بی نور دریتیم
روز روزه افطار میکردند و من هم بکرامت همراه ایشان که من نیز بیارم چون نظر کردم از چهارده
روز بیشتر رفتن نتوانستم روز چهارم علی الصباح رو بمشرق ایستاده بودم و چون شعله آفتاب
برآمد و میان او چیزی سفید بود درآمد و در دهانم رفت تشنگی و گرسنگی از من برفت اما در دلم
چندان کدورت و سیاهی نشست که آنچه از علم باطن و مراتب درویشان میدانستم از باطنم جمله رفت
خواستم تا خود را در چاهی آویزان کنم چون خود را آویزان کردم آواز داد که کار تو برآمد برآی
چون برآمدم هیچ سیاهی از دلم نرفته بود باز خود را آویزان کردم باز آواز کرد که برآی باز بیرون
آمدم از خاطرم سیاهی نرفته بود همچنان مدت شش ماه آویزان میشدم و مرا بیرون میکشید بعد از
شش ماه چون آویزان شدم باز آواز کرد که کار تو برآمد ازین چاه برآی گفتم ای ملعون تو از من
چه میطلبی چون شناختمش بار دیگر آواز نکرد و آن سفید از دهانم بیرون شد و در خاطرم صفائی
پدید شد و آنچه از باطن من چیزی رفته بود باز آمد پس سید جلال گفت که سفیدی در عین سیاهی
است زیرا که اگر شما را علم نبود شیطان دره شما نمی شکست و در مدت شش ماه شما را فریب داد
و از روضهٔ مبارک بالائی پرید کبوتری نهایت بالا روضه بود پس شیخ عطار گفت که یا سید
جلال شما که علم کرده اید شیطان را هیچ دیده اید گفت دو مرتبه یک کرت در ملتان بودم زیر آنکه برای
من درون روضه سر در آوردم از عقب کسی فریاد کرد یا سید جلال بشما کاری دارم من بقرأت
علم دریافتم که درین چنین محل که من بزیارت روضه حضرت میروم و مرا منع نمی کند نباشد مگر
شیطان گفتم ای لعنة الله چه کار داری و دیگر روزی دیدم که کلام الله در دست گرفته بود گاهی
میخواند و گاهی غائب گشت ای لعنة الله بکلام حق چه کار داری شیطان کلام الله را از دست

از جنت ورفت بعد از ان حضرت خواجه عطار رح در طلب علم مشغول شد. ای برادر خوف این مقام
باید کردن که حضرت داود همیشه گریه میکرد و از گریه کردن همی آسود و چشمان مبارکش ورم گرفت حضرت
جبرئیل آمد و گفت ای داود گریه از برای چیست گفت از برای آنکه اگر مارا از کار آخرت بیاگاهانند
حضرت جبرئیل گفت که خدای تعالی میفرماید که اگر چندان گریه کنی که سنگ خاره با آب چشم بگدازی آگاهت
نکنم و محمد آخر زمان آید که از طفیل وی جمله موجودات در وجود آوردم او را نه آگاهانم مرا باد و لام کارست یا
از جانب راست بعد از خروج ارواح آواز آید لا یخافون و یا از جانب چپ آواز آید لا یستوون نیز حضرت
یحیی علیه السلام چون بغایت جوانی رسید چندان گریه میکرد که رخساره مبارک او ریش شده و چون
افتاد هر دو طرف استخوان می نمود و حضرت زکریا علیه السلام گفت که ای پسر من دعا کرده بودم که خداوند پسری
ده که پیغمبر مرسل باشد و پیش از این نام بنام او کسی نهاده باشد بفرمان خدای نام شما یحیی نهادم و شما
چندان گریه میکنید که روز روشن بر من تاریک شده حال چیست گفت ای پدر جبرئیل آمد و گفت که میان
دوزخ و بهشت وادیست که مسافت او قطع نشود مگر با آب چشم حضرت زکریا گریه کرد و گفت ای پسر
گریه مرا از شدم نیز گریه باید و رجا بیشتر از خوف باشد لقوله تعالی سَبَقَتْ رَحْمَتِیْ عَلٰی غَضَبِیْ.
چنانکه وقتی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با خداوند خود التماس کرد که یارب العزت
حساب امت من بدست من بده تا در پیش پیغمبران دیگر شرمنده نشوم حق تعالی گفت یا محمد حضرت
ما ارحم الراحمین است میخواهد که پیش تو نیز شرمنده نشود حکایت آن جوان یاد کن که آن جوان
بود که روزی جوانی پیش شما آمد و گفت که یا رسول الله گناهی عظیم دارم و بگو که مانند یا گناه گناهی
مرا در کدام دوزخ در اندازد و شما فرمودید که چه گناه کرده جوان گفت عاشق دختری بودم و او یار
بود و هیچ نوعی بافعل ناشائسته نمی کرد و چون از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود بشب رفتم و او را
از گور کشیدم و خواستم که با وی مجامعت کنم دست راست بر اندام نهانی خود نهاد هر چند که تکلیف
کردم دور نتوانستم کرد کارد کشیدم و دستش را بریدم باز دست چپ بر اندام نهانی خود نهاد آنرا
بریدم و کار ناشائسته بوی کردم و چون روان شدم از عقب آوازی شنیدم که ای جوان مرا در
معرکه مردگان جنب و شرمنده کردی برو در عرصات شرمنده شوی یا رسول الله پس جزای
من چه باشد شما فرمودید که از پیش من دور شو تا از شومیت تو بر من عذاب نزول نشود

آن جوان از پیش شما برخاست و راه بیابان گرفت و گفت یا محمد احمد از حضرت خویش براند
در حضرت پاک تو آمده ام از پیش خود مران پس خبر کن که مرا در کدام دوزخ خواهی برد
از کرم خویش بر سر من بدار گردم که ترا بخشیدم و گفته اند که در میان یکی از عرب پیش حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله شنیده شده که حساب امت خود بدست خود
التماس کردی چه جواب یافتی پیغمبر گفت هر چند که خواستم بدست من ندادند آن شخص شادی کرده
در رقص در آمد و دست کوفتن گرفت حضرت رسالت پناه فرمود که سبب شادی چیست گفت
از آنکه او ارحم الراحمین است و مهربان ترین است از حضرت شما و مشفق از مادر و پدر بر بندگان است

لقوله تعالی قل یعبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر
الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم. ابوهریره بصری روحه گفت قدس الله که خداوند جل ازان
گناهکاران گروان که اضافت ایشان بذات پاک خود کرده و یا عبادی گفته و چون ما
غفارست رحمت شما امروز عاصیان اندر کارست پس ما را چه غم اگر گناه بسیارست آورده
که وحی کرد حق تعالی بسوی پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم که یا محمد اگر تمامی خلق پیش بخیل ترین مخلوقات
باشند و خسته خرما ازو طلبیده بدهد یا پیغمبر گفت یا خداوند خسته خرما هیچ کاره نباشد بی
تکلف خواهد داد گفت منکه ارحم الراحمین ام و کمال صفت غفاری من اگر گناه هر یک مقدار
پری آسمان و زمین باشد چون در مغفرت در آید آسان تر باشد از بخشیدن خسته خرما و اگر
گناه بندگان نبودی پس صفت غفاری با حصل بودی و این چنین بذات پاک من روا نیستی.
معاذ گفت خداوندا او که بچندین عز و عظمت ما را چندین ذلت و خواری عبادی میگوید
اضافت بذات پاک خود میکنی ازین شرف و بزرگی ما را دیگر چه بهتر ما را همین اضافت بسندست
و لا تقنطوا هنوز بجای خود باشد و در تفسیر منیر در بیان آیت یا ایها الانسان ما غرک
بربک الکریم الذی خلقک فسواک بزرگی گفته است که اگر ما را خطاب شود که
چه غره کرده بود ترا جواب باگوییم که یارب کرم شما و کریم آنرا گویند که بخشد و منت ننهد و اکرم الاکرمین
آنرا گویند که چون شخصی گناهکار را خطاب شود که فلان گناه شما را بخشیدم پس باشد آن گناه را
تمام عالم بخشد ای برادر هر چند گناهکاری با امید کرم او امیدوار باش که امن و ناامیدی بنا

مسئلہ در بیان کمال ایمان

هر دو کفر ست و چون ایمان را انتهی کمال او را باید دانست در ذخیرة الملوک آورده است
که ایمان را چهار کمال ست اقرار و تصدیق و عمل بالارکان و متابعت رسول الله و هر کرا اقرار
نیست او کافر ست و هر کرا اقرار هست و تصدیق نیست او منافق ست و منافق بدتر از کافر ست
کما قال الله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و این هر دو طائفه را جاوید در
دوزخ باید بود برین اعتقاد باید کردن و هر کرا اقرار و تصدیق هست اما عمل بارکان نیست او را مومن
عاصی گویند بقول همه اهل سنت و جماعت که ایمان زیادت و کم نمیشود چنانکه قرص آفتاب
هر چند گرد و غبار و کسوف میشود که او را سیاه کند اما قرص او را هیچ نقصان نمیشود و هر چند
که روشن شود قرص او نیز زیاده نمیشود پس ایمان بعمل زیاده نشود و بگناه کم و نقصان نپذیرد
پس عمل حسنه بارکان کردن از کمالات او ست نه زیادتی و نه نقصان و عمل نیک کمالیت ایمان
است چنانکه صیقل مر آئینه را و عمل سیه کدورت ست مر ایمان را نه نقصان چنانکه زنگ آئینه را و
هر کرا اقرار و تصدیق و عمل بالارکان ست و متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست او را
مبتدع گویند نیز همیشه در دوزخ باشد لقوله علیه السلام اهل البدعة کلاب من اهل النار
و بدعت مانند کسی هست که یخ را بآب ترمیسازد و میخورد و میگوید که نان خورش را خود یافتم پس از مبتدع
احمق تر نباشد که متابعت حضرت رسول الله را مانده و فعل خود ساخته را دین دانسته هر که غیر عمل را
مقصود داند بمقصود نرسد که پیغمبر گفت کل بدعة محدث و کل محدث ضلالة و کل ضلالة
فی النار و گفته اند المبتدع من یجعل غیر طریق الشرع والشارع با ایشان دشمنی داشتن یکی از
اصول دین ست که شناسند که انشاء الله تعالی و با ایشان دوستی از ترس زوال ایمان ست هر که
ایشان را در مجلس بد ست و یا بزبان غیبت کند دیا برنجاند خداوند تبارک و تعالی از فزع اکبر که
هر کسی را در قیامت در پیش ست او را امان بخشد قوله علیه السلام من اهان اهل البدعة
امنه الله من فزع الاکبر و نیز کسی که با ایشان دوستی دارد و سخن نرم و چرب گوید و برادر
شدت یاری دهد در تفسیر شیخ سلطان ابراهیم ادهم قدس الله سره گفته است که نور
ایمان و حلاوت شریعت از وی برگیرند هر که او و هناک شود از جدائی اهل بدعت گویا که کوشش
بخرابی عالم میکند لقوله علیه السلام من تذهن لاهل البدعة سلب عنه نور الایمان و حلاوة

الشریعة والیضاً من تبسم علی وجه البدعة فقد اعان علی هدم الاسلام چنانچه و
خبر است که حضرت داؤد علیه السلام ژنده پوشید و در غاری رفت و از خلق یکسو شده بعبادت
مشغول شد و بحکم رب العزت جبرئیل آمد و گفت یا داؤد چرا در غار رفتی گفت از قهاری و جباری
تعالی جبرئیل گفت که خدا وند تعالی بعزت و جلال خود سوگند یاد کرده است که اگر تمام عمل
اولاد آدم بجا آری ذره از او نخواهد پذیرم تا با دوستان من دوستی و با دشمنان من دشمنی نکنی
آورده اند که حضرت عیسی نیز همچنان کرد و رفته در غاری بنشست برو نیز همین خطاب آمد و بدوستان
او دوستی کردن نیز یکی از اصول این است قوله تعالی یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا
هم ینصرون الا من رحم الله در روز قیامت هیچ یاری بنفع و خود رد باشد بنیا زیباید
و باید از عذاب خلاص و شفاعت نتواند کرد مگر کسی که ایمان بخدای و رسول خدا آورده باشد و
متابعت رسول الله مستقیم شده باشد بدیگری شفاعت کند و در ذخیرة الملوک مذکور است
که هر مومن را باید که چهل کس را از مومنان و مومنات برادر خوانده و خواهر خوانده گیرد که فردا قیامت
بصفت ستاری هر یکی را بهشت چنان برد که هر یکی از ایشان پندارد که شفاعت و برکت
من است و دیگران اخلاص کردم نقلست که مردی بود که هیچ عمل نافله چنانچه طریق اولیا است
نداشت اما هر جا که نام انبیا و اولیا و صلحا و علما شنودی نوشت تا بغایتی نوشته که یاد کرده بر
پشت خود می گشت اتفاقا روزی در آب غرق شد و از و دفترها آب برد و او خود دست و
پا زده بصد حیله بیرون آمد و چون بر ساحل افتاد غمگین بنشست که هیچ علم نداشتم مگر اینکه از جهت
دوستی دوستان خدا نامهای ایشان جمع کرده بودم این نیز از دست رفت همین غم در خواب
رفت دید که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بجمله انبیا و اولیا در چهارم آسمان نشسته است
و خود را نیز در میان ایشان در آورده و متلفی و پنهان نشسته بود ناگاه دید که فرشتگان آمدند
و کوزه انگبین گرفته و طبقهای پر از الوان نعمت آوردند چون بقریب او رسیدند او را منع کردند و
گفتند که شما از این جماعت نیستید و به چه نیرزید ناگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را بر او نظر
افتاد و گفت که او را کوزه دست شستن بدهید و همراه این جماعت بخورد زیرا که دوست داشته اند
این جماعت چون خورد و آب با ایشان همراه خورد و بیدار شد تمام معانی ولایت در وی جمع شده

ونیز نقلست که سلطان ابراهیم بن ادهم قدس الله سره العزیز در وقتیکه امیر بلخ بود خواب
دید که دو شخص پیش او آمدند در دست یکی دوات و در دست دیگری پارچه کاغذ گفت شما کیانید
گفتند که ما یان هر دو فرشته ایم که نامهای اولیاء الله را جمع میکنیم و بآسمان میبریم گفت نام من
نیز بنویسید گفتند تو از ایشان نه گفت من اولیاء الله را دوست میدارم از وی در گذشتند و
هم دران خواب دید که باز همان فرشتگان آمدند و آن کاغذ را نمودند که نام وی مقدم از همه
اولیاء بود گفت چون از تو گذشتیم فرمان خدا تعالی برین شد که نام او بنویسید که وی دوستدار
دوستان منست لقوله علیه السلام من احب قوما فهو منهم و جزاءه بجزائهم و حشره
فی زمرتهم وان لم یعمل باعمالهم نقلست که بزرگوارے گربه داشت که در حرم او میبود
و خاصیت آن گربه این بود که هرگاه در خانقاه آن بزرگوار مهمانان می آمدند گربه نزدیک
ایشان میرفت و تفحص میکرد که چند کسانند و در حرم می آمد و آواز میکشید و ایشان خاصیت
گربه دانسته بودند هر چند کرت که گربه آواز میکشید آن مقدار مهمانان را خوردنی سرانجام
میکردند آورده اند که یکبار بمقدار آواز او خوردنی پخته بودند وقتیکه مائده حاضر آوردند دیدند
که یک کس ازان زیاده بود ایشان گفتند که مگر گربه غلط شده است چون گربه در رسید و دید
یک مرد بیگانه است در میان آمد و آنکس را بچنگال میزد چون تفحص کردند آنکس از مهمانان نبود
آورده اند که روزی برای مهمانان دیگ نشانده بودند و بر سرے آن دیگ برغوله نبود ناگاه
مارے عظیم اندران دیگ افتاد فی الحال گربه در رسید و از هر طرف آن دیگ میگشت و فریاد
میکرد و آن دیگ را بچنگال میزد ایشان گفتند که امروز نمیدانیم که این گربه را چه حال است
و قهر میکردند و او را از انجا میراندند آورده اند که چون خوردنی پخت و دیگ جوش میزد گربه
ناچار شده خود را دران دیگ انداخت چون بزودی او را کشیدند طاقت نداشت مرد پس
چون خوردنی مردار شد بکشیدند و بے انداختند ناگاه دیدند که اندرون دیگ ماری کلان
پخته شده بود چون دانستند که کارے این بود آن بزرگوار گفت که خود را فدای درویشان
ساخت باید که او را در کفن کرده دفن کنید آورده اند که چون مردمان بزیارت آن بزرگ
وار میروند اول بزیارت گربه میکنند بعده بزیارت آن بزرگوار میروند اما روایت صحیح نیست

ف ۱ یاد دوستان خدای دوستی کردن مثال سلطان ادهم است که فرشتگان بحکم خدای تعالی در اول نامه نامهای بزرگان نوشته بود

ف ۲ قصه گربه بزرگوار در جنس درویشان دوستی بود آن دوستی خدا است

که گربه مهمانان را چشم تعرض میکرد اما از باطن خبر داشت هنوز مهمانان نرسیده بودند که آن
گربه آواز میکشید و شیخ خود را خبر میکرد پس الغرض معلوم باد که از سبب دوستی اولیاء الله گربه را
چندان کرامت حاصل شده بود پس آنها هر که خدمت و متابعت و دوستی اولیا گزیند پس چه عجب که
بدرجه ولایت برسد اما کار خلاص و متابعت است کسی که مستقیم بشریعت بوده باشد و او نیز
تابع کسی باشد که بجایی رسد و بند در خدمت و متابعت چه آدم صورت و شیطان سیرت که
در متابعت او بجز ضلالت نتیجه نیابد از اینجاست که پیغمبر گفته است الحب لله والبغض
لله پس هر که اقرار و تصدیق و عمل بالارکان و متابعت رسول الله است او را اولیاء الله گویند
چنانکه بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی و معروف کرخی قدس الله سرهم که ایشان ذره
قدم از شریعت تجاوز نموده بودند و در جمع الکلی آورده است که هر اولیاء الله اگر یک سر موی از
شریعت تجاوز کند و حلال اند کافر گردد و اگر حرام داند پس از مرتبت حق و ولایت دور افتاده یا
و اگر گوید که شریعت دیگر و طریقت دیگر و حقیقت دیگر و معرفت دیگر است درین خوف کفر است
زیرا که عوام الناس گمان برند بغیر شریعت مصطفی راهی دیگر است که سلف نهاده اند و باین
ظن در فساد افتند اما اگر گوید که طریقت و حقیقت و معرفت نتیجها و کمال شریعت اند رواست
چنانکه آورده اند که روزی حضرت بایزید بسطامی همراه اصحاب چند بزیارت بزرگواری رفت
و گفته اند که کرامات او چنان بود که هر معیوب چنانکه کور و لنگ و غیر ذالک در نظر او آمدی تندرست
شدی چون حضرت بایزید در رسید وقت چاشتی بود بیرون مسجد آمد ایستاد چون شیخ برآمد نظر کرد که
معیوبان صحت یافتند ناگاه شیخ رو بقبله آورد و آب دهن انداخت حضرت بایزید از آن جا
برگشت و زیارتش نکرد یاران گفتند که یا شیخ از راه دور آمدی چرا زیارتش نکردی گفت ای یک
مسئله شرعیه خبر ندارد که آب دهن بقبله انداختن مکروه است و آنچه از کرامات او ظاهر میشود
همه مکر و استدراج شیطان است چنانکه صدیق اکبر ابی بکر الصدیق رض گفته اند که در جای
یکی از اصحاب نزدش رسید گفت آب دهن مبارک خود را چرا در دهان نگهداشته گفت که بطرف
چپ نبی و اهم گشت که آب از دهن اندازم و اما بطرف دست راست از آن که من پیغمبر ایمان
آورده ام آب از دهن نه انداخته ام و در وصیت نامه امام اعظم رح آورده است که در هر ولایتی که آنها

ف ۱ در بیان اتحاد شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت

ف ۲ لباب الاولیاء مصنف بیان کرده اند ۵۹

بدعت و اہل بدعت ظاہر شوند قوم آن ولایت را خدای تعالی بدست پادشاه ظالم اندازد و سماع
ہست از مرشد محقق قطب الاقطاب سید السادات سید علی ترمذی قدس الله سره العزیز که روزی
خواجه نجم الدین کبری قدس سره بغیر وجد دست مبارک خود بالا میکرد در حالت سخن کردن۔
**آورده اند** که دران سال در تمامی بخارا چندان بلاها گوناگون پیدا شدند که خلق از مضرت ایشان
ہلاک شدند و اکابر شهر پیش شیخ رفتند تا دعا کنند که مضرت بلا دفع شود چون شب شد شیخ وضو جدید ساخت
و بر بام برآمد و دعا کرد که خداوندا این بلا را دفع گردان ہاتفی بر سرش آواز داد که این بلا از شومیت
آن بود که دست را بغیر وجد بالا کرده بودی گفت خداوندا بدعت من کردم گناه خلق چیست
بلا بمن تعلق دار و فرشتگان از بامش انداختند پای مبارکش شکست فی الزمان در شهر هیچ درد
سرے ہم نماند علی الصباح خلق را معلوم شد بعیادت او رفتند و گفتند یا شیخ ما شما را وسیله بخدا ساختیم
تا بلا از من دفع شود از ما دفع شد و بشما رسید سبب چیست گفت شومیت ما بود بکار سید خلاص
شد پس ای برادر چون ایمان با کمال آمدی باید که اصول دین نیز بدانی مجموع او درین حروف
است تناع اثبت عبارت از توحید است یکی گفتن و یکی دانستن و یکی اعتقاد کردن است و عبارت
از نون نبوت است که اول همه آدم صفی الله و آخر او خاتم همه محمد مصطفی عربی هر که چنین نداند امت
محمد صلی الله علیه وسلم نیست و عبارت از الف امامت است یعنی کار دین از کار دنیا مقدم باید داشت
چنانکه **آورده اند** که داود طائی قدس الله روحه را هشتاد درم از میراث پدر بدست آمد که آن را
پادشاه آن زمان او را گفتندش چرا تصرف فقرا و مساکین نکردی گفت حق پادشاه بود زیرا که ندیم
قدیمی بود میراث کافر بر وارثان حرام است و تعلق بیت المال دارد و هشتاد هزار درم در خانه
داشت آن را تصرف فقرا کرد گفتند چرا چندین خزائن را تلف کردی گفت فانی بود باقی کردم گفتند
چرا برای فرزندان نماندی گفت فرزندانم از دو حال خالی نباشند اگر دوستان حق باشند حق
دوستان خود را ضائع نکند و اگر دشمنان حق باشند غمخواری دشمنان حق نخواهم کرد و عبارت
از عین عدل است یعنی انصاف هر یکی اندر حد و در خود بجا آوردن چنانکه پادشاهان را در رعیت
عدل واجب است کما قال علیه السلام صاحب الورد ملعون و تارک الورد ملعون چنانکه منقول
است در فتاوی غرائب که پادشاهی بزرگوارے را پرسید که معنی این حدیث چه باشد گفت صاحب

عهد و شما باید و تارک و روشن که بر شما بهتر و فریضه با خلق انصاف و عدل التی خلق مقدم ست که پیغمبر فرموده
است عدل ساعة خیر من عبادة الثقلین ایضاً عدل ساعة یوازی عمل الثقلین و تارک و روشن
که عمل ایشان را دیدم گفته‌اند که خوف بعدل خرابی ولایت و قبائل و اگر خانه را چاره نیست که خراب
شود و در ذخیرة الملوک است که وقتی پادشاه روم که نام او عیسی بود فوت شد و اتفاق
کردند که هارون رشید را خلیفه باید گرفت که هر و فقیه و دوست دار علما و فقرا است چون هارون
رشید خلیفه شد تمام ائمه اسلام پیش او رفتند و همه را بهره و ضمانت خود قرار کرد مگر سفیان ثوری
که پیش از آن ایشان را در ایام طالب علمی در درویشی محبت و دوستی بسیار بود الحال بصحبت
او اباء نمود و حاضر نمی‌شد هارون رشید نوشته فرستاد که در دوستی ما و شما چه نقصان افتاد که
درین ایام حاضر نمی‌شوید اگر قدم تشریف خود را رنجه فرمائی عنایت کرده باشی شیخ نیز نوشته فرستاد
که در آن ایام که طلب علم میکردی به میراث محمد رسول الله نشسته بودی کما قال علیه السلام
العلماء ورثة الانبیاء و در شرح قصص آورده است العلماء ما ورثوه دیناراً و لا درهما
انما ورثوا العلم و الحال بر میراث فرعون نشستی ما را با شما دوستی و آشنائی دیگر نشاید چون این
سخن رشید در وقت تیمم شب آفتابه را گرم کرده در راه گذر شیخ سفیان ایستاد چون شیخ از دروازه
برآمد هارون رشید کوزه پیش داشت شیخ روی از وی بگردانید هارون رشید بیک دست دامن او
گرفت و بدست دیگر کوزه بدست گرفته استاد شیخ گفت دست خود را از دامنم بدار که روی شما را
نخواهم دید خلیفه گفت شما را باید که روی ما را ببینید که روی بالوث دنیاست و من دامن شما را نخواهم
ماند که دامن شما دین ست و دست از دین نمی‌کشم چون شیخ این سخن از خلیفه بشنید روی بدو آورد و
معانقه گردید و گفت که شما را بجا اسیر دیده‌ام باز از من طمع مجالست ندارید پس امرا را عدل کیاست
بهترست از زهد و او را در درویشانه باید که گرد او را خود در او هیچ حال ترک نکند مگر بغیر از
ضرورت که ضرورت فرض نیز ساقط شود و اگر زهد را ترک کند بلا گرفتار شود چنانکه آورده
که تا زهید به محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در آغاز اسلام فرض تهجد بود و بر اولیاء الله که دمتا
حضرت اند واجب است که بزرگواری را گفته‌اند که یک شب نماز تهجد از و فوت شد در آن و
نشسته بود ناگاه اسپ از پالای او درگذشت و پای او را شکست بیچاره شد

بود و تاب و پیچ میکرد ناگاه هاتفی آواز داد که با نماز تهجد را فوت خواهی کرد چندان اندوه
و غمخواری بدو رسید و تأسف خورد که حضرت یار را فراموش کرد زیرا که هر کرا امری را درپیش گیرد
و للفی آن نبد باید که بجا رساند و ترک ندهد که شرمندگی دو جهان است چنانکه نقل است
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که من خواستم از خدای خود که مرا از گناه صغیره و کبیره
آگاه کند خدا تعالی بمن نمود حتی که از گناه ذره نیز آگاه هم کرد هیچ گناهی بدتر از آن ندیده ام
که کسی یک آیت کلام الله را یاد داشته باشد باز فراموش کند و در شرح مشارق آورده است
که پیغمبر فرمود علیه السلام که بدترین مردمان کسی است که آنچه بروی فرض نباشد بر خود فرض گرداند
یعنی نذر کند و عهد کند و عده و وفا نکند و تا بجای نرساند و آورده اند که حضرت یوسف علیه
السلام را طبیب پرسید یا رسول الله در آن ایام که پادشاه مصر بودی ترا غلام می گفتند دوازده
هزار مردان و دوازده هزار زنان و دوازده هزار دختران بکره از شوق و محبت شما مرده
بودند و اکنون از آن جمال جهان آرا شمه باقی نمانده است اگر گوئی هر ضعیفی شما که باشد
فقیر علاج کند حضرت یوسف فرمود که ای طبیب من محتاج علاج ندارم و رنج من ظاهر است و رنج
من آن است که مدت سی سال است که من پادشاه مصر گشتم و چندان خزائن و اموال و اخراجات
بیت المال که دارم همه صرف فقرا میکنم و در روز روزه میدارم و چون وقت افطار شود نان
از مزدوری زنبیل بافی که بدست آورده باشم میخواهم که بخورم در خاطرم می آید که مبادا در ولایت
من فقیری گرسنه خفته باشد و من از احوال او آگاه نباشم فردای قیامت ماخوذ شوم لهذا قوت
او من نیز گرسنه خواهم خفت پس درین سال من بنان جوی یک وقت خود را سیر نکرده ام این ضعیفی
از آن سبب آمد برادر در نقل است و عدل بر سلاطین فرض است پس ترک نفل از برای فرض
اهم مهمات است ازین جهت که حج بیت الله اگرچه فرض است اما از پادشاه و امراء و سلاطین
بسبب عدل و انصاف خلق ساقط گردانیده است زیرا که درین کار حق الناس از حق الله اسبق است
زیرا که الله ارحم الراحمین است اگر خواهد ببخشد و اگر خواهد عقوبت کند و آدمی هرگز حق خود را نه
بخشد نقل است که در سنجر ماضی پادشاهی بود از هر جای قلعه رسنهای بیرون قلعه تا زمین بسته بود
سرهای آن رسنهای در درون قلعه کشیده بسته بودند و بیک جا جمع کرده بسته بود از بهر

طرف کرد دادخواهی آمد آن سپهسالار چنانچه پادشاه او را در حرم آورد و کارش بانصاف
بیرسانید آورده اند که روزی کمپیری از سوداگران آمد بدان رسن پشت خود را خارید فرمود
بگر دادخواه باشد بیارید چون حاجبان رسیدند که خر پیش کرده بنزدش آوردند و گفتند که
بغیر این خر دیگر نبود چون دیدند که پشت آن خر افگار و زخمی بود فرمود تا پشت او بشستند بمالیدند
زیرا که این خر نیز دادخواهی پشت خود بود که پشت او را کسی نشست تا در مناقب آورده اند
که کمپیری داشت از طلا و هر روز بر سر یک جانب یک پاره انداختی و حکم کرده بود تا هر که بگیرد از آن
باشد ناگاه روزی این کمپیر بر شکم پسرک رسید و آن پسرک بمرد مادر و پدرش گرفتند و پیش
او آوردند و گفتند مرا نیز قصاص کنید همه مردم از این ابا نمودند که کشتن پادشاه از جهت یک
پسرک در شرع روا نیست بعد از آن از خزائن بسیار بر مادر و پدرش داد و راضی گردانید و بعد
از آن ترک آن انداختن گرفت و بطریق دیگر مال را بفقرا صرف میکرد یاران ای برادر
چون عدل را دانستی بجا آوردی احسان را نیز بدان بجا آر که احسان از قبیله عدل است و احسان
شفقت کردن است بر خلق خدای تعالی و خدای را چنان پرستی گویا که او را می بینم و چون او را دیدی
خود را در میان آوردن و شمردن نشاید چنانکه ابوبکر صدیق رض در وقت سجده بر پیشانی
سر شده بگزید تا تمام کردن آن نماز گزدم در پیشانی امیرالمؤمنین آویخته بود و در منکر و بعد
از سلام دور کردش چون خبر برسول علیه السلام رسید گفت ای صدیق من فرموده بودم اقتلوا
الاسودین ولو کان فی الصلوة و شما چرا گزدم را در پیشانی آویخته نمید گفت حضرت ما این را
فرموده بودید که خدای را چنان پرستید گویا که می بینید او را پس در مشاهده حق دست جنبانیدن
بجا اولی دیدم و نیز این فقیر را حالتی پیش آمده بود چنانکه در نیم شب در مسجد رفتم و تحریمه دوگانه
بستم و آن شب از بسیاری ابر بغایت تاریک بود و ناگاه برق جهیدن گرفت بچشم خود دیدم
در میان من و سجده گاه من ماری دراز کشیده افتاده است و چون نظر در عین الیقین کردم
دست داده بود من خود را ندیدم و متابعت صدیق رض کردم و چون سجده کردم او را خبر نشد و باز
نیز سجده کردم بفرمان خدا او بجا جستی من نرسید که خبر یابد و چون از نماز فارغ شدم او را
بجهت اقتلوا الموذیات قبل الایذاء ولو کان بیتا فرمودم تا کشتندش و اگر در هنگام نیز

او را نمی بینی او بیشک ترا مے بیند از اینجاست که سهیل بن عبدالله چهل سال خود پا
دراز نکرده بود کسے گفت که چرا پا دراز نمی کنی گفت شما در نظر پادشاه مجازی پاے را دراز نمی کنید
من در نظر پادشاه عالمین که جباری قهاری صفت اوست چگونه پاے دراز خواهم کرد و نیز
خواجه ضیاء الدین نقشبند همیشه خواب نے کردے اگر خواب کردے پیشانی خود را بر زانوی خود نهاد
و گفتے که زانوے را خدا تعالی برای پیشانی آفریده است گفتند پاے را چرا دراز نمیکنی گفت هرچه یافته ام
از زانو یافته ام اما کبرا ات مرتبت پا دراز کرده بودم پایم در دوزخ رسید و بشر حافی پاے برهنه
میگشت گفتند چرا پاے را نپوشی گفت خداوند تبارک و تعالی زمین را البساط خود خوانده است
شما پا در بساط پادشاهان مجازی نعلین در پاے کرده رفتن نمی توانید پس من بر بساط رب
العزت چگونه نعلین در پاے گیرم و چون بشر حافی باین مرتبه رسید حق تعالی چندان
نیکنامی و نیک آوازه او در مخلوقات پراگنده کرد حتی که چهارپایان را نیز حرمت او در
حصار روم سرگین نمی کردند روزی دکاندارے اندرون حصار سرگین دید فریاد کردن گرفت
مگر بشر حافی در عالم نماند که سرگین اندرون حصار پیدا شد چون تفحص کردند رحمت حق تعالی از دار
الفنا بدار البقا رحلت کرده بود آورده اند که پادشاهے بود روزی در باغ در آمد زن باغبان
را یافت که بغایت صاحب جمال بود چون جمالش دید دلش از دست رفت دست بدامنش
زد که ترا من میخواهم گفت و آن زن فقیره و پارسا بود گفت تحمل کن تا دروازه باغ
بپوشم چون دروازه را بپوشید در پیش او آمد و گفت که دروازه ها را پوشیدم اما یک دروازه
هست که هیچ وجه پوشیده نمی شود گفت آن کدام است عاجزه گفت اے امیر خدا را منظور خود ساخته
که صفت بینائی هیچ ذره در ممکنات نیست که در نظر حق تعالی درون و بیرون و طول و عرض
آن بقدر سپند دانه چیزی نیست که پوشیده باشد امیر چون این سخن بشنید گفت اے مقصود من
تو خواهری و من برادر و من توبه کردم و باز گشتم با آن خدای که دانا و بیناست نقلست که
عتبه غلام قدس سره یکی از مریدان ذوالنون مصری بود و در هفتم روز افطار میکرد و در یک هفته
یک خوردنی بود گفتند چرا چنین سختی میکشی گفت شرم میدارم از دانا و بینا که در پیش او بول و
غائط کردن لیکن ادای سنت آورده اند که روزی در بازار میگذشت دکاندارے با عتبه گفت

کہ باعث گوشت خوردن چیست دلالت شهادت گفت کہ این گوشت الاغ کیست کہ درم وارزن
درم ندارم و کالا ندارم گفت بشما چند روز نسیه خواهم کرد گفت من نسیه نفس خود هم نگاه کردم
بهایم نفس خود را گوشت خواهم داد و کالا ندارم گفت این بست کہ در وجود گوشت نمانده است
و دیگر گفت برای گریان گور پوست هم نبودی خوب بودی اما استخوان رو نگهدار شده اند و در زمستان
سخت در یک پیراهن بودی گاه گاه روی و رنگ او تغیر شد و تمامی وجودش عرق میگرفت
گفتند چرا گفت در آوان خردی گناهی کرده ام اگرچه تائب شده ام اما چون یاد می آید از زجر
خدای باین حالت میرسم آورده اند کہ روزی پیراهن نو پوشیده بود و آستین دراز کرد و بیمار
میرفت ذوالنون مصری گرسنه سهل بن عبدالله با ولایات شد سهل گفت ای غلام هیچ کرشمه دیدی
گفت چون مرا نام خدا میگویند چرا الحیا نمی زدم مجبر گفتن شوق در و پیدا شد رقص زد و بر
زمین افتاد و چون نیز دیگرش رفتند دیدند کہ جان بحق تسلیم کرده بود و بعد از دفن او در خواب دیدند
کہ یک جانب روی او سیاه شده بود گفتند چرا گفت سیاه نیست روزی از مجلس امام حسن بصری بخانه
میرفتم کودکی امرد پیش من آمد و گوشه چشم در وی نگاه کردم بار تائب شدم چون بر صراط اولیا پران
میرفتم از دوزخ باری آمد و آن جانب کہ یک دیدن امرد کرده شده بود در رویم گزید و گفت اگر تمام
دیده بودی حال خود را میدیدی بلوان ای پدر جهان شفقت بر خلق خدای کرده است
آورده اند کہ روزی پادشاه یکی را کشتن امر کرد و محسن پادشاه را دشنام داد پادشاه گفت
چه میگوید وزیر نیک محضر گفت میگوید الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله
یحب المحسنین پادشاه از سر خون او درگذشت روزی پیش مرتضی علی صحن محسنان
میرفت کہ کجا شد از اولاده مبارک او برآمد کہ محسن کیست کہ به پیش مهمان تبسم کند و با آمدن مهمان
گوید آورده اند کہ روزی در سرای نقیب ستاده بود گفت یا مرتضی گرسنه ام یک قرص نان هیچ با
بغلام خود گفت این فقیر را نان بده غلام گفت نان در نان ریست گفت بازار بنیر باو بده گفت بازار
بزر ست گفت شتر هم بده گفت شتر در قطار ست چند هم شد گفت تمامی قطار با و بده غلام
گفت من بشنیدم کہ مرا نیز باو خدای بخشید کہ از خدمت تو محروم خواهم ماند آورده اند کہ روزی
عمر بن عبدالعزیز یکی را کشتن یا جای امر کرد و آنکس در وقت کشتن پادشاه را دشنام کرد امیر از

سیر خون او در گذشت گفتندش که این طور لائق قصاص را چگونه بخشیدی گفت چون مرا
دشنام کرد و مرا بدشنام خود خشم شد از جهت دشنام ترسیدم مبادا که از جهت دشنام خود کشته
باشم یا از جهت جنایت حال آنکه از جهت دشنام کشتن نباید و درست نباشد که فردا ماخوذ باشم
بخشیدمش و عبارت از الف امر معروف و از ان نهی منکر پیدا آنکه امر معروف و نهی منکر فرض
است هر کس اندر خود بخود و حاکمان را بر درست است چنانکه سیاست و حد و قصاص و غیر ذلک
که بعضی را بزخم دره و چوب غیره امر معروف کنند و بعضی را بزخم تیر و شمشیر از نهی باز دارند چنانکه
که اگر خسته را مردم از یک قبیله ترک و هند و یا تاراج راه و یا اذان ترک کنند بر حاکم فرض است و
لازم است که آن موضع را تاراج سازد و قاضی و مفتی را امر معروف و نهی منکر بدرست و علما را
بگفتار آورده اند که در روز قیامت بعضی علما را بیارند و لجام آتشین در دهن ایشان باشند منادی
بر سر ایشان ندا دهد که این آن عالمانند که امر معروف و نهی منکر از خلق دریغ داشته اند و عمل بحدیث
نبوی نکرده اند چنانکه در عین العلم آورده است قال من کتم علما الجم بلجام النار الا عن
غیر اهله چنانکه اذان گفتن یکی از جمله امر معروف است چنانکه در وقت رسول علیه السلام چون
غافلان بسیار نبود ندا و اذان نیز اندک بود که اصحاب پیش از اذان جمع میشدند و در وقت
تابعین اهل من حی علی الصلوة و حی علی الفلاح داخل اذان کردند از برای خواندن خلق برای
نماز و در وقت تبع تابعین اهل کوفه الصلوة خیر من النوم در اذان زیاده کردند برای تنبیه غافلان
در زمان متاخرین فتوی داده اند که موذنان کوچه بکوچه بگردند که ای مسلمانان و امیران و غافلان
بشتابید بسوی نماز که فلاح شما است که بغیر از نماز در روز قیامت نجات نیابید از جهت آنکه خلق
از طاعت حق روگردان و کاهل و کاهل و بی پروا گشته اند مگر آنانکه دلهای ایشان بخدا ترسانیده اند
کما قال الله تعالی اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و آنها را اندرس بر علما را لازم است که در همه احوال امر
معروف و نهی منکر از جهت دین حق چنانکه در حدیث که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده اگر
کسی پیش امیر جابر امر معروف کند ماخوذ نباشد و اگر بکشند و کشته شود ثواب هفتاد شهیدان یابد و اگر
از کشتن نجات یافت گناهی ابد از ان در نامه اعمال ننویسند و این فقیر نیز یکی بوده در پیش
امیر جابر نظر بند بود و آن ظالم همیشه بخون ریختن مردم مشغول بود و هر روز سنت پیغمبر را

میگفت بدانی که روزی در پیش او دانشمندان نشسته بودند و تفسیر حسینی میخواندند چون بدین
سخن رسیدند که روزی حضرت رسالت پناه صلعم سوار ایستاده بود و با جمع اصحاب ناگاه مرکب بول کرد عبدالله
بن عبید که منافق بود پیش حضرت ایستاده بود چون بول به پایش خورد ردا گرفت و خود را پس کرد از جهت
استخفاف رکوب النبی حضرت رسالت فرمودند هذا طیب من مسک عبدالله بن عباس چوب خرما
بر سرش زد و سر او شکست و جنگ بسیار در میان اصحاب و منافقان افتاد و فیما بین بسیار سر شکستند
چون امیر جابر این سخن بشنید خاک در دهن آن سگ باد گفت که پیغمبر بد گفته است و عبدالله هم بد کرده
است که سرش را شکست و آن استادش از ترس هیبت او چیزی نگفت و خاموش شد این
فقیر چنانکه هم نظر بند است و در نشسته بود و چون این سخن شنیدم آتش غیرت در دلم چنان
شعله زد که از جان خود درگذشتم و گفتم هر که قول پیغمبر را زشت پندارد و زشت گوید کافر گردد
و گفت که از جهت این گفتم که مسک حلال است و بول حرام پس بول اسپ چون بهتر از مسک شود
فقیر گفت که حضرت در اینجا تخصیص کرده است که پلیدی پلیدان کافر بود زیرا که بول اگر بر
زمین رسد بعد از سه روز آن زمین پاک میشود و کافر همیشه پلید است و در نظام المومنین
آورده است که دست کافر نتوان گرفت بمصافحت زیرا که پلید است و اگر گیرد باید که بشوید
کما قال الله تعالی انما المشرکون نجس پس چون دست مومن و کافر هر دو خشک باشند و هر دو
بهم ملاقی شوند پلید شوند و دست مومن شستن واجب شود پس بطریق اولی پلید شود و
عبدالله که سر او شکست امر معروف بجا آورد و عبدالله از آن ظالم بغایت خوشحال شد و قول بنده را پسندید
و اگر این شخص خود فاسق و فاجر باشد پس لازم است که امر معروف و نهی منکر کند و فتوی برین
قول است زیرا که در حق خود اگر بد کند اما باید که برادر مومن را نصیحت کند و او را از راه بد دور دارد و این
بمانند کسی است که در چاه افتاده باشد پس او را شاید که فریاد کند و دیگر را که شما برین راه نیایید و اگر
فریاد نکند دیگران نیز در آن چاه افتند و وبال آن متعاقبان که بعد از وی در چاه افتند بر ذمه او شود
چنانکه آورده اند که سه برادران بودند هر سه شب کور چون شب شد که هر سه بجایی میرفتند اتفاقاً
اول مرتبه در چاه افتاد و فریاد نکرد و آنکه عقب وی آمد نیز در چاه افتاد و فریاد نکرد و ثالث نیز
در آن چاه افتاد پس برادر اول بجز جهت آن ثالث نیز [illegible] مسئول است که در عهد

رسول الله صلی الله علیه وسلم جوانی بود فاسق فاجر شنید که اصحاب رسول الله بر کافران ظفر
یافتند و قتل کردند و اسیران کفار و غنائم بسیار آوردند دل وی شاد شد بحضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم ندا آمد که فلان جوان فاجر را خدای بسبب نیت نیک که بمسلمانان داشت
بیامرزید ای پسر بدانکه امر معروف را وجه اول آنست که قول وی را قبول کنند و از گناه باز گردد
پس امر معروف کردن واجب است نشاید ترک کردن اگر میداند که قول وی را زشت خواهد داشت و انتقام
داد پس ترک افضل است نیز اگر او را بزند بسبب امر معروف و او بران صبر نخواهد کرد و کار میان ایشان
بعداوت رسد پس ترک افضل است و اگر او را بزنند و صبر تواند کرد و شکایت هم در پیش کسی نکند
باک نیست که او را باز دارد و از نهی منکر کردن باز دارد که آن کار انبیاست چنانکه جرجیس
پیغمبر علیه السلام که در طرف هند ده بار معرفت و دعوت میکرد هندوان او را بشنیدن خدای و دعوت
وی خوش نمی آمد هفت بار کشتند شش بار زنده میشد بامر خدا تعالی چنانکه در پیش شیر انداختند و
بشمشیر زدند و در آب غرق کردند او باز زنده میشد آخر الامر او را باتش سوختند شهادت یافت
و ایشان ایمان نیاوردند باز آن آتش بر ایشان نازل شد همه هلاک شدند و اگر میداند که قول وی
قبول نمی کنند و از خدا نمی ترسند مخیر است در میان ایشان ترک کردن امر کردن لیکن امر افضل است
ابو سعید خدری رض روایت کرده است از رسول علیه السلام که آنحضرت گفت چون یکی را از شما کاری
پس او را بضرب دست تغییر باز دارد و اگر نتوانی بزبان پس اگر بزبان هم نتوانی باید که بدل عداوت
او نگهدارد این خاصیت اهل ایمان است آورده اند که امر معروف بدست امرا است و بزبان
علما و بدل عامه مومنان اگر گفته اند که اگر کسی مسجد برای ادای فریضه نمی آید یا در جمعه و
و تمرد عام لشکر مسلمانان شکست اختیار کند و یا برای کافران حجتی که نفع مسلمانان نیست کند
باید که او را تعزیر یا اخذ المال کنند در حکم و روایت اخذ آن حلال باشد و اگر میدانی که اهل بدعت
و ضلالت است که امر معروف و نهی منکر را و مسئله شرعیه طعن میکنند و نصیحت در پیش نمی آرند
و علم و علما را دشمن میدارند و بگفته عالمان عمل نمیکنند و آتش معروف در ایشان ضرر ترا بجهت آنکه
نمیکنند پس از ان ترک اولی است و اگر قوت داشته باشی پیغمبر گفته است من بدل دینه فاقتلوه
پس او را کشتن و اگر قوت قتل و تعزیر نداری اگر میدانی که بجلا مدت و حبس باز گیری

لاچار است بدو بملامت کردن چنانکه حضرت رسالت پناه صلعم را گفته اند که روزی جوانی کافر بپیش
او آمد و حضرت چادر خود را در زیر پا و انداخت و گفت بنشین جوان چادر را بر داشت و بر سر و بر چشم
نهاد و گفت که اینچنان که در دم دیگر دیدم باین خدائی تو که ترا به پیغمبری بر خلق فرستاده است
زیرا که شما دوست خدا باشید و با دشمنان خدا چندین ملامت کنید که ایشان شرمنده شوند و بر
هیچ نوع باز گردد و بگذارش که تا در خری خود باشد چنانکه گفته اند رباعی آنکه محرم نیست بر دریا
کو غرقه بحال خود بیچاره باش کو تو بنادان سپر دانائی مده تا قیامت همچنان خر باش گو

کما قال علیه السلام لا تطرحوا الدر فی افواه الکلاب و در وقتیکه این فقیر در قدمبوسی
شیخ المشائخ سید السادات و الاولیا محقق قطب زمان کهف الامان سید علی ترمذی قدس الله روحه
بودم روزی قضارا در خانقاه همان شدیم چون تفحص کردم از راه راست مصطفوی بیرون
آمده بود و مریدان خود را هم بدین ساخته به بنگ خوارگی و بوزه خوارگی و غیره ذالک مبتلا کرده بود و
میگفتند بر شما حلال است و پدر را داشته بود که او را امیر یا میگفتند گاهی دعوی کردی که من
مرتضی علی ام و گاهی گفتی که من خود محمد ام و گاهی گفتی که من خود خدا ام و آن مرتد زندیق بدوزخ رفته
کرده بود و پسر خود را وصیت کرده بود که بعد چند سال شما را شاید که در دهلی بیائی و من پسر و از ده
پادشاه دهلی باشم و من شما را خواهم شناخت و این قصه آن سگ پیش حضرت ایشان تقریر کرد
و گفت که دو اسپ گرفته بردم چون حضرت این سخن شنید تاکید بسیار کرد که شما از بهار رسته ها بر بیله
واقع نشود پیدا حق تا لیده و حضرت چند کرت تکرار کرد البته واقع نشود چون از خانه او بیرون
رفتم فقیر گفت که با پادشاه هم حکمت تاکید شما چیست گفت که دانستم که نقش از سنگ بالا می‌رود و عبث
و بعضی و ثنا حیث از دل شرع و رفضی مسلح نموده پس تاکید بر خبث از آن بسیار کردم که ... دید
را بیابد رو سیاه و شرمنده و خجل شده برگشته بیاید و عقیده فاسد او هنوز فاسدتر و تباه تر شود
و از پدر خود بی اعتقاد گردد و کس را باید که در هنگام امر معروف و نهی منکر کردن توکل بخدای کند و از خدا تعالی
بترسد و از دیگری نه چنانکه آورده اند که روزی مر اولیاء الله در کوچه میگذشت و از پیش او سبوها
پر از شراب پادشاه می آمد در دلش چون نامشروع دید دست را ز کرد و همه را در زمین ریخت گرفته
و در پیش پادشاه بردند پس پادشاه از روی غضب گفت که شما را چه کس محتسب کرده بود که حساب

نا موجه کردید درویش گفت پادشاه اسلام را نباید که از جهت شیء خبیث بلکه ام الخبائث دل درویش را
برنجاند واگر حساب گیری بقدر احتساب یافته است پادشاه گفت از که یافته گفت از کسی که ترا پادشاه
کرده است او هم احتساب کرده پادشاه از جرم او درگذشت و بحل کرد واگر در آوردن امر معروف و نهی
منکر کردن خوف سر و مال وی باشد باید که لاف حق بینی نزند باز نگردد چنانکه آورده اند که اولیاء الله
گذر بر کافران افتاد دید که همه ایشان پیش یک سنگ گرد فراهم آمده اند و او را خدای پرستیدند و آن را
بت و دیو نامیدند گفت ای بدبختان شما را چه حالت است که خدای بی مثل بی نظیر را ماندید و سنگ را
بخدای میگیرید این بد است بی زبان اخدای معبود پندارید که اگر شما رخصت دهید من این را
بشکنم و او دست من بگیرد و نگذارد گفتند پس شما را رخصت دادیم اگر شکستید فبها و الا شما را بکشیم
درویش تبر را گرفت و پیش آن بت شد چون تبر بدست بالا کرد دست او خشک شد دانست
که از سنگ چه می آید این نصیب من بود بدست چپ برداشت آن نیز خشک شد گفت هم نصیب من
بود اما باید که یک لگد بزنم چون لگد بزد چنان خشک شد پای چپ هم آن نیز خشک شد دانست
که خدای مرا میخواهد که مرا از وجود افنا بدارد بقا میسر بسبب این کرد اما مرا باید که سر خود را بر همان بت بکوبم
یا سرم شکند یا سر بت شکند درویش چون اشارت کرد بت پاره پاره شد و پیر درویش
افتاد و همه اعضای وی صحیح شدند هاتفی آواز داد که من صدق و یقین ترا امتحان کردم و در کامی
من چگونه صدق و اراده الا سنگ را باول کرت پاره پاره میکردی و در معراج نامه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم خوانده ام که حضرت شب معراج چون بکوه طور رسید بوی مشک از جانب
بپرسید گفت یا جبرئیل این بوی مشک از کجا می آید گفت این بوی مشک از خلال آن فرعون می آید
آن چنان بود که زن فرعون دایه بود مسلمان روزی سر دختر او را شانه میکرد و شانه از
دستش افتاد و گفت لعنت بر فرعون باد بسکاله و را خدا گوید پس گفت که غیر فرعون خدای در آسمان
دانسته کنیزک گفت خدای من از شش جهت منزه و مبرا است امنت ربنا وربك ورب فرعون
رب السموات ورب الارض ورب العلمین گفت ازین سخن باز گردی والا فرعون را گویم
ترا چنان عذاب کند که کسی را نکرده باشد کنیزک گفت اعوذ بالله آن خدای من است که نه خدای است
او عذاب بدیگر کسی نباشد فرعون خیال بچهار علت است یکی آنکه خود سر او باشد گاه مشایخ است دوم آنکه

در غضب او در آمد پس سگ هست هفتم بچه را در دست چهارم عذر زبان میرا همیشه جاری
هست و بقدر یک نیم گز پس این بطور چگونه خدا باشد این چنین خدای را نشاید پس نزد فرعون وان شده
پیش فرعون رفت و در سجده افتاد و گفت یا الهی کنیزک شما غیر شما خدای دیگر امید اند و بخدای
آسمان ایمان آورده است فرعون فرمود آتش بیارید و روغن تلخ در دیگ سپین کرد و آن عاجزه را در
دیگ بنشاند و آتش در تحت او افروخت تا بغایتی که سخت جوشیدن گرفت آن کنیزک لائق بهشت
بود آورده اند که فرعون ملعون فرمود که تو بچگان بده که غیر من خدای دیگر هست گفت آری
ربنا و ربک رب السموات والارض آن لعین گفت از این سخن باز گرد والا چنان عذاب کنم
که پیش از این هیچ کسی نکرده باشم کنیزک گفت که تو خود عاجزی بزایل کردن علت خود قدرت نداری
وان خاصیت که باشد عذاب و عذاب کسی بنا شد فرعون شوهر او را طلب کرد و با تمامی عیال حاضر کرد
گفت که زن شما چه میگوید که بغیر من خدای دیگر هست شوهر آن زن گفت که راست گفته است که خدای
او خدای تو و خدای من آفریننده زمین و آسمان است فرعون گفت باز گردید والا چنان عذاب
کنم که سی انگروه با هم گفت از خدای ما را بدر رسید که باشد عذاب و هیچ عذاب سخت نباشد چون جنین
گفته طفل شیرخواره در کنارش بود آنرا از پایش گرفت و در دیگ انداخت آن طفل اندر واد
دیگ بزبان فصیح آواز داد که یا اباه یا اباه استعجلوا انتم علی الحق وان فرعون علی الباطل
و تمام خانه اش و زن و یک انداخت و آن دیگ در پیشگاه غایب شد و انجا و ضمه از ریاض جنت گشته
است و حلهای بهشت پوشیده و خوانهای بهشت در پیش ایشان نهاده و این بوی از ایشان
می آید پیغمبر گفت الحمد لله که اقرار کننده بوحدانیت الله و بر رسالت رسول الله را این چنین مرا
خواهد شد و شاید که در این راه گفتن نیست خاصة لله و استقامت شریعت مصطفی کند و خیانکم
غرض از قصه خوانی و خلق را گفتن و خود غافل بودن محتاج چیز از کس باشد لقوله تعالی أتأمرون
الناس بالبر وتنسون انفسکم حکایتکم آورده اند که در یک ولایت درخت بود که جمیع اهل آن
ولایت بدان درخت معتقد بودند و اعتقادی آوردند و زیارتش میکردند و در ان میان عالمی
گفته از ایشان عمل نمی کردند چون شب را در آن عالم تبر گرفت و راهی شد که آن درخت را از
بیخ بکنم قضا را شیطان در اثنای راه چار و ملاقی شد گفت کجا میروی عالم گفت برای قطع آن درخت

بمیرم شیطان گفت من شما را نخواهم ماند هر دو در خود در آویختند میان خود دست گیر آمد عالم بر شیطان
نصرت یافت و زور ور شد و شیطان را برداشته بر زمین بر مثل خشت پاره زد و زیر گرفت بعد از آن
شیطان بکار بجالائمت پیش آمد و گفت هر روز در وقت بامداد زیر مصلی خود به بین که یک دینار از زر سرخ
انداخته باشم و این رخت به من بجان که تقطیع کردن و چه خواهی کرد آن عالم برگشت دو سه روز همچنان
یافت بعد از چند روز دینار را نیافت باز آن عالم تبر در دست کرده روان شد شیطان در اثنای
راه با و ملاقی شد و گفت کجا خواهی رفت گفت برای بریدن رخت شیطان گفت شما را نخواهم
ماند باز در خود با یکدیگر افتادند شیطان عالم را بر زمین زد عالم گفت شیطان را که این چه کار است
شیطان گفت ای عالم بی عقل اول برای رضای خدای آمدی الحال از جهت دینار پس ظفر یافتی و آورده
که پیرزنی در پیش امام یوسف رح آمد و پسرک بیمار را آورد و گفت که این پسرک گره بسیار میخورد
که گره اثر خاک دارد امام یوسف رح گفت بعد از هفت روز بیار تا دعا کنم چون بعد از هفته باز آورد
امام دعا کرد و رنجش زائل شد و دلش از گره خوردن باز ماند گفتند که یا امام اول چرا دعا نکردی گفت مرا
نیز گره خورده بودم و گره چیزی ندارد و هر چیزی که چیزی ندارد تا هفت روز اثر آن بماند و بعد از
هفت روز اثر آن برود اگر آن وقت دعا میکردم قبول نمی شد اکنون چون اثر گره نماند دعا مستجاب
شد پس امر و نهی برین جمله است تا هر که امر بجا آورد و از نواهی اجتناب نموده امر و نهی او دیگران
را بهزار مرتبه باشد از آن کسی که میگوید و خود نکند و از عالمی سبیل امر و نهی قبول باید کرد و صحبت
با ایشان نباید کرد که فائده نیابد و مبادا که بدان مبتلا شود و در شرح مشارق آورده است که
بسبب یک سخن راست گفتن به بهشت رود اگرچه یک کلمه است و از سبب یک سخن دروغ به دوزخ رود
اگرچه یک کلمه است پس در سخن گفتن نیز امر و نهی آمده است که غیبت گوی را منع کند که بنده کاری از
غیبت گوینده و شنونده بسیار است که بر غیبت او میگوید و هزل گوی را نیز منع کند که گفته اند که اگر کسی
سخن بیهوده گوید که در آن کفر باشد و عامهٔ خلق بخندند گوینده و شنونده همه کافر شوند در تعریف
اللغات آورده است که سخن پنج نوع است یکی اجرا گویند چون مسئله شرعیه و ذکر خدا امر و نهی کردن
اجر و ثواب یابد و دیگر زجرا چون غیبت و غمزه و هزل که در حق هزل گو گفته اند که سرنگون در دوزخ
شود که زجر و عذاب یابد و یکی حلال چون سخن لابدی چنانکه طلب اکل و شرب با زن و فرزند که

گفته اند هر که فرزند طفل را سخن نرم و بخوشی دل گوید همه تسبیحات است اگرچه لایعنی باشد بجا
قال علیه السلام من لم یرحم علی صغیرنا لم یرحم علی کبیرنا چنانکه روزی حضرت در حجره با حسن و
حسین نشسته بود و ایشان هر دو بغایت خورد بودند حضرت را گفتند که شما اشتر شوید تا ما
سوار شویم حضرت هر دو دست بر زمین نهاد و پشت را خم کرد و ایشان هر دو سوار شدند گفتند
که مانند شتران روان شو حضرت روان شد گفتند مانند اشتر فریاد کن حضرت دو کرت عفعف
کرد و گفت از بیرون حجره کسی گفت که درون حجره رسول اشتر است حضرت شرم کرد و ایشان را
از پشت فرود آورد در آن زمان حضرت جبرئیل بحکم رب الجلیل بیامد گفت یا رسول الله چون دو
کرت عفعف کردی دو بخره امت تو بخشیدم و اگر سه کرت کردی همه امت تو بخشیدمی آورده اند
هر که زن را بلب و پسر را بریخ و دختر را بناصیه و مادر و پدر را بقدم بوسه دهد این چهار بوسه بغایت
شریف ترند و بهر بوسه هفتاد گناه از او محو شود و هفتاد نیکی در دیوان اعمال او نویسند و دیگر مباح و آن
آن بود اگر کسی ترا پرسد و سوال کند باید که جواب او را باختصار و انحصار گویی و دیگر فضول لاا
آنست که اگر کسی گوید که آب بده تا بخورم و هیزم و هیزم و طبق سبو و نان بیری بغیر ذلک در این جمع
نگنجد که فضول فضولی نیز در جانب جرار و گفته اند از جهت یک سخن بیهوده پانصد روز او را در آن تبش
گرم روز قیامت ایستاده کنند و آن هر روز بمقدار پانصد سال باشد و گویند که چرا گفتی و این بخاست که
هر روز و هر شب بزبان حال این شخص را می گوید که ما را مهمل مگذار زیرا که من رفتنی ام و آن چه فردا آید
شب و روز دیگر باشد و من گواه شما ام در روز قیامت بر اعمال حسنه و سیئه و در صحیح آمده است که روز و
بیست و چهار ساعت اند و هر ساعت را این کس را یک صندوق راست می کنند پس در روز و شب بیست
و چهار صندوق راست شود و در روز قیامت در ترازو همه را حاضر کنند مثل کوهها نمایند بعضی پر
نور و بعضی پر نار و بعضی خالی باشند و آنچه در روز ذکر و فکر و صوم و صلوة و غیر ذلک من افعال الصالحه
کرده باشد پر نور باشد و آنچه در وی عمل سیئه کرده باشد پر نار باشد و آنچه هیچ نکرده باشد
آن خالی باشد بسیار تاسف و پشیمانی خورد و کاشکی اینها را هم پر کرده بودم از نور و عجب
جبرئیل روزی حضرت رسالت پناه را گفت که یا رسول الله مرا پند بده حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
فرمودند یا ابا ذر انگار سه کرت تکرار کرد حضرت با این جواب گفت یا ابا ذر حضرت فرمود با ابو ذر

همیشه بهتر ازین پندی دیگر نیست که چون بامداد کسی برخیزد تمامی جوارح بزبان حال میگویند که راست
باشی که راستی ما از راستی تست و کجی ما از کجی تست و در شرح مشارق آورده است که از جهت یک
سخن است نجات یابی و از جهت یک سخن در دوزخ در هلاک افتی زیرا که ایمان و کفر بجز یک کلمه بیش
نیست که سخن گفتن بزبان آسان است و در وزن دشوار لقوله تعالی اِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلًا
ثَقِیْلًا اصحاب گفتند یا رسول الله ثقیل چیست گفت کلمهٔ طیب و سخن راست مومنان از زبان
آسان است و بوزن ترازو گران که در روز قیامت یکی را بیارند گناهان او در پلهٔ بدی چون
کوهها نمایند وی را پرسند که هیچ عملی داری او گوید خداوندا تو عالم الغیوبی که من هیچ عملی را یاد ندارم
که نجات من باشد مقدار دو انگشت کاغذی را بیارند که در وی کلمهٔ طیبه نوشته باشند در پلهٔ نیکی و
اندازند همه گناهان او بجانب چپ بالا کند و در حق کلمهٔ شهادت آورده اند که در روز قیامت
نود و نه کتاب بدی این کس بمقدار مد بصر بیارند و در پلهٔ بدی اندازند و بمقدار کاغذی بیارند
که در وی کلمهٔ شهادت باشد و در پلهٔ نیکی اندازند آن همه کتاب را در هوا بردارد و از جای جنبد
و کلمهٔ کفر و بیهوده مر فاسقان و فاجران را بزبان آسان باشد اما بیک کلمهٔ کفر جملهٔ اعمال حسنه و
ایمان او را چون کاه خشک آتش بسوزاند و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را پرسیدند
یا رسول الله قذف کردن حره را هشتاد دره لازم است و قذف کردن مملوک حکم چیست
در آنجهان حضرت فرمود هر که بندهٔ خود را دشنام دهد که ای مادر فلان و ای خواهر فلان با صد هزار
کنیزک را حسین و چنان گوید اگر وی قحبه راست باشد فبها و الا او را در روز قیامت هشتاد تازیانه
آتشین بزنند و بعضی حکما گفته اند که زبان یک و گوش دو برای آنست تا دو بشنوی یعنی
دو سخن یک گویی یعنی یک جواب اکثر و امر اند که درین جهان مسلمان حد و تعزیر و قصاص و دیت ندهد
اما دران جهان ماخوذ خواهد شد چنانکه لواطت که او را حد نیست درین جهان اما پیغمبر گفت که خدا
بعزت و جلال خود سوگند یاد کرده است اگر ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله
باشد او را بغیر آتش نخواهم گذاشت و گفته اند که وقتیکه او را در گور دفن کنند او را بقالب بهیم
گرفته بدوزخ ببرند و در بهیمه آورده است قال علیه السلام ناکح الید و ناکح البهیمة
ملعون و همیشه به لعنت خدای باشند اما اگر دست باز دارد و در وقت حذر از آنکه در حرام افتد

و بکند باک نیست و بهر این قتل اگر چه پسر را باشد و یا صاحب غلام را و در قصاص نیست و اما
این اجلال اگر اندکافر شود و در روز قیامت برای این قتل با خود یا خویشان باشد و یا پدر کنیز را
گرفت و زنا کرد او را حد نیست اما عقر لازم آید و اگر چه تکرار کرده است و اگر پسر کنیزک پدر را وطی کرد
چه اگر وی گفت حرام میدانستم حد ساقط شد و عقر لازم شود و بهر دخول عقر جداگانه و کنیزک زانیه
قبول نیست و اما اگر کسی گمان برد که بسقوط حد این ایشان باید کرده و دران جهان نیز عذاب نیست کافر شود
کرد و زنا کردن با اجنبیه و محرمه علی التائید فرقی نیست و در وبال اگر کنیزک خود را یا غلام خود را
باشد و با او وطی کند و یا با مادر و خواهر زنا کند و میان ایشان فرق آرد کافر شود زیرا که فرق
چه این نیست که اجنبیه بنکاح حلال شود و مادر و خواهر هرگز حلال نشود و اگر کسی تاسف خورد و دیر
که اگر زنا حلال بودی کافر شود زیرا که در هیچ عصر زنا حلال نبود لقوله تعالی ولا تقربوا الزنا
انه کان فاحشة و لفظ کان ماضی است یعنی در همه اعصار ماضیه ناشایسته بود و اگر تاسف خورد
که کاشکی نکاح خواهر و یا خمر و یا فروختن فرزند و یا بیک بگیری کشتن حلال بودی کافر نشود
اما عاصی شود که دین پیغمبر ما افضل از همه ادیان است پس گویا که تاسف آن ادیان منسوخ کرده
باشد زیرا که در زمان ابو البشر یا وقت نوح نکاح خواهر حلال بود و بعد از آن منسوخ شد و خمر در
وقت اصحاب میخوردند و چنانکه امیر المؤمنین عمر رض مست بود و در نماز مغرب امامت میکرد و سورت
الکافرون میخواند جمله لا اعبد را گذاشت و این آیت نازل شد بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
سلم قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری بعد از آن در وقت
نماز نمیخوردند و سایر اوقات میخوردند بعد از آن چون فتنه انگیزی بسبب خمر خوردن پیدا شد
حرام مطلق شد و آن چنان بود که روزی جمله اصحاب در خانه بو طلحه نشسته بودند و خمر میخوردند
امیر المؤمنین عمر چون مست شد صراحی را بر سر یکی زد و سرش را بشکست بعد از آن این آیت
نازل شد لقوله تعالی انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان
فاجتنبوه لعلکم تفلحون انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر
و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة فهل انتم منتهون یعنی حرام است هر چه عقل را
محو شد و جمله قمارات تا اگر تیر اندازی که حلال است اگر گرو از یک جانب باشد نیز حلال و درست

واما اگر از جانبین باشد که تیر و غیر ذلک میگیرند حرام ست که از قبیلهٔ قمار میشود و حرام ست بت
پرستی و بغیر خدا سوگند چون بر پیغمبر علیه السلام و کعبه و بکلام الله و بمذهب امام اعظم و باستانه و قبر
پیغمبران و اولیاء و غیر ذلک این همه حرام ست و دور بودن ازین کارها فلاح هر دو جهان ست و در بسیار
اوقات شیطان لعین چون عداوت و بغض و جنگ و جدال درمیان خلق می اندازد بسبب خمر و
میسر می اندازد و از ذکر الله تعالی و از نماز باز میدارد کسی را که خمر میخورد و خمر را گفته اند که چند
خاصیت او بدتر از جملهٔ گناهان ست اول آنکه هیچ گناهگارے از حق تعالی از درجهٔ خویش رانده است
مگر خمر خوار را که وَلَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَاَنْتُمْ سُكٰرٰى آمده ست دوم ام الخبائث لقب کرد سوم
اینکه بدتر از نجاست ست که سگ او را می خورد چهارم اینکه او را همراه بت پرستی یاد کرد پنجم از پلیدی
شیطان باید کرد ششم عداوت خلق را سبب ست هفتم سبب زنا ست چنانکه در قصهٔ ابوشحم که پسر امیر
المومنین عمر بود مشهور ست هشتم سبب طلاق ست که خمر خوار را همیشه طلاق بر زبان میرود و طلاق
او واقع ست و او را خبر نمی باشد و بزن خود مجامعت میکند و حلال میدارد کافر گردد نهم باز میدارد
کسے را از تلاوت کلام الله و جملهٔ ذکر الله و هم باز میدارد و از ادا کردن نماز و نماز گزارنده با خدا
است پس خمر باین آیت حرام شد اما از روم یک درم میخریدند و در بصره بده درم میفروختند و خلق
پس این نیز حرام شد و خرید خلق فرزند در وقت حضرت یعقوب ع سر پسر بچه را می فروختند و بد
خبیث ست که چون عزیز مصر یوسف را بیعقوب ع فرستاد چون بکنعان رسید کنیزک پیر را دید که جا
میشست و گفت ای مادر هیچ میدانی که خانهٔ حضرت یعقوب کجاست گفت چه کار داری گفت
خبر یوسف آورده ام آن پیرزن فریاد برآورد که خداوندا دریغ بما وعده کرده بودی پسر
گفت چگونه گفت پسر ما یعقوب فروخته بود و خداوند ما وعده کرده بود که تا دل پسر شما
نیابد خبر پسر او بدو نرسانم گفت نام پسر تو چه بود گفت عزیز گفت به خبر که منم و قتل در وقت
قوم حضرت موسی چون گوساله را پرستیدند بر ایشان حکم شد فَاقْتُلُوْا اَنْفُسَكُمْ هفتاد هزار
یکدیگر را کشتند بشرط اینکه هر روے از تیغ بگردانند کافر باشند باز حکم شد که یک بنشیند و دیگرے
بگردنش بزند اگر بطرف شمشیر ببیند ایمان او نباشد و این بیع از جهت این قبول میکردند
که بمعجزهٔ حضرت موسی کوهے بر سر مجالس ایشان فرود می آمد و چون آواز شکستن قبرغهای ایشان

بشنیدند دیگران این قبول میکردند پس در زنا کم و بیش فرق نیست چنانکه بعضی عوام و بعضی
عالمان جهال بزن بیوه زنا حلال دانند کافر میشود اما کلمه طیبه بر کافران گران ست تا بغایتی
که اگر کسی کافر را بزند و گیرد که کلمه گوئی والا بکشمت خود را میکشد اما کلمه را نمی گوید و گفته اند
هر را این توفیق دست دهد که در آغاز سخن و تمام سخن کلمه طیبه بگوید اگر ده هزار سال عمر او باشد و
در هر روز صد گناه کند گناه او ننویسند پس دوستان و آسان ست این و رد کردن بر منافقان
و کافران چنان گران ست که سنگ را بدندان گزیدن و سخنهای ناشایسته گویند و ازین بعید نمی نماید
گفته اند که اگر کسی سخن با زن بیگانه بشهوت کند پانصد سال در دوزخ بماند و عبادت از زنا تولا است
و تولی ثانی تبرا و تولا دوستی بدوستان خدا و تبرا تا حدی کند که اگر چاه آتش باشد خود را بیندازد
از دوستی دوست چنانکه آورده اند که جهودی بود و زن او مخفی از و ایمان بحضرت رسالت
پناه آورده بود و هر روز آن زن پیش از اکل و شرب روی مبارک را دیدی و بعد از ان بخانه خود
میرفت روزی آن جهود گفت که تو هر روز کجا میروی گفت در دل من دوستی حضرت افتاده است جهود
گفت اگر دیگر ترا کسی در راه دید برمن حرام باشی منافقی بود این سخن را بشنید روز دیگر آن مستوره
میرفت وی در پیش آمد آن زن بنشست تا وی بگذرد و آن منافق استاد و گفت روی بنما آن زن
آواز نکرد و در روی خود انداز نمود آن منافق گفت ترا بدوستی محمد رسول الله سوگند ست که روی
خود را بمن بنمائی آن بیچاره روی خود را باو نمود بعد از ان بزیارت رسول رفت چون بخانه
خود آمد گونه روی مبارکش بجای تغیر شده بود و شوهرش گفت که چه اینچنین بنمائی آن زن قصه
باز گفت آن جهود گفت خوب شد در خانه رفت چاه کاویدن گرفت و سه روز در آن آتش
تافت چون گرم گشت او را از ان خانه خواند و پسرک خرد در کنارش بود او را گرفت و گفت ترا
بدوستی محمد رسول الله سوگند ست که خود را درین اندازی آن بیچاره بی تکلف درود بر رسول
گفت و خود را دران چاه انداخت جهود سر پوش بر آن چاه نهاد چون چنان دید آتش
فراق و صدق او در دلش اثر کرد و گریه کنان آن پسرک را در کنار گرفت و پیش رسول الله
صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله دوستدار بنده شما را با آتش سوختم و واقعه باز نمود و حضرت
دست مبارک خود بدستار برد و باز فرود آورد و گفت یا الهی دوستدار محمد را با آتش مسوزانی

هنوز دست بدستار نبرده بود که جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله اگر سر خود را برهنه کنی
هفت طبق آسمان تا عرش برهم زنم و ناچیز گردانم و خدای تعالی میگوید که من دوستان شما را
بدوستی گرفته ام کما قال الله تعالی اَللهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا او را باتش نسوزانیده ام چون
حضرت خود بر سر آن چاه رسید و سر پوش باز کرد دید که آتش بر و گلزار گشته بود و آن مستوره
در میانش چون بلبل بر گلزار نشسته بود بعد از آن جهود نیز بر رسول خدا ایمان آورد و مسلمان شد
و نیز آورده اند که در بنی اسرائیل ولیاء الله بود که چهارصد سال در صومعه معتکف بود و عبادت
الله میکرد فرشتگان گفتند که یا رب بنده شما را در خدمت شما چست و چالاک دیدیم اما
امتحانش کنیم گفت بکنید فرشتگان بحکم رب العزت پیش ولیاء الله رفتند و گفتند که ای بنده
چه مشقت بیفائده می بری رنج بیحاصل میکشی عبادت تو بدرگاه حق مقبول نیست گفت چون
شما مرا بنده گفتید بندگان را خدمت می باید کرد بقبول و نامقبول مرا کاری نیست ومالکم
اینست رباعی در بخوانی بنده مقبول توام ٭ ور براندی چاکر معزول توام ٭ بر رد و قبول
تو مرا کار نیست ٭ یارب به هر دو حال مشغول توام ٭ بعد از آن خطاب عزت در رسید ملائکه چگونه
دیدید بنده خاص مرا که در هیچ اوقات روی از من نمی گرداند گفتند یا رب العالمین بنده تو
خاص خواص است و دوستان ورا از جهت دوستی او خود را در مجاهدات فراموش باید کرد چنانچه
ابراهیم خواص قدس الله سره العزیز دوازده سال در بیابان کشیده بود که برگ درختان قوت
خود میساخت روزی در بیابان درخت انار را دید بخود اندیشه کرد که ازین انار بخورم اما
نباید که ملک غیر باشد از آنجا گذشت که حضرت خضر پیغمبر با و ملاقات کرد و گفت بیا تا دوستان
حق تو بنمایم و دستش گرفت و در غاری رسید که دران غار یک زنده پوششی را دید که سر پوشیده بود
و مار و کژدم بر و جمع شده بودند و میخوردندش ابراهیم را گفت برو پایش را بگیر چون ابراهیم
خواص پایش گرفت گفت ای ابراهیم بن خواص چه میطلبی گفت از کجا دانی که من ابراهیم بن خواص
یا گفت کسیکه خود را در تصرفات حق سپرده است از جمله ذرات مخلوقات خبر دارد و نه
این مار را از نیش کسی خوری که ملک کسی باشد ولا حظوظ نفس میگرفتی چون ازین
درگذشت حضرت خضر گفت ای ابراهیم در بیابان دوازده سال برای چه میگذرانی گفتا [illegible]

ف ۱ قصه اولیاء الله عبادت میکرد مقبول و نامقبول شدن از نظر ... کرده

ف ۲ قصه ابراهیم خواص کرد دوازده سال در بیابان ریاضت

در دست می کنم خضر گفت توکل این نیست که شما میکنید توکل خود را سپردن است به حظ النفس
کردن بیا تا متوکلان ابتو بنمایم چون رفتند دیدند که کسی افتاده است سر خود را بزنده پوشیده
و تمام وجود او را زنبوران سرخ گرفته و به نیش میزدند گفت این از متوکلان خدا و مردان خدا
ابراهیم را پیش کرد و خود پس ایستاد چون ابراهیم بطرف سر رفت مستر خضر پاے مبارک بدو رسانید
گفت ای مهتر خضر چه مطلبی ابراهیم التفات بوی کرد که همراه من خضر است و من میدانم آن ولیا
ازو غائب شد چون باز بدو دید خضر نیز غائب شد بعد ازان ابراهیم از مجاهدات خود پشیمان شد

لقوله علیه السلام کن عالما او متعلما او سامعا او خادما ولا تکن من الخامسین فان تکن خامسا

فتهلک زیراکه دوستی با جاهلان هلاکت است پلیت سگی که تر شود از بول پاک تر باشد ازان کسی
که کند اختلاط با عامی * و در رساله شاه قاسم بدرالدین کروری آمده است که مامون خلیفه هفت
روز در خدمت مجالس ابوحفص کبیر حاضر میشد چون روز هفتم وداع میکرد شیخ گفت ازین نشستن خلیفه
چه سود که درین ایام از من یک مسئله هم نه آموخت او بجواب گفت اینکه من از شما چهار مسئله آموخته
و گفتند که این را حضرت رسالت پناه فرموده است من همه او در عمل می آرم شیخ گفت کدام اند
گفت اینکه شما گفتید که حضرت فرموده است نظر کردن بروی عالم بهتر است از دنیا و هر چه در وی
است و زائر را نشاید که در هنگام زیارت به تسبیح و تهلیل مشغول شود باز گفتید که رسول خدا
گفته است که یک ساعت نشستن با عالمان بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و هزار اسپ که فی
سبیل الله بغازیان داده باشد و هزار گرسنه را طعام داده باشد و آب داده باشد و هزار برهنه
را جامها داده باشد و حدیث سوم گفتید که هر که در حلقهٔ مذاکرهٔ عالمان بنشیند و یک
شرعیه بداند بهتر است از عبادات هزار ساله و هر مسئله که دران مجلس شود و سامع یا قائل برابر
باشد و حدیث چهارم گفتید که چون کسی بزیارت علما رود و روان شود صد فرشته بفرمان
حق تعالی می آیند بیست برابر سر او میروند که در هر قدم درجهٔ او بلند میکنند و بیست در پیش
میروند که در هر قدم نیکی در دفتر اعمال وی مینویسند و بیست عقب او میروند که هر قدم بدی از
نامهٔ اعمال محو کنند و بیست برابر دست راست او میروند که هر قدم کوشکها در بهشت راست
میکنند و بیست برابر دست چپ میروند که در هر قدم میان او و میان دوزخ صندوقهای راست

مسئله در بیان آنکه زیارت عالم ... و ثواب آن

میکنند پس چون بشنید او پرسد خداوند تبارک و تعالی بکلام بی زبان ندا دهد که گواه باشید
ای فرشتگان که در آسمان و زمین هستید که انی غفرت له ولابویه قبل ازین که قدم در راه نهد
و نیز در خبرست که چون مومن بزیارت مومن روان شود فرشتگان گویند خداوندا آنکه او را زیارت
کرده میشود مرد متقیه و پارساست و این زائر گناه آلوده است پس چه کنیم فرمان رب العزت در رسد که
گناه ازوی بردارید و در دوزخ اندازید باز گویند آن عالم نیز متعلقات دنیاوی درمانده است حکم شود
گناه او نیز بردارید و در دوزخ اندازید تا هر دو پاک بهم رسند و هر چند راه که زائر میرود آن زمین را
هفتم زمین در پله اعمال نهند چنانکه آورده اند که در بنی اسرائیل ظالمی بود که نود و نه کس را کشته بود
روزی پیش زاهد ترین بنی اسرائیل رفت و گفت گناه بسیار دارم که نود و نه کس را کشته ام اگر توبه کنم
خدا تعالی قبول کند یا نکند زاهد گفت از پیش من دور شو تا از شومیت تو مرا عذاب نگیرد تیغ را از نیام
کشید و زاهد را بکشت و بعد از ان یکی از عالم ترین بنی اسرائیل رفت و گفت صد کس را کشته ام که یکی از ان
مجموعه فلان زاهد است اگر توبه کنم هیچ روی صلاحیت دارد عالم گفت پیش اهل صلاح برو و توبه کن خدا تعالی
بپذیرد از ان جا روان شد آورده اند که تا بمقصود رسید و او را در راه مرده یافتند و دیدند که یکی خطی
از غیب بر او افتاده بود چون مطالعه کردند چنان نوشته بود که برین کس فرشتگان رحمت بحث کردند
فرشتگان عذاب گفتند که فاسق و فاجرست ما جان از روحش قبض کنیم و فرشتگان رحمت گفتند که
زائر و تائب است چنانکه عزم توبه کرده بود ما روحش را قبض کنیم بر ایشان حکم شد که هر دو طرف زمین
را وزن کنید چون وزن کردند دیدند که یک طرف زمین یک وجب از خانه خود بجانب آن صالح نزدیک شده بود
حکم برین شد که فرشتگان رحمت جانش قبض کنند بسبب برکت آن صالح آورده اند که مالک دینار
را با دهریه منازعت افتاد هر یکی همین گفتند که من برحقم چون در میان مردمان جدال بود اتفاق
کردند بقول دهریه که هر دو را دست بربندند و در خانه در آرند و در ان خانه آتش زنند چون
چنان کردند خانه بسوخت و ایشان هر دو سلامت ماندند مالک دینار مناجات کرد که یارب مرا با کافر برابر
کردی خطاب حضرت عزت در رسید که ای مالک دینار او را از برکت شما خلاص کردم اگر تنها بودی بسوختی
خدمت و مودت دوستان حق چنان باید کرد که قطب الاقطاب معین الحق والدین سنجری در
کتاب خود آورده است که روزی در خدمت مرشد خود شیخ المشایخ والاولیا شیخ عثمان هارونی

در سفر بودم از افواه مبارک خواجه برآمد که بقول امام اعظم رح چون دو کس در سفر روند باید که یکی را
پادشاه کنند تا خلاف سنت جماعت نباشد پس آفتابه و مصلی از وگرفتم و گفتم که پادشاهی لایق
شماست چون شب شد او در خواب رفت بیک ناگاه باران باریدن گرفت برخاستم و زنده خود را بر
سر او گرفتم تا بامداد بر و ایستاده بودم چون شیخ بیدار شد عالم چنان دید گفت چرا گفتم چون شما را
پادشاه کرده بودم پیش خدمت پادشاهان چنان باید کرد شیخ بنظر قهر یک در من نگاه کرد و بمقصود رسیدم
عزیز من چنانکه دانستی بدوستان حق دوستی کردن ثواب است پس بدشمنان او دشمنی کردن ثواب
است و نیز درجات رفیع ست و اگر دشمنی بدست نشود بدل البته باید کرد چنانکه در مفتاح الجنان
است که جوانی بود فاجر و ظالم که در همه عمر خویش صبر گناه میکرد و آن همه را باز در یک دفتر می نوشت
و جمع کرد روزی در خوردن خمر نشسته بود که کسی ببرد و کیش سید او را گفت که بیا خمر بخور چون
آنکس ابا کرد بدست گرفت پادشاه گفت جوان فاجر دانست که این کس رفضی ست تبر زد و هشتن از
مرد جوان بخود آمد و گفت که دانسته قتل کرده ام این ایزد ران دفتر نوشتم چون فردا آن دفتر دید
وکشاد دید در هر جا که خون و زنا و خمر کرده بود در آنجا چنان تبدیل یافته بود که این کس چندان
برده آزاد کرده است و چندان ختم قرآن کرده است و چندان گرسنه را طعام داده است پس همه
اعمال بد او بسبب دشمنی بدشمنان حق بنیکی مبدل شد و در رساله خوانده ام که آسمان و زمین
و عرش و کرسی و لوح و قلم نبود که دل از جان سوال کرد که اول کار چیست و آخر کار چیست و
ثمره کار چیست گفت اول کار فناست و آخر کار بقاست و ثمره کار وفاست گفت فنا
چیست و بقا چیست و وفا چیست جان گفت فنا از خودی خود بیرون آمدن و بقا به
پیوستن و وفا میان بخدمت دوستان بستن پس اگر سائلی گوید که چون هیچ نبود دل و جان
کجا بودند جواب این فقیر میگوید که جان مفیض که او را فیض اقدس و وحدت و حقیقت محمدی
و قبله واجد میگویند و دل اسمای الله که هر یک بحسب استعداد اثر خود وجود یافت گویا که یکی از دیگر
سوال کرد که اراده حق بایجاد خلق مقصود همین است و الا خلق در وجود نیامدی و
دوم که جان اسماء الله و دل اعیان ثابت که از علم و نور در شهود آمده گویا که آن حقیقت
موجودات شد و از بنجاست . . . . . که پیغمبر را قبله واجد و موجد گویند که چون

ارادت بدو آورد و قبلهٔ واجد شد و چون موجودات از طفیل خود یافته قبلهٔ موجود شد محاضرهٔ
سوم چون از علم و نور و شهود که اعیان ثابته عدمهٔ ممکن وجود ذهنی یافت عیان آن جان
گویند و چون بصورت خانه وحدت هر اسما تجلی فاصله گردید که چنان چنان ظهور باید کرد
این را نکته و ارواح سراج و دل توان گفت محاضرهٔ چهارم چون در محل کن و فعل آمد که
هر اسما عقب فعل خود شدند و بحسب تعداد جمله ذات ظهور شدند پس کن را که حقیقت کیانی
گویند جان توان گفت و موجودات ظهوری که آنها هیولی و عرش کل و عقل کل گویند دل توان
گفت محاضرهٔ پنجم جمله ممکن و ظهورات چون در قبضهٔ الوهیت اسیر مغلوب و مقهور اند پس
از روی حقیقت از اثر قطع نظر باید کرد و مؤثر را باید دید پس مؤثر را جان و اثر را دل توان گفت
که الا له الخلق والامر پس خلق چون کثیفات و امر چون روح و ملکوت همه مراورست تو در میان
مباش ای عزیز این راه بس باریک و خون ناحق ریختن است پس تابع کسی باید بود و در
خدمت او خود را باید سپرد که او خود را بحق سپرده است و در لباس شریعت خود را چنان پوشیده
که هیچکس از احوال وی خبر ندارد اگرچه منصور مشهور بود او مستور باشد تا بمقصود برسد چنانچه
مورچه پای خود بکعبه نرسد تا خود را در پر کبوتری پر رو ضم نکند رباعی تو بدین رفتن بمنزل کی
رسی ۰۰ تو بدین جستن بحاصل کی رسی ۰۰ بس گران جانی و بس اشتر دلی ۰۰ با سبکروحان بدین
دل کی رسی ۰۰ و چون نظر در عین الیقین و حقیقت کنی الوهیت واحد بیش نیست باختلاف
خاصیت موجودات و تعدد ایشان تعداد اسما شد از آن جهت لله را از ذات جمله اسما گویند که
ذات از صفات ممتاز نیست و چون صفات قدیم اقتضاء ایجاد ممکنات کردند از روی نامیدن و
تعداد اسما را اول و غیر ذات گویند اما چون همان ذات است که بمرتبهٔ تنزل کرده است و
با طوارات سبعه و تکثیرات مختلفه ظهور شد و صفات را عین ذات توان گفت کقول الشاعر
شعر همه لوح خود است قلم نقاش ۰۰ کس نیست درین میان تو خوش باش ۰۰ فهم من فهم
پس سوال از دل از جان قرار منای هر مراتب تنزلات خویش و جان که مسئول است فیض اقدس
که بهر مرتبه نزول و بظهور آمده پس سائل و مسئول احدی نیست چنانکه دل این شخص جمله ضمیر
است و از مراتب ارواح بیاید همچنین مراتب اسما را دل سراج و نکته و حقائق کیانی و غیر ذلک

من کلام الصوفیه میگویند و حقیقت گویا که مسائل اند از وحدت که آن را ابو الارواح و برزخ کبری
و حقیقت محمدی گویند قال الله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای
لیعرفون سر این معنی ست اما جمله متابعت هادی ست جمله افراد خودروی و ضلالت ست و
سماع ست از مرشد محقق طالب الله شاه و جبل الحبیبه متوا شنیدم که کشتی در دریای عمان شکسته بود
و هر یکی دو دست به تخته برد و فریاد کرد که یا حضرت خواجه خضر فریاد رس حضرت خضر آمد و
از وی دستش گرفت و ببرد و آب میرفتند آنکس نام خضر بر زبان میراند آنکس چون دید که خضر نام الله
یاد میکند من نیز یاد میکنم چون آنکس نیز نام الله بر زبان میراند و خضر نام الله تعالی گفتن آغاز
کرد پایش در آب غرق شد حضرت خضر گفت که شما را به درگاه او مجال نیست شما نام من گیرید و
من نام او و امام محمد غزالی را پرسیدند که چندین علم و فضائل به چه سبب یافتی گفت هر چه دانستم
از کسی دریغ نداشتم و به عام و خاص میگفتم و بخیل نبودم و آنچه ندانستم از دانستن او عار و ننگ نکردم
اگرچه یک مسئله بودی لقوله علیه السلام لیس من اخلاق المؤمن التملق الا فی طلب العلم و آورده اند
که روزی حضرت عیسی علیه السلام در بیابان میگذشت و اکثر عمر در بیابان میگذاشت راعی را دید گفت
ای راعی چرا طلب علم نمیکنی تا بخدا نزدیکی هست آری راعی گفت من پنج مسئله در علم دانسته ام
پنج دیگر شما نمایید تا هر همه ده مسئله شود حضرت عیسی گفت آن کدام اند راعی گفت شما را باید اول بیان
کردن حضرت عیسی گفت اول شما بگویید تا من دانم راعی گفت اول اینکه حلال خوب ست و حرام بد حلال
میخوریم و حرام نه دوم راست خوب ست و دروغ بد راست میگوییم و دروغ نه سوم اینکه اطاعت خوب ست و
معصیت بد ست اطاعت میکنیم و معصیت نه چهارم با عیب خود و از عیب دیگران گویم پنجم آشنائی
با خدا باید کرد و با خلق نی پس با خدا انس و با خلق نکنم حضرت عیسی گفت که علم اولین و آخرین همین ست که
شما را و ما را و همه خلق را بس ست که بجا می آرند بس حاجت دیگر آموختن نیست زیرا که آموختن علم برای
عمل ست تا عزت دنیا و شرف عقبی بدو دست دهد خوش گفت آنچه گفت پس چون کسی علم کردی
در عمل کوشید که علم بی عمل زهریست بی نوش

## فصل سوم در وضو و نام آن

بدانکه وضو بر چهار نوع ست وضو ظاهر و وضو باطن و وضو فرض و وضو مستحب بدانکه وضو
بضم الواو مشتق از وضائة و معنی آن پاکی را گویند و وضو بفتح الواو آبرا گویند و وضو بفتح

الواو والهمزة روشنائی را گویند و در اصطلاح غسل اعضای ثلثه و مسح الراس را گویند و چون ظاهر را چنان شرط ست پاک ساختی باطنت نیز منور و روشن گردد که از نتیجه وضوی ظاهری وضوی باطن دست دهد چنانکه از حسد و کینه و حقد و عجب و ریا خلاص یابی خویش گفت آنچه گفت بلیت چون بیاری طهارت ظاهره باطنت نیز حق کند ظاهره از جمله نامشروعات ظاهر را ظاهر باید داشت چنانکه آورده اند که شبی بی بی رابعه بصری قدس سرها نشسته بود که چراغهای پادشاهان افروختن گرفت بی بی را خرقه پاره بود و بدان چراغ دوخت هرچه از انوار و اطوار و احوال اولیاء الله بود از و رفت بخود اندیشید که چه نامرضی از من در وجود آمد که من اینحال رسید بعد مدت مدید بضمیر منیرش آمد که خرقه را بدان چراغ دوخته بودم آن چراغ از نامشروع بوده باشد پس کردم آن تار را از خرقه باز کشیدم آنچه از و رفته بود باز بدو رسید و از اینجاست که مستوره از بزرگوارے پرسید که بشعله پادشاهان چیزے بتوان کرد یا نه گفت شما کیستید که از این احوال اولیاء الله و متقیان خبر میجوئید گفت من خواهر بشر حافی ام گفت از شما باید پرسیدن حضرت رسالت پناه صلعم مر بی بی فاطمه زهرا را گفت که خود را همیشه خوشبوی داری گفت یا بابا چه چیز گفت با وضو زیرا که هر که همیشه در وضو باشد تا بعرش خوشبوی او میرسد و نه بخوشبوی مجازی که بعضی زنانی که خود را به مشک و غیره خوشبوی خوشبو کنند و بوی او با غیر شوهر برسد عذاب نادر نامه اعمال او بنویسند زیرا که رنگ و ابریشم و زر زنان است و خوشبوی مردان است و سرمه هر دو را سنت است شیخ نجم الدین کبری را مریدے بود چنانکه شرط وضوست بجا آورده بود و در صومعه رفت چون بر آمد گفت خدا را جهانرا دیدم شیخ گفت غلط کرده زیرا که این نور وضو بود و وضو را بحضور تمام باید کرد که بعضا و دو نور سالکان از روے نماید همه را از نتیجه وضو تا آخر سلامت

پس چون اول بحاجت انسانی رود باید که در آمدن خلا اول پای چپ پیش نهد و بگوید اعوذ باللہ من کل رجس و نجس و من شر خبث الخبیث و من شر الشیطان الرجیم و من شر کل آفة و عاهة و حیة و عقارب و چون بنشیند روے بجانبی آرد که پهلوی چپ او بقبله باشد که روی و پشت بقبله آوردن مکروه ست و در طرف هندوستان نیز مکروه است که حضرت بابا آدم صلوات اللہ علیه در هند است و خود را بسیار برهنه نکند و زور بر پای چپ کند و اول

قصه حضرت رابعه بصری رضی اللہ عنها

مسئله در بیان رفتن بیت الخلا

کاتب

آهسته رها کند تا رشحه باز نرسد و اگر پشت بقبله آرد و نیز بروی آن نشستن و من پاک نیست تا خلاف
مردم هندوستان شود و چون برخیزد اول پای راست بردارد و بگوید الحمد لله الذی اخرج
عنی ما یوذینی و امسک علی ما ینفعنی و سه کرت گوید غفرانک ربنا و الیک المصیر و پیش از
ناستن خود را بسنگ و کلوخ چنان پاک کند که دل و یقین گیرد و شاید که تیمم زند اگر میان او و آب
مسافت باشد اگرچه اندک باشد چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم روزی بول کرد و
چون از نجاست تیمم زد یاران گفتند یا رسول الله آب نزدیک است گفت از آب مرگ نزدیک تست
و استنجا پنج نوع ست چهار فرض ست و آن چون از مخرج بمقدار درم شرعی تجاوز کند دوم از
جنابت سوم از حیض چهارم از نفاس و یکی واجب و آن چون مقدار درم شرعی باشد و یکی
سنت ست و آن چون کم از درم شرعی باشد و یکی مستحب و آن از بول ست و یکی احتیاط و آن
چون باشد که پیشاب اشتر خشک افتد و آلایش بمخرج نشود و یکی بدعت ست و آن از ریح باد
و کرم خشک پس هرچه فرض ست باب بتوان شست که فرض ست و دیگران بسنگ و کلوخ و لته
کهنه کافیست و چنانکه بعضی عوام میگویند که سه سنگ سنت ست غلط کرده اند زیرا که آن حدیث
امام شافعی ست ام آورده اند که در لیلة الجن هفتاد هزار سر ازان جن آمده بودند و رسول را
بیعت میکردند و حضرت رسالت پناه بحاجت انسانی میرفت از عبد الله مسعود سنگ طلب
کرد و یک دو سنگ و یک سرگین داد حضرت سرگین را پرتاب کرد پس امام اعظم ابو حنیفه کوفی میگوید که
اگر سه سنگ سنت بودی حضرت سنگ دیگر را طلب کردی و امام شافعی میگوید که اگر سنت نبودی
عبد الله سنگ نمیدادی و متاخران برین اند که درین زمانه آب باید شست زیرا که دیانت از مردان
کم شده است و غذاها در رفته اند و عوام الناس کالبهائم اند و از نجاست که گفته اند الاستنجا چنانکه مذکور
شد و الاستغنا تا حدیکه دل قرار گیرد بپاکی او اما چنانکه عوام الناس که وسوسه کنند و
آب بسیار برند که در کتابهای معتبر آمده کراهت زیادت آب بر تحقیق رخصت نداده اند و استبرا درست
خود را بر دیوار یا بر زمین بمالد تا از قطره بیزار شود و شاید که استنجا باستخوان و چوب و پنبه و جامه نو و دست
راست نکند که مکروه است و نیز بکاغذ خیری نکنند چنانکه از دیوار و زمین بغیر کلوخ گیرد و نکند و اگر از زمین سنگ و کلوخ
گیرد و باز در ان نهد اندازد و آورده اند که چون امام شافعی مذهب خود را اختیار کرد و ولائی از ذهن

مبارک وی برآمد که اگر من در عصر امام اعظم بودمی او را در اوّل مسئله الزام میدادم روح سراج الموحدین او را
درخواب نمود و گفت که اوّل مسئله من اینست که لا اله الا الله محمد رسول الله الزام بده چون از
خواب بیدار شد بعده فرمود که علم ده حصه است نه حصه مر امام را بود و یک حصه مایان را و از انجا به
یمن و روم و شام سیر کرد و بیشتر خلق را در مذهب خود درآورد تا بجائیکه چون بلخ رسید ابو اللیث سمرقندی
در خانه نبود امام شافعی خود را یک دو روزه راه پس مانده مقتدا‌ئے شاگردان پیش آمده دو مسئله دشواری
از شاگردان ابو اللیث پرسید ایشان چهار نوع گفتند و او هفت نوع دانسته بود امام چون جواب
صعب شنید از همانجا بازگشت و کوچ کرد و بطرف روم روان شد چون ابو اللیث سمرقندی در خانه
رسید واقعه را باز نمودند ابو اللیث گفت که فردائے قیامت جواب امام اعظم رحمه الله علیه چگونه دهیم که تمام اهل مذهب
او در مذهب خود آورد ما را باید که در عقب او بروم چون ابو اللیث سمرقندی روان شد منزل بمنزل
او میرسید امام شافعی یکمنزل بیشتر میرفت چون ابو اللیث بیرون حصار روم رسید امام شافعی
داخل مصر شد و امام شافعی دران شب مناجات کرد که الهی مرا از دار فنا بدار بقا رحلت بخش
فی الحال جانش تسلیم شد چون علی الصباح حضرت ابو اللیث بدروازه رسید دید که تابوت
مبارکش پیش آمد که این تابوت امام شافعی رحمه الله است او نیز وضو جدید کرد و دو رکعت نماز گذارد
و سر بسجده نهاد و گفت او نیز ازینجهت خود را برحمت حق تسلیم کرده است الهی مرا نیز از دار فنا
بدار بقا رحلت بخش که تا پیش امام مباحثه بکنیم او نیز جان بحق تسلیم کرد الغرض ابو اللیث
سمرقندی درین سفر دو شتر از کلوخ از زمین سبیل بار کرده بود و بیشتر از شاگردان این فقیر
چون بسیر میرفتند کلوخ استنجا همراه خود میبردند و شاید که در محل استنجا سخن نگوید که مکروه است
و قبل از استنجا که هنوز تن خود را برهنه نکرده است این دعا بگوید اللّهم احفظ فرجي وبشري
من النار والزناء والحرام بسم الله العظيم والحمد لله على دين الاسلام الاسلام حق
والكفر باطل و چون از استنجا فارغ شود بجامه پاک دو که در خبر است که هر که وضو و غسل در جامه
پاک کند انجا می تا قیامت آنکس را از خدا می طلب شفاعت او میکند رو بقبله و سر برهنه کرده
نشیند که پیغمبر گفت در حالت وضو سر برهنه کردن نزول رحمت است و دل را چنان
حاضر دارد چنانکه معیت و مشیت او مشتمل بر جمله حرکت و سکونت خود داند بلکه خود را درمیان

نخ پیند و بحضور تمام بگوید سبحان الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام نوبت از الوضو نقر با
للصلوٰة فرض الله تعالی پس افتابه بدست چپ گیرد سه کرت بدست راست ریزد و لب بدم
بدست راست گیرد سه کرت بدست چپ بزد که مسنون برین طریق است و در حضوری چنان باشد
چنانکه آورده اند که حضرت امام زین العابدین علی رضی الله عنه چون بوضو کردن مشغول میشدند رنگ رویش
بغایتی متغیر میشد پرسیدند ترا یا امیر چرا گفت هیچ میدانید که در پیش چه کس حاضر خواهیم شد و چون
آب در دهن کند بگوید اللهم لقّنی حجّتی و تعصّبه ذنوبی و بیض وجهی کما بیضت انسانی
و مسواک از درخت تلخ از توت و بلوط باشد که پیغمبر گفته است که بهشت بخرید پس آنچه اراک است
از شاخچه مسواک است و درازی یک بالشت باید و اگر از بالشت زیاده باشد شیطان بر و سوار
میشود و سطبری بمقدار انگشت خنصر باشد و خردتر از قبضه نباشد و باید که سه انگشت بالاو
خنصر و ابهام زیر او کند و در دهن زند اول بجانب راست دندان بالا باز زیرین آن جانب
باز بجانب چپ بدندان بالا باز زیرین بر زبان نیز بمالد بعد از آن هر جانب که خواهد بزند و
باید که مسواک را بزبان نمکد اول بشوید بعده در دهن کند و آخر بشوید و نگه دارد و اگر در کام
قبضه گیرد آفتی تا سعده بود و در رسد و مسواک را به پهنائی دندان زند نه بطول و دندان و مسواک
را بر زمین ننهد که خوف دیو و پری است که بد و آفت رساند و برابر گوش نهد که جای قلم است و
در سر استاده کند که در خبر است که روزی اصحاب رسول قلعه کفار حصار کرده بودند و جاسوس از
کافران جاسوسی ایشان میکرد و دید که ایشان بر کنار جوی نشسته اند و مسواکها از سر کشیده
دندان خود میشستند و مسواک را باز در سرها مینهادند جاسوس خیال کرد که مگر ایشان سوهان با خود
همراه دارند که دندان خود را تیز میکنند و بدان نیز جنگ خواهند کرد جاسوس رفت و قصه
را باز نمود که اگر ظفر یابند ما را با دندان بخورند لشکر کفار گریخت پس این همه برکت مسواک بود و
را شریک نباشد و کس یاد کرد شعر ثلث لیس فیه اشتراک النساء والمشاط والسواک
نیز باید که بعد از آب در دهن کردن زند که خشک بد است و در وضو زند بغیر وضو و یک رکعت
بمسواک افضل است از هفتاد رکعت بغیر مسواک و مسواک سنت است زنان و مردان را این در صلوة
با حبی (?) مذکور است واما در صلوة مسعودی میگوید که زنان انگشت را قائم مقام مسواک است در

خمس الاوقات زند و بقول شافعی در رمضان در وقت ظهر و عصر نتوان زد زیرا که پیغمبر فرموده
ریح فم الصائم اطیب من المسک پس بزدن مسواک بوی او برود و بقول امام اعظم رح در رمضان
نیز در خمس الاوقات زند زیرا که وقتیکه بوی بد عبدالله خوش باشد بوی خوش نیز خوشتر باشد
آورده اند که مسواک پیغمبران علیهم السلام از درخت زیتون بوده و اگر مسواک نباشد انگشت
شهادت نیز قائم مقام مسواک باشد و چون دوم کرت و سوم کرت آب در دهن کند غرغره گرداند
چون آب بینی کند بگوید اللهم ارحنی من روائح الجنة و ارزقنی من نعیمها و آب بینی بدست
راست کند و بدست چپ پاک کند که برعکس این مکروه است و مبالغه در استنشاق چنان کند که آب را
بالا کشد تا نرمه و در مضمضه غرغره کند و این غرغره سنت است هم در غسل و هم در وضو مر غیر صائم را
بعده روی شوید که فرضیت وی از رستنگاه موی پیشانی تا زیر زنخ و از نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر و آنرا
که در سر موی نباشد پس حد پیشانی از جائیست که در ایام طفولیت در بالای پیشانی او موی باشد و ریش
تنک را پوست با موی باید شستن و اما کلان ریش را که پوست روی را پوشیده باشد شستن پوست
ساقط است و سفیدی که درمیان دو زلف و گوش است شستن او نیز فرض است بقول امام اعظم رح
و بعضی مبتدعان که زیر زنخ می تراشند اگر زیر زنخ تراشیده باشد در وقت وضو آنرا نشوید و
بمسح کردن و یا خشک ماندن نماز بگذارد کافر شود زیرا که فرض بجا نه آورده باشد و هر که یکبار سوی
در غسل و وضو از وی خشک ماند آن وضو محسوب نباشد پس بی وضو نماز گذاردن کفر است و
فرضیت در مسح ریش در وقتی معلوم شود که رنگ کرده باشد و خلال ریش از جانب چپ باز فرود
بالای اوست و در آمدن شستن روی بگوید اللهم بیض وجهی بنورک یوم تبیض وجوه اولیائک
ولا تسود وجهی یوم تسود وجوه اعدائک اللهم بیض وجهی اشرح قلبی و صدری و طهر
قلبی و آب بر روی سخت نزند و چشم را کشاده ندارد و نه سخت پوشد که مکروه است و دست تا
آرنج بشوید و سنت اینست که سه کرت بر کف دست آب ریزد و تا جانب آرنج کشد که روافض بر آرنج
می ریزند و جانب کف دست می کشند و در وقت دست راست شستن گوید اللهم اعطنی کتابی
بیمینی و حاسبنی حسابا یسیرا و در دست چپ گوید و لا تعطنی کتابی بشمالی و لا من
وراء ظهری یوم یدعوا ثبورا و یصلی سعیرا و از سه کرت ریختن آب کم و زیاده مکروه

است برا اندام تا یکبار فرض است و سه بار سنت است چنانچه اروان باید گردن تا اگر جای
شستنی بمسح کنند یعنی تر کنند روا نباشد و اگر جای مسح بشوید روا باشد اما مکروه بعضی متکلمان
گفته اند مرتکب المکروه لا یستحق حرمان الشفاعة چهارم حصه مسح سر فرض است و
تمام مسح سنت است پس شاید که آب نو بگیرد و اگر از جای شسته مانده باشد نیز روا است مسح سر چنان
مسح کند که خنصر و بنصر و وسطی از هر دو دست بهم رساند و سبابه و ابهامه گشاده دارد و این شش انگشت
را بر تارک نهد و بالا کشد تا قفا برد و بعده هر دو کف دست از طرف قفا هر دو جانب سر نهد تا پیشانی
آرد و سبابتین اندر اذنین درآرد و ابهامین را از هر دو طرفین ایشان بگرداند و مسح گوش با آب
سر سنت است و در مسح سر گوید اللهم احفظ شعری وبشری من النار و در مسح گوش گوید اللهم لا
تسمعنی غلیان اهل النار و باز همان شش انگشت مذکور را آب جدید تر کند و متصل کرده برگردن
نهد و پشت انگشتان از موی گردن مسح کند از که پشت سنت زیرا که روافض میگویند که کلمه امام
المسلمین امیر حسین رضی الله عنه از جانب قفا بریده اند پس مسح برین طریق باید کرد و ایشان از
طرف حلقوم مسح میکنند تا موی گردن میرسانند و نیت وضو و مسح گردن هر دو مستحب است و در مسح
گردن گوید اللهم اعتق رقبتی ورقبة آبائی ورقبة امة محمد من النار والسلاسل و
الاغلال و در مسح ریش و خلال ریش گوید اللهم هون علینا سکرات الموت و باید که اندام
را نیز ترتیب بشوید که اگر در پا اندام [illegible] ترک سنت باشد اما اگر پا بشوید و [illegible]
کند بعد از آن دیگر بشوید مکروه باشد و بغیر ترتیب چنانکه خدای تعالی خبر داده است نکند [illegible]
خلاف روافض باشد که ایشان اول پای بشویند بعده دست بعده روی بشویند و استنجا میکنند [illegible]
ایشان میگویند که چون اول استنجا کنیم بعده دست را چگونه بر روی بزنیم اما در فتاوی سراجی
آورده است اگر استنجا فراموش شده بعد از وضو باید کرد بلا اعادت وضو و بقصد نتوان کرد و
پای راست بشوید بگوید اللهم ثبت اقدامی علی الصراط یوم تزل به الاقدام و چون
پای چپ بشوید بگوید اللهم اجعل سعیی مشکورا و وضوئی مقبولا و تجارتی لن تبور اللهم اجعلنی
من التوابین واجعلنی من المتطهرین الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون مسئله در
ترغیب الصلوة آورده است که خلال انگشتان پای به خنصر دست چپ از جانب پای راست از زیر

خنصر و بنصر است از زیر بالا کشد و کفه است در زیر پاپے دارد و نیز در فرجه که میان سبابه و
ابهام از پاپے چپ است آغاز کند و در فرجه خنصر و بنصر چپ ختم کند و آورده اند که امام
اعظم کوفی علیه الرحمة از بالاے پای به پایان خلال میکرد و چون مسئله دید که از پا پایان باید کرد بیست
ساله نماز را اعاده کرد چهار رکانی را چهار رکانه و دو گانی را دو گانه اما نماز شام را چهار رکانی کرد
و چون نفل و در همه صلوٰة سوره با فاتحه قرین کرد و آورده اند که منصور حلاج در یک وضو
خلال انگشتان را فراموش کرده بود دران شب جمال جهان آرای حضرت را در خواب دید که
از وی گشتاده بود و گفت یا رسول الله چرا گفت شما را باید که سنتے ما را ترک نه کنید همچنے میباید
شیخ معین الدین سنجری چشتی قدس سره ترک کرده بود نیز همین خواب دید و قدر که آب از تقییه و ضو باید
آشامید که دران شفاست و بران این دعا بخواند اللهم اشفني بشفائك وداوني بدوائك
واعصمني من الامراض والاوجاع یا ارحم الراحمین و نیز در هر اندام بعد از دعا کلمه شهادت
تکرار کند و در شرح اوراد علی همدانی آورده است هر که در هر اندام شستن اسم الفتاح تکرار کند
بجمله اعداے ظاهری و باطنی ظفر یابد و چهار آب ایستاده خوردن فضل است آب وضو که باقی ماند و
آب زمزم و آب پس خورده علماء و صلحاء و آب سقا که در بازار میگردانند و بعد از وضو روی سوے
آسمان کند و بگوید اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شریك لك واشهد ان محمدا عبدك
ورسولك و نیز بسوے آسمان نظر کند و همین دعا کند حق سبحانه و تعالی بنظر رحمت ببیند و در اوراد
وضو سلام و کلام منع است تا اگر یکے کسے را که در وضو یا در نماز و یا در وقت خواندن خطبه سلام او
بر ایشان جواب لازم نه آید اما اگر گوینده سلام آثم باشد و دل آنچنین حاضر دارد که روزی
امام محمد غزالی در وضو نشسته بود و در وقت پای شستن کفش خود را دید که کهنه است در
خاطرش گذشت که بروم در بازار و کفش بخرم درین میان امام محمد غزالی را دید که ابدال و ارسته
دیوانه خبر دار سلام بود یعنی افعال ذمیمه او با فعال حمیده مبدل شده بود سلام داد امام چون از
وضو فارغ شد گفت دیوانه چرا سلام کردی ندانستی که در آداب وضو سلام بے ادبی است گفت
شما را در وضو ندیدم بلکه در بازار و در تفسیر کامل است که اگر در میان وضو سخن کرد یا نشسته
خواب کرد وضو نشکند اما اعاده وضو فضل است زیرا که تجدید در وضو سنت ثواب آن و

آن نباید کرد که پیغمبر فرموده است اسباغ الوضوء یحرق الذنوب کما یحرق النار الحطب
و بعد از وضو سه کرت سوره انا انزلناه بخواند که هرگز عزرائیل را بچشم نه بیند و خداوند تبارک و
تعالی بلطف خویش جان او قبض کند و در شرح ابواللیث سمرقندی آورده است پیغمبر گفت
هر که بعد از وضو سه کرت سوره انا انزلناه بخواند ثواب ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح
الله و محمد رسول الله بیابد اصحاب گفتند یا رسول الله چنانکه مراتب این پیغمبران است تمام یابد پیغمبر ال
گفت تمام یابد و ده کرت سوره اخلاص بعد از وضو بخواند آمرزیده شود و هر حاجتی که داشته باشد
برآید و سه کرت انا اعطیناک و سه کرت اللهم صل علی محمد و عترته بعدد کل معلوم لک
و اگر ده کرت این درود بگوید فضل باشد و آیة الکرسی و آمن الرسول و سوره اذا زلزلت و الم تر
کیف و لایلاف یکان یکان بار بخواند که درد کمر او هرگز نباشد و در خبر است هر که بعد از هر وضو سه کرت گوید
اللهم اجعلنی محبوبا فی قلوب المؤمنین و بلغنی عمری الی مائة و عشرین سنة من غیر عاهة
و هم عمر او صد و بیست ساله شود و نیز اگر چهار بگوید اللهم اجعلنی محبوبا مقبولا فی قلوب
المؤمنین و بلغنی و بشرنی عمرا الی مائة و ستین سنة و اجعلنی محبوبا مقبولا فی قلوب
المؤمنین و ملائکة المقربین و الروحانیین و بلغنی و بشرنی عمری الی مائة و ستین سنة
و اجعلنی محبوبا و مقبولا فی قلوب الانبیاء و المرسلین و بلغنی و یسر لی عمری الی مائة و ستین
سنة من غیر عاهة و هر مرد خداوند تبارک تعالی عمر او صد و شصت ساله گرداند بعده متصل وگانه
بگزارد و شانه را اول بر موی راست راند و باز بر موی چپ راند و این دعا بخواند اللهم زینا بزینة الرجال
در راست گوید و در چپ گوید اللهم زین الرجال باللحیة و النساء بذوائبها و از جانب راست از طرف
بالای ریش شانه دارد و بهتر آنست که نشسته باشد و بگوید اللهم فرج لحیتی و فرجنی من الهموم و الغموم
و از جانب چپ از فرود بالا ببرد زیر زنخ بعده خط کشد و سوره الهٰکم التکاثر نیز بخواند بعده هم و جانبین
از فرود بالا هر طور که بخواهد شانه کند و سوره و الضحی و الم نشرح یکبار و انا اعطینا سه بار بخواند و نیز سه کرت
بگوید اللهم صل علی محمد و عترته بعدد کل معلوم لک و در خمس الاوقات و هر گاه که وضو سازد و شانه
کند که در شرح ابو المکارم آورده است که حضرت رسالت پناه شانه از استخوان بل عواقه در دست داشتی
بعد نماز خفتن ایشان شانه را استاده بود در ریش را شانه میکرد و گفت این شانه را چیز عجیبی است و بعد از نماز خفتن

اگر وضو جدید کند فبها والّا شانه را تر کند و ریش را شانه کند ثواب یک حدیث و مغفور گردد
و نیز شاید که شانه منکسر نباشد که درویشی آرد و بعد از وضو آفتابه پر کند برای وضوی دیگر که
مستحب ست و سر او پوشیده و در اجتناب الفقر حدیث نبوی مذکور ست که هر آوندی و هر مشکی که سر
و دهن او پوشیده و بسته نباشد شیطان لعاب دهن خود دران اندازد و هر آفت و دردی که بان
کس میرسد سبب آن لعاب شیطان ست و نیز آفتابه شکسته نباشد که درویشی آرد و آفتابه از حجره
برای خود کردن بدعت ست بدان ایها العزیز که وضوی ظاهری صلاح مومن ست لقوله علیه السلام
الوضوء سلاح المؤمن و سالک را باید که بغیر سلاح نباشد از آنکه وی همیشه با نفس خود و شیطان
محاربه دارد و در سلسله چشتیان مر مرید را تقدیم از همه نصائح بدوام وضو فرمایند حتی که اگر از خواب
بیدار شود بچیزی پاک از جنس زمین چون سنگ و کلوخ و سبو و غیر ذلک تیمم بزند و حضرت شیخ
المشائخ والاولیاء فرد زمانه سید علی ترمذی که مرشد این فقیر بود قدس سره را خاصیت بود که
هرگاه در تعلیم علم التصوف ذات مشکل پیش آمدی فی الحال وضوی جدید میکرد و میگفت که الوضوء علی الوضوء
کالنور علی النور و آن مشکلات زائل میکرد و از برکت وضو چون کسی بر دوام وضو باشد باطنش
همیشه بحق مشغول و حاضر باشد و در نظر آسمانیان همچون ستاره روشن مینماید چنانکه اهل زمین
آرزوی ستارگان دارند که اگر میدیدیم ایشان نیز آرزوی آنکس دارند پس وضوی باطنی گویا که
نتیجه وضوی ظاهر ست بدانکه در اجتناب الفقر آورده ست که بعد از وضو روی را بدامن
پاک نکند که درویشی هر دو جهان ست باید که دستارچه را با خود نگاه دارد تا بدان روی پاک کند در
خبر ست که فردای روز قیامت اگر بدی کسی بماند که هیچ بار نشود دستارچه را بطرف نیکی نهند آن
پله بدی همه بالا شود و باید که بدستارچه غیر روی را پاک نکند که محبت میان ایشان منقطع شود حتی که
اگر با حلال خود مجامعت کند هر یک با لته جداگانه اندام خود را پاک سازند والا عداوت میان ایشان
میخیزد و شاید قند و چون وضوی ظاهر را بجای آورد باید که باطن را از غش و کدورت بیاد حق
و از حقد و عجب و کینه خلق و از هرچه ماسوی الله ست پاک دارد چنانکه شیخ شبلی گفته است هر
گاه که میل دنیاوی بخاطر رسد وضوی جدید لازم میشود و اگر میل عقبی بخاطر رسد غسل جدید لازم
میشود پس مرد را آنجاست آرام و غسل ازین جهت لازم می آید که در عقبی خطر شش جهت ست چنانکه

بنی اسرائیل پنج سال باران نبارید چنانکه برگ درختان و هیچ گیاه را لبواقی پیدا نبود و هر روز
حضرت موسی استسقا میکرد بیرون بردند روز سیم با خود مناجات کرد که خداوند بفرما نصیحت کردی
زیرا که مدت پنجسال است که دعا میکنم بدرگاه تو مستجاب نمی‌شود ندا بموسی علیه السلام رسید که تو در میان
خلق میباشی که خوردن و پوشیدن ایشان همه از جهات است در بیابانی برو و مردی بیابی برهنه
پای برهنه و ژنده پوشیده و موی سر او بافته نقصان باشد و نام او برخیت است او را بگو که دعا کند مستجاب شود
و چون حضرت موسی در بیابان رفت آدمی موصوف را یافت و نامش پرسید گفت نام من برخ گفت
طلب باران کن که حکم است همدران جا استاده شد و گفت بطریق ناز که یا الله از حکم شما باران
رفت که ابر را پراگنده میکنید و یا خزانهٔ رحمت خالی شد و یا گناهگاران بیش از آن جهان عذاب
نتوانی کرد که درین جهان سکنی چون همه بجاست و دو باش باران بکن همدران ساعت
چنان باران باریدن گرفت که بلندی و پستی همه را هموار کرد و بفرمان خدا در یک روز گیاه تا
ساق آمد حضرت موسی گفت خداوندا شما را چه خاصه بندگان اند فرمان شد که خاص هست اگر چه
دوازده سال در بیابان رفته و از خلق بریده و بمن پیوسته اما در باطن کدورت و چرک
دارد که لائق خواص من نیست که دوری در گرمابه سخت خرخره را باز کرد و شمال را به سینه فرو گرفت
که در سینه محبت من تیره باشد از ضرر و نفع دنیاوی خبر باشد پس وضو باطن سبب این میکند
پیغمبر گفته است که الاعمال بالنیات و نیز فرموده است که حسد و کینه در با عمل ظاهری را چون
آتش گیاه خشک را بسوزاند و در خبر است که ذلت آدم از نفس و شهوت بود و آخر بریده شد و لعنت
ملعون از کبر و حسد بود و آخر بریده نشد پس تجلی عمل را به نیت بسته اند و بغیر نیت عمل را قبول نفرمود
ابر لقوله علیه السلام ان الله ینظر الی نیاتکم ولا ینظر الی اعمالکم پس اعمال باشد خالصة
لله نباشد الا بریا و نمایش خلق پس با مذهب امام اعظم که در حست که الریا من الکفر و عمل او
عند الناس عمل خود نماید و عند الله باطل پس نیت که غیر الله است فاسد کننده وضو اوشد
او بغیر چون وضوی باطنی را درستی نمیدانی باید که حکایتی چند از اولیاء الله نیز بشنو که
در خبر است که الاولیاء جنود الله و نیز فرموده است که عند ذکر الاولیاء نزول الرحمة و در
تسوید این حکایت باعث غرض آنست که فقیر التماس آن دارد که احوال و حال و اقوال اولیاء الله

قریب هر عمل بتوان آورد تا گر از فضیلت و رتبت ایشان اثر بر دل او شود چنانکه در تذکرة الاولیا
است هر که در هر روز دو حکایت از اقوال و حال اولیاء الله مذکور سازد و بشنود بی شبه مرتبت ولایت
برسد و دوست ایشان گردد که من احب شیئا اکثر ذکره منقولست که در پیش بی بی رابعه
بصری کسی نشسته بود و بسیار بسیار دنیا را بد میگفت و ذلیل میدانست بی بی گفت ای شیخ
چرا این مقدار دنیا را دوست میداری کسی گفت که بی بی او دشنام میدهد بی بی گفت که این
حدیث خبر نداری که من احب شیئا اکثر ذکره پس کثرت ذکر گویا که کثرت دوستی ست بی بی
رابعه را عدو پنهانی گفتند که بغیر الله دشمنی نیست روزی او را پرسیدند که خدا را دوست میداری
گفت آری پس گفتند که شیطان را دشمن میداری گفت دل من چنان بدوستی او مستغرق است
که از دشمنی کسی خبر ندارم پس کم التفاتی بچیزی دشمنی باشد و نیز حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم را در خواب دید که میگفت ای رابعه مرا دوست میداری بی بی گفت هر آن دل که
در دوستی شما نیست بر قبیحه دارم اما مرا چنان دوستی حق گرفته است که از دوستی غیر خبر ندارد روزی از
روی مکاشفه بهشت را دید خوشحال شد هاتفی برو آواز داد که ای رابعه نه گفته بودی که بغیر شما هیچ
دوستی را راضی نشوم و بدیدن بهشت دل شاد شدی رابعه از هیبت تب لرزه در وجود آمد روزی
امام حسن بصری پیش او رفت دید که هارون رشید چهار هزار دینار آورده بود و پیش در او ایستاده
و او را رخصت نمیداد چون امام را دید پیشتر کرد و تضرع نمود که تا گفته شما مفتوح را قبول کند
چون امام در صومعه در آمد گفت خلیفه زمان تصدق آورده پیش در ایستاده است اگر قبول
شود بی بی گفت مرا بکار نیست باید که تصرف فقرا کنند که مرا روزی مشاهده بهشت دل شاد
شده بود و خطاب عتاب بیامد سر هم آمد این پنج ماه است که از آن هیبت افتاده ام و گفته اند که هم
از آن هیبت بحق رسیده بود روزی بی بی گفت که خداوندا هر چه نصیب من است در دین و دنیا
بکافران بده و هر چه از آن بهشت است مر مومنان را بده مرا در دین و دنیا در دو جهان دیدار
تو کافیست که سلطان العارفین ابراهیم ادهم قدس سره چهارده سال در راه کعبه میرفت که بهر قدم
دو رکعتین میکرد تا بمکه الله رسید بی بی رابعه در آخر قافله بود چون سلطان ابراهیم رسید که را
بر جا نیافت متحیر شد از بالا هاتفی آواز کرد که در آخر قافله مستوره ایست که مکه بزیارت او رفته است

چون مکه پیش بی بی رسید بشنید او گفت مرا صاحبخانه می باید چون بر گشته بجا آمد رسید در خاطرش
آمد که حجت مکه امسال بر من فرض بود نکردم وعده کرد که به پهلو روم پا بر زمین دراز میکشید با نماز
می استاد و دو رکعت نماز میگزارد همچنان محنت کشیده و بمدت هفت سال از بصره بکعبه رسید چون بعرفات
برآمد گفت خداوندا اشتغلم تمام مکن با نفسی ندا آمد که عشق خشک سالی ست که آیم گیاهی در وی بروید
چون بطرف آسمان نگاه کرد دریائی خون دید گفت خداوندا این چه دریاست ندا آمد که این خون
از عاشقان من ست که خون ریخته رفته اند گفت ادنی ترین مقام ایشان من بنمائی در آن زمان
بدم حیض رسید ندا آمد که کمترین منزل در راه عشق اینست که مدت هفت سال از برای دوستی من زیارت
کعبه آید و زیارت آن گلرخ روز پیش نگردانم و محنت خود را درمیان نه آید که من چیزی کرده ام اگر بار و
شده باز گشت و گفت ای بی نصیبی من چون کعبه پیش آمد قبول نکردم و چون من آمدم لائق
نشدم و از کرامت او گفته اند که شبی مشائخان یکبار در صومعه او جمع شده بودند و چراغ نبود با
خنصر خود وقف زد آتش روان شد و رخت بمانند چراغ در گرفته بود آورده اند که روزی بکسی بیست
کسی گفت بی بی پشت مرکب شما زخمی ست توشه چگونه خواهد برد گفت به بین چون آن شخص تفحص کرد
فرو تر دید آن بار برابر پشت آن مرکب هوا میرفت آورده اند که همراه سفر از غایت بی
طاقتی مرکب لنگران شده باز افتاد هیچکس حمایت نکرد و وی نیز همراه مرکب در بیابان ماند چون قافله
بجای رسید او را در مکه یافتند با مرکبش بهم گفتندش ترا چه کس آورد گفت کسی که مرکب غلطانده بود و
روزی دو درویش بزیارت در صومعه او رفتند پیش او دو نان جوی بود در پیش آورد ناگاه
سائلی بدر رسید و یا الله کرد از پیش ایشان گرفت بسائل داد ایشان متحیر شدند دم نمی
کشیدند که کنیزکی از در در آمد طبقی پر نعمت در دست داشت و پیش بی بی آورد بی بی چون بوی
بر دست دید که در وی نان و حلواست آن نانها بشمرد که هژده نان است برگشتاند بر کنیزک داد
چون آن کنیزک در خانه رسید بی بی اش پرسید چرا گفت رابعه می گوید که غلط کرده گفت چرا گفت
که چند نان ست گفت هژده نان ست گفت دو نان دیگر بنه که من بیست نان نذر کرده ام
چون بیست نان بدو کنیزک معذرت کرد که من غلط کرده بودم دو نان مانده بود پیش هر یک درویش
ده نان و مقداری حلوا نهاد بعد از فراغ طعام گفتندش که چرا در اول مرتبه این نان باز

فرستادی گفت مرا فرستت نان نذر کرده بود گفتند از کجا دانستی گفت چون شما دو کس را دیدم
نان سجدانی خود سودا کردم که یکی را بده و بدین جهان ده عده کرده است و هفت صد را ان جهان
پس ده نان مرا درین جهان دست بدست بده تا بهما نان بدهم که مهمان گرسنه نروند چون کنیزک
هژده نان آورد دانستم که وعدهٔ حق دروغ نیست اما کنیزک غلط کرده باشد برگشته وا دهم کما
قال الله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها آورده اند که امام حسن بصری
و مالک دینار و شقیق بلخی پیش رابعه رفتند بی بی گفت که چیزی از عشق بگوئید ایشان گفتند که شما ازین
سخن ما خوش نمی آید خود بگوئید گفت باید که چیزی گوئید امام گفت لم یصدق فی دعواه
من لم یصبر علی ضرب مولاه گفت ازین سخن شما بوی هستی می آید مالک گفت لم یصدق فی دعواه
من لم یشکر علی ضرب مولاه گفت شما در کوچه دیگر رفته اید شقیق گفت لم یصدق فی دعواه
من لم یتلذذ بضرب مولاه گفت شما نیز طریقه او نیافته اید گفتندش که یا بی بی شما عنایت
فرمائید گفت لم یصدق فی دعواه من لم ینس الم الضرب فی مشاهدة مولاه گفت سخن
قول من کلام الناطق است و آن آنست که چون زنان مصر در پیش زلیخا رفتند و ملامت کردند
زلیخا بدست هر یکی یک ترنج و کارد داد و گفت وقتیکه بشما امر کنم بخورید و یوسف را فرمود تا جامه
خوب پوشیده و آراسته برآید چون یوسف برآمد گفت بخورید هر یکی چون حسن یوسف دیدند
کاردها از ترنج غلط کرده بدست میزدند و بریدند کما قال الله تعالی فلما رأینه اکبرنه و
قطعن ایدیهن و قلن حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم پس چون اینها همه
مخلوق زنان مصر از الم دست با خبر نبودند کسیکه بر عشق خالق عاشق باشد او چگونه از جراحت
خبر داشته باشد آورده اند که چون حسن یوسف نیز بر ایشان پیدا شد پس عرق در خون شدند و بیهوش
افتادند پس در مشاهده خالق چگونه کسی از خود خبر داشته باشد نقلست که در مصر یکبار باران
نمی شد و همه اهل آن ولایت پیش ذوالنون رفتند و گفتند یا شیخ طلب باران کن پس ذوالنون
از مصر بیرون رفت چون برگشته آمد دید که باران شده و همه ازو مسرور شده و همه کس خوش
شده مردمان پیش او رفتند که از شما طلب باران کرده بودیم شما کجا رفته بودید شیخ گفت
در حدیث خوانده ام که اکثر اوقات باران بسبب بدکاران گرفته میشود پس از خود بدکاره تر

در میان مردمان کسی را ندیدیم و بیرون نفهم و بر شما یاران باید ای عزیز سخن در وضو بود با
کلام اولیاء الله در خاطر بسیار بسیار دلکش بود انداختیم۔ پس وضوی باطن پاک داشتن دل و ذات
است و دل از هفت چیز که آن را نفس گویند پاک باید توان کرد که طهارت باطنی است اول از
حرص که قناعت در وی آید دوم از هوا که خوف در جا در وی آید سوم از کینه که حلم در وی آید چهارم
از حسد که شفقت خلق در وی آید پنجم از کبر که تواضع در وی آید ششم از ایذا یعنی آزار کردن که کم آزاری
در وی آید و کم آزار را عارف گویند و عارف کسی است که خود را از همه کس فروتر داند هفتم از کذب یعنی
دروغ گفتن که راستی در وی آید چون این هفت نامرضیات را دور کردی و هفت مرضیات را
در وجا دادی پس دل تو پر نور گردد و مر یاد حق را جا پیدا شود و کدورت ماسوای الله بسوزد
و حق را حق مشاهده کند او در میان ما وضو فرض پس از برای پنجوقت نماز و برای نماز جنازه
و تلاوت قرآن اگر اندر مصحف بخواند و برای سجده تلاوت لقوله علیه الصلوٰة و
السلام من سجد بغیر الوضوء فقد کفر و وضو مستحب چون تلاوت قرآن بی مصحف و برای
زیارت مشایخان و خوردن طعام و گفته اند چون از استراحت خانه بیرون آید باید که تا وضو
نکند بغیر وضو و تیمم بطرف آفتاب و ماهتاب و ستارگان ننگرد و ایضاً بر روی مادر و پدر و
پسر و استاد ننگرد و چیزی که از نام خدا و با آیات کلام الله که در وقت خلا از خود دور کرده
بود بدست نگیرد بی خلاف تا وضو نکند و یا تیمم نزند که وضو برای مسح مصحف فرض است و در
مسواک نیز مبالغه کردن مستحب است چنانکه بی بی عائشه صدیقه رض روایت کرده است
که حضرت رسالت پناه در هر شب یازده کرت مسواک زدی و چندان مبالغه کردی که بدندان
مبارک رسید گفتم مبالغه برای چیست گفت یا عائشه در مسواک بست خصلت محموده است
یکی از آن اینست که بن دندان محکم شود و چرک دندان بیرون برد و بدبو دندان ببرد و
دندان سفید کند و روشنائی چشم را پیدا کند و بلغم را کم کند و بر دشمنان قوی بود و بیاوری ظفر یابد
و از خواب نشسته و اندر برای خواب و از خنده قهقهه که بیرون نماز باشد و بعد از غیبت و شعر که
در وی ذکر زلف و خال یار باشد از جمله سخنان لایعنی وضو کردن مستحب است با آنکه ناقض وضوی
ظاهری نیز هر ده چیز است و جمیع او درین حروف است تعمو مس لبخزرق مید حق

وعبارت از با بول ست پس وقت حاجت بول را آهسته رها کند تا ترشحه بدو نرسد و نیز بول
را در سوراخ موش وغیر ذالک نکند که اگر مار و کژدم بیرون آید زحمت رساند و ایضا دیو و پری
اکثر ایشان در سوراخ وشگاف میباشند اگر با بول تر شوند مضرت بدو رسانند و بعد از فراغ
ذکر خود را از جدا دتا احلیل بدوشد و پای چپ را بر راست و راست را بر چپ نهد و به بچه خود را
وهمچون عوام الناس روی بخلق دست در ازار ندارد و از زنان درین حال دورتر باشد که مکروه
است و مکروه ترین مکروهات است که کسی دست در ازار دارد و با کسی سخن کند و عبارت از خ
غائط ست و عبارت از م منی ست و منی وقتی شکننده وضو ست که بشهوت باشد چنانکه از
گرسنگی ذرحمت و بعضی گفته اند که منی هرگز بغیر شهوت نباشد مگر وقتیکه او را برور گرفته باشند یا بشتاره
بار گران در سر او باشد و کسی از عقب بچوب بزند و از آن هیبت منی آید آن بی شهوت باشد
اما اصح قول اول ست و عبارت از و ودی ست و ودی چیز سفید ست که بعد از خروج
بول برآید و صورت این مسئله وقتی ظاهر شود که کسی را سلسل بول باشد زیرا که او معذور ست و
وطهارت معذور بخروج وقت منقوض میشود پس هرگاه که قبل از خروج وقت دران بول
ودی ظاهر شود ناقض طهارت او باشد و طهارت او بدخول وقت منقوض نشود چنانکه
پیش از ظهر وضو ساخت و ظهر داخل شد وضوی او نشکند و عبارت از م دوم مذی ست
و آن آب سپیاه است که در وقت ملاعبت بزن و بنظر نیز فرود می آید و عبارت از س سنگریزه
که مردان را از راه بول می آید و برابر سنگریزه زنان را استحاضه ست و عبارت از ک کرم ست که
از پس افتد تا اگر از راه بول افتد ناقض وضو نباشد و عبارت از ب باد که از دبر باشد اما
اگر از قبل باشد ناقض وضو نباشد مگر گنده بوی باشد و یا دو راه زن یک شده باشد و عبارت
از خ خواب بدانکه خواب بهرحال شکننده وضو نیست اما اگر تکیه زده باشد بیک سرین یا
خفته باشد اندک و بسیار شکننده وضو میباشد زیرا که توهم باد رفتن باشد والا نه و مجرد خواب
شکننده نیست تا اگر بزانو و سرین بر زمین محکم داشته باشد و افتاد از غلبه خواب پس بیدار شد
درین راه پیش از آنکه پهلوی او بزمین نرسیده باشد نشکند و اگر بعد از افتادن بزمین بیدار
شد می شکند و عبارت از ر ریم ست که بطبیع و قوت خود بیرون آید و از سر جراحت کسی با ظاهر گذرد

و اگر بر سر جراحت نهاده است کاغذ یا پوست برداشته شود وضو نشکند و نیز اگر دانه پخته
باشد و بر آن انگشت نهند تا ریم بیرون آید اگر با دام که انگشت برو نهاده است بیرون نمی آید و چون
انگشت باز دارد بیرون می آید پس برین طریق هر چند برآید نشکند و وضو باشد و در زمانی که این
فقیر در خدمت حضرت مرشد حقانی پیر دستگیر شیخ المشایخ والاولیا معین الاسلام افضل الاخیار سالک
پناه میر سید علی ترمذی بود روزی بر جوی آب رسیدیم حضرت شیخ وضو جدید ساخت چون
نشستیم چو پایش دراز بود و آنرا دراز کرده بودیم برآمد از فقیر پرسید که چگونه است گفتم وضو
بر جاست گفت اگر وضو جدید کنم گفتم مخیرید حضرت شیخ تا شط نهر رفت باز برگشت که با
خلاف شریعت کرده باشم باز طرف آب رفت و کذا چند کرت تا آب می رفت باز می آمد آخر گفت
دو رکعت تحیت وضو بکنم تا از بدعت دور باشم زیرا که آورده اند هر که وضو کند و تحیت وضو
نگذارد و باز وضوی جدید کند بدعت بود گفت که پیغمبر فرموده است الوضوء علی الوضوء
کالنور علی النور پس نور بر نور زیادت کند و عبارت از زرد آبست و حکم او چون حکم ریم است
اما اگر چشم کسی پخته باشد و از وی آب زرد میرود و نیز با قیض باشد و این اکثر در عمامت والناس عنه
غافلون و عبارت از قی قی پر دهن باشد اگر چه تلخ یا طعام باشد و اما اگر خون بسته باشد نیز حکم قی
پر دهن دارد و اگر خون با ریک آب پر دهن غالب آید نشکند و اگر خون بر آب غالب بود وضو بشکند و
اگر برابر است از برای احتیاط وضو بتوان کرد و اگر خون در چشم آمد و بیرون نه برآید وضو نشکند زیرا که
اندرون چشم را در غسل و وضو شستن فرض نیست و اگر در سر چوب خلال و دندان خون ظاهر شود و دیگر
پیدا نشود وضو نشکند آورده اند که چهار اولیا الله در مجلسی باهم نشسته بودند شنیدند که جان
هارون رشید میگردند و میگویند که ازین اولیا یکی را قاضی میسازیم چون چنان شنیدند ایشان
هر چهار در میان خود مشورت کردند که ما هر یک حیله خالص شویم یکی دیوانه شد و دیوانگی در پیش گرفت و دیگری
خود را مرده ساخت و دیگری امام اعظم هنوز بر جای بود که ایشان رسیدند آن مرده را برداشتند دیدند
مرده افتاده است بازماندند و امام اعظم و آن دیوانه را پیش پادشاه بردند پادشاه گفت که مرده را ببرید
دفن کنید و دیوانه را پرسید که بیا قضا را قبول کن دیوانه گفت پادشاه همه شتران شما کجا رفت است
و یکی ازینها پادشاه یکی میگفت دیوانه دیگر میگفت او را نیز باز ندهد و امام المسلمین گفتند که قضا قبول

یکن حضرت امام گفت که خواتین شما را قبول نخواهند کرد زیرا که من بنده‌زاده‌ام و اول گفت که من
بنده خدایم ایشان گفتند که بهر حال قبول داریم باز امام المسلمین گفت که دروغ گفتم من بنده‌زاده نه‌ام بلکه
پسر بیت امام و دروغگو برای قضا نشاید پادشاه او را پنج دره زد و گفت بعد ازین هیچ مسئله شرعیه نگوئید روزی
دختر امام خلال دندان میکرد و در سر چوب خون آمد گفت یا بابا وضوی من شکسته باشد گفت مرا پادشاه منع
کرده است از برادر خویش بپرس این سخن بگوش پادشاه رسانیدند بر پادشاه بغایتی دشوار آمد و گفت
یا امام المسلمین اگر شما شرع را بیان نکنید شریعت مصطفی صلی الله علیه وسلم خراب خواهد شد امام گفت
امر شما فرض بود بجا آوردم و حالا چون امر کردید آن شکسته وضو بود اگر در عقب او خون دیگر پیدا
نشد او را پرسید که چرا قضا را قبول نکردی گفت در روایتی خوانده‌ام که فردای قیامت سه علم نصب
شوند یکی از شیطان دوم از پادشاه عادل سوم از حضرت رسالت پناه صلعم پس قاضی راشی و بی علم
حکم کننده بیاید زیر علم شیطان باشند و قاضی که بحکم کتاب و سنت و کتب فقه حکم کرده باشد در زیر علم
پادشاه عادل باشد و آن عالم که با عمل است و قضا نکند در زیر علم حضرت رسالت پناه باشد پس من
احتراز از علم شیطان و علم پادشاه کردم و علم حضرت اختیار کردم و پرسیدندش که امام شما را چنان
حالت دیدیم که گویا زخم دره بشما نمیرسید که هیچ بطرف دره نگاه نمی‌کردید گفت مادری داشتم در حرم
آمد که مبادا از حالم شنود و ناشکری کند و کلمه کفر از وی جدا و صادر شود پس بغم او بودم و از درد
خبردار نشدم و امام هم از زخم آن دره وفات یافت ملاحظه این سخن آنکه آورده‌اند که بزرگواری را حجاج
بن یوسف حکم کرد که پیش شیران اندختندش و شیران هرچند شیر را در خشم و غضب آوردند شیر
بغیر از بوی کردن او را گزند آسیبی نرسانید حجاج متحیر شد و او را بخواند و بعد از آن پرسیدند که
شما بطرف شیران نگاه هم نکردید چرا گفت در خاطرم آمد که لعاب شیران بجسدم میرسد پلید است
یا نه و علما درین مسئله چه خواهند فرمود درین اندیشه رفتم و از خود خبر نداشتم و آنکه خود را دیوانه
کرده بود همیشه بر نی سوار می‌گشت گفته اند که یکی از جوانان وعده کرده بود که تا هفتاد و یک
کس را که از آن کدام زن نکاح کردن بهتر است پرسم ازان بحکم آن جوان هفتاد کس را پرسیده بود و وعده
کرده یک مانده است هر که فردا از پیش دروازه در آید از آن کس خواهم پرسید پس فردا کسی که از دروازه
در آمد گویند که آن دیوانه بود و بر نی سوار آمد جوان گفت که ازین دیوانه چه پرسم باز گفت که وعده

کرده ام پرسیدش که ای دیوانه زن چگونه باید کرد گفت باش تا اسپ بر بندم بعد ازان گفت
امرأة لك وامرأة لك ولغيرك وامرأة لا لك ولا لغيرك باز بآن نی سوار شد و گریخت این
کس در عقبش رفت و گفت نزدیک من میا که اسپ ترا لگد زند باز جوان گفت که بیان کنید که چگونه
دیوانه گفت آنکه ترا ست بکر ست که شوهر دیگر ندیده باشد و آنکه ترا ست و هم از دیگری آن زن بیوه است
که از شوهر اول فرزند دارد که اگر خوشدل باشد از تو ترا در دل دارد و الا نه اول را در خاطر آرد
و آنکه نه از تو و نه از غیر تو آن زن حیض و عقیمه زنیست این کس دانست که شخص دانشمند است و خود را
دیوانه ساخته این چگونه باشد باز در عقبش رفت و گفت که احوال خود باز گوئی گفت که من فلان کسی
بوده ام که از ترس خدا قضا را قبول نکردم و از ترس بادشاه خود را دیوانه و حیران ساختم و عبارت از
مباشرت فاحشه چون مرد و زن هر دو بهم اندام را مساس کنند بلا اظهار تری و بی حایل نیز
ناقض وضو باشد و عبارت از مستی چون شراب و بنگ و بوزه بخورد و حد مستی آنست که در رفتار او
جنبش پیدا شود و درین زمانه فتوی برین نیز داده اند که طلاق نیچی واقع است و عبارت از
بیهوشی چنانکه از خود خبر نباشد و اگر کسی رگ گردن کسی را بگیرد و بیهوش شود نیز ناقض وضو
باشد یا جنی باشد بیهوش شود و یا حالت درویشانه باشد و بیهوش شود نیز ناقض وضو باشد
و عبارت از دیوانگی و عبارت از خروج بیان و در میان تو گفته شده است و عبارت از
قهقهه خنده در نماز که ذات الرکوع والسجود باشد پس اگر در نماز جنازه بخندد تباه نشود وضوی
او و اگر کودکی در نماز بخندد وضو نشکند زیرا که خنده گناه است و کودک تا عاقل و بالغ نباشد گناه او
نوشته نمی شود و در عمدة الاخبار آورده است که چهار خنده تباه کننده وضو نیست یکی از کودک
دوم در نماز جنازه سوم اگر در نماز خواب برد و خنده کرد چهارم هر آن وضو که در جنب غسل حاصل باشد
نیز بخنده نشکند و خنده بر شش نوع است اول استبراق و آن چون رو و پیشانی بدرخشد و دندان
نماید آن خنده انبیاست دوم استکشاف و آن چون دندان بنماید و آواز نباشد آن خنده اولیاست
باین هر دو نماز نشکند و وضو هم نشکند سوم تبسم است و آن چون ال و لبزد و آواز نباید این نیز نشکند
وضو و نماز طیبت چهارم ضحک است و آن چون خود بشنود و غیر او نشنود و پس تبسم خنده مومنان
خفی است و ضحک خنده عامه مومنان این شکننده نماز است پنجم قهقهه و آن چون قاف از

وبهنے ظاهر کند چنانکه خود شنود و غیر نیز این خنده عاصیان ست ششم استغراق و آن چون کام
بدن بلرزد و آن خنده کافران ست و درین هر دو هم نماز شکند و هم وضو و خنده قهقه بیرون
نماز در سلک زنا شمرده اند احتراز باید کرد که گناه کبیره است ابوذر غفاری رض گفت که من عجب میدانم
از کسانکه خنده قهقه میکنند و ده فزع در پیش ست که از هیچ یک نگذاشته است و هر فعلے که از دو
وزبان بد میکنند و نمیدانند که کرام کاتبین از و غافل نمیند و خامها و کاغذهای بزرگ ست میکنند و
نمیدانند که نزول و گور ست و در خبرست که در بنی اسرائیل اولیایے بود که خانه ست میکرد منجمے از قوم
وانیان پیغمبر و گذشت منجم را گفت که ببین عمر من چند سال ست منجم گفت عمر شما صد سال باشد
ولی شد دست از گل بهشت و راهی شد منجم گفتش چرا گفت عمر سه صد سال و زیر آسمان خواهم
گذرانید و آورده اند که حضرت عیسے علیه السلام تمامی عمر در بیابان گذرانیده بود و بخلق نه صحبت
روزی در بیابان خفته بود و سنگے را در زیر سر نهاده بود شیطان از بالش گرفت تا بیدار شد
ملعون از من چه میخواهی گفت این که شما نه گفته بودید که من تارک دنیا ام گفت ای ملعون
در پیش من از دنیا چیست گفت این سنگ از دنیاست حضرت عیسیٰ آنرا از زیر سر خود انداخت و
بازوی خود را در زیر سر نهاد در خبرست که مومن را هرچند که از دنیا افزاید در دینش نقصان شود
و در تنبیه ابو اللیث ست که پیغمبر گفت که خداوند تبارک و تعالی بغیر واسطه مرا گفته است که دوستانم را
نشان ست بتن بیماری و سر انجام کار دنیاوی و را پیش کنم و دلش غمناک دارم و دشمنانم را
نیز نشان ست به تن تندرست و کار دنیاوی او را سر انجام و دلش بے غم و نیز در خبرست که
حضرت گفت که خداوند تعالی بر من وحی کرد که دوستان خود را چنان از دنیا نگهدارم چنانکه شما بیماران
را از آب نیز فرموده است علیه السلام الدنیا شین عند الله و زین عند الناس و الفقر زین عند
الله و شین عند الناس حضرت جبرئیل علیه السلام حدیث قدسی فرمود که فقیرانیم روزی پیش از توانگران
که زر دامن فشانند به بهشت رسند و آن مقدار روز پانصد سال باشد حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم چنان بجست از خوشی که دستار مبارکش به آسمان رسید گفت من فقیرم و برادرم سلیمان
توانگر پانصد سال پیش از و به بهشت رسم ای عزیز چنانچه تطهیر از نجاست فرض بود تطهیر از خباثت
نیز فرض ست و در صلوة ماجه آورده است که از شش چیز لازم شود اول انزال منی

بشهوت و جهندگی در خواب پیدا می آید و هم غایب شدن حشفه بغیر انزال و در مرده و بهائم اگر انزال
نشود بدخول حشفه لازم نیاید سوم بعد از انقطاع حیض که اقل او سه شبانه روز است و اکثر او ده شبانه روز است
و اگر از سه شبانه روز کم شود بعد از تحریمه نماز نقض شود و استحاضه باشد و اگر از ده روز زیاده شود غیر استحاضه باشد
و در فواید النجات آورده است که الطهر المتخلل بین الدمین بدین نوع است اگر زنی یک روز خون دید
و یک روز طهر و سوم روز تمام خون دید پس حیض باشد و اگر یک روز خون دید و سه روز طهر باز یک روز خون
دید هر پنج حیض باشد و اگر یک روز خون دید و پنج روز طهر باز یک روز اندک بیش خون دید همه حیض
است که حیض او هفت روز شد و اگر یک روز خون دید و هشت روز طهر باز یک روز خون دید همه
حیض باشد و شاید که این مدت حیض باشد و معنی الطهر المتخلل بین الدمین این است و باید که
اگر مدت حیض او سه روز باشد پس اگر متخلل شد روز سوم باید که تمام خون باشد و الا حیض نباشد مگر آنکه
آخر روز را تمام خون باشد تا غروب این هنگام نیز حیض باشد و در دیگر روزها اگر اندک بیند و یا بسیار
حیض باشد و اقل طهر میان دو حیض پانزده روز است و اکثر او را حدی نیست مگر در ایام استمرار و آن چنان
است که اگر ده روز حیض بیند و منقطع نشد تا ده روز دیگر آن ده روز حیض باشد و ده استحاضه پنج
روز طهر دید پس این پانزده روز در میان حکم پاکی دارد و اگر بعد از حیض دوازده روز طهر دید و سه
روز خون این نیز حکم پاکی دارد و اگر دوازده روز طهر دید و پنج روز خون این نیز حکم پاکی دارد که
حیض کم از سه روز نیست و اگر دوازده روز طهر دید و شش روز خون پانزده روز طهر باشد و آن سه
روز حیض و استمرار آن باشد اگر در ابتدای استمرار شده ده روز از هر ماه حیض شمرد و بیست روز پاکی اگر
معتاده است ایام معروفه خود را نگهدارد که در ده اول یا آخر یا اوسط است و اگر ایام خود را گم کرد که ندید
بود در کدام ده بود برای هر پنج اوقات غسل کند و از فرائض قرأت که سه آیت بود ده باشد زیاده نخواند
و روزه را تمام ماه دارد و بیست و یک روز قضا کند و برواتی دو روز قضا کند و اگر یک کرت خون دید
و شش ماه دید بعده خون استمرار شد و آن عادت معروفه را فراموش کرد پس عادت او هر ده ماه و سه
ساعت کم باشد که طهر او شش ماه باشد یک ساعت کم و ساعت کم از جهت آنکه مدت حمل و شش ماه
است پس طهر او شش ماه است پس طهر او یک ساعت کم باشد و چهارم بعد از منقطع شدن نفاس و
آن خون است که بعد از زادن فرزند آید و خون که در حالت زادن بیش از بیرون شدن تمام

سر لد می آید استحاضه است و استاد فقیه جمال الحق والدین را پرسیده شد که استحاضه گفتن این نحو
چه قید است گفت که هیچ فرض ازو ساقط نشده است و نزدیکی شوهر با او درست و اگر سر فرزند
ظاهر شد سالی در دیگ بزار و در پا چقر در زمین بجا و دو گرد به پهلو خفته نماز ادا کند و نفاس نوا هیز
از اول است تا اگر یک روز بر آید و بعد از چهل روز دیگر بیاید اگر خون بر رود روا است که وطی بکند نماز
بگذارد و روزه بدارد و قلیل نفاس را حدی نیست و اکثر او چهل شبانه روز است چون پاک شود وطی
کند و ادای فرائض نیز کند و در قوت النجات آورده است که اگر از فرزند اول تا چهل روز منتظر شود
مستحب است و اگر زنی عادت معروفه در نفاس کم از چهل روز چون سی مثلا داشت پاک گشت از او
زیاده شد و اگر در چهل استاد فیها و الا تمام ده روز بیه قضا کند و حیض نیز همین حکم دارد اگر در
چهل استاد من بعد عادت او چهل باشد و اگر در چهل نه استاد آن روزها در استحاضه باشد که در حالت حیض
و نفاس نشاید که در اوقات صلوة وضو سازد و رو بقبله نشیند و هفتاد بار بگوید استغفر الله تا
ثواب هفتاد نماز در دیوان او نویسند در این حالین در زیر ناف از بوسه و لمس منع نیست و شاید
که ازار پوشیده همراه شوهر خود خواب کند و زنان در این دو حال از خود جدا نکنند همچون یهود کافران
پنجم غسل از احتلام که کثر وقوعها والناس عنها غافلون اگر کسی خواب دید و تری ندید غسل واجب نشود
و اگر خواب دید و تری یافت و لذت یاد دارد غسل واجب شود اگر چه قلیل باشد و اگر خواب دید و یاد
ندارد اما اگر منی یابد غسل واجب شود و اگر چیز دیگر یابد واجب نشود و بعضی گفته اند اگر در حالت
خواب انتشار آلت نشده بود غسل لازم شود زیرا که اگر لذت آن انتشار پیدا شده باشد والا مسئله
در کفالت الاسلام آورده است که عبدالله بن عباس رضی الله عنه گفت هر که شب مستانه بخسپد و بست
بخسپد پس دیو بچگان با وی همان کار کنند که با زن خود کسی میکند باید که علی الصباح غسل کند و نماز صبح
شود و الا از جنابت بیرون نیامده باشد و تخشم را تا دو گویند و آن گم شدن ایام است که مرد
بلیت هر زنی را که گم شود ایام بغسل باید بهر نماز مدام پس جمله غسلها سیزده وجه شد شش
فریضه مذکور و چهار سنت اول برای نماز جمعه روز جمعه آورده اند که اگر بعد از غسل جمعه
کرد غسل را باز اعادت کند که پیغمبر گفت زیر عرش زنده سری دیدم که او را صد هزار سر بود
و در هر سری صد هزار روی در نشسته و در هر روی صد هزار دهان داشت و در هر دهانی صد هزار زبان

درشت و با هر زبان بصد هزار لغت خدا را تسبیح و تهلیل می گفت یاران گفتند یا رسول الله ثواب آن
کرا باشد گفت هر کسی را باشد که در روز جمعه پیش از نماز جمعه غسل کند و در مسجد حاضر شود و بگوید سبحان

الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ثواب
آن بنده شمار آن فرشتگان مر آن کس را باشد ششم غسل عیدین باید در آخر شب که در حین صبح صادق و یا
حین صبحی و بعد از غسل خود را معطر کند و جامهای خوب بپوشند آورده اند هر که مردم مسجد را روز عیدین
و جمعه معطر سازد پس روز قیامت در تمامی عرصات بوی خوش او پریشان شود تا در مشام هر
یک رسد سوم روز عرفه که مر حاجیان راست چهارم حین احرام بستن حاجیان دیگر غسل میت واجب است
که اگر طفلی بمیرد و مردمان نباشند زنی او را باید که غسل دهد زیرا که زن هنوز عدت چهار ماه و ده روز با
تعلق دارد و اگر زن بمیرد و زنان نباشند مرد را نباید که زن خود را بشوید زیرا که او را با زن بعد از وفات
هیچ تعلقی نیست اگر در آن حال نکاح دیگر کند روا باشد بلکه چون زن را در قبر نهند باید که پدر آن یا
برادران نحو ذلک از اقربا او را در قبر نهند و شوهرش او را دست نکند و اگر مرد و زن هر دو را در یک قبر
نهند و دفن کنند باید که پیشتر مرد را نهند در رو بسوی قبله کنند و در میان ایشان پلوان باید یک از
خاک گیرند پس از و زن بگیرند و نهند و اگر مرد در میان تنها زنان که زنان او نباشند مرد و زن در میان
آن مردان که در اینها زنان نباشند مرد باید که از زنان زنی صالح و از مردان مردی صالح آن را غسل دهد
سر و دستها را پاره لته پیچیده و بر زمین زند و به نیت تیمم بر موضع تیمم بکشند زیرا که مرده را با غسل و تیمم
نکنند نماز جنازه بر وی روا نباشد و کافر چون در حالت جنابت ایمان آرد غسل او نیز واجب و مستحب
است چون کافر در غیر حالت جنابت ایمان آرد و یا کودکی بالغ شود و اگر کودک را احتلام وغیره بلوغ
خود شناخت باید که یک نماز پیش از آن که ادا کرده است قضا کند آورده اند که شخصی از امام جعفر
صادق پرسید که غسل طریقت چیست گفت نصیحت پیر بجا آوردن هر پیر که نصیحت استقامت و
مستقیم بودن بر شریعت نکند و مرید شریعت را ابا کند نعوذ بالله و فال مفضل سنت مرید که نصیحت پیر
بجا نه آرد و مراد پیر برود و مراد خود طلبد گویا که جنب است در طریقت است در انیس العاشقین
آورده است هر شخصی که مرید خود را اول بار بیدا شتن بدو ده ایام حیض و بعد از آن نماز اوابین
در جماعت مسجد و در کس الا وقات حضور مسجد و اعراض از نهی نصیحت کند او فال مفضل سنت چون

مرید درین اشیا مستقیم شد و مراد خود را بمراد پیر سپرد و بعده او را خلوت دهد اگر داند که او را از
تجلیات شیطان نگاه خواهم کرد که اکثر جهال در خلوت دیو و پری می بینند و متابعت ایشان
میکنند و کافر میشوند و بعضی دعوی سمع اطوار می کنند و ندانند که سمع اطوار صیت اگر ذات
گویند یا صفات کفر محض ست چنانکه سید علی همدانی در اوراد خود آورده است یا من تقدست
عن الاشباه ذاته وتنزه عن المشابهة امثال صفاته زیرا که هر گز ذات و صفات از مشابهت
دور نیستند و بعد از خلوت اگر داند که مرید ذکر را احتمال تواند کرد ذکر الله دهد ای عزیز
محققان هرگاه که مراد خود آیند و مراد حق را فراموش کنند خود را حجب دانند که مراد محقق نه بر که
سد راه اوست چنانکه آورده اند که امام احمد خضرویه در حالت نزع نوشته در پیش بایزید
فرستاد و دران نوشته بود که اگر آسمان زمین اندودین شدی که از و قطره باران نیاید
و از زمین گیاه نروییدی و تمام عالم خیال من بودی پس توکل من بحق چنان ست که ذره اندوه
در خاطرم نیامدی حضرت بایزید گفت که شرک ابدا از انکه این غایت هنوز در بند نفس خود
ماند ایشان باز نوشته فرستادند که شما را چه حالت ست حضرت بایزید بسم الله الرحمن الرحیم نوشته
فرستاد چون خواجه احمد خضرویه دید جان را بحق تسلیم کرد و در تفسیر ملا یعقوب است که
آنچه در همه کتب نزول ست از روی معنی در قرآن ست و آنچه در قرآن ست در سوره فاتحه
است و آنچه در فاتحه است در بسم الله الرحمن الرحیم و آنچه در وست در باست خلف قدسی
بی کان ما کان و بی یکون ما یکون و ایضا گفته اند که بالباء ظهر الوجود یعنی خلق نسبت اضافت
ماسوی الله را به هستی خود کرد که مقام واحدیت را حرف با گفت و از آن چنانکه حق تنزل
است با وحدت و وحدت و مرتبها مذکورة تا مراتب ظهور خلق ظاهر گشت پس گویا که این زمان
جمله ممکن در کنار دایگان اسما و صفات اند پس سالک که اضافت بخود کند و خود را بخود متوکل گرداند
مشرک حقیقت ست بر سر سخن باز آییم که در وقت خلوت جلا دادن بجا آوردن خود را از شر
دیو و دد واند تا فتنه نیفتد ادب نباید که اول تلقین کند منکوحه را که هیچ سخن میان نگوییم که تا
نشنویم و نام خدا را بر زبان آرد یعنی بسم الله الرحمن الرحیم بوقت دخول و در تفسیر چنان آمده
که این دعا نیز بخواند اللهم جنبنا من الشیطان وجنب الشیطان ما رزقتنا و در دل بست رحمت

پای چپ او را در زیر بغل نهد و بدست چپ پای راست او را در گردن رد و باز بدست راست
پای چپ در گردن آرد و اگر در آن حالت نقش بدهان گیرد چنان از گناه پاک شود گویا که
الحال از مادر زاده است و چون جدا شوند رو بروی ساعتی در کنار گرفته خواب کنند که در خبرست
که بعد از مجامعت اگر پشت بزن آرد از جهت خاطر زن آسمان بلرزه شود و از حق حکم جوید که یا
رب فرمان ده تا بر وی افتم و نیز در حضور آفتاب و ماهتاب و ستارگان و چراغ و با اطلاع کسی نکنند تا
گفته اند اگر غسل در جایی کند که او را کسی بیند و یا آواز غرغره او شنوند گویا که آن کس را بجای خود شریک
کرده باشد و اگر که در حالت مجامعت یا صحبت در باطن گوید که فرزند صالح و شایسته آید
و آورده اند که آب در وضو یک نیم من باید و من هشت رطل است و هر رطل بیست بهلولی و در
غسل بصاع است و صاع چهار من است پس در وضو نیم من استنجا کند و نیم من دست و روی
شوید و اگر مسح موزه باشد یک من کافی است و اگر مسح نباشد استنجا کند نیز یک نیم من کافیست و در
غسل نیم من استنجا و نیم من دست و روی شوید و دو نیم من را بر تمام اندام روان کند اول
کتف راست بعده بر کتف چپ بعده بر سر و اگر جای گرد آمدن آب باشد از آنجا پاک شود و بدان
نیم من باقی پای شوید و اگر بر تخته و سنگ باشد شاید که تقدیم غسل رجلین کند و اگر در حالت
اضطرار برهنه باشد باید که آب در دهن و در بینی کند و بی ترتیب در آب درآید و در شرح
اوراد شیخ آورده است که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده مر اصحاب را که آب در غسل چهار
من است اصحاب گفتند یا رسول الله اگر کسی درشت اندام و بزرگ اعضا باشد چه کند حضرت گفت
او را نیز همین چهار من است اصحاب مبالغه نمودند که یا رسول الله بعضی کسان بغایت درشت و
عظیم اندام میباشند ایشان را چگونه چهار من باشد حضرت اعراض کرد که فرمان حق بر من همین آمده
است دیگر شما دانید و حکایت آورده اند که رسول صلی الله علیه وسلم را پرسیدند که اسراف در آب
هست یا نه گفت هست اگر چه در کنار جوی روان باشد چنانچه در نام حق گفته که ۵ در فتاوی
خواجه [illegible] نیست اسراف هر چه بشوید مراد از آن نیست یعنی اگر سه کرت دستها بشوید
بر کرده بر اندام انداز و پاک نیست اما اگر زیاده از سه کرت اندازد آن اسراف است و اسراف در لغت گذرانیدن
چیزیست از حد خود اگر چه عبادت کنند الا شایان [illegible] نباشد چنانکه [illegible] و در احلام طریق

مسئله در بیان [illegible]

کسی که عزم بیت الله کند و یا بغیر جماعت و لشکر و شوکت خود را به نیت غازی گری بکافران کشد
گویا که خود را خود کشته باشد و هر که خود را بخود کشد بوی بهشت نیابد لقوله تعالی وَلَا تُلْقُوا
بِاَیْدِیْکُمْ اِلَی التَّهْلُکَةِ نقلست که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با جمع اصحاب
نشسته بودند که جنازهٔ شهیدی میگذرانیدند حضرت گفت هر که دوزخی را درین جهان خواهد که ببیند
باین کس نظر کند یاران متحیر شدند که این مرد صالح را چگونه دوزخی بتوان گفت ایشان همچنان متحیر
بودند که کسی از احوال وی خبر آورد و گفت که آری این کس زخمی یافته بود از جهت کثرت درد و الم
خود را کشت و آنچه در اکثر احادیث واقع میشود که بوی بهشت نیابد چنان هست که گفته اند بایع
بشر و کسی که خاک خورد و کسیکه یک مشت از عشر نگهدارد و لواطت کند این تاویل وارد که آورده اند که
اگر حلال دانند کافر شوند و الا عاصی پس این عاصی بوی بهشت نیابد و آن چنان ست که چون ایشان
پنجاه هزار سال در عرصات بیک پا استاده باشند هفتاد هزار سال راه بوی بهشت و در میرود
بر هر که برسد از غایت خوشبوی آن پنجاه هزار سال بران کس چون ساعت بگذرد و بدین طایفه
مذکور نرسد و نیز باشد که مال دنیاوی را در نامرضیات و نامشروعات صرف کنند که اسراف ست
چنانکه حضرت گفت بعضی از امتان من باشند که جنت را بیک درم که برضا و فرمودهٔ حق باشد نخرند
و دوزخ را بصد و بیست هزار درم بخرند که نافرمودهٔ حق ست یاران گفتند یا رسول الله کدام اند
گفت آنکه بریا و فسق و فجور و نام و ننگ میدهند حتی که آورده اند که اگر چند نفر با خود قرار
کنند که بنوبت هر یکی مهمانی کنیم این چنین نیز نهی و نامشروع ست آورده اند که خاک خورنده
را در زمرهٔ خمر خواران حساب کرده اند و بعد اکل و شرب نیز اسراف ست تا اگر مکان طعام و شراب در
جوف باشد باید که بایستد و از طعام دست باز دارد و اگر با کسی سیری طعام و شراب خورد بحرام
خوار شمرده اند بعضی مشائخان گفته اند که در هر روز یکبار باید خورد و اگر دو کرت زیاده
خورد اسراف ست کما قال الله تعالی کُلُوْا وَاشْرَبُوْا وَلَا تُسْرِفُوْا اِنَّهٗ لَا یُحِبُّ الْمُسْرِفِیْنَ و نیز
حضرت گفته است اگر آب را بیک نفس خورد بهتر آنست که سه کند پس چون آب را بر لب نهد
بسم الله الرحمن الرحیم بگوید و چون باز دارد الحمد لله رب العالمین گوید باز تسمیه گوید حتی که
سه کرت و باید که آب وضو و غسل چون مرد و زن را ناچاریست دانستن او فرض عین ست بیاموزد

وورقتا ومی صرا حگی آورده است که یکی از برای دانستن مسئله خود بیرون آید شوهر را
منع نیست و وی دانستن او شرم نکند تا در حضور عورات شرمسار نشود چنانکه آورده اند که زنی
حضرت رسالت پناه صلعم نشسته بود که پیرزنی آمد و بر کناره مسجد رسید و دست را بیرون
دریک انگشت را بیرون برد حضرت انگشتان را بیرون آب خود مالید در وقت اصحاب پرسیدند که یا
رسول الله این چه بود گفت این ابلیس بود گوید پیرزن از من سوال کرد که در استنجا زن انگشتان
خود را بیرون برد یا بیرون من گفتم بیرون منقولست که حضرت علی مرتضی رضی الله عنه قوت بسیار
داشت چنانکه چهل بار در یک شب غسل میکرد و اگر در آواز صحبت اذان را نشنود میاستاد و نه
رحمت نمی یافت بی بی زهرا پیش پدر رفت و گفت یا رسول الله اگر کسی جبه را بر از نیز دار و در
جنب می اندازد هر یکی را جدا جدا بار بیاید دریا همه را یکبار حضرت گفت یکبار بیارد و این موجب
است یعنی یکبار غسل کند بار گفت اگر کشتی در دریا میرود ملاح اذان نشنود کشتی را از جریان
استاده کند یا ما میرود بیست خود حضرت گفت اگر بر کناره دریاست بایستد و اگر داخل دریاست
برود بعد از آن مرتضی علی یکبار غسل میکرد و در وقت اذان استاده نمیشد و باید که غسل و وضو
تاخیر نکند زیرا که همه انفاس حیات آدمی محسوب باشد اگر کدام وقت حساب تمام و منقطع شود
در حین موت بی وضو و غسل باشد از دوستان حق نبود که إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و در
است که اگر در شب با وضو بخسپد ارواح او در اوستگان زیر عرش برند و بخدای تبارک و تعالی روح را سجده
کنانند و با ایشان نزول رحمت شود و وقت بیداری روح را باز می آرند اگر بی وضو و غسل
ارواحش را بالا نبرند پس آخر به حیات اعتماد نباید کرد و با وضو و غسل باید بود که
چنانچه حضرت رسالت پناه صلعم را پرسیدند که شما را بر حیات خود چند اعتماد است ابوبکر صدیق
گفت که من چون نماز بامداد ادا کنم امید ندارم که ظهر را ادا کنم یا نه و امیر المومنین عمر گفت
چون نماز پیشین ادا کنم تا دیگر امید ندارم و ذی النورین رضی الله عنه گفت که من از عصر
تا شام امید ندارم و مرتضی علی گفت که من از مغرب تا عشا امید ندارم رسول الله گفت که ای یاران
من که یک نفس را که سلام میدهم با جانب چپ امید ندارم چنانکه برادرم سلیمان عصا را بر زیر
گرفته استاده بود و خبر است که نشسته بودم و پیغام جان را آن الحی تسلیم کرد و مدت [illegible] سال عمر

بود و بعد ابلیس لعین خاک را بر تخت زرین و پاشید تا عصای او را خاک بساند و بران آمد موریجگان
سرخ رفتند و عصا را خوردند و مهتر جبرئیل او را خوابانید تا این زمان حلها پوشیده و انگشتری در
دست خفته است و انبوه طرف تخت دیوان و پریان ایستاده اند می پندارند که مهتر سلیمان در خواب
رفته است تا الحال بیدار خواهد شد و ما پیش منتظر باشیم که مگر ما را خدمت فرماید اگر هم ایشان بدانند
که مهتر سلیمان مرده است جمله دیوان و پریان با آدمیان نزاع کنند و تمام عالم را بدی و خرابی رسانند
و چون مهتر عیسی صلوات الله علیه بر آمد بی بی مریم گروه پریان میگردید و بخت که هر دو قطار کنیم
گرد هنوز باقی ماند که بی بی مریم جان را بحق تسلیم کرد و آورده اند که روزی مهتر جبرئیل مر مهتر
سلیمان را خبر داد که درین هفت روز آصف وزیر را عنکبوت بخورد و او بغیر مهتر سلیمان علیه السلام
زجاجه بلغدار و سه خانه راست کرد که در [illegible] بالکل اکل و شرب بود و آصف را دران
زجاجه درون کرده سر پیش کرد که راه سوزن هم نباشد و زنش در بیرون ها پاسبان بود روز
هفتم عنکبوت آمد و بطرف شیشه میدید و آن را نهیب شوهر چوبکی در دست بسیار میدید [illegible]
بیک ناگاه شیشه از زخم آن چوب که در دست او بود شکست و عنکبوت اندرون در آمد و زنش فریاد
کرد که آصف را خورد چون شیشه را شکستند او را مرده یافتند و علما این آورده اند که وقتی مهتر موسی
قوم خود را از فرعون خلاص میکرد خواست که بروم برود و لشکر را در تیه دید چون به میان شنیدند همه
جامه کاشان و سرهنگان پیش بلعم باعور که صوفی وقت او بود آمدند و گفتند که پیش ازین خدمت
شما نیکو دیدم الحال بخدمت شما کوشیم اما باید که شما دعا کنید که مهتر موسی در روم نیاید او گفت که
من در حق پیغمبر خدا دعای بد نکنم هر چند تضرع و زاری کردند قبول نکرد و ایشان غمگین شدند در جای
خود رفتند و گریه میکردند زنان ایشان خود را آراسته کردند و از در و لعل و جواهر طبقها پر کردند و نعمتهای
گوناگون گرفتند و پیش زن او رفتند و فتوحات دادند و جامهای خوب پوشانیدند و نعمت خورانیدند
و الحاح کردند که شوهر از زن ناچار بیاشد شما را باید که بشوهر خود بگویید که دعا کند آن زن جامهای خوب
پوشید و خود را آراسته در پیش شوهر شد شوهرش متحیر شد که این چه فتنه باشد چون نزدیک رفت و فتنه
بلند شد و آنچه مکر زنان است از ناز و دست اندازی و غیر ذلک آغاز کرد و چون شیخ آنها
غالب شد دست اندر خت زن منع کرد و دیگر [illegible] باز آورد و گفت باید که دعا کنید شیخ باز ابا نمود

مسئله در بیان موت آصف [illegible]

قصه بلعم باعور

علی هذا القیاس چند کرت بیرون اندرون صحیح شده میگفت اگر این بد باشد بعد از دعا تو به باید کرد شیخ
ناچار شده قبول کرد و عهد کردند و مجامعت کردند پسید از غسل در صومعه رفته دعا کرد دعایش قبول
شد مهتر موسی ع بسه روز از تیه کوچ میکرد شبانگاه باز همانجا میبود مناجات کرد که خداوندا این چه کار
است جبرئیل ع آمد و گفت که در حق تو بلعم باعور دعا کرده است و اجابت شده است و شما را باید که
الحال در تیه حصار بست کنید و آنجا باشید مهتر موسی ع در حق او دعا کرد که خداوندا نتیجه ایمان از و
بستان پس حصار بر بستند کردند چون نوبت پیغمبر داود ع رسید روز شنبه جمع ایشان بود و حکم بود که در
روز شنبه ماهی نگیرند و مال بنیاد می آباد و از یک عزیز خیره نکنند و در روز شنبه چندان ماهی می آمد
که روی آب ماهی پگیر نشد و بعضی بدبختان روز شنبه ماهی گرفته در آن جا در آب نگاه میکردند و
روز دیگر می آوردند و بازار مصر میفروختند و ذخیره میکردند چون چهل سال برین گذشت از جمله
شش لک خانه دوازده هزار خانه مسلمان شدند و دیگر همه کافر شدند زیرا که میگفتند اگر این پیغمبر
بودی بنا فرمانی بر ان بلای میرسید و انکار نبوت داود کفر بود حضرت داود علیه السلام آن دوازده هزار خانه
را بیرون حصار آورد که زنان و کودکان مسلمانان ایشان را دیده کافر شوند از اینجاست که حضرت
منع کرده است که مسلمانان با مشرکان و کافران در یک جا نباشند تا زن و فرزندان کافر نشوند
و بعد از مضی عهد حضرت داود و سلیمان ع همه آن مسلمانان نیز کافر شدند و پادشاه ایشان
دعوی خدائی میکرد و هفتصد سال در ایشان موت پیدا نشد و کسی نمرد و پیغمبری حافظ نام
بر ایشان مبعوث شد و خوش القبول نکردند و از حصار بیرون کردند بیک کس امت او بود
و بر سر کوه میبود و مدت سیصد سال و دیگر پیر ساختند روزی آن یک کس که امت او بود گفت
که اگر در حق ایشان دعای بد کنید چه شود حافظ گفت از جهت خاطر شما سیصد سال گذشته است
چون سیصد سال دیگر بگذرد دعا کنم در آن شب چنانکه کسی از کافران در آن شهر بود علی الصباح
چون بیدار میکردند بیدار نمی شدند و قصه را با پادشاه نمودند پادشاه فرمود تا بر آن آتش اندازند
و گوشت ایشان را از بدن کشیدند هیچ بیدار نمی شدند و بعد از سه روز بوی بد از ایشان می آمد
فرمود تا ایشان را در آب انداختند غرق شدند بعد از آن در سه ساعت مردم می مردند پادشاه نیز سید
فرمودند تا گوشی بست کنند که او را چهار پسر بود و هر سه هزار جوانان ناوک انداز و تیر انداز را

نشاندند و درون کوشک گنبد راست کردند از زر و یکساله نفقه با خود اندرون بردند و گنج
نیز اندرون برد که در مقدار سر سوزن راه نگذاشت در وقت سحر حضرت عزرائیل با هیبت تمام
خود را با و نمود و گفت کیستی گفت منم عزرائیل گفت ذائرا ام قابضا گفت برای قبض آمده ام
گفت امروز بگذار فردا هم درین وقت بیا حضرت عزرائیل قبول کرد چرا که آن روز از عمر او مانده بود
چون او غائب شد بیرون آمد و جوانان را دید گفت و هیبت تمام کرد که شما غافل بودید که او آمده
بود و شما نکشیدید ایشان گفتند که ما یان تیر و تفنگ و ناوک در دست گرفته استاده بودیم که هیچ
از جای نه جنبیده ایم گفت حاضر باشید فردا درین وقت خواهد آمد البته بکشید و باز درون رفت
روز دیگر نیز بر وی گذاشتند و چون روز دوم جان او اندرون جاهای آن دوازده هزار
کس بیرون قبض کرده شد و هیچ جا از مرگ خلاصی نیافت کما قال الله تعالی اینما تکونوا
یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة بعد ازان دریای عمان بر ایشان بر آمد و همه
حصار شهر را فرو گرفت و کنگره های حصار تا این زمان غائب است و هر کشتی که بدان جا میرسد ضرر
می یابد و میکشند و آنچه باقی ماندند بگریختند و بحافظ پیغمبر ایمان آوردند تا بلا از ایشان دفع
شد و آنچه مقرر شد که حضرت داود علیه السلام با دوازده هزار خانه بیرون آمده بود آن باقی
نیز بلا گرفتار شدند چنانکه بعد از سه روز علی الصباح چون برخاستند هیچ آوازی از شهر
نمی آمد چون درون شهر رفتند دیدند که همه بوزنه گشته بودند و یک بدیگری می شناختند
اما سخن کردن نمی توانستند بعد از سه روز آب و طعام نخوردند و باران بارید همه را برده
در دریا انداخت چنانکه در تفسیر کامل آورده است اصحاب السبت کونوا قردة خاسئین
و معلوم باد که آنچه مسخ میشدند از هم ماحنی عمر ایشان اکثر از سه روز نمی بود و در روز قیامت
کافر بالصورت خوک آیند برای عذاب و آنچه مومن بودند کفایت گناه ایشان باشد باز
بصورت خود آیند برای رحمت و آنچه عوام الناس میگویند که این صورتهای ممسوخ ازان مانده است
و یا این مال قارون است محض دروغ است زیرا که مال او در زمین رفت و نیز حضرت گفت
چنانکه برادرم هارون با موسی در بیابان حیرت درختی دید بس عظیم که تن او از زر سرخ
و برگهای او از نقره و بر یک تخت زرین استاده بود که هر طرف آن تخت مکلل بزر و جواهر

بود و بران بساط از نور که استر آن بساط بها از استبرق بود هارون گفت که ساعتی درین
تخت بیاسایم حضرت موسی گفت نداند اگر ملک غیری باشد نخواهم رفت حضرت هارون نشنید و
بالایش برآمد و خسپید حضرت عزرائیل جانش قبض کرد و آن تخت بهوا رفت حضرت موسی
چون در خانه آمد و واقعه باز نمود هیچکس گفته او را قبول نکرد و تهمتش کردند که از جهت میراث
او را کشته است روز دوم چون علی الصباح برخاستند و دیدند که آن تخت موصوفه درمیان شهر
استاده است و حضرت هارون بر وی خفته تمامی عالم شهر دیدند باز تخت بهوا رفت و از چشم
ایشان غائب شد ای عزیز چه اعتبار حیات باید کرد و دل از دنیا باید برید که دنیا جای
باشش نیست و وضو و غسل را آخرین بتوان داشت که بدست دیگران میسر شدن نا معلوم
است چنانکه شاه قاسم فرماید رباعی اینم که در کار تو ام جان من شان [illegible] ترسم که مرگ
امان ندهد تا [illegible] دگر [illegible] هر بار زدن که مردم [illegible] جان گر بدهم [illegible] پنهان نتوان کردن [illegible]
پس مراد از موت موتوا قبل ان تموتوا است چون خود را از آن رو که واجب تصرف تو بتو
نداده است لا فی خود بینی در تصرف ظلم بجز وحدت که اسمای اضافی اند و در عین [illegible]
عاجز و مغلوب بینی پس خود را زنده مدان که زندگی عارضی ست و نا درست که الآن کما کان معدوم
پس در هر اقبه که خود را چنین دانستی گویا که صد مرتبه از ولایت انبیا بدست آوردی که نبوت
اشتهار است و ولایت استتار پس ازین جهت ست که پیغمبر علیه السلام گفت ولایتی افضل من نبوتی
یعنی نبوت [illegible] ولایت من [illegible] ساختن است از آنکه گفت علیه السلام
انا قائل ربی نسبتین بحقیقتی ای هو القدیم و انا الحادث و هو القادر و انا العاجز و
سالکان را باین دو اسمای اضافی خود را باید سپردن یکی باطن که اسمای جلالیه است دوم ظاهر که [illegible]
جمالست پس هر چه در عالم ظاهری بر وصاد شد جمله مضرات از باطن و جمله منفعات از ظاهر
داند و خود را درمیان نداند پس او را مرتبه حاصل شود که اگرچه نبوت افضل است لا شبه و لا محال
انا [illegible] ولایت چیزیست دیگر که ایشان و دهند که آورده اند که جنید [illegible] جنید از اصحاب
پیر [illegible] گفت که [illegible] که [illegible] دو روز [illegible]
[illegible]

وروان شد و مرتبهٔ انبیا که چهل و چهار مرتبه فضل از مرتبهٔ اولیاست که او در تجربه باشد و این کرامت
اما انوار از روی شوق و اشتهار گفت که چنان نتوان کرد عجائب سحارانه از روی فضل چنان که
روزی امام جعفر صادقؓ جامهٔ ابریشمی پوشیده میرفت دکانداری در باطن اندیشید که خاندان
رسول الله را این جامه چه حاجت است امام اولیا گفت کسیکه یک کرت بمیرد جامهٔ ابریشمی آنجهان
مرا و را مباح است و منکه هر روز صد بار همی میرم چرا لازم نیست و دست دکاندار گرفت و در آستین
برد که پلاس درشت در آستر داشت که دست دکاندار را خراشید و گفت هذا للحق و هذا للخلق
بیت: ای ناشب حاجت کسی نوش کرده که دنیا و عقبی فراموش کرده و وصف اولیاء الله تعالی
فراموش کردن ما سوای شده است تا آنکه از خود نیز خبر نباشد و آورده اند که در ایام ماضیه دیوانه
بود که هر چه از ماکولات و غیره میگرفتی میخوردی و هر چه بر دهنش می آمدی میگفتی اهل شریعت
او را نه پسندیدند که سخن نامشروع بسیار از وی صادر شدی عالمان فرمودند تا مفسد را گرم کردند
او را در وی انداختند و سرپوش بر آن نهادند جوانان طالب حق رفتند و تفحص کردند و دیدند که
سلامت نشسته است بجانب ایشان دید چندین گفت که ایشان هم چیزی کردند آن هر دو
مشورت کردند که شان خدمت است و سی سال در خدمت بودند او همیشه بیخود بود بعد
از سی سال از سکر بخود آمد با ایشان گفت که شما را مقصود چیست گفتند دیدار چنانکه بیهوش
بیهوش رفت که بهتر از اول شد بعده دو سال دیگر در خدمت او بودند باز بهوش آمد گفت
دیدار از کم شده گانست و از آن حال بهتر شد و آن جوانان دست از خدمت باز داشتند
آورده اند که خواجه گرگ دیوانه بود که بر حضرت بیگ فرموش عاشق شده بود اما در آن کار بعین
حقیقت رسیده بود و از خود بریده و بحق پیوسته بود و از خود و ما سوا الله تعالی بیخبر و از حق باخبر
روزی اولیاء الله در پیش او استاده بود و او نگاه بسیار کرده و فتح پدید کرد و پیش آن ولی الله
که رو و باش این فتح را بجو او از ترس دیوانه شدن در گریبان خود برکشید و رفت و در خانه آمد و
جامه را بکنیزک داد که تا بشوید کنیزک جامه را بدید تمام بشست اما قطره از اثر خمر باقی ماند که زائل
نمیشد و آن را بدهن گرفت و پیدا آن چرک از جامه رفت و از حلق آن کنیزک درگذشت چندان
علوم و اسرار ظاهری و باطنی بدو دست داد که یکی از دوستان حق گشت چون بخانه آمد بجانب

دیگر بود صاحبش پرسید که حالت چگونه شد گفت یک دفعه را بار بود که از برکت آن یک لحظه بیگانه با تن
ولی دیده باز آمد و در پیش استاد و گفت ای پدر او نصیب هر که بعد بردن کسی گمان غایب نکند
کر از دست هر ناقصی و ناتمامی مهیات باید قبول کرد که این طائفه را لباس هر گرگون است چنانکه
طبیب حاذق اگر کسی را زهر قاتل خوراند باید خورد که ایشان نیز طبیبان حاذق حقیقت
اند که هر کرشمه و جلوه کس ایشان بی سایه اند چنانکه خواجه حافظ شیرازی قدس الله سره العزیز میفرماید
بیت بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها
وایضاً آورده اند که روزی جوانی بخدمت جنید بغدادی آمد و گفت یا خواجه شکایت میکنم
و نالش عمل نمیکنم اما از بخت پر حیرت در پیش شما میگویم اینکه مدت چهل سال است قائم اللیل و صائم
الدهر و قاری قرآن و چهل حج و چهل چله کشیده ام اما هیچ از احوال و حال اولیاء الله معاینه نشود
شیخ امر کرد که امروز هیچ مکن جز آن فرض ادا کرده و خفت آنچه مقصود او بود دید علی الصباح چون
باز بخدمتش آمد و گفت دیدی گفت دیدم جنید گفت چه گفت جنید را بگو که ما را این
چرا رهبری که طالبان مرا استقامت بود کشف و کرامت راه منزلی میکنی زیرا که درگاه
مرشدان استقامت هست نه کشف و کرامت جنید گفت عمل تو سد راه تو بود چون از پندار عمل
گذشتی بحق پیوستی ایضاً آورده اند که روزی شیخ بهاء الدین زکریا قریشی ره خرقه خود را بخواجه
ترک فرستاد خواجه آن خرقه را در آتش انداخت روز دیگر باز شیخ کس را فرستاد که خرقه را بده خواجه او را
بر برد یک نمکی سوخته بود اما باز در آن آتش میکرد چون کس رسید و از و طلب کرد دست در دیگدان او
کرد خرقه را بر آورد و بر هم زد از و غبار بر آمد و بآن کس بر گشته داد تا به شیخ بدهد و این رباعی از زبان
شیخ و او رباعی گر نپوشید کسی خرقه بده ور نپوشید کرده بده خرقه چه پوشی چه تراشی زنه
این دو کان هست از این گذره ایضاً دیوانه ای را پرسیدند که چرا نماز نمیکنی گفت من همیشه
در نمازم و هیچ آشنای دهر و جهانی وضو نشسته ام و علامتی از نماز دائم من از دفن در قبر معلوم شود
آورده اند که بعد از وفات چون او را در تابوت نهادند خواجه ترک سید گفت ای دیوانه تو فتی این مقام
را با تدی میسر آورد و گفت تروم ترک گفت برو برو و بعد از دفن چون به پهلوی راست رو بقبله
نهادند دیدند که سرش بجانب قبله و پایش بجانب مشرق بر گشته بود و احوال و رهراه مجاوران

قبر او راست میکنند باز همچنان میگردد و پیر دستگیر این فقیر را گفت که من بارها فرش کردم که بطرف هندست **واقعهٔ** دیوانه بود که خود را برهنه میکرد و در مسجد بول و غائط میکرد روزی نشسته بود عالمی گفتش که خود را بپوش گفت خاموش باش که پسر را کشتم کسی خبر آورد که حضرت پسر شما مرد گفت رضینا بقضائک وصبرنا ببلائک عالم باز گفتش که خود را بپوش باز گفت پسر دیگر شما را کشتم باز کسی خبر آورد از وفات پسر دیگر آن عالم را سه پسر بودند هر سه مردند و آن عالم باز گفتش خود را بپوش گفت من هر سه پسر را زنده کردم کسی خبر آورد که پسران شما هر سه زنده شدند **واقعهٔ** بیست کس از مجذوبان در ولایت ما وراء النهر پیدا شدند که هرچه از ماکولات میدیدند از حلال و حرام میخوردند و هرچه بر زبان شان می آمد میگفتند عالمان حکم کردند تا جاهها از ایشان بگیرند هیچ نگفتند و چند چوب و سنگ زدند هیچ التفات نکردند گفتند گوشهای ایشان ببرید هیچ یکی التفات به برندهٔ گوش نکرد مگر یک کس او را از ایشان جدا کردند و دیگران را مانده دادند **مسئله** آورده اند که مسواک هرچند خرد باشد استعمال کنند اما چون برابر انگشت شهادت باشد باید که او را البته پیچیده دفن کنند که در روز قیامت در عرصهٔ عرصات درخت عظیم گردد بفرمان الله تعالی که او را واقف یابی و او را ذکر مایه بروز قیامت در زیر سایهٔ خود گیرد و بعد ازین بدانکه در وصیت نامهٔ امام اعظم رح آورده اند که هر که خاک را در حق طهارت چون آب بداند کافر گردد زیرا که هر دو بآیت کلام الله ثابت شده اند کما قال الله تعالی وان لم تجدوا ماءً فتیمموا صعیدًا طیبًا. قال علیه السلام التیمم طهور المسلم ولو الی عشر حجج و این تیمم مر بی‌وضو و جنب و حائضه و نفاسه را مساویست و آنرا چهار فرض ست اول نیت دوم ضربتی یکی برای روی دوم برای هر دو دست سوم نیت و چهارم خاک پاک و چهار چیز سنت ست انگشتان در وقت ضرب کشاده دارد علی الصحیح و اقبال و استدبار یعنی دست را بر زمین نهد و پیش و پس برد و بعده بر دارد و بیفشاند اگرچه گرد نباشد و استیعاب در تیمم شرط ست و در فتاوی سراجی آورده است الاستیعاب شرط فی التیمم هو المختار خلاف لما ذکره القاضی الامام صدر الاسلام فلو ترک تخلیل الاصابع لا یجزیه وکذا اذا لم یحرک الخاتم انچه در نامحق آورده است قول بعضی باشد و تیمم محدث و جنب فرقی نکرده اند بلکه همه یکسان اند تا کسی ظن نبرد که جنب را در خاک غلطیدنست چنانکه آورده اند روزی حضرت رسالت پناه با جمیع اصحاب در بیابان

مسئله در بیان تیمم و وضو و استعمال مسواک

رفته بود و آب نیافت نماز فوت شد و تا تیمم رسید عمار نام صحابی بود خود را در خاک انداخت حضرت فرمود بلکه
امرت حالا انما یکفیک الوجه والذراعان یعنی ای عمار آنچه تو کردی فعل حمار است زیرا که بنده بود و شمار
مسح روی و دست را اما این تنبیه است و نیت در وضو و غسل فرض نیست پس اگر کسی در آب افتاد
و یا باران بر او بارید که تمام اندام او تر شد جایز باشد از غسل و وضو اگر آب در دهن و بینی کند و اگر
تیمم برای خواندن قرآن و یا زیارت بزرگان و یا برای نماز جنازه و یا در مسجد جنب شد برای بیرون
آمدن از مسجد کرد با این تیمم نماز روا نباشد تا خاص نیت برای نماز نکند و خاک پاک اگر جایی پلید شود
و سپس روز آفتاب بر او برآید اگرچه در سایه باشد آفتاب نه بیند در حق نماز پاک است و در حق تیمم پلید
زیرا که در کلام الله خاک پاک یاد کرده است و بیک تیمم از فرضها و نفلها هر چند گزارد روا باشد و تیمم
و حضور رواست که اگر تکمیل از آب دور باشد و میل چهار هزار گز است بگز جیب که هفت مشت باید
بقول اصح تا اگر کم از این باشد روا نیست باید که نماز را فوت کند چون با آب برسد قضا کند الا
بعذر ضعف و بیماری که بوضو و غسل رنج افزاید پس درین هنگام نیز تیمم کند و اگر بیم دزد یا دشمن و یا
سبع باشد یا سخت که بیم جدا شدن اندام باشد و یا چاه بی رسن باشد و یا کسی آب ندارد و اگرچه آب موجود
باشد و نیک است تیمم روا باشد و اگر مسافر آب دارد اما از ترس نفس خود که هلاک از تشنگی خواهم شد
او نیز تیمم کند و برای نماز جنازه غیر ولی امام را اگر ادا نیابد روا است و از برای نماز عید ادای روایت
و نماز روا است که این دو نماز خلیفه ندارند و از برای جمعه ادا و نیابد روا نیست زیرا که خلیفه او ظهر
است و مسائل چند که از جهت شریعت کتاب از حوض در مجلس نه آورده ام حال بشنو بدانکه آب ایستاده
هر چند اندک باشد و یقین شود که پلیدی در وی نیست و کسی وضو و استنجا و غسل بطریق عوام الناس
نکرده است باید که چند آنکه کسی از کاسه بدست گیرد و در جای دیگر استعمال کند روا است تا آب به تمام
بوی نرسد و اگر آب حوض عشر فی عشر باشد حکم جاری دارد و اگر نجاست در وی افتاده باشد مگر
تغیر کند یکی از اوصاف ثلثه او که طعم و لون و ریح باشد دیگر آنکه مقصود از ده در ده آنست که تمامی
نقص آب صد گز شود تا اگر مربع باشد چهار گوشه او ده در ده باشد تا چهل شود و باز هر گوشه
ده باشد دیگر ده شود تا صد گز حاصل آید اگر مدور باشد باید که گرداگرد آب سی و شش باشد چند
تمام شود و اگر مطول باشد باید که طول آن بیست و پنج گز باشد و عرض او چهار گز باشد تا صد گز تمام

مسئله در بیان آب ده در ده

شود و قس علی هذا پس آنکه تعمق و اعتبار دیگر ندارد مگر اینکه گفته اند چون آب بغرفه گیرد باز بهمان
زمین آب میگیرد و شناسائی کافیست بدانکه آب چاه پاکست در حق وضو و غسل و شرب پاک آورده اند
که اکثر عمر امام محمد بر سر چاه گذشته بود پس ازین جهت امامان در حق چاه فتوی بقول او قبول
کرده اند و سخن او معتبر گفته اند بلکه در جمله اشربه چنانکه در تحریم خمر و بوزه و بنگ نیز فتوی بقول
اوست و در مسائل حیض و نفاس فتوی بقول امام ابو حفص کبیر است پس اگر چاه بر سر راه باشد که
کودکان بدست آب او گیرند و بخورند پلید نشود مگر بدست و پای ایشان نجاست حقیقی باشد
تا اگر جنب پای در آب چاه در آورد پلید نشود و احتراز از قول عوام الناس که ایشان میگویند که
اگر رسن و دلو را ناشسته اندازد آب پلید شود زیرا که در عرف رسن و دلو پلید نمی باشد و آنچه در دو
نزع آب لازم شود تا هر مقداری که باشد پس نزع دلو آخرین دلو و رسن و چاه هر همه پاک شوند و اگر چاه
چشمه دار باشد و استخراج جمله آب لازم شده باشد و ممکن نمی شود پس باید دانست که فتوی بقول
امام محمد است که دویست دلو باید کشید بدلوی که یکصاع در وگنجد و دلو صغیر و کبیر را بدلو صاع حساب کنند

## فصل چهارم در بیان نماز

کما قال الله تعالی وما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلاتکم
وانما یسمی الصلوة بالایمان لانه علامة الایمان پس معلوم باد که نماز عین ایمان نیست بلکه علامت
ایمان است و اهل کتاب با عین ایمان بود و شان نزول آیت آنست که هفده ماه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم بعد از پیغمبری بجانب بیت المقدس که قبله یهود و ترسایان بود نماز
میگزاردند و چون این آیت آمد فول وجهك شطر المسجد الحرام روی بجانب کعبه آوردند و بیت
المقدس منسوخ شد و بعضی صحابه در وقت نزول آیت حاضر نبودند و بعضی از قضا بودند چون
برگشتند و مطلع احوال شدند غمگین گشتند که حال نمازهای ما که بعد از نزول آیت بجانب بیت المقدس
کرده ایم چه باشد این آیت مذکور در شان نماز ایشان نازل شد و وجه تسمیه نماز با ایمان این بود
که یهودان نماز را ایمان می گفتند پس چون بیت المقدس منسوخ شد یهودیان خرج شدند که محمد
روی بقبله ما آورد و یهودیان غمگین پس چون میان محمد و طائفه کفار خصومت شد از برای تسکین ایشان
این آیت آمد ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله یعنی قبله مشرق و مغرب هر دو
از آن خدای است پس هر جا که بامر خدای روی آرید همان امر خدا نیست و ترسایان لفظ تعظیم شود

وجه آنکه امر را وجه گفت زیرا که امر کردن بسجده بجهت یعنی روی آوردن می شود تا روی
بکسی بسجود روی آرد و بعد از ان امر کنند که فلان کار مکن و کسی گوید که بصفت روی آوردن بر چیزی خدا را
نشاید زیرا که روی آوردن بچیزی بر دو نوع است حقیقی و حکمی پس حقیقی در حیوانات و حکمی در
اوصاف باری تعالی پس معلوم باد که وجه امر را گفته اند نه روی را چنانکه بعضی صوفیان شیطان سیرت و
آدم صورت گویند که بهر جانب و در هر جا با هر کس روی خدای ست و هر جا خدا ست و این محض کفرست
زیرا که جا را نسبت کردن بخدا محض کفرست بدان ای عزیز که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده است که
مثال صلوٰة خمسه مثل پنج جوی هستند که در خانه هر کسی برود و آن کس هر روز پنج کرت دران
جویها غسل کند پس هیچ اثر چرک بر بدن آنکس نماند پس همچنین مصلی صلوٰة خمسه اگر کما حقه چنانچه حق
نمازست از رکوع و سجود و قیام و قرات و غیره ذالک بجا آرد هیچ اثر گناه صغیره در دفتر او نماند
چنانکه آورده اند که روزی یکی از اصحاب رئیس امیر المومنین عمر فاروق آمد در ایام خلافت
او و میگریست امیر گفت گریه چیست گفت یا امیر گناهی از من در وجود آمد گفت چگونه گفت
روغن در بازار میخریدم زنی صاحب جمال بر من آمد و گفت روغن میخرم گفتم این روغن
لائق شما نیست اگر بدکان من آئی روغن خوب بشما فروشم چون بدکان خود آوردمش
اندرون بردم و بوسه کردمش زن گفت از خدا نمی ترسی از هیبت خدا میگریم امیر المومنین
عمر گفت که وقت خفتن بیا چون امیر نماز خفتن را ادا کرد وعظ آغاز کرد آنکس فریاد برآورد و گفت
یا امیر مشکلم بکشای امیر گفت که نماز پیشین و عصر و مغرب و خفتن عقب من ادا کردی گفت آری
امیر گفت قال الله تعالی ان الحسنٰت یذهبن السیئات پس آنگه تو از گناه صغیره آزاد شدی قال
علیه السلام اول ما یحاسب به العبد یوم القیمة بعد التوحید الصلوٰة پس اگر خلاص شود
از حساب نماز ندا شود برو که ای بنده چون در حساب نماز درست آمدی دیگر حسابها بتو آسان
کنم والا همه حسابها بر تو دشوار کنم ای عزیز بیقین گفته است که از نماز بنده است باید که بحضور دل
با این ده خاصیت دانسته ادا کند تا نماز بنده قبول افتد والا مردود شود و معنی آن ده
خاصیت درین ده حرف است سنت و واجب و فرض مراد از سین سستی و کاهلی در نماز
نکند که کار منافقان ست کما قال الله تعالی فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم

الَّذِيْنَ هُمْ يُرَآؤُنَ وَيَمْنَعُوْنَ الْمَاعُوْنَ يعني وائے نماز یانرا که فراموش کنند نماز را یعنی بگذارند نماز را
بعد از وقت خویش و تنها به سبکی گذارند و در رو خلق بتعجیل پس پا کرده باشند والریاء من الکبر
راندیشته اند و مراد از ن سرہائے نفس ست که شش هفت اند چون ریا و غیرت و کینه و
حرص و هوا و آرزو باید که هر همه او در نماز ببرند یعنی در خاطر نه آرند تا قبول شود و مراد از ت
از غیر خدا توبه کند و خدا را چنان پرستند گویا که حق را مے بیند والا حق ورا می بیند و مراد از
و ویل ست یعنی در دوزخ چاهها اند که چهل هزار سال اعمق دارند و از خون و زرد آب عاصیان
پر اند وعید برای مصلیان بجا قل ست پس مصلی را باید که در نماز آن چاهها را در خاطر آرد تا غافل
نباشد و مراد از الف الله را شناسد که کارساز بندگان ست از عدم در وجود آورده و قابل شهود
کرد و مراد از ج جهد و کوشش نماز و عبادت خدا کند که بنده مکلف فاعل مختار ست و مراد از
ب بدی خلاف با نفس کردن که در خبر ست بهر دشمنے که نیکی کنی بصلح آید الا النفس که هر چند
در حق وی نیکی کنی بخلاف پیش آید لقوله علیه السلام شر النفس اشد من شر الشیطان و مراد از
ف دل از ما سوی الله فارغ کند و چون تکبیر تحریمه حرام کنند هر فعل ظاهر ست همچنان هر خطره
ما سوی الله حرام داند و مراد از ر راحت گرفتن ست بیاد خدا چون نماز یاد خدای ست پس نماز
او را راحت باشد و مراد از ض ضائع کردن نماز ست نماز را ضائع نکند و نماز وقتی ضائع
شود که در اول نیت نماز مقارن تکبیر اے متصل بجا نه آرد که فلان نماز ست و مقتدی گوید خلف
امام ست و در آخر حضور که فلان نماز را ادا کردم بجا نه آرد پس ایں چنیں کس ضائع کرده باشد نماز را که
رسول علیه السلام گفته ست هر که وه خاصیت در دل نه آرد و ندانند منافق ست اگرچه نماز میگذارد
دوزخی ست پس اے عزیز باید که در نماز جهد و جهد بسیار کنی که در روز قیامت از جهت نماز
درماندگی و سختی بسیار ست کما قال الله تعالیٰ کُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ اِلَّا اَصْحٰبَ
الْيَمِيْنِ فِيْ جَنّٰتٍ يَتَسَآءَلُوْنَ عَنِ الْمُجْرِمِيْنَ مَا سَلَكَكُمْ فِيْ سَقَرَ قَالُوْا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّيْنَ و در
خبر ست که من لا صلوٰة له لا زکوٰة له چون در شب معراج حضرت رسالت پناه از رب
العزت پرسید که یا رب در قرآن هفت صد جا نماز با زکوٰة یاد کردی و حکمش چه باشد از ملکه
یکجا نیز کافی بودند شنید که ای محمد برائے بندگان من و امت تو هیچ عملے بهتر ازیں نبود هم

شایان درگاه من باشد ازین جهت تکرار کردم دوم از جهت ترک نماز که کسی بعمد ترک کند هشتاد هزار و
پانصد سال در دوزخ محبوس گردد اما اگر جمع را بینی و تمیز نتوانی کرد میان مسلم و کافر ببین که
هر که نماز کند آن مسلم است و هر که نماز نگذارد کافر است لقوله علیه السلام لا فرق بین المسلم و
الکافر الا بالصلوۃ اما چون زمانه کفر درست شود که مشکل تمیز کردن باشد چنانچه اگر در معرکه مقتولان
پیدا آید که تمیز میان مسلم و کافر نشود باید که ببیند اگر ختنت پست کرده باشد مسلم است و اگر دراز
باشد کافر است سوم از جهت مانع زکوۃ در روز قیامت مال او را از زر و نقره تخته ها سازند و بروی
آتش گرم کنند و روی و پهلو و پشت او را بدان تخته ها داغ کنند کما قال اللہ تعالی یا ایها الذین
امنوا ان کثیرا من الاحبار والرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل ویصدون عن سبیل اللہ
یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم
فذوقوا ما کنتم تکنزون. ان الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل اللہ
فبشرهم بعذاب الیم و در مفتاح الجنان آورده است که اگر یک درم از زکوۃ در خانه غنی مانده
باشد سبب فتح دوزخ گردد و فقیر از گرسنگی بمیرد آن غنی بخون وی شریک باشد و در
مواشی آورده اند که اگر زکوۃ از مواشی نکشیده باشد فردای قیامت در روزی که پنجاه هزار
سال باشد غنی را بران زمین گرم خسپانند و مواشی بر شکم وی گذرند تا آنکه مواشی آخرین چون
بروی گذرد مواشی اول باز بر سر وی رسد همچنین [illegible] و دیگر خشخاش سازند و هر مواشی بمقدار
[illegible] کمال شده باشد [illegible] است که چند نفر کسان مسلمان نشدند الا کافر اند اول مانع زکوۃ
لقوله علیه السلام من لا زکوۃ له لا صلوۃ له دوم اکل الربوا سوم آنکه بدن خود لواطت کند
چهارم ساعی که کسی را بناحق با میر و حاکم گرفتار کند پنجم کسیکه سلاح بدار حرب برده فروشد ششم آنکه بجای
دعوی [illegible] باشد و تقاضا [illegible] قاضی [illegible] جاهل [illegible] باشد هفتم مدمن خمر که همیشه در
خانه [illegible] هشتم [illegible] بغیر [illegible] چیزی بگیرد نهم باغی که
[illegible] باشد دهم تارک صلوۃ عمدا و از جهت یک روزه [illegible] سال در
دوزخ [illegible] گردد و [illegible] روزه را [illegible] فرض است اول نیت دوم وقتی او از صبح صادق
تا غروب [illegible] سوم [illegible] از ماکولات و مشروبات هرچه بحلق آرد و تداوی شود

تهجد داشتن و بدانکه در روزه سه ثنا و سنت یکی در وقت افطار روزه و آن وقت اجابت دعا
است دوم جنه است از آتش دوزخ سوم حیلهٔ لقای باری تعالی است باید که افطار صوم بعد از
غروب آفتاب نماید بکند و در مصرفة المذاهب آورده است که دوازده فریق رافضی
متفق بر آنند که افطار وقتی بکنند که تمامی ستارگان پیدا شود و نماز مغرب بعد از آن وقت
ادا کنند پس تشبیه بافعال ایشان نباید کرد و قبولی صوم موقوف بر دو چیز است اول تعجیل فطر
ادا کردن و فطر واجب است بر کسیکه مالک قدر نصاب باشد و مال نامی شرط نیست چنانچه اگر
کسی را دو شمشیر و دو ترکش و دو کمان و دو کتاب و دو خانه و دو سلاح باشد یکی را برای استعمال خود
و دیگری را در حساب هیچ در آرد تا اگر تمامی مال مقدار دویست درم رسد صدقه فطر بروی لازم شود
پس صدقه فطر ادا کند از جهت بنده شک و کودک و از هر کسی نیم صاع از گندم و نیم صاع دو من
چهل بهلول و دو من هشتاد بهلولی میشود و از جو چهار من و هر که صدقه فطر را منع کند بیمار
وانه بار و گرفتار در گور او پیدا شوند دوم تراویح بیست رکعات به ده سلام و باجماعت گزاردن سنت
است و نیز ختم قرآن در وی سنت است باید که در هر رکعت ده آیت چون الحمد لله و سجود اند تا ختم
حاصل شود و در انیس الواعظین آورده است که اگر کسی از سورهٔ فیل تا آخر قرآن بخواند سنت
را بجا آورده باشد و در فردای قیامت با خود شود اگر جمعی از اهل محله بترک تراویح متفق شوند
با پادشاه اسلام را باید که همان جماعت را تنبیه دهد تا الحاح کند یاران طریقت که چون وقت نماز در آید
با اعتقاد درست ظاهر و باطن را از ماسوی الله پاک کن و غیر از الله چیزی را در دل راه نده
چنانکه شیخنا شیخ المشائخ والاولیا انیس سالکان غواص بحار معرفت امان شیخ عثمان هارونی
قدس الله سره العزیز و پیر قطب الاقطاب شیخ حاجی شریف زندنی هر دو روایت کرده اند
که هر آنانکه بدانند که در یقین نیست و در بسیار عمر نماز نزد سالکان هیچ نیست و لهذا گفته

علیه الصلوة والسلام الصلوة معراج المؤمنین من لا صلوة له لا معراج له چون نماز که
معراج باطنی مصلی است و نیز پایه ایست تقرب حق لیکن حضور تمام باید که و حضور را مرتبه
ایست او در میان نباید دید چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در معراج تا آنجا
از آنجا بات انور گذشت آواز شنید که یا محمد این است فرزند تو در نماز مستغرق است و در سجده

و قدوس ست و این اصفات سلبی گویند که پروانه عقل و وهم و خیال درین پر سوزد پس حضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم چون بالای عرش رسید و در باطن و قطره از جذبات الوهیت صرف
وحدت بچکید و او را از شعور محمدی در ربود اول هفتاد هزار مراتب نورهای کبود آسمان رنگ و نا
محدود که آنرا سالکان پرده های نفس گویند ازین درگذشت چون از تن بدل شد مراتب مذکور
دید و چون از دل بخدا رسید که محل اخذ معرفت ست هفتاد هزار پرده های عقیق رنگ که آنرا مراتب
قلبی گویند دید چون از فواد بسر شد هفتاد هزار پرده های سرخ بغایت صاف دید و سر ابیست
میان فواد و روح و چون از سر بروح شد هفتاد هزار پرده های زرد دید چون از روح بخفی شد هفتاد
هزار پرده های سفید دید و چون از خفا با خفا رسید هفتاد هزار پرده ها سبز دید و ازینجا از نفی وجود
خبر بود و چون از اخفای بفردانیت صرف گذر کرد هفتاد هزار پرده های سیاه در پیش بود که آنجا
نشان نبوت و شعور انانیت و اشارات خالقیت مخلوقیت مضمحل شد پس سبوح قدوس ایمعنی
دارد که عبارت و اشارت را در دو نیست یعنی سرور انبیا و برهان اصفیا و تاج اتقیا محمد مصطفی صلعم
را چون اشارت شد که قربت حق کسی بتصور تشخیص نکند و قربت جسم بحق کفر محض ست بلکه قربت مراتبست
نه تجسم و حضرت مراتب پردهای مذکور که معراج باطنی بود و بعد از معراج ظاهری ولقد راه بالافق
المبین یعنی چون در افق افلاک رسید به تشخیص مبارک خویش گویا که شخص و بالای عرش منع شد
از سر جسمیه پس سیر مراتب مذکور که نفس و دل و فواد و سر و روح و خفی و اخفاست و سیر مع الله کرد و
این پردها را اطلاق بذات و صفات حق نتوان کرد که این را علی نور و حجاب گویند اگر میان
سالک مسلوک نور محمدی و غیر ذلک من کلامهم گویند هر پرده ازین پردها چون هفتاد هزار مقدار
این جهان ست از روی نمایش در افق بالاک یعنی در جای که خارج از کثیفات نمایش دارند هر پرده چون
هفتاد هزار برابر این دنیا می نماید اما چون از روی مقول ایشان کسی نظر کند که در کل ایشان هناد و
اتحاد ندارند پس نا متناهی اند زیرا که آنچه اولیا الله را می نماید در عین عالمی کثیفات می نماید نه خارج از
کثیفات و علوم یادکرد چنانکه ذات و صفات باری تعالی نامتناهی و نامحدود و محیط جمله ممکنات بغیر
اتصال و انفصال ست این پردها نیز همچنان ست هر مراتب اطلاقات حق تنزل کرده و یک بدیگری
نیز آمیزش ندارند پس ای عزیز اول چون مستقبل قبله شوی شاید که بقضیه آب و عین نه اندازی کا

در شرح مشارق آورده است که دران ساعت روی بخدا آورد و نشست یعنی با مر ابلیس گویا که توجه حق آب دهن انداخته باشی و اگر آب دهن بسیار گردد بر کتف چپ بر گردد اندازد که شیطان از عقب وسوسه میکند پس گویا که بروی شیطان انداخته باشی و چون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین گوئی تحقیق چنان بدانی که باطن را از ماسوی الله شستم و معراج باطنی را با حق در پیوستم و دل را از غیر حق عاری باید کرد که تا معراج لایق حق باشد که بمراتب احسان برسی که سر را از غیر الله خالی کرده اند و بحق بمراتب باطنی پیوسته اند و دست بر داشتن تحریمه اشارت بدان است که ماسوی الله را پس پشت انداختم و چون دست را زیر ناف نهی الله اکبر گوئی زیرا که اگر در آوان دست بر داشتن گوئی پس نقض نیت اول شود گویا که الله را پس پشت انداخته باشی و چون در آوان دست نهادن گوئی گویا که ثبوت الله کرده باشی و نفی ماسوی الله و باید که بحضور تام چنانکه سالک محقق خود را در میان کعبه وحدت که مولد ذات محمدیست داند والا چون عوام الناس خود را بجهت کعبه که مولد ذات محمدیست داند و خواجه فرید الدین عراقی در معنی این حدیث فرموده و تاویل کرده است که رکعة مع المسواک افضل من سبعین رکعات بغیر مسواک پس او گفت که یک رکعت برای خدا و که تو در میان نباشی افضل است از هفتاد رکعت که بخودی خود برای ادا کنی و بدانکه نیت شرعی مقرر است سه نوع اول متصل آنکه تکبیر با نیت پیوسته باشد که فلان نماز است دوم منفصل آنکه نیت کند بعده شیء منافی نماز در میان نه آرد و تکبیر گوید سوم مقارن آنکه نیت با تحریمه باهم مطابق چون خاتم در اصبع و اگر نیت محققان که باید اوست ندانی باری خود را در فهم هر کلمه که در صلوٰة آید بگمار که هر یک چه معنی دارد و میخواستم که از جمیع کلمات از تکبیر تا سلام فهم سخن گویم اما چون در کتاب ارشاد المریدین آورده ام بود هم سکوت کردم و باید که بعد از افتتاح شروع در قرأت کنی و خود را در میقات حسابگاه حاضر دانی و قرأت یک یک حساب با حق دانی و چون قرأت را غلط خوانی گویا که حساب را غلط کرده باشی و در رساله شیخ المشائخ قطب الاقطاب قطب الدین بختیار اوشی چشتی قدس سره العزیز گفته است که اگر غیر المغضوب را بذال معجمه خواند گو مشددان گفته باشد و اگر غلط گوید بالا آن حرف را گفته باشد پس بصدد و تقدیر نماز فاسد شود و در ترغیب الصلوٰة آورده است که اگر در دو

مسئله

اللهم صلّ بسین گوید نمازش تباه شود زیراکه السّل تیغ کشیدن را گویند و خوف کفرست و
قنوت اگر نثنی بسین گوید نمازش تباه شود زیراکه ثنا معنی ثنا است و بسین بمعنی فرار و حیلت
واگر بجای ثمّ سم بسین گوید نماز فاسد شود که ثمّ برای تعقیب است و سمّ سم زهر را گویند و
مخافت قرأت بجدی خواند که خود بشنود که قرأت و طلاق و عتاق و قسم و استثنا تا خود نشنود
معتبر نیست و دیگران نشنوند پس چون قرأت کار صعب چنین نمازست باید که مخارج و طریق قرأت
کلام الله بقدر امکان شود و بالتماس فرزند عبد الکریم صلح الله شانه بیان کنم چرا که خلیل بن
احمد قدس الله سرّه العزیز مخارج حروف را شش بیان کرده اند همزه و ها از بن حلق قریب سینه
و ع ح قریب بحلق بالاتر از همزه و ع فروتر از مرج ح بالای مرج ع بالاتر از و خ نزدیک کام
این شش را حروف حلقی گویند و در تجوید آورده است که مخصوص در فاتحه اگر کسی ها را بحا تبدیل
دهد و یا برعکس نمازش فاسد شود و در اذان کسی لا اله الا الله چنان گوید که حلق را خبر نشود و الا
کفر گفته اند و ح را تمام حلق نگوید و در تذکرة الاولیا آورده است که روزی حبیب عجمی
امامت می کرد آن زمان امام حسن بصری از جانب وی رسید و اقتدا کرد حبیب عجمی الحمد را الهمد
گفت امام از آن نماز شروع برگشت و تنها نماز گذارد و روزی امام را چهار درویشان پیدا آمد
و گفت یا رب نزدیکی خود من بجای با نفس بروا آواز داد که نزدیکی من یافته بودی و ترک
دادی امام گفت یا رب کدام بود گفت نماز خلف حبیب عجمی گذاردن زیراکه دل و ارکانش
بشریت مصفی شده بود و خود را بی خود با پیوسته بود چنانکه در مناقب آورده اند که
هرگاه که کلام الله خواندی میشد حبیب را شوق و وجد پیدا میشد میگفتند ش رحیم را بجی ق
کلام که خواندن پیدا نمی گفت لسانی عجمی و قلبی عربی و معلوم باد که این حکایت نفی
علیه نیست زیراکه اگر جایز بودی امام نماز بجماعت را ترک ندادی و این حالت درویشان
است که تعلق به باطنه دارد و ایشان ممکن‌اند و گفته اند که النادر کالمعدوم اما عامه خلق را
فتوی برین است که ادای حروف فرض است چنانکه اگر در ایاک نعبد و ایاک نستعین
تشدید یا نگذارد نمازش فاسد شود و آورده اند که شیخ قاضی حماد الدین ناگوری
امام شد شیخ قطب عالم قطب الدین اوشی و معین الدین حسن سجزی و شیخ بهاء الدین زکریا و شیخ

الله سرهم اقتدا کردند و همه بیک پای استادند تا هم شب قاضی قرآن را در یک رکعت ختم کرد و
جمله سجده های تلاوت و سجده های نماز بجا آوردند بعده بر پای چپ ایستادند و در رکعت دوم نیز ختم
قرآن کردند بطریق اول و بعد از فراغ مناجات کردند که خداوندا چنانکه حق شناخت است
و حق عبادت است بجا آوردیم هاتفی آواز کرد که ای محبان چنانچه حق عبادت است پرستیدید
و چنانچه حق معرفت است شناختید مارا و ما شمارا بخشیدیم و متابعان شمارا نیز بخشیدیم نقلست که
روزی قاضی شهاب الدین ناگوری وفات یافت و اورا دفن کردند منکر و نکیر در پیش او آمدند و
سوال کردند که من ربک قاضی گفت این کلام حق است چون فرشتگان اعلم النحو و علم حقیقت نیست در باز
و برگشتند و مناجات کردند که خداوندا بنده شما چنین میپرسد خطاب عتاب از حق بر ایشان شد که
بروید و جواب گوئید زیرا که چندین هزار بندگان من که می پرسید جوابی گفتند و شما یک بنده را
جوابی نتوانید گفت چون تضرع و زاری کردند حکم شد که بگذارید و پیش او نروید نقلست که روزی
قاضی حامد الدین ناگوری قدس سره را با شاگرد خود پیش شیخ قطب الدین بختیار اوشی چشتی مباحثه
شد که در آخر کلمه شهادت عبده و رسوله مطلق ست شیخ قطب الدین گفت نیست و پادشاه
زمانه مرید شیخ قطب الدین بود و نیز حاضر بود چون در کتب دیدند حق بجانب قاضی بود او شیخ لوح
محفوظ را نمود که در وطا مطلق نبود قاضی قبول نکرد و گفت خدارا یاد کرده و از جهت شما طا را
در حال ورکرد زیرا که در کتب دروغ واقع نشده است پادشاه اعتراض کرد که عجب است قاضی که لوح
محفوظ را قبول ندارد قاضی را صفت جلالیت اثر کرد و چون شیر شرزه بغرید و غضب تیز
اثر کرد چون برق بدرخشید و برخاست شیخ کفش اورا راست کرد و در عقب او دوید
گرفت قاضی روی در بیابان نهاد تا آب در پیش آمد همراه کفش در آب رفت و چون برابر شیخ
قطب الدین دامن اورا گرفت و دامن خودش بآب تر گردید و دیگر آلوده ماند چون مسافتی بسیار رفت
قاضی گفت دست از دامنم بدار که تخت پادشاه را نگونسار کردم شیخ گفت پادشاه فدای سر تو باد
بر فقیر رحم کن گفت شما نیز بعد از هفت روز خواهید رفت گفت کرم فدای تو باد ایمان من نظر
کن بعد از آن قاضی گفت که ایمان تو و ایمان حق باشد چون شیخ بخانه آمد پادشاه را مرده یافت
و بعد از هفت روز شیخ نیز وفات یافت و غرض از این حکایت اینکه تا هر کس را لازم است که [illegible]

تلاوت در شد و مد و مطلق فهم تمام کند پس مخرج ق و ک در بن کام است و هر دو را لهوی گویند
ولهوت بن کام را گویند ج و ش و ی میان زبان و اینها را شجری گویند و ض معجمه را حافی
گویند و حافه کناره یعنی کناره زبان با دندان ضرس جانب چپ برساند و یازده حروف بر سر
زبان تعلق دارند ذ معجمه ث و ظ این اللثویه گویند یعنی مبعوث دندانهای زیرین و
ط و د ت مبعوث دندانهای علیا این النطعیه گویند ص و س و ز مبعوث سر زبان و میان
دندان و این اسلیه گویند و اسلیه سر زبان باشد و دو حرف از آن ر و ن مبعوث سر زبان
و بن دندان علیا و این ذلقیه گویند و ذلق تیزی و کرانه زبان باشد و از لب پنج حروف
جیزد ف و او ب و م و ق و این الشفویه گویند و این شش مخرج بسته مجری باز آید مجری
حلق و مجری دهان مجری لب و بدانکه اگر مخرج و معنی هر دو حروف یک باشد اگر تبدیل کند
نمازش روا باشد و اگر مخرج هر دو یک باشد و معنی جداگانه نمازش فاسد شود چنانکه الله الصمد
را سمد گوید و یا صراط را سراط گوید که هر دو لفظ معنی بے بنیاد و راه دارد پس نمازش روا باشد
و اگر لست علیهم بمصیطر مسیطر گویند نماز فاسد شود زیرا که مخرج و معنی هر دو یکی نیست و هر دو
برگماشته شده را گویند قال علیه الصلوٰة والسلام من قرأ القرآن علی رأیه فلیتبوء مقعده من النار
پس باید که کلام الله را در پیش استادی باید خواند که او نیز پیش استادی خوانده باشد زیرا که اگر کسے
صدر لته القاری بخواند نمی تواند که کلام الله را ترتیب بجا آورد و آورده اند که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم در هر سالے یکبار کرت بر حضرت جبرئیل می خواند و در آن سال که وفات میکردند دو کرت
خوانده بود پس قرآن را بالحان مطربان و قاریان خود رو که غیر بدرا کشد برائے تحسین صوت نباید
خواند که حروف تکثیر است و ادا باید که هر یک بترتیب اظهار و اخفا و ادغام و مد و شد و تفخیم و ترقیق
و تعطیل و یا عند باشد لقوله تعالیٰ ورتل القرآن ترتیلا و لے زینوا القرآن زینت پس اظهار و آن
شش حروف است که نون ساکن و تنوین اظهار کند نون ساکن که بعد او یکی از حروف حلق آید مجموعه
اخع ح ه ت اظهار کند چون انذا نا هذا من علم فمن حیث و من غل نعمت مثال تنوین حذف
باید کرد علیم و من خوف و لظا نزعون و تنوین سواء علیهم و عذاب الیم و دعا جنت تشا
محکمات هن و حلیم خبیر و عذاب غلیظ حروف ادغام که مجموع او یرملون است ی م ر و ن

ادغام باغنه وغنه آواز نیست باریک اگر بید و دوم در ول ادغام بی غنه نظیر نون ساکن بی غنه
چون بعد او ل آید چنانکه من ربهم و من لدنه و باغنه چون بعد از چهار حرف مذکور آید چون
من وال و من نعمة و من یقول و من باد و ادغام باغنه مقدار مد پیدا آرند تا حسن و جمال کلمه ظاهر
باید چون ان شاء الله ان الله نظیر نون تنوین بی غنه چون هدی للمتقین و من ثمرة رزقا و نظائر
تنوین باغنه از واجات رحیم مصیب فی رعد و برق و بشیرو نذیر و آیة مکان و ایه حروف اخفا پانزده اند
و چون بابعد از نون ساکن و تنوین یکی از ایشان آید نون را اخفا باید کرد اخفا باغنه او الکند حروف
اینست ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ك نظیر نون ساکن انفسهم من قبل
ان كنتم فمن ثقلت من جاء من و الانسان و الذی انزل و جهنم من شر من سبیل من قبل من خلل
ان طلقتم من ظهیر و نظیر تنوین چون دكا دكا صفا صفا قوم تجهلون رزق كريم و غیر ذلك
و بدانکه در عمّ قسما لون در عما و مما نون ساکن است ادغام باغنه باید کرد و هر جا که بعد از
نون ساکن و تنوین حرف با آید قلب با بمیم باید کرد باغنه چون من بعد بصیر بما یعملون
بدانکه هر جا که بعد از میم ساکن چون هم و کم و لم حروف حلق آید اظهار باید کرد و دیگر همه جا اخفا
است چون الله یستهزئ بهم و یمدهم و ترمیهم بحجارة و یمدهم فی طغیانهم و بدانکه دال
ساکن در هشت جا ادغام باید کرد در ت چون قد تبین در دال چون قد دخلوا و در
جیم چون قد جعل و در سین چون قد سمع الله و در شین چون قد شغفها حبا و در صاد
چون قد صدق و در ظا چون قد ظلم و در ذال چون قد ذهب بدانکه ذال در ذ و در ظ
ادغام شود چون اذ ظلموا و اذ ذهب و در جیم چون اذ جعل و تا تانیث در دال و در ط
و ت ادغام کنند چون اجیبت دعوتکما فآمنت طائفة و طا ساکن در ت ادغام کنند چون
بسطت و ان فرطتم و لام هل و بل و قل در لام و را ادغام کنند چون بل رفعه الله و هل لکم
و قل ربی و هر جا که دو حرف از یک جنس بهم آیند اولین ساکن و دوم متحرک اول را در دوم
ادغام کنند چون یدرککم الموت و اینما یوجهه و من یکرههن بالم تستطع علیه و من لم راعهم محجوبا
مگر در محلی که حرف اول آن ساکن و حرف علت باشد چون الذی یوسوس فی الذی یکذب فی و در
کلمه الم نخلقکم قاف در کاف ادغام شود بالاتفاق فقط و ث در ت ادغام کنند اگر ث ساکن

باشد چون کم لبثت قال لبثت و راے مفتوح و مرفوع را تفخیم باید خواند یعنی پر باید خواند نیز
اگر ماقبل را مفتوح و مرفوع باشد و او ساکن باشد به تفخیم باید خواند چون ربنا و ربکم خبیر خبیر
والمر کیف وکنت ترابا و نظیر راے ساکن چون ارجلکم و قربا ثم عرنا و اگر راے مکسور یا ساکن ماقبل
او مکسور باشد به ترقیق باید خواند چون من عسیر یسیرا و ساکن چون فرعون ارجعی مگر آنکه بعد را
حرف استعلا واقع شود و آن طا و صاد و قاف است چون قرطاس مرصاد و فرقة و لفظ الله اگر
ماقبل او مفتوح و یا مضموم باشد به تفخیم خوانند چون و الله و کان الله و لن الله و اگر ماقبل او مکسور باشد
به ترقیق باید خواند چون الحمد لله و بسم الله و هر جا که در آیت موقوف منون و غیر منون قاری
اگر ما بعد ایشان الف ساکن نباشد اگر با حرکت رفع بود اشمام کند و اگر کسره باشد روم کند
چنانکه نستعین اجر عظیم اشمام باشارت لب باشد که رفع را بنماید و روم چون قل هو الله احد و
روم در کسره است یعنی اظهار حرکت کند باواز نرم چون مالک یوم الدین و در آیت مفتوح فتح را هیچ
طریق اظهار نکند و در آیت مجرور هیچ وجهی نیست که روم و اشمام مگر که انقطاع و روم آهستگی کند
و بعد بیشتر نخوانند چنانکه فحدیث و ترابا و احد و ابیان وقوف منزل میم لازم است
گذشتن از وی کفر است و آن در قرآن نود جا است ط مطلق است گذشتن از وی معلق بعلت
مر جائز است مستوی بین طرفین است اما وقف اولی و صلی یعنی مجوز هر دو جهت مساوی
الوصل اولی ص علامت رخصت است گذشتن از و اولی ق علامت قیل یعنی اختلاف قراء
جاے آیت است و معلوم باد که وقف نفس گیر نیست اما نه چنانکه ساکن شود بلکه چون طرف یعنی
کشد چنانکه قرائت کند و چهار حرف قلقله پنج اند و بر و لیکن شش اند و قلقله بطریق روم
اظهار کردن حرکت را گویند الا الجنه اظهار کند اول ب چون الم ترا لب دوم ج چون بهیج سوم
د چون یوم الوعد چهارم ط چون فی لوح محفوظ پنجم ق چون من علق و در ض اختلاف است و
قلقله در کسره نباشد در حالت وقفی چون ب طج ط د ط ط ق ط ض ط و بعد از این
معلوم باد که جمله مدات به هفت وجه اند اول منفصل چون ماقبل همزه یکی از حروف مد باید و حرکت
ماقبل آن حروف علت موافق نکند چنانکه قالوا انا بما انزل و ما انزل ذلکم و متصل چون
جاء و ما سوء و جیء و متصل آنرا گویند که حرف مد و همزه در یک کلمه باشد مد مرد مشدد و این یا

مسئله بیان وقف قرآن

ضروری نیز گویند چون ولا الضّالّین وحاجّه ابراهیم ولا انخاصّون وتحاجّونی چنانکه پیدا بود
هوا باشد و باهستگی بزمین فرود آید چنان نفس را بالا برد و فرود آرد چون ومامن دابّة ومدهامّتان
وتضاخّتان قضاة وشاید که این مد ضروری بغیر ارباب انفعال نهاده باشد و در ولا الضّالّین دو
مدست یکی ضروری دوم از برای وقف آیت و در حالت وقف آیت چون نزدیک حرف اخیر حرف علت
ساکن واقع شود نیز باید کرد چون نستعین والمؤمنین واولئک هم الکفرون و مد هجی که در اوّل
سورت از مقطعات واقع میشود اگر در لفظ او حرف علت آید چون الٓمٓ و صٓ و قٓ و نٓ
واگر در لفظ او حرف علت نباشد مد نکند مخطوط و در بعضی کٓهٰیٰعٓصٓ وحمٓ عٓسٓقٓ مد وجه است هم مد
هم قصر و هم مد ضمیری چون ها بعد ضمیری همزه باشد و ما قبل او ساکن نباشد چون من ذا الّذی یشفع
عنده الّا باذنه و اگر ما قبل او ساکن باشد مد نباید کرد چون انّا انزلناه و عنه و فیه اگر ما بعد
ایشان همزه آید نباید کرد و مد مبدل و او را آنرا گویند که بدل از همزه و یا از تنوین باشد در حالت وقف
چنانکه آمنوا و آمنّا و بنائه و سواء و در بعضی اقاویل چون در حرف علت هم آیند نیز مد کنند چون
انّ الّذین امنوا وعملوا الصّلحت اما اندک مد کنند مد منفصل و متصل چهار الفی اند و مد ساکن
سه الفی و مد مبدل از همزه یک الفی و مد هجی باتفاق سه الفی و مد آیت و وقف باتفاق قرار
سه الفی ست و در فوائد مسالکین ایضا در قنا و فی غرایب آورده است که در آخر آیت
که وقف میشود ببینیم که آخر نسبت ای صحیح ست یا پراز هم اگر از برکت صحیح ست و فرح ست شاید
که نفس کشد و تکبیر رکوع گوید و اگر نفس کشد نمازش فاسد شود و کافر گردد چون کفوا احد و
مؤمنین و صالحین و فادخلی فی عبادی وادخلی جنّتی و اگر آخر سورت برای دم باشد
شاید که نفس کشد بعده تکبیر رکوع آغاز کند و اگر دم نکشد نمازش فاسد شود و کافر گردد چنانکه
والکفرون هم الظّلمون و کفرین و ظلمین و مشرکین علی هذا القیاس آیت و علم
تعلّق بلاحق دارد چون فمن کان یرجوا لقاء ربّه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة
ربّه احدا و قوله تعالی واخر دعوىهم ان الحمد لله ربّ العالمین و آیت وجه تعلّق بما بعد
دارد چون وقودها النّاس والحجارة اعدّت للکافرین و ایضا فی عمد ممدّدة و
امّا بنعمة ربّک فحدّث وما ادریک ماهیه نار حامیة و وصیت ابراهیم وموسی

وعلی ہذا القیاس و در اعراب نیز صحیح بخواند زیرا که اگر اعراب از جای خود تغییر کند معنی او نیز
تغییر شود و کافر گردد لقوله تعالی وقتل داود جالوت اگر داود که فاعل ست بفتح خواند و جالوت که مفعول
است برفع خواند نمازش فاسد شود و کافر گردد و در کنت من الظالمین بفتح خواند تای فوقانیه و یا
ظلمت نفسی بفتح تای فوقانیه گوید و یا خشی الرحمن بضم نون گوید نمازش فاسد شود و کافر گردد
و اگر ما بینهما الرحمن را بکسر و یا ضم خواند رواست باید آنکه حروف مشدده سیزده اند چون یکی را
ایشان با بجد درآید الف لام در میان محو ماند و گو رسمی شود چون ت د ذ ر ز س ش ص ض
ط ظ ل ن چون التائبون ان الذین تنفع الذکری بسم الله الرحمن الرحیم الزدا
السلام - الشکور - الصبر - ولا الضالین - الطیبین - الظاهرین - واللیل - والناس
و بعد ازین معلوم باد که نماز را چهار رکن است قیام و قرات و رکوع و سجود و اما قرات رکن اصلی
نیست که امام از مقتدی بر دارد و آن ثلثه دیگر بر داشته نشود و نیز در نماز سه گانی و چهارگانی
مکرر نمیشود و این را رکن متصل میگویند و تکبیر اول را نه متصل و نه منفصل میگویند از جهت خلاف
او در داخل صلوة و خارج صلوة تا اگر در عین تکبیر خنده قهقهه کند وضو نشکند و قعده آخر را رکن
منفصل گویند اما در عمدة الاسلام آورده است که تکبیر اول و قعده اخیره فرض اند اما رکن نیستند
و ترتیب ارکان اتحادی گویند چون رکوع در هر رکعت یکبار است ادا بجای خود باید کرد تا اگر قرات او موخر
کرد و برکوع آمد نمازش باز گردد و قرات تمام کند و رکوع باز دیگر کند و اگر از رکوع بسجود آمد عمدا و خطا نمازش
فاسد شود و در همه نماز آنچه یکبار بیشود ترتیب او نیز فرض است چون تکبیر اول تا اگر تکبیر در آوان قیام
نگفت و تکبیر گویان برکوع آمد نمازش درست نباشد و قعده آخر نیز ترتیب او فرض است تا اگر او
جای خود تغییر دهد و در رکعت زاید شروع کند اگر آن زاید را تا بسجده نرسانیده سر از سجده اول سجده قید نکرده
است باز گردد و قعده بجا آرد و الا نمازش فاسد شود و قرات را از خود داند چنانکه مالک دینار گفته اند
که ایاک نعبد و ایاک نستعین را تا صبح بیشتر میگفت گفتندش که تکرار برای چیست گفت که حضرت حق
مخاطب ست تا اول بحضور مطلق مشغول نشود چگونه گذارم و آورده اند که بزرگواری بود نامش نجم الدین
گفت سوره الف دران شب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که روی از وی
گشتانده بود گفت یا رسول الله اعراض برای چیست گفت هر که در نماز معنی قرآن نداند برای

هر حرف که ذکر میکند از برای او کوشکی در بهشت پیدا میشود و هزار نیکی در دیوان او نوشته میشود
تو هزار نیکی و هزار کوشکی از اعمال خود کم کرده و امام اعظم ابو حنیفه کوفی رح گفته است که قرأت ختم
قرآن ادر ده روز تمام باید کرد تا در هر کلمه قاری را پند و عبرت حاصل شود و در نماز عبرت گرفتن
لازم داند که راز بحق ست آورده اند که ابو بکر صدیق رض در نماز بامداد سوره الحاقه تا الحاقه می خواند تا
بجایی رسید که خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه بی هوش شده افتاد چهل روز بیهوش شده افتاده بود
چون بهوش آمد گفتندش که یا صدیق حال چه بود گفت چون خطاب بود که بگیرید و زنجیر در
گردن اندازید و آتش دوزخ بدو رسانید پنداشتم که مگر زنجیر در گردنم کردند و با تش انداختند و
ایضا امام حسن بصری رح را گفته اند که در نماز بامداد سوره یا ایها المزمل میخواند چون باینجا رسید و طعاما
ذا غصة و عذابا الیما آب دهن و حلقش بایستاد که فرو و بالا نمیرفت سه روز بیهوش افتاد چون بهوش
آمد گفتند که چه حال بود گفت چون وعید بود که میوه دوزخ در دهن کنند هزار سال در گلو استاده باشد
که فرو و بالا نرود و چون بشکم رسد روده هایش زیر افتد باز برای عذاب برویند پنداشتم که در دهن
من کردند گلو گرفته شد آب دهن فرو نمیرفت چون قرأت را تمام کردی گویا که از حساب گاه قیامت
فارغ شدی و از گرانی بار سر فرود کرده برکوع آمدی که امام اعظم رح گفته است که رکوع را چنان کند تا سر
بسرین او برابر باشد تا اگر قدح آب پرکرده بر پشت او نهند نه ریزد و اگر همچنان نکند خوف
زوال ایمانست و چون بقومه رود و سمع الله لمن حمده گوید و ها را در قیام تمام کند و باید که بجزم ها
گوید و هو نگوید چنانکه بعضی عوام شافعی ست زیرا که الوقف لتفصیل الکلمتین بقول یا حمده گوید چنانکه
بعضی عوام در قومه بعد از حمده نفس نمی کشند و بسجده میروند بزه کاری بسیارست و بعضی گفته اند
که خوف کفرست و باید که برای اکبر را در سجده تمام کند و بعد از آرام در دور جلسه تمام کند و از سجده
دوم چنان برخیزد گویا که در زیر پیشانی او انگشت سرخ بود و در رکعت دوم همین نسق کند آورده اند
که در ان روز که حکم شد بآدم علیه السلام سجده بکنید اول مهتر اسرافیل کرد و در متابعت او همه
فرشتگان سجده کردند بحکم قوله تعالی و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس
ابی و استکبر و کان من الکفرین مگر ابلیس نکرد و بعضی فرشتگان متابعت ابلیس کردند چون
مهتر اسرافیل عم سر از سجده بر آورد تمام کلام الله بر پیشانی او ثابت شده بود و ابلیس را دید که تمام

مسئله در بیان سجده و رکوع و سمع الله

روئیش سیاه شده بود و آن فرشتگان که متابعت او کرده بودند همه با آتش قهاری سوخته بودند
حضرت اسرافیل با برکت دوم سجدهٔ شکر و توفیق بجا آورد و ازین جهت بر ما دو سجده فرض شد و معلوم
باد که سجده اول عبادت و آخر عبادت است اول آنکه چون حکم الست بربکم شد مومنان بلی گفتند
و کافران هیچ نگفتند دران ساعت تجلی ذاتیه بر ایشان شد و امر از سجده شد باز مومنان سجده
کردند و کافران نکردند و دران وقت بعضی مومنان تاسف خورده شدند که کاشکی سجده نکرده بودی
الحال از مومنان برآیند و کافر میشوند و بعضی کافران بر نکردن سجده تاسف کردند الحال
از کافران جدا آیند و مسلمان میشوند و آخر آنکه چون در عرصات قیامت خلق اولین و
آخرین جمع شوند و دوزخ را نزدیک کشند و بیایند و همه را حکم سجده شود که سجده کنید خلاص شوید و هر که
نکند هلاک شود آورده اند کسیکه سبلت دراز داشته است و قصر نمیکند دران وقت سبلت
او نیزهٔ آهنین شود و او را سجده کردن نگذارد و پیشانی او بزمین نرسد و هر که در نماز رکوع و سجود
خوب بجا آورد دران وقت مهرهای آهنین بر پشت ایشان زنند تا بزمین نرسند و ایشان
را قدرت سجده حاصل نشود پس العجز میشود که سجده سریست از اسرار الهی لقوله علیه
السلام لا کبر فی سجدة و اگر در حقیقت بنگری اثنینیت است بشاید که ساجد و مسجود یکی
دانند بلکه عین مسجود دانند بلا ساجد هر که بغیر از حلول و اتحاد از اسرار معیت اطلاع یابد و راز هو
معکم اینما کنتم خبر باشد و ایضا فقیر را حالتیست که از مرشد کامل رسیده است که تا این سجده
بجا نیارد و خود را در ساختن نماز ان میشمارد و چون بسجده رسد میداند که خدمت حق را بجا آوردم
و برمن حکم شد که بنشین زیراکه در طلوع شمس آورده است که چون بادشاه کسی را بنوازد و خطاب
قعود بدو میکند و بعد ازان زبان تحیت بگشاید و خود را بمعراج باطنی داند و آورده اند که چون
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بدرگاه کبریا رسید آواز آمد که یا احمد بنشین و بعد از قعود
زبان تحیت بگشا و آورده اند که قبل ازان امم ماضیه قعود و سجود بلکه در قیام اتمام صلوة
میکردند چون حضرت رسالت پناه را حکم قعود شد بر ما فرض کردند بعد ازین معلوم باد که
نماز بر چهار نوع است فرض و سنت و واجب و مستحب فرض هفده رکعت است و سنت موکده
دوازده رکعت است و واجب سه رکعت و مستحب الی نهایة و در معراج نامهٔ عربیه دیدم که

چون حضرت رسالت پناہ در بیت المقدس سید ارواحان جمیع انبیا بحضرت مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم بہ پیشوائی آمد جبرئیل گفت یا رسول اللہ برائے یگانگی حق تعالی یک رکعت نماز بگذار پس حضرت تحریمہ بست وجملہ انبیا اقتدا کردند چون آن رکعت تمام کرد مهتر میکائیل با ہفتاد ہزار فرشتہ نازل شد مهتر جبرئیل گفت یا محمد یک رکعت نیز باین تحریمہ بگذار حضرت باستاد مهتر میکائیل اقتدا کرد بعدہ مهتر اسرافیل با ہفتاد ہزار ملائکہ نازل شد باز مهتر جبرئیل گفت کہ یا محمد نیز یک رکعت دیگر بگذار باز حضرت استاد و مهتر اسرافیل اقتدا کرد چون قرأت در رکعت ثالث تمام کرد مهتر عزرائیل با ملائکہ بیشمار رسید باز مهتر جبرئیل گفت کہ تکبیر آورده دعاء قنوت بخوان حضرت همچنان کرد و آن نماز بر ما واجب شد و دعائے قنوت اینست اللھم انا نستعینک و نستغفرک ونؤمن بك و ... علیك ونثنی علیك الخیر ونشکرك ولا نکفرك ونخلع ونترك من یفجرك اللھم ایاك نعبد ولك ... ونسجد والیك نسعی ونحفد ونرجو رحمتك و نخشی عذابك ان عذابك بالکفار ملحق واین اچہار ده واو خواندن افضل ست زیراکہ ما بعد ہر واو دعاء علیحدہ است و در شرح مختصر آورده است ہر کہ عالم بقنوت نباشد نمازش درست نباشد و گواہی او قبول ندارند واگر این آمدہ نباشد سہ کرت یا رب یا رب یا رب بگوید بنابر ضرورت واگر آیت ربنا اتنا فی الدنیا حسنۃ وفی الآخرۃ حسنۃ وقنا عذاب النار بخواند بہتر از قول اول باشد و آن نکنند چنانکہ عوام الناس سہ کرت سورۂ اخلاص میخوانند زیراکہ قرأت سجیل لازم می آید و واجب اتر کرده باشند پس ترک واجب حرام و بہ فعل حرام در نماز آوردن مصلی آثم میشود و نمازش بنقصان شود و سجدہ سہو نمازش درست نشود کہ سجدہ سہو از سہو و خطا ہی لازم آید نہ از عمدا و بعد از فراغ وتر سہ سجده کند و پنجبار سبوح قدوس ربنا ورب الملائکہ والروح بگوید و سر بردارد و آیت الکرسی بخواند و سجدۂ دوم کند پنجبار تسبیح مذکور بخواند و در دستور القضاۃ آورده است کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بی بی فاطمہ را گفت کہ این وظیفہ بہتر است شمار از ہزار رکعت نماز و ہزار ختم قرآن و ہزار برده آزاد کردن و ہزار اسپ بغازیان دادن فی سبیل اللہ و ہزار گرسنہ طعام دادن و ہزار برہنہ را جامہ دادن الخ نماز جنازہ فرض کفایہ است تا اگر اہل قبیلہ بجا نیارند ایشان آثم شوند و تا سہ روز در راه ...

مسئلہ در بیان ... بعد از فراغ وتر

مسئلہ در بیان نماز جنازہ

دیگران فرض گردد چنانکه غزا بکافران که نزدیکان بجا نه آرند ایشان هم نشوند تا همه
مردم بیایند و جنگ کنند و فرض کفایت ادا این ست که تمام اهل قبیله بجا آرند و اگر
بکنند و بعضی نکنند آن ناکنندگان بزه کار نشوند و نیت ادا این ست نیت کردم تا ادا کنم
تکبیر نماز جنازه فرض کفایت حمد و ثنا مر خدای را و درود مر محمد مصطفی را و ثواب چهار تکبیر این
مرده را آوردم بجهت جانب کعبه که قبلهٔ مسلمانان ست الله اکبر و مقتدی را شاید که لفظ اقتدیت بگو
و بعد ازین بخواند سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک وجل
ثناءک ولا اله غیرک باز تکبیر گوید بلا رفع یدین و بخواند اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما
صلیت وسلمت وبارکت ورحمت وترحمت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک
حمید مجید باز تکبیر گوید و بخواند اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وذکرنا وانثانا
وصغیرنا وکبیرنا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی
الایمان واگر پسر نابالغ باشد بجای این تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لنا فرطا وا
جعله لنا اجرا وذخرا واجعله لنا شافعا ومشفعا واگر دختر نابالغ باشد ضمیر را تانیث بیارد
یعنی اجعلها بخواند باز تکبیر گوید باید که بعد از تکبیر آیت ربنا آتنا بخواند و سلام بگرداند
اگر کسی عالم یا پیر و عیبنا باشد شاید که بعد از ثنا پس تکبیر سورهٔ فاتحه بخواند که این سنت پیغمبر
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در اکثر اوقات چنان کردی و اگر صد کس یا بیشتر از آن یک را
به یک نیت صلوة جنازه بگذارد روا باشد آورده اند هر قدم که برای نماز جنازه ادا کردن
ثواب یک حج در نامهٔ اعمال وی نویسند و اگر صد کس به نماز جنازه حاضر شوند اگرچه آن
مستحق عذاب باشد او را حق تعالی بکرم خویش ببخشد و ذنوب او را عفو کند و اگر صد نیا
پنجاه را نیز همین حکم ست در مفتاح الجنان آورده ست که مر ولی میت را لازم
اگر پنجاه کس یا بیشتر باشند از دیگر طلب کرده بیارد و سه صف شوند تا اگر هفت
باشند یک کس برابر امام بایستند و دو خلف امام صف زنند و یک کس باز خلف آن دو بایستد
تا صورت مذکور پیدا شود و مسلمانان را لازم ست که همگی حاضر شوند والا از عهدهٔ فرضیت
بیرون نیامده باشند زیرا که فرض کفایه بودن او بطریقی ست که اگر یکی بجا آرند از

دیگر ساقط میشود و باید که نماز جنازه را تکرار نکنند زیرا که تکرار ممنوع است مگر بغیر ولی ادا کرده باشند
ولی را حق اعاده است و آورده اند که تکرار نماز جنازه خاصه حضرت رسالت پناه بود صلی الله علیه و
سلم اول کرت نماز جنازه یاران کردند و امام ابوبکر صدیق بود و بار آدم صفی الله جامه ابریشمی بهشت
آورد و تن مبارک حضرت را بدو بپیچید و بابا آدم امام شد و همه ارواح پیغمبران اقتدا کردند و نماز
جنازه گزاردند و کرت سوم مهتر جبرئیل امام شد و همه فرشتگان آسمان و زمین اقتدا کردند و
نماز جنازه گزاردند بعد ازان از هر یکه مردم می آمدند نماز جنازه میگزاردند و آورده اند که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را هفت کفن بود از حریر و نقل است از عبد الله بن عباس رض
که او گفت چونکه حضرت رسالت پناه را در لحد نهادم و کفن از روی مبارکش بر کردم دیدم که لبها
می جنبید گوش خود را بدو نهادم و نزدیک بدم شنیدم که امتی امتی میگفت و آورده اند که تا
جنازه بابا آدم صفی الله مهتر جبرئیل بجا آورد و در سر وی بنهاد و بدانکه در خبر است که چون
مصلی مومن نماز را چنانکه هست بجا آرد مع جمیع ارکان و شرائط آورده اند که آن نماز را در جامه
سپید به پیچید و در زیر عرش برند و سر بسجده نهد و بی آرامی کند و بگوید از حق تعالی خطاب آید
که ساکن شو گوید که ساکن نشوم تا آن مصلی را آمرزیده نگردانی و عزیز نکنی چنانکه مرا عزیز
کرده است امر شود که آمرزیدمش پس آن نماز دعا میکند در حق آن مصلی که اعزک الله کما اعززتنی
حفظک الله کما حفظتنی و چون نماز را چنانکه هست بجا نه آرد او را در جامه سیاه به پیچید و چون
بالا رود او را راه ندهند باز گردد و بر روی آن مصلی افتد همچنانکه چند کرت بالا رود و بگردد و بعد ازان
همیشه بدعا یاد کند و گوید ضیعک الله کما ضیعتنی بدانکه آورده اند که در تحت عرش بحر
است سفید رنگ که ماهی ها اندر بحر الحیوانست و بحر الحیوان نام دریایی ست در بالای هفتم آسمان
است که برابر هفت آسمان و هفت زمین ست و آورده اند که آب باران نیز ازان دریا می آید
بطریق عجب فرشتگان از انجا می آرند و بر ابر بطریق سوراخ غربال راست میکنند و در بر ابر قطره قطره
شده می ریزد که هیچ نقطه بنقطه دیگر آمیزش نمی یابد بقدرت الله تعالی آورده اند اگر بقدرت
خدا نبودی و همچنان آمدی از هفتم زمین بگذشتی از بعد مسافت و در زیر عرش ستونی ست
از نور اقی که هیچ او در تحت الثری ست و آن مرغ سپید خود را بران ستون نهاده ست و تا حق

تماشا کن آن مرغ هنوز آب سپید هست از جهت کلانی او و در روز و شب هفتاد هزار
مشک و عنبر بر آن مرغ می بارد و چون وقت نماز شود آن مرغ بالهای خود را می افشاند پس
و عنبر از وی می پرد و به درخت طوبی می رسد و برگهای درخت طوبی چون گوشهای فیل هستند
آن برگها چون سر و بن آدمی نقش راست میشوند و از ان ثنای حق می آید پس را نوینده
ازان برگ و از جماعه ملکوت می چیزد که بندگان بنماز مشغول اند پس بنده را باید که نماز را
آرد تا به نظر ملکوت شرمنده نشود و باید که نماز را بجماعت ادا کند و در مسجد آرد چنانکه در خبر آمده
شذّ شذّ فی النّار یعنی کسیکه تنها گذارد نماز را تنها رود در دوزخ و در شرح مشارق آورده است
که اگر کسے نباشد شاید که زن و یا کودک و کنیزک را تعلیم بکناند که وضو کند و از و دور ایستاده
این وعید خاص باید و در ترغیب الصلوة آورده است که اگر عبادت تمام اولاد آدم را باید
و نماز را چرا ادا کند جاے او در دوزخ ست آورده اند هر که یک نماز تنها بگذارد چون چهل هزار
کرت با منکر نکیر سوال کند این مقدار عذاب بدو برسد که یک سوال ایشان چه دشوار است
چنانکه امیر المومنین عثمان ذی النورین رض گفت که من ایشانرا دیدم که سرهای ایشان مثل کوه
و رویهای ایشان سیاه از شب تار و آواز ایشان مانند آواز رعد و دندانهای ایشان مانند
و چشمان سرخ که شراره آتش از چشمان و دندان ایشان می برآید گرزها بدست گرفته که اگر
عالم باهم شوند یک گرز ایشان بالا کرده نتوانند و امیر المومنین عمر فاروق رض گفت یارسول الله
احوال مومنان چه باشد در هنگام سوال حضرت فرمود که بتیسیر عنایت الله کارے نیست معلوم
باد اگر نماز خلف فاجر بکند از وعید جماعت خلاص شود اما آن مقدار ثواب نیابد که
متقی موعود است زیرا که پیغمبر فرموده است کسیکه خلف متقی ادا کند پس گویا که خلف پیغمبران ادا
کرده باشد و مقتدی اگر یکتن باشد در سمت راست امام ایستد و اگر زیادت بران باشد هم
طرف باید که کوشش بطرف راست کنند که اگر یکس در بسیار باشد و دیگران همه در یمین و ابا
زیرا که اول رحمت بر امام نازل شود و پس ازو بر کسانیکه بطرف راست امام ایستاده باشند و
پس ازو بر کسانیکه بطرف دست چپ اند و در حدیث است که روزے یکے از اصحاب بخدمت رسول
الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله اگر کسے چهار وقت نماز خلف امام ادا کند و

تنها او کند حال و چگونه باشد حضرت گفت هو فی النار همچنین سه کرت سوال کرد حضرت
میگفت هو فی النار بدانکه در وقت نماز با فش باشد که سنت مؤکده است واعلم ان السوم
هو ارسال العلاقة من تحت العمامة ممّا يلى القفاء من جانب الايسر ومن قوله تعالى
ويمددكم ربكم بخمسة آلاف من الملائكة مسوّمين وهو من النبى عليه السلام من سنة الهدى
ومن فضله قال عليه الصلوة والسلام ركعتان معها افضل من سبعين ركعة بدونها
وانه عليه السلام ارسلها فى جميع الاحوال الى حالة السير وهى ثلثة انواع قبضة و
قبضتين وقبضات حتى الصدر الاول لضعيف الايمان والثانى لمتوسط الايمان
والثالث لكامل الايمان كالامر بالمعروف والنهى عن المنكر والفضائل فى حقها كثيرة
لكن لو بسطنا فيما سبق الانوار وههنا فنقول من شرح المشكوة فنقول من شارح المسمى
بالطيبى عن جابر بن جبير قال سمعت عن استاذى اسامة وهو قال رايت رسول
الله صلى الله عليه وسلم لف العمامة على اربعة اوجه بعلاقة سفل وعلو وبعلاقتين سفل و
علو وبعدم العلاقتين ان يريد الصلوة وقراءة القرآن سفل وان يريد القراءة
علوا وان يريد احكام الشرع فبكليهما وان يريد السير والصيد بعدمهما جامع الغرائب
من مصنفات الامام محمد بن حسن الشيبانى قال النبى عليه الصلوة والسلام ركعتان
بعمامة خير من سبعين ركعات بغير عمامة وگفته اند در دستار بستن و سنت اول
آنکه سفید خالص باشد و فوطه بستن بدعت است دوم دستار را باید نه [illegible] آنکه
بهر عقد ثواب باید سوم آنکه بزرگ باید یا کم شود و آنچه اگر در حیات بپوشند دفع گرما و سرما
کند و در ترغیب الصلوة است که دستار حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در میان
هفته هفت و هر روز هفت گز بود و آنکه در جمعه و عید هی بیست و دوازده گز بود پس دستار که کمتر
از هفت گز بود ادای سنت نکند چهارم آنکه با طهارت باشد و پنجم روی بقبله باشد و ششم در هر عقدی
صلوة فرستد بر محمد علیه السلام هفتم استاده باشد و در خبر است که ان موجبات الفقر تکوید
العمامة جالسا هشتم هر جا که خواهد که ویران کند از سر بلند باید که عقد عقده کشاید چنانکه
بسته بود و در یکبار بر زمین نه اندازد نهم آنکه در آئینه بعد بستن در آب ببیند و درست بسازد

مسئله دربیان [illegible]

دہم باقی نہند و در طیبی در شرح مشکوٰة مذکورست کہ قمیص تا بدن از سنتہای موکدہ است و در
ترک او وعید بسیار واقع است هذه المسائل مذکورة فی تحفة الاخیار من مصنفات
الامام الغزالی قال صلی اللہ علیه وسلم البسوا من ثیابکم البیض وکفنوا فیها موتاکم وقال علیه
السلام ان الله خلق الجنة بیضاء وان احب الثیاب الی الله تعالی البیض فلیلبسوا احیاءکم
وکفنوا موتاکم و چون در صحیح دستار از برای آنست کہ تا کفن شود و سفید بودن وی بہترست اگرچہ
یک بار سیاه نیز منقولست و دستار بستن سنت است و فضیلت او بسیارست

**مسئله در بیان فضیلت مسجد**

بدانکہ پیغمبر فرموده است ہر کہ پیوستہ در مسجد آید و انتظار نماز را کشد از شما بثبوت ایمان او گواہی دہید
قال علیه الصلوة والسلام المؤمن فی المسجد کالسمک فی البحر والمنافق فی المسجد کالطیر
فی القفس چنانکہ ملائکہ ہمیشہ در عصمت اللہ و اہل و ہمچنین اہل مسجد آن ہمیشہ در عصمت اللہ
باشند حتی کہ چون دجال لعین و یاجوج و ماجوج بیایند ہر کہ در مکہ اللہ و در مسجد داخل شود خلاص شود
وایضا ہر کہ عدس سیاه در خانه داشتہ باشد آن نیز خلاص شود و ازین جهت عدس سیاه را در
کفن میت انداختن ثواب بسیارست مر میت را

**مسئله در بیان خاک آدم**

در عوارف المعارف است کہ چون حکم
جاری شد کہ آدم را پیدا کنم او دوست من باشد و من دوست او باشم حضرت جبرئیل و حضرت میکائیل را
فرستاد کہ تا از زمین خاک برگیرند نفس گفته اند آواز برآمد کہ شما را بخدا سوگند است کہ از من
خاک نگیرید چون باز گشتند حکم شد کہ چرا نگرفتید گفتند کہ یارب از شما سوگند بشما دشوار
بود اشنیدیم نگرفتیم باز حضرت اسرافیل را فرستاد و نیز ہمچنان باز گشت باز حضرت عزرائیل را فرستاد زمین
باز سوگند بخدا داد او قبول نکرد و گفت خاموش باش کہ من نخواهم گذاشت و آورده اند کہ
پوست روی گرفت و جمع کرد و آدم را از آن آدم گویند کہ ادیم پوست را گویند چون حضرت عزرائیل
بدرگاه حق آمد حکم شد کہ چرا رحمی نگرفت از سوگند شما امر شما را محکم دانستم و گرفتم حکم باری تعالی
برو شد کہ چون بی رحمی کرده قابض ارواح بندگان کہ ازین آفریدم تو باشی و چون بابا آدم را
آفریدند سر او در مکہ بود و پای او در طائف کہ یکی سه صد فرسنگ بود و در عین ہمانجا کہ الحال کعبہ است
توده خاک باقی ماند و آن توده را بکعبہ نامیدند الحال آنرا ہمیں بدل کردند مکہ شد و آورده اند
کہ انچه او آوازی کرد و سوگند بخدا کہ میداد خاک حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیه وسلم بود و سوگند

از جهت این میداد که ازین خاک بندگان پیدا شوند و ایشان بیفرمانی کنند خدا را و مستحق عذاب
شوند و چون بابا آدم از بهشت برآمد در نماز روی خود بجانب همان توده میکرد تا زمان ابراهیم خلیل
الله بعد ازان پیغمبر ابراهیم علیه السلام خانه الله را بران جای درست کرد و بعد ازان در بنی اسرائیل پیغمبر داود بیت
المقدس درست کرد و در زمان طوفان نوح علیه السلام آن توده خاک در تمام عالم پریشان شد و آن خاک
حضرت رسالت پناه نیز از انجا بمدینه آمد تا روضه مبارکش در مدینه شد و دران جا که بابا آدم محراب راست
کرده بود و آن محراب را بچهارم آسمان بردند اکنون در انجا در چهارم آسمان از ان کعبه را ساخته اند
که یک دانه مروارید است و او را بیت المعمور نامند و آن کعبه فرشتگان است که هر روز هفتاد هزار
صف ملائکه بطواف میرسند و هر صفی هفتاد هزار فرشته میباشد که تا قیامت هیچ فرشته نوبت
دیگر نیابد و آن خاک باقی در عالم پراگنده شد تا هر جا که مسجد درست میشود آن خاک رسیده است
و آورده اند که در روز قیامت خانه الله یا کشتی باشد که تمام حاجیان در رو نشینند و از پلصراط درگذرند
و مسجد نیز همچنان شود و تمام اهل مسجد در رو نشینند و از پلصراط درگذرند و در کتاب الفقرا
آورده است که چون کسی در بیابان و دشت در وقت نماز باید که مسجدی درست کند و در نماز گذارد
و چون درست کند هفتاد هزار فرشتگان در قیام می نمایند و عبادت میکنند و تا روز قیامت
همانجا میباشند و مغفرت آن شخص از الله تعالی میخواهند و چون درست کنند شاید که زیادت از پنج
سنگ یا کمتر طریقه بت پرستان نشود و در مفتاح الجنان آورده است که شخصی عاصی
فاجر بود اما خاصیت داشت که چون جای خوب میدید در انجا مسجد درست میکرد و بعد از وفات
او را بدوزخ بردند دیدند که آن سنگها همه جمع شده بودند و در راه دوزخ را گرفته بودند و او را نمی ماند
و حکم شد که برگشتانند و به بهشت بردند و ایضاً آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم
معراج بآسمان چهارم رسید فرشته دید که یک پر او در زمین می گنجید و چشمان او مثل ستاره
آسمان بود و چندان گریسته بود و میگریست که از هر چشم او جوی روان می بود و چون حضرت علیه السلام
رسید و سلام گفت او را هیچ خبر نبود از جهت اشتغال و گریه پس جبرئیل علیه السلام خبر کردش که محمد علیه السلام آخر
الزمان تو را سلام کرد و بعد ازان جواب سلام داد و حضرت پرسید که گریه چیست گفت هر چه حق
آفریده است و می آفریند حساب آن در من حواله کرده است و حساب و میدهم اما چند چیز را هرگز نمی توانم

حساب کرده گیرد ثواب یکی بعد از نماز ده بار درود بر محمد فرستد دوم ثواب یکی از ده مهمان زیاده در
خانهٔ او آیند سوم آنکه در نماز خلف امام ده مقتدی یا زیاده ایستاده باشند ثواب آن امام وآن
مقتدیان بنویسیم در حساب درود جای دیگر آورده اند که خصوصاً در نماز خفتن چهار کس که
امام همین حکم دارند و معلوم باد که چنانکه بکنند القصه از هفتم آسمان گذشته است مسجد نیز همچنان
تا آنکه آورده اند که اگر کسی داخل مسجد باشد و اندرون مسجد آب دهن اندازد و تا بیرون رود
روا نباشد اگرچه بیرون افتد زیرا که این هوا نیز حکم مسجد دارد و پس باید که بکناره مسجد ایستد و
آب دهن اندازد و کراهت مسجد و کذا اندر الجهد است لازم دانند تا آنکه آب دهن جانب قبله و جانب
دست راست و جانب آسمان انداختن گویا که جانب رحمن انداخته باشد و اگر جانب دست چپ
در زیر پای و پس پشت اندازد گویا که بروی شیطان انداخته باشد و در ترغیب الصلوة
منقول است که در مسجد بوریا یا مصلی افکندن کراهت است مگر آنکه بی ادبی است و دیگر هم
سجده کردن بر چیزی که متصل بزمین باشد افضل است چنانکه سجده کردن بر زمین فضیلت
از همه سجده ها حکایت موافق این بشنو آورده اند که در زمانهٔ ماضی پادشاهی بود یوسف
نام چون وفات یافت دو پسر خلف او ماندند یکی حجاج نام دوم منهاج جمله ارکان دولت
بپسندیدند که میان ایشان قرعه اندازیم تا بهر که برآید پادشاهی او را دهیم و هر دو را گفتند که
شما نیت خود را ساز کنید تا در پادشاهی چه خواهید کرد منهاج در نیت گرفت که اگر پادشاه شوم
عدل و احسان و شفقت و رحم بر مسکینان و مدرسه عالمان و خضوع و تواضع خواهم کرد و حجاج
در نیت گرفت که اگر پادشاه شوم تمام سیدان و اکابران و اهل و عیال ایشان و خرابی عالم کنم
بعد از آن ارکان دولت دو سنگ آوردند یکی سیاه و یکی سفید و در آب انداختند
گفتند هر دو شما دست اندازید بدست هر که سفید آید پادشاهی او راست آورده اند که چند کرت
انداختند هر کرت سنگ سفید بدست حجاج آمد پس ناچار شدند او را پادشاه گرفتند در ایام
سلطنت چندان ظلم کرد که اگر کسی نزد پادشاه نشستی اثر ظلم بر وی شدی و خود نه هزار اولیاء
الله را کشته بود که اکثر ایشان سیدان بودند خصوصاً یکی امام جعفر صادق رضی الله عنه
را طلبیدن گرفت و جلاد را گفت که چون امام جعفر صادق اندرون در آید من دستار را از

مسئله در بیان پادشاه [illegible]

سرش بگیرم و تو از قفا گردنش بزن چون امام داخل شد حجاج کرسی زرین خود در پیش امام
انداخت و جلاد را از شمشیر زدن منع کرد بعد از آن از وی پرسید که شما حکم کشتن کرده بود باین
قدر تعظیم من برای چه بود حجاج گفت چون داخل شدی ثعبانی دیدم دهان باز کرده گفت اگر امام را
بجنبی ترا فرو خواهم برد و بار دیگر بهزار دویست کس بجانب روم رفتند تا چهار روز غبار بود بعد
از آن خبر ایشان رسید که بجانب روم رفته اند حجاج بدبخت رومیان را گفت که ایشان را اگر
بمن فرستادید فبها و الا شمایان را اخراب خواهم ساخت پس رومیان بخود اندیشه کردند که اگر
اولاد رسول را برای کشتن بدهیم فردای قیامت بحضور رسول چه جواب خواهیم داد و در ولایت
روم دویست کس دزدان بودند پیش ایشان رفتند و گفتند که شما قاتل شوید بسیدی برسید
که شمایان را حجاج طلبیده است و عیال شما را اینقدر زر بدهیم که بهفت پشت بخورند و الا شما را
بنام دزدان کرده بکشیم و عیال شما را بفروشیم ناچار شده بیچارگان قبول کردند پس ایشان را راهی
کردند چون ایشان در دل خود فکر کردند که یا رب العالمین ما این بعوض اولاد رسول علیه السلام
خود را قتل دادیم که فردا از شفاعت رسول محروم نمانیم بدرگاه حق تعالی دعای بیچارگی ایشان
قبول شد یک دو منزل راه درمیان مانده بود که خبر آمد که حجاج در جهنم شد و هر دو ایشان از طفیل
رسول الله و از اولاد امجاد خلاص شدند باز گشته بولایت خود آمدند و دست بوسی و تعظیم
میکردند که سیدان اند نعوذ بالله من ذلک چگونه خود را بسیدی قرار داده بودند و بدعتها
را اظهار کردند از برای حاصلات دنیاوی و قریبا خفقد و اقوال بقاری رفض ازها
صادر شده است آورده اند که الحال اکثر مردمان که خود را سید میگیرند و خود را برفض کشند
و سب اصحاب میکنند و خمر خوردن و زنا کردن بخود حلال میدانند و سبلت رست نمیکنند و همراه
علم و علمای دین که بدانها ثبوت شریعت است دشمنی میکنند و خود را شاه خوانند و میر میخوانند ایشان
اولاد همان دزدان اند و صحیح النسب نیستند بلکه نسبت خود را تبدیل کرده اند و پیغمبر علیه السلام
فرموده است که ایشان بوی بهشت نیابند لقوله علیه السلام من بدل اباه بغیر اباءه
فالجنة علیه حرام **ایضا** روزی امام حسن بصری را برای کشتن طلبید کسان او در رفتند
امام حسن گریختن گرفت و در صومعه خود در آمد چون ایشان رسیدند حبیب عجمی که مرید امام بود

بزرگے صومعه ستاده بود گفتند امام چه شد حبیب گفت که در درون صومعه است چون درآمدند هر چند
امام را نیافتند برگشته رفتند چون امام برآمد از حبیب پرسید که دیدند چرا مرا ننمودی حبیب گفت یا امام
این برکت راستی بود که خلاص شدی و الا تعیدا ثم کرده شد الغرض چون حجاج بمرد در خواب
دیدندش بمانند مشکی پر از آب افتاده بود گفتند که خدا با شما چه کرد گفت مرا بیامرزید گفتند چرا
گفت بدو خاصیت یکی آنکه هرگز بغیر از خاک سجده نمیکردم حتی اگر در کشتی می بودمی و یا بر زیلچه
سفر مودم که خاک را در سجده گاه من اندازید و دیگر آنکه سنت نماز دیگر را فوت نکرده بودم و آن
سنت دیگر چهار رکعت است بیک فاتحه و یک اخلاص مسئله اگر زمین پلید باشد و جامه بروی انداز
دلق کرده اگر از طرف بالا اثر نکرده است نماز روا است و اگر جامه یک طرف پلید و یک طرف پاک
باشد اگر چه پیوسته نباشد چنانکه قبا باید که همان طرف پلیدی بزمین کند و طرف پاک بالا کند و بدو نمام
اگر جامه در زمین اندازد برای نماز چنان کند که گردن و دامن زیر قدم اندازد و اگر کلمه همراه باشد هم طریق
طرف سر پوست حیوان اندر زیر قدم اندازد و طرف دنب را جانب قبله کند مسئله خاصلی فی
جلد الحیوان فیه طین یجعل رقبته تحت قدمیه فان لم یجعل لا یجوز صلاته در مضمرات
مسئله بدانکه پنج بنای مسلمانی بر دو گونه است بعضی بالفعل اند و بعضی بالقوت اند بالقوت
چون حج و زکوة و بالفعل چون نماز و کلمه و روزه پس اگر خواجه غلام را گوید که بر تو کار من فرض است
و کار حق را باید گذاشت و یا غلام گوید که کار خواجه بر من فرض است و کار حق نیست کافر گردد
زیرا که فرض خدا آنچه بالقوت است تا مستحق آن نگردد لازم نشود و آنچه بالفعل است او
است پس هر کس را از آزاد و بنده و مرد و زن بر همه فرض عین است و فرض عین آنرا گویند
هرگز از کسی ساقط نشود و خوش گفت آنچه گفت ع طاعت اوست فرض عین شده
بر همه خلق بیچون شده مسئله در بیان اوقات خمس صلوة ۱- اول وقت
صلوة فجر طلوع فجر دوم است و آن سفید است در افق آسمان از جانب مشرق لقوله
السلام لا یغرنکم اذان بلال و آن چنان بود که در زمان رسول علیه الصلوة والسلام
دو اذان می بود یکی در شب اول اذان بلال میگفت برای انتباه خلق تا اکل و شرب کنند و
در رمضان و یا تهجد کنند و غفلت نورزند در سائر ایام و در وقت بامداد اذان ابن ام

پس حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که اذان بلال فریفته نشوید که آن هنوز شب است و اول
وقت نماز پیشین نزدیک برگشتن آفتاب است و آخر وقت او دو چندان گشتن سایه هر چیز
را جز سایه اصلی که جبرئیل امامت رسول دو بار کرده است در اول روز نزدیک برگشتن آفتاب
بود و در آخر روز نزدیک دو چندان گشتن سایه هر چیز بود جز سایه اصلی و اول وقت عصر
بیرون وقت ظهر است و آخر او غروب آفتاب است و اول وقت نماز مغرب غروب آفتاب
است و توقف میان غروب و مغرب چندان کند که سه رکعت نماز بجا آرد حتی که اگر کسی
شروع کرده باشد در نماز دیگر و آفتاب غروب شد و او یک رکعت کرده باشد و سه رکعت مانده
است نمازش فاسد شود زیرا که بعد غروب باین مقدار وقت بحساب عصر است و آخر وقت
مغرب غائب شدن شفق است بقول ابو حنیفه رح و آن شفق سپید است در کناره آسمان
و اول وقت عشا از غائب شدن شفق است و آخر وقت او تا طلوع فجر ثانی که آنرا صبح
صادق گویند بدانکه اصعب این اوقات در حق مغرب وقت ظهر است زیرا که تعلق بحساب
شهور دارد پس همه از آن بیان کنم انشاء الله تعالی چنان و چنان

| اسد<br>بھادرون | سنبله<br>اسوج | میزان<br>کاتک | عقرب<br>اگھن | قوس<br>پوس | جدی<br>ماگھ |
|---|---|---|---|---|---|
| دلو<br>پھاگن | حوت<br>چیتر | حمل<br>بیساکھ | ثور<br>جیٹھ | جوزا<br>اساڑھ | سرطان<br>ساون |

بدان ای عزیز که این مقدار دانستن از حساب فرض عین است تا هر کسیکه بداند وقت
نماز را شناخته باشد زیرا که شناختن وقت یکی از فرض عین نماز است بدانکه این دائره مثال
کوه قاف دارد زیرا که کوه قاف گرد جهان است از این زمین و آفتاب بر آسمان میرود و این
شب سایه اوست و در زمستان آفتاب بکناره آسمان میرود و میگذرد و در تابستان در میان
آسمان میرود و روز کلان می شود و در کناره کوه قاف نزدیک گشته می آید شب خورد می شود
و در زمستان از کوه قاف دور میرود شب کلان می شود آورده اند که هفت طبق
زمین در نظر آسمان دنیا چون حلقه در بیابان است و این آسمان در نظر آسمان ثانی چون حلقه
در بیابان است از کلانی و همچنا تا هفتم آسمان و باز بالا هفتم آسمان در بیابان است که آنرا

بحر الحیوان نام ست هفت بار آسمان و زمینها ست و این همه که مذکور اند در نظر کرسی چون حلقه در بیابان
ست از کلانی او و باز کرسی در نظر عرش چون حلقه در بیابان ست ذکر عرش و کرسی و بهشت

لقوله علیه السلام ارضی الجنة کرسی وسقفها عرش الرحمن و کرسی از زبرجد سبز ست و در و مرغزارها
ست که هر در مرغزار برابر این دنیا کلان میشود و دران مرغزارها اند که هفت برابر این زمین در
زیر یک سم ایشان میشود و عرش را هشت هزار پایه ست و از یک پایه تا پایه دیگر چهل هزار ساله
راه ست و در هر پایه او هفتاد هزار میدان ست از میدانی تا میدان دیگر هفتاد هزار ساله راه ست
و در هر میدان هزار بستان اند نورانی و در هر بستان هفتاد هزار شهرستان و در هر شهر هفتاد
هزار سرای ست و در هر سرای هفتاد هزار خانه ست و در هر خانه هفتاد هزار زاویه ست و در هر زاویه
هفت هزار تخت و در هر تخت هفتاد هزار حور عین آورده اند که چون عرش را خدای عز و جل
آفرید یا و هم فرشته را بیافرید که سر او بالای عرش و پایها او در تحت الثری آن فرشته بحضرت
عز و جل التماس کرد بار خدایا فرمان ده تا بگرد عرش عظیم بگردم حق سبحانه و تعالی فرمان داد که بگرد گرد
عرش گردد آن فرشته همیشه گرداگرد عرش تا روز قیامت میگردد و در هر قدم ده هزار ساله راه ست
که منقطع می کنند تا ابد الآباد از انتهای عرش خبر نشود و از آن جایگاه که راهی شده ست و باز
همان جا نرسد پیغمبر علیه السلام فرموده ست که حول العرش منابر من النور و فیها خلق
من النور که همه چیزهای ایشان نورانی باشند و آن منابر انبیا و شهیدان نباشند بلکه انبیا
و شهیدان نیز آرزو برند بآن منزلها یاران گفتند یا رسول الله از برای که باشند گفت آن
کسی را باشد که خاصة الله خدمت عالمان کرده باشد و همیشه در صحبت ایشان باشد صدق
رسول الله صلی الله علیه وسلم الغرض گرداگرد زمین کوهیست قاف نام پنج مقدار آن
زمین بالای سر او ست و سر او به نزدیک بعضی متصل آسمان ست اما اهل دیده گفته اند که در
او و آسمان فرجه ست و گرداگرد آن کوه مارے پیچیده ست و مقدار یک شبر دنب خود را در
دهن گرفته ست و آورده اند که چون عالم و جهان وفات یابد چهل روز فرشتگان جامهای
سیاه پوشیده می آیند و ماتم می کنند که خرابی در دین پیدا خواهد شد و تمام حیوانات روی زمین
در وفات او خمره میشوند و ابد و گلزه میشوند [illegible]

خود را بخورند و باز رود ره کرده مقدار شبر دیگر بر هم نهند ازین جهت ست که زمین خرد میشود و ولایتهای بعید بیک دیگر نزدیک میشوند وراء کوه قاف زمین ست کثیف مقدار ده هزار برابر این دنیا که یاجوج و ماجوج می باشند و ایشان از اولاد یافث اند و هیچ از ایشان نمیرد تا اولاد ایشان چهار هزار پیدا نشوند و خوردنی ایشان مارے باشد چون سال قحط باشد بر ایشان یک مارے بارد و چون فراخی شود دو بار و همه ایشان کافر اند که بوی بهشت نیابند و قد ایشان بعضی از هر بلندی بلند و بعضے سه گز بلند و یک نیم گز صدر و اند و صد من سنگ را صد گز دور مے اندازند و بعضے بقدر یک شبر و پوشاک ایشان گوش ایشان ست یک گوش را در تہ می اندازند و یک گوش بالای خود می پوشند و تمام وجود ایشان بمانند خوک ست و وراء ان هوا هشتاد زمین سفید اند که آنرا هوا گویند و لطیف اند و فرشتگان بران چندان اند که اگر از آسمان سر سوزن بیاید راه نیابد از کثرت ایشان و همگی ایشان لا اله الا الله محمد رسول الله گویند و وراء ایشان هفتاد هزار زمین از نقره خام ست و هفتاد هزار از گلاب طلا و هفتاد هزار از مشک سفید و هفتاد هزار مشک سیاه و هفتاد هزار پرده کبود و هفتاد هزار از عقیق رنگ و هفتاد هزار از زر سرخ خالص و هفتاد هزار زرد و هفتاد هزار سفید و هفتاد هزار سبز و هفتاد هزار سیاه بعده پیغمبر گفت علیه السلام که املاک حق نا متناهی ست اگر بیان کنم زهرهاے بترقد و وراے ایشان جلال و جمال حق ست که بیان نتوان کرد قال الله تعالی قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا و این آسمان و دنیا و همه زمینها گذشته هست و آفتاب صد و شصت برابر این دنیا ست و الحال بر آسمان چهارم ست و پانصد گوشه دارد و هر گوشه پانصد زمام دارد و در هر زمام پانصد فرشته موکل اند که او را بگردن میکشند و بسرعتے میگذرانند آورده اند اگر اسپ تازی در دوانیدن از زمین پاے بگیرد آفتاب هزار ساله راه دور میرود چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم روزی وقت پیشین از جبرئیل پرسید که هست یا نه جبرئیل گفت لا و نعم حضرت گفت واقعه باز گو گفت که چون گفتم لا هزار ساله راه بگذشت و وقت شد بعد ازان نعم گفت آورده اند که در زمستان ازان جهت کم میشود که بطرف شمال دریاها بسیار اند و بعد ازین معلوم باد که نماز فجر را اول وقت تا خیر نتوان کرد ثواب بسیار ست حتی که

مسئله

آورده اند که چندان تاخیر کنند که میان طلوع شمس و فجر صد آیت خوانده شود و این بطریق سنت است که
در نماز پنجاه آیت بخوانند و نمازش فاسد شود تجدید وضو کند و تا باز پنجاه آیت خوانده شود

لقوله علیه السلام اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر و در نماز پیشین و عصر تعجیل افضل ست بابر خلاف
او اشود و در خلاف الا آن که ساعه آن نشود و در نماز مغرب تعجیل کنند آورده اند که روزی امیر
المؤمنین عمر رض نماز مغرب را کرد و از سجده بر آمد ستاره دید یک بنده را کفارت آن آزاد کرد و

گفت که تاخیر کردم لقوله علیه السلام لا یزال العبد بالخیر ما لم یصل المغرب باشتباک
النجوم و در وادی قریة رو بعض متفق اند برین که نماز شام را تاخیر کنند و فطار را بطلوع نجوم
کنند پس سنی را باید که خلاف ایشان کنند و در فتاوی نوادر آورده است که نماز را از وقت
خود تغییر دهد عذاب سی و شش بار برابر در نامه اعمال و نویسند و در نماز خفتن تاخیر تا ثلث لیل
اولی دهد پیغمبر فرمود که اگر بر دهقانان دشوار نبودی فرمودمی تا خفتن را بثلث لیل واکردندی
والا جائز نباشد و ماهتاب را گفته اند که نود و نه حصه از زمین بیا کلان است و در آسمان چهارم است
و او را نیز بر گردون میکشند و آورده اند که فرشتگان بغایت سرعت میکشند در کشیدن
آفتاب و ماهتاب حتی که در آسمان چهارم دریا ها اند گاه گاهی گردون کج شده در آب می افتد
هر چه مقدار از ایشان در آب میرسند تاریک میشوند و خسوف و کسوف میباشند و آن نیست
که بعضی عوام الناس میگویند که آنها از کثرت معصیت خلق و یا وفات بزرگ گرفته میشوند زیرا که
ایشان جماد اند و از نیکی و بد خبر ندارند چنانکه آورده اند که چون ابراهیم فرزند حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بود وفات یافت دران روز آفتاب گرفته شد بعضی گمان بردند
که مگر وفات ابراهیم اینچنین شد حضرت فرمود که نه چنانست که آفتاب و ماهتاب بوفات کسی گرفته
شوند و آن فرشتگان هیچ از شتاب و کشش ایستاده نمی شوند تا آنکه باز بحکم باری تعالی راست گردند
و معلوم باد که شهور بعضی قمری اند و بعضی شمسی اند و قمری بعضی سی روز باشند و بعضی یک
کم از سی و شهور شمسی نیز دوازده اند و سال بحساب شهور شمسی یازده روز از حساب شهور قمری کلان
است چنانکه در نصاب صبیان گفته است سه لا و لا الف لا و لالاشش مه است لل کلها
کلا نل شهور کوته است حمل ثور سرطان اسد جوزا سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت

قصه عادیان

وبشنو که در زیر این زمین همه باد ست و باد قوم عاد چون از سر سوزن از ان باد آمده بود که
همه ایشان از یورش برساخت و در روز قیامت آن باد پیدا آید و باشد که از صور باشند
نیز همراه بشود و این عالم را خراب خواهد کرد و این زمین پانصد ساله راه درازی دارد و پانصد
ساله راه پهنائی دارد و قصه عادیان آنست که ایشان کافران بودند و از هر بلندی بلند بودند
چنانکه یکی از ان طرف کوه میرفت و دیگر این طرف کوه میرفت و هر دو بهم سخن میکردند و در میان
ایشان هود پیغمبر مبعوث شد و این قوم را دعوت میکرد قبول نکردند پیغمبر فرمود که ای کمبختان
شما از بت پرستی باز گردید و الا شما را هلاک خواهد کرد ایشان پرسیدند که هلاکی مایان بچه خواهد شد
هود گفت شما را باد هلاک خواهد کرد آن سگان بعقل در کوهها رفتند و بر سر آن کوهها دیوارها
مهیا کردند بغایت کلان و گفتند که ازین دیوارها باد نگذرد روزی جمع شده به پیش هود آمدند که باران
نمی شود اگر شما پیغمبر هستید باران از خدای خود بخواهید و ابر پیدا کنید هود علیه السلام گفت ابر
چگونه پیدا شود گفتند ابر سیاه باشد در ان زمان بحکم خدای ابر سیاه پیدا شد مقدار سر سوزن
ازان باد بیرون آمد که همه ایشان را بهم زد و آورده اند یک پدر یکی را دست میگرفتند و
می ایستادند و سنگ و چوب و خاک بر بالای ایشان می پاشید و در زیر سنگ میشدند و در زیر
زمین دوم خلق خدای اند که قامت ایشان مانند قامت گوسفند است و سرهای ایشان مانند
سر آدمی ست و آورده اند که از هر حیوان یک نشانی در ایشان هست حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم را پرسیدند که آدمی زاد اند گفت نه بلکه در روز قیامت فانی شوند الحال یکی
از ایشان عاصی نشده است از ترس سنگهای گرم دوزخ که در زمین چهارم ست آن سنگها را کبریت
نامند اگر یکی ازان سنگها درین جهان آید همه کوههای روی زمین چون موم بگدازند و آب شده
خود باستند و در زمین پنجم ماران دوزخ اند و در زمین ششم کژدمان دوزخ اند بمقدار اشتران کلان و در
زمین هفتم تخت شیطان ست و شیطان را گفته اند که یک اندام سفید ست و یک اندام را بر دیگر اندام
میزند بهر زدنی او ده نفر زایند و تخت او را سجین نامند و آن سجین سنگی ست که برابر این دنیا ست
و میان کاواک و بالای سنگ یک ماهی سر پوش بر وی نهاده اند و ارواح بدکاران در آنجا عذاب
و این هفت زمین بدست یک فرشته است که آن فرشته هفت بار برابر آسمان و زمین ست

و پاے او در هوا مانده بود بفرمان خدای تعالی از بهشت یک تخته آورده شد از یاقوت سرخ که هفت بار برابر
آن فرشته زمین و آسمان کلانی دارد و آن فرشته پاے بر وے نهاد و آن تخته بر پشت گاو بیست
از بهشت که کلانی او را خدا داند و چهار صد و هشت شاخ دارد و این تخته از بیند گردن او تا سر
دو سرین رسیده است آورده اند که روزی شیطان رفت و پیرو و وسوسه کرد که چه بار بر پشت
خود گرفته اند تا خلاص شوی چون عزم کرد که اندازد پشه بحکم خدای تعالی آمد و در دماغ او در آمد
و بینی او هفتاد سال بیهوش افتاده بود و چون بهوش باز آمد زود تر نگریست که مگر عالم
خراب شده باشد اما چون همه برجا بودند خطاب حضرت عزت برو شد که ای مقدار املاک
من بچه چیز استاده اند که تو گمان فاسد بخود بردی که مگر املاک خود را من گرفته ام پس چون
این مکر شیطان را بجز وزراه دلو و جزاے تو آنست که فرداے قیامت براے بندگان خود
ترا ذبح کنم آورده اند که از ترس آن خطاب هیچگاه چشم بر چشم نزده است و آن گاو بر ریگ ناکس
است که آنرا ثری گویند هفت بار برابر گاو کلان است و آن ریگ بر پشت ماهی است و آن
ماهی از آن ریگ خبر ندارد چنین آورده اند که روزی حضرت عیسی علیه السلام گفت که یا رب آن
ماهی را بمن بنما حکم شد که برو نزدیک کوه قاف آنجا غاریست که آب تمام جهان در آنجا جمع
میشود و در درون غار سنگی هست بر آن سنگ بیا و از آتش دوزخ چون از سر سوزن بدو تاب
میرسد و این دریاهاے دنیا همه بر آن سنگ میرسد چنان تافته است که چون کسی بر آن تافته
قطره آب اندازد پاکیزه و تر از و خشک مے شوند و اگر این آب نبودی تمام عالم از تاب آن سنگ
بسوختی و چون حضرت عیسی بدانجا رسید ماهی دید که از تیز تیز تر میرفت و یک نوبت او سه روز میگذشت
اما چون نگر کرد همه روز یک چشم او نگذشته بود و بعد از آن حضرت عیسی گفت آمنا که آن ماهی
همچنین است از حضرت عزت ندا شنید که لا بل این طور ماهیان هفتاد هزار ایشان یک لقمه
آن ماهی خواهد شد و آن ماهی در دریاست که آن دریا از آن ماهی خبر ندارد و آن دریا را
در بر گرفته است و در زیر آن بیشه تاریکی است که انتهای او خدا داند و در زیر آن تاریکی دریاست
که ده هزار بار برابر این دنیاست که عرض و طول و عمق او برابر است
قعر زیر آن زمین سپید رنگ که از کف دست هموار تر است و در روز قیامت

همان زمین ابیارند تا این مخلوقات در وی گنجد و در زیر آن زمین نیز دریاست که در زیر آن
باز زمین است و علی هذا القیاس هفت دریاست و هفت زمین آورده اند که در آن زمینها
مخلوقات اند که حساب آن خدا داند که سوزن ران زمین نگنجد و عبدالله انصاری رضی الله
عنه از حضرت پرسید که آدمی زاد اند حضرت گفت از آفریدن آدم خبر ندارند و ایضاً گفت که
شیطان با ایشان حرکت میکند گفت لا بلکه از خلقت شیطان خبر ندارند الغرض سال تمام
برابر دوازده روز میباشد یعنی سی روز این جهان یک روز آن مخلوقات میشود و بحکمت الهی
و در زیر آن زمینها دریاست که ده هزار بار برابر این دنیاست و عرض طول و عمق او برابرست
و آن دریا را جهیم نامند که از خون و ریم و زرد آب عاصیان است و سخت جوشیده است و ارواح
خون کنندگان بناحق دران دریاست آورده اند که در روز قیامت نشانه هر طایفه جدا
باشد اما چهار طایفه را نشان برابر باشد اول زنا کنندگان و اصیل فروشان و خمر خواران
و کسی که مزدوری مزدوران ناحق کند شهر ده روز راه جرم ایشان درشت باشد و در میان هر دو
لب ایشان چون باشد کشتی جایهای ماران و گژدمان باشد و لبهای ایشان چون جبل
لعل کلان باشد و پیشانی چندان کلان شود که سه روز راه اسپ تازی و دان دندان
بران دو و سرهای ربو خواران چون کوههای کلان شوند که طاقت استادن نداشته باشند
بلکه بر سر خود بایستند و پایها بالا کنند و مانع زکوة را و کسی را که در تجارت مال خود را بکذب
ستایش کند شکمهای ایشان چون کوههای کلان باشد و پر از ماران و گژدمان منقولست که
یکی از اصحاب وی اشتر فروخت بسی صد درم چون این خبر بهشام که یکی از اصحاب بود رسید
در عقب آن سوداگر دویدن گرفت چون رسید گفت اشتر را برای کشتن خریدی یا برای بار
گفت برای بار گفت او بار نیست زیرا که سم او سوراخ دارد چون آن تاجر دید بیعه کرد که برابع
صد درم کم کرد و صد درم خرید صاحب شتر در پیش هشام رفت و شکایت کرد که چرا صد درم مرا
زیان کردی هشام گفت که من خود را و شما را و اهل قریه را از عذاب خدا خلاص گردانیدم
زیرا که حضرت رسالت پناه فرموده است که چون بیعه عیب ناک باشد و صاحب مال آن عیب را بتاجر
ننماید و مطلع نکند عاصی شود و هر که از اهل قریه بران خبر باشد و خبر نکند همه ایشان عاصی شوند

پس من بمتابعت حضرت کردم الغرض در روز قیامت برای این جماعتها که مذکور شد برای کفار و برای
جمله عاصیان جانی که بی توبه مرده باشند پیاله‌ها از آن دریا بیارند چون پیش آرند از تلخی و
گرمی آن از دو آب گوشت روی ایشان بریزد و در آن ساعت برای عذاب آن گوشت باز
بروید و چون فرو کشند تمامی گوشت و پوست ایشان بریزد و باز بروید و برخلاف این
مر مخلصان و عرصات و متقیان و تائبان و جمله صلاح کاران را پیاله‌های از بهشت بیارند که
از مشک خوشبوتر باشد و از برف سپیدتر و از شکر نرم‌تر چون فرو کشند آن پنجاه هزار سال
چون یک ساعت بر ایشان بگذرد و در زیر آن دریا زمینی ست از برف و ژاله و کلانی او در [illegible]
کرده هزار ساله مسافت تیز رو پیاده از طرف تا طرف دیگر برسد اگر آن زمین نبودی جمله املاک از
گرمی دوزخ بسوختی و در زیر آن سرپوش دوزخ ست که طول و عرض و عمق او خدا داند و در زیر
آن هفت دوزخ ست که اول ایشان جحیم نام ست و دوم جهنم و سوم لظی چهارم سقر و پنجم سعیر
و ششم زمهریر و هفتم هاویه که همه روز خدایان گرم میشوند و در هاویه منافقان و برهمنان و
کسیکه سوگند بخدا بکذب کند و در قضیه کسانیکه دین حق را تبدیل و هنود باشند و در زیر ایشان
هفتاد هزار پرده‌ها کبود اند که هر پرده هفتاد هزار بار برابر این دنیاست و در زیر ایشان
هفتاد هزار پرده‌های عقیق رنگ اند علی هذا المقدار و در زیر ایشان هفتاد هزار پرده‌های سرخ
خالص اند علی هذا المقدار و در زیر ایشان هفتاد هزار پرده‌های زرد اند علی هذا المقدار و در زیر
ایشان هفتاد هزار پرده‌های سیاه اند علی هذا المقدار و بعد از آن حضرت رسالت پناه صلعم
و صفوه که جلال و جمال حق ست که در حصر نیاید و نه در بیان آید و بلی مر اطرا گفته اند که ترتیب
مار پیت و آن مار دوزخ ست و نام او ملیخا ست و در تمام سال دو نفس میکشد چون باد
در پی ست او در دو گرمی باشد تابستان می‌شود و چون از پی جبه دو سردی
زمستان شود و معلوم باد که آفتاب درین جهان بحکمت الهی بحسبان همی تابد چنانکه آورده ا
که طرف شمال ولایتی ست که نماز عشا بر ایشان مهیا نشد زیرا که چون بامداد او [illegible] و
ظهر و عصر و مغرب بیارزد صبح صادق میدمد و نام آن ولایت هباست و مردمان آن ولایت
بلیتی ظریف اند و در طرف یمین شهریست که بلغار نامند که در تمام سال چهار روز ایشان را

عشا نمی باشد زیرا که ظرف نماز وقت است پس بعدم وقت عدم نماز لازم آید و در طرف مشرق ولایتی
است که شش ماه در آنجا شب می باشد و شش ماه روز که اصل همه دریاها از آنجا راهی شده است و
همه ولایت پر از برف است حتی که آورده اند که هر زنده سر که از حیوانات که در آنجا رسد برف می شود
و در شش ماه تابستان چون آفتاب در میان آسمان باشد بر آن هیچ لا ... بسیار پیدا شود و برف
میگدازد و دریاها کلان میشوند و شش ماه زمستان چون آفتاب بکناره آسمان رود در آن
ولایت شب باشد و برف بسیار بارد پس آنکه حکم نماز ساقط گردانیدن درست است از همه خواه
با دا خواه بقضا یعنی اگر وقت آورده شود ادا شود و اگر بعد از وقت آورده قضا شود پس مومن
متقی را باید که اوقات را نگهدارد و اما آنچه متعلق بوقت نیست در آن شتاب تمام باید کرد زیرا که
هر نفس که بر می آید گویا که یک سنگ از دیوار عمر تو خراب میشود و هر شب که می آید کرست فردای
قیامت گواه تو ام هر چه از عبادت میکنی بکن و هر روز نیز همچنان میگوید و هر قدم که گرفته میشود
گویا که بجانب قبر می. چنانکه بزرگی را گفته اند که در درون خانه قبری را کاویده بود
علی الصباح غسل میکرد و زنده میپوشید و در آن خوابی کرده می گفت یا رب امروز مهلتم ده که
توشه اینجا بیارم تمامی روز و شب بعبادت الله صرف میکرد و میگفت که ای بدن کاهلی مکن که
فردا ترا انجا باید ماند هکذا در تمام عمر چنان میکرد حکایت بایزید بسطامی در رساله
خود آورده است که بلبلی در باغ آشیانه داشت و در ایام بهار عمر خود در انجوشی و خورمی و
بذوق و شوق گل میگذرانید اما چون باد خزان دست تظلم دراز کرد و تمامی باغ را بی برگ و
گل ساخت و آشیان از آنجا خراب شد و در زیر آن درخت خانه موریچه بود که در تمام
ایام صیف توشه در زمین جمع کرده بود و در زمستان بفراغت شده از خانه بیرون
نمی آید بلبل ناچار شده در پیش آن موریچه رفت و سوال کرد که ای یار قدیم و مدت مدید
در اینجا همسایه گذرانیدیم الحال چون کم خرچم چیزی بمن بده تا غذا کنم موریچه گفت که ای
بلبل بی عقل بر بهار عمر نمیتوان شد زیرا که باد خزان در پیش است و می گذرد و بهار بخرمی
خود می گذرد و باید که مومن چنان زیرکی کند که آن موریچه کرده بود که خزان آخرت در پیش
است و ایضاً حکایت ملائم این گفته اند که غلام بخدمت خواجه حبشی بود چون خواجه را

مسئله در بیان ولایتی که شش ماه روز است و شش ماه شب

بر و رحم آمد او را آزاد کرد و بیار و زر بسیار بوی داد پس غلام را کشتیه اشد گرفت چون در کشتی در آمد
الهی کشتی شکست و بر یک تخته ماند و آن تخته بر جزیره بیرون آمد چون چند روز در آنجا
ماند بغایتی گرسنگی و تشنگی کشیده ناگاه دید از طرفی جمع سواران پیدا شدند و او را لباس خوب
پوشانیدند و طعام و شراب خورانیدندش و بر اسپ سوار کردند و او را بی ساختند پس در شهری رسید
بغایتی آبادان دید با تخت منقش و آراسته و او را بر تخت نشاندند و چند هزار لشکر بسیار و چوبدار
و غلامان پیش او استادند غلام بغایتی متحیر شد گاهی گفتی که مرده ام و باین درجه رسیده ام و گاهی
گفتی که خواب دیده ام فی الجمله از ایشان سوال کرد که این چه حالت ست گفتند که شما را بادشاه ساختیم
و شما بیدار دید و مرده نباید و معلوم شما باد که خاصیت ما باین جا انست که چون یکسال بگذرد در ولایت
ما جایی ست که هرگز از تری آب نشان ندیده است و نه سایه و نه درخت دارد و بادشاه خود را بروی
در آنجا اندازیم بمیرد و بس با این ترتیب یا یکدیگر هرگاه یکی آدم خواه مرد و خواه زن می یابیم او را بادشاه
می کنیم غلام گفت که هرچه خواهید اندازید گفتند آری گفت حکم من قبول میکنید یا نه گفتند آری
الحال تمام مردم خود را در آب اندازیم و خلاف امر شما نکنیم غلام گفت بروید و آن جای را این بنا
رفتند چون آنجای را بغایتی صعب یافتند پس غلام مرد حکیم بود فرمود تا در آنجا عمارتها و سرایها و خانها
درست کردند و درختان از هر جا بیاوردند و در آنجا نهال میکردند حتی که از خانهای ایشان غله می بردند و
در آن جاهای انداختند ایشان بادشاهی دو دیگر شدند و آن موسم را آنگاه بیدار شدند چون آن وقت
شد غلام را برده در آنجا ماندند و ایشان برگشتند چون آمدند دیدند که در این ولایت هیچ خوشی و
خرمی نمانده بود بلکه همه خراب و ویران بود و ناچار شدند و نزد یک آن غلام رفتند و در آنجا او را
بادشاهی قبول کردند و در آنجا می باشیدند پس همین تمثال ست کار دنیا و آخرت لقوله
علیه السلام الدنیا مزرعة الآخرة پس آن چیزی که تقرب الی الله و یافتن نجات اخروی
حاصل نشود مگر بجای آوردن اوامر و بازماندن نواهی و نوافل کما قال حدیث قدسی لا یزال العبد یتقرب
الی بالنوافل و معلوم باد که بعد از ایمان فضل ترین عبادتها نماز ست لقوله علیه السلام الصلوة
معراج المومنین لا صلوة له لا معراج له پس فضل ترین و نیز بیان سایر نوافل نماز ست انجا
سخن چند از نوافل نماز و روزه بیان کنم تا هر مومن را فایده حاصل شود و باید که هر نماز نفل

مسئله در بیان نفل

روزه نفل که بجای آرد نیت آن تکمیلاً للفرائض کند و اگر خیر و صدقه بدهد بنیت نقصان زکوة
بکند تا اگر در فروض و نقص شده باشد باین درست شود و معلوم باد که نماز نفل را بقیام ادا کردن
دو چندان ثواب است که در قعود ادا کند و اگر مربع نیز هم رواست و قرائت خواندن در نوافل در
همه رکعات فرض است بعد ازین نوافل نماز و روزه و ادعیات که او را دفقیر رست و از کتبهای
روانج گرفته است چون منتخبه الانوار و مفتاح الجنان و اوراد شیخ الشیوخ و جنت الفردوس
وغیر ذالک من احادیث النبوی درین کتاب خواهد آورد آورده اند اول بعد از طلوع صبح
صادق باید که بغیر وضو بکار دنیاوی مشغول نشود که گفته اند هر که بغیر وضو بکار دنیاوی
اشتغال نماید بعد از طلوع صبح صادق در روز قیامت همان کار او را با آتش دوزخ گرم کند
و بدو نزدیک کند و او را بدان بسوزند و از کلام دنیاوی نیز احتراز کند و سنت نماز
فجر را باید که در خانه ادا کند و این دعا بخواند اللهم اجعلنی نوراً فی قلبی و نوراً فی صدری
نوراً فی لسانی و نوراً فی راسی و نوراً فی مخی اللهم اجعلنی نوراً یا صاحب النور فاغفرلی
ذنوبی و اعتقنی من النار برحمتک یا ارحم الراحمین آورده اند که او را دستیاران نیست
که سوره یا ایها المزمل بخواند ثواب بسیار است و هفت بار سوره اذا جاء نصر الله بخواند و
نظر بکوهها کند آن کوهها فردای قیامت در پله سنگی و انداخته شوند و یازده کرت این دعا
بخواند یا حبیب الفقراء یا انیس الغرباء و یا معین الضعفاء و یا دلیل المتحیرین یا حی
یا قیوم یا حنان یا منان یا بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام ثواب بسیار است
و نیز اگر این دعای مذکوره را بر پاره خاک از قبر بدمد و بران قبر اندازد و هیچ عذاب بران گور
نماند اگرچه مستحق عذاب باشد و بیست کرت این بخواند یا قیوم فلا یفوت شیء من علمه ولا
یؤده و خاصیت این اسم مذکور است که بر هفت سنگ یکان بار بخواند و در آب اندازد
و فی الحال گم کرده خویش بیابد و اگر بعد از صبح صادق بیست و پنج کرت بخواند ثواب بسیار
است و چون بجانب مسجد رود و بر ادای فرض فجر در راه آیت الکرسی بخواند و سبحان الله
و بحمده استغفر الله صد بار بخواند و ایضاً صد کرت استغفر الله العظیم الذی لا اله الا
هو الحی القیوم و اتوب الیه و اسأله التوبة و هفتاد کرت ولن تجدوا نعمة الله لا

خصوصاً ان الله غفور رحیم بخواند حق تعالی فرزندان او را محتاج کسی نکند و صد بار یا صمد
بخواند و صد بار یا سمیع بخواند و چهل بار یا عزیز بخواند که ثواب هیچ نعمت از وی حق تعالی
نخواهد و اگر صد بار بخواند عزیز هر دو سرای گردد و چهل و یکبار یا حی یا قیوم یا حنان یا منان

یا بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام ان تحیی قلبی بنور معرفتك یا الله

یا الله یا الله برحمتك یا ارحم الراحمین و پیغمبر فرموده که خانهای خود را پر نور کنید یاران
گفتند یا رسول الله چگونه باشد گفت بدو چیز یکی سنت بامداد در خانه ادا کنید و فرض در
مسجد و دیگر فرض عشا در مسجد و وتر در خانه آورده اند که هر که وضو کرده بجانب مسجد
راهی شود ثواب حج قبول را برابر هر قدم بیابد و ثواب مهاجران می یابد بعد از ادای
فجر اگر امام باشد روی بجانب مشرق آرد و اگر مقتدی باشد روی بسمت قبله بنشیند زیرا که
پیغمبر علیه السلام فرموده است هر که بعد از ادای فجر رو بقبله بنشیند و با اوراد و تسبیح و تهلیل
مشغول شود تا بر آمدن آفتاب خدای تعالی هر کار بر وی آسان کند اول در دنیا وام دار
نگردد و در دل جمله مومنان و خلایق دوست گردد و سختی جان کندن بر وی آسان شود
و سوال منکر نکیر را نیکو جواب دهد و قبر او روضه بهشت شود و از گرمای قیامت در سایه
عرش نجات یابد و نامه اعمال او بدست راست او دهند و از پل صراط چون برق جهنده
بگذرد و نعیم بهشت بی حساب برساند و دیدار بیچون خود روزی گرداند و در فوائد بکری

و مفتاح الجنان و جنة الفردوس آورده است که هر که هفت کرت بعد از نماز فجر بگوید بسم الله
الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله هفت کار او بحق تعالی درست شود اول آنکه
گور بر وی آسان شود و ماران و کژدمان بدو اثر نکنند در قبر او و هفت در از شرمندگی
دوزخ بر وی بسته شود و حساب قیامت بر وی آسان شود و کتاب اعمال او بدست راست دهند
و بر پل صراط چون برق بگذرد و نیز در دنیا محتاج کس نشود و دوست پروردگار و این مناجات
بخواند الهی بحق پادشاها این عاصی و جافی را با همه مسلمانان با یمان و با ایمان
ببری و از شرمندگی در خلق اولین و آخرین در زیر پناه خود نگهداری و شفاعت محمد علیه السلام
را حاضر گردانی و ... گردانی و دیدار بیچون خود مشرف گردانی و از پل صراط با سلامت

بکند رانی وبهشت خویش کرامت گردانی وسکرات الموت وتلخی جان کندن وتاریکی گور وسوال منکر ونکیر آسان گردانی الهی بلکا بادشاها دران زمان که ملک الموت قصد جان ما کند وابلیس لعین قصد ایمان ما کند ایمان ما را وپدر وما در وهمه مسلمانان را از غارت مردود در زیر پناه خود نگهداری الهی از جواب خلاصیت ده وویدار بے ست ده وشوق بشارت ده ورضا با قلت ده وتنعم بعلیت ده وغازیان را فتح ونصرت ده وکافران را مغلوبی وهلاکت ده وحاجیان اسلامت ده وعالمان را علم وآخرت ده ومردگان را آمرزش ومغفرت ده ربنا لك الحمد یا الله العالمین ویا خیر الناصرین برحمتك یا ارحم الرحمین بعد ازین اگر کسے ورد واوراد داشته باشد واجازت از شیخ خود داشته باشد بکند زیرا که بے اجازت شیخ خود اگر کسے روزه نفل ونماز نفل اداکند روا نباشد وثواب نیابد ودر تفسیر ملا یعقوب کابلی آورده است که روزی مریدان شیخ نجم الدین کبری بحضور شیخ رسید ند شیخ گفت مرخادمان را که آب خوردن بیارید مگر یاران تشنه ماندند یکے ازان میان گفت که حضرتم من روزه دارم شیخ گفت بے اجازت مرشد روزه نوافل را افطار کرد واز سلسله چشتیان وسلسله شطاری باین فقیر چند ورد واوراد رسیده است بیان کنم اول سه کرت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه واساله التوبة بگوید بعده سی وسه بار سبحان الله وسی بار الحمد لله وسی چهار بار الله اکبر وسی وسه بار لا اله الا الله بعده حلقه شده نشیند واسم الله را بر زبان آرد تا برآمدن آفتاب بعده سجده وآیت بخواند بعده سوره کافرون واخلاص ومعوذتین هر یک سه گان بار بخواند وسوره والفجر ولیال عشر واز سلسله کبرویه از سید علی همدانی مرشد محقق بخواجه اسحاق ختلانی واز وبسید السادات سید احمد نور بخش واز وبفرزند خود وسید یوسف نور واز وبفرزند خود وسید السادات شیخ المشائخ والاولیا قطب الاقطاب فروزمانه سید علی ترمذی قدس الله سره العزیز اجازت سلسله واوراد وسید علی همدانی رسیده بود واز و باین فقیر مصنف رساله رسیده است تا اگر کسے اجازت این سلسله یا فته باشد بعد از تحریر مشغول شود واین اوراد از هزار وچهار صد شد گرفته است یعنی ورد

مسئله ورد ویکیان ورد
از خوشته حیه
ده حوصر

بکورا جمع کرده مجمل ساخته است و امیر سید علی همدانی گفته است که چون این جمع کردم بطواف مکه
و زیارت قبر حضرت رسول رفتم چون زیارت قبر کردم حضرت در خواب از چادر کشیده بمن داد چون
بیدار شدم در دستم بود و در روایت دیگر آورده است که اول چون از ولایت خود برآمد بسبب حج
آورده اند که امیر هرگز روی بمشرق نمی نشست بلکه همیشه روی بقبله می بود روزی خلیفه زمان او را بدعوت
کرد و نوش لم اجابت نمود و خلیفه خود آمد و در پیش او نشست امیر روی از قبله گردانید خلیفه گفت هرگز
روی از قبله نمی گردانید بدین الحال چرا گفت از روی شما روی گردانیدم خلیفه گفت از ولایت من بدر
شو امیر گفت بوقت ظهر خواهم و ولایت تو ظهر نمود چون وقت ظهر رسید بوقت پیشین امیر راهی
شد همدان که در زیارت قبر بابا آدم صلوة الله علیه رسید و در زیارت قبر بابا آدم گفته اند که
فی الحال خوبی و زشتی کسی پیدا میشود زیرا که در آنجا زمین شگاف میکند و دست در آن می نهد
اگر مرد خوب باشد حلوا بدست او میرسد و اگر زشت باشد آهن بدست او میرسد چون امیر در آنجا
رسید در خواب شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که این اوراد را از چادر کشیده
بر وی داد و گفت ای فرزند هر که این اوراد را بخواند ثواب اولیا یابد و هر که باخلاص تمام این را بشنود
ثواب انبیا یابد اگر در هر لفظ او نظر کند عبرت گیرد چون امام بیدار شد در دست یافت و از آن
طرف بکشمیر رسید و مدت مدید در کشمیر بود و از آنجا با جمع اصحاب راهی شد و در ولایت تبت
رسید مدتی چند در آن جا مسکن بود که در آن ولایت برحمت حق از دار الفنا بدار البقا رحلت
نمود چون این خبر بولایت ماوراء النهر رسید مریدان آنجا آمدند و او را کشیدند میخواستند میان مردم
این ولایت و آن لشکر نزاع شد آن لشکریان ظفر یافتند بعده امام در خواب نمودش که اندرون
من در همین جا دفن کنید و قالب من در آن ولایت ببرید پنهان کردند چون روز دیگر دیدند هیچ
زخم و شق نبود و چون بولایت بلخ رسیدند مریدان بلخی او نزاع کردند باز آن لشکر ظفر
یافتند اما در خواب نمودش که مرا در همین جا دفن کنید دفن کردند چون روز شد دیدند که همه
تابوت نهاده بود و از آنجا بولایت خود بردند دفنش و معلوم باد که تسبیحات بانگشتان
حساب کردن فضیلت است و آن چنین است که بتمام انگشتان حساب نکند که آن رسم جهودان است
قبیح است بهتر آنست که بسته انگشت میکند و بدو هم انگشت حساب نکنند یعنی

مسئله

بخنصر و بنصر و وسطے میکند و بانگشت شہادت و ابہام حسابے کند و آن چنان ست کہ اول خنصر در کف دست کج کند و بنہد بعدہ بنصر بنہد بعدہ وسطی بنہد باز اول خنصر بردارد و باز بنصر بردارد و باز بنصر بنہد و وسطی بردارد باز بنصر و خنصر بنہد و بردارد و نہفت میشود باز بنصر بنہد خنصر بردارد و باز وسطی بنہد باز خنصر بنہد تا دہ شود و این ہنگام انگشت سبابہ بر ابہام نہد یعنی بر سر ابہام نہد کہ این وضع دہ است و چون علی ہذا الحساب دہ دیگر زیادت شود سبابہ را بر بن ناخن ابہام نہد تا بست شود چون دہ دیگر زیادت شود سر انگشت ابہام در اول بند انگشت سبابہ بنہد تا سی شود و باز دہ دیگر بر بند دوم نہد تا چہل شود و بعدہ سر انگشت ابہام در بند انگشت خنصر نہد تا پنجاہ شود بعدہ باطن راس سبابہ بر ظاہر راس ابہام نہد تا شصت شود بعدہ سر انگشت ابہام را بر بن سبابہ نہد تا ہفتاد بعدہ باز سر سبابہ در بن ناخن ابہام نہد کہ اول در حساب بست بود الحال ہشتاد شود بعدہ سبابہ را در اول بند ابہام نہد تا نود شود بعدہ سر سبابہ بر بن ابہام نہد تا صد شود علی ہذا المثال با انگشت ثلثہ بر کف نہادن غیر برداشتن ایشان اما در اول برداشتن رفع خنصر چہار و رفع بنصر پنج میشود و این در حساب بست و در سائر کرات نیست مگر باز حسابی دہ دیگر شروع کند ہمچنان ہر کرت دہ حسابی دیگر داند تا دہ در دہ صد شود و این تسبیحات چیزے کہ از چوب کردن و غیر گرفتہ باشند در ایام رسول اللہ نبود و نیز نزدیک امام شافعی روا نیست اما نزدیک علما ما روا ست کہ این را بدعت حسنہ گویند آوردہ اند کہ جنید بغدادی از دست خود نے انداخت یکی از صاحبدلان پرسیدش کہ ظاہر ابا یدانداخت و بر باطن باید مشغول شد گفت من از برکت این ظاہر بہ باطن رسیدم ازین جہت دوست دارمش بعد از ادای یا دو دہ گان یا رزاق بخواند بطرف مشرق بہ بدا آوردہ اند کہ حق تعالی از ان جہت رزق دہندش کہ او را از وی ہیچ خبر نباشد و دست راست در سینہ نہد و ہفتاد بار العلیم الذی یعلم السر واخفے بگوید ہر چہ بشنود یاد ش شود و صد کرت اسم یا فتاح دست راست بر سینہ نہادہ بخواند ہر چند نکند ذہن باشد سینہ اش روشن گردد و بعدہ مسبعات عشر بخواند کما سنذکرہ انشاء اللہ تعالی فی الادعیات صد بار لا الہ الا اللہ الملک الحق المبین

مسئلہ درمیان ظہر و عصر ایں اشتغال اشتغال ذکر و درس و تدریس نیست

بخواند بعده صد بار اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم علیک و بعده صد بار
سوره اخلاص بخواند بعده صد بار عالم الغیب و الشهادة بخواند باطن او چنان منور
شود که هر چه بشنود یاد وی آید و صد بار و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و پنجاه
بار الحمد لله علی کل حال حساب جمله نعمتها بروی آسان شود و صد بار یا رحمن و صد بار
یا رحیم بخواند و شک و حسد و کینه از دل وی برود و با هیچکس عداوتش نماند و صد بار یا وار
و صد بار یا وهاب و صد بار اسم الباری اگر بخواند آورده اند که از هفت روز بیشتر او را
در قبر نماند و قالب همراه روح آسمان برند باید که عقب هر نماز بخواند و بعده از سلسله
سهروردی که باین فقیر رسیده هست سه هزار بار اسم الصمد بخواند و اگر در عقب هر نماز سه
هزار کرت اسم الصمد بخواند تا پانزده هزار شود او را آسمانیان الله اکبر گویند و بعده
بعد از بر آمدن تمام آفتاب نماز اشراق کند دو رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه پنج کرت
اخلاص بخواند بعده شکر رو زبه همین تقریر بعده دو رکعت نماز شکر الله همین تقریر
ادا کند یعنی بیک فاتحه پنج کرت اخلاص بعده دو رکعت نماز استخاره ادا کند در رکعت
اول بعد از فاتحه یکبار سوره کافرون بخواند دوم بعد از فاتحه سه کرت اخلاص
بخواند و دعا که اورادها و دعیات خواهیم بیان کرد انشاء الله تعالی بعده دو رکعت
نماز استخاره بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه سه کرت اخلاص و در عوارف المعارف
آورده است که در یک رکعت اول این نماز سوره واقعه تمام کند و در رکعت دوم سوره
سبح اسم ربک الاعلی الذی ادا کند بعده دو رکعت حقوق والدین ادا کند آورده اند
که هر چند که مادر و پدر را رنجانیده باشد خوشنود شوند و هر چند گنهگار باشد آمرزیده
شود در رکعت اول بعد از فاتحه یکبار آیة الکرسی بخواند و سه گان کرت اخلاص
و در رکعت ثانی علی هذا القیاس و هفت کرت این دعا اللهم یا لطیف الطف لی فی
الامور بلطفک الخفی کما تحب و ترضی برحمتک یا ارحم الراحمین نکته در سبب
نزول این دعا گفته اند که روزی خطاب عتاب حضرت عزت بر موسی شد که ای موسی در
حضرت من سخنان الا دری مزن آن گفت که من قهار و جبارم همه موسی بگریه گفت یا رب

شنکه کلیم شما باشم مراهم ترسے ہست در درگاه شما خطاب حضرت عزت شد که اے موسی باشند شما
کلیم را چندان ترس ست که کسے در شب تاریک ودوا سباب جنگ نداشته باشد و همراه هم
نداشته باشد و افتاده جائیکه شیران آدمی خور راه او گرفته باشند حال او چگونه باشد مهتر موسیٰ
سوال کرد که یارب باشند من کلیم را جان کندن چگونه باشد خطاب شد اے موسی باشند شما کلیم
را چندان بود که کسے گوسفند زنده را از پوست بکشد و باز برویاند و باز بکشند همچنا هفت کرت
برویند و بکشند مهتر موسیٰ از هول آن خطاب چندان گریست که سینه مبارکش گویا که تیتا لان
رفت وبعد از ان خطاب حضرت عزت رسید که اے موسی هر که این دعاء مذکوره بخواند جان او چنان
آسان کنم که چون کودک پستان بادر در دهن گرفته باشد و در خواب رود وبعد از ان پنجصد
کرت یا ظاهر بخواند و صد کرت یا باطن بعده چهار رکعت نماز بگذارد که ثواب وا زحد و عد
بیرون ست در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و اخلاص هفت بار و در دوم
بعد از فاتحه والشمس وضحها یکبار و چون از قعدهٔ اولیٰ برخیزد در ثالث و رابع بعد از فاتحه
یگان کرت آیة الکرسی بخواند و سه کرت اخلاص بعده نماز هفته بگذارد و اگر روز یکشنبه باشد
چهار رکعت بیک سلام در رکعت اول بعد از فاتحه آمن الرسول الخ یکبار بخواند بعده صد بار
این تسبیح بگوید لا اله الا الله العزیز الجلیل یا عزیز یا جلیل و در روز دوشنبه دو رکعت اخلاص
و تعوذ تین سه گان بار بعد از سلام این تسبیح بگوید صد بار اللهم صل علی محمد النبی الامی و
در روز سه شنبه دو رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله سه گان بار و بعد از سلام
هفت بار سورهٔ فاتحه خواند و باز دو رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه گان بار بعد سلام
صد بار لا اله الا الله خالصا مخلصا و در روز چهارشنبه دوازده رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص و معوذتین سه گان بار و بعد از سلام صد بار لا اله الا الله خالق کل شی قدیر و در
روز پنجشنبه دو رکعت بعد از فاتحه کافرون پنجگان بار و اخلاص ده گان بار و صد بار بعد از
سلام این تسبیح بخواند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم و در روز جمعه اول نماز اعرابی ادا کند و آن چنان بود که روزی حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که تیغ جمعه مسجد جامع حاضر نشود کافر گردد اعرابی دران میان

مسئله در بیان آسانی جان کندن و دعاء آن

مسئله نماز هفته روز یکشنبه نماز روز دوشنبه نماز روز سه شنبه نماز روز چهارشنبه نماز روز پنجشنبه نماز روز جمعه

حاضر بود گفت یا رسول الله فقیر نجاتی دوست از مسجد پیغمبر خدا زود و دوش هر که بعد از
اشراق روز جمعه این نماز بخواند اول دو رکعت در رکعت اول بعد از فاتحه سورهٔ تلو یکبار
و در دوم بعد از فاتحه سورهٔ خناس یکبار و بعد از سلام هفت بار سورهٔ فاتحه بخواند بعد ست
رکعت بدو سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اذا جاء یکبار و اخلاص بست و پنجبار و بعد از سلام هفتاد
بار لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس حضرت فرمود گذارنده این نماز نمیرد تا جای
خود در بهشت نبیند و بیابد بمقدار ثواب مقتدیان و امامان که نماز جمعه ادا میکنند او بخطا کرده
شود آورده اند که چون ثواب این نماز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بیحد و بعد
فرمود جمله صحابه چنان خوشحال گشتند و شتران و گوسفندان و متاع دنیاوی که داشته
بودند اکثر با آن اعرابی دادند که از سوال شما مایان را نعمتی عظیم بدست آمد و خبردار شدیم و
بعد ازین نماز چهار رکعت حفظ ایمان بیک سلام ادا کند در هر رکعتی بعد از فاتحه یازده بار اخلاص
بخواند و بعد از سلام صد بار لاحول ولا قوة الخ بخواند هیچ گناه زوال ایمان نشود و بعده
چهار رکعت خشنودی خصمان در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص یازده بار و در دوم قل
یا ایها الکافرون سه بار و اخلاص یازده بار و در سوم بعد از فاتحه الهٰکم التکاثر سه بار و اخلاص یازده بار
و در چهارم بعد از فاتحه آیت الکرسی سه بار و اخلاص بست و پنجبار بعد از سلام لا اله الا انت
سبحنک انی کنت من الظلمین جمله خصمان و وام داران او را خدا تعالی خوشنود گرداند و دو رکعت
دیگر گذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره و الناس بست و پنجبار بخواند دیدار بیچون بیچگون
حق تعالی روزی او کند و بعد از سلام هفتاد کرت این تسبیح بخواند لاحول ولا قوة الخ
و در روز شنبه دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره
الکافرون یکبار و اخلاص سه بار و بعد از سلام لا اله الا الله الملک الحق المبین محمد
رسول الله و بعد ازین نمازهای هفته نماز ضحی ادا کند که اندک دو دو رکعت ست و در هر
رکعتی بعد از فاتحه اخلاص چهار رکعت بخواند و آورده اند که اگر در چهار رکعت اول
بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص سه بار بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه الم
نشرح یکبار و اخلاص سه بار و اگر چهار رکعت آخرین در رکعت اول بعد از فاتحه والشمس

والضحیٰ یکبار و در دوم بعد از فاتحه واللیل اذا یغشیٰ یک بار و در سوم بعد از فاتحه والضحیٰ یک بار و در چهارم بعد از فاتحه الم نشرح یک بار پیغمبر فرموده است که هرگز او را فرزندان و عیال او را حق تعالی محتاج کس نکند و معلوم باد که اگر کسے در سفر باشد در رکعت این ضحی لازم ست که ادا کند و ترک ندهد زیرا که آورده اند که چون صاحب این وظیفه ترک کند بجا نشستن بچه در عقب او فریاد میکند و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود موسیٰ اشعری را که اگر تمام نمے توانی بارے چهار رکعت نماز را ادا باید کرد در رکعت اول قل یا ایها الکفرون یکبار و در رکعت دوم اخلاص یک بار و در رکعت سوم فلق یک بار و در رکعت چهارم والناس یکبار و بعد از سلام این سورتهاے مذکوره بخواند تا خلاف جهود ان کرده باشی زیرا که ایشان نماز ضحی را روا نمیدارند و بعد از سلام سر بر زمین نهد و هفت کرت یا وهاب گوید و مناجات بدرگاه حق کند و بخواند آنچه میخواهد و تسبیحات بعد او صد بار اللهم اغفر لی وارحمنی و تب علی انک انت التواب الرحیم بعده صد بار بگوید یا محمد یا فاطمه یا علی یا حسن یا احسان هر چه بشنود فراموش نکند و قوت حافظی بے کران حاصل شود و هر که هر روز چهل و یکبار ارایت الذی بخواند سرخروی دو جهان گردد و او را و فرزندان او را حق تعالی محتاج کسے نکند و اگر از برائے حاجت دو جهانی چهل و یکبار یا حی یا قیوم ان تقضی حاجتی و اغننی عمن سواک بخواند بر آورده خیر گردد و بعد ازین طالب حق را باید که همیشه در پاس انفاس خود باشد تا اگر یک زمان از حق غافل شود نامه وفات او در تمام ملکوت غیر جن و انس بر آمده شود که فلان طالب وفات یافت چنانچه آورده اند که روزے دو جوانان بهدل قصد زیارت امام حسن نوری کردند یکے ازان دو کس عالم بود بجمیع السنه حیوانات چون ایشان نزدیک شهر او رسیدند دو گربه باهم سخن میکردند که امروز امام حسن نوری در عالم نماند یکے ازان جوانان که بجمیع السنه عالم بود دیگرے را خبر کرد که واقع چنین ست هر دو متحیر شدند بعد ازان گفتند که زیارت قبرش بکنیم چون نزدیک خانه امام رسیدند امام زنده از خانه بر آمد تا که هر دو نیک متحیر شدند امام پرسید که حیرانی چه است گفتند که واقع چنین ست امام فریاد بر آورد و گفت که آرے پیغمبر فرموده است کل نفس اذ اخرج بغیر ذکر الله فهو میت

من امروز ساعتی غافل بودم تا آوازهٔ وفات من در تمام ملکوت پراگنده شد و راه

در پیش گرفت چون در بیابان رسید بغایتی تشنه شد بر سر چاهی رسید گفت اگر رسن و

دلو بودی آبی کشیدمی اندرین بود که آهوان رسیدند امام از سر چاه دور شد که تا آهوان

چاهند چون آهوان بکنارهٔ چاه رسیدند آب چاه بیکبارگی بالا شد همه ایشان آب خوردند

بعد از آن چون امام رسید که آب خورد آب بیکبارگی فرو رفت امام گفت یارب با آهوان آب

میدهی و به بندهٔ صادق خود نمیدهی هاتفی آواز داد که تو امید بر دلو و رسن کرده و ایشان از

بمن کرده بودند از هول آن خطاب امام را تشنگی فراموش شد و سر در بیابان نهاد چون

راه میرود آن جوانی چنانچه نزدیکش رسید گفت السلام علیکم یا حسن نوری امام بعد از

جواب گفت چه دانی که من حسن نامم و نام پدر من نوری است گفت آنها که خود را بتصرف حق

سپرده اند از همه چیزها خبر دارند و هر چه شنود که توکل بر رسن و دلو کرده بعد از آن جوان

گفت که طریق ملازمت با شما چه میدانید که غرض چیست گفت لا گفت من خواهم مرد و

مرا دفن باید کرد گفت از غیب کی توان گفت جوان طهارت کرد و سر بر زمین نهاد و

وفات شد چون او را دفن کرد و بسر قبرش نشست و دعا خواندن گرفت جوان خنده

کرد امام گفت زنده کسی در گور نشود و مرده آواز نکند جوان گفت که ای امام نشنیده که

ان اولیاء الله لا یموتون ولکن ینقلبون من دار الی دار و هر که هر روز صد بار یا قهار گوید

دل او از محبت دنیا سرد شود و هر که در وقت نیم شب و نیم روز صد بار یا رافع گوید درجه او بلند

شود و باید که بعد از زوال وضو سازد و دو رکعت تحیت وضو ادا کند و چهار رکعت نماز

زوال ادا کند در هر رکعتی بعد از فاتحه پنجاه بار اخلاص اگر تواند و دو بار اخلاص و الا یک بار

اخلاص بجا آرد و صد بار یا مالک گوید و در سجده رود و بنشیند و برخیزد و تحیت مسجد ادا کند بجا

ذکرنا فی فضل الایمان و بعد ازین چهار رکعت سنت ظهر ادا کند در رکعت اول بعد از فاتحه

سورة الکافرون بخواند و در دوم رکعت بعد از فاتحه اخلاص و در سوم بعد از فاتحه فلق

و در چهارم بعد از فاتحه سورة الناس و بعد از سلام صد بار گوید استغفر الله العظیم

الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه واساله التوبة آورده اند که اسباب

دنیاوی چنانچه و توجه نماید که اگر او گریزد و خلاص نشود و باید که میان سنت و فرض ظهر
و با هاد سخن نگوید که ناقص سنت نباشد و بیک سخن و به دو سخن و بیک لقمه و به دو لقمه
و به یک و شرب نشکند و ثلثه و زیاده بشکند و بعد ازان از ادای فریضه دو رکعت سنت
ادا کند آورده اند هر که بعد از ادای فریضه سه کرت کلمه طیبه گوید ثواب بسیارست و
امیر المومنین عمر رضی الله عنه را پرسیدند که یا امیر چه ثواب باشد گفت هر که یک کرت گوید
جان کندن او چون جان کندن دوستان حق باشد و اگر دو کرت بخواند همچنان جان
کندن خلیلان باشد اگر سه کرت بخواند هر فکر ما سوی الله که بر خاطر او گذشته باشد آنرا
عفو فرماید و منهی عزرائیل را رحیم نهند و خواندن آیة الکرسی نیز بعد از ادای فریضه همین
حکم دارد و دست بردارد رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَّقِنَا عَذَابَ
النَّارِ و باید که در حالت دعا کردن دست برداشته باشد و الا بدعت است و در اخبار الملوک
آورده است که در حالت دعا دست را برابر روی خود بالاتر نگیرد که عوام الناس ظن برند که خدا
تعالی بالاست باید که برابر سینه بردارد و دیر نگاه ندارد که شیطان با خود ایشان را دست آید
نهد و از رحمت حق محروم گردد و معلوم باد که درمیان فرض ظهر و سنتش و خفتن و سنتش
دعا کردن بدعت است لقوله تعالی فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ و آنچه بعضی
گفته اند که میان فرض و سنت دعا نمی توان کرد آن قول صحیح نیست و دو رکعت سنت
اخیره را باید که در رکعت اول بعد از فاتحه بفلق تمام کند و در دومش را به والناس ادا کند
و چون از ادای فریضه خلاص شود باید که از آنجا یکسو شود و سنت و نوافل ادا کند آورده اند
که دو چیز باشد مکروهات نمازست یکی آنکه در نماز یاد او چون امام ایستاده باشد و در صف
یکی ادای سنت کند و دیگر آنکه چون امام از نماز فارغ شود و نوافل را در آنجا ادا کند بلکه چون امام
یکسو شود او را لازمست که از آنجا یکسو شود و نوافل ادا کند و چون فارغ شود اول دو رکعت
نماز حفظ ایمان بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص سه بار و بعد
ازین دو رکعت دیگرست که آنرا نیز حفظ ایمان گویند در رکعت اول بعد از فاتحه اِنَّ رَبَّكُمُ
اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ تا قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ بخواند در رکعت دوم

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تا بِعِبَادَتِ رَبِّهِ أَحَدًا بخواند و بعد از سلام سر بر
زمین نهد و سه کرت یا حیّ یا قیوم برحمتك استغیث اللهم ثبتنی علی الایمان ایمان
او از غارت کردن شیطان مردود در حفظ و امان حق باشد و بعد ازین دو رکعت دیگر بگذارد
و در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص ده بار و بعد ازین ده رکعت نماز خضر علیه السلام بگذارد و این
نماز وصال نیز گویند یعنی هر که بجا آرد او را وصال حق روزی کناند و حضرت خضر علیه السلام
را مشاهده کند در هر رکعت بعد از فاتحه هر چه خواهد از قرآن بخواند اما افضل آنست که از سوره
فیل تا آخر قرآن در هر رکعت یگان سوره بخواند و بعد از سلام دست بردارد و دعای تجدید ایمان
بخواند اینست لبیك لبیك اللهم لا شریك لك لبیك ان الحمد والنعمة لك و
الملك لك لا شریك لك واستغفرك واتوب الیك یا قی اشهد انك لا اله الا
انت وحدك لا شریك لك واستغفرك واتوب الیك واشهد انك لم یلد ولم یولد
ولم یکن له کفوا احد انك انت غفور رحیم برحمتك یا ارحم الراحمین. و بعد ازین
تسبیحات نماز پیشین خواندن گیرد آورده اند که حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها
در خانه خود دست آسیا نهاده بود و بیرون غله خوردنی بدست خود آرد میکرد از کثرت
استعمال دستهای او آبله شده بودند زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم کار را
مناصفه کرده بود و میان ایشان آنچه تعلق باندرون خانه داشت بی بی زهرا بجا آوردی
و آنچه بیرون خانه بود امیر المرتضی علی کرم الله وجهه بجا آوردی روزی بخدمت حضرت
رسالت پناه حاضر شد و چگونگی حال خود را نمود حضرت فرمود که من وردی را بشما آموزم
که از خزائن دارین بهتر باشد بی بی در طلب شد بگفت اول آنکه بعد هر پنج وقت نماز
سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و یک بار لا اله
الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر
این بگوئی تا هر که ورد کند اگر گناه او بعدد نجوم سموات و ریگ بیابان و برگ درختان
باشد آمرزیده شود و دعای اخیره گفته اند که اگر در بامدادان و شبانگاه ده کرت بگوید برابر
ثواب او ثواب کسی نباشد مگر آن کسی که او نیز گفته باشد و بعد ازین صد کرت درود گوید

وصد کرت اخلاص و صد کرت عالم الغیب والشهادة و صد کرت یا رحمن و صد کرت
یا رحیم و صد کرت یا بادی و اینها را عقب هر نماز بگوید و یکان کرت سوره انا فتحنا بخواند
و یکان کرت سوره نوح را بخواند و هر که بعد از نماز ظهر سه کرت این دعا بخواند الحمد لله قبل
کل احد الحمد لله بعد کل احد الحمد لله علی کل حال ثواب حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل و حضرت
اسحق صلوات الله علیهم بیابد و بعد ازین پاس انفاس کند آورده اند که در تحت معنی
هر کلمه از نماز و تسبیحات لفظ الله را اوت واشته باشد تا خفتن و بعد از خفتن تا صبح
صادق در تحت معنی هر کلمه اسمی اوت دارد تا ده کرت گفته شود آورده اند هر که ده
هزار کرت اسمی گوید کشف اورا حاصل شود و چون وقت نماز دیگر در آید باید که اول چهار
رکعت نماز سنت عصر بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه سوره والعصر را بجا آرد هیچ
گناه زوال ایمان نشود و در روز عرصات که پنجاه هزار سال باشد و بغیر از سایه عرش دیگر
نباشد اورا در تحت سایه عرش دارند و اگر چهار رکعت نتواند دو رکعت البته بخواند و هر چه
خواهد بخواند و بعد ادای فریضه سوره عم یتساءلون بخواند اگر یک کرت بخواند سوال منکر
نکیر بر و آسان شود اگر پنج کرت بخواند محبت خدا روز بیش گردد و سوره والنازعات
نیز بخواند که اورا در زیر سایه عرش دارند و تسبیحات مذکور بعد ازین بخواند بعد ازان صد کرت بگوید
أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّيْ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَأَتُوْبُ إِلَيْهِ وَأَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ و هر که بعد از عصر تا غروب کلام
دنیاوی نکند و ذکر و فکر مشغول شود هر حاجتی که داشته باشد بر آورده شود و این را صبح
عاشقان گویند و خاصیت بعد از عصر روز جمعه رو بقبله تا غروب آفتاب بنشیند و این اسما را
تکرار کند یا الله یا رحمن یا رحیم و سخن نگوید البته حاجت او بر آورده خیر گردد آورده اند
که روزی جمعی اصحاب در پیش حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه شدند و پرسیدند از آنچه
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده است که در جمعه یک ساعت است اگر کسی آنرا بیابد
ثواب روز و شب جمعه دران ساعت ست پس که یافته باشد امیر المومنین گفت که بی بی
فاطمه زهرا یافته است چون اصحاب در پیش بی بی شدند بی بی گفت که حضرت ایشان دو
کرت یافته بودند و من یک کرت من پدر دو ایشان گفته ام و ایشان پرده من بودند

وآن ساعت میان عصر و غروب ست نیز پیغمبر فرموده است هر که بعد از هر نماز سه کرت
بگوید استغفر الله ربی من کل ذنب لم آمرزیده شود و همه گناه او و قبولیت نماز او و چون قبولیت
نماز من باشد و چون فریضه نماز شام ادا کند و سنتش را به تمام رساند رکعت اول سوره
کافرون بعد از فاتحه و در دوم اخلاص یا به یکی پیوسته بدین سنت اقدام نماید بعده نماز اوابین
بگذارد که اکثر او بیست رکعت است به یک فاتحه و یک اخلاص و اقل و شش رکعت است در هر رکعت
بعد از فاتحه سه کرت اخلاص و او این نام دروازه بهشت ست تا هر که این نماز را ادا کند بران
در در آید و آن دربان شود مصلیان این نماز در پیش نشوند و بعد ازین دو رکعت نماز نور
بخواند بعد از فاتحه شش آیت از سوره انعام بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه بخواند الحمد
لله الذی خلق السموات والارض تا ما کانوا به یستهزؤن و در رکعت دوم بعد از فاتحه
این آیت بخواند الم یروا کم اهلکنا من قبلهم الی فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به
یستهزؤن پیغمبر فرموده است که گزارنده این نماز شفاعت من بیابد اگرچه قاتل ولد من باشد
آورده اند که یزید بدبخت همین تفکر بخود برد که اولاد او را بکشم و این نماز ادا کنم چون از
نماز شام فارغ پیش خداوند تبارک و تعالی از شومیت آن تفکر درد میر برو مسلط میگرد تا
نماز شام میگذشت و بعد ازین دو رکعت نماز بروج بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه سوره
والسماء ذات البروج بخواند و در دومی سوره الطارق بخواند این را نیز نماز نور گویند و مصلی
این ثواب مذکور باشد و نیز دو رکعت دیگر نماز نور در رکعت بعد از فاتحه اخلاص پانزده
کرت بخواند آورده اند که چون مصلی این نماز روز حشر بر انگیخته شود روی او ماه شب چهاردهم
تابان باشد و خلق اولین و آخرین در نظاره او شوند پندارند که ولی الله است یا شهید
است و یا نبی ست و از همه درگذرد و در زیر سایه عرش رسد و بی واسطه کلام حق شنود که
این دوست من ست زیرا که مصلی فلان نماز ست و بعد ازین دو رکعت شکر شب در رکعت
اول بعد از فاتحه سوره الکافرون پنجاه بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص پنجاه بار مصلی
این نماز از پنج تاریکی خلاصی یابد اول تاریکی ایمان در وقت نزع یعنی ایمان او سلب نشود
دوم از تاریکی گور در وقت سوال منکر و نکیر سوم از تاریکی عرصات در وقت نامه خواندن

چهارم از تاریکی میزان یعنی میزان نیکی و سبک نشود پنجم از تاریکی الصراط در وقت گذشتن از و بعد ازین دو رکعت حفظ ایمان در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و سوره انا اعطینا یازده کرت و ایضاً دو رکعت دیگر حفظ ایمان در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص هفت بار و فلق یکبار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص هفت بار و سوره والناس یکبار و بعد از سلام سر بسجده نهد و سه بار بگوید یا حیّ یا قیوم ثبّتنی علی الایمان چه هیچ گناه زوال ایمان نشود و بعد ازان دو رکعت بنیت اوّابین و از جهت برآمدن حاجات دو جهانی بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه پنجبار این آیت بخواند ربّنا لا تزغ قلوبنا الخ بخواند و در دوم بعد از فاتحه پنج بار این آیت بخواند ربّ قد اٰتیتنی من الملک تا بالصّٰلحین بخواند و ایضاً پنج بار کلمه تمجید بخواند و بعد ازین این دعا بخواند اللّٰهم انی اسأ لک ایماناً دائماً و یقیناً صادقاً و علماً خالصاً و ولداً صالحاً و لقائک بلا حجاب و جنتک بلا حساب یا الله غنی عن العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین و بعد ازین دو رکعت ایضاً بنیت اوّابین بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و آیت الذین یقولون ربنا تا آخر سریع الحساب بخواند و چهار بار سوره اخلاص و معوذتین یگان بار و ثواب این نماز را گفته اند که از حد بیرون است ازان در قلم نیاورم و بعد ازین دو رکعت حقوق والدین در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار آورده اند که مادر و پدرش آمرزیده شوند و هرچند گناهگار باشند و حقهای ایشان برجا شود و هرچند که رنجانیده باشد و بعد ازین دو رکعت نماز بخشودن جمله مشایخان در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص هفت کرت آورده اند که در روز قیامت شفاعت جمله مشایخان در یابد جمله از وی خشنود شوند و بعد ازین دو رکعت هدیه رسول صلی الله علیه وسلم بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص هفت کرت بخواند آورده اند که در عرصات قیامت حضرت رسالت پناه صلعم چنانچه کسی گم شده خود را طلبد او را از میان مردمان طلبیده بکشد و بعد ازین دو رکعت نماز سعادت در شب شنبه بعد از فاتحه اخلاص یکبار و در شب یکشنبه بعد از فاتحه اخلاص دو بار و در شب دوشنبه بعد از فاتحه اخلاص سه بار و در شب سه شنبه بعد از فاتحه اخلاص چهار بار و در شب چهارشنبه بعد از فاتحه اخلاص پنجبار و در شب پنجشنبه بعد از فاتحه اخلاص شش

مسئله در بیان حفظ ایمان

مسئله ۶ در بیان [illegible] نماز [illegible] القبر

بار و در شب جمعه هفت بار آورده اند که مصلی این نماز در هر شب از این شبها که بمیرد
این نماز شفیع او شود و از جمله هولهای قبر و در اخلاص کند و بعد ازین دو رکعت بهر منکر و
نکیر بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار سوال منکر و نکیر حق تعالی بر وی آسان
کند و بعد ازین دو رکعت سراج القبر بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص و معوذتین
سه گان بار و در روایت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص شش بار و بعد از سلام و بیت بعد از
وسه کرت بگوید اللهم اجعل صلاتی سراجا فی قبری و فی قبر والدی یا الله و نیز شیخ
المشائخ حضرت محی الدین شیخ عبدالقادر گیلانی قدس سره العزیز فرموده است هر که میان
شام و خفتن دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون یازده
بار و در دوم رکعت بعد از فاتحه اخلاص یازده بار بخواند در قیامت من شفیع او باشم و اگر بعد
از نماز مذکور یازده بار درود و یازده گام بجانب عراق نهد و در آنجا بایستد و یازده
کرت درود بگوید یازده بار یا الله بگوید و یکبار گوید الهی بحرمت شیخ میران محی الدین عبدالقادر
جیلانی الهی بحرمت این اسم معظم و مکرم حاجت من بر آورده خیر گردانی بمنک و کمال
کرمک بالنبی الامی و آله الامجاد برحمتک یا ارحم الراحمین مقصود و حاجت که داشته باشد اگر
بر آورده خیر نگردد در قیامت چنگ او در دامن من باشد و این نماز ثانی بطریق مقید
بوقت نیست بل فی کل حین جایز است اما در حواشی ابوالمکارم دیدم که این گام زدن
ممنوع است و بعد از آن یک رکعت فاتحه بعد از سلام سر بزمین نهد هفتاد بار گوید حدث
سبعی فرحت برای حاجت آزموده است دیگر چهار رکعت تسلیمان گرد و کرت من عندالله
نازل شده است آورده اند که چون مادر امیرالمؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه وفات
یافت و نام او نیز فاطمه بود و برسول خدای ایمان آورده بود و حضرت مصطفی صلعم را ایشان
پرورش کرده بودند چون او را در گور نهادند حضرت قمیص خود را بپوشاند و یک دست
بیک طرفش گرفت و دست دیگر بدیگر طرف ساعتی بدین بود چون دست بالا کرد یاران
گفتند یا رسول الله دستها را برای چه گرفتید گفت معلوم شما بوده باشد که چون آدمی را
در گور نهند اول طرف از زمین در سینه وا و چون منکر و نکیر در حوالی [illegible] و بعد از آن عذابها

دیگرے یا بد خواه مسلم باشد خواه کافر دو شمہاے خود را گرفتم تا او را من بخشیدم یاران
چندان گریستند که گویا زهرهای ایشان ترقیدن گرفت و زان زمان جبرئیل علیه السلام بحکم
رب الجلیل آمد و این نماز را آورد و گفت یا رسول الله هر که این نماز را گذارد از فشلیدن
گور خلاص شود و کرت دیگر آنکه چون سعد بن عبد الله وفات یافت حضرت میگفت مر یاران
را که بر سر انگشتان پا روید آهسته روید تا فرشتگان از زیر پا خود نکنید زیرا که بسیار نازل
شده اند چون وے را در گور نهادند رنگ روے مبارک حضرت متغیر گشت و گریه کرد یاران گفتند یا
رسول الله چرا گفت اگر از فشلیدن گور کسے خلاصی یافتی سعد بودی یاران چندان
گریستند که شرح نتوان کرد و باز همین آیت نازل شد پس یاران گفتند یا رسول الله سبب چه بود مر
او را گفت با اهل خویش بدگوئی و تلخ گوئی بود از ان واسطه آورده اند هر که مر کنیزک و چاکر
را دشنام دهد که چندان کس شمار او ظلم کرده است اگر راست گوید فبها و الا هر سخن در اشهاد
تازیانه بزنند و موافق این **حکایت** آورده اند که چون معاویه وفات یافت چندان
فرشتگان نزول شدند که گرد و غبار در زمین پیدا شد از کثرت ایشان یاران همه سلاح را
گرفتند که مگر لشکر کفار آمده است حضرت فرمود که لشکر نیست بلکه فرشتگان اند بزیارت
معاویه آمده اند یاران گفتند یا رسول الله چه فضیلت داشت گفت سورهٔ اخلاص اکثر میخواند
در همه حال و ترک نمی کرد و نماز این است در رکعت اول هشتاد کرت اخلاص بخواند و در رکعت
چهارم بست کرت اخلاص بخواند آورده اند هر که بعد از نماز شام سوره واقعه بخواند هرگز
درمانده نشود چنانکه آورده اند که چون حضرت امیر المؤمنین عثمان ذی النورین رض رحلت
میکرد دختران بسیار داشت کسی گفت بر دختران خود وصیت هیچ نمی کنی گفت من کرده ام
و آن این است که چون کسے عقب نماز شام سوره واقعه بخواند هرگز در دنیا فقیر و درمانده نشود
و ذکر نماز و تسبیح نماز شام باید که بعد از هر خمس صلوة سی و سه بار بگوید سبحان الله و سی و سه
بار گوید الحمد لله و سی و سه بار بگوید الله اکبر و یکبار بلا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملك وله الحمد وهو علی کل شی قدیر بخواند و این تسبیح را پنج گنج از ان گویند که
بی بی فاطمه چند کرت شکایت سختی و تنگی پیش حضرت کرده هر کرت این میفرمود که بعد پنج

نماز این را بخوان که ترا بهتر است از جمله خزائن دنیا و صد بار کلمهٔ طیبه بخوان و صد بار درود
فرست و صد بار اخلاص بخوان و صد بار یا رحیم و این نماز را هر که بعد از هر نماز صد رکعت بخواند
کنید او درود هفتاد بار بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یا غیاث
المستغیثین ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و صد بار عالم الغیب والشهادة معلوم
باد که این مقدار تسبیحات عقب هر نماز بتوان گفت آورده اند که روزی مهتر موسیٰ ع
از حضرت رب العزت سوال کرد که یا رب من در توریت خوانده ام که قومی از آدمیان
باشند که چون چنان بپوشند در بهشت درآیند ایشان را از امت من گردان خطاب آمد
لا بلکه ایشان امت محمد مصطفیٰ باشند مهتر موسیٰ گفت یا رب چه خاصیت داشته باشند گفت
بعد از نماز شام نوافل بگذارند که وقت عشا داخل شود و خاصیت دیگر در شب تاریک
در مسجد هر چند سختی باشد بروند یا موسیٰ چون چنان بپوشند و از مردم غائب شوند
ایشان را در حوران بهشت درآرم بعد از این نمازهای هفته ادا کنند در شب یکشنبه چهار
رکعت بدو سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه گان بار بعد از سلام هفتاد کرت
بگوید استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه واساله التوبة و
این را سید استغفار گویند و باید که هر کاتب این را خطی کلان نویسد تا مشهور شود و در شب
دوشنبه دو رکعت ادا کند در هر رکعت بعد از فاتحه کافرون و فلق و والناس هر یکی
پانزده بار بخواند بعد از سلام پانزده بار آیة الکرسی بخواند و ثواب این نماز مذکوره در خبر
آورده اند که ثواب این نماز اگر دریا مداد گردد و گیاه و درخت قلم گردند و جمله انس و
جن نویسنده گردند هرگز تمام نشود و در شب سه شنبه شش رکعت بسه سلام در هر رکعت بعد
از فاتحه اخلاص و معوذتین یگان بار بخواند و در شب چهارشنبه چهار رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص چهل بار و در شب پنجشنبه هشت رکعت به چهار سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص
دوگان بار و بعد از سلام صد کرت بگوید لا اله الا الله الملک الحق المبین محمد رسول الله
و نیز دو رکعت حقوق والدین و در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی و کافرون و اخلاص و
معوذتین یگان بار و بعد از سلام پانزده بار درود و پانزده بار استغفر الله الذی

لا اله الا هو الحیّ القیوم و اتوب الیه و اسأله التوبة آورده اند که گزارنده این نماز را هر حرفے که ذکر کرده ست دران نماز گناه او یکیک کم شوند و ثواب و یک یک نوشته شود و مادر و پدر را و اگر زنده باشند خشنود شوند و در دنیا مراحم نشوند و اگر مرده باشند فرشتگان رحمت بیایند و با هر یکے طبقهای نور باشند و بر قبر او بیفشانند و جمله اهل مقبره خوشنود شوند و در شب جمعه دو رکعت به نیت آسانی سوال منکر و نکیر در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و اذا زلزلت الارض سه بار و نیز دو رکعت بدین نیت مذکور در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص صد بار و بعد ازین دو رکعت دیگر بار ارواح مادر و پدر و با هر مرده که باشد در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی پنجبار و در رکعت دوم آیة الکرسی و کافرون و اخلاص و معوذتین یکان بار و بعد از سلام سر بر زمین نهد و سه کرت بگوید والله غالب فوق عباده و ثواب این را بدان مرده بخشد در حال او را حق تعالی خشنود گرداند و دو رکعت دیگر را گفته اند که اگر مابین مغرب و عشا بخواند در شب جمعه ازین جهان نرود تا جای خود را در بهشت نبیند در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی یک بار و اخلاص بست و پنجبار و در رکعت دوم بعد از فاتحه کافرون یک بار و اخلاص بست و پنجبار و بعد از سلام هفتاد بار لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بخواند دیگر در رکعت اول بعد از فاتحه هفتاد بار اخلاص بخواند و بعد از سلام هفتاد بار سید الاستغفار بخواند حضرت فرموده است که اگر مصلی این نماز تمام است من زا[ئر] الله تعالی بشفاعت خواهد خدا تعالی بدو بخشد و دو رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه ربنا آتنا تا آخر بخواند هفتاد بار و بعد از سلام صد بار اللهم اجرنی من النار یا مجیر گوید پیغمبر فرموده است برابر هر حرفے که ذکر کرده است ثواب یک حج در نامه اعمال او نوشته میشود و دو رکعت دیگر بعد از فاتحه آیة الکرسی پانزده بار و بعد از سلام سه صد بار اللهم صل علی محمد النبی الامی حضرت رسالت پناه را در خواب بیند وایضاً اگر بغیر این نماز همین درود مذکور در شب جمعه هزار بار بخواند حضرت را بخواب بیند و اگر کسے از برائے برآمدن حاجات در شب جمعه سیصد بار بخواند حاجت او برآورده خیر گردد و دو رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص هزار بار و اگر این نماز بعد از غسل کند ... را در خواب بیند و ... [illegible]

گفته است که هر که در شب جمعه این دعا را چهل و یک بار بخواند هر حاجتی که داشته باشد تا
جمعه آینده دیگر درست آید و اگر درست نه آید بر من لعنت گوید نعوذ بالله منها و دعا اینست

سبحان القدیم الذی لم یزل سبحان العلیم الذی لا یجهل سبحان الجواد الذی لا یبخل

سبحان الحلیم الذی لا یعجل برحمتک یا ارحم الراحمین بعض مشائخان گفته اند هر که دم درویشی زند و این دعای مذکور
را نخواند لقمه فقر بر وی حرام باشد و ایضا دو رکعت برای حاجت دینی و دنیاوی مجربست
آورده اند که امام یوسف سیتاتی [?] علیه الرحمه گفته است که من این نماز پیش علم میکردم
هفتاد شاگردان من بدرجه دانشمندی رسیدند و اکثر مشائخان آزموده اند نیت در هر رکعت
بعد از فاتحه اخلاص ده بار و تسبیحات رکوع و سجود هفتگان بود بعد از سلام سر بر زمین نهد ده بار

گوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم علیه و ده بار ربنا آتنا فی الدنیا
الخ بخواند و حاجت بجناب تعالی عرضه کند بر آورده خیر گردد و دو رکعت پیش از وتر برای کفایت
جمله قضا از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم منقول است که قضاها که [illegible] اوینی پدر
وکلان پدر و هر چند که بالا رود تا چهل پیدا و بری شوند در رکعت اول بعد از فاتحه
کافرون هر ده بار در دوم بعد از فاتحه اخلاص هر ده بار و معلوم باد که این همه اوراد در شب
جمعه است و در شب شنبه شش رکعت بسه سلام و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار و نیز چهار
رکعت بیک سلام در رکعت اول بعد از فاتحه کافرون یکبار در دوم بعد از فاتحه اخلاص یکبار
در سوم بعد از فاتحه فلق یکبار در رکعت چهارم بعد از فاتحه والناس یکبار و چون حق
در آید اول چهار رکعت سنت نماز خفتن بخواند که ثواب او را بجد و جهد گفته اند از آن [?]
نیا و در حکم [?] کو دیدن مختصر تهجد بلکه از قیام اللیل نیز این نماز افضل گفته اند در رکعت اول بعد از
فاتحه آیة الکرسی بخواند و بعد از آیة الکرسی این آیتها متصل به خیر بخواند لا اکراه فی الدین
تا هم فیها خالدون الم تر الی تا والله لا یهدی القوم الظالمین و در رکعت دوم بعد از فاتحه آمن
الرسول تا آخر بخواند و در سوم آخر سوره حشر بخواند و در رکعت چهارم بعد از فاتحه هو الله
الذی لا اله الا هو العزیز الحکیم بخواند و بیانکه آورده اند هر که تشهد پیش صدور بگذارد کافر گردد
[illegible] نماز تهجد شود و بعد از ادای فرض عشا دو رکعت سنت در رکعت اول بعد از فاتحه

فلق یکبار و در دوم بعد از فاتحه والناس یکبار بعده چهار رکعت سنت به نیت قیام اللیل
و نماز حاجات نیز گویند در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی سه بار و در رکعت دوم
بعد از فاتحه اخلاص سه بار و معوذتین یک بار و بعد از تشهد رکعت سوم چون اول و رکعت چهارم
چون ثانی و اگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهار چهار بار بخواند نیز روا است و بعد از سلام سی
کرت یا کریم بگوید سر بسجده نهد و سه کرت این دعا بخواند سبحان القدیم الذی لم یزل سبحان
العلیم الذی لا یجهل سبحان الجواد الذی لا یبخل سبحان الحلیم الذی لا یعجل و حاجت
خواهد عرضه کند بر آورده شود و نیز چهار رکعت برای قیام اللیل و حاجت و در رکعت اول بعد از
فاتحه کافرون یک بار و در دوم بعد از فاتحه اخلاص یک بار و در سوم بعد از فاتحه فلق یک بار
و در چهارم بعد از فاتحه والناس یکبار و سر بسجده نهد صد بار یا حی یا قیوم برحمتک استغیث حاجت
خود عرضه کند مجرب است که بر آورده خیر گردد و بعده دو رکعت بارواح ام المومنین بی بی
عائشه در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار آورده اند که بی بی عائشه از حضرت رسالت
پناه صلعم سوال کرد که یا رسول الله من فرزند ندارم چگونه باشد فرمود هر که این دو رکعت ادا کند او
از فرزندان شما باشد و او را فردای قیامت بتو بخشند و ایضاً دو رکعت نقصان و تقصیر نماز
در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار بخواند جمله تقصیرات او بر جا شود و کمال پذیرد و دو
رکعت دیگر در رکعت اول بعد از فاتحه آمن الرسول یکبار و اخلاص پانزده بار و در رکعت
دوم بعد از فاتحه آخر سوره کهف ان الذین امنوا و عملوا الصلحت الخ و اخلاص پانزده بار
و این را نیز حفظ ایمان گویند و این چهار رکعت نماز سعادت آورده اند که در هر شب ادا کند
و الا در هفته و الا در هر ماه و الا در هر سال و الا در تمام عمر که او را کافیست و اگر این نماز را
بعد از بعثت و ضو ادا کند یعنی وضو کند و تحیت وضو بگذارد و باز وضو کند و باز تحیت وضو
بکند یکبار هشت کرت هر حاجتی که داشته باشد بی شک روا گردد اما باید که در جا کند که او را کسی
نبیند و تقصیر در هر شب این اثر کم کند در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص ده بار و در دوم بعد از
فاتحه بیست بار و در سوم سی بار و در چهارم بعد از فاتحه چهل بار و بعد از سلام پنجاه و یکبار صلوة
فرستد و پنجاه و یکبار سید الاستغفار گوید کما ذکرنا فی هذه الفصل و پنجاه و یکبار و لا حول و لا

قوة الا بالله العلی العظیم بخوانند و سر بسجده نهد و صد بار یا وهاب گوید و اگر بر سر بند کند
و یکبار گوید اللهم اسعدنی سعادة الدنیا والآخرة برحمتك یا ارحم الراحمین ذکر تسبیح نماز خفتن
آورده اند که بعد از عشا سورهٔ تبارک الذی بیده الملک بخوانند چون در گور نهند شش منکر ازو سوال
کنند و نکیر او را منع کنند که این شخص سورهٔ تبارک عقب عشا میخواند نمیتوان پرسید و شاید که سورهٔ
فاتحه چهار بخوانند و شش آیت از اول کلام الله تا وما هم بمؤمنین و آیة الکرسی تا خالدون و
آمن الرسول و آیت شهد الله انه لا اله تا سریع الحساب و بعد ازو قل اللهم مالک الملک
تا بغیر حساب و این در سورهٔ آل عمران است شاید که این مقدار از کلام الله در عقب هر نماز بخوانند
و ایضاً باید که در عقب هر خمس صلوة این آیتها بخوانند که ثواب ایشان از حد و عد بیرون است
و در کلام مجید در بیان تقریر تکبیر فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون تا رب العالمین
بخوانند و در خفتن شاید که بیرون از پنج گنج صد بار کلمه تمجید و صد بار اخلاص و غیر هذا من المذکورین
بخوانند و در خبر است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با امیر المؤمنین مرتضی علی گفت
که یا علی ختم قرآن بکنی و طواف خانه کعبه بکنی و مهمانی جمله پیغمبران بجا بیاری و جمله کافران
و شیاطین عاجز بکنی و جمله مهمات من از حق تعالی بخواهی و هزار رکعت نماز ادا کنی نیز لازم
و واجب است که بخوابگاه بروی آورده اند که مرتضی علی بغایت عاجز شد و گفت یا
رسول الله فقیر را این مقدار امکان از کجا باشد حضرت فرمود که من بیان کنم اول چهار
کرت فاتحه خوانی ثواب حج یابی و چون دوازده کرت اخلاص بخوانی ختم قرآن کرده
باشی و چون ده کرت کلمه تمجید بخوانی جمله کافران و شیاطین عاجز کرده باشی و چون
ده کرت درود بخوانی جمله پیغمبران را مهمانی کرده باشی و چون ده کرت اللهم اجرنا من
النار بگوئی کام مهمات من از الله تعالی خواسته باشی و چون ده کرت سبحان الله المقتدر ما
یشاء بقدرته فعال لما یرید بعزته بگوئی هزار رکعت نماز گزارده باشی آورده اند که یکی
از زنان نیکوکار بخود قسم یاد کرد و گفت شوهر نگیرم مگر کسی را که هر شب هزار رکعت نماز بگزارد و
دران میان جوانی گفت که من میگزارم بعد از عقد چون نکاح کرد جوان بجز از فریضه نفل بجا
نمی آورد زن گفت چرا عهد را بوفا نکردی گفت بوفا آورده ام بلکه هر شب میگزارم که در حدیث صحیح

خوانده ام که این آیت مذکور را کسی هر شب خواند ثواب هزار رکعت نماز شب یابد و ایضاً شبانه
که هفت بار گوید حسبی الله الذی لا اله الا هو رب العرش العظیم سه کرت آیة الکرسی بخواند و ده
کرت اخلاص بخواند و علی هذا القیاس شاید که بر وی یک بار دیگر نیز این بخواند آورده اند که از جمله بلاها
و آفتها و از شر ظالمان و از فتنه آخر الزمان ایمن باشد و ایضاً در بامداد و شبانگاه شاید که
هفت بار گوید مالک یوم الدین بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین هر حاجتی که داشته باشد
بر آورده خیر گردد گویا که او را بدوزخ کاری نیست و ایضاً از برای کفایت مرادات هر دو
جهانی هفت بار بخواند یا الله یا رحمن یا رحیم یا غفور یا حنان یا منان یا باسط یا سبحان یا
دیان یا شکور یا ذا الجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین. و دیگر بعد از نماز شام
که پیش از آنکه با کسی سخن بکند هفت بار بگوید اللهم اجرنی من النار اگر دران شب بمیرد از
آتش دوزخ خلاصی یابد و اگر در روز گوید اگر دران روز بمیرد نیز خلاصی یابد و شاید که میان شام
و عشا خواب نکند آورده اند که در دوزخ آبیست بغایت سیاه و بدبوی که اگر قطره از آن آب
در دنیا آید تمامی دریاهای عالم بدبوی و تلخ شوند با هر که از آن دریاها چشیده بمیرد و آن آب نصیب کسی
باشد که میان مغرب و عشا خواب کند و ایضاً فرشتگان بعد از نماز عشا دفترهای اعمال را از زمین
بر آسمان برند و عرضه کنند پس چون کسی درین حالت خواب کند آن فرشتگان گویند لعنت
خدا باشی و میان بهشت و دوزخ معلق گردی چنانکه ما را معلق ساختی بر خیز و عشا ادا
کن تا ما نیز راهی شویم و ایضاً حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده است هر که درین
حالت خواب کند آتش دوزخ بمقدار یک گز نزدیک او میرسد و بزمین ما چون حکم خدا الهیست گردد
آورده اند که دو جوانان ازین حدیث انکار نمودند و در خواب رفتند و چون بیدار شدند
گفتند که یک گز زمین از زیر خود بکاویم تا ببینیم آورده اند که چون یک گز زمین بشگافتند
آتش چنان شعله زد که هر دو ایشان سوخته و گداخته ناچیز گشتند و دو رکعت نماز بعد از
قیام اللیل و این نیز نماز حاجات گویند و اگر در شب قدر بگذارد ثواب شب قدر بیابد که
هر شب را شب قدر داند و بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص هفت بار و در رکعت
ثانی چون اول ادا کند و چون کسی در خواب میرود شاید که بطهارت باشد و الا شاید که

تهجد بی وضو نکنند و اگر آب نیابند تیمم را البته ترک نکنند و بعد از تحیه وضو به بستر رود و سه کرت بگوید استغفر
الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه پیغمبر علیه السلام فرموده است هر که این استغفار
در حالت خواب بخواند آمرزیده شود گناه او اگر چه باشند کف دریا و بشماره ریگ عالج و بشماره ورق
درختان و بشماره روزهای دنیا بوده باشد و عالج نام ولایتی ست که ریگ در آن بسیار
و نیز باید که نزدیک بالین خود باشد و آمن الرسول بخواند و چون بر بستر خود بنشیند اخلاص و
فلق و الناس سه گان بار بخواند و بر دستهای خود بدمد و بمالد بر اندام خود تا از حرکت شیطان
خلاص شود و باید که بر پهلوی راست خواب کند و روی بقبله دارد و اگر زن باشد پشت بقبله خواب
بر پهلوی چپ چون سر بالین برد سوره کافرون تمام کند دیگر ... را و نهادن تمام
کند و چون سر به بالین نهد دست راست بر سینه نهد و صد بار الباعث گوید دل و زنده باشد
و اگر با وضو خفته باشد زود تر بیدار خواهد شد آورده اند که چون بنده مومن با وضو بخسپد
ارواح او را فرشتگان بالا برند در تحت عرش سجده میکند و در وقت بیداری برگشته باز می آید
اما چون بی وضو خسپد ارواح او را بالا راه ندهند تا پایان فرستندش و باید که بگاه تر
بخیزد و نماز تهجد ادا کند و باید در خواب بود که پیغمبر علیه السلام فرموده است الصلوة بین النومتین
و اگر قصد این دارد پس پیش از طلوع صبح صادق بخیزد و پیغمبر فرموده است که اگر مقدار
دو شیدن بز از صبح صادق کسی پیشتر بخیزد نیز افضل است و چون کسی از خوابگاه میخیزد
باید که پهلوی راست بگردد و بعد از آن بنشیند و بر دیوار خانه یا کوزه و یا بستر تیمم زند و بگوید
الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه البعث و الیه النشور رضینا بالله تعالی ربا و بالاسلام
دینا و بمحمد صلی الله علیه و سلم نبیا و رسولا دو کرت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم دو کرت کلمه طیبه گوید آورده اند که آدمی سه صد و شصت رگ در دل ست
و بر هر رگ ده شیاطین آویخته است پس چون علی الصبح کسی کلمه طیبه و شهادت گوید و سه
کرت تمجید و سه کرت اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا و انا اعلم و استغفرک
لما لا اعلم به تبت عنه و رجعت عنه و اقول لا اله الا الله محمد رسول الله و سه کرت
استغفار گوید و سه کرت ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین

مسئله [illegible]

وسه کرت رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْلِی فَاِنَّهٗ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ و در مفتاح
الجنان آورده است که در خبرست از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که وی
میگوید که قریب نزدیکتر بمن از آن کس نیست که در سجده همین آیت مذکور بخواند و ایضا
هفت کرت گوید رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ رَبَّنَا اِنَّكَ
مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ اَخْزَيْتَهٗ وَمَا لِلظّٰلِمِيْنَ مِنْ اَنْصَارٍ رَبَّنَا اِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُّنَادِيْ
لِلْاِيْمَانِ اَنْ اٰمِنُوْا بِرَبِّكُمْ فَاٰمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّاٰتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ
الْاَبْرَارِ رَبَّنَا وَاٰتِنَا مَا وَعَدْتَّنَا عَلٰى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيْعَادَ
آورده اند هر که این آیتها را در آن حالت بخواند هرگز فرزندان او را حق تعالی محتاج
کسے نکند و آیت آخرین ایشان اگر کسے در اوقات تکرار کند فردای قیامت هیچ
گناه با خود نشود و این آیتها در سوره عمران است نزدیک سوره نساء یک کرت بگوید
رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَّثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ و یک بار
رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِاِخْوَانِنَا الَّذِيْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِيْمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِيْ قُلُوْبِنَا غِلًّا لِّلَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا رَبَّنَا اِنَّكَ رَءُوْفٌ رَّحِيْمٌ وسه کرت لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّيْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِيْنَ
فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا كُلَّهَا صَغِيْرَهَا وَكَبِيْرَهَا سِرًّا وَّعَلَانِيَةً ظَاهِرًا وَّبَاطِنًا بعده بگوید
الهی بحرمت توبه و استغفار محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و بحرمت توبه و استغفار مهتر آدم
علیه السلام سه کرت گوید صلوٰة الله علی آدم علیه السلام آورده اند که هر روز سه کرت
صلوات بر آدم فرستد هیچ گناه در وجود او نماند و بحرمت توبه و استغفار مهتر موسی
علیه السلام و بحرمت توبه و استغفار مهتر داود علیه السلام و بحرمت توبه و استغفار مهتر ایوب
علیه السلام الهی بحرمت توبه و استغفار جمیع انبیاء و رسل توبه و استغفار این عاصی و جافی قبول
کنی وسه کرت رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ الهی بحرمت آنکه ذلت و لغزش
انبیاء عفو فرموده گناهان صغیره و کبیره این عاصی و جافی عفو فرمائی وسه کرت گوید
وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلٰنَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ الهی بحرمت
انبیاء و رسل آنکه بذلت و لغزش نگرفتی این عاصی و جافی را گناه صغیره و کبیره نگیری

وسه کرت گوید ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته
علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا
انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین وسه کرت گوید اللهم اجعلنی محبوبا فی قلوب
المؤمنین وبلغنی عمری الی مائة عشرین سنة من غیر عاهة وهر و اگر ده کرت گوید
افضل باشد و پنج کرت همان تحمید مذکور که در فصل وضو عقب این دعا گفته ام بخواند
واعبده ربک وان عیسی عبد الله وابن امته کلمته وان الجنة حق والنار حق برحمتک یا
ارحم الراحمین پس چون از جا برخیزد و اول کفش راست بنهد اما در کشودن در بنا شد چون
روان شود اول پای چپ بردارد و سائر آداب در فصل وضو گفته ام و چون از در
بر آید بگوید اللهم اعصمنی فی دینی ودنیای والآخرة و چون از وضو فارغ شود دوگانه
تحیت وضو بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص سه بار گوید در رکعت ثانی چون اول
بعد ازان دو رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص پنج بار و چون ازو فارغ شود هزار
کرت گوید یا بدیع العجائب و هزار و یک کرت یا رب یا رب و چهل کرت یا کریم و سر بر زمین
نهد و این دعا بخواند اللهم یا خالق الخلق عز انه خصته مشغول این غم کنی واز دل ما دور بحرمت
آن پیرے که درون بکارست و پاشنه پایش در وہن ما رست لشب و روز مشغول بطاعت
چهار ست بحرمت یا الله یا الله یا رحمن یا رحمن یا رحیم یا رحیم بحق
لا اله الا الله محمد رسول الله برحمتک یا ارحم الراحمین آورده اند که مصلی این نماز و خواند
این دعا هر حاجتے که داشته باشد برآورده گردد و بعد ازان دو رکعت دوگانه بگذارد و ثواب او را
جنت الفردوس بدید که از حد و عدد بیرون ست واز غایت در گذشته است و در رکعت
اول بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و کافرون چهار بار و در دوم بعد از فاتحه اخلاص پنج بار آورده اند
که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ثواب این بیان گفت یاران گفتند یا رسول الله
اگر فوت شود چه باید کرد گفت که سنت نماز فجر را بدین طریق گذارد و همان ثواب و در پیش
گرد و سجده دوازده رکعت نماز تهجد بگذارد اما سکه سنت بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص یکبار و بعد از هر رکعتین درود گوید اندکے مراقبه در ذکر و فکر نیز بکند و بدانکه

در نماز تهجد اقا ویل بسیار بعضے در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و در
دوم آمن الرسول یکبار و بعضے در سه رکعت بعد از فاتحه الم نشرح لک صدرک یکبار
و اگر چهار رکعت بیک سلام میکنند پس در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار بخوانند و اگر
خواهد در رکعت اول بعد از فاتحه یکبار اخلاص و در دوم دو بار اخلاص
و در سوم سه بار اخلاص کذا تا دوازدهم رکعت دوازده اخلاص شود و اگر خواهد دوازده ربنا
مذکور بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
و در دوم رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و در
سوم رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ
الْوَهَّابُ و در چهارم رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ
الْمِيعَادَ و هر کرا این آیت همیشه بخواند و هر روز یکبار نخواند همیشه بلا فارغ البال بود
و در پنجم رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا الخ بخواند و در ششم رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ
فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ و در چهار رکعت دیگر همان چهار ربنا مذکور که در آخر سوره
عمران است گفته ام و در دو رکعت دیگر همان ربنا مذکور که بعد از ایشان گفته ام
و بدانکه نماز تهجد را ثواب از حد بیرون است اما گفته اند که چون مصلی این نماز سر از لحد
بر دارد در روز حشر دوازده کس برابر این دوازده رکعت در پیش وا استاده باشند
چهار پیغمبران مرسل اول آدم صفی الله دوم ابراهیم خلیل الله سوم موسی کلیم الله چهارم
عیسی روح الله پنجم محمد رسول الله و چهار فرشته مقرب اول ایشان جبرئیل دوم مهتر
میکائیل سوم مهتر اسرافیل چهارم مهتر عزرائیل صلوات الله علیهم اجمعین و چهار خلفاے
الراشدین اول ایشان ابو بکر صدیق بن ابی قحافه دوم عمر خطاب سوم عثمان چهارم
علی بن ابیطالب رضوان الله علیهم اجمعین به برکت شرافت دیدار ایشان از جمله هولهاے
قیامت خلاص یابد و بهشت برسد آورده اند که جنید بغدادی قدس سره را
کسے در خواب دید گفت چه چیز بشما نفع کرد گفت نمازے که در شب میکردم و بدانکه نماز تهجد
حضرت رسالت پناه صلعم فرض بود و بر امت نفل اما بر طالبے که دم سالکی و طالبی زند لازم

مسئله ۲ در بیان ثواب نماز تهجد

دوازده کس که سوای حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم که همراه ایشان حشر کرده میشود

واجب است و در ترک آن هم بلکه آورده اند کسی که ترک ورد و اوراد خود را بعذر ترک دهد
شومیت او آنکه یا تمام خراب گردد و الا اهل آن قریه و الا آن خانه و الا خود وی هلاک
یابد چنانکه شیخنا شیخ الاسلام والمسلمین سید ترمذی قدس سره روزی از جانب مسجد وقت
صبحی برخاست و بجانب خانه خود میرفت و فرزندش میان مصطفی با او همراه بود و مصلی
بدست گرفته میرفت چون حضرت شیخ در تنگنای رسید بحکم الهی میان دو گاو جنگ
افتاد تا که یکی را زبون کرده پیش راند و پیش شیخ چنان رسید که تمام رو و پیشانی و بینی شیخ
جراحت شد چون حضرت بخانه آمد و فریاد بر آورد که من دانستم که امروز بر من بلا خواهد رسید
میان مصطفی پرسید که سبب چه بود گفت ای جان پدر پدر آنکه من امشب از سبب بیداری نماز
فوت کردم تا چنین حال رسیدم والصفا تا در این فقیر سقی الله ثراه و جعل الجنة مثواه را
این بود که دایم المدام میگفت یا رب فرزندانم را بسیرت نیک دار و الا عمر شان کوتاه کن و
کتبها نیز همچنان نوشته دیدم که مادر و پدر در حق فرزند چنان دعا کنند پس معلوم شد که آنچه بر
هر دو جهانی باین فقیر رسیده است از دعای مادر است روزی علی الصباح چون بر وی پیش
کردم که چشم سرخ است او گریه میکند پس پرسیدم که ای مادر مشفق حال چیست گفت ای جان مادر چه
شنا است که پدر من هر روز را بر تهجد بود از ایام طفولیت که نماز را استادم و با او همراه نماز
میگذاردم تا این زمان ترک تهجد نکرده ام اما در این شب بی خبر شما را در بغل داشتم چرا
سحر نخواستم که بر خیزم گریه کرد آهسته آهسته او را اقرار میکردم و پشیمان را غنودم در بین
انگشتی را دیدم شخصی را دیدم که آمد و در چشمانم زد که حشمت بر آید چه میپوشی برخیز که بعد از چهار
سال وفات خواهی یافت چون از آن سال چهارم وفات شد همان چشمش هنوز کبود بود
از نماز تهجد سر بر زمین نهد و صد و پانزده بار یا صمد گوید حشر او با صدیقان باشد و صد بار

سُبْحَانَ اللهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ أَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّي مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ

أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ وَأَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ و صد بار
کلمه طیبه و بعد از آن دو رکعت نماز دیگر صلوة العاشقین در رکعت اول بعد از تکبیر ثنا
تحریمه نگوید و پنجاه بار الله اکبر بگوید هر چند که تواند بعده تعوذ و تسمیه فاتحه بخواند و

فاتحه پنج بار اخلاص بعده بسجده رود الله الصمد گوید که تکلیف تمام بکند و نفس گرفتن و در رکوع
بعد از تسبیح رکوع بسته دم الصمد الصمد گوید و بقومه آید بسته دم الصمد الصمد گوید و بسجده رود و بعد از
تسبیح سجده بسته دم الله الصمد گوید و بجلسه آید بسته دم الصمد الصمد گوید و در سجده دوم بعد از تسبیح بسته
دم الله الصمد گوید و در رکعت دوم قبل از فاتحه پنجه دم الله الصمد گوید و الباقی کالاولی و بعد از
سلام سر بسجده نهد و این رباعی را بخواند ~ عشق تو رفیق راز من باد و غم تو چنگ
نواز من باد ~ بعد از سرمه عشق تو سرمه دهر مرا ~ این سرمه مراد هر نواز من باد ~ و باید چندین
کرت این تکرار کند و محبت حق جوید و در آوان این نماز خود را و ماسوای الله را در فرقت
او مستغرق و اسیر داند و بالای و برهٔ او گذارد و بعد از این چهار رکعت نماز محبین بگذارد
و در رکعت اول بعد از فاتحه صد بار یا الله و در دوم بعد از فاتحه صد بار یا رحمن و در سوم
بعد از فاتحه صد بار یا رحیم و در چهارم بعد از فاتحه صد بار یا ودود و بعد از سلام این
درود بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ وَّبَارِكْ وَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَصَلِّ عَلٰى
جَمِيْعِ الْاَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِيْنَ وَعَلٰى مَلٰئِكَةِ الْمُقَرَّبِيْنَ وَعَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِيْنَ
وَعَلٰى اَهْلِ طَاعَتِكَ اَجْمَعِيْنَ وَارْحَمْنَا مَعَهُمْ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ. اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّعِتْرَتِهٖ بِعَدَدِ كُلِّ مَعْلُوْمٍ لَّكَ و این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحيم
اَللّٰهُمَّ اَحْيِنِيْ مُحِبًّا لَّكَ وَاَمِتْنِيْ مُحِبًّا لَّكَ وَاحْشُرْنِيْ تَحْتَ اَقْدَامِ اَحْبَابِكَ وَصَلَّى اللّٰهُ
تَعَالٰى عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ اَجْمَعِيْنَ و این نماز اگر بعد از عشا برای حاجات بگذارد
آزموده است و بدانکه این دو نماز مقید بوقت نه اند اما چون حاجت فقیر بود که درین
حالت مکرر بیان کردم و بعد از نماز محبین نیز این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ حُبَّكَ
وَحُبَّ مَنْ اَحَبَّكَ وَحُبَّ مُتَابَعَةِ اَحِبَّائِكَ و نیز صباحاً و مساءً این دعا را تکرار کند
دعا اینست اَللّٰهُمَّ اَرِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَّارْزُقْنَا اتِّبَاعَهٗ وَاَرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَّارْزُقْنَا اجْتِنَابَهٗ
آورده اند که حضرت رسالت پناه این دعای مذکور را بسیار تکرار میکرد و بدان ای عزیز
که حضرت رسالت پناه همیشه در حقیت بوده و باطل را بر او کار نبود و دیگر اینکه هر چه ماسوای
الله است باطل است پس حضرت از ماسوای او اجتناب طلب میکرد تا بلی مع الله وقت

لا یسعنی فیها ملک مقرب ولا نبی مرسل همیشه باشد وازین جا در آوان استغراق
گفتی ارنا الاشیاء کما هی یعنی چنانکه تو فوقی دقیام ایشان تو هست و هر چه هست منی تو
مرئیاتی نیز بگوید اللهم اذقنی حلاوة الایمان واستعملنی عملا صالحا برحمتک یا ارحم
الراحمین و بعد ازین بدانکه در شرح مشارق هست که عابدان را با شباه و نیاق هست و وتر را
بعد از تهجد ادا میکنند و بعضا از احیات اعتقاد ثبت در اول شب میکنند آورده اند از حضرت
رسالت پناه وتر را سه رکعت میکرد اول بعد از عشا در مسجد میکرد و بعده در خانه میکرد و
بعده در آخر شب بعد از تهجد میکرد چون در اول شب بعد از وتر فارغ شود باید که دو رکعت نشسته
بگذارد و کرا تر اکمیا الوتر گویند در رکعت اول بعد از فاتحه اذا زلزلت الارض یکبار و در دوم الهکم
التکاثر یکبار و نیز در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الذین تا سریع الحساب و در رکعت دوم بعد از فاتحه
ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین آورده اند هر که در اول
شب هزار بار یا الله گوید آمرزیده شود و اگر دو هزار بار گوید مرد صالح گردد و اگر سه هزار بار یا الله
گوید واصل حق گردد و ایضا شیخ شهاب الدین قدس سره گفته است هر که سه هزار بار یا الله گوید
هر حاجتی که داشته باشد بر آورده گردد و نیز هر که بعد از هر نماز سه هزار کرت بگوید استغفر الله
هر حاجتی که داشته باشد بر آورده گردد و دیگر هر نماز را که در او فقیر اند و مقید بوقت نیستند
بلیقی کل حین والساعات از روز و شب توان بجا آورد و افضل این است که در شب ادا کنند
اول چهار رکعت نماز تو اکرین در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی پنجبار و از شهد الله تا سریع
الحساب پنجبار لا اله الا الله محمد صد بار و در رکوع بعد از تسبیح لا اله الا الله چهل بار و بعد از تسمیع
و تحمید در قومه نیز چهل بار و در سجده و بعد از تسبیح نیز چهل بار و در جلسه نیز چهل بار و در سجده دوم بعد
از تسبیح نیز چهل بار و بعضی این نماز را شا یافت که دست از خود و ما سوی الله بشوید و از برای
ادا کند و از رخصت خود را استخارت و بعد نماز ادا کنند و ادا کرده شده بر او دیگر یک در لا اله
نفی کل وجود و در الا الله اثبات چیزی که متکلمان گفته اند که لا معبود الا الله و صوفیان
گفته اند لا موجود الا الله دیگر چهار رکعت نماز کن فیکون از برای مهمات دین و دنیا میگزار
رکعت اول بعد از فاتحه افوض امری الی الله صد بار و در رکعت ثانی بعد از فاتحه الا الی الله تصیر الامور

الامور صد بار در سوم بعد از فاتحه نصر من الله و فتح قریب صد بار در چهارم بعد از فاتحه
انا فتحنا لک فتحا مبینا صد بار بعد از سلام غفرانک ربنا و الیک المصیر صد بار بعده
سر بر زمین نهد صد بار استغفر الله گوید و حاجت خود عرضه کند بر آورده شود و بحکم باری تعالی
چهار رکعت نماز حاجات در هر رکعت سوره فاتحه چهل و یکبار و اخلاص یک بار بعد سلام
خد راست بر زمین نهد و چهل و یک بار گوید یا حی یا قیوم باز خد چپ بر زمین نهد چهل
و یکبار گوید و عنت الوجوه للحی القیوم و حاجت خود را عرضه کند و دیگر چهار رکعت
نماز اگر حاجت دنیاوی داشته باشد در روز ادا کند و اگر حاجت دینی باشد در شب گذارد
در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه تا آخر بست بار و تسبیح در رکوع سبحان الله العظیم
و بحمده بست بار و در سجده سبحان ربی الاعلی و بحمده بست بار و بعد از سلام بست بار
استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم غافر الذنوب ساتر العیوب و اتوب الیه
من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا و سر بر زمین نهد و حاجت عرضه کند بر آورده گردد
و دیگر چهار رکعت نماز استغفار که کفایت گناهان صغیره و کبیره است در هر رکعت بعد از
فاتحه ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین هفت بار
و ده بار انه غفور رحیم و پس از تسبیح رکوع نیز ده بار انه غفور رحیم گوید و بعد از سمع
تحمید در قومه نیز ده بار گوید و در هر دو سجده بعد از تسبیح نیز ده بار و در جلسه نیز ده بار و بعد از
سلام بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و اسأله التوبة
صد بار و سر بر زمین نهد و ده بار گوید اللهم انی استغفر الله ربی من کل ذنب اذنبته
عمدا او خطأ سرا و علانیة و اتوب الیه من الذنب الذی اعلم و من الذنب الذی
لا اعلم انک انت علام الغیوب غفار الذنوب و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم و در خبر است که حضرت رسالت پناه فرمود مر یاران را که نماز را چنین باید
که بمانند ما گذارید و حضور دل ادا کنید والا درست نمیشود یاران گفتند یا رسول الله مانند شما
نماز مایان چگونه باشد حضرت فرمود که هر که بعد از هر نماز این دعا سه بار گوید گویا خوانده نماز را و چون
نماز من باشد و قبول است و دیگر چهار رکعت نماز ظهر و عصر بوستان افروز را گویند بس

آورده اند که چون مصلی این نماز بگزارد فرشتگان طبقهای نور با الوان نعمتها در دست گرفته بر
گور او حاضر شوند و گل و ریحان و در و جواهر و مشک جنت بر گور او پاشند تا که از برکت او تمام
اهل مقبره خوشبوی پاک شوند و در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه ده بار و ده بار کلمه تمجید و بعد
از آن چون در رکوع و سجود و قومه و جلسه نماز استغفار ده کرت کلمه تمجید بگوید و چون از تشهد
اخیره تشهد تمام کند سر بر زمین نهد و ده بار سوره فاتحه و ده بار انا انزلناه الخ و سی و سه بار کلمه
تمجید بخواند و سر بردارد و یکبار درود گوید و سلام دهد و دیگر چهار رکعت نماز تسبیح در رکعت اول
بعد از ثنا تا لا اله غیرک پانزده کرت کلمه تمجید گوید بعده تعوذ و تسمیه گوید فاتحه بخواند و اخلاص
یکبار و بر روایتی ده بار بخواند پانزده بار کلمه تمجید گوید پس بعد از آن چون عشر در رکوع و سجود و قومه و
جلسه تمجید گفته باشد ده بار و هر تسبیح سه بار یعنی تمجید شود و بعد از تشهد اخیره و درود
این دعا بخواند اللهم انی اسألک توفیق اهل الهدی واعمال الیقین ومناصحة اهل
التوبة وعزم اهل الصبر وجد اهل الخشیة وطلب اهل الرغبة وتعبد اهل الورع وعرفان
اهل العلم حتی اخافک اللهم انی اسألک مخافة تحجزنی عن معاصیک حتی اعمل بطاعتک
عملا استحق به رضاک وحتی اناصحک فی التوبة خوفا منک وحتی اخلص لک النصیحة حیاء
وحتی اتوکل علیک فی الامور حسن الظن بک سبحان خالق النور بعده سلام و هم بعد از سلام
یکبار سبحان ذی الملک والملکوت سبحان ذی العزة والعظمة والقدرة والهیبة والجلال و
الجمال والکمال والبقاء والثناء والضیاء والآلاء والنعماء والکبریاء والجبروت سبحان الملک
الحی الذی لا ینام ولا یموت سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة والروح آورده اند که بر مومن
لازم است که این نماز در هر شب جمعه والا در هفته والا در ماه والا در سالی و الا در تمام عمر بجا آرد که
حق تعالی از برکت این نماز او را و مادر و پدر او را و اولاد او را آمرزیده گرداند و از آتش دوزخ
نجات دهد و دیگر چهار رکعت نماز که گذشتی امیر المومنین عمر گفت که چون آن روز بعد از خیر البشر
عزیزم در حال این نماز احتیاج آمد حضرت رسالت پناه را بخواب دیدم و امیر المومنین ابوبکر
الصدیق گفت که از حضرت پرسیدم یا رسول الله چون از دیدار شریف شما محروم بمانم بچه چیز
دولت ملاقات شما میسر شود فرمود چون آن شخص که دیده من صفت این نماز در حال دوگانه مرا بخواب بینید

رکعت بعد از فاتحه سوره انا انزلناه ده بار و کلمهٔ تمجید تا اکبر پانزده بار یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس رکوع رود و بعد از تسبیح رکوع تمام تمجید ده بار و بعد از تسبیح و تحمید در قومه تمجید تا اکبر ده بار و در هر دو سجده پنجبار سبحان ربی الاعلی پنج بار تمجید تا اکبر و دیگر رکعات علی هذا القیاس وبعد از سلام ده بار سوره فاتحه و ده بار سوره انا انزلناه بخواند و سی و سه بار تمجید تا اکبر بعده یک بار این درود گوید اللهم صل علی محمد النبی الامی جزا الله محمدا عنا ما هو اهله برحمتک یا ارحم الراحمین ودیگر چهار رکعت نماز درود و معلوم باشد که نماز درود تمامه بنماز تسبیح می ماند اما در اینجا کلمهٔ تمجید نگفته ودرین نماز این درود بخواند اللهم صل علی محمد عبدك ونبیك وحبیبك ورسولك النبی الامی و باید که در هر شب ادا کند و الا در شب جمعه البته ادا کند که بغایت ثواب است و در خبر است که چون بندهٔ مومن درود فرستد در سائر ایام مهتر جبرئیل علیه السلام همین خبر او را بآنحضرت رسالت پناه میرساند اگر بنده لائق باشد حضرت نیز میگوید که رحمت خدا بر سے باد و چون از زبان مبارک رسول الله بر کسی رحمت آید با آتش دوزخ نسوزد اما چون در شب جمعه بگوید الصلوٰة والسلام علیك یا رسول الله حضرت بگوش می شنود و برو رحمت میفرستد دیگر نماز حاجات آزموده است در هر رکعت فاتحه چهار بار بعده اذا جاء سه بار و اخلاص نیز سه بار و درود و بروایت دیگر خوانده ام که یک بار فاتحه و ده بار اذا جاء و یک بار اخلاص و تسبیح و سجده هفت بار بگوید و این فقیر روزی برای حاجتے کرده بود بقبول اول در حال بر آمد بعده دعاے نور بخواند و اسناد دعای بزرگوار روزی حضرت رسالت پناه مر جبرئیل را گفت که یا اخی جبرئیل چنانکه هیبت و صورت تو است من نمائے صورت خود را جبرئیل گفت یا رسول الله در بیابان بر شود چون حضرت در بیابان رفت مهتر جبرئیل پر و بال خود را پریشان کرد از مشرق تا بمغرب رسید حضرت بیهوش افتاد چون بهوش آمد گفت یا اخی از شما کسے کلان تر باشد گفت از من مهتر میکائیل کلان تر است زیرا که او را هفتصد سیت و هر پر او چون تمام جبرئیل کلانی دارد و مهتر جبرئیل گفت که اگر من بکشیند بیکل که مرا ست هزار سال زمینی او بپرم از حضرت تا طرف دیگر او را خبر نشود حضرت فرمود یا اخی از مهتر میکائیل کسے کلانتر باشد گفت از و مهتر اسرافیل کلان است که هفتصد پر دارد و هر پر او چون تمام میکائیل است اگر مهتر میکائیل بعظمت خود در گوش مهتر اسرافیل کسے کلا... باشد گفته ...

چنانکه مذکور بالا یکدیگر و از و عرش خدای کلان ست که شصت هزار پایه دارد و از
تا پایه دیگر چهل هزار ساله راه ست روزی از حضرت رب العالمین حضرت اسرافیل التماس کرد که
یارب اگر عرش خود را بمن بنمایی چه باشد و حال خطاب حضرت عزت بدو شد که برو ببین او رو زد
که هفت هزار سال بیک نفس پر پرید اما پر هایش کهنه و شکسته شده افتادند باز التماس کرد
پر هایش نو رسیدند باز هفت هزار سال پر پرید باز پر هایش افتادند باز التماس کرد باز
پر هایش نو رسیدند مخلوق ست که باید بپرد و خطاب حضرت عزت بدو شد که ببین که چند سال پریده
گفت هر همه بیست و یک هزار سال گفت پس ببین که چند بالا رفته چون نگاه کرد تا ساق پایه
بود پس خطاب حضرت در رسید که ای اسرافیل تو باین عظمت و قدرت بیست و یک هزار
سال پریدی اما چندین کرت پر های تو افتادند و تا ساق او نرسیدی پس ما فوق او تا
ابد الآباد نرسی الحال لائق تو اینست که فرود روی پس اسرافیل عاجز شده بازگشت حضرت
رسالت پناه گفت یا اخی جبرئیل از عرش چیزی کلان تر ست گفت یا رسول الله چون عرش عظمت
خود بنا نمود خداوند تبارک و تعالی ماری پیدا کرد و دهان باز کرده که عرش در میان دهان او چون سپندانه
خورد خدای تبارک و تعالی این اسما برو نمود از ناهیبت این اسمای معظم یک طرف و دهان او را
و یک طرف پایان ماند و خشک شد به عرش چون سپندانه در کام او می نمود فضیلت
این دعا بسیار ست اما مختصر کرده شد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا نور تنورت بالنور
والنور فی نور نورک اللهم یا عزیز تعززت بالعزت والعزة فی عزت عزتک یا عزیز
اللهم یا جلیل تجللت بالجلال والجلال فی جلال جلالک یا جلیل اللهم یا جمیل تجملت
بالجمال والجمال فی الجمال جمالک یا جمیل۔ اللهم یا واحد توحدت بالوحدانیة والوحدانیة
فی وحدانیت وحدانیتک یا واحد اللهم یا فرد تفردت بالفردانیت والفردانیت فی
فردانیت فردانیتک یا فرد اللهم یا علیم تعلمت بالعلم والعلم فی علم علمک یا علیم اللهم
یا رفیع ترفعت بالرفعة والرفعة فی رفعة رفعتک یا رفیع۔ اللهم یا حفیظ تحفظت بالحفظ
والحفظ فی حفظ حفظک یا حفیظ۔ اللهم یا واصل توصلت بالوصل والوصل
وصلک یا واصل اللهم یا فاعل تفعلت بالفعل والفعل فی فعل فعلک یا فا

دعای عظیم عرش

اللهم یا فارض تفرضت بالفرض والفرض فی فرض فرضك یا فارض۔ اللهم یا حلیم تحلمت بالحلم والحلم فی حلم حلمك یا حلیم۔ اللهم یا عظیم تعظمت بالعظمۃ والعظمۃ فی عظمۃ عظمتك یا عظیم۔ اللهم یا ملك تملكت بالملك والملك فی ملك ملكك یا ملك۔ اللهم یا قدوس تقدست بالقدس والقدس فی قدس قدسك یا قدوس اللهم یا رحمٰن ترحمت بالرحمۃ والرحمۃ فی رحمۃ رحمتك یا رحمٰن۔ اللهم یا رحیم ترحمت بالرحمۃ والرحمۃ فی رحمۃ رحمتك یا رحیم۔ اللهم یا حنان تحننت بالحنان والحنان فی حنان حنانك یا حنان اللهم یا منان تمننت بالمنان والمنان فی منان منانك یا منان یا لا اله الا انت علیك توکلت والیك انبت وصلی الله تعالیٰ علی خیر خلقه محمد واله واصحابه اجمعین و دو آن خواندن این دعا دست برداشته باشد و چون تمام کند سر بزمین نهد و حاجت خواهد روا گردد بفرمان الله تعالیٰ و چهار رکعت دیگر نماز حاجت در رکعت اوّل بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله تا آخر سیزده بار و در دوم بعد از فاتحه اذا جاء تا آخر یازده بار و در سوم بعد از فاتحه اذا جاء تا آخر نه بار و در چهارم اذا جاء تا آخر هفت بار و بعد از تشهد درود چهل و یکبار اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارك وسلم علیه و چهل و یکبار حسبنا الله ونعم الوکیل نعم المولیٰ ونعم النصیر و بجانب راست سلام دهد و سر بزمین نهد چهل و یک بار یا ذا الجلال والاکرام و ده بار یا صمد و ده بار یا احد و سر بردارد و بجانب چپ سلام دهد و حاجت عرض کند بر آورده شود بحکم الله تعالیٰ و دیگر چهار رکعت نماز حاجات آورده اند که در حدیث قدسی حق تعالیٰ چنان فرموده است که اگر حاجت مصلی این نماز بر آورده نکنم پس آفریننده او نباشم پس بخواند در رکعت اوّل بعد از فاتحه آیۃ الکرسی سه بار و در دوم سه بار فاتحه متصل بالتسمیه و سه بار اخلاص و معوذتین یگان یگان بار و در رکعت سوم چون اوّل رکعت و چهارم چون ثانی و چهار رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه آیۃ الکرسی یک بار و اذا جاء یک بار و اخلاص ده بار و بعد از سلام سه کرت درود گوید و سر بزمین نهد و حاجت عرض کند روا گردد بحکم الله تعالیٰ بدان اے عزیز که این نماز ها را در شب بجا آوردن بهتر باشد زیرا که شب محل غفلت اکثر مردم است پس بر عکس غافلان شاید که بیدار باشی

خواب شما دیگر بعث لقوله علیه السلام النوم اخ الموت چنانکه آورده اند در کفایت
ولدان که چون وقت سحر شود حق تعالی بر آسمان دنیا می آید و ندا میکند که کیست که درین وقت
از من حاجت خواهد تا دهمش و کیست که فریاد خود پیش آرد و به درگاه من آید تا قبول کنمش
آورده اند که چون کسی از صبح صادق پیشتر بیدار شود و برخیزد به رحمت او مستغرق
شود و چون تا صبح بیدار نشود میگوید علیک لعنتی یعنی لعنت من بر تو باد و چشمان
تو همیشه خواب آلوده باد و خواب تو از چشمان تو نرود و اکنون حل این معنی کنم که حق
خود در آسمان می آید با آنکه حق از مکان و از جهت و جانب و رفتن و آمدن منزه است و گوینده
این ندا چنانکه می فرماید فرشته است کرد سوالی که حق کجاست گفتم آخر در همه جا می بینم
یعنی از آن جهت که وجود نماند و قایم نماند و هرچه ما سوی الله اگرچه ممکن نماند لا ممکن است در
نظر تحقیق این جا امید انم اگر او نیز اگر غیر او جای و سوالی و جز نامی بیش نیست چنانکه گفته اند
بیت کجا غیر کو غیر کو نقش غیر سوی الله والله ما فی الوجود و چون با حاطت با همه شئی
محیط است که والله علی کل شئ محیط پس گوینده و شنونده و بیننده و ندا کننده گفتن و
شنیدن و دیدن و ندا کردن نمیداند اگر از خود که خود بخود میگوید و میبیند و ندا میکند اما این کار
سر بالاست و هر کسی را درین دخل نیست مگر عارف حق و درویشان عارفان گفته اند
بیت اگر ز کوه فرو غلتد آسیا سنگی نه عارفست که از جای سنگ برخیزد زیرا که
لغزاننده و آورنده این سنگ نیست مگر حق پس هرچه از حق آید راضی باشند و الا دعوی
عارفی کنند الحال نماز ها را بیان کنم که در هفته ادا کرده میشود اول روز جمعه بعد از ظهر
چهار رکعت در هر رکعت ده کرت فاتحه و کافرون و قل و الناس نیز ده گان بار و
بعد از سلام هفتاد بار استغفار خواند و هفتاد بار درود و هفتاد بار لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم و ثواب این نماز نیز بسیار است و آنچه در نظر فقیر آمده است در
شان این نماز مقدار هشت ورق حدیث نبوی صلعم وارد است که درین مختصر نگنجید و پیش
از ظهر چهار رکعت نماز قضای عمری نیت چنان کند نیت کردم تا ادا کنم چهار رکعت
نماز کفایت نماز ها که از من فوت شده اند در همه عمر در هر رکعت بعد از فاتحه آیت

الکرسی یک بار و انا اعطینا تا آخر پانزده بار آورده اند که بعد از وفات درمیان
صحابه اختلاف شد بعضے گفتند که از حضرت چنان شنوده ایم که بست ساله قضا نماز او
بر جاے شوند و بعضے گفتند چهل ساله قضاے او بر جاے شود اما بی بی فاطمه زهرا گفت که
من از حضرت چنان شنوده ام که چهل ساله قضاے شود پس پرسیدم یا رسول الله اگر این
مقدار از و فوت نشده باشد گفت از پدر و مادر او بر جاے شود و تسبیح نماز جمعه بخواند
یاحی یا قیوم ان تقضی حاجتی واغننی عمن سواك صد بار بخواند و براے کفایت مهمات
هر دو جهان صد بار بگوید یا سبب لنا سببا یا مسبب الاسباب افتح لنا بابا یا مفتح الابواب
و در شب جمعه باید که این دعاے مذکور بخواند و در ترغیب الصلوة آورده است
اگر کسے را نماز ها بسیار فوت شده باشد در روز جمعه بعد از نماز ظهر دوازده رکعات نماز بگذارد
و بیک سلام و بعد از فاتحه و در هر رکعت اخلاص پانزده بار کفایت کند همه نماز های او را و ایضا
در خبر است که عبد الله انصاری از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم پرسید که اگر کسے را نماز ها
بسیار فوت شده باشد چکند حضرت گفت باید که در روز دوشنبه نیت روزه کند بوقت
ضحے در بیابان رود و غسل بکند و دو رکعت تحیت وضو بگذارد و پنجاه رکعت نماز بگذارد دو
هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یکبار باید که همه ارکعتین بگذارد تا بست و پنج سلام شود ایضا
آورده اند که شخصے بخدمت حضرت رسالت پناه آمد و گفت یا رسول الله گناهان بسیار دارم چه باید
کرد حضرت فرمود توبه کن گفت یا حضرت گناهان من بغایت بسیار اند حضرت هرچند میگفت
توبه بکن و نمی گفتے گناه بسیار دارم بعد ازان حضرت گفت که در بیابان برو و غسل بکن و
دو رکعت تحیت وضو بگذارد هرچند که بتوانی از ده تا بست یا بیشتر کلمه طیبه تکرار کن
و توبه کن از گناهان گذشته و آینده و چون در خانه بیائی چیزے تصدق بکن همه گناهان تو
بفرمان الله تعالی آمرزیده شوند و در قطره آورده است که پیغمبران ماضی که پیش از حضرت
رسالت پناه بودند هر که در خدمت ایشان می نشستند که در کتابها دیده ایم که در شبهاے
دنیا یک شب است که در وی همه گناهان اولین و آخرین بخشیده میشوند اگر کسے دران شب طاعت
الله تعالی باشد ایشان میگفتند که آن شب از ما پنهان پوشیده است و آن شب پیغمبر

مسئله در بیان شبے که دران شب گناهان همه بخشیده میشوند و آن شب بست و سوم ماه شوال است و نیز بست و سوم ماه رمضان ست -

کہ بچہ ازما ے آید کہ نام او محمد باشد بد وخواہد نمود زیرا کہ گناہان امت او بسیار باشند تا
دران شب آمرزیدہ شوند و چون محمد آخر الزمان صلی اللہ علیہ وسلم مبعوث شد صحابے ریش
او شدند و گفتند کہ آن شب را بما بیان نمائی کہ کدام شب است دران زمان ہمہ جبرئیل از رب الجلیل
در رسید و گفت یا رسول اللہ خداے تعالی بر شما تحفہ ورد و لطیف آورد و فرستاد بعد از آن بگہ
مژدہ و خوشی یاد شما را و امت شما را کہ آن شب لیلۃ السمر نامند و آن شب بست و سوم ماہ
شوال ست ہر کہ از امت شما دران شب دو صد رکعت نماز بگذارد بصد سلام ماہ شوال ست
فاتحہ اخلاص یک بار یا رسول اللہ برابر ہر حرفے کہ مصلی این نماز درین نماز یاد کردہ است نیکی
او نوشتہ شود و برابر ایشان بدی او دور شود و برابر ایشان بجاے او کوشکے در بہشت مہیا
کنند و اگر جانور چون شتر و گاو و گوسفند و مرغ ذبح کند برابر ہر موی کہ بر آن جانور ست
چندان نیکی او نوشتہ شود و چندان بدی او دور شود و چندان کوشکے برائے او در جنت
بنا کنند و اگر غلہ یا پختہ را تصدق نیز علی ہذا القیاس ثواب دارد و اگر دران شب سورۂ
روم و سورۂ عنکبوت بخواند خوانندہ و شنوندہ را با آتش دوزخ کار نباشد و نیز این سورہا
را اگر در شب بست و سوم ماہ رمضان بخواند نیز ہمین حکم دارد و در رسالہ شیخ نور قطب
عالم دیدہ ام ہر کہ در ہفتہ این نماز بخواند ہر حاجتے کہ داشتہ باشد در خواب بیند باید کہ در
شب او اگر بیش از آنکہ خواب کند شش رکعت نماز در رکعت اول و الشمس ہفت بار و در دوم
و اللیل اذا یغشی ہفت بار و در سوم و الضحی ہفت بار و در چہارم الم نشرح ہفت بار و در پنجم
و التین ہفت بار و در ششم انا انزلناہ ہفت بار و بعدہ این دعا بخواند اللہم یا رب

ابراہیم و موسی و رب اسحق و یعقوب و انت یا رب منزل الصحف و منزل التورات

و الانجیل و الزبور و الفرقان ارنی فی منامی ہذہ اللیلۃ امرنا انت بہ اعلم ذکر نمازہا
کہ بعضے شبہا و روزہاے بزرگ ادا کردہ میشود اول ذکر شب قدر بدانکہ شب قدر را این
جہت قدر گفتہ اند کہ ہر چہ دران سال میشود از زیستن و مردن و کل مخلوقات و افعال ایشان
دران شب مقدر مے کنند و فرشتگان آسمان و زمین تمامہ دران شب در مکہ معظمہ جمع میشوند
و آن کہ از حق آمرزش میخواہند کہ در ہر شب بطاعت و تصدق و غیر ذالک من عبادات اللہ

[illegible]

مشغول باشد و در خبر است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود اگر کسی تمامی دنیا را پر کند
از طلا و نقره و همه را در راه حق بدهد بهتر از آن این باشد که اگر در آن شب سه کرت انا انزلناه الخ
بخواند قال الله تعالی لیلة القدر خیر من الف شهر آورده اند که چون از حضرت عزت خطاب
چنان آمد که آن شب بهتر باشد از هزار ماه پس معلوم شد که طاعت و تصدق در وی نیز بهتر باشد از
طاعت و تصدق هزار ماه و آورده اند که اگر کسی در هر ماه هزار حله و یا هزار اشتر و یا هزار
گاو و یا هزار گوسفند و یا هزار مرغ و یا هزار نان و غیر ذلک من متاع الدنیا به هدیه بدهد و یا در هر ماه
هزار رکعت نماز بگذارد پس بهتر از آن این باشد که در این شب یک چیز از این چیزهای مذکور بدهد
و یا یک رکعت نماز بگذارد و منقول است از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که سه شب در
ماه پوشیده شده اند اول شب معراج در رجب دوم شب برات در شعبان سوم شب قدر در رمضان پس
بنده مومن را شاید که در هر شبی از شبهای این ماه ها چیزی تصدق و عبادت بکند تا مگر شب قدر
را یافته باشد و یا شب برات و یا شب معراج را یافته باشد و فضیلت این شبها از آنست که اول
کلام الله در وی نازل شده است بر حضرت رسول و انس بن مالک و عبد الله بن مسعود چنان
گفته اند که ما یاران خادمان حضرت رسالت پناه بودیم و در ماه رمضان او را میدیدیم که بعد از
گذشتن بیست روز حضرت رسالت پناه در همه شبها بیدار بودی و بجا نگه میرفت تا بیست
هم روز اتفاق همه صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر آنست که شب قدر بیست و هفتم باشد و در این
شب دوازده رکعت نماز و در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه ده بار و اخلاص ده بار و بعضی گفته اند بیست
رکعت و بعضی صد رکعت همه بقرائت مذکور و اگر همه در یک شب نتواند پس باید که در این شبهای که
از نوزده تا بیست و نهم است چند چند رکعت ادا کند ذکر شب روز عید فطر عید در عرب بمعنی
العین چیزی را گویند که کسی را از اندیشه و آفات و بلیات باز دارد و ایضا مسلمانان
را نیز عید گویند و مهمانی را نیز عید گویند و فطر از آن جهت گویند که صائمان ماه شریف را در
افطار میشود و آن چنان بود که در اقلیم ... پنجاه در ... بهلادین روز عید فطر
بر ایشان قیامت صغری شده است ... چون طوفان نوح و مسخ قوم ...
... پس چون محمد آخر الزمان مبعوث شد صلوة الله علیه آن غم و اندوه از برکت او برطرف شد

زیرا که جهودان و ترسایان تا این زمان که این شب‌ها و روزها باید در آن شب و روز در گریه
و زاری و تضرع می‌باشند که مگر باز مبادا بلایی بر ایشان نازل شود پس حضرت جبرئیل آمد که یا رسول
الله حق تعالی تحفه درود میفرستد بعد از آن مژده آنکه غم مخور که امن از امت تو بلکه از برکت
امت تو از تمام عالم برگرفتم پس ترا باید که بخلاف ایشان درین شب و روز شادی و طرب نمایی
و باید که شما و امتان شما درین روز چیزی تصدق بکنند تا از شر این روز خلاصی یابند و آنرا
صدقهٔ فطر گویند و در شب عید فطر دو رکعت نماز در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی صد بار
و در دوم بعد از فاتحه اخلاص صد بار و در رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهل بار
بخواند و این دو نماز باید که در شب عرفه که نهم ماه ذی الحجه است و در شب عید اضحی نیز بگزارد و در
روز عید فطر نیز غسل کند و خوشبویی در بدن بمالد و جامهٔ نو و پاکیزه بپوشد و اگر نو موجود نباشد
شسته بپوشد و غسل کرده بپوشد اول صدقه دهد بعد از آن بعیدگاه رود و در شرح
مختصر اوجلی آورده باری فرموده ام که نماز جمعه بغیر از امام یعنی پادشاه و امرا کسی را نشاید از
روستایان و صحرانشینان که ادا کنند اما اگر نماز عید را مردمان روستایان باتفاق جماعت ادا
کنند روا باشد زیرا که نفل است و لهذا از جهت آنکه مهم زدن واجب است که خلیفه ندارد و باید که پیش
از نماز عید نوافل نکند از جهت ضحو و اشراق و غیر ذلک زیرا که مکروه است و نماز هر دو عیدین
دو رکعت است در هر رکعت سه تکبیر باید بقول اصح نزدیک ابوحنیفه یک تکبیر تحریمه و دو تکبیر رکوع و شش زاید
و آنچنان است که بعد از تکبیر اول دست را القا دارد و زیر ناف نه بندد و ثنا تا آخر بخواند بعد
بر دارد و تکبیر گوید دست را القا کند باز بر دارد و تکبیر گوید همچنان تا سه کرت و بعد از تکبیر سوم دستها
زیر ناف بندد و تعوذ و تسمیه خواند و فاتحه با سوره بخواند پنجم تکبیر رکوع بگوید و در رکعت دوم اول
ابتدای فاتحه با سوره کند و بعد از تمام قرائت دست بر آرد و دست را القا دارد همچنان تا سه تکبیر گوید
و تکبیر چهارم تکبیر رکوع است بگوید پس نماز مذهب ابوحنیفه نماز هر دو عیدین بدین طریق است و تکبیرات تشریق
از بامداد عید فطر تا عصر او عقب هر نماز گوید و در راه برای عیدگاه رفتن نیز تکبیر تشریق گفته باشد
و تکبیر تشریق در ایام اضحی از بامداد روز عرفه تا عصر روز عید نحر بقول امام اعظم بگوید تا هشت نماز شود و در
روز عید قربان دو رکعت نماز دیگر بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه انا اعطیناک سه بار و اگر کسی را قوت قربانی نباشد

مسئله در بیان عید اضحی

و در روز اضحی باید که همین نماز مذکور را ادا کند ثواب قربانی بیابد و نیز در هر دو عید چهار رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی الذی و در دوم بعد از فاتحه والشمس و در سوم بعد از فاتحه واللیل و در چهارم بعد از فاتحه والضحی و اگر این سورتها را نداند باید که در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص پانزده بار بخواند و چهار رکعت نماز خشنودی خصمان که در روز جمعه گفته شده باید که در هر دو عیدین و هشتم ماه ذی الحجه و ترویه که هشتم اوست و عرفه که نهم اوست و در آخر جمعه ماه رمضان وقت چاشت بگذارد و هر چند که خصمان بسیار داشته باشد خشنود شوند **قصه عید اضحی** و آن آنست که بابا آدم در بهشت نعمتهای گوناگون پرورده شده بود روزی در پیش و حوسے پدید بابا آدم چون او را دید از شوق و محبت او مست شد و در عقب او دوید هر چند بابا آدم بدو پیشتر میشد او از دو میگریخت تا که بابا آدم بغایتے دلگیر شده افتاد و در خواب شد آورده اند که اما حوا از پهلوی چپ او پیدا شد چون بابا آدم بیدار شد او را در پیش خود نشسته دید گفت من انت یعنی تو کیستی گفت انا حواک یعنی حوای تو ام بابا آدم خواست تا دست بدو اندازد درین بود هم جبرئیل آمد که بغیر نکاح دست درازی نمی باید کرد خدای عزوجل بخودی خود بکلام خود بزبان نکاح او را ببست فرمود

الکبریاء ردائی والعظمت ازاری والخلق کلهم عبیدی و امائی اشهدوا یا ملائکتی سکان السموت والارض انی قد تزوجت آدم بدیع فطرتی و حوا امتی علی صداق ان لا اله الا انا وان محمدا عبدی و رسولی یا آدم و حوا اسکنا جنتی وکلا من ثمرتی ولا تقربا هذه الشجرة السلام علیکما و رحمتی

و این روایت در دستور القضاة آورده است وکذا فی تفسیر الدرر و عمدة الابرار پس چون عقد میان ایشان بسته شد فرشتگان تمام بهشت جمع شدند و طبقهای از بهشت پر از گل و ریحان و در و جواهر آوردند و بر ایشان جمع شدند و پاشیدند و شادی کردند پس از حق تبارک و تعالی ندا شنیدند که یا آدم هذا عیدک و عید اولادک الی یوم القیمة و بعد از مدتهاے مدید چون حکم خدا شد که ایشان را از بهشت بکشند و در آن زمان ابلیس رفت و در زیر کرسی ایستاد و در آن زمان ابلیس را قوت آن بود که بر آسمانها میرفت و الحال بعد از تولد محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بر آسمان نمی تواند برآمد چون ابلیس در آنجا استاد گریه آغاز کرد طاوس بر کنگره بهشت نشسته بود چون دید گفت چه شخصی و گریه برای چیست ابلیس گفت که من شنیده ام که حکم خدا براین

است که شما را و مار را و آدم و حوا را از بهشت بیرون کنند گفت چه باید کرد ابلیس گفت اگر مرا کسی به بهشت
در آورد من کاری کنم که شما یاران را نکشند طاوس غمگین شد و برفت و این قصه را با مار گفت مار گفت که
من او را در دهان گیرم و در آورم و مار آمد و ابلیس را گفت که در دهان من درآی اما چنان آواز مکن که ترسیده
شوی و زحمت یابی آورده اند که ابلیس نصیحت او را قبول نکرد و چشم باز کرد مار یکی بغایت
دشوار بود نرسید چون عادت حیوانیست آب منی شیطان در دهان او افتاد آورده اند که چون شیطان مار
از بهشت بر آمد مار در زمین مخالطت کرد همان آب منی شیطان بیرون افتاد و از وی درخت پنج روئید ازین
جهت حرام است که آب منی شیطان است چون شیطان در بهشت در آمد در پیش حوا شد و گفت ای بی بی حکم
خدا این است که شما را و بابا آدم را و مار را و طاوس را از بهشت بیرون کنند اما آنچه من گویم اگر قبول کنی شما را
نکشند اما حوا گفت بگو پس شیطان گفت اگر ازین درخت که در دلپذیر شماست بخورید شما را بیرون نکنند و
آن درخت گندم بود چون اما حوا دست برد و انداخت درخت خود را بالا گرفت حتی که اما حوا از جا برخاست
درخت هنوز بالاتر شد اما حوا دست انداخت پنج دانه پیدا اما در هنگام دست انداختن دو دست او تا آرنج و پای
او تا قتا انگشت سر او تا فرق منکشف شد ازین جهت است که این اندام را در وضو شستن فرض کرده اند چون
بابا آدم آمد از سیر بهشت اما حوا پیدا نمود بابا آدم دلیل کرد که مگر این درخت که در دلپذیر من است این حرام
نیست که این از نفی جنس است و بعضی گفته اند که فراموش کرد ازین جهت است که او را انسان نامیدند که
مشتق از نسیان است و آن فراموشی را گویند سه دانه بابا آدم خوردند و دو دانه اما حوا در حال حلهای بهشت
از ایشان پریدند و هر دو برهنه محض ماندند حتی که اگر نزدیک نهادند و درخت میرفتند آن نیز از ایشان میگریختند
ناگاه عیب انسانی که غائط باشد از ایشان پیدا شد گرفتند و در بغل و شرمگاه خود پنهان میکردند
ازین جهت موی رست برین جایگاه پیدا شدند و چون بر درخت انجیر پناه گرفتند انجیر برگ خود را
داد اما پنج برگ بود سه را اما حوا پوشید و دو را بابا آدم علیه السلام خطاب حضرت عزت به انجیر شد که
این مقدار درختان بهشت با ایشان برگ ندادند تو چرا دادی انجیر گفت یارب آری همچنان
است اما من همان سخن قدیم شما را یاد داشتم که شما گفته بودید که در زمین دوستی باز خواهم و او را
خلیفه خود خوانم ازین جهت دوستی شما را آدم پس خطاب بحضرت عزت در رسید که بارکت فیک که من
در میان تو استخوان را پیدا نکنم و هر مومن که از شما بخورد او دوست من است اول در بهشت

چهار نفر بودند و بوقت برآمدن پنج نفر شدند اول شیطان برآمد بعده مار بعده طاوس بعده اما حوا بعده بابا آدم پس حکم باری تعالی شد بمار که برو تو دشمن فرزندان آدم باشی و ایشان دشمن تو باشند و طاوس را نیز همچنان گفت پس میان بابا آدم و اما حوا فرقت افتاد و بابا آدم نه صد سال در سراندیپ بروی بر خاک نهاده افتاده بود که هرگز درین مدت بالا نشده بود آورده اند که روزی دو کنجشکان بر وی گذر کردند آب چشمانش چون دو جوی روان شده بود آن کنجشکان ازان آب خوردند با یکدیگر گفتند که چه خوش آبی و چه خوشبوی و لطیف ست بابا آدم گفت یارب کار بنده را چنان کردی که کنجشکان با حوال فقیر میخندند در حال جبرئیل آمد و گفت ای آدم کنجشکان دروغ نمیگویند بلکه شما نعیم جنت خورده اید این آب چشم تو ازان خوشبوی ست و ران حالت سر بالا کرد وقت صبح صادق بود و چون نظرش بعرش رسید در و نوشته دید لا اله الا الله محمد رسول الله بابا آدم گفت یارب این چه نام ست که متصل بنام خود نوشته است گفت این نام کسی از اولاد شماست که اگر او نمی بود شما را پیدا نمیکردم و پنجاه و دو پشت پس از تو بیاید بابا آدم گفت یارب بحرمت آن نام خطای مرا بیامرز خطاب بروی شد که شفیع نیک آوردی جرم ترا بخشیدم وجود بابا آدم درست سیاه بود اما سه روزه داشت از روزه ایام بیض چون اول روزه داشت سوم حصه وجود او سفید شده بود و در روزه دوم دو حصه و بروزه سوم تمام وجود نیک سفید شد ازین جهت ایام بیض خوانند و چون از سراندیپ بعرفات آمد اما حوا را یافت خوشحال شد ازین جهت آن موضع را عرفات گویند فرشتگان طبقها پر از در و جواهر و گل و ریحان آوردند و بر ایشان پاشیدند و گفتند هذا عیدک و عید اولادک الی یوم الدین یعنی تا قیامت پس عید اضحی ازان پس مانده است درین حکایت رد قول باحتیانست که ایشان گویند دنیا مانند گلزار ست و زنان مانند گل هر که خواهد گل را ببوید زیرا که چون یک بابا آدم و یک اما حوا بود که خاص برای او آفریده شده بود نیز بی نکاح زن نکرد و پس بدان اگر شهری باشد باید که بعد از ادای نماز ضحی قربانی بکنند و اگر روستائی باشد هر وقت که خواهد بکنند باید که اضحیه را بدست خود ذبح کند و منقولست از بی بی فاطمه زهرا رضی الله عنها که حضرت رسالت پناه چون قربانی میکرد تمام اهل و عیال خود را حاضر میکرد و میگفت که هر که این خون را ببیند آمرزیده شود آورده اند که حضرت رسالت پناه یا

مسئله در بیان وجه تسمیه ایام بیض و عرفات

روز در قربانی صد اشتر را خود آورده بود شصت و چهار را حضرت بدست خود ذبح کرد و باقی
را مرتضی علی ذبح کرد و حضرت رسالت پناه دو جانور قربانی میکرد یکی از برای خود و یکی
از برای امت خود و میگفت بهترین امتان من آن کس ست که دو جانور قربانی کند یکی برای
خود و یکی برای مردمان و ضحیه را باید که سه روز بعد از عید نیز میتوان ذبح کرد اما اگر خریده بود
و ذبح نکرد تا گذشتن ایام بعد از آن بفقیران تصدق کند و الا قیمتش تصدق کند و در فتاوی
که اگر کسی مالک نصاب بشود و زکوة ندهد و مال تلف شود تمامه زکوة از ذمه او ساقط شود و اگر مالک
نصاب توانگر شده بود و صدقه و قربانی نکرده بود از ذمه او ساقط نشود **ذکر عاشوره** که
دهم ماه محرم ست باید که تمام شب را بذکر و فکر زنده دارد و از خواب غفلت نه ورزد و در شب
ے باید که این را سه کرت بخواند یکی در اول شب یا در میانه شب و آخر شب چون روز شود در وقت
ضحی غسل کند و بعد از تحیت وضو چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه دوازده بار
اخلاص بارواح امام حسن و امام حسین شیخ سفیان ثوری گفت که من این نماز را در حق ایشان ادا
کرده بودم ایشانرا در خواب دیدم که روی از من بگشتانند گفتم که یا امیرزادگان گناه من چیست
گفتند شما را بر ما حقی ست که شما را به بهشت بریم از حق شما شرم داریم و معلوم باد که این دو روز ماه
محرم پیش امام ابو حنیفه فرض بود و پیش ما نفل و در روز عاشوره حضرت فرمود که روزه دارید که درین روز
امتان پیشین بچگان خود را شیر نمیدهند و اگر یک روز عاشوره تنها ندارد باید که یازدهم روز
نیز روزه بدارد که ثواب بسیار است و آن نیست که بعضی روافض میگویند که این دو روز روزه
است از جهت جنگ و جدل بودن صحابه باید که بموافقت ایشان ما نیز گرسنه باشیم **و بدانکه**
روزه داشتن درین دو روز که شب طعام خورد و نه روز عادت روافض ست و در روز عاشوره
چشم سیاه کردن نیز سنت ست اختلاف روافض شود که ایشان میگویند که یزید چشمان خود را چون
امیر حسین سرخ کرده بود این محض دروغ ست و باید که روز آخر ذی الحجه روزه داشته باشد و روزه دار
باشد که ماه محرم را به بیند اول روز محرم را نیز روزه دارد و آورده اند که این کس ثواب صایم الدهر
یابد و باید که سال گذشته او را هم بروزه نویسند و آینده را هم بروزه نویسند که درین دو روزه دو
سال را فرقه حاصل ست میشود و دو سال تمام شش روزه ست که هر یک را ثواب صد هزار ساله

مینویسند یک از آن روزها بست و دوم محرم ست کہ اول حضرت رسالت پناہ در ان روز امامت میکرد و آورده اند که مهتر جبرئیل آمد و در پیش حضرت استاد امامت کرد و گفت هرچه من بکنم بهمان روش بکنید پس حضرت مر قوم را گفت که خلف من بستید و هرچه من بکنم بهمان روش بکنید زیرا که قوم جبرئیل را ندیدید و معلوم باد که جبرئیل امام نبود بلکه معلم بود و الا نماز قوم بد بود امام حاضر نبود

**ذکر صفر** بدانکه صفر را ازین جهت گویند که همه اشیا را درین ماه زحمت میرسید و رنگ ایشان زرد میشد و چون ماه صفر درآید شب اول او یک هزار بلاے نازل میکرد و در دوم دو هزار و در سوم سه هزار و در چهارم چهار هزار و در پنجم پنج هزار و در ششم شش هزار پس باید که در اول شب شش رکعت نماز بگذارد به دو سلام اول چهار رکعت بیک سلام و باز دو رکعت بیک سلام و در هر رکعت بعد از سلام فاتحه و اخلاص سه بار بخواند **و منقولست** که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را در همین ماه صفر وجد پیدا شد و آرزو کرد اگر از جانب حق رخصت میشود که از دار الفنا بدار البقا بروم تا دیدار بیچون و بیچگونه او را ببینم دران زمان مهتر جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله خدا تعالی گفت که رحلت شما در ماه ربیع الاول باشد حضرت خوشحال شد و گفت هر که آن ماه را من بنماید من او را مژده بهشت بدهم و آن ثواب تا این زمان باقیست هر که آن ماه را اول ببیند ثواب یابد همچنین هر که در روز دوازدهم ماه ربیع الاول چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار که وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم دران روز شده بود **ذکر ماه رجب** و رجب در لغت خدا را گویند چون اول ماه ببیند این دعا بخواند اللهم بارك لنا في رجب وشعبان وبلغنا الشهر رمضان و در شب اول بیست رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یکبار پس چون حضرت رسالت پناه ثواب این نماز را بغایت بسیار فرمود سلمان فارسی عرض کرد که یا حضرت من میخواهم که این نماز را همیشه ادا کنم حضرت فرمود این خاصه این ماه است والا باید که در اول شب هر ماه میتوان بگذارد و سلمان همچنان کرد قال علیه السلام من ادرك الرجب فاغتسل في اوله واوسطه واخره خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه **وایضا** در ماه رجب سی رکعت نماز بگذارد و دو رکعت در اول روز بعد غسل و در هر رکعتے بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون یکبار و اخلاص سه بار بخواند بعده این تسبیح بخواند

مسئله ذکر ماه صفر

مسئله دربیان ماه رجب

لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع
لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد و دو رکعت روز پانزدهم بگذارد
بعد از غسل بقرأت مذکوره بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له تا قدیر الٰها واحدا صمدا لم
یتخذ صاحبة ولا ولدا و در روز آخرین بعد از غسل نیز ده رکعت بگذارد بقرأت مذکور و بعده
بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له تا قدیر وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد النبی الامی و
علی اله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم برحمتک یا ارحم الراحمین و در جمعهٔ اول ماه رجب
که آنرا لیلة الرغائب گویند باید که تمام شب را زنده دارد و ایضاً آورده اند که دران شب تمامی
ملائکه آسمانها و زمینها بر مکهٔ مبارکه جمع میشوند و آمرزش آنکسان از خدا میخواهند که دران
شب بیداری میکنند و بطاعت و عبادت حق مشغول باشند و در تمام ماه رجب شب معراج بوشیده
است باید که همه شبها را زنده دارد و بطاعت و عبادت حق مشغول باشد اما باتفاق یاران ست
که شب بست و هفتم ماه رجب ست و یک نشانهٔ او آن باشد که آفتاب دران روز بوقت برآمدن
شعاع و شعله نداشته باشد و نماز در لیلة الرغائب دو رکعت بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص چهل بار بخواند و در شب معراج صد رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص
پنج بار و بعد ازین باید که درین سه ماه یعنی رجب و شعبان و رمضان این اوراد در بامداد و
شبانگاه بخواند اول سه کرت فاتحه و سه کرت اخلاص و سه بار سورة الفلق و سه کرت سورة
الناس و سه کرت کافرون و سه بار آیت الکرسی و سه کرت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و سه کرت اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد
وعلی کل ملک و نبی و سه بار اللهم اغفر لی ولوالدی کما ربیانی و سه کرت اللهم اغفر لی
ولوالدی وللمؤمنین والمؤمنات و چهار صد کرت کلمهٔ استغفر الله تکرار کند و ثواب این از حد
و عد بیرون ست اما باید که در هر بامداد و هر عصر خوانده باشد و ایضاً هر که در ماه رجب سه هزار
بار این دعا بخواند استغفر الله ذی الجلال والاکرام من جمیع الذنوب والاثام حضرت
عزت قسم بخود کرده است که آنکس را اگر نه آمرزیم پس آن قرینهٔ دوزخ نباشم و باید که در هر روز
صد بار بگوید سه هزار حاصل نشود و ایضاً در رجب شصت هزار بار این دعا بخواند استغفر الله و بال

در بیان علامات شب معراج

مسئله در بیان ماه شعبان

بمعنی گویند این دعا نیز آمرزیده گردد **ذکر ماه شعبان** و شعبان در لغت شاخ
زدن را گویند یکی آنکه جمله گناهان او در دو شاخ میشوند و دیگر آنکه جمله نیکیها در دو شاخ
میشوند یعنی پیدا میشود در اول شب شعبان دوازده رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد
فاتحه پانزده بار اخلاص بخواند آورده اند که عطا کند خدای تعالی او را ثواب دوازده هزار
شهیدان و بنویسند مر او را ثواب دوازده هزار سال عبادت و بیرون آید از گناهان
کلی گویا که الحال از مادر زائیده باشد تا هشتاد روز بروی هیچ گناه ننویسند و در شب
پانزدهم شعبان که آنرا برات گویند و برات در لغت بیزاری را گویند تا هر که حرمت این شب
را نگهدارد بنماز و روزه و صدقه و غیر ذلک من عبادات الله از آتش دوزخ نجات یابد و برات
بمعنی نجات است و بعضی مردم دران شب چراغها و مشعلها افروزند عین بدعت است و این
روایت در انیس الواعظین مذکور است زیرا که پیغمبر فرموده است کل محدث بدعة و کل
محدث بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار و شاید که درین شب هیچ نخورد و با عبرات [illegible]
که ثواب بسیار است و اگر غسل باین حضرت آمیز یک لذتی از لذتهای بهشت یابد و درین
شب سه غسل بکند یکی اول شب و یک میانه شب و یکی آخر شب چنان از گناهان پاک شده
برآید گویا که از مادر زائیده و سوره یس اینجا سه کرت بخواند علی هذا المثال و صد رکعت نماز
بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص ده بار و در روز برات در وقت ضحی غسل کند دو رکعت نماز
به پانزده سلام ادا کند و در هر رکعت بعد از فاتحه سه بار اخلاص این نماز در پانزدهم ماه رمضان
نیز ادا کند و در ماه شعبان هزار و صد کرت گفته باشد این دعا لا اله الا الله و لا نعبد الا ایاه
مخلصین له الدین و لو کره المشرکون **ذکر ماه رمضان** و در عرب رمضان حجر

مسئله در بیان ماه رمضان

تافته را گویند چون سنگ و غیره پس آنچه بر سنگ تافته و آهن تافته چکید بسوزد همچنان این ماه
گناهان روزه داران را بسوزاند درین ماه دروازه های بهشت گشاده شوند و دروازه های
دوزخ بسته شوند و از مقبره مسلمانان عذاب برداشته میشود و چون وقت نماز شام میشود [illegible]
جبرئیل علیه السلام شراب طهور و آب بهشت را پیش حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه
وسلم آرد که بنوشد حضرت میگوید که امتان من تشنه اند من چون بخورم جبرئیل گوید که شما

بخورید و پس خورده شما را برده در شربت ایشان شما اندازم تا ایشان بشربت روزه افطار
کنند پس هر که نصیب از آن پس خورده حضرت شود بیشک آمرزیده گردد و از ظلمت گناهان
خلاص گردد اگر در ماه رمضان چهار رکعت نماز ادا کند و در هر رکعت بعد از فاتحه انا فتحنا بخواند
تا سال دیگر آنکس را نگاهبان حق تعالی باشد و بعد از نماز ده بار انا انزلناه بخواند و ده بار
درود فرستد حق تعالی حساب بروی آسان کند و در تحفة الملوک آورده است که
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت میکند که خواجه کائنات علیه افضل الصلوة فرموده است هر
بگذارد دو رکعت نماز در هر شب ماه رمضان بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه
بار حضرت فرمود بدان خدایی که مرا براستی بخلق فرستاده است به پیغمبری هر که بگذارد این
نماز را بفرستد حق تعالی سوی او هر رکعتی از آن هفتصد فرشته که بنویسند برای او حسنات
و دور دارند از او سیئات و برارند برای او درجات و بنا کنند برای او شهرها و قصرها در بهشت
یاران بطریق تعجب گفتند این قدر بیاید فرمود آری و چیزی هم بیاید بهر رکعتی هفتاد حج
پذیرفته و این نماز را با جماعت میگذارند بعد از تراویح اما در قرآن خوانی آمده است که امامت
جایز نباشد و در دستور القضات آورده است که میتوان با امامت گذارد زیرا که
حضرت رسالت پناه فرمود مر عبد الله مسعود را که این نماز را خلف امام مکن آورده هم
که در روز قیامت ماه رمضان صورتی پیدا کند و زیر عرش بسجده افتد فرمان حق برو شود
که ای رمضان چه میخواهی گوید یارب صائمان من محنت بسیار کشیده اند و طاقت دوزخ ندارند
ایشان از دوزخ نجات ده حکم باری تعالی شود که نجات دادم صائمان ترا بعد از آن گوید تشنه اند
شراب طهور را بنوشانند ش باز گوید گرسنه اند طعام بهشت بخورانند ش باز گوید برهنه اند
حلهای بهشت بپوشانند ش باز گوید پیاده اند براقهای بهشت پیش ایشان بیارند و سوار
کنند ش باز گوید یارب دیدار بیچون تو میخواهند گوید خوش شو که من دیدار خود را وعده کرده ام
برایشان بعد از آن راضی شده سر بردارد مسئله در دستور القضاة آورده است که اگر
مصلی یاد نماز نفل سهو شود سجده برو لازم گردد که چند نمازی که مجلس زیاده نتوان
الحال بیان کنم و در عشره مبشره آمده است هر که بگذارد در شب عاشوره چهار رکعت نماز و در هر رکعت

مسئله در بیان [illegible] ماه رمضان المبارک [illegible]

مسئله نماز عاشوره

بعد از فاتحه اخلاص سه بار و بعد از فراغ سبحان الله العظیم هفتاد بار بگوید پروردگار حق تعالی گور او را از نور
تا نفخ صور پر کند و نیز گفته اند هر که بگذارد شب عاشوره چهار رکعت نماز و در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی و اخلاص
و معوذتین ده گان بار بخواند بعد از فراغ صد بار اخلاص بخواند بنا فرماید خدای عزوجل از برای او قصر
هزار در هزار شهرے و در هر شهرے هزار در هزار کوشکے و در هر کوشکے هزار در هزار خانه و در هر
خانه هزار در هزار تخت و بر هر تخت هزار در هزار فرش و بر هر فرشے حور عین نشسته باشد و مر او
از هزار در هزار ضربت یعنی هزار برکت هزار و امیر المومنین علی گفت که پیغمبر فرمود علیه الصلوة
هر که بگذارد شب عاشوره دوازده رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یک بار ثواب بسیار
است **وایضاً** نماز های لیلة الرغائب و آن جمعه اول شب از رجب ثواب آن در اوراد مذکور
است که اول شب پنجشنبه ماه رجب احسن وقت گویند و در ان شب تصدق و خیرات بغایت
نیکوست و در روز پنجشنبه روزه دارد و بعد از نماز شام جمعه اول که آنرا لیلة الرغائب گویند
دوازده رکعت به شش سلام بگذارد و بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه سه بار و
اخلاص دوازده بار بعد از فراغ هفتاد بار گوید اللهم صل علی محمد النبی الامی و علی آله
پس سجده کند و بعده هفتاد بار بگوید در سجود سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة و
الروح بعده که سر بردارد هفتاد بار بگوید رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم فانک انت العلی
العظیم بار دوم باز سجده کند باز هفتاد بار سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح
بگوید بعده این دعا در نماز سنت بامداد بخواند اللهم اجعل لی نوراً فی قلبی و نوراً فی سمعی و
نوراً فی بصری ونوراً فی سری ونوراً فی بشری ونوراً فی لحمی ونوراً فی دمی ونوراً فی عظامی
ونوراً فی بین یدی ونوراً خلفی ونوراً عن یمینی ونوراً عن شمالی ونوراً من فوقی و
نوراً فی تحتی اللهم زدنی نوراً واعطنی نوراً واجعل لی نوراً انک انت صاحب النور برحمتک
یا ارحم الراحمین و حاجت خواهد بیشک بر آید بفرمان الله تعالی در اوراد مذکور است
که قبل از افطار روز پنجشنبه باید که دو رکعت نماز بگذارد در هر رکعتے بعد از فاتحه آیة الکرسی و
معوذتین یگان بار ثواب بسیار است **در بیان شب استفتاح** در تحفه شامی مذکور است
هر که شب پانزدهم رجب بست رکعات نماز بگذارد و بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یک بار

چندان ثواب هست که در تحریر و تقریر نگنجد و برابر هر رکعت ثواب بی بی مریم و عیسی صلوات علیهما یابد و از گناه
پاک شود و در بیان نماز شب معراج و در تحفة المذکورین مذکور است هر که بگزارد در شب بیست و هفتم ماه
رجب شش رکعت و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص هفت بار و از خدای تعالی حاجت خواهد بر آورده شود
و ثواب بیست حج یابد و ثواب عتق سی بنده برده بیابد و گویا چنانکه زر صدقه داده باشد و در روز
قیامت با ایمان حق تعالی باشد و در تحفه شاهی آمده است که رسول علیه السلام شب معراج برابر انبیا
علیهم السلام دو رکعت نماز گزارد و در اول رکعت بعد از فاتحه الم نشرح تا آخر و در دوم لایلاف تا آخر خواند
پس هر که این نماز بگزارد ثواب انبیا یابد که در تحریر و تقریر نگنجد و در تحفة المذکورین آمده است
که پیغمبر فرموده هر که بگزارد در شب عرفه دو رکعت نماز و بخواند بعد از فاتحه هر چه خواهد حق تعالی حاجت
او را روا کند و در روز قیامت او را نجات دهد و در اوراد مذکور است که هم درین شب چهار رکعت نماز
بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص و معوذتین یگان بار بخواند و بعد از فراغ کلمه تمجید بخواند ثواب
بسیار است و در شب عید اضحی و در رساله حسن مذکور است حضرت ابو هریره گفت که پیغمبر علیه السلام فرمود
هر که بگزارد شب عید اضحی دوازده رکعت نماز و در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص پنجبار بیرون
آید از گناهان چنان که از پوست خود … عبادت … و درجه او در جنت الفردوس هزار
شهر … و در هر شهری هزار خانه بود اگر دارد خدای تعالی او را هزار حاجت و ثواب نماز زوال که در ابتدای زوال
گزارده آمد باید در تحفة الاخبار مذکور است که … خدا او را … قصری
در بهشت … از دنیا بیرون نرود تا جای خود در بهشت نه بیند ذکر احکام سفر
اول چون کسی عزم سفر کند باید که چهار رکعت نماز بگزارد بعد از تحیت وضو و در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص چهار بار و بعد از سلام صد بار درود فرستد و سر بر زمین نهد و دعای طیر بخواند و این دعای
طیر … و در هر شب می‌خواند و خواننده این دعا را ثواب همان مرغ روزی شود و … از
آفات … چون بسفر رود اهل بیت را بحق تعالی بسپارد حق تعالی تا آمدن او اهل بیت او را
سلامت دارد حکایت چنان آورده اند که شخصی عزم سفر کرد و چون روان شد زن او حامله
بود گفت حمل ترا بخدا سپردم و چون از سفر باز آمد زن خود را مرده یافت گفت بار خدایا پیغمبر شما
دروغ گفته بود که هر که اهل بیت را بخدا سپارد سلامت یابد و زن من وفات شد چگونه است

مسئله در بیان نماز شب عرفه

مسئله در بیان احکام سفر

هاتفی بر وی آواز داد که ای پیغمبر دروغ نفرموده است شما حمل را بخدا سپرده بود پدر زن را بده گور او را
شگاف کن چون آن شخص گور را شگاف کرد زنش مرده و فرزندش زنده بود و شیر میخورد و چون بالید
در رکابت نهد سوره کافرون و اخلاص و فلق و الناس را بخواند بجانب مغرب باید حکایت آورده اند
که سوداگری هر شب همین چهار سورت میخواند و بچهار جانب میدمید یکی شب فراموش کرد همان
شب دزدان بر قافله افتادند و مالش را به غنیمت بردند و همان سالار را گفتند که ای سالار کاروان شما را چه
قدرت بود که در هر شب در هر مرحله منزل قلعه راست میکردی بیادش آمد گفت آری بدبختی من شب
همان او را فراموش کردم که قلعه من همان بود و چون کس در سفر رود باید که تنها نرود و دو کس
نیز نرود که ثالث ایشان شیطان می باشد باید که سه کس برود که رابع ایشان حق تعالی است و
باید که در میان دو مسافر و سه و بیشتر یکی را پادشاه کنند و حکومت او را قبول کنند حکایت
آورده اند که روزی شیخ معین الدین حسن سنجری چشتی قدس الله سره العزیز با شیخ عثمان هارونی که مرشد
او بود در سفر بود شیخ عثمان هارونی گفت که حدیث نبوی چنین است که دو کس در سفر روند یکی را
بپادشاهی قبول کنند شیخ معین الدین گفت شما پادشاه باشید و من خادم جای مصلا و آفتابه را گرفت
و راهی شد چون شب شد باران باریدن گرفت شیخ هارونی در خواب رفت و شیخ معین الدین چادر خود را
بر سرش گرفت و استاد چون علی الصباح شیخ هارونی بیدار شد حال چنان دید گفت شما را چه بود که
در تمام شب محنت کشیدید گفت خدمت پادشاه را چنان میتوان بجا آورد و شیخ دعا کردش در حال صاحب
باطن علوم اولین و آخرین شد و مسافر را باید که در سفر جای مصلی و آفتابه و مقراض و استره بخود
همراه داشته باشد و مسافر را باید که در سفر نیک معشر و نیک خاصیت و حسن ظن بوده باشد تا بنیت
نیک خود نگاه داشته حق تعالی شود چنانکه آن سوداگر را که حسن الظن بآن دزد کرده بود و برویت نعمتهای
بهشت مشرف شد و آن چنان حکایت کرده اند که در زمانه ماضی دزدی بود بدزدی مشهور که
تمام آن ولایت از بدی او بجان رسیده بود مگر بدزدی معیشت گذرش مقصور بود زنی داشت که
خود بعبادت الله مشغول بود و فرزندانش بگریه و فریاد که ای مادر از گرسنگی مردیم و این شب
سوم است که ما یان گرسنه ایم بیوه زن گفت ای جان ما در فردا انشاء الله تعالی در بازار بگردم اگر
جای مرداری یابم بیارم برای شما بدهم والا در ویرانه و قفر کرده بیارم چیزی را چون دزد این

سخن شنید آتش شفقت در دلش اثر کرد که عاجزه باین عجز عبادت تبارک و تعالی میکند و من
با وجود این قوت عصیان میکنم اما چون در خانه چیزی ندارم ناملجاء دزدی کرده بیارم و
باین بیوه زن بدهم در حال رفت و در خانه جهودی در آمد اول چیزی اندک آورد را گرفته و زود
آمد و در خانه آن بیوه زن رفت بیوه زن گفت کیستی گفت فقیرم نزد شما چیزی آورده است
پس آورد و ابدو داد و در پیش توبه کرد که من بعد دزدی نکنم اما یک فکر در دلش گشت که زر آن جهود
نیز بیارم و باین بیوه زن بدهم و آن جهود آگاه شده بود که دزد چیزی برده است باز خواهد
آمد نشسته بود چون دزد در آمد گرفتندش و فی الحال کشتند و در دریا انداختند قضارا چون
دزد در دریا بود ناگاه دریا او را بر کناره انداخت اتفاقا کاروانی دران ناحیه بود و فرود آمده
سالار کاروان مردی پارسا بود نماز جنازه بجا آورده و کفن کرده دفن کردند چون کاروان کوچ
نمود و در تبریز رفت سالار کاروان گفت که صیرفی من یعنی همیان من همراه مرده در گور دفن
کرده شد همراه یک نفر برگشته آمد و گورش را شگاف کردند او را نیافتند اما بجانب مغرب روزن
شده بود دران قبر سالار گفت من درین روزن در روم نفر منع کرد ممتنع نشد چون سر در
روزن کرد سر او بر ولایتی بر آمد و آن دزد را بر تختهای بهشت که مکلل بزر و یاقوت بود نشسته
دید یعنی و سرودیان در پیش نشسته و یک حور عین بپهلویش نشسته و کاسه شراب بر دست چون
سالار را دید گفت مرحبا خوش آمدی بیا و این امانت خود را که همیان را بردار و گفت
برو سالار گفت قصه خود را بگو که بچه سبب بدین درجه رسیدی دزد گفت روزها بر شما بسیار خواهد
گذشت سالار گفت اندک گوی در حال اندک چه دیر شود دزد قصه حال خود را از اول تا آخر
گفت چون سالار برخاست دزد گفت ای چه میروی دنیا اندک مانده است سالار گفت درین
ساعت در آمدم چه گذشته باشد دزد گفت اگر قوح را نوشیده می بودی هرگز بیرون نمی آمدی چون
سالار بر آمد نه اسپ دید نه نفر بود و دران ولایت همه خرابی و ویرانی پیدا شده بود سالار از آن
بر آمد و چون مردان را می دید از کاروان می پرسید که کاروان فلان کس بکجا رفت هیچکس
خبر نداشت چون در شهر رسید می پرسید که کاروان فلان کس بکجا رفت گفتند ای مرد درین
ولایت الحال براه گذر کاروان نیست و آن فلان سالار را شنیدم که در قبر در رفته بود و

مسئلهٔ عروس

بیرون نیاید گفت آن سال ار منم چون عالمان حساب کردند سیصد و نه سال گذشته بود
و چون مسافر از سفر باز آید باید که در روز بیاید در خانه و در شب نیاید و بهتر آنست که اول
بمسجد رود و بعد ازان بخانه رود و چون بخانه برسد اهل بیت را اسلام دهد و ایضا
چون عروس را در خانه آرد باید که پایهای عروس بشوید و آن آب را در چهار گوشه
بیندازد و برکت و افزونی در انخانه پیدا شود و باید که پیش از خواب رفتن طهارت بکند و یک طرف
چادر او بر زمین اندازد و دیگر طرف بر عروس باشد و بر آن تحیت وضو بگذارد و بعد ازان در
خواب رود و بعد ازین معلوم باد ای فرزند که نمازهای نفل و دعا و اوراد بسیار است اگر زیاده میخواهی
در دیگر کتابها ببین اما این مقدار چون در . اوراد فقیر بود بالتماس شما در تحریر آوردم و زیادت از
اوراد خود ننوشتم زیرا که آورده اند هر کاری که ناصح و واعظ خود نکند آن وعظ و نصیحت او بدیگری
استقامت پیدا نمیکند کقول الشاعر امرتك الخير لكن ما ائتمرت به * وما استقمت فما
قولي لك استقم * آورده اند که روزی زنی کودک خود را در پیش امام یوسف آورد و گفت
یا امام فرزند من شکر میخورد و از بسیاری شکر خوردن زحمت پیدا کرده است در حق او دعا
بکن تا دفعش ازان برگردد امام گفت که بعد از یک هفته او را در پیش من بیار چون بعد از هفته
آورد دل کودک ازان برگشت یاران گفتند یا امام روز اول چرا دعا نکردید گفت در آن روز من
نیز شکر میخوردم دعای من در وی اثر نمیکرد الحال چون از شکم من برآمد دعای من قبول شد
بدان ای عزیز در رساله شیخ فریدالدین عطار قدس سره خواندم که شب و روز خلیفه یکدیگر
اند در حکم حتی که اگر اوراد شب فوت شود در روز میتوان بجا آورد و اگر روز فوت شود
در شب میتوان بجا آورد و باید که در وقت بیدار شدن از خواب وقت صبحدم و در وقت رفتن
در خواب وقت خفتن باید که سر کلام خود را کلمه طیبه وغیره من الادعیات بکن آورده اند
چون کسی از خواب بیدار شود و زبان خود بکلمه و دعا گویا دارد یعنی تمام درست زود نفلیت
باشد باز بوقت خفتن بسم الله بر زبان اند آنچه در میان است همه آمرزیده شود و اگر اول
و آخر سخن زشت باشد همه دعیات قبول نشود و اختلاف دران است که اگر در اوراد
زیاده و کم شود بقول امام شافعی رح هرچه شود قبول شود و بقول امام ابو حنیفه رح باید که

ازان امور نه کم کند و نه زیادت زیرا که ورا و بمثال آن ست که کسی گنجینه نشان دهد که در
فلان موضع زیر فلان سنگ گنجینه ست پس اگر آن کس بعین همان سنگ از جای بجای کند
گنجینه بیابد و الا محروم ماند و اگر در نماز زیاده و کم شود باید که سجده سهو بجا آرد ذکر سجده
سهو بدان بعضی که سجده سهو در نماز بسیار جای واقع میشود اما عوام را ازین معنی خبر
نیست و در قدوری آورده است که سجده سهو واجب شود زیاده کردن در نماز
چیزی را و یا نقصان کردن در نماز چیزی را پس زیادت بر پنج اسم مسمی ست تقدیم رکن تاخیر
رکن تاخیر و تکرار رکن و تغییر واجب قرائت محل و نقصان ارکان تمام ست چون ترک واجب پس بوجود
این اشیا اگر سهو واقع شود سجده سهو بیارد و اگر عمدا بکند سجده سهو لازم نگردد و نماز درست
باشد اما بنقصان اگر بار دیگر ادا کند نمازش روا باشد اول بیان تقدیم رکن تکبیر تحریمه
گویان برکوع آید باز گردد و تحریمه اول باطل شد زیرا که وقت تحریمه قیام ست اما اگر تحریمه
در حال قیام و قرائت فراموش کرد برکوع آید باید که برگردد و قرائت بخواند و رکوع باز دوم کند سجده
سهو بیارد و اگر رکوع را ترک آرد سهو و سجود رود نمازش فاسد شود زیرا که ترتیب فرض
ست بیان تاخیر رکن چون قرائت تمام کند بمقدار سه بار گفتن تسبیح تاخیر کند بعد
ازان برکوع آید سجده سهو آرد و علی هذا المقدار اگر از رکوع بالا شد و در قومه وقف و تاخیر
کرد نیز سجده سهو آرد و علی هذا المقدار اگر در جلسه تاخیر کند سجده سهو آرد و در قعده اول
اگر اللهم صل گفت سجده سهو لازم نیاید و اگر اللهم صل علی محمد و علی آل محمد گفت
سجده سهو لازم شود که تاخیر رکن حاصل میشود و چون از سجده اخیر باز گردد یعنی سجده
دوم بجا آرد بقیام رود و اگر دانسته رود و درین میان قرائت خواند اگر بفراموشی
بخواند سجده سهو آرد و اگر عمدا کند نمازش نقصان پذیرد و در بیان تکرار رکن
چون رکوع را دو کرت کند سجده سهو لازم آید و اگر سجود را تکرار کند نیز سهو واجب آید
و در بیان واجب چون سهوا از نسیانی و تو بخواند اما بمقدار گفتن تسبیح تاخیر کند بعد
ازان فاتحه بخواند سجده سهو لازم آید و اگر میان فاتحه و سورت مکث کند نیز سجده سهو لازم
آید و اگر تکرار کند فاتحه را بی تفصیل اگر در دو رکعت اول ست سجده سهو لازم که واجب یکبار

مسئله بیان سجده سهو

مسئله بیان قرائت

خواندنست و اگر در رکعت آخرین تکرار کند لازم نیاید زیراکه مخیر است میان خواندن و نا
خواندن و یا بالتفصیل خواند در رکعتین اولین چون فاتحه خواند و ضم سوره کرد و باز فاتحه خواند و ضم
سورت کرد سجدهٔ سهو لازم نیاید زیراکه گویا طول قرائت کرده باشد و در تاخیر سلام چون قعدهٔ اخیر
تمام کند و سلام ندهد و برخیزد سجدهٔ سهو لازم آید و اگر قعدهٔ اخیر تمام کند و برخیزد پنداره که مگر قعدهٔ اول
است تا رکعت سوم را بسجده مقید نکرده است بنشیند و سلام دهد سجدهٔ سهو آرد و اگر مقید کرد بسجده باید که یک
رکعت دیگر هم بکند که دو رکعت نفل شود و آن چهار اول فرض و سجدهٔ سهو آرد و اگر در قعدهٔ اخیر نه نشیند
و برخیزد اگر رکعت دیگر را مقید نکرده است بنشیند و قعده تمام کند و سجدهٔ سهو آرد که تاخیر رکن شده است
و اگر قید کرد بسجده باید که یک رکعت دیگر هم بگذارد تا همه نفل شوند و فرض از سر گیرد بیان
قرائت بمحل غیر چون بجای تشهد فاتحه خواند و یا بجای قنوت سورت خواندن اخلاص و غیر و اگر
تشهد تکرار کند و یا قنوت را تکرار کند سجدهٔ سهو لازم نیاید زیراکه جای دعاست گویا که دعا را دراز
کرده باشد اما چون تشهد را بجای فاتحه خواند اگر در رکعت اول هم بخواند سجدهٔ سهو لازم نیاید زیراکه در محل
ثناست پس گویا هم ثنا گفته باشد و اگر در رکعت دوم بخواند سجدهٔ سهو لازم آید زیراکه در محل دعا نیست و
اگر در رکعت سوم و چهارم بخواند سجدهٔ سهو لازم نیاید زیراکه مصلی در آن دو رکعت مخیر است ان شاء قرأ
وان شاء سکت در بیان ترک واجب چون در رکعت اول نخواند و در آخرین بخواند سجدهٔ سهو
لازم آید زیراکه قرائت در دو رکعت اول واجب بود بدانکه قرائت فاتحه هم فرض است و هم واجب
فرض بدان معنی که سورت قرآن است و واجب بدان معنی که واجب است که از تمام قرآن او را بخواند چنانکه
تکبیر تحریمه را فرض آنست که شروع کند بیک نام از نامهای خدا تعالی چون الله اجل و الله اعظم و غیره
ذلک اما واجب آنست که الله اکبر گوید که لفظ تکبیر واجب است پس اگر ترک کند فاتحه را و چیزی دیگر خواند
و یا لفظ تکبیر را اسم دیگر بگوید سجدهٔ سهو لازم شود و اگر فاتحه پیش از سورت نخواند نیز سجدهٔ سهو لازم
شود و اگر ضم نکند سوره بدو نیز سجدهٔ سهو لازم شود و اگر ترک آرد قعدهٔ اول را نیز سجدهٔ سهو لازم
شود و اگر فراموش کرد و نزدیک بقعود است بنشیند و سجدهٔ سهو آرد و اگر نزدیک بقیام است باید که
نه نشیند اگر نشسته است هم سجدهٔ سهو لازم میشود و اگر نشسته است هم سجدهٔ سهو لازم میشود و ترک تشهد
در قعدهٔ اول یا در هر دو قعده نیز سجدهٔ سهو لازم می‌شود و در تعدیل ارکان اختلافست چون در

رکوع و سجود و آرام گیرد بقول امام اعظم سجده سهو لازم نمی شود و بقول امام محمد لازم میشود و بقول
امام ابو یوسف و شافعی نماز را از سر گیرد که تعدیل بقول ایشان فرض ست مسئله ترک
دعای قنوت در وتر سجده سهو لازم میشود و در ترک بلند خواندن امام را در ستة نماز سجده سهو لازم میشود
واما منفرد مخیر ست و نیز در ترک آهسته خواندن امام را در دو نماز سجده سهو لازم میشود و امام را چون
را سهو مقتدی لازم کننده سهو نیست بر امام و نه بر مقتدی چنانکه در تحفة الاسلام آورده ست
اگر کسی را در قعده اول شک شود که قعده اول ست یا آخر باز گوید آخرست یا گوید اول ست پس
گو یا که بمثال مقدار ثلث تسبیح درنگ شده سجده سهو لازم شود و در ترک تکبیرات عیدین از زوائد
در رکوع اختلاف ست اما اصح آنست که سجده سهو لازم نشود از جهت بسیاری مردمان و رسیدن محنت
با امام و با ایشان بدان ای عزیز اگر این بیست و هشت صورت که بر هر یک از ایشان سجده سهو لازم
میشود یکجا در نماز صادر شود یا همه بیاید پس همین دو سجده کافیست چنانکه کفارت رمضان اگر کسی روزه
افطار کرده است عمدا یا همه یک کفارت لازم میشود معلوم باد که سجده سهو از نماز ست تا اگر در عین
همین دو سجده کسی بیاید اقتدا کند آنکس مقتدی گردد قال علیه السلام الانسان مرکب من الخطاء
والنسیان پس اگر کسی را در نماز نسیانی و سهوی واقع شود نماز او نقصان شود آن نقصان را باید همین
دو سجده بر بندد و از این جهت سجده را جبر نقصان گویند و جبر بستن را گویند چنانکه جبیره شکسته
بسته را گویند و حق اله را جبروت گویند و جبروت از آن گویند که لاممکن را ممکن گرداند اگر معلومات
قدیمه حق بود اما در مقام احدیت چون سایر صفات عین ذات یگانه اند پس لاممکن اند و از آنجا جبر
کرده به کینونت روی نمود پس جبروت نام یافت و چون مصلی از نماز فارغ شود دست بر دارد و
آنچه داند از حاجات دینی و ایمانی بخواهد خاصیت آدمی آنست که از و چیزی خواهی سخت گوید
و خاصیت حق آنست که از و چیزی نخواهی قهر کند والله الغنی وانتم الفقراء و گفته اند
که الدعاء مفروضتان دعاء للایمان ودعاء للسلطان و این مناجات را اکثر بخوانند
که دوازده اولیاء انشاء این از عربی بپارسی آورده ست چون بایزید بسطامی و ابوالحسن تانی
و معروف کرخی و غیر ذلک من ابرار جنبهم و ثواب این از حد و عد بیرون ست بسم الله الرحمن
الرحیم الهی ملکا پادشاها بر ضعفای رحمت خود ما را اگر خداوندا ظاهر و باطن ما را در زیر رضای

خویش جمع دار الٰہی تفرقه و پریشانی و سرگردانی از راه ما و از راه جمیع مسلمانان دور
گردان عفو و عافیت قرین وقت ما گردان الٰہی سعادت و رحمت سابق و نابند ما گردان الٰہی
ما را بجا مگمار ما را از شر ما نگاه دار بهر چه به بنده بخششی دینی و به رضای خود خوش قرین بخششی الٰہی ما را از
یاد خود معزول مکنی و بقهر خود مقهور مکن و بغیر خود مشغول مکن اگر به پرسی حجت ندارم اگر بگیری
طاقت ندارم و اگر بخششی طاعت ندارم از بنده خطا و ذلت از تو عطا و رحمت ای قدیم
لم یزل ای عزیز بے بدل اللهم اصلحنا و اصلح فساد اقوالنا و اصلح فساد افعالنا
و اصلح فساد اعمالنا و اصلح فساد قلوبنا و اصلح فساد صدورنا و اصلح فساد ولاة
امورنا و اصلح فساد بیننا و بینك یا مصلح یا مصلح الصالحین المخلصین و
یا خیر الناصرین برحمتك یا ارحم الراحمین - قال علیه السلام الدعاء مخ العبادات یعنی
دعا کردن مغز عبادت است آورده اند که چون بنده مومن دو رکعت نماز بگذارد و از حق
حاجت نخواهد حق تعالی را غضب در کار میشود و میفرماید با هان نماز او را بر روی او
زنند که مرا غنی و خود را فقیر ندانسته است و در لباب الاخبار آورده است که پیغمبر علیه
فرمود که حق تعالی وحی کرد بسوی من که یا محمد هر آن بنده مومن که بعد از حاجت انسانی استنجا
نکند مرا جفا کرده باشد و اگر استنجا کند و وضو نکند نیز جفا کرده باشد و اگر وضو کند و دو رکعت
نماز نکند مرا جفا کرده باشد و اگر نماز کند و دعا نکند و حاجت نخواهد مرا جفا کرده باشد و اگر
حاجت نخواهد مادر و پدر را دران یاد نکند مرا جفا کرده باشد پس چون همه چیزها بجا آرد
و اگر من او را و مادر و پدر او را نیامرزم و حاجتش روا نکنم من جفا کرده باشم او را بعد ازین
بدان ای فرزند که کلمه طیبه عقب هر نماز گفتن سنت رسول است و بعضی مردم منع میکنند
امام اعظم رح فرموده است که ویل کل الویل لهم و لمن تبعهم که ایشان روافض اند و فی شامل
البیهقی سئل عن ابی حنیفة رض عن الذین یمنعون عن الکلمة الطیبة بعد اداء المکتوبة
فقال هم الروافض لاشک فی هذا الشرك لان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد کان یجهر مع
الصحابة الکلمة الطیبة بعد اداء صلوٰة المکتوبة متصلا اما بعد اداء الدعاء فهو ضعیف
و فی بستان النوازل فی باب الاذکار ایضا کذلك و فی شرح الکرخی من قال لا اله الا الله

مسئله در بیان [illegible]

متنفس بغير علنه ثم قال الا الله يصير كافرا وايضا في مفيد المستفيد ان من غير
را در تحفة الفقه چنان گفته است که اگر لا اله مطلق بگوید کافر شود والا کافر نشود آن گفت
وفي شرح النوافل البرهاني من باب الاذكار سئل عن عمر رض بقول الكلمة الطيبة
بعد اداء المكتوبة متصلة قال بمرة يغفر الله ذنوبه وبمرة الثانية اعطاه الله تعالى
ثواب الانبياء عليهم السلام وبمرة الثالثة اعطاه الله ثواب الملئكة وفي فتاوى الحاوي
من قال الكلمة الطيبة بعد اداء المكتوبة في الرواية يكفر وفي رواية لا يكفر ولكن يأثم هذا
اختلاف اللسان وفي فتاوى لعبراني في هذه الرواية مخالفة الاصول والفروع
ولا يقبل احد من المسلمين لان هذه الكلمة لو قال لها كافر يصير مسلما فكيف يصير
المسلم كافرا بهذه الكلمة واز تفسير محيط نقل است که فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم
یاران را فرمود که نماز نیاز است اگر بحضور دل ادا کرده شود قبول شود والا مردود باشد
لقوله عليه السلام لا صلوة الا بالقراءة ولا صلوة الا بفاتحة الكتاب ولا صلوة الا
بالجماعة ولا صلوة الا بحضور القلب فسأل ابو بكر وعلي رضي الله تعالى عنهما فكيف حال المتلك
يا رسول الله فقال عليه السلام لا يقبل الصلوة عند الله ولا يوصل الى الله ابدا صلوة
احد من امتي الا ان يؤدي بحضور القلب او قال بعد الفريضة الكلمة الطيبة بالتسمية
متصلة عفى عنه ما مضى في قلبه بغير الحق قبل الله صلوته كصلاتي اوحى الله تعالى
الي يا محمد لا اقبل الصلوة لاحد الا من قال بعد كل فريضة كلمة التقوى بالتسمية
متصلة قبل السنة ايضا حاكيا عن الله تعالى يا محمد لا قولي ولا امري اليك الا
بسم الله الرحمن الرحيم كالاسلام والايمان والصلوة والصوم والذبح والطعام
والعبادات والتعليم والتقلين ولو قال بالابتداء لكل واحد منهن ثبت الايمان في
الاسلام پس امام [illegible] فرمود دانا و آگاه باشید که بے تسمیه هر طاعات و عبادات درست
نشود [illegible] عند الناس پس شخصی استاده شد و گفت یا امام المسلمین که بعضی از اهل
علمای گویند که بعد از نماز کلمه طیبه نگوید پس امام آن گفت که هر که نماز را ادا کند آنگاه
پاک گردد پس نگفتن کلمه چه حاجت که کلمه گفتن در آغاز اسلام فرض است و اول بار بود

هر بار پس یک عبادت نماز ست کلمه را برای چه میگویند اگر چیزی شرک افتاده باشد و نماز
چه شرک ست که کلمه گویند و بسم الله الرحمن الرحیم ثبوت وحدانیت و ایمان ست هرگاه که
بعد از ثبوت نفی کند کافر گردد و یا امام ما بعد از نماز کلمه گوییم باید و بر سر کلمه بسم الله گوییم امام
ابو حنیفه رض با قهر سخت گفت ای مرد اگر تو بگفته ایشان عمل کرده تو نیز کافر شدۀ زیرا آنچه
ایشان کافر شده اند و از امر خدا و رسول بیرون شده اند پس پیرو شیطان گشته اند تو از
سر مسلمان شو و توبه بکن که کلمه گفتن در شب و روز فرض ست بغیر معین بعد از فریضه فرض
عین ست لقوله تعالی والزمهم کلمة التقوی و بسم الله گفتن بر سر کلمه فرض حکمی ست کلمه
التقوی سر ایمان ست و بسم الله بر سر کلمه هر وقت جان ایمان ست لقوله تعالی واذکر ربک
وسبح بالعشی والابکار و معنی تسبیح نماز ست و از اسم الله هر عبادت که با بسم الله ست قبول
افتد بیشک بی بسم الله در شک ست و معنی کلمه بی بسم الله این ست که نیست خدای موجود مگر
معبود بحق و محمد فرستاده اوست و با بسم الله متصل اینست که آغاز کردم اسلام و ایمان بنام
خدای که انعام او عام ست مومنان و کافران و جمیع خلائق را درین جهان و بسیار بخشاینده
دران جهان مومنان را اند کافران او نیست شایان عبادت مگر خدای معبود که اوست رحمن
و رحیم و در قران هزار و چند جای اول اثبات بعده نفی ست چون الله لا اله الا هو الخ
جواب الثالث که الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم و آنچه گفته بودند که نماز عبادت ست و کلمه
نیز عبادت چون بگذاردن نماز پاک شو و عبادت کامل قبول افتد لقوله علیه السلام ان الله
طیب لا یقبل الا الطیب

**مسائل ششم** بدانکه در عوارف المعارف آورده است که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده است چون بیافتد هر یکی از شما را حاجتی پس بگذارید
دو رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکفرون بخواند و در رکعت دوم اخلاص سه بار بعد از
فراغ این دعا بخواند بیشک بر آورده گردد دعای استخاره این ست اللهم انی استخیرک
بعلمک واستقدرک بقدرتک واسئلک من فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم
وانت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر باید که آن حاجت را بعینه بنام بر خیر لی
فی دینی ومعاشی وعاقبت امری فاقدره لی ثم بارک لی الخیر حیث کان ثم رضنی به و فتح

مسئله دعای استخاره

ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی روایت کرد که جابر گفت که حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه وسلم این دعا استخاره چنان تعلیم می کرد چنانکه کسی سورت قرآن کسی را تعلیم
بکناند تا در زیر و زبر و ضم کسی غلط نخواند ذکر **احوال مرده**۔ بدانکه مرده را در لحد
بتوان نهاد که امام اعظم ابو حنیفه رح فرموده است اللحد لنا والشق لغیرنا و لحد آن است که بطرف
قبله یک جانب گور را پاره کنند و شق آنست که گور را درمیان پاره کنند که آنرا ساهی گویند پس بقول
امام اعظم لحد بتوان کرد که ساهی بقول امام شافعی رح است و چون مرده را در قبر نهد باید که اول
روئیش برهنه کنند و کفن دور کنند تا قبر خود را ببیند بعد ازان بپوشند و روی حضرت رسالت پناه
را عبد الله بن عباس برهنه کرده بود و گفت چون باز کردم لبان مبارکش می جنبید چون گوش
خود را نزدیکش بردم امتی امتی میگفت و دستهای مرده بر سینه نه نهند بلکه دراز کنند و تمام مرده
به پهلوی راست بگردانند و اگر آیتی از کلام الله بخوانند و بر خاک بدمند و در لحد اندازند هر ذره
ازان خاک چراغ نورانی شود و قبر او کشاده گردد و چون او را دفن کنند باید که اول بطرف
سرش بنشینند و سوره یٰس بخوانند و بطرف پای نشسته سوره تبارک الذی بخوانند اگرچه
مستحق عذاب باشد آمرزیده گردد **منقول است** هر که این درود را یک بار بخواند از عذاب
آمرزیده گردد و اگر دو کرت بخواند تمام اهل مقبره آمرزیده گردد و اگر سه کرت گوید هر چند مردگان
که بعد ازان بمیرند و دران مقبره دفن کنند همه آمرزیده شوند و اگر از جهت مادر و پدر بخواند ثواب
بابه هر چند ناخشنود شوند و هر چند گناهگار باشند آمرزیده شوند درود این است بسم الله
الرحمن الرحیم اللهم صل علی محمد ما دامت الصلوة وصل علی محمد ما دامت البرکات و
صل علی اسم محمد فی الاسماء وصل علی روح محمد فی الارواح وصل علی نفس محمد فی الانفاس
وصل علی قبر محمد فی القبور وصل علی تربت محمد فی التراب وصل علی روضة محمد فی الریاض
وصل علی نور محمد فی الانوار وصل علی جسد محمد فی الاجساد وصلی الله تعالی علی خیر
خلقه محمد وآله اجمعین۔ **فصل** در سوره فاتحه آنست که چهار کرت بخواند و در اخلاص
دوازده بار که ثوابش بسیار است و ده کرت بسم الله الرحمن الرحیم بخواند **آورده اند** که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بر مقبره گذشت و دران مقبره یکی را بغایت

مسئله در بیان احوال مرده۔

مسئله در بیان فضیلت بسم الله ... مرده

سخت بود حضرت رسالت پناه صلعم غمگین شد همهر جبرئیل آمد و گفت که یا حضرت ده کرت بسم
الله الرحمن الرحیم بخوان چون حضرت صلی الله علیه وسلم خواند در حال عذاب از قبر او گرفته شد و
فی الحال ده حور در پیش او نشستند حضرت صلی الله علیه وسلم آن حور را پرسید که شما کیانید گفتند
ما یان از برکت تسمیه شما آمده ایم تا روز قیامت با او همراه ایم و در عرصات و در پل صراط نیز
همراه ایم و چون از پل صراط درگذرد او را به چشمهٔ رحیق بشسته یا ئیم و موی‌های خویش و ر ابیفشانیم
و از ان موی مایان که قطرهٔ آب بچکد از قطره حوری پیدا شود آن همه از وی باشند و ایضاً حضرت
رسالت پناه صلعم بی بی خدیجه را بخواب دید و گفت از جهت شما چه عمل بکنیم گفت بسم الله الرحمن
الرحیم بسیار بخوان و ده بار کلمهٔ طیبه بگوید بر سر قبر همه ست آورده اند که عبد الله بن عمر رض
را چنان حکم بود که چون کسی بمیرد میفرمود تا تمام قرابات و عزیزان او جمع شوند و از جهت آن
مرده صد هزار کلمهٔ طیبه بخوانند که هیچ سختی از سختیهای آن جهان بر وی سخت نماند بلکه همه آسان شوند
آورده اند هر که این دعا را یک کرت بخواند تمام اهل مقبره از عذاب نجات یابند و تمام قبرها پر
نور گردند و ثواب گوینده گفته اند که برابر هر حرفی که ذکر کند چندان نیکی او نوشته شود و
چندان بدی او دور شود و چندان کوشک برای او در بهشت بنا شوند و اگر کسی در راه رفتنده
باشد فاتحه بخواند از جهت شتاب رفتن همچنین دعا خواند پسندست دعا اینست لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت ابداً ذو الجلال و
الاکرام بیده الخیر وهو علی کل شیٔ قدیر و اگر در راه بغایت شتاب باشد بگوید بسم الله
وبالله وعلی ملة رسول الله کافیست و هر بار چون کسی بر قبر کسی گذرد اگر اندک خاک از ان
قبر بگیرد و بر ان بخواند یا حبیب الفقراء یا انیس الغرباء یا معین الضعفاء یا دلیل المتحیرین
یا حی یا قیوم یا حنان یا منان یا بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام برحمتک
یا ارحم الراحمین۔ و آن خاک را باز بر آن قبر پاشد اهل آن مقبره را حق تعالی بیامرزد و همه قبرها
پر نور گرداند و اگر انگشت شهادت را برابر ناف میت بر قبر او نهد و سه کرت بگوید اللهم لا تعذب
هذا المیت بحرمة النبی علیه السلام ایضاً عذاب او برداشته شود و اگر سورهٔ یٰس را در
حال نزع جان بخواند برابر هر حرف نیکی میت نوشته شود و برابر هر حرف بدی او دور شود چون

میت را دفن کنند و مردم برگردند یکی از ایشان بایستد و میت را تلقین دهد و بعد الحمد

تلقین و دفن میت را مستحب است بقول امام اعظم رح و فی ابراهیم الشاهی و فی خزانة الجلالی

وفی اوراد الزاهد الصفار فی کتابه التلخیص ینبغی ان یلقن المیت علی مذهب الامام

الاعظم ابو حنیفة رضی الله عنه فمن لم یلقن فهو علی مذهب الاعتزال وبیان ذلک

فی التلخیص کیفیة التلقین هذا بسم الله الرحمن الرحیم یثبت الله الذین امنوا

بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا والاخرة یا عبد الله او امة الله هذا بیت الوحشة

وهذا بیت الوحدة وهذا بیت الغربة وهذا بیت الحیرة والندامة هذا اول منزل

من منازل الاخرة واخر منزل من منازل الدنیا فاذا اتاک الملکان الکریمان المخلوقان

المامور ان لا ینفعانک ولا یضرانک الا باذن الله فیسالانک عن ربک وعن نبیک ولا

تخف ولا تحزن وقل لهما الله ربی ومحمد نبی والاسلام دینی والقران امامی والکعبة

قبلتی والمؤمنون اخوانی وانا اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ایمانا

بربه واعترافا بوحدانیته واشهد ان محمدا عبده ورسوله ونبیه وصفیه ارسله بالهدی

ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون واین روایت در تفسیر الاتقیا مسطور

است وچون مرده را دفن کنند و در خانه بیاید پدران وی را باید که چیزی تصدق از جانب او

بکنند که مصطفی … رسیده است … خلاف مر معتزله را که ایشان قبول ندارند تصدق را

قال علیه الصلوة والسلام ما لیل اشد علی المیت من اللیل الاول ینبغی لاولیائه ان

فی ثلث اولیه رکعتین بار واحد ویقرأ فی کل رکعة فاتحة الکتاب وایة الکرسی

سورة الهکم التکاثر واحدا واثنا عشر مرات سورة الاخلاص فاذا فرغ من الصلوة صلی علی النبی

سبعین مرة ویقرأ هذا الدعاء اللهم صلینا هذه الصلوة وانت تعلم وتریدان تبعث

الی قبره برحمتک یا ارحم الراحمین یبعث الله تعالی فی ساعة الف ملک فی قبره

مع کل ملک شمعة وهدیة لاجل ذلک المیت صدق یا رسول الله

**منقول**

… شیخ … قدس سره بجانب بازار برخاست تا خربوزه خریده باز …

… خربوزه در بازار افتاده یافت همان

و بیش خرا انداخت همدران شب پدر خود را در خواب دید که بر تخت نشسته خربوزه بهشت میخورد
گفت بابا از کجا میخوری گفت آنچه شما تصدق کرده بودید اجر آن بمن رسید چون بیدار شد
دانست که همان پوست بکار شد ایضاً آورده اند که دو جوانان در زیر سایهٔ بلندی که
آنرا جریه گویند نشسته بودند ناگاه بقدرت الهی جریه بر ایشان افتاد اما بایشان هیچ زخمی
نرسید هر دو درمیان جریه سلامت ماندند و هیچ طرف راه نیافتند تا بدر شوند آورده اند که
بعد از یکسال هر دو بیرون شدند و ایشان روی آفتاب را دیدند برآمدند چون بخانه رسیدند
مردمان بیک تحیر ماندند که چه چیز شما را مے پرورد گفتند حصه یکی خوردنی مے آمد در هر وقت میخوردیم
چون تفحص کردند زن آن یک کس همیشه از جهت او تصدق میداد و حکایت آورده اند
که پیرزنے بخدمت رسول آمد و گفت دختر مرده است که دختر من وفات یافته و او را بخواب
ببینم رسول فرمود در شب جمعه چهار رکعت نماز بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه والشمس
یکبار و در رکعت دوم واللیل و در رکعت سوم والضحی و در رکعت چهارم الم نشرح بعد از فاتحه
یکان بار و اگر نداند در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهار بار و چون نماز بگذاری سر بسجده بنه
و درود بگو و بخوابگاه رو و نیز درود بگو آورده اند که علی الصباح آن پیرزن گریه کنان
بدرگاه رسول حاضر شد گفت یا رسول الله دختر خود را بده نوع عذاب گرفتار دیدم و گفته است
تا زنان امت جمع شوند من بگویم نوع اول نگونسار در آتش میسوخت گفتم چرا گفت از جهت
خوار سماعے که رکوع و سجود نمی آوردم نوع دوم آتش دوزخ بر سر وے افتاده بود گفتم چرا گفت
همیشه سر خود را برهنه میداشتم و نامحرمان مرا میدیدند سوم سنجهای آتشین از
یک گوش میزدند از دیگر گوش مے برآمد گفتم چرا گفت سخن چینی میکردم و سخن یکی بدیگرے
میرساندم و پیغمبر فرموده است القتات لا یدخل الجنة یعنی زن چون داخل بهشت نمی شود
تا عذاب نشود داخل نشود چهارم هر دو چشم او در میل آتشین مے کشیدند گفتم چرا گفت بامحرمان
را نظر مے کردم پنجم روی او را با پلها سیاه دیدم گفتم چرا گفت روی خود را بیاراستمی و
از نامحرمان نپوشیدمے ششم با مقراض آتشین دو لب او را مے بریدند و زبانش از پس گردن کشیده
بودند گفتم چرا گفت شوهر را بد مے گفتم و آزار میرساندم هفتم بزنجیرهای آتشین بسته بعمود ها

آتشین بر سرش میزدند گفتم چرا گفت وی شوهر را بیدستوری او هیچ دادم هشتم دو مار سیاه دیدم در پستان او آویخته و می‌گزیدند گفتم چرا گفت پستان خود را بیدستوری شوهر بکودکان بیگانه میدادم نهم شکم او چون طبل بر آمده بود و از دو آواز نی برآمد گفتم چرا گفت حرام خورده بود و آن آن بود که شکم این سیر بود خوردنی دیگر میخورد دهم پیرزنی را دیدم بند پای او آتشین بر پای او نهاده که نمی‌توانست جنبیدن گفتم چرا گفت بیدستوری شوهر از خانه بیرون میامدم و مرا گفت مادر رسول خدا را بگو که زنان را از این خصلتها آگاه کنند که دیگران ترک کنند و شوهر را بگوی تا مرا بحل کند چون پیرزن این بگفت چند کس بیهوش شدند و رسول علیه السلام از آن جوان بحل خواست جوان ندا و که مرا بسیار رنجانیده است رسول علیه السلام فرمود اگر بشفاعت من امیدواری آن فقیره را بحل کن جوان بحل کرد شب دوم در خواب دید بر تختهای بهشت نشسته و تاج مرصع بر سر نهاده مادر را در کنار گرفت و گفت سلام ما برسول علیه السلام برسان زیرا که چون چشم مبارک پر آب کردی سبب آمد و عذاب مرا تخفیف کرد و چون شوهر مرا بحل کرد باین درجه رسیدم و در اجتناب الفقرا آورده است که حضرت نمازها را به شب در روشنی میگزارد و چون نماز را تمام می‌کرد چراغ را میکشت آورده اند که ابراهیم خلیل الله خواب دید که اسماعیل را بکش جهت اسمعیل علیه السلام گفت این جزای خواب شماست اگر خواب نمی‌کردی چرا همین طور میدیدی ذکر صائمان بدانکه در حدیث صحیح وارد شده است که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرموده است هر که در گرمای سخت یک روزه بدارد او را اگر پای دوزخ کاری نباشد و در انیس الواعظین مذکور است هر پیر مرشد که مرید خود را اول با دا کردن نماز فرائض بجماعت و باز بودن از مناهی و با دا کردن نماز اوابین و بروزه داشتن ایام بیض نفرماید او ضال مضل است و اگر داند که قبول نکند او را مرید نگیرد و الا در گناه مرید شریک است و در رساله امام جعفر صادق رضی الله عنه مذکور است که غسل طریقت پند پیر بجا آوردن است هر مرید که پند پیر بجا نیارد در طریقت جنب است و بعد از آن نصیحت مذکور اگر داند که مرید لائق است او را خلوت و در خلوت هر کسی داخل نشود که پیغمبر فرموده است الخلوت هدایة والجلوت ضلالة و اگر بعد از خلوت داند که مرید حرارت ذکر را از اند نگهداشت بعد از آن ذکر بدهد و این درویش علی هذا

بطریق استقامت در اول ایام بیض نگهدارد و ایام بیض از آن بیض گویند چنانکه بابا آدم
چون این هر سه روزه نگهداشت تمام وجود با مانند بیضه سفید شد پس هم چنان نگهدارنده این روزه
از گناهان چون بیضه از موی پاک شود و در مفتاح الجنان آورده است که سیزدهم ایشان را
بیست هزار ساله عبادت را ثواب است و چهاردهم را ثواب سی هزار ساله عبادت است و پانزدهم را
ثواب چهل هزار ساله عبادت است و در عرصات چون پنجاه هزار سال مردان بیک پای استاده شوند روزه
داران ایام بیض استغفار گویان وقت سحر بر شتران بهشت سوار استاده باشند و در اول ماه رجب
اگر تا هفت روز روزه دارد هفت در دوزخ بر وی حرام شود و بعد از آن هشت روزه هشت در بهشت بر وی مباح
گردد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که درین ماه رجب و شعبان هر روزه را ثواب هزار
ساله می نویسند سلمان فارسی گفت یا رسول الله من هر دو ماه را تمام نگهدارم حضرت فرمود شما را
قوت آن نیست اما باید که سه روزه از اول ایشان و سه روزه در میان ایشان و سه روزه در
آخر ایشان نگاه داری تا ثواب همه روزه ها روزی تو گردد و در ایام بیض اگر قوت روزه داشتن
ندارد باید که درین سه روزه بجای او چهار رکعت نماز بگذارد بعد از ظهر و در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی
یکبار و اخلاص بیست و پنج بار ثواب او را گفته اند که هنوز از جای برخاسته نباشد که آمرزیده گردد
اگر هم روزه دارد و هم نماز را ادا کند افضل باشد و نیز در مفتاح الجنان آورده است که اگر
کسی آیة الکرسی نداند باید که بجای آیة الکرسی سه کرت اخلاص بخواند و در هر ماهی که باشد بعد ازین
بدانکه در سال تمام شش روزه است که روزه داشتن هر یک ایشان ثواب صد هزار ساله است اول
ماه رجب که اول جبرئیل بر محمد صلی الله علیه وسلم در آن روز نازل شده بود و قصه آنچنانست
که حضرت رسالت پناه با دختران بی بی حلیمه و غیره در ویرانها و غارها و دران گوسفندان
می چرانید ناگاه جبرئیل و میکائیل هر دو بصورت دو جوانان در رسیدند در دست جبرئیل
کارد بود و بدست میکائیل طشت بهشت پر از آب بهشت بود و حضرت رسالت پناه را
راستان خوابانیدند و سینه اش پاره کردند و دلش را کشیدند و دل او نیز پاره کردند و اندرون آن
دل را با آب بهشت شستند اما در درون وی یک قطره سیاه ماند بهیچ نوعی شسته نمی شد آورده اند
که آن رشک زنان بود زیرا که از جانب زنان هرگز دلش آرام نمی بود چنانکه روزی حضرت رسالت

پناه از جای بیامد چون بنزدیک دروازهٔ سرای رسید غلام از سرای بیرون شد حضرت
فرمود کجا بودی گفت شتر می بستم حضرت بشتاب آمده در پیش هر زنان خود شد که فلان غلام
بچه کار آمده بود گفتند که ما خبر نداریم باز دلش آرام نکرد باز پیش غلام بیرون رفت پرسید که شتر
بغلام خانه و بچه رسن بسته گفت در فلان جا نه و فلان ریسمان حضرت در آمد و نشانی را
تحقیق یافت دلش آرام شد دو دختران بی بی حلیمه چون این را دیدند که بخته در پیش مادر شدند
بی بی حلیمه در حال پیش رفت او را نشسته یافت چون نگاه کرد بر سینهٔ مبارکش نقش سرخ
بود در حال خود را پدر نمود و غیر از این چند معجزهٔ دیگر بی بی حلیمه دیده بود چنانکه آورده اند
که بی بی حلیمه شیر نداشت چون او را گرفت چندان شیر پیدا شد که هفت کودک دیگر را هم بدایه
گری گرفت و چون او را بخانهٔ خود می برد یوسف کاهن بر سر راه نشسته بود گفت که محمد آخر زمان
همین کودک ست ایضاً بی بی حلیمه را یک بز بود چون او را در خانه آورد از برکت او صد بز
شدند و ایضاً یک شتر بود در خانهٔ او از برکت او صد شتر شدند و در رشک دیگر از همه زنان که
شبی از حضرت رسالت پناه بکوچ همراه میرفت بی بی عائشه رضی بر شتر سوار بود اشتر از راه گشت
از قافله جدا ماند حضرت چون تفحص کرد بی بی را ندید پس برگشت که از آن طرف یک نفر حضرت
بود مهار اشتر بی بی را گرفته آمد منافقان بدبخت بدان سبب چند گونه سخنها گفتند
درحق بی بی عائشه حضرت از آن تهمت کردن ایشان بجای غمگین شد بسیار آیت از حق
آمد در شان پاکی بی بی عائشه رضی که هیچ زن پیغمبران هرگز زناکار نبوده اند اما حضرت رسالت
پناه را گاه گاهی در خاطرش می آمد که کلام الله بیشک برحق ست و هست لیکن نام خدای
ستار ست مگر ستاری او میکند آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه با آن کس همراه
برای خرما رفتند و آن کس را فرمود تا بر درخت سوار شود خرما را بیفگند چون رسم عرب ست که
ازار ندارند بلکه لنگ بسته بوده ناگاه باد پیدا شد خرما بباد افتاد حضرت گفت که فرود آی
چون حضرت بالا دید بیکبار ناگاه چادر که لنگ او بود باد بر داشت آلت ذکر او را نبود حضرت
رسالت پناه متحیر شد جبرئیل از رب الجلیل در رسید که یا محمد من بعلم قدیم خود از بهر حکمت
خبر داشتم از آن آلت ذکر او را پیدا نکردم تا اول شما آرام گیرد و دوم روز بعثت و سوم

روز رجب که معراج حضرت رسالت پناه صلعم دران بود یعنی در شب آن روز سوم سیزدهم
ذی الحجه که بنای اول برای عمارت مکه دران روز نهاده اند چهارم بیست و دوم ماه محرم که
اول امامت حضرت دران روز بود پنجم دوازدهم ربیع الاول که حضرت رسالت پناه دران
روز از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود و اگر در شب دوازدهم تصدق و خیر کند بهتر باشد ششم
هفدهم ماه جمادی الآخر که مولود حضرت دران روز بود و گفته اند که مولود او در هفدهم ربیع
الاول بود و شش روز از اول ماه شوال بعد از روز عید فطر اگر کسے نگهدارد ثواب صائم الدهر
یابد و هرکه صائم الدهر باشد او را در قبر نمانند بلکه بصورت همراه بالا برند و دیگر اگر نه روز اول
ماه ذی الحجه نگهدارد حضرت فرموده است که او را با آتش دوزخ کارے نیست و اگر همه را نگاه نکند
باید هفتم و هشتم و نهم البته نگهدارد **ایضاً** آورده اند که اگر روز نحر تا ضحی روزه دارد ثواب هزار ساله
عبادت یابد **در بیان روزه های ممنوع** - بدانکه در تمام سال پنج روزه داشتن ممنوع
است دو روز عیدین و سه روز بعد عید الضحی که آنرا ایام تشریق گویند و گفته اند که اگر کسے ایام بیض را
نگهدارد پس سیزدهم عید الضحی را نگاه کند محسوب بعید است و اگر درین روزها ممنوع کسے نیت روزه
کند بروے لازم است که افطار کند اما قضا او نمی تواند نگهداشت که به نیت کردن بروے لازم شده بود
و اگر کسے نذر کند صوم تمام سال صوم بروے لازم شود و این پنج روز را افطار کند باز قضا نگاهدارد
**مسئله** اگر کسے نذر کند که تمام سال شمسی را روزه نگهدارد و حال آنکه او پسال قمری یعنی دوازده
ماه روزه داشت پس دوازده روز دیگر نیز بروے لازم است که نگاه دارد زیرا که سال شمسی دوازده روز از سال
قمری کلان است **و در تفسیر مدارک** آورده است که روزه صمت در زمان حضرت عیسی علیه السلام بود
اما الحال منسوخ شده است پس معلوم میشود که الحال روزه صمت و روزه نیز روز مهرجان که
هردو عیدین کافران است کسے نگهدارد اگر بمتابعت ایشان نگهدارد کافر گردد و اگر از برای حاجت
نگهدارد عاصی گردد **ایضاً** بعضے جهال در روز هفدهم روزه نگهدارند و بوقت بر آمدن ماهتاب
افطار میکنند مکروه است زیرا که افطار را از وقت شام گذرانیدن مکروه است و اگر گویند که پیش از
بر آمدن ماهتاب نکنم حاجت ما روان شود این شرک محض است و اگر پیش ماهتاب سجده کنند کافر
گردند و روزه داشتن روز شک مکروه است اما **در منادی قرآن خوانی** آورده است که

مسئله در بیان روزهای ممنوع

عاصی گردد لقوله علیه الصلوة والسلام من صام یوم الشک فقد عصی و روزه شک بیست و
نهم شعبان است و اگر درست او دیده شود تنها و الا افطار کند زیرا که روزه داشتن دران روز بدعت است
و بدعت پس هر طاعت که بدعت پیدا شود ترک آن اولی تر است و دیگر در روز دوشنبه و پنجشنبه
نامه نیکی و بدی بندگان را بر حضرت عزت عرضه میکنند پس باید که درین دو روز روزه باشد و هر که
جمعه روزه دارد آتش دوزخ برو حرام گردد و ثواب بغایتی بسیار است و یک روزه تنها داشتن مکروه است
باید که دو روز روزه دارد تا از خلاف برآید آورده اند که زنی بود صائم الدهر هرگز روزه افطار
نمیکرد چون وفات یافت او را در قبر نهادند دران زمان تجلی نور پیدا شد و چشمان همه مردم خیره
شدند چون تجلی قرار شد آن زن را در قبر نیافتند بیک متحیر شدند ناگاه هاتفی بر ایشان آواز کرد که
این زن کار خدا را پیوسته میکرد و هر که کار خدای را پیوسته میکند او در قبر نخواهد ماند

## فصل

در بیان دعوات منقولست از ائمه سلف که اکثر ایشان را در ادا کردن حاجات
دینی و دنیاوی بر آورده میشد اول هشت کرت فاتحه و صد بار درود و هفتاد و نه بار الم
نشرح تا آخر و هزار و یک بار اخلاص باز هشت کرت فاتحه و صد بار درود و این فقیر هر شب
میکند از جهت آنکه او را دعا گیر را گفته اند هر که هر شب هزار بار اخلاص بخواند خدا تعالی را در خواب بیند
بدان امید هر شب میکنم دیگر هر که را دشمن صعب پیش آید باید که این دعا را وی برو او بخواند و یا
بران جهت خواند که دشمن او ست در حال خراب شود آورده اند که پیغمبر موسی علیه السلام را چون دشمن
در پیش می آید این دعا را وی برو او می خواند در حال زمین تنگ گذاخته می شد و او فرو برد و دعا این است

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم لك الحمد و الیك المشتكی و بك المستعان و لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم دیگر هر که را حاجات دینی و دنیاوی فاتحه را در هفته بدین ترتیب بخواند در روز
یکشنبه هفتاد بار بخواند و در روز دوشنبه شصت بار و در روز سه شنبه پنجاه بار و در روز چهارشنبه
چهل بار و در روز پنجشنبه سی بار و در روز جمعه بیست بار و در روز شنبه ده بار بخواند بیشک حاجتش
بر آورده گردد ایضاً آورده اند که فردای قیامت پیغمبر جبرئیل براق در دست گرفته بیاید و
فریاد کند آن کسیکه در عمر خود یازده بار این دعا گفته کجاست اللهم ربنا و لك الحمد برحمتك یا
ارحم الراحمین تا او را برین براق سوار کنم و در پیش محمد مصطفی برم دیگر هر که این دعا را بخواند

مسئله در بیان ادعیات مجربه

وبجانب آسمان نگرد وحق تعالی بنظر رحمت بر وی نگرد ودعا اینست اشهد ان لک ربّا وخالقا اللهم اغفرلی **دیگر** هر کرا درد چشم باشد باید کر این افسون بر خاکستر بخواند وخاکستر را بر گرد اگرد چشم خود بمالد دفع شود وافسون اینست تربت نش **دیگر** حضرت امام اعظم رحمة الله علیه فرموده اند باید که هر کراین دعا عقب هر نماز ده کرت بخواند جمله علم اولین وآخرین بر وی روشن شود ومن این علم را از برکت این دعا یافته ام ودعا اینست اللهم انا نستعینک بک علی طاعتک **دیگر** آورده اند که سلطان سکندر ذوالقرنین چون پادشاه تمام عالم شد عالمان را جمع کرد که برای من چیزی پیدا کنید که مرا احتیاج بقلعه نباشد آورده اند که جمیع عالمان متفق شدند بر این اسما که هر که این اسما را هر روز نه بار بخواند او را احتیاج بقلعه نباشد وحق تعالی فرمان میدهد هشتاد هزار فرشتگان را تا چهل هزار او را در روز نگاه دارند وچهل هزار در شب بعد از آن ذوالقرنین قلعه را رخصت کرد وصیّر صمّا ابصرصمّا سعر صمّا **دیگر** هر کرا دیده تاریک شود هر روز این دعا را بخواند چشمان او روشن شوند دعا اینست یا قریب یا مجیب یا سمیع الدعاء یا لطیفا لما یشاء احفظ علی بصری **دیگر** هر که بوقت سحر پانزده کرت این دعا بخواند ونظر بسوی آسمان کند الله بنظر رحمت بر وی نگرد ودعا اینست الله الله الحی القیوم القائم علی کل نفس بما کسبت **دیگر** هر که وقت سحر یازده کرت بگوید اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا وعذاب الآخرة در دنیا بی نیستی ونهم آفات دنیاوی مزاحم نشود ودر آخرت از عذاب ساحتی خلاصی یابد **دیگر** هر که هر بامداد پانزده بار این اسما بگوید بخشش برآورده گردد یا الٰه الآلهة الرفیع جلاله **دیگر** اگر کسی را دشمن صعب پیدا شود هزار غلوله آرد بمقدار حبه کند وبر هر غلوله یکبار بخواند یا ملئی والت آنرا در پیش مرغان اندازد در حال دشمنان هلاک شوند **دیگر** اگر هر روز سه کرت گوید اللهم بارک لی فی الموت وفیما بعد الموت علینا هوّن الهی سکرات الموت حضرت عزرائیل را به چشم خود نه بیند وتلخی جان کندن نه چشد چنانکه طفل پستان مادر را در دهن گرفته در خواب رود واگر هر روز این دعا اینست پنجبار بخواند ثواب شهیدان یابد آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مرتبه شهیدان در پیش بی بی عائشه رضی الله عنها بیان میکرد بی بی گفت یا رسول الله ثواب ایشان کسی را باشد حضرت فرمود آنکسی را ثواب بیابد که در روز وشب بیست وپنج بار موت را یاد

مسئلہ خیرہ شدن چشم

مسئلہ دربیان روشنی چشم

مسئلہ دربیان دفع دشمن

کنند دیگر هر که هر روز بیست و پنج بار این دعا را بخواند ثواب تمام اولاد آدم یابد نیز باشد

و دعا اینست اللهم اغفر لی ولوالدی کما ربیانی صغیرا وکبیرا ولجمیع المؤمنین و

المومنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات برحمتک یا ارحم الراحمین

و نیز باید که در آخر قعده بعد تشهد و بعد درود خوانده باشد همین دعا مذکوره را دیگر اگر در

قعده آخر بعد درود این دعا را بخواند هیچ ظالم را بر وی دسترس نباشد اینست رب انی

ظلمت نفسی انک انت الغفور الرحیم فاغفر لی ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا

انت ظالما کنت دیگر هرگاه حاجت واقع شود پیغمبر فرموده است که در مقبره مسلمانان
رود و رو بمشرق و پشت بمغرب بنشیند و فاتحه خواند و حاجت خواهد بشتاب بر آورده
گردد و آنچه بعضی مردمان خوردنی را همراه میت برای گورکنندگان میبرند گفته اند که
جائز باشد از جهت عموم البلوی و اگر شیرینی بکنند با ارواح کسی ثواب باید اما باید که در خانه بفقرا
تصدق کند و در مقبره بردن مکروه باشد بلکه جائز نباشد و آثم گردد دیگر هرگاه حاجت واقع شود
باید که این اسما را شفیع آرد حاجتش بر آورده گردد و دعایش مستجاب شود و هر که مهمی در پیش آید بروح
ایشان نذر کند حاجت او بر آید آورده اند که چون خاتون جنت بی بی فاطمه زهرا رض وفات یافت
با امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه وصیت کرد که غیر از مادر و پدر و حسن و حسین و حضرت شما کسی دیگر مرا
ندیده است باید که پس خود مرا غسل دهید این امر خاص برای بی بی فاطمه رض بود زیرا که شوهر را نشاید
که زن خود را بشوید که شوهر بعد از وفات زن اجنبی میشود و در حال زن دیگر را میتواند گرفت اما
اگر کسی دیگر نباشد زن را باید که شوهر خود را بشوید که چهار ماه و ده روز تعلق بدو دارد مرتضی
او و حوران بهشتی حریر بهشت آوردند و در آن کفن کردند و چهار فرشته مقرب آمدند و جنازه
اش پوشیده و حائل در میان کردند و مرتضی علی امامت کرد و حسن و حسین رضی الله عنهما با جمیع ملائکه
اقتدا کردند و قبرش را فرشتگان کندند و دفن کردند و اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین بر همه گله و
کردند در پیش مرتضی که چرا ما یاران را حضور نکردید تا از یادگار رسول الله صلعم بخواستیم مرتضی گفت
او وصیت بدین کرده بود که قامتم کسی ندیده است قبرم نیز کسی نبیند گفتند باری قبر مبارکش بنمای
تا زیارت کنیم چون رفتند شش قبر دیگر هم آنجا شده بودند نشناختند از قبر بی بی فاطمه رض

علی آواز شنید که قبر مرا کسی نمیخواهی مرتضی علی پرسید که این شش قبر دیگر کیانند بی بی فرمود
که این شش عورتان را خدای عزوجل مرتبه ابدالی داده بود ایشان دعا کرده بودند که یاران
را بجوار بی بی فاطمه برسان دعای ایشان مستجاب شد اسامی ایشان اینست فاطمه عایشه
رقیه حلیمه نعامه وریحانه نیز گویند یعنی نعامه وریحان هم میگویند و این در ضمن اسم اعظم
مسطور است دیگر هر که این اسما را هر روز بخواند سه کرت جمله حاجات دینی و دنیاوی و
بر آورده گردد یا من هو دنو علاه وعلیا علوه وقرب ذاته یا من علاه دان وعلوه
عال وذاته قریبا دیگر هر که هر روز این اسما را سه بار بخواند مرتبه او بلند شود یا قریب
المتعال فوق کل شئ علوا وارتفاعه دیگر هر که از زحمت بیماری بر سر این را هفتاد کرت بخواند
شفا یابد دعا و اغثت المجید الذی مجد نفسه تمجیدا دیگر اگر بیمار صد کرت بگوید یا
سلام شفا یابد دیگر هر که بر بیمار دست راست نهد و بیست بار بگوید صلوات الله علی نبیه
علیه السلام شفا یابد آورده اند هر که پیغمبری از پیغمبران خدا هر روز سه کرت صلوة فرستد
فردای قیامت همان پیغمبر شفیع او شود دیگر هر که وقت بامداد یکبار بخواند جمله قضایای او
بر جای شوند الحمد لله الذی رزقنا معرفته ولم یترک عمی القلب الحمد لله الذی جعلنی
من امة محمد صلی الله علیه وسلم ولم یجعلنی من امة سائر الانبیاء والحمد لله الذی ستر
عیوبی ولم یفضحنی علی رؤس الخلائق الحمد لله جعل الرزق فی یده ولا یجعل بید
غیره برحمتک یا ارحم الراحمین آورده اند که روزی امام حسن بصری رحمه الله از کنجشک شنید که
این اسما را بر زبان میخورد اند بعد ازان سی سال از وی فراموش شد بعد از سی سال بیادش آمد
میخواست تا او بخواند دران زمان هاتف بسرش آواز داد که بار دیگر نگوئی زیرا که تا ان
ثواب شمار آن این زمان فرشتگان مینویسند هنوز تمام نشده است و درمانده شده اند از نوشتن
او و این است یا هو یا هو یا من لیس الا هو دیگر هر که هر روز یکبار بگوید توفیق
ذکر الله یابد و خاطرش از ماسوی الله تعالی گردد اللهم طهر قلبی عن الشک والریاء
وزین لسانی بالذکر والثناء برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر هر که هر روز سه کرت
این دعا را بخواند تمام کارها و قضایای او بکند وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

دیگر در روز پنجشنبه روزه دارد و در شب جمعه وضو جدید بکند و تحیت وضو بگذارد و در بستر خواب رود بر پهلوی راست و این اسما را تکرار کند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را بخواب بیند یا کریم العفو ذو العدل انت الذی ملأ کل شیء عدله دیگر اگر کودک گریه کند باید که این اسما را نوشته در گهواره بندد و اگر کسی نوشته با خود نگهدارد و هیچ تیر و شمشیر برو کار نکند و این فقیر وقتی نوشته بکسی داده بود چون در معرکه شده شانزده تیر از سپر و در گذشت اما بر جسدش هیچ اثر نکرد دعا اینست یا مشتمل مشتمیا فلاموت دیگر اگر ستور بول کردن نتواند بسیار در ریسمان کودکی نارسیده و نا فته باشد و بران سورت اخلاص بخواند و بر هر دو گره کند و نگاه هفت کند دیگر ستور بند و کشاده گردد دیگر گفته اند اگر کسی صد بار کرده باشد این دعا را یکبار بخواند در بر نجد و بر هر آمرزیده گردد بفرمان خدا تعالی دعا اینست بسم الله یا ستار بسم الله یا جبار بسم الله یا قهار بسم الله یا عزیز بسم الله یا اول بسم الله یا آخر بسم الله یا ظاهر بسم الله یا باطن بسم الله یا رب بسم الله یا خالق بسم الله یا رزاق بسم الله یا رحمن بسم الله یا رحیم یا ذو الجلال و الاکرام و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر هر که در تمام عمر خود یکبار این را بخواند بیشک به بهشت برسد اینست اللهم لا تفرق بینی و بین حبیبک محمد صلی الله علیه وسلم و علی آل محمد برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر هر که این نامهای بزرگوار را در پیش خود نگهدارد هیچ دشمن بر وی ظفر نیابد و هیچ جادو برو کار نکند و هیچ دیو و پری بدو آسیب نرساند و هیچ زهر برو کار نکند و از دنیا بی ایمان نرود الهی بحرمت عیسی روح الله الهی بحرمت موسی کلیم الله الهی بحرمت ابراهیم خلیل الله الهی بحرمت محمد رسول الله برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر برای دفع تب بنویسد و در گلو بندد دفع شود بفرمان الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم و من عبده محمد بن عبد المطلب الهاشمی الی الحمی ان حرها من جهنم و بردها من زمهریر فاذا جاء کتابی هذا فاخرجی من جسد فلان بن فلان و لا تاکلی لحمه و لا تشربی دمه حسبی الله حسبی دیگر برای دفع تب لرزه باید که بر برگ پیپل بنویسد و صاحب تب را بلیساند بحرمت یا تمیتنا یا شعونا یا شعلیشا برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر برای کاهلی نماز باید که نوشته در گلو

آنکس بخواند اللهم یا غافر الذنب و قابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله الا
الله مخلصین له الدین ولو کره المشرکون در آخر او بنویسد بستم کاملی فلان بن فلان بستم
مسئله در خبر صحیح وارد است که اگر کسی صائم نوافل باشد و او را دعوت کند رفیق او و یا حاضر
شود بر ضیافت رفیق اگر داند که افطار نکند رفیق رنجیده شود میتوان افطار کرد حتی که اگر
حال چاشت مهمانی باشد و معلوم نسازد و افطار کند ثواب شصت هزار صوم یابد و اگر
معلوم سازد و افطار کند ثواب چهل صوم یابد و چون قضای این صوم بجای آرد ثواب هزار
ساله یابد و اگر معلوم کند و افطار نکند ثواب یک روزه یابد بلکه عاصی شود که دل برادر مومن
رنجانیده است و اگر داند که با فطار کردن او مفرح نشود بهتر آنست که افطار کردن نباید و
نشاید و در احتساب الفقه آورده است که اگر کسی بر ضیافت حاضر شود میداند که صاحب
خانه بخوردن او ناراضی است اما بطریق چهار کشش میکنند اگر این کس حاضر آمده صائم نباشد باید
که بگوید که روزه دارم و باین کذب آثم نشود چنانکه آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم را یکی از اصحاب دعوت نموده بود و چون حضرت اجابت نمود یاران دیگر بی دعوت بسیار
حاضر شدند و آن صاحب خانه مرغ و بریان حاضر داشت و لیکن دلگیر شد حضرت این حدیث فرمود
که هر که ناخوانده برود شکم او را از خیال آتش پر کنند و خیال نمودند برهم عاصیان گویند ایضا
روزی امیر المومنین عمر رضی الله عنه را کسی دعوت نموده بود و حاضر شد دستهای مبارک را شست و
چون طبق در پیش نهاد امیر گفت بسم الله یعنی پیش آئید همه دست انداختند اما چون ضیافت
خاص بر امیر المومنین عمر بود دست خود را برداشت و منع شد گفتند چرا فرمود نمیخورید من
روزه دارم مسئله در آداب ضیافت گفته اند که اگر مهمان در خانه کسی حاضر شود خدمت مهمان
کردن بهتر باشد از نماز نفل و اکثر فرموده اند که اگر مهمان تا سه روز در خانه او باشد خدمت
او بجای آرد و نوافل ترک دهد و اگر بیشتر از سه روز ماند بعد از آن نوافل ادا کند که این مهمان را
از اهل بیت شمرده اند چنانکه آورده اند که وحی شد بسوی ابراهیم خلیل الله که ای خلیل برو بیار
که مهمان خود را و مهمانان ما را کرامت بکنی خلیل الله عرض نمود که یارب مهمان ما کیست و مهمان
شما کیست حکم شد که مهمان شما آنکه او را دعوت نمائی و مهمان ما آنکه بی دعوت تو حاضر شوند

چون مهمان خود را خدمت کنی در جهت بهشت روزی گردانست و چون مهمان را خدمت کنی بدا
دهیست آورده اند که روزی کافری بضیافت حضرت ابراهیم خلیل الله حاضر شد گفت یا
خلیل الله گرسنه ام خلیل گفت نخوری من الان کافران نیست کافر برگشت دران زمان
خطاب عتاب الجلیل به خلیل وارد شد که ای ابراهیم مدت هفتاد سال است که من این کافر
را پرورده ام که هیچ وقت او را از دربار خود نرانده ام و چون به آن وقت روزینه به پیش تو
آمد از جرش نکردی خلیل الله در عقب آن کافر دوید و او را بیاورد و خدمت بسیار کرد گفت
حال تو چیست که اینقدر کرامت میکنی و اول رانده بودی خلیل گفت که چون ترا راندم عتاب
حضرت عزت برمن چنان شد کافر گفت پس خدای من که از جهت اینچنین دشمنی که من باشم
بر این چنین خلیل که تو باشی عتاب رسد ایمان را عرضه کن در حال مسلمان شد و ایضاً
آورده اند که روزی ابراهیم خلیل ضیافت کرده بود جماعتے از جهودان حاضر شدند خلیل الله
خدمت ایشان بسیار کرد گفتند یا خلیل الله این مقدار خدمت برای چیست گفت روزی
از جهت یک کافری چنان عتاب برمن شده بود و از ان می ترسم چون طعام خوردند خلیل گفت
بار ای یک سجده بجهت خدای من بکنید چون سجده کردند خلیل دست برداشت که یا اله العالمین
سرها را بفرمان من فرود آوردند و قلوب ایشان بدست تست چون سر برداشتند همه مسلمان
شده بودند ایضاً آورده اند که روزی مرتضی علی رضی در راه میرفت از جهودی سفید ریش درگذشت
چون پیش حضرت رسید گفت حضرتم مسلم پرسیدم فراموش شد گفت در راه خطای از
تو در وجود آمده باشد مرتضی علی گفت از جهودی درگذشتم فرسوده بود خاطرش بدست آرم مرتضی آمد
و کرامتش نمود جهود گفت مسلمان را چه کرامت بجهودست واقعه باز نمود در حال مسلمان شد
و ایضاً آورده اند که ابراهیم خلیل الله هرگز بی مهمان افطار نمی کرد سه روز در خانه او مهمان
نیامد هرگز سه روز افطار نکرد روز سوم مهمان آمد افطار کرد اما خلیل خود متعجب بود که مانند من کسی
نکرده باشد دران زمان حضرت جبرئیل آمد که چون این خطره را بخود راه دادی بر بندگان
خدای را ببین چون به صحرا بیابان نهاد به درویشی رسید که در غاری نشسته بود و عبادت
الله میکرد درویش گفت هر جا که وقت افطار من است تا بیا با همراه افطار بکنم و این روز

حکایت در بیان ابراهیم خلیل الله و کافر

حکایت در بیان مهمان نوازی خلیل الله

چهلم روزست که من روزه دارم درحال دو نان پیدا شد یکی را خود و یکی را بخلیل داد و
چون از آنجا آمد درویش دیگر یافت که عبادت الله میکرد گفت مرحبا که وقت افطار
است تا همراه تو افطار کنم و امروز شصتم روزست که روزه دارم در اینجا گیاهی بود خوشبوی
هر دو ازان خوردند چون اول را پرسیده بود که از شما زاهد تر در عالم باشد او بدین شخص
فرستاده بود این را نیز پرسید این گفت که بیشتر ازو دیگری یافت او نیز گفت مرحبا که قوت
کنیم و این در تو دوزست که من هم روزه دارم در آن زمان رمه آهوان میگذشت یکی از آن
را فرمود که بیا آمد و گفت بسمل شو بسمل شد گفت بریان شو بریان شد گفت در خوان شو در
خوان شد گفت در پیش من آی آمد هر دو ازان خوردند باز گفت برو آهو مرده زنده شد و رفت
خلیل گفت چون مستجاب الدعوات بنمائی در حق من نیز دعا بکن آن کس گفت که چهل سال است
که دعای من قبول نمی شد خلیل گفت این چنین کرامت را چه گوئی گفت آری یکی دعای من مدت
چهل سال است که مستجاب نمی شود آن این است که روزی در بیابان میگذشتم پانصد رمه دیدم
که هر رمه را پانصد شبان نگاه میداشتند و بدست هر شبانی چوب زرین بود و عقب هر
شبان پانصد سگ می بودند و بگردن هر سگ حلقه زرین آویخته بود گفتم که مال از که باشد
گفتند از ابراهیم خلیل الله است عجب پیدا شتم که این طور کس چگونه خلیل باشد و او را این
تمامی پیدا ام گفت که دعای تو مستجاب نشد و آن منم گفت پس بگریان باش دو رکعت نماز ادا
کرد و سر بر زمین نهاد و وفات یافت آلت های کافتن زمین از غیب پیدا شد قبرش کافتند و
او را دفن کردند در آن زمان ابراهیم خلیل الله از احوال خود پشیمان شد ای عزیز معلوم باد
که این قصه را کسی گمان نبرد که ایشان از پیغمبران بهتر باشند ورنه کافر شوند زیرا که همه انبیا از
همه اولیا چهل درجه مرتبه فضل است چنانکه اویس قرنی رحمه الله تعریف بسیار میکنند کسی توهم کند که
اویس قرنی از خلفای راشدین فضل داشت آورده اند که حق تعالی وحی کرد بسوی حضرت موسی
علیه السلام که ای موسی چند چیز را من در چند چیز نهاده ام و مردمان بجای دیگر طلب کنند نیابند اول
بزرگی را در تواضع نهاده ام و اگر کسی در تکبر طلب کند نیابد دوم توانگری در قناعت نهاده ام
اگر کسی در حرص طلب کند نیابد سوم علم در طلب بی شکم خالی نهاده ام اگر کسی در پر طلبی شکم سیر

طلب کند نباید چهارم قبول الی وحیات اور پرہیزگاری لقمہ حلال نہاں اگر کسے بغیر طلب
کند نباید دیگر این دعا را بعد از صبح صادق بخواند بسم الله الرحمن الرحیم. اللهم ارزقنا
من خیر الصباح وخیر المساء وخیر القضاء وخیر القدر وخیر ما جری به القلم اعوذ
بالله من شر الصباح ومن شر المساء ومن شر القضاء ومن شر القدر ومن شر ما جری
به القلم اللهم انی اسألك عیشا بلا بلاء ودلیلا بلا هواء ورزقا بلا عناء وعملا
بلا خطاء وجنة بلا حساب وفی رؤیة بلا حجاب. اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی
الآخرة حسنة وقنا عذاب النار. اللهم اغفر لی ولوالدی کما ربیانی صغیرا واغفر
لجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات برحمتك
یا ارحم الراحمین دیگر اگر کسے را جذام و برص باشد باید که این دعا را چهل روز بخواند هر
روز هفتاد بار بخواند المجید الذی مجد نفسه تمجیدا و نیز اگر چهل روز میان فرض و سنت
بامداد هر روز چهل و یک بار فاتحه بر جذام و برص بخواند دفع شود دیگر الفاظ مبارک
سید السادات شیخ المشایخ فرمودند مرشد محقق الشیخ علی بن قنبر علی قدس سره این آیه اذن کرده
است که بر روغن تلخ هفت کرت بخواند بدم و صاحب جذام و برص بیست و یک هفت روز آن را بالوجود
بمالد دفع شود و نظر ان رب العرش آیه است بسم الله الرحمن الرحیم. ففتحنا ابواب السماء بماء
منهمر وفجرنا الارض عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی یوم
نحس مستمر تنزع الناس کانهم اعجاز نخل منقعر وما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض
بعد موتها وبث فیها من کل دابة وتصریف الریاح والسحاب المسخر بین السماء والارض
لآیات لقوم یعقلون برحمتك یا ارحم الراحمین دیگر از برای دفع جمله انواع دانه که بر وجود آدم
پیدا شود این بخواند و بدمد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا سامع النعم یا دافع النقم علیم جمیع
الامم من العرب والعجم ارفع کل بلاء وآفة وعاهة ولا یم من لا یخشیك فسیکفیکهم الله
وهو السمیع العلیم. یا حی یا قیوم یا حنان یا منان یا دیان یا سبحان بسم الله
الله اکبر الله اکبر انت لا تکبر قد مات محمدا صلی الله علیه وسلم قمت باذن الله
بجمیع الاوجاع والاسقام والاقدار وابتر هذه الاسماء وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله.

مسئله در بیان دفع جذام و برص

برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر هر روز یک بار بخواند از جملهٔ آفات و بلیات و دردها خلاصی یابد
امینت الهی بحرمت صداقت ابوبکر الصدیق و خلافت او و بحرمت عدل عمر و صلابت او و
بحرمت حیاء عثمان و سخاوت او و بحرمت علم علی و شجاعت او و بحرمت سخاوت حسن و زینت
او و بحرمت شهادت حسین و غربت او ادفع عنی کل همٍّ و غمٍّ و بلاءٍ دیگر باید که برای ضرر و
جهانی هر روز یکبار بخواند یا حافظ النوح فی الماء و ابراهیم فی النار و یوسف فی البیر و یونس فی
الیم و محمد فی الغار احفظنی من جمیع البلاء کما حفظتهم بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین برحمتک
یا ارحم الراحمین دیگر باید که صباح و مسا بگوید این که ثواب بسیار است و اگر میان فرض و
سنت باشد پنج بار بگوید هر حاجتی که داشته باشد بر آورده گردد الله الله الله الله الله العلی
العظیم الله الله الله الله الله الله الصمد بحق نبی صلی الله علیه وسلم برحمتک یا ارحم الراحمین و نیز
سه گان بار بگوید برای حاجت یا علیم من کل علیم و یا قدیم من کل قدیم خلصنا من النار
برحمتک یا ارحم الراحمین و دیگر برای حاجت دوازده هزار بار بخواند یا قوی یا ولی یا وفی یا
غنی اغنی حکایت آورده اند که فرشته ایست از فرشتگان خدا او را هفت سر است و در
هر سری هفتاد روی و در هر روی هفتاد دهن و در هر دهن هفتاد زبان و در هر زبان بلفظ
دیگر تسبیح می گوید مر خدای عز و جل را روزی آن فرشته بدرگاه حق التماس کرد که یا رب
مانند من بنده شما باشد که از من بیشتر عبادت تو بجا آرد فرمان رب العزت شد که مردی از
فرزندان آدم علیه السلام آفریده ام که او بمانند شما بلکه بیشتر از شما عبادت میکند فرشته
دستوری خواست تا زیارتش بکنم فرمان شد که بروی چون فرود آمد دهقانی دید بگفت ای
دهقان من میخواهم که درین شب با تو همراه باشم دهقان گفت هر چند خواهی باش چون شب
شد طعام پیش آورد فرشته گفت من نذر کرده ام که سه روز طعام نخورم همچنین تا سه روز در آنجا
می بود چون تحقیق کرد آنکس بجز فرائض دیگر چیزی بجا نیاوردی اما بعد از نماز بامداد ساعتی می نشست
بدهقانی میرفت فرشته بعد از سوم روز سوال کرد که شما بعد از نماز بامداد چه میخوانید گفت این دعا را ده بار
میخوانم و دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الله اصبحنا فاسمع و یسمع جمیع خلقه کما یجب
ربنا ویرضی وکما ینبغی لکرم وجهه ربنا وعز جلاله والحمد لله

کما یحب ربنا و یرضی وکما ینبغی لکرم وجه ربنا وعز جلاله ولا اله الا الله اضعافا ما هلله جمیع
خلقه کما یحب ربنا و یرضی وکما ینبغی لکرم وجه ربنا وعز جلاله والله اکبر اضعافا ما کبره و
یکبر جمیع خلقه کما یحب ربنا و یرضی وکما ینبغی لکرم وجه ربنا وعز جلاله ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم اضعافا ما سبحه و مجده جمیع خلقه کما یحب ربنا و یرضی وکما ینبغی لکرم
وجه ربنا وعز جلاله وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین هر که بخواند
این اسماء الهی بنویساند خدای تعالی بجای او ثواب هشتاد ساله **و دیگر** آورده اند که روزی حضرت
رسالت پناه در مسجد نشسته بود شیطان لعین در انجا استاده دید حضرت رسالت پناه فرمود ای بدبخت
اینجا از بهر چیست بهر چه استاده شیطان گفت ای سرور کائنات من بدبخت نبوده ام زیرا که دعا
گنجینه حق تعالی یاد ام هست که از برکت آن بهشت خواهم رفت حضرت رسالت پناه صلعم بغایت
متحیر شده در آن زمان مهتر جبرئیل از رب الجلیل در رسید گفت که یا محمد شیطان است بگوید باید که
همان دعا را از وی بیاموزد تا پیش از وفات او بیست سال مانده باشد این دعا را فراموش خواهم کرد
تا شقاوت لعنت بر رخ روی وی معظم و مکرم اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا الله البشر و
یا عظیم الخطر و یا سریع الظفر و یا معروف الاثر و یا عزیز الامین و یا مالک یوم الدین
بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین برحمتک یا ارحم الراحمین **و دیگر** هر که این استغفار را
هر روز سه کرت بخواند حق تعالی او را و مادر و پدر او را آمرزیده گرداند استغفر الله العظیم الذی لا اله الا
هو الحی القیوم استعینه واستغفره واتوب الیه انه هو التواب الرحیم **دیگر** هر که بعد از
هر فریضه یکبار این آیت بخواند ثواب بیست ساله عبادت یابد قل رب اغفر وارحم وانت خیر
الراحمین اسماء و تسبیح اسماء الله در خبرست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مرتضی
علی را فرمود که یا علی هر الله تعالی را هفت نام است در گنج عرش که تسبیح فرشتگان آسمان و زمین و
حاملان عرش است هر آن بنده مومن که این نامها بخواند او را بیست و پنج چیز کرامت شود اول
از آفتها و بلاهای دینی و دنیاوی امان یابد دوم در نظر بندگان عزیز شود سوم مطیع حق
باشد چهارم بخت و دولت بهره ور دارد پنجم در حرب کفار منصور باشد ششم در صف عز
[illegible]

و از آتش سوزان و از آب روان و از آسیب دیوان و پریان و از گناهان صغیره و کبیره و از صحبت
بدان و از حرکت همنشینان بد و از شر ظالمان باری تعالی خواننده و نگاه دارنده این اسما نگهدار آنکس هشتم
دعای او مستجاب گردانند نهم مهمات او آسان گردد دهم بوقت مناجات ضمیر و یازدهم گور برو روضه
بهشت گردد دوازدهم سوال منکر و نکیر برو آسان گردد سیزدهم پاکیزگان بر انگیزد چهاردهم نامه
اعمال بدست راست او دهند پانزدهم عذاب دوزخ برو آسان گردانند شانزدهم ثواب چهار
پیغمبران مرسل یابد هفدهم از لقاء آن نازنین تاب و سین محروم نماند هژدهم روز قیامت روی او
چون ماه شب چهاردهم تابان باشد نوزدهم او را شراباً طهوراً بخورانند بیستم ثواب چهل شهیدان و
چهل علمای فاضل یابد بیست و یکم فرشتگان زیارت دهند بیست و دوم هفتاد فرشته با طبقهای
پر نور و حلها که بر سر هر حله این نامها نوشته باشد در قبر او نازل شوند بیست و سوم پل صراط چون
برق بگذرد بیست و چهارم ثواب فرشتگان مقرب یابد بیست و پنجم هشت در بهشت برو
گشاده گردد تا بهر دری که خواهد در آید یا علی اگر بیمار بخواند و یا بر خود بدارد شفا یابد اگر بر گرده
دمد از جای بجنبد و اگر با اعتقاد درستی بخواند فتح شود و اگر غازی بخواند و بر خود بدارد اگر
هفتاد هزار سوار با کافران جنگ کند یک تار موی او بقدرت الهی کم نشود و اگر فضیلت این
نامهای نوشته شود زاهدان و عابدان دستها از زهد باز دارند و بخواندن این مشغول شوند یا علی
هر که در عمر خود یکبار بخواند جمله گناهان صغیره و کبیره او بیامرزد یا علی اگر گیاهی روی زمین قلم
گردند و برگ درختان کاغذ و همه آدمیان و پریان بنوشتن ثواب این نامها مشغول گردند
نتوانند کرد حضرت رسالت پناه بدینجا رسید ابو بکر صدیق رضی الله عنه برپای خاست و
گفت یا رسول الله جان من فدای تو باد مرتضی علی را اگر ما این را بشنوید و بصحابه وصیت کند
تا بخواندن و نوشتن این اسما تقصیر نورزند و ایضاً چون از جهان فانی رحلت نماید با او در
گور نهند که استخوان او برهنه نشود و بند از بند جدا نشوند و حلها نور بدان گور فرود آید
چنین کرد محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مرتضی علی را هر که شک آورد کافر گردد و اسناد این اسماء
بسیارست اما مختصر کرده شد اسم اول باید که در آغاز هر اسم بسم الله الرحمن الرحیم بخواند اللهم

یا جلیل تجللت الجلال و الجلال فی جلال جلالک یا جلیل یا دائم المقبول و یا حم

المنصور یا من لا اله الا انت یا احکم الحاکمین اسم ثانی اللهم یا لطیف باوصاف کماله یا
لطائف والطافة فی لطافتك یا لطیف انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی مصدقا لما بین یدیه
یهدی الی الحق والی طریق مستقیم یا خیر الرازقین برحمتك یا ارحم الراحمین اسم الثالث
اللهم یا سمیع البرهان ولقد صرفنا الیك من الجن یستمعون القران تسمعت بالسمع واسمع فی سمعك یا
سمیع والذین امنوا وعملوا الصلحت امنوا بما نزل علی محمد وهو الحق الیقین یا احسن الخالقین برحمتك
یا ارحم الراحمین اسم الرابع اللهم یا معز من المذل یا علیم العظیم تعظمت بالعظمة والعظمة فی عظمة
عظمتك یا عظیم انه لا اله الا الله واستغفرلی وللمؤمنین والمؤمنت والله یعلم وانتم لا تعلمون
یا خیر الناصرین اسم الخامس اللهم یا رحیم ترحمت بالرحمة والرحمة فی رحمت رحمتك یا رحیم یا
حفیظ حفظت بالحفظ والحفظ فی حفظ حفظك یا حفیظ الصادقین یا منعم الحافظین اسم
السادس اللهم یا کریم تکرمته بالکرم والکرامة فی کرامة کرامتك یا کریم ان الله یعلم غیب السموت
والارض والله بصیر بما یعملون یا اصدق الصدقین اسم السابع یا غفور تغفرت بالمغفرة والمغفرة
فی مغفرتك یا غفور لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد برحمتك یا ارحم الراحمین دیگر دعای
بزرگوار بہ نیت کہ بخواند حق تعالی جملہ حاجات مہمات دینی ودنیاوی بکفایت رساند ورزق او
فراخ گردد وعاقبت بخیر گردد ودشمنان مقہور گردد بسم الله الرحمن الرحیم یا ذا العرش العظیم و
ملك القدیم والصراط المستقیم یا مرسل الریاح ویا ذا الحوت والسماح یا الله یا رحمن یا رحیم یا احد
یا صمد یا حی یا قیوم یا فرد یا وتر یا ذا الجلال والاکرام ارحم ذلتی وانفرادی وخضوعی بین یدیك
وتضرعی الیك سهل علی کل عسیر وامنع عنی شر کل ظالم من اتنه وعافیة ومرض شدة
وبلاء یا سبوح یا قدوس رب الملئکة والروح برحمتك یا ارحم الراحمین دیگر دعای برآمدن حاجات
از خواجہ امام حمادالدین یونس سجاوندی قدس سرہ العزیز روایت کردہ اند ہر کہ را مہمی پیش آید این
دعا را بنویسد ودر آب روان اندازد اگر ہر روان بہشتہ غزل وحاجات او شود ودر قیامت جنگ ودر وان
من باشد انشاء الله بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ۔ بسم الله الرحمن
الرحیم ۔ بسم الله الملك الحق المبین من العبد الذلیل الی المولی الجلیل مسنی الضر وانت ارحم الراحمین
دیگر ہر کہ بعد از نماز بامداد وصد کرت این دعا بخواند ہر روز بخواند ... سخن نگوید اسباب دینی ودنیاوی

مسئلہ دعاے عہدنامہ [illegible]

اورا حق تعالیٰ بسازد وآن این ست یا مسبب الاسباب یا مفتح الابواب یا مقلب القلوب والابصار

یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین توکلت علیك وفوضت امری الیك لاحول ولا

قوة الا بالله العلی العظیم ودیگر آوردہ اند کہ امام اعظم کوفی ہزار کرت خدا را در خواب دیدا ما

میگفت یارب چہ نزدیکی خود را من بنماے در ہزار کرت ہمین جواب شنید کہ بگوی سبحان الله الازلی

الازل سبحان الله الابدی الابد سبحان الله الواحد الاحد سبحان الله الفرد الصمد سبحان الله

الذی رافع السموت بغیر عمد سبحان الله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا سبحان الله الذی لم یلد

ولم یولد ولم یکن له کفوا احد ودیگر دعاے عہدنامہ آوردہ اند کہ ہر کہ در قبر با خود ہمراہ نہد منکر ونکیر چون

نوشتہ را ببینند بگریند واو را نپرسند کہ عہدنامہ حضرت رسالت پناہ با خود ہمراہ دارد واسناد او بسیار

ست در جامع دیگر نظر کنی بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا فاطر السموت والارض عالم الغیب والشهادة

هو الرحمن الرحیم اللهم انی اعهد الیك فی هذه الحیوة الدنیا بانی اشهد ان لا اله الا انت وحدك

لا شریك لك وان محمدا عبدك ورسولك فلا تکلنی الی نفسی فانك ان تکلنی الیها تقربنی من

الشر وتباعدنی من الخیر فانی لا اثق الا برحمتك فاجعل لی عندك عهدا حتی توفینیه الی یوم

القیمة فانك لا تخلف المیعاد یا الله یا الله یا الله برحمتك یا ارحم الراحمین وصلی الله علی

خیر خلقه محمد واله اجمعین ودیگر دعاے عجیب الثواب بسیار ست اگر اسناد ہر دعا را بیان کنم

در بن مختصر نگنجد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم بارك علینا وادفع عنا بلایانا یاذو الفضل لبیك

وارحم لبیك واشفع لبیك وان الله یبعث من فی القبور جمیعا لبیك وصلی الله تعالی علی

خیر خلقه محمد واله اجمعین ودیگر ہر کہ این دعا را ہر روز سہ کرت بخواند وبر خود بدمد اگرچہ تقدیر

اجلش رسیدہ باشد بحکم الله تعالیٰ عمرش زیادہ گردد واگر بیمار چہار کرت بخواند شفا یابد دعا اینست

بسم الله الرحمن الرحیم الله قدیم ازلی ویزیل العلل هو قدیم ازلی بالازلیة لم یزل ولا

یزال برحمتك یا ارحم الراحمین وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد واله اجمعین دیگر ہر کہ

این دعا را ہزار بار برای حاجتی بخواند بر آوردہ گردد سبحان الله القادر والقاهر والکافی

ملك یوم الدین ایاك نعبد وایاك نستعین ودیگر چون ماہ نو ببیند یازدہ کرت این

یا باسط بوستان گلستان بہشت بدمد گلستان ابر چہ آن بنہد رزق حلال

ازان جانب گشاده گردد که او را خبر نباشد ازان واسطه وایضاً چون ماه نو به بیند باید
که چهار کرت فاتحه و چهار کرت سورهٔ قدر و ده کرت درود و دو بار اخلاص بخواند ثواب جبرئیل یابد و
آن ماه بخوشحالی بگذرد و دیگر برای حاجت باید که در وقت سحر دوازده کرت یا باسط
دوازده کرت یا رحیم بخواند و یک بار یا رحیم برحمتک یا ارحم الراحمین بخواند بر آورده
گردد و دیگر برای حاجات این اسما را بدین ترتیب بخواند بر آورده گردد اول هشت کرت
یا الله و هژده کرت یا جلیل و هژده کرت یا رفیع و هشت کرت یا جلال و هشت کرت
یا متین یا ذوالجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین و دیگر برای مهمات هر دو
جهانی این عمل را یکبار بخواند کفایت شود و اگر کسے را جذام و برص و سپیدی باشد باید که
این عمل را هفت کرت بر پاره آب خواند و در آفتاب صبح که نو باشد اندازد و آن آب را
آنکس هفت روز نوشیده باشد هر علت که داشته باشد دفع گردد و هیئت بسم الله الرحمن
الرحیم لا اله الا الله العلی العظیم لا اله الا الله الحی القیوم لا اله الا الله الواسع الرحیم لا
اله الا الله محمد رسول الله لا اله الا الله مالک یوم الدین بحق ایاک نعبد وایاک
نستعین اللهم صل علی نبی الامی برحمتک یا ارحم الراحمین و دیگر در مجالس آورده است
که روزے ملاحان کشتی را در دریای عمان می راندند ناگاه از اندرون دریا آوازی بر آمد
که کیست آنکه صد درم بمن دهد تا او را چیزے بیاموزانم که او را در هر دو جهان بسنده و کافی
باشد همچنا چند کرت این آواز صادر میشد جوانے متوکل ازان میان برخاست و صد درم
در همیانی داشت در آب انداخت باز آن آواز صادر شد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم
بجاے صد درم تحفه من میگویم ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب ومن
یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا چون آن موعظت
اهل کشتی دران زمان او را ملامت کردن گرفتند همدرین بودند که باد مخالف وزید و
کشتی را بشکست و آن جوان بر یک تخته ماند باد آن تخته را بجزیره برد وی ازان جزیره
بر آمد میگشت دید که دخترے از جنس آدمیان نیز گرسنه و تشنه دران جزیره نشسته
کیفیت حال دختر پرسید که چگونه بدینجا رسیدی دختر گفت پدرم مردے سوداگر گا

بوده مرا بغایت دوست میداشت تا که بسفر مرا همراه می برد و این سوم روز است که کشتی شکسته ما را
باد و به بحار رسانیده و از احوال پدر خبر ندارم جوان گفت درین روزها بدین نواحی هیچ کشتی را گذر هست
یا نه گفت آری کشتی را درین نواحی گذر هست چنانکه چند کشتی آمدند چون میخواستم که فریاد کنم در میان ما و کشتی کوه
کلان پیدا میشد تا کشتی در میرفت و من نمیدیدم هر دو دران محل صدف جمع میکردند و بدان مشغول
میشدند تا تسلی دل خود میکردند ناگاه کشتی پیدا شد چون فریاد کردند باز همان کوه پیدا شد چون این
آیت بخواند بمجرد خواندن کوه ناچیز شد و باد کشتی را بجزیره ایشان نزدیک آورد چون فریاد
کردند ملاحان هر دو ایشان را سوار کردند و همان صدف را که برای بازی جمع کرده بودند با خود
همراه گرفتند چون بخشکی بیرون آمدند هر دو بولایت بصره رجوع کردند که وطن آن دختر در آنجا بود
چون در شهر شدند تمام شهر پر آشوب و غوغا بود پرسیدند که حال چیست گفتند سوداگری درین شهر
بازرگانی میکرد و دختری داشت در هر سفر بخود همراه میبرد در دریای عمان بود که کشتی بشکست و آن
دخترش غرق شد و آن کس بیک تخته مانده بخانه رسید جوان گفت آن دختر را من آورده ام در
حال خبر ببازرگان رسانیدند مادر و پدرش از غایت فرحت پای برهنه بیرون دویدند دختر را
بخانه بردند و آن جوان را نیز جای معین کرده نشاندند و بانواع نعمت می پروردند و نفقتش
بجای آوردند چون روزی چند بدین بگذشت مادر و پدرش بدین متفق شدند که دختر از
جوان چگونه خلاص یافته باشد الحال نکاح کرده بدو سپاریم چون مادر از دختر کیفیت
احوال پرسید دختر قسم بخدای یاد کرد که ای مادر ازین جوان پارساتر در عالم ندیده ام
که بجز زمان جز خواهر گفتن نام من بر زبان نیاورد چون این شنیدند اعتقاد ایشان بغایت
محکم تر شد هر دو را بنکاح یکدیگر ساختند روزی در پرده زن و شوهر با یکدیگر نشسته بودند و
بدان صدف بازی میکردند ناگفتند که صدف را بشکنیم و ببینیم که کرمان در میان ایشان چگونه
می باشند چون بشکستند در هر یک چندان گوهر شب چراغ بود که تمام خانه پرنور شد و هر یکی
تمام عالم را قیمت داشت بسبب این آیت بدین درجه رسید و اگر کسی را مهمی پیش آید سه کرت
درود و سه بار تمجید و سه کرت این آیت بخواند و باسمان بدمد بیشک حاجت او برآید مجرب است

اگ اورده ۱۲ گرسنه و بوستان حافظ و آ ۱۹ هرگز نرنجد و آشتی ۱۱۰ او به نیرو نبود ما اگر ما

کلام الله یاد نداشته باشد باید که سوره یوسف را البته یاد باید کرد که نیز حکم او این است که
استخوان و گوشت و پوست او نریزد و دیگر این گفته اند که هر که این آیت را یاد کند عذاب نباشد
آورده اند که بزرگی را مریدی بود وفات یافت بعضی از آن جماعت گفتند که ندانم حال او
چه باشد شیخ گفت فلان کس از نیک بختان است او را ترس نیست مریدان گفتند از کجا میدانی شیخ
گفت در حدیث صحیح دیده ام که حافظ این آیت را عذاب نباشد و این آیت آخر سوره عمران است
و آیه این است ثم انزل علیکم من بعد الغم امنة نعاسا یغشی طائفة منکم و طائفة تا بذات
الصدور و دیگر هر که این آیت را یاد کند ثواب بسیار است آیه این است لکن الراسخون فی ال
تا قد ضلوا ضلالا بعیدا و دیگر درین آیت چندان پیغمبران مرسل ذکر کرده اند هر که این آیت را
بارها بخواند بعث او با پیغمبران مذکورین باشد آیه این است وتلك حجتنا آتیناها ابراهیم علی
قومه تا الی صراط مستقیم و دیگر بعد از عید فطر تا عید اضحی باید که در وقت بامداد سوره
فجر یگان بار خوانده باشد ثواب بسیار است اما اگر در نماز فجر بخواند بهتر باشد تا هم این
را ثواب حاصل شود و دیگر در بیان فسونهای سرخ باد. در خبر است که روزی حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که فسون حرام است یکی از آن برخاست که یا رسول
الله من فسون مار گزیده میدانم ترک دهم حضرت فرمود ان استطاع احد منکم ان ینفع
اخاه فلیفعل یعنی اگر نفع برادر مسلم شود بکنید پس در نتیجة الانوار آورده است که
سرخ باد دو هزار نوع پیدا شد هزارش را هیچ دارو و هزارش را این فسون در کار است که مشائخ
کبار گفته اند که پیش از صبح کرده بسم الله الرحمن الرحیم سلام علی موسی وهرون سلام
علیکم طبتم فادخلوها خالدین اخرج باذن الرحمن یا سرخ باد اخرج باذن الرحمن
یا سیاه باد اخرج باذن الرحمن یا سفید باد اخرج باذن الرحمن یا زرد باد اخرج
باذن الرحمن یا سبز باد اخرج باذن الرحمن یا خام باد اخرج باذن الرحمن یا بلید
باد اخرج باذن الرحمن یا هفت رنگ باد اخرج باذن الرحمن یا احمر باد ها بحق
وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا و بحق
جلاله و جماله و [illegible] اخرج باذن الرحمن [illegible]

عیسی و زبور داؤد و فرقان محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم بحرمت طٰہٰ ویٰس دفع شو

بفرمان خدا تعالیٰ و بحرمت لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ بخواعوذ بکلمات اللہ التامات من

شر کل ما خلق ومن شر ھامۃ ومن شر کل عین لامۃ بخواھیا شراھیا ادونی اخیا ؤث یا غافر

یا غفور یا غفار دفع شو بفرمان لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ برحمتک یا ارحم الراحمین **ایضاً**

افسون دیگر برائے سرخباد و اگر سرور باشد نیز باید کہ برپارچہ سبز ہی کہ آنرا گرہ بدو نباشد و بدندان نگزفتہ باشند بخواند و بدم آن سبزیح آس کردہ در آب اندازد و آن بپا از چادر بکشد و در بینی اندازد و درو سر دفع شود و سرخ باد و در خمس اوقات بخواند اینست ای سرخ بیا سپید باران سرخ بیا رید گیاہ سرخ بروئید بز سرخ بیامد گیاہ سرخ راچرید قصاب سرخ بیامد کارد سرخ را بیاورد گلو سرخ بز را ببرید این سرخ باد و آن سرخ باد ہمہ باد دفع شوند بحرمت زبور داؤد و توریت موسیٰ و انجیل عیسیٰ و فرقان محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم برحمتک یا ارحم الراحمین **ایضاً** افسون از برائے سرخباد

در خمس اوقات بخواند و دفع گردد بسم اللہ کہ بلا بسم اللہ کتر بلا بسم اللہ شافی بسم اللہ کافی سرخ باد سوختہ باد ہر بلا ہفتاد و دو فریق باد بپیرت شوی باز نشوی بحق سلیمان پیغمبر ابن داؤد علیہ السلام برحمتک یا ارحم الراحمین و دیگر آوردہ اند کہ روزی حضرت رسالت پناہ صلعم بر کنارہ آبی رسید چون سنت مسح مقتضی شدہ بود موزہ کشید و دران جایگاہ طہارت جدید ساخت و عبداللہ بن مسعود با وی ہمراہ بود ناگاہ زاغی از ہوا فرود آمد و موزہ مبارک را منقار گرفت و بالا برد و از ان میان موزہ مارے افتاد عبداللہ گفت یا رسول اللہ اگر این زاغ موزہ را بالا نگرفتی مار پاے مبارک شما گستاخی میکرد حضرت فرمود بنگر در زیر آنکہ مرا جبرئیل گفتہ است کہ ہر کہ ہر روز سہ بار این آیت بخواند ہیچ مار و کژدم و شیر و پلنگ و غیر ذالک بدو زحمت نرساند آیۃ

اینست اللھم انی اعوذ بک من شر من یمشی علیٰ بطنہ ومن شر من یمشی علیٰ رجلین

ومن یمشی علیٰ اربع ان اللہ یخلق ما یشاء واللہ علیٰ کل شیء قدیر و دیگر آوردہ اند کہ در خانہ شخصی آتش افتاد تمام کتب خانہ او بسوخت بلکہ کلام اللہ نیز بسوخت مگر یک سطر کہ بران این آیت نوشتہ بود و باند آوردہ اند کہ خواندہ و نگاہ دارندہ بلکہ بنظر بیندہ این آیت را حق تعالیٰ

از جملہ آفات و بلیات نگہدارد و اینست نصر من اللہ و فتح قریب فاللہ خیر حافظا وھو

ارحم الراحمین دیگر آورده اند برای حاجات دوجهانی بخواند برآورده شود این است

بسم الله الرحمن الرحیم. الهی بحرمت طاها ومن تلاها الهی بحرمت یٰس ومن قراها الهی

بحرمة مکة ومن بناها برحمتك یا ارحم الراحمین دیگر آورده اند که دوزخ را نوزده دروازه

اند هر که باخلاص بگوید بسم الله الرحمن الرحیم این نوزده حروف میشود حق تعالی ببرکت این نوزده

حروف آن نوزده دروازهٔ دوزخ برویی به بندد واگر بعد از تسمیه اعوذ بالله من الشیطان

الرجیم بگوید شیطان ازو گریزد از ظاهر و باطن و نگرید دیگر آورده اند که لا اله الا الله محمد

رسول الله همه حروف بی نقطه هستند پس گوینده این کلمه را باخلاص هیچ گناهی مانند نقطه

در وجودش نماند دیگر دعای حفظ ایمان بر هر بنده مومن است که یاد کند و بعضی گفته اند هر که این

را یاد ندارد خوف کفر است این است لا اله الا الله الحی القیوم لا اله الا الله الواسع الرحیم لا اله

الا الله محمد رسول الله دیگر هر که هر روز بخواند از دنیا با ایمان رود اللهم یا ولی الاسلام و

اهله مسکنا بالایمان حتی نلقاك به لا اله الا الله محمد رسول الله دیگر هر که این درود

را یک بار بخواند ثواب یک لک درود بیابد اللهم صل علی محمد بعدد انفاس المخلوقات

صل علی محمد بعدد اشجار الموجودات وصل علی محمد بعدد سواکن الارضین والسموات

وصل علی محمد بعدد حروف اللوح والدعوات وصل علی محمد بعدد کل المعدودات و

المعلومات من اول ازله واوسط حشره واخر بقائه واله الطیبین الطاهرین برحمتك یا

ارحم الراحمین دیگر هر کرا کاری بسته شود باید که این اسم را مکرر بخواند یا فتاح آن کار فی الحال کشاده

گردد دیگر هر که این درود را یک بار بخواند ثواب هزار درود بیابد اللهم صل علی محمد بعدد

ما احاط به علمك وما جری به قلمك وما نفذت به قدرتك ومشیتك دیگر

افسون ازاله سیت که در حلق پیدا میشود که آنرا بلفظ هندی گلپهی گویند واز دهن بار یک

بوایت پڑبوجھے آید باید کرنے کا داک رابگیرد یک طرف آن بوئے در دهن خود بگیرد و یک طرف

آن در دهن بیمار نهد واین افسون بخواند دران بیماری صحت شود افسون هندی این است

سکل سراهن تیسکا چوک، تیسکا کوئی ند بوجھے لوگ، سگن ها اکر سبهی بهوگ چه

ادیاوی سر پر بهوگ. دتّل گلٹهی جاوی سوک تسکے اوپر پهیر بهوک دیگر این

افسون بلفظ هندوی را خاصیت بغایت بسیارست چنانکه اگر زالۀ بسیار دباید که خاکستر را در بال اندازد و این افسون ابران بخواند و آنرا از غربال بجنبد در زاله انداز دفع شود و از برای جمله دانهائے کافیست که حساب آن دانه‌ها در حصر نیاید و این افسون از گفتار شیخ یحیی منیری ست بدین طریق بخواند

بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ افسون شیخ یحیی منیری قدس سرہ کا ماسات سمند تو کراہ بارہ راس جہو دہ برت اھسس سات وندت قیس کر دیوتا چوراسی سرش جوگنی هشت کالی نانگ هر سی سکت پچھن دیودان پیت پیت سرب اک کرهکند پاکا قہرکا وجوت قهری وتھوری کدی نبنای نهر و وا کھود کنکھودی بھاتبا تنبل لوت کرت دریا کوت پیر پیدت بیک منتر بیک صاحب کینائے دھائی انکا کارکس ایاتہ بجرتاب سرا باجل بھوبند تھومی بلای جابحراک بھبر کوار بجر مندوس دیوا کت دحت رکت دت رکت پت پیچی تا لبجہ منتر یان بکیادان دکن پکن پال چامڑھو بیہ کرھبا کلی صنکر بیت اوت کنت جبہ کرتت دت مرنت الت بیدا نھی اوپرہ پرنت ڈھائی سلیمان بن دوک ڈھائی جن ھس جیو دائی جیو جن سبھ س جاہ جاہ پانی جن پرس دات دیرمک پاچا سد سیفر کروک سکت شیخ یحیی کہ پھکت پید کس ھمی بجت کال هنس نریلی راھی سمندری ستہ بنک سادی بھس بری نرلیس ھووے سر پرۃ

وایضاً اگر کسے اباد اثر کرده باشد نیز بران عضو بدمد و یا سر درد باشد و یا کسے را مار گزیده باشد و یا شکم درد باشد و یا درد گوش و دندان باشد و یا راکهس دل آدمی را کشیده باشد بران کس بخواند دلش باز آید و برائے همه علت‌ها بخواند این افسون مذکور را همه علتها دفع شوند دیگر اگر کسے را مار بگزد و افسون خوان نزدیک نباشد باز زهر او بدان جائے گزیده آید باید که بالا تر از ان زهر این افسون را بر خاک بخواند و بندد یعنی آن خاک را بر گرد اگرد آن عضو بمالد زهر از ان نگذرد و الوه ستکی بجر موکرا کردین کہا جو سنک جوکر جو بیی باسکهرا و لینو دھول دھتیو بندا برھندا سری کل اسری پری نرھندی ابرت کنہ میری نهانک تھا بینی دلیل و بدین نوع افسونها بلفظ هندوی بسیارست اما از انکه کسی خواندن این نمی تواند و دشوار مے آید ترک دادم و این افسون های مذکور بغایت مجرب بودند از ینجهت مذکور شدند که مگر بعضے عالمان هند بخوانند و نفع اکثر مسلمانان حاصل شود دیگر بزرگوارے فرموده هر که این دعا علی الصباح بعد از نماز بامداد سه کرت بخواند اگر عمر او صد و بست سال نشود فردا

قیامت جنگ و در دامن من باشد و دعا اینست لا اله الا الله بعزتك وقدرتك لا اله الا الله سبحانك

ص جهون بلسبد آکهون جان بنا بن کیناکر وا (۲) نکا وا دبنا وا وا امر مذکور

ودحمتک لا الہ الا اللہ فرحی وحمی دیگر ہر کہ بعد از نماز بامداد یکبار این دعا بخواند ہمہ قضا
او گذشتہ برجاے شود لا الہ الا اللہ الٰھا واحدا ونحن لہ مسلمون لا الہ الا اللہ الٰھا واحدا و
نحن لہ مومنون لا الہ الا اللہ الٰھا واحدا ونحن لہ مخلصون لا الہ الا اللہ الٰھا واحدا ونحن
لہ عابدون لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ دیگر باید کہ این دعا را پیوستہ عقب ہر نماز بخواند تا حشر
گردد وحشر او باین طائفہ گردد کہ ذکر میشود دعا اینست اللھم اجعل دیننا دین نبیین و
ایماننا ایمان المؤمنین واسلامنا اسلام المسلمین وصلاتنا صلوٰۃ الخاشعین ورکوعنا
رکوع المتواضعین وسجودنا سجود الخائفین وتشہد ملائکۃ المقربین ونیاتنا نیات
القائمین واعمالنا اعمال الصالحین وذنبنا ذنوب المستغفرین فاللہ خیر حافظا وھو
ارحم الراحمین برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر دعاء ظہور ایجاد او از مراتب احدیت و ایجاد سائر
ممکنات قال اللہ تعالیٰ یخلق ما یشاء واللہ علیٰ کل شئ قدیر قال علیہ السلام کان اللہ
لم یکن معہ شئ وھو الآن کما کان و در تنبیہ الغافلین ابو اللیث سمرقندی آوردہ است کہ
حضرت صدیق رضی اللہ عنہ وقیل علی رضی اللہ عنہما از حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم سوال
کرد کہ یا رسول اللہ این کان ربنا قبل ایجاد السمٰوٰت والارض قال علیہ السلام کان فی العماء
لا تحتہ ولا فوقہ ھواء اختلفوا فی العماء بعضے گفتہ اند کہ عما کوری را گویند یعنی عقل و افہام
از کنہ آن حقیقت بجز کوری نصیبے ندارند لقولہ علیہ السلام ما نعلم تقل وما نعلم نکل و این قول
قریب بتجا ہست کہ عامہ خلق در ضلالت معتقد وصوفیان گفتہ اند کہ عما مندرج در سحاب ابر را
گویند اما مراد از ابر باریک ست کہ اندک قرص آفتاب را بپوشد و آن مراتب احدیت یعنی چون
جلال وجمال ہر دو بہم مصاومت داشتند جمال بطریق وحدت کہ حقائق ایمانی را گویند
مراتب ہمی بود و جلال وجمال زمام جمالیست بطریق احدیت کہ آنرا بحث وسانج وصرف
وغیب الغیوب ازل الآزال نامند مے بود و ازان بحر کہ وجب تعالیٰ ازل الآزال وقدیم
الاقدام ست تا بقیں در حدیث ہمدرین بود و پس چون جملہ اسما وصفات قدیم اند جملہ بحث در
سبیل وحدت نزول کردند کہ احدیت ذات بحرف وسافج گویند کہ جملہ اسما اگرچہ قدیم اند
اما در ستفضائش نقد بود واند این جا عراقی فرماید بیت بحق آنکہ تو نامے نداری بہر نامے

کہ خواهی سر برآری ٭ و وحدت را ذات باقتضاے صفات وحقائق ایمان باشند کہ در انجا
مصرعہ ثانی را عمل باید یعنی بہر نامے کہ خواهی سر برآری چنانکہ در تفسیر جواهر افغانی آوردہ است
التصادیت الجلال والجمال بنو الحقیقۃ الایمان و وحدت تجلی اول و مجمل ست واز وحدت
جملہ اسماء وصفات تنزل بمراتب احدیت کروند کہ آنرا تجلی ثانی و مفصل گویند یعنی ہر اسم
اقتضاے خود کرد چنانکہ خالق مخلوق ست کہ بتوان آفرینش کرد ورب بہ ربوبیت کہ
متقیان پروردگار و مومن با ایمان و هادی بہ هدایت وغیر ذالک من صفات الباری و وحدت
حقیقت ایمان واز این ارادہ ایمان و مومن کہ المؤمن مرآۃ المؤمن ازین ہمہ ست وازینجاست
کہ حضرت رسالت پناہ فرمود اتقوا من فراسۃ المؤمن فانہ ینظر بنور الله مراد ازین نور بینش
و نور دیدن خود را وغیر خود را گویند چنانکہ معلومات در باطن عالم و معلومات باعتبار نیست
کہ نباشد از جاے دانستہ شود و معلومات او ثبوتی ست اما چون فقد بودند باقتضا آوردند
وازینجاست کہ میگویند حضرت رسالت پناہ از نور خداے ست و بعضی گویند کہ آن نور نور نیست
مخلوق واین قول اہل فقہ ست و صوفیان در مراتب واحدیت سہ مراتب دیگر را نام نہند
یکی علم و نور و شہود یعنی چنانکہ وحدت مراتب اسم اللہ ست کہ جملہ اسما وصفات تعلق بدو داشت
چون بدین مراتب رسید جملہ اسما متکاثرہ و متعددہ تعلق بعلم دارد و نور شہود وازین دو نام
کہ معلومات و مراتب احدیت معلوم و معدوم بودہ اند درین مراتب علم معلوم و مفہوم گشتند یعنی
چنان و چنین ہیچ توان کرد ممکنات را چنانکہ عزم در باطن قاصد و نیز این مراتب اعیان ثابت گویند یعنی
اگرچہ ثبوت ذہنی بود اما درین مراتب چنان خود بخود دید و مقید کرد کہ از ازل تا ابد الآباد باید
موریچہ از ان کم و بیش نشود و چون اصل جملہ اشیا ثابت کرد و جمع کرد یعنی از باطن علم بظاہری
علم آورد و جزو کل در یک مراتب معین بید و گرد آن التوحید و صدور خانہ و وحدت و حقائق کیا
وغیر ذالک من کلامہم گویند و چون ازان بمراتب کن رسید کہ آنرا عالم کن فکان گویند و روح سراجی
و مکتسبہ گویند گویا کہ کاف تا نون رسیدہ ست کہ ہر چہ بودنی و شدنی ست شدند و میشوند و
معلوم باد کہ این شش مراتب مذکور از احدیت تا روح سراجی ہیچ یکے را از دیگری اشارہ نیست صفات
تعدد از ذات استخراج نمود مگر تعدد کہ ذات بلا تعدد و منقطع الاشارات والعبارات فی صفاتہ

تعدد دارند از جهت اختلاف آثار هر صفت را جداگانه می باشند و از هیچ صفتی از صفتی دیگر نیز ابا
ندارد پس چون از عالم باطن بعالم ظهور رسید پرده آفرید نخستین سیاه که چون ذات باری تعالی حد
حدودی ندارد که ذات و صفات باری تعالی محجوب بدان است و آن اسم پرده وحدت نامند
این نیست که ذات و صفات حجب داشته باشند که بدان پرده محجوب شده اند بلکه محجوب با فعالست
که افعال و تمثیل و صورت دارند و او را امثال و صورت نیست که محجوب ذاته بصفاته و محجبة صفاته
بافعاله این همه است و این پرده را نور تجلی محمدی گویند که نور اول نور ارادت که آن را نور حقیقت محمدی
گویند و این نور را نور مخلوق محمدی گویند آورده اند که روزی جبرئیل در رسید که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم در خواب بود جبرئیل از انگشت مبارکش بگرفت حضرت بیدار شد گفت
یا اخی چه آورده باشی جبرئیل گفت که من بسال از شما کلان بوده ام مرا اخی نگوئی حضرت رسالت
پناه فرمود از کجا یاد داری جبرئیل گفت از آن باز یاد دارم که هیچ شیء نام و نشان نبود مگر
ستاره روشن و تابان در عین پرده سیاه میدیدم که نود هزار سال ظاهر میشد و نود هزار سال غائب
میشد و من نود هزار کرت او را دیده بودم حضرت فرمود که اگر آن ستاره را الحال ببینی بشناسی
جبرئیل گفت آری حضرت رسالت پناه خود را بدان صفت بود و نمود آنجا جبرئیل گفت صدقت
یا رسول الله که همان تو بودی جبرئیل گفت یا رسول الله چه میکردی حضرت فرمود یا اخی
نود هزار سال در قیام بودم و نود هزار سال در سجود در قیام مرا میدیدی و در سجود غائب میشدم
و در آن سجدها این تسبیح خواندم که اسمای بزرگ باری تعالی اند سبحان القدیم الذی لم یزل سبحان
الحلیم الذی لا یجهل سبحان الجواد الذی لا یبخل سبحان الحلیم الذی لا یعجل اما نود هزار
سال پیش از آنکه شما میدیدید نور مرا همچنان مخلوق کرده بود و درین پرده هزار پرده های سیاه
آفرید بعد ازین ده هزار پرده های سبز آفرید همچنان نامتناهی و درین مراتب انتهای انبیاست و بعد ازین
ده هزار پرده های سفید آفرید همچنان نامتناهی و بعد ازین ده هزار پرده های زرد آفرید نامتناهی و
بعد ازین ده هزار پرده های احمر خالص آفرید همچنان نامتناهی و بعد ازین ده هزار پرده های عقیق
رنگ آفرید همچنان نامتناهی بعد ازین ده هزار پرده های کبود آفرید همچنان نامتناهی و میان
یک پرده آفرینش پرده دیگر دوازده هزار سال ظهور که التأنی من الرحمن والتعجیل من الشیطان

ازین معنی ست بعد ازین هیولا آفرید که آنرا عرش کل عقل کل و ام الکتاب نامند و بعده هستی که نمود دارد و بود ندارد یعنی لطیفه است که در حس و لمس نیاید و کلام الله اینجا ثابت است هر حرف کلام الله منزله کوه قاف واقع شده و دیده نشود و بعضی گفته اند که لا بل تمام ممکنات در دو دندان سین ست و یکدندان او خالی مانده است و بعد ازان عالم کثیفات هشتاد شهر کا نند و برابر این دنیا آفرید و بعد ازان هزار شهر در شهری یک آدم آفرید اما نوری بودند و خاکی نبودند و آدم سیاه را گویند یعنی یکی از و پیدا میگردد و بعد از هزار سال در شهر دیگر آدمی دیگر آفرید تا هشتاد هزار سال شوند و درین مدت هیچ یکی از ایشان عاصی نبودند پس درین میان یکی از ایشان عاصی شد غضب الهی درکار شد آن شهرها را با آن آدمیان همه فانی و مضمحل ساختند ای فرزند سخن از سرعت کتابت و از تعجیل اقوال احوال از حد درگذشت و بحکم انحدیث که الانسان مرکب من الخطاء والنسیان حکایت را فراموش کردم زیرا که اول درین شهرها مرغ را پیدا کرده بود و بعد از هزار سال آدم را آفرید قصه مرغ اینست که حق تعالی چون این شهرها را آفرید همه را از سپندانه سفید مملو پر ساخت و دران میان مرغی را پیدا کرد و حکم باریتعالی شد که این سپندانه رزق تو ست بعد از تمامی ایشان موت تو باشد آورده اند که آن مرغ سپندانه را بغایت اندک اندک میخورد و در خوردن او تا خیر تمام میکرد یعنی که بر خوردن هر دانه این دعا میخواند و بعد ازان یک دانه را فرو میبرد آورده اند که آن شهرها مملو از سپندانه همه را تمام کرد و یکدانه باقیماند آنرا هزار سال در گلوی خود نگاه کرده بود و چون او را هم فرو برد مناجات کرد که یارب اگر باشد همچنان مرا حیات باقی چندان شمار تو گویم که در حصر نیاید فرمان حضرت عزت شد که ای مرغ هر چند که بحیات باقی ازان نگردی و این عمر تو در حساب عدد نیاید و لیکن تو مخلوقی و مخلوق را بیش ازین بقا نباشد چون جان میداد و میگفت که هیهات هیهات جان کندن چه سخت ست و بعد ازان همان آدمیان مذکور دران شهرها می آفرید تا آنکه بعد از هزار سال دیگر یکی آفرید و باز بغضب خود مضمحل کردند دعاء طیر نامه اینست که حضرت امام اعظم رح در یا هیچ شب تا غه نکرد و ثواب این دعا بغایت بسیارست اما مختصر نموده شد بسم الله الرحمن الرحیم. اللهم انا عبد من عبادك وسول من سوالك ورقيق من ارقائك وتعرف بمعروفك يرغب الخلائق اليك كرما وجودا فانت موضع السائلين و

مسئله در بیان آنکه عمر آدم [illegible]

منتهی الراغبین لا تاخذنا بخطایانا الکبیرة ولا تفضحنا بسرائرنا القبیحة واستجب دعاءنا وارحم تضرعنا وفاقتنا وارحم لقلة حسابنا وجد بحلمك علی جهلنا وباحسانك علی ما فاتنا وبمعرفتك علی قلوبنا وقنا استوجبنا العقوبة منك فقد تری مکاننا وتسمع کلامنا ولا یخفی علیك شیئا من امورنا نسألك یا الله بالقرآن حرفا حرفا وآیة آیة وسورة سورة وبالکتاب المکنون الذی لا یمسه الا المطهرون. ونسألك بالتوریة والانجیل والزبور حرفا حرفا وآیة آیة وسورة سورة ونسألك بما اوجبت للمؤمنین علی نفسك ان تدرکنا برحمتك وتجعلنا فی جوارك ولا تقتلنا بغضبك ولا تهلکنا بعذابك وتجعل امواتنا مرحومة واعمالنا زکیة مقبولة ان کنا صادقین فاستجب دعاءنا وان لم نکن کذلك فاجعلنا صادقین واجعل کلامنا خالصا بوجهك الکریم وزیننا بزینة الاسلام واجعلنا هدایة المهتدین اللهم انی اسألك نجاتا من الزکوة و من حر السموم والفوز یوم القضاء والنور یوم السؤال والمغفرة یوم الحساب والجنة یوما النار والظل یوم لا ظل الا ظل عرشك اللهم اعطنی الامان من شدائد الاهوال اللهم اعطنی الامان یوم یخرجون اهل القبور وینفضون التراب من الهام اللهم اعطنی الامان اذا وضعت الاعمال فی کفة المیزان ویقول النبی صلی الله علیه وسلم امتی قوموا قد دعیتم الی حساب الجبار اللهم اعطنی الامان اذا فرق بین اهل النیران اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت وسلمت ورحمت وترحمت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انك حمید مجید وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا

**فصل در ایجاد سبع السموت والارضین**

بدان نحو فرزند که چون آن صرغ و آن شهر منقضی گشتند مدت دوازده رکت سیزده هزار سال مجیان در کبریائی خود بی‌نیاز بود بار شیوه جمالیت در کار شد و بایجاد این دنیا آغاز نهاد اول دری را بیافرید و آن در سفید بود و در میان کمترا اشب پیدا بود و حق تعالی بنظر هیبت بدو نظر کرد از هیبت الله تعالی چون پشته کوه بر آمد و بگداخته شد و بجوشید و دود سبز از آن بر آمد و بالا رفت و آن موج و دوپاره تخته سیم متصل شد اما بقدرت الهی هفت تخته شد که هر تخته پانصد سال

مسئله در بیان طول و درازی و پهنای آن

راه پهنائی داشت آنرا هفت آسمان کردند و آنچه درو بی مانده بود و نیز مانند تخته بود و آن نیز بقدرت الهی هفت جا شد و آن هفت زمین شد که هر زمین پانصد ساله راه درازی دارد و پانصد ساله راه پهنائی دارد و بر بالای هفتم آسمان دریاست که آنرا بحر الحیوان نامند و درازی او و پهنائی او برابر هفت طبق آسمان و زمین ست و عرش بر بالای بر آن آب از جوهر نور آفریده شد و حکم شد هر تمام ملکوت اکبر را برید همه جمع شدند نتوانستند در آن زمان مورچه بفرمان ایزد تعالی پیدا شد و حکم بر وی شد که تو بردار مورچه بدان رآویخت و گفت بسم الله الرحمن الرحیم در حال عرش بالا شد و حاملان عرش از چهار طرف بر کتف نهادند و برداشتند و حاملان هر یک دو هزار و در تحت عرش کرسی که ارض الجنة کرسی و سقفها عرش الرحمن و این هشت بهشت بر بالای کرسی موجود اند و لوح و قلم نیز بر بالای کرسی ست و آن لوح از یاقوت سرخ ست و قلم از نور ست که هزار ساله راه پهنائی دارد و سه هزار ساله راه درازی دارد و اسرافیل نیز بر بالای کرسی ست صور را بدهن گرفته استاده است و صور را هفت شاخ ست و طول و عرض و مانند قلم ست و در وقت نفخ ثانی که برای بعث بود ارواح هفت قسم در یک شاخ صور ارواح انبیا باشند و در دیگر ارواح مومنان متقی و در دیگر ارواح عاصیان و در دیگر ارواح کافران و در دیگر ارواح دیوان و پریان و در دیگر جمله مواشی چون خزنده و پرنده و بهائم هر همه را در آن شاخها جمع کنند و چون نفخ کنند هر ارواح بقالب خود بشتابد و چون قلم را بیافرید فرمان حضرت عزت در رسید که اکتب ما هو بکائن آورده اند که چون قلم تقدیر الهی روان شد از اول تا آخر هیچ ذره نیست که نوشت و چون باحوال امتان ماضی رسید که از شومیت گناه بعضی در آب غرق شوند و بعضی آتش بارد و بعضی مسخ شوند و غیر ذالک من القصص المشهورة قلم روان بود اما بر امت نبینا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در رسید و دید که گناهان این امت از امتان ماضی بسیار بود نزدیک متحیر شد که یارب در حق این امت چه خواهی کرد و از غایت هیبت سر شق ترقید اما فرمان حضرت عزت دررسید شد که اکتب انهم عباد مذنبون و انا ملک غفور و درخت طوبی نیز بر بالای کرسی ست و بیخ او در صحن و ساخت و حویلی رسول الله است اما هیچ حویلی در بهشت نباشد که شاخ

درخت طوبی دران جوئی ندیده باشد واین چهار جوی که یکے از شیر و دیگر از عسل و دیگر از
شراب و دیگر از آب خالص از شگاف بیخ درخت طوبی بر آمده است در روز نو جبرئیل گفت که در بهشت
ادریسم دران جائے که آغاز این جویها بود دیدم بسم الله الرحمن الرحیم نوشته بود و این چهار
جوی از بسم میم و از چهارم هاء الله و دوان بود و طوبی را نصف شاخ کلان است که از بیخ
جدا شده است در شاخ و شاخچه دو صد نوع میوه باشد که هر یک بلون دیگر و طعم هر یک
متفاوت باشد و سدرة المنتهی نیز بر بالاے کرسی است و آن درخت کنار است و هر ورق او
چندان طول دارد که اگر اسپ تازی سه روز بپاید بپویه از زیر سایه یک برگے بیرون نرود و
آن مقام جبرئیل علیه السلام است و دریا بین کرسی و آن دریا بحر الحیوان آسمان است که آنرا
فلک اطلس نامند و در میان آن دریا و کرسی بیست هزار ساله راه است و حضرت عزرائیل بر
آسمان چهارم است و تخته را در زیر بغل خود گرفته نشسته است که طول و عرض و پانصد ساله
راه است حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در شب معراج از وے پرسید که هنگام موت
چگونه خبر مے یابی حضرت عزرائیل گفت که درین قریب من درختی است که آنرا شجرة الیقین مینامند
تا هر که در دنیا تولد شود او را در رزق او را در برگ این درخت نوشته میشود و چون
اجل این شخص نزدیک برسد آن برگ زرد میشود و فرشتگان میدهیم تا آن برگ را شسته و
طعام و شراب آنکس را که سجود و تسبیح تداوی صحت نیابد و ایضاً برابری هر شخصے
دو در است درین قریب من که از یکے اعمال او بر آید و از دیگرے رزق او در میرود و چون
نزدیک موت شود هر دو بسته میگردند حضرت فرمود که ارواح را چه میکنی گفت لا بل دست من
ثقالت و گرانی پذیرد و فرمان خدا اگر صالح باشد زیر عرش مے ماند و اگر بدبخت باشد باسفل
السافلین میفرستم و از چگونگی حال و خبر نمیشوم که خداتعالی با وے چه میکند و ایضاً در آسمان
چهارم حضرت بمعراج میرفت دید که قطار شتران میرود ما اول و آخر آن قطار دیده نمیشد
از جبرئیل پرسید که یا اخی این چه قطار باشد جبرئیل گفت از آن پیش که آسمانها و زمینها آفریده شده اند
این قطار میرود و من نیز از آمدن و رفتن او خبر ندارم که از کجا مے آیند و کجا میروند و بر هر شتر دو
صندوق بسته بود فرمان رب العزت شد که یکے ازین شتران را بنشانید و یک صندوق او را بگشا…

بکشید هفتم جبرئیل و حضرت رسالت پناه همچنان کردند و در میان آن صندوق در آمدند همه عالم بمانند این دنیا دیدند همه نورانی حضرت فرمود که یا اخی بهشت این باشد جبرئیل گفت لا بلکه این را فردای قیامت از برای امتان تو گسترانند و در بالای این آسمان دید یا فرشتگان را دید که همه از شدت گریه در سجود افتاده اند از جهت دیدن اعمال این بندگان که بار خدایا باین بندگان چه عذاب خواهی کرد اگر گریه ایشان این آوه میان بشنوند همه را زهره بترقد و در میان این زمین و آسمان دریاییست روان و در میان آن دریا مرغان اند سفید رنگ بیضه را بر بالای دم خود میکنند و از ان چوزه بیرون می آید و این چهار رودهای دنیا که از ان اصل دارند یکی دجله و دیگر فرات سیوم جیحون چهارم سیحون بدان ای فرزند اگرچه از روی ایجاد اول سبع السموات بودند بعد از ایشان عرش اما در اراده عرش مقدم بود و سبع السموات طفیل بودند عرش را چنانکه فرشتگان و دیوان مقدم بودند اما انسان در اراده مقدم بود و سائر چیز طفیل او بودند چنانکه از طفیل سفلی عرش و کرسی و فلک اطلس و سبع السموات و این عالم را عالم علوی نامند و از روی ایشان سبع ارضین تا ثری این را سفلی نامند و تا اسفل السافلین که نیران سبع باشند همه سفلی اند و ایضاً چنانکه انسان از روی مراتب تعلق بوحدت دارد تعلق باسم الله دارد پس چنانکه الله اسم ذاتی ست که مجمع صفات ست و خلیفه اسما صفات است همچنین انسان از اوازم او ست و از طفیل انسان ملک ست و از طفیل ملک پری و از طفیل پری دیو و شیاطین اند از رشحه انسان مومن ایجاد و کافر و از رشحه ایشان سائر حیوانات چون بهائم و خزنده و پرنده و جمله در تصرفات الٰهی مستغرق اند قال الله تعالی خلق السموات والارض فی ستة ایام آورده اند که چون زمین مهیا شد از کثرت آب آرام نمیگرفت کوهها را بدو آفرید تا مسیح او باشد و خلق الارض فی یومین وهما الاحد والاثنین وخلق الجبال یوم الثلثاء وخلق یوم الاربعاء الشجر والماء والعمران والخراب وخلق یوم الجمعة النجوم والشمس والقمر والملائکة وخلق آدم علیه السلام فی آخر ساعة الجمعة بدان ای فرزند که آنچه حق تعالی از برای ثواب و عذاب آفریده است چهار طائفه اند فرشته و آدمی و دیو و پری اما از روی آفرینش اگرچه انسان مقدم بود در ارادت باآفرینش موخر

آمد تا ختم وانبیاء و خلیفه کل اکمل و افضل ایشان باشد چنانکه محمد رسول الله از روی عمر
متقدم بود تا در آفرینش مؤخر آمد تا ختم انبیاء و اکمل ایشان باشد که بعد از وی کسی
را از مهر چون و چرا نباشد پس اول آغاز ایجاد مبدا که کرد چنانکه در حین خلق شدن عرش حاملان
او خلق شدند و در حین خلق کرسی کروبیان خلق شدند آورده اند که چون حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم در شب معراج میرفت بر ایشان سلام ایشان چنان گفتن لا اله الا الله
محمد رسول الله مشغول بودند که آواز آن حضرت نشنودند آنگه جبرئیل گفتش که جواب سلام
این شخص را باز گوئید گفتند که این کیست جبرئیل گفت که این محمد آخر الزمان است که شما
کلمه او را میگوئید بعد از آن جواب دادند و همچنین تا سبع سموات هرچه در ایشان است از
فرشتگان آفرید و چون زمین را پیدا کرد آنچه از وحوش و طیور است در و آفرید و سیزده
سال همچنان افتاده بود و بعد ازین حکومت پادشاهی زمین را بفرشتگان تحویل نمود
که میان سائر حیوانات حاکمی و عدل کنند و تخت ایشان بر لبنان بود و نام لبنان الشام
چون نهاده بودند بادشاهی ایشان مدت شانزده لک و بیست و چهار هزار سال بود
و بعد از ایشان بادشاهی زمین را طلب کرده بدیوان و پریان داد قال الله تعالی
خلق الجان من مارج من نار یعنی چون موج بهم شراره زد از سر آتش دو جانور
آتشین آفرید یکی را نام مارجه و دیگری را مارج و صورت پلنگ داشتند و دنبال چون
دنبه مار مارجه ماده بود و مارج نر بود هر دو مجامعت کردند اول فرزند ایشان که زائید نام
او را ابلیس کردند الا بقدرت الهی ابلیس را از ان بیرون کشیدند و چون از فرزندی با
ے آمد بطبق زمین که میرسید عزت ده هزار سال عبادت الله میکرد و در هر زمین
چون بدین زمین رسید صوف اشتران ا... ساخت و مدت ده هزار سال
عبادت الله تعالی کرد نام او را ابلیس کردند و بعد از آن او را بر آسمان بر آوردند و چون
بهفتم آسمان رسید معلم فرشتگان گشت و در بهشت نام او را عزازیل کردند ابا در نام
او مادرش و پدرش را نیز بدین زمین رسانیدند پدرش اسیر شد و نام مادرش باغی گشت
و ایشان را هفت پسر دیگر تولد شدند تا که پادشاهی زمین با ایشان شد و چون آن

حاکم بدبخت بیفرمانی کرد و سجده نکرد و او را از آسمانها انداختند تا نام او شیطان شد و
شیطان انداختن را گویند و چون پیغامبر ما تولد شد یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم او را از
رفتن به آسمان منع کردند نام او رجیم شد زیرا که پیش از پیغامبر ما سیر آسمانها میکرد و سکونت
مدت شانزده لک و سیزده هزار سال بادشاهی دیوان و پریان بود و تخت ایشان
بطنان بود و ایشان نام ملتان را پهکپور کرده بودند و چون از ایشان سلب کردند
بادشاهی زمین را با اسپان داد و تخت ایشان نیز بطنان بود و نام ملتان حسن پور کرده
بودند و مدت شش لک و هشتاد هزار سال بادشاهی اسپان بود و در بادشاهی
اسپان آغاز ایجاد آدم نهاد و خاک او را جمع کرد و در میان طائف
و مکه دراز نهاد کما قال الله تعالی خمرت طینة آدم اربعین صباحا پس معلوم باد که وجه صورت
آدم بسبب قصه مذکورین از اینجا معلوم است که ایشان بیچرکین شدند و آدم را چهل روز تا از و
آرام پیدا کرد تا سلسله یحبهم و یحبونه درو باشد آورده اند که فرشتگان خاک را
گل می کردند شیطان بدبخت در پیش اسپان بیرفت گفت ای اسپ هیچ از احوال خود خبر
داری که ازین خاک شخصی پیدا خواهد کرد و این را نسل پیدا شود که بر نسل تو سواری کنند و بر
همه وحوش و طیور والی باشند و همگی از دست ایشان بقتل روند و زحمت بینند خیر الحال این
گل را خراب بکن را از ان فرمود تا جمیع وحوش و طیور جمع شدند و آن خاک را در زیر پای
خود ها آوردند و مالیدن گرفتند تا بجائے سفال که از زیر سم ایشان برآید سوخته و تافته
میگشتند و آتش از بالای آن سفالها افروختند تا بجائے سوخته و ناچیز گشتند اگرچه همچنا
باز همچنان کردند کما قال الله تعالی خلق الانسان من طین حماء و حما گنده بوی را گویند و ایضا
قال الله تعالی خلق الانسان من صلصال کالفخار و صلصال گلی را گویند که از میان دو سم جانور
برآید و خشک شود یعنی گل همچنان خمیر باشد که گنده بوی را پیدا میکرد و ایشان جبا مالیدند که
مانند صلصال میگشت آن گل چون هشتاد کرت چنان کردند فرشتگان نهایت در مانده شدند
و گریه بنیاد نهادند و چندان گریستند که آب چشم فرشتگان آن سفال گل شد نه گلی صعب ناک
بهائم بعد ازان در آمدن نتوانستند زیرا که اگر در آیند در آن گل در مانند و بیرون آمدن نتوانند

بعد ازان حق تعالی بید قدرت او را مهیا ساخت از گوشت و پوست و استخوان و با روح هنوز
در وی داخل نبود اول شیطان لعین در آمد بعد از مدتی بر آمد جمله ملکوت و وحوش و طیور از وی پرسید
که شنا در وی چه چیز دیدی شیطان گفت که او را عالم صغری دیدم سایر تن او چون زمین است
و بر زمین او موی است برابر گیاهی که بر زمین است و سر او مانند آسمان است و چشم او و شنوائی و
گویائی او چون ستارگان است عرق او چون جویبار روان است اما در اندرون گنبدی
مخفی است و چون مهیا شد حق تعالی قطره از رحمت خود بدو فرستاد و آن قطره را چهار جای
کرد بیک قطره وجود او را مزین کرد و بقطره دوم بینائی چشم او را حاصل کرد و بقطره دیگر او را
عاقل کرد تا حق را بشناسد و آن قطره دیگر همچنان معلق است که بوقت دعاء مومنان نازل
میشود و چون ارواح به نزدیکش بردند پنداشت که این نیز جایی با فراغت است مگر در اینجا
دیدار الله تعالی ببینم چون در آمد در وی حبس شد گفت کاشکی بال و پر مرا شکسته بودندی
تا بدین جا نمی آمدیم حضرت بابا آدم در حال از جای بجنبید و بنشست عطسه آمد چون عطسه کرد
گفت الحمد لله تعالی گفت یرحمک ربک فرشتگان گفتند ربنا درین مدت مدید ما یان تسبیح
قدوس تو میگوییم یک کرت بما یان رحمت نفرستادی و برو از اول فطرت رحمت فرمودی
فرمان شد که ای ملائکه بیکبار از اول فطرت مرا بشناسد و حمد من گوید برو چگونه رحمت نکنم و
در میان دو کتف بابا آدم هنوز سوراخی مانده بود ارواح بنی آدم را ازان سوراخ در بطن آدم در
آوردند تا با ایشان عهد کنند و ایجاد ارواح بیست هزار سال قبل از صورت بابا آدم علیه
الصلوة والسلام بود و قسمت و نصیب هر شخصی از خیر و شر پنجاه هزار سال پیش از ایجاد ارواح
بود که الحال بوقت میرسد و حق تعالی سه عهد کرده است با ارواح اول عهد استعداد دیده که در
وحدت بود که مومن اراده مومنی کرد و مضل اراده ضلالت و عهد دوم در بهشت گنبدیست
خضراء القدس نام که مسکن ارواح مومنان در انجا باشد که هنوز پیدا نشده اند الحال نیز در اوج
و عهد سوم در پشت بابا آدم تا او را بر فرزندان خود شاهد گرداند اما چون بر آمدند کافر از وی هم
و مومن از کافر خاصیت و مجاز گرفتند تا الحال در مومن کبر و منی و بدی ازان اثر است و در
کافر سخاوت و حلیمی در کرم ازان اثر مومنان است و چون هر یکی بعد از اختراج بخود یعنی مشغول

شدند و در خود دیدند و تعجب کردند گویا که حق را فراموش کردند پس از الله تعالی ندا آمد الست
بربکم قالوا چون در رسید اول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم گفت بلی یعنی بلکه هستی
خدای ما یان و در متابعت او جمله انبیا و اولیا و مومنان اما از گفتن کافران سکوت کردند
یعنی هیچ نگفتند دران زمان عهدنامه را نوشتند و در بهشت دری بود سفید رنگ دران نهادند
نوشته را و آن در را از برای بنا کعبة الله فرود آوردند که الحال آن را سنگ اسود می نامند بغایتی
سفید بود اما چون دست عاصیان بر وی رسید سیاه شد و طول وی هشت ذراع است بعضی
فرزند که حق تعالی سرزنش ملائکه چگونه کند فرمود مر ملائکه را که شما خود را از همه بهتر میدانید پس
آنچه من در دنیا آفریده ام نام های ایشان را بگوئید که هر چیز چه نام دارد فرشتگان گفتند
سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم پس فرمان الله تعالی شد که ای
ملائکه اگر شما نمیدانید از وی بپرسید تا او همه هر چیز را بشما بگوید از این معلوم میشود که فضیلت
بعلم و ادب است و بعبادت که اگر فضیلت بعلم نبودی بابا آدم را بهتر از ملائکه نکردی که او عالم بود و
ایشان عابد پس فرمان حق تعالی بر آدم شد که ای آدم تو بیاموزان مر ایشان را کما قال الله تعالی
یا آدم انبئهم باسمائهم بابا آدم بر عرفات ایستاد و تمام زمین بمانند خردل بر کف دست بدو نمود
و نام هر گیاهی و هر جانور را بهر زبان جدا جدا بایشان می نمود و بعد از آن حکم سجده شد فرشتگان
را که آدم بعالم از شما افضل شد و اذ قلنا للملئکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر و
کان من الکفرین و بعد از آن بابا آدم را بر تخت نشاندند و ملائکه بر دوش نهاده بهشت بردند
و چون قصه بر آمدن از بهشت بالا مسطور است بر آمد و در کوه ها بلند و جای دشوار می باشید شیطان
به پیش بادشاه اسپان میرفت و کیفیت احوال میگفت که فرزندان این شخص اولاد ترا زیر پا
خواهند آورد و الحال چون یک تنها ست او را می باید کشت اسپان تمامی درندگان را چون شیر و
پلنگ و سگ جمع میکرد و در پیش بابا آدم می آمدند تا جنگ کنند بابا آدم هفت فیل مست را
قوت داشت هر سنگ و درخت و چوب که بدست می آمد بر ایشان میزد نزدیک نمی شدند اما در
در وز خواب کردن بر وی حرام بود روزی از روزها همه درندگان اتفاق کردند و سگ را پیشوا
کردند که ای سگ تو دلیر تر درندگانی اول تو پیش آی و بعد از ان ما یان از هر طرف بر

ریزیدیم اما چون رو بابا آدم را دیدم خود را بجنبانید و بر پایش افتاد و بابا آدم
دست خود را بر پشت او مالید و گفت که ای بابا بعد فرزندان من باشی لشکر بندگان پریشان بجمع
بعد ازان بابا آدم خوابی کرد و سگ نگهبانی میکرد و آورده اند که اما حوا پانصد کرت و
قبل چهار صد کرت جفت جفت زائیده بود اول قابیل و قلیمه در یک شکم دیگر هابیل و دمیه
تولد شدند پس حکم باری تعالی بران بود که دختر اول با پسر دوم و دختر دوم را به پسر اول داده
باشند قابیل قبول نکرد و گفت که قلیمه همراه زائیده است از من باشد فرمان حق برین نیست
بلکه شما را بایستی میان ما و هابیل و قلیمه صورت اما حوا بود و بابا آدم گفت که هر دو سوگند
بخورید و سوگند ایشان آن بود که هر یک از مدعی و مدعا علیه دو طبق آتشین میکشیدند
یکی را بر صفا می نهادند و دیگری را بر مروه کسیکه بر حق می بود طبق او نمی سوخت و کسیکه ناحق می بود
طبق او در میسوخت و ایشان هر دو را به طبق گوسفندان مانند گوسفند هابیل غائب شد و آن
گوسفند را هنگام ذبح اسمعیل نازل کرد و گوسفند قابیل رد شد قابیل بدبخت هنوز قبول
نکرد و هابیل را کشت اما بر پشت خود برداشته میگشت روزی دید که دو زاغان از آسمان
فرود آمدند یکی را دیگری کشت و در خاک دفن کردند و این فهم دفن ازان است و هابیل
را دفن کرد چون بابا آدم را نهایت بهم حاصل شد بکوه سیستان گردید از اولاد وی چهل هزار
خانه شده بودند که از یاد او وا میکرد تا بوقت شام در آنجا افتاده بودی و طفلان در میان
قبر خود پهلوی او میدویدند و بزرگان در پیش او می نشستند و طفلان مزاح میکردند میگفتند
یا ابو البشر خدای بشما وست جای داده است طفلان این چنین وا از جای بیجا شو تا این
وانگر بنده است گفت در بهشت از جای بیجا شدم از شومیت آن برین جای رسیدم
و اگر درینجا از جای بیجا شوم مبادا که باسفل السافلین روم و نور حضرت رسول علیه السلام
در در سفید در زیر عرش بود روزی جبرئیل آن نور را از آنجا کشید و در پیشانی بابا آدم ماند
و آن در از فراق دو پاره شد پاره چه در بیت المعمور افتاد و پاره چه دیگر برنج شد از آنجا پیغمبر
علیه السلام فرمود که الأرز منی یعنی برنج از من است اما حوا گفت یا آدم امروز از پیشانی
تو چنان نوری میآید که من هرگز در ایام جوانی ندیده بودم چون جبرئیل در زبان آن ازل نیز

ای آدم این نور از محمد آخر الزمان است که در اولاد تو پیدا میشود و او ختم جملهٔ انبیاست بابا
آدم گفت که من و حوا از قوت رفته ایم الحال کار مجامعت از مایان نمی تواند بجای آمد جبرئیل سیبی
از جنت بیاورد و نصفی از آن هر یکی بخوردند در حال چون نیچه خرما هر دو را قوت پیدا شد باهم
نزد هم آمدند و سلوی نام چشمه ایست هر دو دران غسل کردند باز آن نور در پیشانی اما حوا می تابید
بعد از تولد شیث آن نور در پیشانی شیث می تابید و قبیل شیث با نساء واحد و منفرد تولد شد
جفت نداشت و با او همراه دختر نزاد جفت او را بهتر جبرئیل از جنت حوری بیاورد که نام
اولیا بود و بهتر جبرئیل گفت مر بابا آدم را تا به شیث عهد کند که او نیز با فرزند خود عهد کند تا
زمان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که هیچ احدی خواه در کفر خواه در اسلام چونکه این نور بخود همراه
دارد بنامحرم دست نیندازد بابا آدم با شیث همچنان کرد او با فرزندان تا رسید بزمان محمد
مصطفی صلی الله علیه وسلم از بهتر شیث انشول زائید و آن نور در پیشانی او می تابید برادر
نام انشول انواس است و از وی قینان تولد شد که آن نور در پیشانی او می تابید از وی مهلائیل
تولد شد باز آن نور در پیشانی او می تابید هکذا تا آخر فرزند میرفت و مهلائیل بغایت خوبصورت
بماند اما حوا بود و یوسف پیغمبر نسبت بصورت اما حوا دهم حصه زیبائی داشت و در هنگام
مهلائیل اولاد آدم پانصد یک خانه بودند همه مسلمانان و ایمان به پیغمبری مهلائیل آوردند
و در پیش او سجده میکردند و قبل اسم مهلائیل و چون مهلائیل وفات یافت فرزندان او
بغایت صغیر بودند شیطان بنام او آمد بصورت پیر فرتوت و نوحه آغاز کرد که هیهات
هیهات حیف چه بود دوستان خود را بکشد و بمیراند و فرزندانش صغیر بماندند کسی تعزیت برده
کردند و سقطش گفتند که ای بدبخت تو مگر شیطانی ندیدی که قینان و انشول و شیث
و آدم همه رفتند با نیز رفتنی ایم از آن تخت و بصورت فقیر صوف پوش آمد و سر انجام خانه مهلائیل
در پیش گرفت بغایتی که خانه از غم و اندوه و دنیا وی برآمدند اما آن مرد و هر که در زمان
مهلائیل می آمد بود روزی که درین کوه کنان بر آنگفت که اگر کاسه بخیم که با تمام اولاد آدم در پیش
شما بیایند و نذر و هدیه بیارند شما رحمت دارید کوه کنان از آنجا که بمی ایشان بود گفتند که
کرم کرده باشی سنگی تراشید و بت درست میکردند و دستار و جامه مهلائیل در وی پوشانید اول

اہل بیت او را جہت سجدہ کردن زحود ہکذا تا تمام ولایت گبر شدند کہ مہد اہل زندہ شد و
چون مردمان در پیش بت می آمدند شیطان برقع بر روی خود می نہاد و خود در درون بت
می نشست و سخن میکرد و علم تناسخ بیان میکرد کہ آری من مہد اہل بودہ ام اینجا بودہ ام
بدین صورت آمدہ ام و بہشت و دوزخ ہیچ نیست اگر عمل نیک میکنید بصورت نیکی انگیختہ
شوید پیش از آن نام و نشان کافری نبود اما شیطان بدبخت آن پانصد لک خانہ
ہمہ را کافر گردانید بعد از آن بہر یکے از ایشان بت تراشیدہ داد کہ در خانہ خود نہید و سجدہ کردہ
باشید تا حاجت شما پایان روا گردد و چون اخنوخ کلان شد آن نور در پیشانی او می تابید
اخنوخ مدرسہ ہا پیدا کرد و از انجا نام او ادریس شد و سلاح حرب نیز او درست کرد و بکافران
نیز او جنگ میکرد و جامہا را نیز اول درست کرد و پیدا نمود و چون در لین بخت رفت
شیطان باز بظاہر پیدا شد و در گوشہ نشست اہل محلہ بدو رجوع کردند ہکذا باز تمام اولاد
آدم در پیش او شدند و این بدبخت مکار طعام نمیخورد و شرابے آشامید گفتندش کہ شما را
چہ حال ست کہ طعام و شرابے نخوری شیطان گفتہ این حالت درویشان ست و من درویش
بودہ ام ہر کہ بدین حالت میرسد از طعام و شراب باز ماند شما را باید کہ خانقاہ برای من
درست بکنید و پانصد جوان مرد لیکن جوان پیدا تا ایشان را نا خود بخدمت ایشان ہمچنان کردند
چون بخانقاہ در آمدند لعین اسباب ملاہی چون چنگ و رباب و غیر ذالک پیدا کرد و
اعمال آن بجوانان آموخت حتی کہ بعضے چیز مکاشفات نیز بدیشان نمود چنانکہ حور و
قصور و براق و طعام لذیذ چون چراغہا و باغہا و جاہہا خوب بلند و میوہای گوناگون و
تختہا می نمود بلکہ بر تخت دیو را نشاندہ و میگفت کہ این خدا ست ایشان سجدہ میکردند
و ہمگی بدین نوع کافر شدند و این احوال در میان صوفیان جاہل و عامی تا این غایت
پیوست میرا کہ جاہلان از خلوت در آمدہ و رقص و سماع و سرود کنند بعضے گویند کہ ذات
خدا دیدیم و بعضے گویند کہ صفات خدا دیدیم و بعضے گویند کہ حور و باغ دیدیم پس پرہیز بکنید
از صوفیان جاہل کہ از شیطان بدتر اند بلکہ خود شیطان اند کہ حق تعالی در کلام اللہ شیاطین
جن و انس یاد کردہ است قال اللہ تعالی من الجنۃ والناس ؕ و چون بعد مدت مرید شیطان

از خانقاه بر آمد تمام پر نغمه و سرود شد و در رقص و سماع گشت آن تمام و لا و او کافر شدند و متابع
او گشتند و چون حمل کلان شد آن نور در پیشانی او می تابید و از نوح نبی سه تولد شد باز آن نور در
پیشانی او می تابید و قبل نوح بن لام و لام بن ملک ملک بن کمل و این پیغمبران بودند از پشت
آدم علیه السلام و چون نوح علیه السلام مبعوث شد به پیغمبری جبرئیل آمد که الحال نکاح کردن
خواهر حرام شد و پیش ازین حلال بود و چون نوح دعوت نمود کفار همه انکار آوردند که چندین پیغمبران
گذشتند نکاح خواهر حرام نکردند و شما حرام کردید و هر روز نوح نبی را کافران می بستند و نقصان
میکردند و می زدند و چون نوح نبی صد آواز می کرد و دعوت می نمود آواز او از مشرق تا مغرب
میگذشت و کافران پنبه در گوش می نهادند پس ازان نوح علیه السلام مناجات بحضرت
ذو الجلال کرد که یا رب این شمان تو مرا بنهایت ایذا رسانند مهتر جبرئیل دانه را از بهشت آورد
و گفت که این را نهان کن تا کلان شود و از وی کشتی بسازد و تو در کشتی سوار شو و کافران در
آب غرق شوند بعد از سه صد سال درخت کلان شد و آنرا پاره پاره کرد یک لک و بیست و
چهار هزار تخته بر آمد اما کشتی مهیا نمی شد و بر هر تخته نام پیغمبری نوشته بود بعد ازان مهتر
جبرئیل از دریای عمان درختی آورد و پاره پاره کرد ازان چهار تخته بر آمد و به هر یکی نام
این چهار یار نوشته بود و کشتی بدان چهار تخته سر انجام یافت آورده اند که چهل کس آدمیان
بدو ایمان آورده بودند و چهل کس در کشتی سوار شدند و از حیوانات از هر چیزی یک نر و یک ماده
با خود همراه بگرفت چنانکه شیطان آمد و دست به پیشانی فیل مالید موش از بینی او افتاد
کشتی را سوراخ کردن گرفت مهتر نوح دست را بر پیشانی شیر کشید عطسه زد گربه پیدا شد و
کمین موش نشست کقول الشاعر ع گربه را از عطسه شیر آورده و چون بر آمدند از کشتی همه
آدمی زاد مردند مگر سه پسر مهتر نوح ماند و زن نوح بعد از بر آمدن از کشتی نیز کافر شد نوح
را آدم ثانی گویند که بعد از آدم علیه السلام تمام مردمان از نسل نوح اند کقول الشاعر ابو البشر
و ابو التراب ابو العبد ... و آن سام و یافث و حام اند چنانچه مسطور است که نوح نبی علیه السلام
در خواب خفته بود و اندام نهانیش برهنه شد یافث رسید خنده کرد و حام رسید خاکستر بر و انداخت
سام رسید غیرت برد و را مضطرب گفت و اندامش را پوشید و پدر را بیدار کرد حضرت نوح در حق

مسئله در بیان عمر نوح علیه السلام

یافث پدر دعا کرد و یافث را هشت پسر بود مهتر جبرئیل شش پسر یافث را در کوه قاف از حق
و آن دو پسر او در دنیا ماند الحال همه کافران و ترکان اند گر بعضے پیغمبر ترک باشد و از نجات
کرد ترکان در هیچ زمانه پیغامبر مبعوث نشده بود و بعضے گفته اند که خود پیغمبر ترک بود و مهتر نوح
بحام فرزند کرد رویت سیاه باد روی او سیاه شد والحال اولاد او سیاه روی میزایند در هند
در باب سام دعا خیر کرد که در عالم تمام اولاد او بزرگترین شد و عمر نوح علیه السلام هزار و هفت
صد و پنجاه سال بود و از وی آن نور در گذشت و در پیشانی می تابید و از و ارجحیل تولد شد آن
نور در پیشانی ارجحیل می تابید و از و شالح تولد شد و آن نور در پیشانی شالح می تابید و از و عابد
تولد شد و آن نور در پیشانی عابد می تابید و از و فالغ تولد شد و آن نور در پیشانی فالغ
می تابید و از و عوحی تولد شد و آن نور در پیشانی عوحی می تابید و از و اسرع تولد شد و آن نور
در پیشانی اسرع می تابید و از و ناخور تولد شد و آن نور در پیشانی ناخور می تابید و از و
تارخ تولد شد و آن نور در پیشانی تارخ می تابید و از و آذر تولد شد و آن نور در پیشانی آذر
می تابید و از و ابراهیم خلیل الرحمن تولد شد و آن نور در پیشانی خلیل می تابید و از و آن نور
در گذشت و در پیشانی اسمٰعیل علیه السلام می تابید و از و در گذشت و در پیشانی قیصار می تابید
آورده اند که ابراهیم را دو پسر بودند یکے اسمٰعیل و دوم اسحاق و از اسحاق نیز دو پسر یکے
یعقوب و ثانی عیص و از مهتر یعقوب دوازده پسر ماند مهتر یوسف و بنیامین از یک مادر
بودند و آن ده از مادر دیگر تا جایکه از نسل مهتر یوسف و بنیامین اند و در میان تا جایکه
هفتاد هزار اولیا و هفتاد هزار انبیا مبعوث شد و از آن ده پسران سائر عجم اند و از نسل اسمٰعیل
یکے محمد رسول الله به پیغمبری مبعوث شد و این بنا بر عظمت قدر رسول بود که یک تنها
با ایشان برابر بلکه افضل بود و از قیصار قیدار تولد شد و آن نور در پیشانی قیدار می تابید
و از و حمل تولد شد و آن نور در پیشانی حمل می تابید و از و سلیمان تولد شد و آن نور در
پیشانی سلیمان می تابید و از و نبت تولد شد و آن نور در پیشانی نبت می تابید و از و اود
تولد شد و آن نور در پیشانی اود می تابید و از و عدنان تولد شد و آن نور در پیشانی
عدنان می تابید و از و معد تولد شد و آن نور در پیشانی معد می تابید و از و نزار تولد شد و

مسئلہ در بیان نسل ابراهیم علیه السلام

آن نور در پیشانی نزار می تابید و از و الیاس تولد شد و آن نور در پیشانی الیاس می تابید و از و مدرک تولد شد و آن نور در پیشانی مدرک می تابید و از و خزیمه تولد شد و آن نور در پیشانی خزیمه می تابید و از و کنانه تولد شد و آن نور در پیشانی کنانه می تابید آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم گاه گاهی بکنانه سرفرازی میکرد که من از فرزندان کنانه ام بغایتی بالدار و سخی بود و از و نضر تولد شد و آن نور در پیشانی نضر می تابید و از و قصی تولد شد و آن نور در پیشانی قصی می تابید و از و مناف تولد شد و آن نور در پیشانی مناف می تابید و از و هاشم تولد شد و آن نور در پیشانی هاشم می تابید و از و عبدالمطلب تولد شد و آن نور در پیشانی او می تابید و از و عبدالله تولد شد و آن نور در پیشانی عبدالله می تابید حکایت آورده اند که عبدالمطلب نذر مقرر کرد که اگر مرا ده پسر تولد شود پسر آخرین را در حرم الٰهی کعبه بهد بکشتم پسران از یک مادر بودند و عبدالله از مادر دیگر که صغیر ترین همه پسران بود میخواست تا او را بکشد اما چون فرزند بود در پیش عالمان آن زمانه رفت و کیفیت حال پرسید ایشان گفتند که در کتابهای ما چنان نوشته است که ده شتر را نذر کن و بر اشتر و پسر قرعه انداز تا بر هر که برآید آنرا ذبح کن عبدالمطلب همچنان کرد و قرعه به عبدالله برآمد باز ده اشتر دیگر را بر و فزود باز قرعه بر عبدالله برآمد همچنان تا پانصد شتر ده ده می افزود اما چون بپانصد رسید قرعه به اشتران آمد عبدالمطلب قبول نکرد که چندان کرت بر عبدالله آمد یک کرت بر اشتران آمده باشد چه شود همچنان تا هفتاد کرت دیگر قرعه انداخت بر اشتران برآمد بعد از آن پانصد اشتر را ذبح کرد ازینجاست که پیغمبر علیه السلام فرمود انا ابن الذبیحین یعنی اسمٰعیل و عبدالله که اسمٰعیل بکبش هابیل نجات یافت و عبدالله به پانصد اشتر بعد از آن چون حضرت رسالت پناه صلعم شفیع روز جزا احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم از رحم مادر بر زمین آمد آن نور او که ودیعت بود بنزدیک کافر و مسلمان بود و مسلم شد و گفته اند که از عهد پشت آدم تا عهد عبدالله هیچ احدی که بنامحرم دست اندازی کرده باشد خواه مسلم خواه کافر مرد و زن همه در عصمت الٰهی بودند و همگی این انبیا که جد و جد حضرت رسالت پناه صلعم بودند نجات از کافران چه برکت این نور یافتند و معلوم باد که این نور در پیشانی انبیا بمنزله عاریت بود و در پیشانی کافران بمنزله ودیعت

مسئله در بیان ولادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم

## قصهٔ ولادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم و اثریکه

زنان جمع آمده بر ولادت او گواهی میدادند که بمجرد فرود آمدن او چنان نور پیدا شد که تمامی
خانها شام میدیدیم و عبدالمطلب گفت چون علی الصباح در آنجا میرفتم دیدم که از روزنها نور تا
کیفیت پرسیدم گفتند که از آن عبدالله پسر زائیده و درین خانه این نور از آن اوست و در زمان
ولادت حضرت رسالت پناه در روم نوشیروان پادشاه بود و در اکثر اوقات حضرت رسالت
پناه سرفرازی میکرد که من در زمانه پادشاه عادل تولد شده ام و نوشیروان را حصاری بود
از حرب که بمقدار ده رسن را کشیده بود و هر رسن چهل و ده قدم بود و در شب ولادت چهارده
برج آن حصار بر افتاده و غلغل آواز آن افتادن دور تر رفت و دلاوران لشکر چنان هیبت
زده پریشان شدند که یکدیگر را صحبت و مادر و پدر از احوال فرزند و فرزند را از احوال
ایشان خبر نبود و میخواستند که آتش افروزند اما آتش بمنزله آب گشت از روی سردی که
دست در آتش نمیسوخت و آتش بجاده هیزم اثر نمیکرد و ساوه نام دریا بود که درون حصار
میرفت تمامی آب آن خشک شده و اندک آب در چشمها استاده بود چون کافران دست را آن
آب میکردند آب چنان گرم بود که دستها میسوخت کقول الشاعر کان بالنار ما بالماء من بلل
حزنا و بالماء ما بالنار من ضرم و ضرم سوزش را میگویند پس همگی عاجز شده در پیش کاهنان رفتند
که کیفیت حال پرسند کاهنان گفتند که علم ما یان زائل شد نمیدانیم چه واقعه است و علم ایشان
شیطان بود زیرا که در آن ازمنه شیطان اخبار غیب را بمردان میکرد و کافران میان جن و کاهنان
فرق میکردند در اول ابتدا شیطان بهشت تا بهشت گذر کرد که تا آدم را از بهشت بیرون کند اما
چون حضرت ابراهیم خلیل الرحمن تولد شد تا آسمان چهارم میرفت و چون عیسی علیه السلام
تولد شد تا آسمان دنیا میرفت و خبر آمد و این اطلاع شیاطین بر غیب این است که آنچه در زمین
از نیکی و بد ظاهر میشود آوازه آن اول حاملان عرش میشنوند بعد از آن بر تمام ملکوت و این شیاطین
از همه شنیدگان میشنوند و بکاهنان میگویند لیکن درین زمان نزدیک آسمان میروند و میان ملکوت
سخن میکنند اینکه از امور غیبی میشنوند و صد تیر از کذب همراه کرده میگویند بکاهنان چون حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم تولد شد کاهنان چشم براه ایشان داشتند که شیاطین بیایند تا

پایان را خبر کنند ناگاه چون بجانب آسمان دیدند تمام روی آسمان شعلهٔ آتشین گرفته بود که شیطان
را بالشکر او از آسمان دنبال می کرد و از هفتم زمین گذرانیدند ش بکاهنان هیچ نگفت حتی که بیابان
متحیر شدند و این شعله از ستارگان بود تا این غایت چون دیوان و پریان بر زمینهای خود میشوند
و بالا میپرند و هر گاه که نزدیک میروند از ستاره شعله منفجر و اگر برایشان برسد همانند خاکستر میگردند
بر زمین می آیند و اگر خلاص شوند صد هزار دروغ حاصل میکنند قال الله تعالی ولقد زینا السماء الدنیا
بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین واعتدنا لهم عذاب السعیر و چون نور شد دیدند که مرغان
در هوا میگشتند و میگفتند که ای بت پرستان دین شما خراب شد که من بعد تقویم نیاید و محمد آخر الزمان
پیدا شد کقول الشاعر من بعد ما اخبر الاقوام کاهنهم ۞ بان دینهم المعوج لم یقم ۞ و
الجن تهتف والانوار ساطعة ۞ والحق یظهر من معنی ومن کلم ۞ و چون در پیش بتان شدند دیدند
که بتان پارچه پارچه افتاده اند و چون هیبت تمام بر کافران بگذشت بعد ازان یک سطیح بیاید
که مردمان شام اشتران بصره دیدند و نوشیروان عادل دو شتر با زر به پیش عبد المطلب فرستاد
که این پسر پیغمبر شود من پرستار او مسلمان شوم و در قصص آورده است که چون حضرت عیسی[21]
نازل شود نوشیروان عادل را و والدین حضرت را و ابی طالب را و حاتم زرریز را و والدین
خلیل الله را بفاتحه گفتن زنده کنند و ایمان آرند باز میرند در حال و در بوستان
ابو اللیث سمرقندی آورده است که چون مادر رسول الله حامله شد پدر وی عبد الله مرده
جد او عبد المطلب وفات یافت در زمان که حضرت هشت ساله بود نگاه میکرد او را ابو طالب
پدر علی رضی الله عنه واسم امه آمنة بنت وهب توفت امه وهو ابن ستة اشهر والظئر
التی ارضعته حلیمة فاوحی الله تعالی الیه وهو ابن اربعین سنة فاقام بعد الوحی بمکة
ثلثة عشر سنة ثم هاجر الی المدینة فاقام بها عشر سنین فتوفی وهو ابن ثلث و
ستین سنة و آنچه بخانه آورده بود از زنان نه زن بود و پنج زن او خواسته بود و جمیع
ما تزوج من النساء اربع عشرة نسوة اول امرأة تزوجها خدیجة بنت خویلد وهی سیدة
النساء وکانت اسبق النساء اسلاما و دیگر زنان او سوده بنت زمعه ثم عائشة بنت
ابو بکر تزوج هؤلاء الثلثة بمکة وتزوج بالمدینة حفصة بنت عمر وام سلمة بنت ابی امیة

وام حبیبه بنت ابی سفیان واین شش زن قریشی بودند وجویریه بنت الحارث وصفیه
بنت حیی بن اخطب وزینب بنت جحش واین زن زید بن حارثه بود ویقال لها ام المساکین
بسخاوتها وهی اول نسائه ماتت بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ومیمونه بنت الحارث و
این خاله ابن عباس بود وزینب بنت خزیمه امرأة من بنی هلال وامرأة ابن بنی کندة وهی
التی طلقها النبی وامرأة من بنی کلیب وحضرت رسالت پناه را چهار دختر وسه پسر بود
فاول اولاده القاسم ثم ابنه زینب ثم ابنه طاهر واین طاهر بعد نزول وحی تولد شد
ازان او را طاهر نامید ثم ابنه ام کلثوم ثم ابنته فاطمة ثم ابنته رقیة فهؤلاء کلهم
ولد وامن خدیجة ثم ولد بالمدینة ابنه ابراهیم من سریة یقال لها ماریة القبطیة
وزوج فاطمة من علی بن ابی طالب وزوج رقیة من عثمان بن عفان فماتت بعدما اخرج
رسول الله صلی الله علیه وسلم الی غزوة بدر فلما رجع من بدر زوجه ام کلثوم وهذا اسم
عثمان ذی النورین وزوج زینب من ابی العاص ابن الربیع ومات اولاد رسول الله
صلی الله علیه وسلم کلهم قبله الا فاطمة فانها عاشت بعده ستة اشهر ومعلوم باد که اگر
پسران حضرت پیش از و وفات نشدی قال وقیل مرمان پیدا میشد زیرا که این جلو
پیغمبر را پسران چگونه پیغمبران نشدند وحال آنکه پیغمبرے بعد از و درست نبود که او ختم
انبیا بود ازین جهت وفات ایشان مقدم شد آورده اند که ابوجهل بدبخت و ولید
میگفتند که محمد را پسر نیست محو گردد دین او وخراب خواهد شد ودر عرب کسے اگر فرزند
نشود او را ابتر گویند ومیگفتند که محمد ابتر است امهت سرزنش ایشان حق تعالی فرمود
انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر ان شانئک هو الابتر یعنی اے محمد بدرستی
ترا حوض کوثر عطا کردم و بر تو باد که نماز از برائے پروردگار خود بجا آری ونحر اشتران را
نحر کنی و بدرستی که دشمنان تو ابتر اند و بروایتے آورده اند که ابوجهل را اولاد نماند و قوم
دیگر آورده اند که اگرچه ماند ولیکن نام ونشان ایشان معلوم نیست چنانچه حضرت را
هست که هزار در هزار سیدان در عالم پراگنده اند وکانت نسائه کلهن ثیبات الا عائشة
فانها بکر فتزوجها وهی بنت ستة سنین وبنی بها وهی بنت تسع سنین وکانت

تسعا وكان فتح خيبر بعد الهجرة بست سنين وفتح المكة بعد الهجرة بثمان وكانت
وفاته يوم الاثنين في شهر ربيع الاول والتاريخ الذي تورخ بالكتب الى يومنا هذا انما
هو تاريخ الهجرة امر بها عمر بن الخطاب رض فجعل التاريخ من وقت الهجرة بمشاورة اصحاب
رسول الله صلى الله عليه وسلم بدانکه انسان بر چند نوع اند انچه بعد از انبیا بکار دانند چهار
طائفه اند ملک جن و دیو و انس هر همه را ده حصه میتوان کرد آن نه حصه ملک اند و آن
یک حصه این سه طائفه اند که مذکور اند باز این سه طائفه را ده حصه کنند آن نه حصه جن اند و
آن یک حصه دیو و انس اند بعض این دو را ده حصه دیو اند و یک حصه انس اند و انس صد و بیست
و پنج نوع اند صد نوع همه بطرف هند اند و همه بالوان مختلف اند بعضی را تاقو گویند که در سینه
چشم دارند و بعضی را ماتوع گویند که گوش ایشان چون گوش فیل و بعضی را سنگسار گویند
که سرهای ایشان چون سر سگ اند و بعضی را دوال پا گویند هر طرف که پای ایشان
میرود می جنبد و اختیار دل ندارند و بعضی مانند سگ اند و سرهای ایشان چون مورچه اند اما
خوراک و شراب ندارند مگر جماع که دائم المدام بجماع گرفتار اند و علی هذا الالوان و این همه
حبش و زنج اند و دوازده نوع بطرف شمال اند چنانکه عرس و مجوس و روس و زنگی و تنگ
چشمان و یهود و ترسا و در شمال چون کسی رو بقبله و پشت بمشرق بنشیند بفتح شین
دست راست را گویند و بکسر شین دست چپ اینجا بفتح شین مراد است و شش نوع بطرف
شمال اند اینجا بکسر شین مراد است که ایشان زنگبار و برکات گویند بعضی در جزیره عمان
و بعضی در دریای عمان آورده اند که بادشاه برکات مدت دوازده سال در سفر بود و
در بادشاهی خود میرفت که در جهان بغیر از من بادشاهی باشد تا من با او جنگ کنم بعد از
دوازده سال امراء و خوانین او عرضه کردند که بغیر از شما بادشاه نیست و شش نوع در کوه قاف
اند که ایشان را یاجوج و ماجوج و ترک خرد و ترک خزر و غیر ذلک گویند و این همه در دوزخ
روند که بوی بهشت نیابند و باقی ماند یک نوع که لا اله الا الله محمد رسول الله میگویند و
این طائفه هفتاد و سه فرقه گشته اند و امت مهتر موسی هفتاد و یک فرقه بود و امت مهتر عیسی
هفتاد و دو فرقه دیگر ایشان میان بر حق می بود و امت محمد رسول الله هفتاد و سه فرقه اند و

یک فرقه ازین طائفه نجات یابند که بسنت وجماعت باشند ودیگران همه هلاک گردند
در دوزخ باکافران باقی مانند این همه بسبب کجی دزدی وپیری وپیشوائی گمراه گشتند
در حدیث است که پیغمبر علیه السلام فرموده است هرکه در آخر زمان بر سنت وجماعت باشد بر
بلا بهر حدیثی که در دنیا برو وارد از برای کاری که باشد ثواب یک حج قبول یابد ودیگر هرکه
این دعا را بخواند ثواب بغایت بسیار است یا اجود الاجودین یا اکرم الاکرمین ویا ارحم
الراحمین ویا غیاث المستغیثین امن خلقنا انا خلقناهم من طین لازب یا معشر الجن
والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموت والارض فانفذوا لا تنفذون
الا بسلطان فبای الاء ربکما تکذبن یرسل علیکما شواظ من نار ونحاس فلا
تنتصران ودیگر بهر گشادن کار بسته این بخوانند یا من لا یعلم الغیب الا هو یا من
لا یدبر الامر الا هو یا من لا یکشف الضر الا هو هو الاول والاخر والظاهر والباطن
وهو بکل شیء علیم ودیگر این دعا را ثواب بغایت بسیار است یا کاشف کل کربة
ویا مجیب کل دعوة ویا جابر کل کسیر ویا میسر کل عسیر ویا صاحب کل غریب
ویا مونس کل وحید یا لا اله الا انت وامنع عنی کل بلاء برحمتک یا ارحم الراحمین

مسئله در بیان دعاء سه بزرگ

**دیگر در بیان مسبعات عشر** باید که در وقت کرده باشد اول چون طلوع
آفتاب نزدیک شود تا برآمدن دوم بعد از عصر تا غروب این را خضر پیغمبر با براهیم
تیمی تعلیم کرده است وخضر پیغمبر از محمد مصطفی صلعم آموخته بود وابراهیم را گفت که چون محمد
صلی الله علیه وسلم را در خواب بینی از ثواب بپرس هرکه مداومت برین کند هر پریشانی که در دل
ودعا باید جمع شود واین دعاست اول هفت کرت فاتحه وهفت کرت معوذتین وهفت کرت
قل هو الله احد وهفت کرت قل یا ایها الکفرون وهفت کرت آیة الکرسی وهفت کرت
کلمه تمجید ویک بار عدد ما خلق الله وزنته ما علم العدد وملاء ما علم الله وهفت کرت اللهم صل
علی محمد عبدک ونبیک ورسولک النبی الامی وعلی اله وبارک وسلم علیه وهفت کرت
اللهم اغفرلی ولوالدی ولمن توالد وارحمهما کما ربیانی صغیرا واغفر اللهم لجمیع المؤمنین
والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات برحمتک یا ارحم الراحمین

مسئله در ذکر مسبعات عشر

وہفت کرت اللھم اجعل بی وبھم عاجلاً واٰجلاً فی الدنیا والاٰخرۃ ما انت لہ اھل ولا
تفعل بنا ما نحن لہ اھل انک انت غفور حلیم جواد کریم ملک بر رؤف رحیم پیغمبر
علیہ السلام سوگند یاد کردہ است کہ بدان خدائے کہ مرا بہ تحقیق فرستادہ است بدرستی کہ آنچہ
می آمرزد گناہان کبیرہ او راکہ ازو در وجود آمدہ است ویدفع اللہ عنہ غضبہ و یامر صاحب
شمال ان لا یکتب علیہ شیئا من السیئات الی السنۃ والذی بعثنی قیل بعد الا من
خلقہ اللہ سعیداً و ترک نمیدہد او را مگر کسیکہ آفریدہ باشد او را شقی من عوارف المعارف
وفیہ نقل من احیاء العلوم روایت کردہ اند کہ حضرت خضر ابراہیم را گفت کہ اے ابراہیم بایدکہ
دو رکعت نماز بگزاری اول بعد از فاتحہ قل یاایہا الکفرون ہفت بار و در رکعت دوم بعد از
فاتحہ اخلاص ہفت بار و تسبیحات رکوع وسجود نیز ہفت بار گفتہ باشی و بعد از سلام سر بسجدہ بنہ
ہفت بار کلمہ تمجید و ہفت بار درود بخوان و چون سر از سجدہ برداری یکبار فسبحان اللہ حین
تمسون وحین تصبحون ولہ الحمد فی السمٰوت والارض وعشیا تا آخر بخوانی بعد از او
بخواب روی وکلام دنیاوی نکنی و روی بقبلہ آوردہ خواب کنی ہر دو گفتہ باشی تا در خواب
حضرت رسالت پناہ را بہ بینی ابراہیم تیمی ہمچنان کرد حضرت را در خواب دید کہ در آسمان
چہارم جملہ انبیا و اولیا جمع شدہ اند و او نیز در ان میان نشست و طعام بہشت با ایشان
خوردن گرفت و در آوان خوردن سوال کرد کہ یا رسول اللہ ثواب مسبعات عشر چہ باشد
حضرت فرمود کہ من از جبرئیل پرسیدم جبرئیل گفت واللہ اعلم ثواب واند جد بیرون است
اما تا شما در خواب خوردنی بہشت نخورد از دنیا رحلت نکند چون ابراہیم بیدار شد بوی
آن میوہ در دہن داشت و لذت او در دہنش بود بعد ازان چہار ماہ طعام وشراب دنیاوی
نخورد در روایت کردہ اند کہ جوانے در بیابان میرفت ناگاہ دزدان چند از کمینگاہ برخاستند
او را بگشتند بعد ازین بود کہ گروہ قلندران پیدا شدند و دزدان را شکست دادند و او را
نزدیک خانہ اش رسانیدند و چون برگشتند جوان پرسید کہ شما کیانید گفتند ہمان دہ
ایم کہ میخواندی گفت سرہای شما چرا برہنہ است گفتند در سرہر دعا بسم اللہ الرحمن الرحیم
نمی گوئی و دعا استخارہ اینست اللھم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک

واسألك من فضلك العظيم فانك تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام
الغيوب اللهم تعلم ان هذا الامر خير لی فی دینی ومعاشی ومعادی وعاقبت امری
فاقدره لی ویسره لی ثم بارك لی الخیر حیث کان ثم ارضنی به باید که آن حاجت رعینه
نماند دیگر آورده است که هر که را نود و نه چیز پیوست و هر چه به او بد تر از نود گرت
پوست کند گوسفند زنده است هر که این دعا را عقب خمس صلوة بخواند بفرمان الله تعالی از
ایمن گردد این است اعددت لکل هول فی الدنیا والآخرة لا اله الا الله ولکل هم وغم
ماشاء الله کان ولکل حرب زهر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ولکل ذنب استغفر
الله ولکل ضیق حسبی الله ولکل مصیبة انا لله ولکل نعمة الحمد لله وما اصابنی من نعمة فمن
الله ولکل رجاء الشکر لله ولکل تجربة سبحان الله ولکل قضاء وقدرة توکلت علی
الله ولکل طاعت ومعصیت لا حول ولا قوة الا بالله واقول لکل رغبة ورهبة اللهم
صل علی محمد وعلی اولاده دیگر منقول است هر که این باعی را به لفظ ترکی برای هر حاجت
که بخواند مینیابد واگرود باعی پلدان کبین شمع شبستان اتیکن پیل بلحظ وی عالم نی
گلستان اتیکن پیس مشکل الشم تشب ترسان اتیکن هلی برجنی مشکل نی آسان اتیکن
دیگر طریق کشتن زهر باید که پوزن مساوی این ادویه را بگیرد و همه را آس کند زهر کشته شود
عقرقرحا وپیلاموال ومرچ وفلفل دراز وزنجبیل وتنکار چون این مجموعه همراه آن
تداوی هر مرض باشد باید که میان دو انگشت یعنی سبابه وابهام گرفته باشد وقبل از
خوردنی بخورد و درین دارو بقول حکیمان وبفرمان خدای تعالی مطلق هر مرض شفا است

## باب دوم مشتمل بر چهار فصل - فصل اول در توبه اعلم بان

التوبة علی اربعة اوجه. توبة العام. وتوبة الخاص وتوبة خاص الخاص وتوبة
خاص الاخص واما توبة عام. قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة
نصوحا بدانکه بعضی از قصص گویان گویند که نصوحا نام شخصی بود کفن کش بیت المقدس
خانه او بود دران زمان به پیغمبر داؤد علیه السلام جبرئیل آمد که در خانه این شخص قبله گاه راست
کن پیغمبر داؤد در خانه حمید ابن خدا است نصوحا منع کرد که ای پیغمبر خدای تا توبه من قبول

نشود خانه را بتو بفرستم توبهٔ او بدرگاه خدا قبول شد و این آیت را در شان او می آرند
و در رسالهٔ شاه قاسم بدر الدین کروری آورده است که آنکس کافر بود و این
محض غلط است زیرا که اگر در شان او می بود مضاف و مضاف الیه می بود یعنی توبهٔ نصوح
میبود و حال آنکه نصوحاست و اینحال است پس معنی چنان میشود ای آنانکه ایمان آورده اید
بازگشت کنید بسوی خدا ای از کارهای ناشایسته و محرمات دران حالتیکه شما با خلاص باشید در
تفسیر کامل آورده که یا ایها الذین این ندا عام است بهر سه طائفه چون کافر و منافق
و مومن پس تقدیر چنان میشود که یا ایها الذین کفروا امنوا یعنی ای کافران بر شما باد
که بوحدانیت الله و برسول الله ایمان آرید یا ایها الذین نفقوا اخلصوا یعنی ای کسانیکه
منافق اید بر شما باد که اخلاص کنید در عبادت و ایمان و یا ایها الذین امنوا توبوا ای
آنانکه ایمان آورده اید توبه کنید از معاصی و علامت توبه نزد یک بعضی ندامت است که همیشه
از گناهان ماضی در سوزش باشد اما اگر در هر ساعت گناه میکنید و هر ساعت توبه بی
اخلاص میکنید قبول نشود بلکه استهزا باشد و سبک داشتن گناه باشد و آن کفر است و
در رسالهٔ شاه قاسم بدر الدین کروری مسطور است که اگر بنده در هر روز صد
کرت گناه بکند و صد کرت با خلاص توبه کند چنانکه در دل او بازگشت بگناه نباشد حق تعالی
میگوید که قبول کردم توبهٔ این بنده را که بغیر از من فریادی ندارد و از ینجاست که پیغمبر صلی
الله علیه وسلم فرمود التائب من الذنب کمن لا ذنب له ای من کان مخلصاً فی التوبة فلا یبقی علیه
اثر الذنب آورده اند که در زمنهٔ ماضی ولیئی بود روزی گناه ازو در وجود آمد چون میخواست که توبه
کند شیطان بد و وسوسه کرد که ای نفس نافرجام شرم نمیکنی از چنین خدای که حاضر و ناظر است و تو در
حضور او گناه کردی بازبد و توجه بازگشت آری چون شیخ زمانی درین اندیشه شد هاتفی آواز داد که
یا عبدی انت لی و انا لک یعنی ای بنده من از تو و تو از آن منی در حق بازگشت و من از تو ام در حق اجابت حق تو
که تو بسوی من اجابت و بازگشت آری من دعوت را اجابت نمایم و این شیطان است که در باطن تو
وسوسه میکند قال الله تعالی یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر
الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم یحیی معاذ میگفت کاشکی من از ان بندگان می بودم که حق تعالی

اضافت بخود کرد که یعبادی گفت و ابو هریره بصری گفته که ازین شرف شریف تر بیان اچه باشد که
ما بان ابدین همه وجود ملوث گنهگار حق تعالی عبادی گفت و فضیلت لا تقنطوا هنوز بر جا باشی گویند که از
مغرب دری هست که آنرا در توبه گویند و طول او پانصد ساله راه است و آن همیشه بر تائبان باز است مگر
بعد از بر آمدن آفتاب از جانب مغرب اما علامت توبه بقول علی رضی الله عنه گریه است تا اگر از ان گناه ماضی
نترسد و گریه نکند او تائب نیست و توبه را ششم شرط است گناهان ماضی را همیشه نزدیک خدای یاد کند علما
تفصیل آن کنند در خبر است که اگر گناه کبیره باشد و او همیشه یاد کند نزدیک خدای نه نزدیک مردمان آن
صغیره گردد و اگر صغیره باشد و او فراموش کند شاید که کبیره گردد و آنچه از گناهان در حال باشد آن
را ترک دهد و آنچه استقبال است از ان توفیق بر اجتناب آن جوید قال الله تعالی التائبون العابدون
بدان ای فرزند که توبه مقدم آمد از عبادت زیرا که هیچ عبادت قبل از توبه قبول نیست الا
بعضی مفسران این اخاص برای نوافل کرده اند که نوافل بغیر از توبه قبول نشود زیرا که نوافل چیزیست
که بر کسی لازم نیست و لازم نشود بشروع کردن پس اگر بوجه احسن ادا کرده شود قبول افتد و الا مردود
باشد و نفس او بمنزله زمین غیر نکو دیه که بر وی اجناس نبات و خبث شده باشد و این چنین زمین
شایان زراعت نباشد تا نکو دیه نگرداند و چون نکو دیه گرداند باید که آن نبات لایعنی را از و بردارد
تا بعد ازان صلاحیت زراعت بکند و آنچه فریضه است بمنزله دین است و دین از دوست و دشمن
بهر تقدیر قبول میتوان کرد و قبول توبه وقتی باشد که خمس جوارح را از ان نامرضیات نگاهدارد
اول زبان را از شعر که در وی ذکر زلف و خط و خال باشد و کذب و فحش و با نامحرمان سخن کردن از
سخنان لایعنی و از غیبت نگاهدارد بدانکه غیبت بر چند نوع است اول چنانکه کسی افعال مذموم
داشته باشد و یا در عبادت تقصیر کند چنانکه در نظر مردم بهتر ادا کند و در نظر خدای گاه خوب
کند و گاه نکند و این کس گناه خود را پوشیده میدارد و غیبت کننده آنرا در پیش مردمان اظهار
بکند دوم چنانکه کسی در وجود عیبی داشته باشد و یا این کس بصورت و یا بمال و یا بتوانائی و
یا بجوانی و یا به برادران از ان کس بهتر باشد و آن شی ناقص اورا در میان مردمان ذکر
میکند تا مردم اورا باستهزا میگیرند درین صورت گناه غیبت کننده و شنونده برابر باشد
زیرا که این کس بر غیبت سامع رغبت میکند و منقول است که روزی بی بی عائشه صدیقه

رضی الله عنها در خانه با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نشسته بود گفت یا رسول
الله فلان زن را موی کوتاه است حضرت فرمود نمیتوان گفت که غیبت ست باز روز دیگر
گفت که یا رسول الله فلان عورت را دامن بغایت دراز ست حضرت در حال فرمود
که آب دهن بینداز چون انداخت گوشت خام و خون از دهن او افتاد بی بی عایشه رضی
گفت یا رسول الله این چه باشد حضرت فرمود هر که غیبت شخصی میکند گوشت وی خورد
آورده اند که دو زنان در عهد رسول الله صائم الدهر بودند روزی از مروت ایشان
سخن افتاد حضرت فرمود هیچ فائده ندارد که گوشت خام و خون میخورند روزه ایشان
باقی نمی ماند یاران تعجب کردند حضرت فرمود در وقت عصر دو قدحی پر آب را در پیش ایشان
برید تا هر دو ایشان در آن آب دهن اندازند چون آب دهن انداختند گوشت خام خون
از دهن ایشان افتاد یاران گفتند یا رسول الله چه واقعه ست حضرت فرمود غیبت میکنند
گویا که گوشت او میخورند و علی هذا القیاس فی هذه الجمله ماکولات و مشروبات نا مرضی نگهدارد
و از بهتان و غمزه نگهدارد و بهتان آنرا گویند که آنچه در آن کس نباشد این کس ناحق از و
گوید و در خبر ست که ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء
و چهار چیز را که غیبت بکند عذاب نباشد اول آنکه امیر جابر که بادشاه و امیر و حاکم جابر
باشد از آنکس اگر کسی غیبت کند غیبت نباشد دوم اهتمام چنانکه دو مصاحبان در میان
خود غم و اندوه میکنند بر آنکه فلان مصاحبت ما یان چنان و چنان بدکاری میکند و
اگر نکرده خوب میشد این نیز غیبت نباشد بلکه غمخواری باشد سوم چنانکه کسی گناهگار
بدکردار باشد که در اظهار او بدی در وجود آید آن نیز غیبت نباشد مثل ربا خوار مردار
خوار و حرام خوار و شارب خمر و غیر ذلک این طور غیبت غیبت نیست چهارم آنکه کسی مبتدع اهل
ضلالت باشد و بدعت خود را مخفی دارد و اظهار نمیکند و دگر کس آن بدعت او جای دیگر
ذکر بکند غیبت نباشد بلکه ثواب یابد لقوله علیه الصلوة والسلام من اهان لاهل
البدعة امنه الله من فزع الاکبر و در خبر ست هر که بعد از غیبت پشیمان شده این
دعا بخواند هر دو آمرزیده شوند اللهم اغفر لنا و لمن اغتبناه برحمتك یا ارحم الراحمين ○

جوارح دوم آنکه نظر را از جمله نادیدنیها باز دارد قال الله تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم

قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن قال علیه الصلوٰة والسلام زنا العیون نظر وایضاً

قال علیه السلام النظر سهم مسموم من سهام الشیطان جوارح سوم آنکه گوش را از جمله آوازهای

حرام نگهدارد و چنانکه از آواز زن بیگانه لقوله علیه السلام اصوات النساء لعنة و آواز نوحه

کر نوحه کننده و شنونده هر دو بلعنت او مستغرق اند و آواز ملاهی که حرام اتفاقیست

لقوله علیه السلام الملاهی حرام والجلوس علیها فسق والتلذذ بها کفر جوارح چهارم آنکه

دست را از گرفتن محرمات نگاهدارد و چون مس زن بیگانه و یا آلت ملاهی مسطور است هر آلت

ملاهی را در دست گیرد و چنانکه کسی که ذکر سگ ابدست گرفته باشد پس بهتر آن باشد که وقت

را بشنید علیه هر دست را اندر نجانیدن خلق نگاهدارد و جوارح پنجم آنکه پای را از رفتن بنا

مرضیات و از در آمدن به مجالس چنگ و رباب و سرود نگاهدارد که هر قدم او در پله بدی باشد بنا

شریعت پنج بنا اند و چون این پنج مذکور را کس نگاهدارد و بد و همراه شود پس همگی ده چیز نزد

واین اکمال شریعت گویند و این چنین کس را اگر کسے طریقتے و حقیقتے و معرفتے گوید روا باشد

زیرا که طریقت عین شریعت ست و معرفت عین طریقت و حقیقت عین معرفت

کقول الشاعر بیت شریعت را مقدم دار اکنون ۞ طریقت از شریعت نیست بیرون

بدانکه نفس نیز بر چهار نوع ست اول نفس اماره دوم لوامه سوم ملهمه چهارم مطمئنه در بیان

ای فرزند بایزید بسطامی قدس سره فرموده است که خاصیت ست در وجود آدمی که

طبیعت او پرورگان و درند هے باند پس نفس اماره آنکه گوید که هر چه زیان بنده باشد او بدان

رجوع میکند چون حسد و حقد و بغض و ریا و فحش و حرام و زنا و غیر ذالک من الکبائر و همیشه

کسے سستی پیدا میکند پس لائق این نفس ست که هوا او را همیشه قطع و قمع میتوان کرد کقول

الشاعر فاصرف هواها وحاذر ان تولیه ۞ ان الهوی ما تولی یصم او یصم یعنی

بشکن هوای آن نفس را و حاذر باش تا بر تو والی نشود بدرستی که اگر هوای او والی شود بر تو ترا

هلاک و عیب ناک سازد و هر وقتیکه نفس را از هوای او منع کردی شیطان از تو دور تر گردد

زیرا که نفس بمنزله دعوی کننده است و شیطان قاضی هر وقتیکه نفس از تو چیزے طلب کند

شیطان نمی‌تواند داد که قوت آبادانی تو نفس ست اگر نفس را خراب کنی تو خراب شوی پس از دعوی نفس و از حکومت شیطان اجتناب تمام حاصل کن کقول الشاعر ؎ ولا تطع منهما خصما ولا حکما ✤ فانت تعرف کید الخصم والحکم یعنی فرمان برداری مکن خصم را و حاکم را که بدی هر دو ظاهرست نفس آرزو میکند که طعام و شرابی باید شیطان گوید بده چون کسی بد هد نفس رنج و بیماری آغاز د و شیطان نیز گوید که زبان تو چیزی دیگر میگوید و دل تو بجایی دیگر یکساعت فراغت یابد و بعد ازان عبادت الله بجا آرد و همچنین اگر حلال نه باشد نفس طلب حرام کند شیطان حکم بران کند که آمدی قوای روح تو ست هنوز در توبه باز ست توبه میتوان کشید آورده اند که اکثر درویشان نفس را میدیدند بعضی بصورت سگ بچه و بعضی بصورت مارچه و بعضی بصورت شغال بچه چون از وی چیزی طلبیده که بیستی میگفت که من نفس توام درویش در حال سنگ و چوب بیدرنگ بر وی میکوفت اما هر چند که میزد کلانتر میشد و نمی مرد بعد از رنج بسیار درویش می پرسید که ای بدبخت بچه خواهی مرد گفت باین نمیرم بلکه اگر گفته مرا قبول کنی میرم و علی هذا مذکورست که شیخ احمد خضرویه در خلوت نشسته بود که کوس غازیان کوفتن گرفت تا هر که بغزا میرود اسباب را مهیا کند نفس مر شیخ را گفت که ترا نیز همی باید که بغزا و کافران توجه نمائی شیخ گفت ای نفس تو می پنداری که در خلوت طعام و شرابی دهم درانجا نیز نخواهم داد نفس گفت قبول کردم ولی باید رفت ای نفس در خلوت از مردمان جدائی در انجا نیز جدا باشم گفت قبول کردم و علی هذا القیاس هر چند که میگفت نفس قبول میکرد شیخ عاجز شده از دست نفس با دیر آورد و از خلوت بیرون دوید و مناجات کرد که یارب نفس از من چه میخواهد هاتفی آواز داد که اندرون خلوت بنشین و از وی بپرس تا بتو راست گوید نفس گفت یا شیخ دو عرض داشتم اگر شمشیر میزدی و جنگ خوب میکردی هر کسی تعریف تو میکرد و من کلان میشدم و باینکار تو اگر کشته میشدی من خلاص میشدم زیرا که من هر روز صد بار بمیرم و همه را تو قطع میکنی اگر یکبار تو بمیری شود خوب شود پس هر که امید مغفرت کند متابعت نفس اترک هر بقوله علیه الصلوة والسلام الاحمق الذی اتبع نفسه هواها وطمع المغفرة نفس و شیطان هر دو

دزدان اند چون یک دزد را بحکم پادشاه ببندی دزد دیگر از تو بترسد **بدان ای فرزند** که این چنین نفس کشته نشود مگر بتوبه که توبه عام اول زین نفس محو باید کرد هر که بر این مستقیم شود جزاء او بهشت گردد قال الله تعالیٰ ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی

**نوع دیگر توبه خاص** قال الله تعالیٰ یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا یعنی توبه و بازگشت کنید همگی ازینجاست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم هر روز هفتاد کرت توبه میکرد یعنی از جمله حظوظات و لذات نعیم دنیاوی **وایضاً** کفش حضرت پاره شده بود و پارگی را دوختن گرفت بعد از دوختن باز پاره کرده ماند که مباد که خاطر من از حظ دنیا جمع شود و بدین چیز مفرح شوم **وایضاً** روزی حضرت جامه پوشیده بود و بی بی عایشه رض گفت یا رسول الله بذات شریف شما این جامه بهتر نماید از بر خود کشیده انداخت که این حظ دنیاست **وایضاً** روزی حضرت رسالت پناه در رسید دید که بی بی عائشه رض پاره جامه بر جیب خود میدوخت گفت این چه کار است گفت یا رسول الله شما را جامه دوخته خوش می آید از آن دوختم حضرت چندان تبسم کرد که دندان مبارک او نمایان شد و گفت یا حمیراء الحال مرا قبض کردی که از لذات دنیاوی او را بازداشتی **بدان** که توبه عام از حرام است و توبه خاص از حلال و این را انابه گویند لقوله علیه السلام من سره ان یبسط له فی رزقه یعنی کسیکه کم خورد از نصیب خود و سر دنیا وضع کند خود را فاذعیه یعنی بخود بکشد کرده خود را یعنی مصاحبان و بدور جمع کنند **ساد** قومه پس بهتر و سرغنه قوم خود شود و درین هنگام توبه و نفس لوامه بکند و لوامه آنرا گویند که ملامت آرد بنفس اماره و جمود وش باز پروار شود و درین هنگام نفس بمنزله بهائم فرمانبردار میگردد پس نفس اماره از آن عاصیان است و لوامه از آن مومنان مطیع است **نوع دیگر توبه** خاص الخاص درین هنگام توبه از پندار عبادت است یا ایها الذین آمنوا آمنوا یعنی ای منافقان از ایمان ریائی اخلاص در دل پیدا بکنید تا شما را نفع کند و ای مومنان از اعمال ریا بازگشت باخلاص کنید و حظوظ نفسانی نکنید و ای مخلصان اعمال خود را از عجب و پندار نگاه دارید و امام جعفر صادق رضی الله عنه فرموده است که عاصی بعذر قریب برحمت و مطیع بعجب بعید از

رحمت و عاصی ست و طالب را باید کہ از احوال آدم و شیطان خبردار باشد زیرا کہ گناہ

شہوت بود آمرزیدہ شد و گناہ ابلیس از عجب و پندار عبادت بود کہ خلقتنی من نار و خلقتہ من

طین و انا خیر منہ تا بلعنت ابدی و عذاب سرمدی گرفتار شد و خطاب علیک لعنتی الی

یوم الدین بر و فرود آمد و درین ہنگام نفس را ملہمہ گویند کہ ہرگاہ کہ نفس عجب و پندار عبادت پیدا

کند از ان توبہ و استغفار کند کما قال اللہ تعالی فالہمہا فجورہا و تقوٰہا یعنی طالب را باید کہ

ہمیشہ در غم و اندوہ گناہ آن نفس باشد ہر گاہ کہ نفس عجب آرد از ان بتقوی بکشد بلکہ کشف و

کرامت در خلوت نیز حظ نفس ست ازین درگذرد و در عوارف المعارف مسطور ست کہ ہر کہ

بنیت کشف و کرامت در خلوت در آید ہمان نیت او را بہ گمراہی میرساند و شیطان پای او دستگیری

کند و این از ان اولیاء اللہ ست کہ ہمیشہ در غمخواری استقبال میباشد آوردہ اند کہ مالک

دینار یکے از مریدان امام محمد واسع رح بود و در منا قب امام محمد واسع گفتہ اند کہ روزی آتش در دہ

افتاد تا کہ تمام مردہ سوختہ شد امام نعلین او در پای کرد و بے تکلف بر سر کوہ آمد و بنظارہ این

مردم مشغول شد و گفت کہ گران باران ہلاک شدند و سبک باران نجات یافتند بس ہمچنان ست

کار ما و شما ایشان در دنیا و آخرت اما بعد از وفات یکی از صاحب آن بخواب دیدش کہ امام

محمد واسع در عقب مالک دینار میرفت مالک دینار را پرسید کہ واقعہ چیست کہ مرشد شما عقب

و شما پیشتر میروید گفت من ہمیشہ جامہ کہ پوشیدم وا و در یک زمستان دو قمیص بالای یک

دیگر پوشیدہ بود ایضًا نوع دیگر توبہ خاص الاخص قال قائل وجودک ذنب لا یقاس بہا

ذنب اخر و قال الشبلی کل اناس یتوبون من الذنب وانا اتوب من لا الہ الا اللہ زیرا کہ لا برای

نفی ست و نفی برای شک ست زیرا کہ نیست گفتن بر ذات حق جل و علا نیست را جیست چنین نیست

گفتن اثبات حق باید آن نیت در وحدتنا و اثبات نیست و کلمہ الا برای استثنا ست و

در استثنا مستثنی منہ می باید این نیز عیب ست پس شایان اینست کہ نہ نفی گوید نہ

اثبات بلکہ اللہ را بر زبان راندہ باشد و چون الوہیت اللہ راست در کل احوال انبیا دیگر

غیر را حق و آنچہ بظاہر گفتہ اند از برای عوام الناس گفتہ اند و از برای او کردہ اند چنانکہ آدم صفی

اللہ از جہت آداب ربانی میگفت ربنا ظلمنا انفسنا و حضرت رسالت پناہ صلعم چنین

کثرت استغفار میگفت از جهت آنکه عامه خلق متابعت ایشان کنند و درین هنگام نفس را
مطمئنه گویند و این نفس پیغمبران است که در کل احوال نفس ایشان چنان بحق اطمینان گرفته
بود که در فراغت و مشقت نمیدیدند مگر حق را چنانکه زکریا پیغمبر را کافران در پیش انداخته بودند
تا او را بکشند زکریا درختی دید گفت ای درخت مرا امان ده درخت دو نیمه شد زکریا دران میان
آمد کافران اره را بر سر درخت نهادند تا او را دو حصه کنند خطاب حضرت عزت برو شد که
چون بغیر از من امان خواسته حال تو این شد اگر آواز کشی مدعی کذاب باشی ازان ہیبت
از بریدن وجود خبر نشد زیرا که اولیا را بمراتب خود و انبیا بمراتب خود هرگاه که در مشاهده
محبوب از خود خبرے داشته باشند آن خبر حجاب اکبر است میان محب که العلم حجاب الاکبر
ازان است و وجودک ذنب لا یقاس بها ذنب نیز عبارت ازان است واللہ اعلم بالصواب

## فصل دوم در علامات پیر کامل و لوازم آن بدان ایفرزند که طلب

حق در متابعت رسول اللہ است صلی اللہ علیه وسلم لقوله تعالی قل ان کنتم تحبون
اللہ فاتبعونی پس هرکه بغیر متابعت رسول اللہ به سبب شیخزادگی و سیدزادگی خود را پیر و
پیشوا سازد او ضال و مضل است کما قال الجنید للشبلی یا شبلی اذا رایت صوفیا
ولم یکن بین یدیه تفسیر و علی یمینه احادیث و علی شماله کتب الفقه فاعلم انه
شیطان و ما صدر منه مکر و استدراج یعنی هرگاه که یکی از افعال و احوال و اقوال و برخلاف
این مذکورین باشد آن صوفی را بشیطان منسوب کرده اند و ازان اجتناب تمام می باید زیرا که
پیر و پیشوائے را نشاید کما قال اللہ تعالی واعرض عن الجاهلین و چه خوش گفت آنکه گفته
فرد سگے کمتر شود از غول یا کمتر باشد ازان کسے که کند اختلاط با عامی ۞ و در تفسیر
این آیت آورده اند که الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس یعنی
شیطان بر دو نوع است شیطان جن مشهور است و شیطان انس شیخ جاهل که بدی آن در
خفی است و بدی این در اظهار پس پیر کامل را اول اعمال و اقوال و بطریق مذکور موجود
می باید بعد ازان او را لازم است که از چهار علم آگاه باشد و بعد ازان برجائے آمدن امور
پیری او منحصر به چهار شرط است اگر این شروط درو موجود باشد پیرے را شاید والا دست ابله

بجهت آنکه تا ضال و مضل نگردد اول علم تفسیر و احادیث را تمامه دانسته باشد یعنی آیت ناسخ
و منسوخ و معمول به را انشد یگر اشتباه میتوان کرد زیرا که ایمان آوردن بکلام الله فرض ست
و بتمام کلام الله عمل فرض نیست چنانکه بعضے بدبختان آیت قرآن را بحسب حیله و توجیه برای
رواج احوال خود می آرند و قرارگاه خود میسازند پس پیران او دانسته باشد که این آیت در فلان
واقعه نازل شده است و این بدان شان ست و این معمول به است تا مریدان خود را در
شک و ریب نیندازد و علم احادیث را نیز همچنان دانسته باشد که این حدیث در کتبهای
صحیح یافته شده است و یا این حدیث در کتبهاے صحیح یافته نشده است زیرا که بهر حدیث
متابعت نمیتوان کرد و حضرت امام یوسف را ده هزار حدیث افترا پیدا بود و هر که زبان
می جنبانید امام میگفت که فلان حدیث افتراست و فلان صحیح ست و علی هذا قاضی شمس الدین
از مرشد خود شیخ شرف الدین ابو علی پانی پتی سوال کرد که چشتی چرا مرید خود گفت بگوی
لا اله الا الله چشتی رسول الله شیخ شرف الدین گفت این محض دروغ ست زیرا که چشتی
مرد محقق و عالم بود از وی چگونه این سخن در وجود آمده باشد این کسے افترا بد گفته باشد
و جاے گریه خود کرده باشد و این درست نیست زیرا که بر خدا و رسول افترا نیز میگویند کما
قال الله تعالى ومن اظلم ممن افترى على الله كذبا - وقال عليه السلام من حدث
بحديث ما احدثته به فهو احد الكاذبين مصطفی سرور انبیا چنین فرموده ست قول او
شنو بگوش ✻ هر که عمدا دروغ بست بمن جاے خود را گو بگیر در آتش ✻ و این ظاهر ست که
اکثر مردمان آیت کلام الله را بغیر محل حجت میسازند و آن کفر محض ست اگر اعتقاد بر آن
داشته باشد چنانکه قصه نصوح بالا گذشت و یا چنانکه بعضے حشویان در باب تعدد
قال گوی آیت را حجت می آرند این نیز کفر ست و یا بعضے صوفیان جهال این آیت را حجت سماع
فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه و این آیت را در باب سماع ملاهی
می آرند اگر اعتقاد بر آن داشته باشند کافر شوند زیرا که شان نزول این آیت بجای دیگر
است پس پیر دانا باشد تا این قصه با مریدان فقرش نیاید و هم علم فقه را تمامه دانسته
باشد حتی که اگر یک مسئله فقه نداشته باشد شاید که بر خلاف آن مسئله کاری بکند پس هر اختلاف

شریعت قلیل وکثیر ظاهر شود و از مشائخان کبار در سلک پیران نشمرده اند چنانکه
مردی از سنه ماضی درویشی بود بکرامت مشهور تا که اگر کور و لنگ و پیس در نظر او گذشتی صحت
یافتی بایزید بسطامی با جمیع اصحاب بزیارتش روان شد اما چون بر در حجره اش رسید آن
شیخ از خانه برآمد و بطرف قبله آب دهن انداخت بایزید بسطامی بدون دستگیری مکرر و
از آنجا بازگشت یارانش گفتند چرا گفت از او شرب شریعت خبر ندارد و این همه کرامات او مکر و
استدراج است زیرا که پیر تا خود دانا نباشد و خود را نجات ندهد پس مریدان را چگونه
بیاگاهاند و نجات دهد قال علیه السلام لکل شیء عماد و عماد الدین فقه پس پیر عالم باشد بلکه
اگر آیت کلام الله و حدیث نبوی بحسب مخالف باشند شاید که عمل با حادیث کند زیرا که ادراک
او در کنه حقیقت قرآن نمیرسد کقول الشاعر جمیع العلم فی القرآن لکن ❊ تقاصر عنه
افهام الرجال ❊ و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را خود بیان بود و اگر احادیث
نبوی و روایت فقه در اختلاف شوند عمل به روایت فقه بتوان کرد زیرا که احادیث نیز احتمال
دارد و عقول مایان از ادراک آن معانی کوتاه است و امامان ماضی که قریب بحضرت صلعم بودند
و عالم تر از مایان بودند عمل بگفته ایشان بتوان کرد سوم علم مناظره را نیز دانسته باشد عقیده
خود را و عقیده مریدان را از فساد آن نگاه کند و هرکه بیدینی با وی بحث و مناظره کند
بعلم مناظره او را رد کند و یا مرید او قولا لغرض با بیدینان باز آرد زیرا که اکثر مریدان بدعت
این زمانه چنان بقول پیر اعتقاد دارند که اگر ایشان را کلمه کفر تلقین کند تلقین خواهند کرد پس
پیر را باید که اول ایشان را ازین بیاگاهاند که اگر من گمراه شوم شما از من باز گردید و متابعت
من نکنید چنانکه بایزید بسطامی مریدان خود را میگفت که اگر من سخن نا موافق شرع گویم مرا
بکشتن رسید و باید که مرید نیز بالهام فریفته نشود که احتمال الهام را رواج نیست و الهام جز
پیغمبران بود چه در عمدة العقائد آورده است الالهام لیس سببا للمعرفة وکذا تقلید
شیخ الجاهل و اگر علم نحو و صرف را نداند جمله علومش ناقص شود زیرا که هر او چیزی که در دین باشد یا
بآیات مفسرین نسبت انداز است که اعراب غلط خوانده میشود و یا کلام الله را میخواند چند جا
در کلام الله با اختلاف اعراب کفر لازم میشود چنانچه تلفظ را دانسته باشد و آن هر فرض و روح را گویند تا

ازان نیز خبردار باشد زیرا که دراکثر اوقات چون کشف اطوار روح شود مریدان آن را
صفات یا ذات دانند کافر شوند یا چون ذات روح را به بیند گوید که ذات حق را دیدم
کافر شود پیر عالم باین مراتب باشد تا مرید را لغزش ندهد که وصول بین الحق والعبد وصول
بجسم نیست بلکه وصول مراتب ست وحق تعالی همچون جسم وجوهر نیست ضد جسم وجوهر ست
که وصل وفصل ندارد وازینجاست که وصول جسمین بهم ممکن نیست که الضدان لا یجتمعان
وشناسای ذات وصفات باشد زیرا که باری تعالی جسم نیست که وصول او بجسم فهم کرده
باشد بلکه وصول او بصفات اوست وصفات او از ذات او امتیازی ندارد پس وصول او بی
وصل وبی فصل باشد زیرا که اگر او را بمکان وصول گوئی کفر محض ست که اشارت بدو وجهت
کرده باشی واگر وصول قید در مکان گوئی بجهت کرده باشی زیرا که مکان حادث ست واو
قدیم وقدیم را در حادث بقید آوردن کفر محض ست وچون دو جسم باشد وصول وبینین
باشد که ذات وصفات از یکدیگر امتیازی ندارند ووجه عدم تسمیه صفات بعین وغیر از آن
است که او تعداد دارد وذات با تعدد والاتحاد لیکی بیش نیست بدان ای فرزند
چون پیری یابی که بدین اوصاف مذکور موصوف باشد پس او را از چهار شرط که بین
المشائخ متعارف ست پس اگر چهار دارد همه شروط را پس او کامل ومکمل ست واگر یک
شرط ازین شرطها ندارد پیشوایی را نشاید شرط اول آنکه بعد از علوم ریاضت بجای
آوردن که العلم بلا عمل کالشجر بلا ثمر یعنی در توبه آتش مجاهدات نفس را گداختن ودر مصباح
نظر حق بر ما سوی الله را سوختن شرط دوم آنکه بعد از ریاضت در پیش مرشد سلوک
رود که او نیز همچنان باشد وتربیت آن ور حق این کس با نواع بوده باشد یعنی بانواع
انواع خدمت فرماید وتربیت دهد تا پختگی پیدا کند شرط سوم عنایت یعنی چون
این کس بغایت ریاضت اکثر خدمت بجای رسد که عنایت الهی بر وی نازل گردد وآن شخص
باحوال واگاه شود که این کس عنایت گشته که من بعد خود لغزش نیابد ونه کس را لغزنده
سازد واگر اجازت داده شود مریدان را بجای خواهد رساند شرط چهارم اذن پیر
کامل ست وآن آنست که آن پیر اذن نیز از جایی آورده باشد ونسبت بدست بازمان

مسئله دربیان شرائط پیر کامل مکمل

محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و آن ست که سیدزاده و یا شیخ زاده و یا ملازاده کامل و مکمل
باشد بل کامل کسیست که از خدمت اوّل حاصل کرده باشد و معلوم باد ولی فرزندگی
بغیر این شروط ارچه کس پیری را نشاید و آن نقل که در اکثر جا مسطور ست من لا شیخ له
فشیخه الشیطان آن در شان کسی ست که خود پیری و پیشوائی کند و اوّل از کسی نه آورده
باشد پس این چنین کس را شیطان گمراه خواهد کرد و اگر مشائخان کبار چون اویس قرنی
وغیر ذلک اگرچه مستجمع این جمله شروط بودند از علوم و ریاضت امّا چون اوّل شیخ برایشان
نبود از ایشان خانواده نماند قال الله تعالی فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یعنی در
روز قیامت صدور نه گفته نشود که فلان سیدزاده یا فلان شیخزاده و یا فلان عارف زاده
و بیارید بلکه گویند آنچه عمل کرده است در حساب آرید قال علیه الصلوٰة والسلام من ابطاء
به عمله لم یسرع به نسبه یعنی هر که را عمل از دست رفته نسب او را دستگیری نکند خصوصا
درین زمانه فساد که اکثر آدم صورت و شیطان سیرت بر سجاده پدر و پدر کلان خود نشسته
و خود را پیر و پیشوای جهال ساخته اند و از جهت جمع کردن مال و ناموس دنیاوی
دین خود را در باخته اند و از جهت ازدیاد رغبت مریدان بعضی میگویند ما در پایم شما را
بجا مالید چون جامه پیر با رسد بیشک پاک گردد هر گاه که گناه در وجود شما آید بر وی ما دیده
شود پس ما هر مریدی که بدین اعتقاد کند کافر گردد و علی هذا القیاس اکثر مشائخان جهال چهار
رکن شریعت را خراب میکنند و بعضی چون پادشاهان بر تخت می نشینند و مریدان بفوج فوج
و بهجوم در پیش و پس میشوند و چون مریدی یکی ازین جهال شود و سائر پیران را به نظر پستی نگر
و گاهی از پیری دست بکشد و بمرید دیگر اعتقاد میکنند و ایشان خبر ندارند که پیغمبر فرموده است
صلعم که هر که یک مسلمانی را منکر شود کافر گردد و ازین خبر دارند که با پیر یا مسلمانی هم بغا
پیر را خدمت کرده بود و در آخر ایام امام جعفر صادق رضی الله عنه بود و از ان پیری او و معلوم باد که فوج
فوج رفتن بیعت کردن هیچ از سنه چنین نشد و این اولیا سلف بعضی را او راز ده و بعضی را
بیعت نفر صغیره بود و نه از حجا مشائخان سلف گفته اند که هر پیری را اگر خلیفه بسیار باشند
نشانی او اعتزال ست پس اگر مریدی اگرچه از گناه عوام کشیده جای کرده مسلمانی

دروغ گفته باشند ایشان را بر خود گواه کن توبهٔ تو قبول شود حاجت رفتن به پیر ندارد
کما قال الله تعالی انتم شهداء الله فی الارض و اگر عزم آن داری که من نیز پیر شوم پس
اول این چهار علم مذکور بدست آر بعد ازان در خدمت پیر کامل شو چنانکه بایزید بسطامی را پرسیدند
که چه پیر گشتی بزرگترین عارفان شدی که سلطان العارفین نام تو شد گفت آنچه از علوم ست
بتمامه دانستم بعد ازان خود را بخدمت پیران کامل به پروردم تا بمقام عارفی رسیدم وای
فرزند اگر در پیش نظر پیر توبه بزبان گوئی و چون برگشته آئی آنچه انواع ذنوب و عصیان ست
از تو در وجود آید بجز ضلالت حاصل نه آری و بعضے خانقاه درست کنند و مریدان در خلوت
در آرند که محض عامی و جاهل باشند یکے ازان جاهلان گویند حور و قصور و باغها و درختان
گوناگون دیدم و بعضے ازان گویند پیغمبر و چهار یار و سائر پیغمبران و پیران را دیدم و بعضے
گویند که صفات حق را دیدم و بعضی گویند ذات حق را دیدم و از مقام موسی در گذشتم او صفات
دیده بود و ما ذات او دیدیم بلکه درین زمانه بعضے سگ سیرتان گوه میخورند و عامیان جاهل که
بدتر از کافران اند باور میکنند که ما از مقام محمد مصطفی در گذشتیم و ازین خبر ندارند که هر انبیا را
چهار مرتبه از اولیا فاضلترست و درجائے که انتهای اولیاست ابتدای انبیاست و درجائی که ابتدای
محمد رسول الله ست انتهای سائر انبیاست اے فرزند زنهار صد زنهار که از مرشدان این
زمانه دورتر باشی تا ایمان خود را بهلاکت ندهی و گمراه نگردی و عادت این ناقصان این ست
که گفتار و کردار بر خلاف شرع میکنند و میگویند که کمینه مرید ما بمراتب منصور حلاج رسیده ست و
از احوال منصور خبر ندارند که او را بسنگ و چوب بے کوفتند بجز تبسم و خنده چیزے نمی گفت و اگر
ایشان را کسے چیزے گویند که افعال شان ناموافق ست بجز قهر و غصه کلے ندارند و شمشیر را
محکم میکنند و میگویند که اگر عالمان کشته بشوند دین حق اظهار یابد پس این هنگام کافران
باشند **قصه منصور حلاج** بشنو که نام او حسن بود و نام پدرش منصور بود اما چون حق تعالی
بدو یاری کرد نام او را نیز منصور کردند آورده اند که از اول استعداد این داشت اما در
هشتاد سالگی در طلب روزی گذرش بر مستوره افتاد که دائم المدام بعبادت الله مشغول بود
چون شب شد دید که جامی از غیب پیدا شده آن مستوره نوشیدن گرفت و منصور از عقب

فریاد زد که فقیر را بی نصیب مکن قطره از آن در کام او انداخت چنان بحالت استغراق
رسید و در توحید او مستغرق شد که ندید مگر حق را و در حال انا الحق گفتن گرفت و بعد
از آن پنجاه سال درین حال بود و در پنجاه سال بر پنجاه اقلیم رانده شده بود و بعضی از آیات
عالمان او را میراندند باقلیم دیگر میرفت و چنان اثر توحید پیدا شده بود و سرایت کرده بود
روزی در بازار میگذشت توده پنبه بنظر دید بمحض نظر پنبه جدا شد و چون چوب خشک خرما
میدید در حال سبز میشد و خرما پخته شده میریخت و مریدان میخوردند و گاهی که مریدان گرسنه
میشدند دامن او را میگرفتند خرما از آن می بارید بعضی را مریدان میخوردند و بعضی را توده کرده
بر جای ماندند روزی هشتاد مریدان او بدو همراه بودند یکی از آن میان گفت که آرزو میدارم
که اگر سر گوسپند بریان می بود در حال بعدد هر شخصی دو نان و یک سر بریان از غیب پیدا شد
گفت که من همراه شما و شما گرسنه باشید و گاهی دست را از کرده هم پر کرده میگرفت در ریش را نثار
میکرد و دو سال مجاوری حضرت مکه مبارک کرده بود و از شدت گرما پوست و گوشت او میریخت
وازو ریم میرفت و آورده اند که او در هیچ مذهب نبود بلکه هر کاری که در چهار مذهب
مسلم می بود همان را در عمل آورد و آورده اند که روزی قاضی زمانه او را سیصد چوب زد و از
هر چوب آواز می آمد که لا تخف قاضی همچنان بر یک قرار میزد و خواجه عثمان مکی که مرشد او بود
پدر منکوحه او بود میگفت که من از منصور بجای معتقد تر گشتم که از هر چوب آواز لا تخف می شنیدم
بدان کرامات او التفاتی کرد و همچنان بطریق شرع او را میگرفت روزی جنید بغدادی رح
گفت که ای منصور ازین سخنان برگرد و الا بردار خواهی شد گفت وقتیکه من بردار شوم تو مفتی
خواهی شد مسطور است که یکجا اکابر اولیاء الله جمع شده بودند و بجگلی فتوی بقتل او دادند
و آن زمان پادشاه هارون رشید بود قاضی امام یوسف ح بود و او را گرفته در بندیخانه انداختند
دو دست و پای او را بزنجیر و چوب محکم بستند چون درآمد چهار صد در بندیخانه بودند گفت
ازین خانه برآئید ایشان گفتند بسته ایم جنبیدن نمی توانیم چون بنظر غضب دید آن همه
آلات آهن گداخته شدند گفتند راه نیست چهار صد جای خانه سوراخ شد گفتند باز شناخته
بیارید رنگهای همه ایشان مختلف شد که هیچکس ایشان را نشناخت حتی که در خانه آمد

هزار علامت و نشانه اهل بهشت ایشان را قبول میکردند ایشان گفتند یا منصور با یاران اخلاص
میکنی تو چرا نمیروی گفت شما بشومیت نفس گرفتار شده اید و من بواسطه محبت فانه محبت کجا
شده ماه در بندیخانه بود هر کس که در بندیخانه میکردند در کل اوقات طبقها پر از الوان نعمت می آمدند
و آن بندیوانان میخوردند اگر حکم کشیدن بیشتر از جهت فراغت بیرون نمی شدند روزی صاحب
سجن در رسید و دید که زنجیرهای آهنین بر جای منصور رفته واقعه را بپادشاه باز نمود گفتند مگر
کذاب بود گریخت بعد چند روز صاحب سجن رفت و دید که آن بندیخانه مضمحل شده است که نه نام
دیوار مانده است و نه نشان خانه واقعه را نیز بپادشاه باز نمود هر چند تفحص کردند بندیخانه را بر
جای نیافتند بعد از ان چند روز صاحب سجن رسید و دید که منصور زنجیرها در دست و پا نشسته
است و عمارت نیز بر جای است ایشان از و پرسیدند که دیوانه روز اول تو کجا بودی و روز
دوم عمارت کجا بود گفت روز اول به پیش خدای رفته بودم و روز دوم خدا آمده بود از غلبه
تجلی او عمارت بندیخانه غائب شده بود و بعد از ان شب چون منصور حلاج در خواب شد و دید که خیمه ایست
و سر آن خیمه قریب بآسمان است و دامن آن خیمه تمام دنیا را گرفته است اما حضرت در ان خیمه
نشسته است گفت یا رسول خدا این چه خیمه است گفت این خیمه شریعت است گفت و در سر این خیمه
سوراخ مینماید چرا است گفت چون باشد تو و امت من از شریعت بگردد سر این خیمه سوراخ میشود
گفت یا رسول الله این سوراخ بچه پوشیده شود فرمود هر که سر خود را در ان نهد پوشیده شود منصور
گفت سر من عذرا این باد چون روز شد بایزید بسطامی بر وی در آمد در حال پیش او سجده کرد
منصور گفت من سجد لغیر الله فقد کفر چرا به پیش من سجده کردی بایزید گفت من به پیش تو
سجده نکرده ام بلکه تو آئینه بودی در تو حق را دیدم منصور گفت چرا بقتل من فتوی نمیدهی گفت
یک فتوی من چه باشد که یک کم صد هزار فتوی جمع شده اند کاغذ را از و گرفت و فتوی پشت
او نوشت که من بدل دینه فاقتلوه بایزید و پیش او ایمان شد گفتند چه حالت است گفت
فتوی بخود نوشته داد و صد هزار اولیاء الله بیک کرت روان شدند بحضور و او روان شدند انا
الحق میگفتند چون نزدیک بندیخانه رسیدند منصور زنجیرهای آهنین شکسته بیرون
آمد و گفت مرغ بوده ام مرا بسته بریدا و را به پنجاه رسن ببستند و هر رسن را دو سر باندند با صد

کس او را گرفتند و چون نزدیک دار رسید هر چه بر زبان او گشادند و بر سر دار رفت
پسرش پرسید که من چه کار کنم گفت همان که ذرة من علم الباطن یوازی عمل الثقلین
علم الحقیقة و مریدش پرسید که من چه کنم گفت بر نفس خود زور آور باش و الا النفس بر تو زور آوری
کند و دیگر کس از و پرسید که عشق چیست گفت امروز و فردا و پس فردا خواهی دید یعنی امروز بر دارم
و فردا ریزه ریزه کنند و پس فردا در آب اندازند پس هر که دعوی عشق و عاشقی کند تا بدین حال
راضی نشود و بقول الشاعر ع اسرار خدای چون بیدار نگویند و چون بر دار شد جنید
از و پرسید که هر شب پانصد رکعت نماز کردی و درین شب هزار رکعت چرا تو خود را بخلاف
می پیچی گفت درمیان ما و او صحبت که شما را بران اطلاع نیست یعنی برای او و اینکردم بعد
از آن اول دستهای او را ببریدند خنده کرد و گفتند چرا گفت برای مناجات بود دعوی مناجات
ساقط شد و چون پایش ببریدند نیز خنده کرد گفتند چرا گفت که این برای عبادت بود دعوی
عبادت ساقط شد و چون هر دو پایش ببریدند هم خنده کرد و گفتند که چرا گفت بدین حق تمنا
بود ساقط شد و چون بر وی سنگباران کردند هر سنگ انا الحق میگفت و آن وقت نیز انا الحق
میگفت و هر قطره خون که ازو افتاد صورت انا الحق نوشته میشد بر اندازه سنگ
و نظاره کنندگان نیز انا الحق میگفتند دران حال دستهای را بر روی مالید گفتند چرا گفت مرد
زرد روی می باشد تا من زرد روی نباشم و دستها را بر یک دیگر مالید یعنی طهارت کردن
گفتند که چه میکنی گفت رکعتان فی العشق لا یصح وضوءها الا بدم نفسه و در وقت قتل
آورد والله اکبر گفت جان بحق تسلیم کرد و روز دوم او را پاره پاره کرده در آتش انداختند آتش
نیز انا الحق میگفت و میسوخت روز سوم او را در آب انداختند دریا بتمام برگشت که مر او را
هلاک کند اما چون پیش ازین مرید خود را آگاه کرده بود برین چنان و چنین گذر در آید
که خرقه مرا روبروی دریا بری تا تمامه خلق را مضرت نرسد مریدان خرقه را بر روی دریا آوردند
دریا برگشت و گوشت باقی ماند بعد ازان نماز جنازه اش بجای آوردند و دفن کردند بعضی
از مشایخان در خواب دیدندش گفتند خدا با تو چه کرد گفت مرا بیامرزید گفت او را
در پیش تو که حاضر شد گفت اول شبلی آمد و گفت ای منصور من نیز دعوی بهتری

میکردم و تو دعوی خدائی من مردود و تو مقبول چرا گشتی گفت ای ملعون تو در مشیت
دوئی بودی خود را هم میدیدی او را هم اما من خود را نمیدیدم مگر او را گفت
کسانیکه ترا میزدند ایشان را چه حال باشد و کسانیکه شما را نزدند حال ایشان چه باشد
گفت آنانکه میزدند ایشان را ده بهره شد یکی او شریعت که شریعت من کرده بود و دیگر از
حقیقت که همی انا الحق میگفتند و آنانکه نمیزدند ایشان را یکصد بهره شد از حقیقت و از شریعت
نشد زیرا که ایشان حقیقت من میدیدند و از شریعت محروم ماندند پس ای آزاد زندان این
بدبختان که خود را بمنصور حلاج نسبت میدهند منصور از سر دار سر نتافت و با این زشتی که بوده وجود
او معرفت آن از خلقی نهفته است تا بسیار پاک نشوند و این بدبختان اگر کسی یک چوب بزند
اگر قوت داشته باشند بمقابله آن زخم شمشیر را کنند و الا دو صد فرسنگ اند دور تر گریزند
و منصوریان را میکشیدند و خود بیرون نمی شد و بعضی ازین بدبختان سرود ملاهی را
حلال دانند و گویند که مایان عاشقانیم این محض کفرست لقوله علیه السلام الملاهی
حرام والجلوس علیها فسق والتلذذ بها کفر و ایشان استماع ملاهی روا دارند بلکه رقص
کنند و شوریده حال پیدا کنند و گویند که ما را حال دست داده است و درین میان
ایشان را چیزی از غیب مکاشفه میشود چنانکه بهشت و دوزخ و کرسی و عرش و این
همه اطلاعات شیطانی ست و در شرح مشارق مسطور است که رقص حرام اتفاقیست
و در قانع البدعت آورده است که شیطان گفت خود را دو بار آنکس میکنید پس آن
میشنود و مستی شیطان دیگر آغاز میکنید و نعره میکنند و ... آنند و عام خلق
ایشان را عاشق میدانند و حرام اتفاقی را حلال میدانند کافر شوند و بعضی ازین
طائفه آلات ملاهی را در میان آرند بلکه جوانان امرد را در پیش خود می آرند و یا
امرد و از وی غزل خوش آوازی میشنوند این نیز حرام اتفاقی است زیرا که اصحاب رسول
رفع صوت را بتلاوت قرآن نزدیک حبیب خدا قرآن منع میکردند چگونه بدین جاهلان بد
بخت روا باشد و وجه تحریم این و جمله و اکثر کتابهای فقه مسطور است نظر باید کرد چنانکه
مختار الفتاوی و تفسیر کشاف و سائر تفاسیر و تحفة الفقه و بستان ابو اللیث سمرقندی

نسبت سماع رقص کردن حرام اتفاقی است

وغیر ذلک من الکتب المشهورة و در فوائح البدعت آورده است که آنچه بعضے صوفیان
جاهل در رسالها آورده اند که در پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم قوالان سرود
زده اند و حضرت رقص کرده بود این لفظ محض کفر است و افترا و بهتان میگویند بر
حضرت زیرا که اگر چادر مبارک حضرت از تن افتادے تا هفت سموات سوخته میشد چنانکه
در قصه چهل تن این گفته شود انشاء الله تعالی دیگر اگر رقص حضرت کرده می بود بر ما واجب
و یا سنت می شد زیرا که آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم کرده است از فعل و قول و یا غیر ذلک بر ما
سنت است یا مستحب پس رقص سنت می بود و حال آنکه در کتابها فقه حرام اتفاقیست و آنچه
در بعضے رسالها نقل از کشف المحجوب کرده اند که امام اعظم ابو حنیفه رح سماع را حلال داشته
است و شیخ الاسلام لهانوری قدس سره میفرماید که تمام کشف المحجوب را از اول تا آخر فصل
بفصل بلکه کلمه بکلمه حرف بحرف در تحت نظر آوردم و ندیدم اگر در و بوده باشد هم دروغ
باشد زیرا که در صد هزار کتابها فقه حرام نوشته اند و اگر در وے حلال باشد از مصنف
غلط گفته باشد و یا خلاف فقیهان مسئله آورده باشد و آن کذب محض است و قصه
چهل تن اینست که ایشان از امت حضرت عیسے علیه السلام بودند بلکه امت او ازین بیشتر
شنوده آورده اند که روزے حضرت عیسے بر کناره دریاے میگذشت بیست و نه کس قصاران
دران نواحی جامه میشستند چون حضرت عیسی را دیدند تمامه ایمان آوردند و چون بکناره
دریا ثانی بگذشت ده کس قصاران از انجا مسلمان شدند این همه یک کم چهل کس شدند
و یک کس همان بود که چون حضرت عیسے در گهواره سخن میکرد زنے با پسر طفل در پیش
او ایستاده بود گفت عجب مکر است مکر زنان که پسر را در سخن در آرند و ایشان ساکت
نشینند فرزندش در حال گفت لا اله الا الله عیسے روح الله اے مادر من که سحر کرد
مادرش گفت چه خوب است دران ساعت مسلمان شد و آن فرزند را نیز همراه عیسی نهاد
با آن همه چهل کس شدند و در گنبد دیوار می بودند چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
سلم در شب معراج میرفت بد انجا رسید و در آن گنبد را کوفتن گرفت گفتند کیستی گفت منم
محمد گفتند درمیان ما منی نگنجد جبرئیلش گفت بگو که منم خادم الفقرا چون حضرت

چنین گفت در را باز کردند حضرت ع درآمد گفتند که چون خادم الفقرا یعنی واثله کوچک را بایان
بخشش کن جبرئیل حضرت ع را تعلیم کرد پارهٔ آب را گرفت و آن واثله را دران آب بپالید
تا آب شد و آن آب هر یک را ذره ذره چشانید گفتند آمنا خادم الفقرا او بوده بعد
ازان یکی از ایشان طاس ادر پیش نهادند و رگ دست برکشاد در حال از هر چهل
کس همچنان رگ کشاده شد و خون همه در طاس فرو میشد حضرت رسالت پناه ع را از یگانگی
ایشان همچو شوق پیدا شد سر جنبانید حتی که دستار مبارکش بجانب قفا آمد و نیم سر او
برهنه شد بمجرد برهنه شدن تا رک سر آن گنبد بسوخت و مهتر جبرئیل ع آن دستار را محکم
گرفت نه افتاد و گفت یا رسول الله اگر تمام سر شما برهنه شده بودی تا سبع سموات و عرش
و کرسی همه سوختندی و این تنبیه است بر آنکه هرگز سر حضرت از روی شوق و محبت برهنه
نشده بود و نه جامهٔ او بر زمین افتاده بود زیرا که رقص کردن و سر برهنه ساختن و جامه
را از تن بدر کردن خلاف شرع است و خلاف شرع هرگز از حضرت ع در وجود نیامده است
و آنچه ایشان حجت می آرند که فلان مشائخ رقص و سماع را رائج داشته است و ایشان
اقرار بدان مشائخان میکنند پس ایشان را نیز حجت آن مشائخان نتوان بجا
آورد که آن صاحبدلان ندیدند که حق را چنان که بایزید بسطامی انکار روا نمیکرد
و از اولیاء الله منقول است که سماع را چند شروط است اگر تمام بر جای باشد
متابعت بایان کنند و الا ضلال مضل باشد شرط اول آنکه همه مجالس اهل علم باشند
حتی که مسطور است کسیکه حافظ قرآن نباشد او را مرید نتوان گرفت و در عوارف
المعارف آورده است مرید وقتی مرید گردد که در بیست سال هیچ گناه از نوشته
نشود یعنی هیچ گناه از و در وجود نیاید شرط دوم اینکه همه اهل آن مجالس فانی از خود
و باقی بحق باشند و فنای ایشان وقتی معلوم میشود که هیچ تهمتی بر داشته کنند و هیچ
بغض و کینه در دل ایشان نباشد کقول الشاعر فرد رفت زمستور بیک جمله صفات
بشری چونکه همه ذات بود باز همان ذات شده یعنی چنانکه اکل و شرب اثر هیچ بر ده کاند بسر
این اهل گردند و یا شیخ کامل دران میان داشته باشد که او بصفت مذکور موصوف

باشد پس ایشان را صحبت او مکنید در مذهب درویشان باک ندارد سوم شرط اینکه قوال
و نغمه گوی نیز مانند ایشان باشند هیچ طمع دنیاوی نداشته باشند و از حظوظ نفسانی
با ایشان خبر نباشد شرط چهارم اینکه همگی ایشان با طهارت باشند که الوضوء سلاح
المؤمن و بی وضو سلاح شیطانی با ایشان کارزار کند شرط پنجم آنکه در میان جوانان امرد
نباشد شرط ششم آنکه دران میان زن نباشد و نه در جایی که زنان ایشان را ببینند
شرط هفتم این که در جایی باشند که روزن نداشته و در پوشیده باشد بلکه آواز ایشان
نیز کسی نشنود و این بدبختان در میان جمع مردم از زنان و مردان صغیر و کبیر بجایی آرند که
زن و مرد و کودک را در رقص میدارند چگونه از ریا خالی باشند و چگونه از ضلالت نجات یابند
شرط هشتم اینکه بردبار و حلیم باشد یعنی اگر کسی بر ایشان و بر افعال ایشان بگوید با کسی
خصومت نکنند بلکه گویند ناجایز است و مایان خود میدانیم که خلاف شرع است و مایان را این اختیار
نیست زیرا که اگر با اهل شریعت دعوی حالیت کنند خوف کفر است و معلوم نیست که ایشان حجت قوی
بیارند مگر در رساله و بر رساله عمل بنا نهاده است زیرا که بآیت کلام الله و بحدیث رسول الله عمل
کرده نشود و بکتب فقه با وجود اختلاف تفهیم کرده شود پس چه جای آنکه بر رساله عمل کرده شود و بکتب
فقه عمل نشود و هرکه از کتب فقه باز گردد و قرار بر رساله کند گویا که فقه را منکر شده باشد و مسئله رقص
رساله مسلم و قید در عوارف المعارف حضرت سهروردی مذکور است که اگر رقص کنند و تمیز
برقص نکنند و او را از آن خبر نشود پس این هنگام رقص و سماع کند شرط نهم اینکه اگر پیر ایشان
در باطن خود اگر کسی از مریدان حالتی او را انکار کند پس شیخ چنان قوت داشته باشد که در حال
ایشان را از احوال خود بیاگاهاند چنانکه حمادالدین ناگوری را گفته اند که در [illegible] مریدی از
مرید خود فرمود آن گفت ای مرید آنچه لایق حال من است پیدا کن گفت چه باشد گفت
آلات ملاهی گفت درین ولایت ما اهالیان اکابر شیخ میدارند گفت من و اتم حجت ایشان
را مرید در حال از هر گوشه پیدا کرد باین شرط مذکور در گوشه رفتند اما چون فتنه
پوشیده نمی ماند در حال این سخن را علمای آن شنودند و به پادشاه بردند پادشاه
فرمود تا او را بیارند چون رسول آمد به جا است و هفت قدم روان شد باز گشت

ونشست گفت امر بادشاه فرض بود بجا آوردم و رفتن پیش بادشاه فرض نیست
رسول رفت بادشاه با جمیع عالمان نزدیکش آمد همه مردمان ترسیدند عالمان
گفتند شمارا نشاید که خلاف شرع پیدا کنید گفت اگرچه خلاف شرع است ولیکن من
مرض دارم که بغیر این صحت نمی یابم و این در کتب فقه مشهور که از برای تداوی حرام
حلال گردد اگر طبیب حاذق فرماید گفتند مایان از مرض شما خبر نداریم شیخ در حال قوالان
را بیرون کشید و آلات ملاهی را بیک جای جمع کرده نهاد و بر بالا ایشان چادر انداخت
از زیر چادر چندان نغمهٔ گوناگون پیدا شد که بادشاه و عالمان جمع بیک کرت در رقص
شدند و بیهوش افتادند ازان حالت که شیخ را بود از وصول و مکاشفه خبردار شدند و
چون بهوش آمدند گفتند که این کار خاصهٔ شما باشد و کسی دیگر نکند ناگاهی غسل کردند که در شریعت
جنب شدیم که این خلاف شریعت است شرط دهم آنکه از هفت مراتب اخبر باشد که بدان
مانند هفت رنگی جامه می پوشند و رنگی پارچه جامه رنگ گویند و آن چنانست که جامهٔ سفید را می گویند معتقد
و بران جامه شش رنگ جامه را بدوزند اول پارچه کبود و کبود مراتب نفس است که در مراقبه و غیر مراقبه
تکلیف کرده کل ما سوی الله را بیم قدرت داند دوم پارچه شقیقی رنگ بدوزد که این مراتب دل است ناید
کرد و حال از آلکه دل برداشته دارد و نظر بوحدت کند و در چهار ناچار پاس انفاس کند که قول الشاعر
فرد هر خیال غیر حق را عرض دان ۞ این ریاضت سالکان را فرض دان ۞ پارچه سوم
سرخ خالص بدوزد که این مراتب فواد میباشد و درین مراتب سالک چار ناچار سبک روح باشد
زیراکه الصوفی صاحب الوقت که در کل احوال سر سینه بیان معلومات قدیم واند که شور انگیزی
عشق نام غیریت یافته است پارچه چهارم زرد باید و این مراتب سر میباشد که میان روح
سراجی و روح انسانیست والضیاء دین فواد روح است و آن جامه سفید که تمام وجود
اوگرفته است مراتب روح میباشد هرگاه که سالک درین مراتب روح سراجی مستغرق یابد علم
لدنی برو کشاده گردد که هر دقیقه برو فرود آید از مسائل مشکل فی الحال بکشاید چنانکه
امام اعظم رحمه الله میگفت که علم عطاست گاهی باشد گاهی نباشد پس هر شغل با ذکر یک
بقدر امکان خود فتوی و روایت دهید و علم لدنی آنرا گویند که او را شرو ملک خدائے

چنان مراتب پیدا شود که اگر مسئله شرعیه پرسیده شود ازان بیاد آید و فی الحال جواب گوید پارچه پنجم سبز مے باید آن
مراتب خفی مے ماند که گم شدن و ختم انبیا دران ست پارچه ششم سیاه باید و
آن مراتب اخفا مے نماید که گم شدن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
دران ست که مے گفت سبحانک لا احصی ثناءً علیک انت کما اثنیت
علی نفسک ازان حالت ست. شرط پانزدهم اینکه ازین اسما خبردار باشد طریق
نزول و عروج او دانسته باشد که هر درویش که عالم باین مراتب باشد جمله ماسوی
الله را در خود بیند از طفیل این اسما زیرا که هرچه هست ازین اسما خارج
نیست یعنی چنانکه ازل الازال از مراتب احدیت که آنرا اخفا گویند که این بود و
نابود خود خوش خفته بود بخفی رسید که آنرا مراتب وحدیت می نامند و ازان بواحدیت
که آنرا ذات با صفات گویند و ازان بعلم نور و شهود که آنرا کثرت اسما و عیان ثابت
و ظهور علم گویند و ازان بتوحید که آنرا انحصار وحدت و حقیقت مختلف اشیا که مهیا شدند
برای ظهور باشد و ازان بمحل کن که آنرا کتسبه و سراجی و بحیر ذلک و ازان بروح انسانی
و ازان بسر که میان روح و فواد ست و ازان بفواد که محل اخفا ست که آنرا اخفا بنده میگویند و
ازان بضمیر که آنرا سر بنده میگویند و ازان بقلب که درین صفت مومنی و کافری می باید و ازان
بصدر که دران جا صفت سلام می باید و ازان تبارک و ازان بدماغ و ازان اثر در جوارح
پیدا شود تا در عمل آیند و ازدماغ بحواس خمس استعمال می یابد پس هرچه سمع ست الحال به
او سمعیت دارد و بصر بمعیت بصارت او بصیرة دارد و کلام بمعیت صفت تکلمے او تکلم دارد
پس چون سر و اخفا در علم او مصیر ست در جائیکه علم ست بصرت ست و در جائے که بصر
سمع ست و زندگی کل اشیا بزندگی او ست و قیام هر شے بقیومی او ست و قیام و دوام
هر شے بقیام و قیومیت او ست پس چون بے سمع و بے بصر و بے علم و بے ہستی بے
بطش و الستی کل یوم هو فی شأن شود و چون به پانزده مراتب مذکور سمعیت و رفعت
نزول یافته بدین طور ظهور ظاهر شده خود هیچ شے ندارد و بخود قیام ندارد سالکان
حق ازو شنوند و ازو بینند و از خود بد روند بدو و خود را و غیر را ابطال می کنند اگر بدین جماع

کنند روا باشد و درین اشکال نظر کن تا اسمارا فهم کنی داین شکل مربع بمنزله قلب خود این اسمارا گوشه بگوشه چنانکه نوشته شود به بینی و همه را از و بینی و خود در میان و در گوشها مجمل بدین ترتیب بگردانی تا من اعتصم بالله فقد نجا نجات یابی و اسیر شیطان نگردی و در حالت استغراق یادی نیز از دست مده مگر خود رفته شود و شرط دوازدهم آنکه این چنین شخص را لازم ست که ذره از فرض و وجوب و سنت از و در ترک نرود تا اگر ذره از شریعت بجای نیاورده باشد و اوراحال بدین احوال باشد همه مکر زبانی و استدراج شیطانی بود چنانکه منصور و بایزید بسطامی و غیر ذلک اگرچه سخنان ناموافق در شرع میکردند اما در حال و غیر حال اداب شریعت را از دست نمیدادند و در رساله ابو علی دوبا هی مسطورست که اگر سالک را این حالت استغراق دست دهد فرض را ترک دهد یا نه گفت ذره آداب شریعت را از دست ندهد زیرا که به برکت ظاهر به باطن رسید و دیگر آنکه متابعت حضرت رسول الله است اگر از یک کس بدعا نشده شنید از حضرت رسول الله میشد و چون از و برداشته نشد و او ترک نکرد ما چگونه ترک دهیم که ما یان زا ظاهر به باطن نمیشد مگر بمتابعت او پس بدان

ای فرزند که از درویشان خام طمع و صوفیان جاهل دور مانی تا دوست شیطان نگردی و با زمره عالمان متقی و پرهیزگار نشینی تا دشمن شیطان و دوست رحمان شوی چنانکه در خبر صحیح وارد ست روزی شیطان موهای ریش خود کنده و برده بخدمت رسول علیه السلام حاضر شد حضرت رسول گفت ای ملعون چرا ریش را کنده ای گفت یا رسول الله حقتعالی بر من خطاب کرد که برو در پیش حبیب من آنچه از تو پرسد براست گوئی و راست گفتن بمن دشوار بود بنابران ریش را کندم رسول گفت بگوئی اول اینکه دشمن تو کیست شیطان گفت دشمن من توئی و بعد از تو عالمان امت تواند حضرت از شادی چنان برپا که کلاه مبارکش باسمان رسید و گفت که دشمنان تو دوستان حقتعالی باشند و دوستان تو منجمان و غیب گویان و برهمنان و آنچه معلمان کفر اند شیطان گفت آری در امت تو شیخان جاهل و صوفیان نارسیده که از حقیقت درویشی و تصوف خبر نداشته باشند چیزی از مکاشفات بر ایشان نمایم و عقیده عقاید ایشان تباه کنم حضرت گفت که راست گوئی که با امتان من چه خواهی کرد گفت متقیان را در وقت نزع ایمان سلب کنم و اکثر عاصیان را گفت ای بدبخت متقیان را چگونه فریب دهی گفت جاهل باشند بوقت نزع لعض دلیذیری را

بصورت حور و براق و قصور و بهشت نیز و او را مبارکباد می‌گویند تا آن جاهل العمل خود غره شود و بدینسا
و چنین می‌بینم و بعضی را دیو و پری بصورت پیر و مرشد و عزیزان او می‌آرند و ایمان درمیان خوف و رجا
است خوف از حد که شود کافر گردد لقوله تعالی و لا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون - و ایمان
عاصیان را ایمان بطلب نیز که ایشان از نهایت گناهان خود در هیبت باشند دیو و پری را بصورت ما
کرده و دوزخ و شراره کنند و امید او منقطع میشود و از رحمت خدا نا امید میشود کافر گردد لقوله تعالی
انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون پیران الفقر بید که شیخ زاده شیخی را نشاید و سید
زاده پیری را نشاید و در شرح مشارق آورده است هر که به شیخ زادگی و سید زادگی
پیری کند او ضال و مضل است و لهذا هر پیرے که خلیفه بسیار داشته باشد نیز نشانی گمراهی است و مشائخان
کبار از و احتراز فرموده اند و حضرت شاه ناصر خسرو را سه هزار خلیفه بود از ان او را مشائخان قبول نمیدارند و گویا
جمله علیهما و شیخ نصیر الدین بود که تمام ولایت ماوراء النهر را بهلاکت رسانده و قتل عالمان بجای آورد
پس پیری را کسی شاید که دست بدست تا عهد رسول الله از پیر کامل آورده باشد چنانکه این فقیر خاکپا
صغیر و کبیر را از سلسله اجازت از حضرت پیر خود رسیده است و او را از مرشد خود همگی این مشائخان
از هر سلسله بطریق مناجات در تحریر خواهم آورد تا هر که طالب این سلسله باشد شاید که اسماء شریف ایشان
بیاد دارد تا در هنگام مضیقت احوال بفضل الله تعالی شفیع آورد و حاجتش بشتابی بر آید کما قال علیه
والسلام من احب شیئا اکثر ذکره آورده اند هر که هر روز و حکایت از اولیاء ماضی مذکور
و یا میشنود میشکند بر خاطر او اثر الهی پیدا میشود اول شجره چشتیه اهل بهشت که این فقیر حقیر مسمی بملا
دیره نگرهاری از حضرت شیخ المشائخ و اولیاء پیشوای زمانه شیخ یگانه فرد الزمان بمنزلت عین
الانسان حضرت شیخ علی ترمیذی بن قنبر علی قدس سره آورده است و حضرت شیخنا را هیبت نفر
دانشمندان مریدان بودند که بغیر از اهل علم شخصی را مرید نمیگرفت و تلقین ذکر نمیداد و اگرچه عامی محض در
خدمت او روزی چند میگذرانید از برکت شیخ چنان مؤثر میگشت که درین زمانه فساد ذره از
شریعت مصطفوی تجاوز نمی‌نمود و نخواهد نمود ان شاء الله الهی بحرمت راز و نیاز شیخ اما
المسلمین شیخ علی بن قنبر علی که بالغ داشت الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ سالار بدعطا
روحی قدس سره که بالغ داشت مناقب او اینکه عوارف المعارف را چنان شرح فرموده که یک کس او را ندید الله

علم فقہ اورا امام اعظم ثانی می گفتند و در علم نحو اورا شہاب الدین ناگوری مے گفتند آوردہ
اند کہ روزے دانشمندان از ماورا النہر در خدمت او حاضر شدند و میان ایشان مباحثہ
در مسئلہ افتاد و شیخ خزانچی را فرمود تا فلان کتاب را بیارند و کس برداشتہ آوردند شیخ در
حال بکشاد و انگشت را بران سطر نہاد و دانشمندان در ان حال عذر تقصیرات بجا ئے
آوردند و مریدی او اختیار کردند **وایضاً** آوردہ اند کہ چون ہمایون بادشاہ ولایت
ہند را مسلم کرد بعد مدتے لشکر افغانان بدو مقابلہ نمودند بادشاہ از برائے استعانت
دعائے شیخ بجانب اجمیر متوجہ شد وقت صبح بود کہ در رسید چون شیخ سر از مراقبہ بالا کرد اہل
مجلس واقعہ را باز نمود کہ بادشاہ زمانہ قیامے دارد گفت کہ چہ میخواہد بادشاہ گفت ملک میخواہم
شیخ در مراقبہ شد بکذا استہ کرت سر بالا میگرفت و طریق حاجتش ہمی رسید باز در مراقبہ
شد بعد از مراقبہ سوم دست بہم آورد کہ از برائے سلامتی سر بادشاہ فاتحہ خوانید حضرت
ہمایون بسبب ہمان دعا از عدو نجات یافت بعد از نجات از موضع لاہور دو اسپ را
بر ہدیہ شیخ فرستاد **وایضاً** آوردہ اند کہ روزے فرزند ایشان شیخ حسین بہوا فراغت
و جوانی در سیر خرابات بیرون شدہ بود و زدان چند از ہر طرف بدو ریختند و شمشیر چند بر وی
زدند اما بوجود شان اثر نمیکرد چون در خانہ آمد شیخ بر و قہر و غضب تمام فرمود و گفت کہ
فقیران را لبسوا ر می سیر چہ کار گفت اے پدر طریق اثر ناکردن تیغ چہ بود شیخ دست مبارک
خود را بدو نمود کہ کبود شدہ بود باز شیخ را از انجا کہ عادت درویشان ہست از اظہار کرامات عار
پیدا شد سر بر زمین نہاد و از دار الفنا بدار البقار حلت نمود **الٰہی بحرمت** راز و
نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ بہاء الدین صاحب رح کہ با تو داشت و اورا از پیجا صاحب
گویند کہ در پیچ احوال بغیر لا بدی تکلم نکرد روزے فرزند صغیرش را نزد یکش رہا
کردند تا مگر باین فرزند تکلم کند طفل اورا بغایت مزاحمت رسانید چنانکہ از ریش و تسبیح
او را مے گرفت و بدو ملاعبت میکرد شیخ دست را بطرف زمین اشارت کرد فرزند
سر را بر ران او نہاد بعد از مدتے چون دیدند طفل جان بحق تسلیم کردہ بود آوردہ
اند روزے از مریدان او انکار نمودہ مباحثہ کرد کہ فی زماننا کرامت نیست شیخ

گفت هست کرامات الاولی فی دار دنیا لیاکون فهم اصل النوال + یعنی کرامات
اولیا حق هست مرید گفت اگر کسی داشته باشد پیدا کند و برین مبالغه تمام نمود
شیخ دو رکعت نماز بعد از تجدید وضو بجای آورد و گفت از جان بهتر هیچ نیست
و سر بر زمین نهاد و رحلت نمود الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین سید حامد
الدین قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام
والمسلمین شیخ حسام الدین قدس سره که با تو داشت و بعد از بیعت ایشان را از
خدمت منع میکرد از انکه سادات بوده اند و ادب سیادت او نگاه میکرد اما حضرت
سید حامد الدین از عدم خدمت بغایتی دلگیر می بود و از عدم خدمت پیر
خود عدم سعادت خود را قیاس میکرد و جد بلا غایت و جهد بلا نهایت می نمود
که مگر وقتی از وقتها بیگان نوع خدمت مشرف شود قضارا شبی حضرت شیخ حسام الدین
قدس سره بر بام بود چون میخواست که فرود آید حضرت سید حامد الدین قدس سره خود را
در طاقچه زینه پایه پنهان ساخت که مگر پای مبارک ایشان بر بدن ایشان
برسد همه دران بود که حضرت پای را بر پشت ایشان نهاد اما چون دانست که آدمی
است در حال جست زده فرود آمد گفت کیستی گفت منم فرمود غرض چه بود گفت
خدمت دیگر میسر نشد این را هم نوعی از خدمت دانستم پس حضرت شیخ حسام الدین
قدس سره خواست که او را اذن ارشاد بدهد اما بخود اندیشید که اگر قمیص خود بدهم در وقت
پوشیدن دامن بالای سر ایشان خواهد آمد و اگر دستار بدهم نیز بر فرق او قرار یابد
و این را بی ادبی میدانم که لباس من بر فرق سادات قرار یابد اما بهتر آنست
که سراویل خود را بدهم تا وقت پوشیدن در زیر پای ایشان در آید چون حضرت شیخ
حسام الدین صاحب سراویل را بدر کشیده داد حضرت سید حامد الدین از انجا
که صد چندان آداب مرشدی او را رعایت می داشت سراویل را گرفته
بر سر خود بست بعده چون حضرت شیخ حسام الدین دانست که در اخلاص ایشان همت ست
و در خدمت ثابت است شفقت لا نهایت در شان او مبذول کرد و مراتب او را بدرگاه

الله تعالی درخواست کرد و او را اذن ارشاد داد پس لائق حال طالب این ست که اگرچه سیدزاده
وشاهزاده و خان زاده باشد خدمت را از دست ندهد الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ
الاسلام والمسلمین شیخ نور قطب عالم قدس سره که با تو داشت در مناقب او آورده اند که وقتی
که بادشاه زمانه ناگور را در تحت حکم آورد و در قریب شیخ زنی بیوه بود که خود را در حفظ او
محفوظ مے داشت سپاهیان بدو مزاحمت میرسانند و اموال او را بے تکلف میخوردند
بیوه زن استعانت بحضرت شیخ برد و شیخ در پیش ظالمان شد که تیمان را بغایت مظلوم
نمے توان ساخت ظالمان خنده آغاز کردند قطب از جائے نمی خیزد شما چگونه آمدید
شیخ گفت مگر نخاسته باشم ایشان فی الحال کس را بمنزلش دوانیدند گفت که در خانه هم
نشسته است و در اینجا هم حاضر ست ظالمان ترسیدند و از انجا بیجا شدند و این
احوال را ببادشاه نشان دادند بادشاه را پانصد مردان خواهین بودند فرمود تا پانصد
مسجد و پانصد مهمانی مهیا کنند و بادشاه نیز مسجد و مهمانے تیار کرد و این هزار و دو کس
بیک کرت او را دعوت نمودند در یک ساعت در هزار و دو جائے پیدا بود و در تخت
خود نیز نشسته بود و در بعضے جائے خوردنی مے خورد و در بعضے جائے نماز را امامت
مے کرد پس هر که دعوی قطبے کند از چنین طلب کن الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ
الاسلام والمسلمین شیخ علاء الدین اسعد لاهوری قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت
راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ سراج الدین قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز
نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ نظام الدین اولیا احمد و محمد بداؤنی قدس سره که با تو داشت
و در مناقب او آورده اند که روزے در تنگنائے مے رفت سگ
بچگان را افتاده دید که بے طاقت شده فریاد مے کردند گفت مادر ایشان چه
شد گفتند که دوش شب او را دد بخورد گفت فریاد بکنید مادر ایشان را چون فریاد کردند در
حال از کوه بیامد و بران بچگان خود ایستاد ایضاً آورده اند که شیخ را پانصد
قوال بود که هر روز برقص و سماع مے رفت روزے عالمان زمانه جمع شدند و شیخ
رکن الدین قریشی بدو در پیش کردند تا با او مباحثه بکنیم چون بشیخ در رسید هر دو باهم

در مناقب شیخ نور قطب عالم

مسئله و در مناقب شیخ نظام الدین اولیا

مرحبا کردند و شیخ در رقص شد قوالان را فرمود که چیزی قرار نے باشد قوالان سرود نواختند
چون بجانب شیخ رکن الدین رسید از دامنش بگرفت و بنشاندش باز برقص شد هکذا تا شش
کرت او را منع کرد چون بکرت هفتم برقص شد شیخ رکن الدین روان شد و جمله عالمان
متابعت او کردند بعد از ساعتے پرسیدند که یا شیخ چرا رها کردی گفت من با او چند سخن
در باطن کردم که شما را بدان اطلاع نشد اما درین شش کرت که مے گرفتم در هر کرت تا آسمان
مے برآمد و در کرت هفتم بجائے رسید که مرا دران مجال نبود آورده اند که چون مفتاح
الجنان را تصنیف میکرد یک مسئله بر مصنف دشوار آمد مرید خود را فرمود تا فلان وظیفه
در کناره دریا بخوان که خضر علیه الصلوٰة والسلام بتو نماید و مشکل را حل بکند مرید همچنان کرد
خضر علیه السلام را دید گفت یا نبی الله بار دیگر کجا باشی گفت در مجلس شیخ نظام الدین خواهی
یافت آورده اند که بار دیگر مسئله مشکل افتاد همان مرید بمجلس شیخ نظام الدین رحمه رجوع
کرد چون برسید دید که شیخ برقص بود و همتر خضر علیه الصلوٰة والسلام موضع رقص او بدان
پاک میکرد و مرید در شک افتاد که شیطان باشد یا حضرت خضر علیه السلام باز گفت که شیطان
بصورت پیغمبران نشود درین اندیشه بود که خضر علیه السلام در پیش او آمده و مشکلش فرمود مرید
گفت یا پیغمبر خدائے این چه حالت ست گفت اگر نا موافق شرع میکند اما طالب مخلص ست
که طلب باخلاص دارد مرید چون این شنید بیامد و در پیش شیخ نظام الدین رحمه ایستاد بعد از
فراغ شیخ طلب انابه کرد و در طلب شجره شد شیخ گفت که استاد شما متشرع ست شجره مرا قبول
نکند اما چون آنکس الحاح بسیار کرد کلاه و شجره بدو داد چون در پیش استاد شد واقعه باز نمود
استاد بدو قهر و غضب تام کرد و فرمود که شجره را بدو برگشته بده مرید ابا نمود که من شرم
دارم بعد از ان هر دو باهم روان شدند چون رسیدند دیدند که شیخ باز در رقص بود ایشان
در مجلس او استادند چون شیخ بطرف ایشان آمد هر دو استاد و شاگرد آورده مصادمت
کردند الا رنگ و روئے مریدش بغایتی تغیر شد شیخ گفت چیزے به باطن داشته
باشید و الا کار شما به ظاهر نیست و حضرت شیخ را گفته اند که چون به نظر تیز به کسی نگاه میکرد
در حال سرش از تن جدا مے شد بعد از فراغ مریدان پرسیدند که یا شیخ مایان چندان ترا بان

باطنی کردیم برایشان چرا اثر نکرد شیخ گفت که من چندان تیر طریقت برایشان زدم اما جبهٔ شریعت
چنان پوشیده بودند که تیر طریقت در جبهٔ شریعت اثرے نکرد ایشان شجره را بدرود دادند
شیخ گفت من چه گفته بودم اما شما گرد شما بے ملاقتی کردید و درین حال من مجبور شده ام اگر مرا بیابید
بکشید بجبر و همین گفتن باز در رقص شد تمام آن مجلس بیک کرت کار وزوند اما در وی هیچ اثر نکرد
بعد از فراغ معذرت نمود ایشان گفتند که این چنین کار خاصه تو باشد و کس دیگر را نشاید

**مناقب دیگر آورده اند** که بادشاه زمانه را در هر وقت پانصد طبق تصدق می برآمد
شیخ را نیز پانصد طبق مے برآمد بادشاه را غیرت بکار شد که تصدق او بمن برابر و مساوی میباشد
آنچه از اموال و املاک بشیخ داده بود همه را ضبط نمود اما شیخ بعد از آن دو چندان طبق می کشید
بادشاه چون دید که باین نمی ایستد مریدان او را بیگار میگرفت بزور و ستم و قلعه دهلی را راست
مے کرد و بعضے مریدان این واقعه را به شیخ باز گفتند شیخ گفت این قلعه بر بادشاه حرام است او میرد
و درین قلعه خران بچرند چون قلعه مهیا شد و بادشاه بطرف قلعه سوار شد مریدان گفتند که یا شیخ شما
چه گفته بودید شیخ گفت دهلی دور است همچنان چون بادشاه بدروازه رسید مریدان تعجیل کردند که
یا شیخ در آمد گفت هنوز دور است آورده اند که چون بادشاه سر بدروازه در می آورد از بالای
دروازه بقدرت الله تعالی سنگ از دیوار جدا شد حتی که بر سر بادشاه رسید و مغز او برآمد
الحال تا این زمان هر کرا خر گم میشود در قلعه دهلی می یابد الهی بحرمت راز و نیاز شیخ
الاسلام والمسلمین شیخ فرید شکر گنج مسعود سلیمان چشتی قدس سره که با تو داشت در مناقب او آورده
اند که شیخ فرید بهاء الدین ذکریا هر دو در پیش شیخ شهاب الدین سهروردی شدند و سید جلال
بخاری و شهباز قلندر هر دو نیز همراه بودند اما شیخ فرید را در دل خطره آمد که شیخ را سینه بغایت
کلان است همانند زمان چه واقعه باشد حضرت شیخ شهاب الدین دریافت اما هر چهار را یگان مرغ
بداد و گفت این را در جائے ذبح کنید که کسی نه بیند هر سه کس مرغ را کشتند اما شیخ فرید بے کشته
آورد گفت چرا گفت هیچ جا نیست که او نمی بیند بعد از ان حضرت شهاب الدین او را فرمود که
برو مردان خدا را طلب کن که ترا این کار سے نیست و از عهدهٔ تو نخواهم بر آمد شیخ فرید گفت
که مارا کسے راهنمائی فرمود در پیش قطب عالم شو در طلب او شد چون نزدیک شهر قطب عالم رسید

منقبت حضرت شیخ فرید گنج شکر

دید که با کودکان بازی و لعب میکند و چون بحضرش آمد دید که بر تخت نشسته است اما چنان آگاه شد
که یکی دران میان کودکان همین شخصے بود زیرا که مراتب قطبان ست که در یک ساعت بهزار کرشمه
بنمایند قطب عالم او را بخدمت آفتابه خود مسلط کرد شبے آتش کردن آفتابه از و ناچیز شد و در
جائے بلند شیخ را دید که چراغ افروزید و در حال بدان جایگاه روان شد و دید که دختر صاحب جمال و
سرغنه قوم کفار اهل و را میخواند آتش طلب کرد مخالفت فرمود گفت اگر چشم خود را کشیده بمن
بدهی آتش بدهم شیخ در حال کارد را برگرفت و چشم مبارک را کشیده بدو داد و آتش را روان کرد
بعد از گرم کردن آفتابه قطب عالم بیرون آمد و طهارت بکرد و فرمود فرید چشم تو چه حال دارد گفت
حضرتم درد میکند گفت بگشاے که باز آمد چون بگشاد آمده بود اما کژی داشت تا نشانه
مردان گم نشود علی الصباح همان دختر جمال و زر را گرفته در پیش قطب عالم شد شیخ آن اموال را
بفقرا تصدق کرد و او را بشیخ فرید تزویج کرد و از ان ارادت او را بجانب پٹنه فرستاد اما ولایت
پٹنه را راجپال جوگی گمراه ساخته بود قصهٔ او آن بود که روزے پادشاه پٹنه در شکار
شد آنا در بیابان درخت گل بغایت مصفا دید فرمود تا او را از بیخ برکشند چون زمین را کاویدند
درخت از خانه سر کشیده بود چون همان خانه را خراب کردند دیدند که جوگی دران خانه نشسته است
و بیخ آن درخت در کاسهٔ اوست پادشاه بدو معتقد شد جوگی چون برآمد علم تناسخ را بیان کرد
تمام ولایت را گمراه ساخت چون حضرت شیخ فرید دران نواحی رسید گوشه را بخود قرار داد و
دران زمان تمام نظر مردان بدان جوگی میرفت آورده اند که شخصے را ازان محله ماده
گاو شیر دار نمے استاد در پیش شیخ رفت گرامی گوشه نشین دعا کن تا ماده گاو من شیر دهد شیخ
دعا کرد همچنان شد بعدا تا اهل آن محله بدو رجوع کردند چون شهرت یافت سخن را بپادشاه
رسانیدند پادشاه شیخ را دعوت نمود فرید علیه الرحمة حاضر شد و گفت که این چنین
مسلمانان را نشاید که دین محمد مصطفےٰ صلی الله علیه و آله وسلم را تبدیل دهد پادشاه گفت که
جوگی چنان و چنین کرامت دارد اگر شما بدو برابری کنید از وے برگردیم شیخ فرمود لهذا
آسان خواهد کرد چون در رسید شیخ را گفت تو کیستی شیخ فرمود صاحب این ولایت منم
جوگی گفت که مرا با شما کار مشکل و محبت نیست بلکه کار به کرامت ست جوگی بر هوا برآئے

خود بنشست و در هوا شد شیخ هر دو کفش مبارک خود را بالا انداخت جوگی چنان رفته بود که دیده
نمی شد و آن کفش او را بر سر زده باز آورد بعد از ان شیخ فرید بالا برید جوگی نیز در عقب
او بالا رفت بعد از ساعتی جوگی فرود آمد بعده شیخ فرود آمد جوگی در اقدام شیخ افتاد و توبه
کشید و مسلمان شد گفتند چرا گفت مرا به برکت عمل بود تا این آسمان رفتم و بالا را و شد ازو دیدم اما
او را برکت عمل و ایمان بود از من درگذشت و در کنگرهٔ بهشت رسید تمام عالم مسلمان شدند
و شیخ الحال در اینجا آسوده است و او را از اینجا شکر گنج گویند که روزی پارهٔ خشت بدهن کرد دیگری
گفت چیست یکی از ان میان گفت خاک است فرمود خواهد شد بعد از آن چون دیدند همه
خاک بود باز بر آن راه آوردند گفت شیخنا شکر است گفت خواهد شد باز شکر شدند و
آورده اند که روزی بر مقبره نشسته بود مریدی خود را دفن میکرد چون دفن کردند رنگ
رویش متغیر شد باز بر جای شد گفتند یا شیخ چه حال بود گفت گنهگار بود عذابش میکردند
من شفاعت ایستادم هنوز سخن تمام نکرده بودم که قطب عالم در رسید و او هنوز در
تمام بود که شیخ معین الدین در رسید و او هنوز در کلام بود که از نعلین شیخ عثمان هارونی پیدا
شد هاتف بر ملایک آواز کرد که به نظر دیوانه خواجه سوخته را الا آنکه بیمه یاران گفتند یا شیخ آن مرد
بو نمی بخشید فرمود تا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم همه حاضر شدند الٰهی بحرمت
از و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ قطب الاقطاب قطب الدین بختیار اوشی چشتی قدس سره
ره که با تو داشت و در مناقب او آورده اند که روزی شیخ فرید شکر گنج قدس سره
بعد از سنت فجر در خواب رفت و در ان میان احتلام شد شیخ فرید متحیر شد قطب
عالم آستین را در پیش او داشت شیخ فرید در ان میان در آمد و آستین را دید که جا بجا حرف
بهشت و حوضهای گوناگون ست شیخ فرید در ان غسل کرد باز از ان آستین بیرون آمد فرمود بیدار
شد آورده یکدام مناقب هر یک چندان ست که در تحریر نیاید اما بعضی را که بیاد داشتیم بقلم
بیم الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ معین الدین حسن سنجری چشتی که با
تو داشت در مناقب او آورده اند که روزی شیخ در باصفهان می‌رفتند تنها
تنها یک دست او هیچ وجه نمی سوخت هر دو هم نیک متحیر شدند ناگاه از جانب قبر شیخ آواز

برآمد که این دست را نیز در یک من دفن کنید زیراکه روزی من در وجد بودم دست را بالا کردم لوای
ازبرائے موافقت بطلبند دست را بالا کرده بود و از آن نمی سوزد و مناقب شیخ الکوتاه نویسم این
مختصر بگوید الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ عثمان هارونی قدس سره که با
تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ حاجی شریف زندنی قدس سره
که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین خواجه قطب الدین مودود چشتی
قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ ناصر الدین ابو
یوسف چشتی قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
خواجه قدوة الدین ابو محمد چشتی قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز
خواجه ابو اسحاق چشتی قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز خواجه علو الدین
چشتی قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز خواجه ممشاد علو دینوری چشتی قدس
سره که با تو داشت بدانکه سلسله چشتیه از خواجه ممشاد ارتفاع یافته است الٰهی بحرمت
راز و نیاز خواجه ابو هبیرة بصری قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز خواجه ابو
حذیفه مرعشی قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز خواجه ابراهیم بن ادهم قدس
سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز خواجه فضیل بن عیاض قدس سره که
الٰهی بحرمت راز و نیاز خواجه عبد الواحد بن زید قدس سره که با تو داشت الٰهی.
راز و نیاز خواجه امام حسن بصری رضی الله عنه که با تو داشت و بدانکه امام حسن
متعلق راجهان بود و روزی در کنار جهانی بود تشنه شد آفتابه حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه وسلم پر آب برای طهارت بود از آن آب بخورد حضرت گفت که این آب چه شد گفت
این پسر بخورد حضرت فرمود حسن یعنی نیکو کرد و گفت بقدر این آب از من برکت بدو رسد و جهان برد
چون بزرگ شد سوداگری میکرد و نام او ابو سعید بود و چون حضرت حسن گفت نامش حسن
کردند و مروارید میفروخت او را حسن لولوی میگفتند و سالی او کنار دریا بارهای مروارید
کرد و در روم برد و با یک از کلانتران روم آشنائی داشت بارها را در خانه او بنهاد و
آن کس گفت که بر شاه پهلوان را درین روز سیر بیابان است اگر میخواهید شما نیز با ما

امام رفت در بیابان خیمهٔ دید بغایت کلان شاهزادهٔ اول چهار هزار کنیزگان صاحب جمال هر یکی
با طبقهای مروارید در دست ازان برگشتند و روان شدند بعد ازان چهار هزار سفید ریشان
ازان گشت کردند و روان شدند بعد ازان دو هزار طبیبان و دبیران ازان خیمه گشتند
و روان شدند بعد ازان دوازده هزار لشکر ازان خیمه گشتند و روان شدند بعد ازان
بادشاه با دوازده کس خواتین وران خیمه در آمد و آن خان که آشنائی او بود او را بیرون
آورد بادشاه گفت ای فرزند اگر به کنیزان و زر و خزائن نجات می یافتی میدادم چنانکه دیدی
واگر بردواری سفید ریشان نجات مے یافتی آورده بودم واگر بطبیبی طبیبان نجات می یافتی
آورده بودم واگر بجنگ و حرب نجات می یافتی میکردم واگر بزاری با خواتین نجات می یافتی آمده
ام اما کار بخدائیست که ازین هیچ چیز قبول ندارد بعد از برآمدن امام از انکس سوال کرد که
این چه کارست گفت بادشاه را پسر وفات یافته است و هر سال همچنان میکند امام هم ازان
جای روان شد گفت که بارها مرا رضای خدای تصدق کن که همچنین خدای قادر که ازین
چیزهای هیچ قبول ندارد چگونه طلب او را ترک دهم و طالب دنیای فانی باشم و از انجا به مکه
رجوع کرد بعد از اطواف در طلب علم شد تا امام زمانه گشت اما چون اصحاب کم شدند و در
هر روز رحلت مینمودند مگر مرتضیٰ علی رضی الله عنه مانده بود امام حسن باتفاق صحابه در پیش
مرتضیٰ علی کرم الله وجهه شد و بیعت کردن خواست و گفت که حضرت رسول فرموده
است اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم آنچه تو از حضرت آموخته بر این فقیر تعلیم کن مرتضیٰ
فرمود که روزے در خدمت رسول الله صلعم نشسته بودم حضرت فرمود چشمان هر این
که چگونه میپوشم چشم پوشید و گفت لا اله الا الله باز فرمود که چشمان بپوش و بگو که گفتم حضرت
رسالت پناه فرموده دریافتی مرتضیٰ علی کرم الله وجهه بجان روش هرچه اند ذکر و فکر بود به تعلیم
کرد و تا این زمان بجان روش در میان صوفیان رواست داو را سه صد کس مرید بود هر یکی چه
مانند او گشته بودند و ازان میان بدو کس اجازت داد یکی عبد الواحد بن زید و دیگر حبیب عجمی ایجاد شده
پنج خانواده از عبد الواحد بن زید و از میان یک مرید امام نفر زیده بود و اصل نام بن حارث و قصهٔ او را
در فصل ایمان مذکور کردم بازا در ابراه آورده آورده اند که روزی زنی سر برهنه میرفت امام گفتش ای زنه

سحر پیش آن مخنث باز خود خبردار شد سر پوشید گفت ای امام من از محبت آدمی چنان مستور عقل بودم که خویشتن
را فراموش کرده بودم در تو دعوی محبت خدای میکنی چگونه برهنگی سر مرا دیدی امام واقعه باز پرسید گفت
شوهری دارم که در چند سال محبت کشتی او کرده ام با چنان محبت او آشفته ام که از محبت او خبر ندارم
ولیکن درین ایام خواهد که زن دیگر بگیرد هر چند میکنم این محبت او را نمی توانم صبر کرد امام فریاد برآورد
که این شخص محبوب من شکیب دادو در کلام مجید خود فرموده است ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما
دون ذلک لمن یشاء. الٰهی بحرمت راز و نیاز امیر المومنین علی مرتضیٰ کرم الله وجهه که با تو داشت
الٰهی بحرمت راز و نیاز سرور کائنات خلاصهٔ موجودات شفیع روز جزا احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم
که با تو داشت الٰهی بحرمت ذات مقدس و مطهر خویش که مرادات و مشروحات این بیچاره برآورده
گردانی بمنک کامل کرمک من حیدم قدم آنکه فلان شجرهٔ دیگر از سلسله سهروردیه
که تعلق با بو النجیب سهروردی دارد که حضرت شیخنا از او اذن داشت و از و باین فقیر بلا در و ریزه
تنگنا می رسید الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ علی ترمذی که با تو داشت
بدان ای فرزند که ارواح جسمی است لطیف که تعلق دارد به بدن انسانی تعلق تصرف و
تدبیر و روح بجز نفس است و نفس غیر روح زیرا که در هنگام خواب بیرون میرود و نفس بر جای میباشد
بقوله علیه الصلوٰة والسلام النوم اخ الموت و در حدیث دیگر در مشارق
آورده است که ان الله یقبض ارواحکم حیث یشاء و یرد علیکم حیث یشاء یعنی قبض میکند در
خواب باز میگرداند در بیداری چنانکه روزی این فقیر از حضرت شیخ پرسید که بعضی چه
میگویند که ارواح صورت ندارد حضرت شیخ فرمود که محض غلط میگویند و این در اکثر جایهای
مسطور است اما چون در رحم منزل مجرد شدم بما را یاد میدارم که ارواح ما را بمنزلهٔ صورت پردار
بود و مصنف این رساله نیز نشانه گفته بود بما در خود تصدیق نگرد که لا ابالی در آن ایام من
دختر بودم پس فقیر نیز از آن مقام خبر دارد و نیز در فقیر از آن احوال خبردار دیگر گفت چون من از
بحر فرود آمدم مرا در فلان جزیره نهاده بودند الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
شیخ سالار بدر عطار الله تربیت ملا رومی قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت
راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ قطب الدین مهاجری قدس سره که با تو داشت

الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ نظام الدین مهاجری قدس سره که با
تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ سید جلال الحسن البخاری قدس
سره که با تو داشت و پیر سید جلال بخاری اوّل ست که این جهانیان گویند. الٰهی بحرمت
راز و نیاز شیخ رکن الدین قدس سره که با تو داشت نقل ست که شیخ پانزده ماه در رحم
مادر بود بعد از ولادت جد او شیخ بهاؤ الدین ذکریا این در گوش رسید که اینقدر چرا در رحم
دیر ماندی گفت در هر ماه دو سیپاره از کلام الله یاد میکردم ازان دیر ماندم و او از پدر خود
اذن آورده بود الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ بهاؤ الدین ذکریا
قریشی قدس سره که با تو داشت و ذکریا نام پدر او بود منقولست که شیخ را حضرت شهاب
الدین دعا کرده بود که هر که ترا ببیند و بعد از جنازه ترا ببیند و هر که بعد از جنازه تو منارهٔ ترا
ببیند یعنی گنبد ترا او را بدوزخ کاری نباشد چون این سخن به شیخ فرید شکر گنج رسید در خاطر
گذرانید که مرا شیخ قطب عالم شیخ دعا نکرد قطب عالم در بارگاه حق او دعا کرد که هر که مرید تو شود
و مرید تو تا روز قیامت هر که درین سلسله تو اقتدا کند او را از آتش دوزخ خلاصی باشد و
شیخ رکن الدین آورده است که در شب حق تعالی را در خواب دیدم همین چنان بنمود و گفت هر که
سه کرت این را تکرار کند او را بتو بخشیدم از برکت این اسما یعنی شیخ رکن الدین و شیخ صدر
الدین و شیخ بهاؤ الدین باید که این سه کرت تکرار کند الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ
الاسلام والمسلمین شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره که با تو داشت منقولست
معراج حضرت هژده سال بود امّا چون برگشته آمد جای خواب هنوز گرم بود و این را طلسمات الٰهی
میدانند که بر بعضی یک ساعت پیدا شد و بر بعضی چند سال شیخ شهاب الدین را مریدی بود مؤذن
و در همین التماس می بود که اگر من طلسمات الٰهی را ببینم روز جمعه در مسجد دمشق که آنرا مساویه
نموده است در رسید و در زیر آن مسجد جوشی آب میرفت در حال جامه کشید بعد از آن
در آب در آمد چون سر بالا کرد در ولایتی بیرون شد که نام آن ولایت نمی شناخت بیچاره
بر سر آب نشسته بود ناگاه یک درویش نیک محضر پیش آمد گفت چه شخصی واقعه باز
او را در خانه برد بعد از مدت دختر بدو نکاح کرد و فرزندان چند از تولد شدند بعد از آن

روزے پیر برائے غسل دران جایگاه جامه کشید چون در آب در آمد سر بالا کرد که باز در میان
مسجد بیرون شد و جامهائے او همچنان نهاده بود و مردمان هنوز بمسجد حاضر نشده موذن
جامه پوشید و در مسجد متحیر شده نشست بعد از آمدن شیخ مسجد چون نماز ادا کرد شیخ بدو تبسم
کرد که متحیر مباش میخواستے دیدی آن مقام را بدو معائنه کرد و توشه گرفته روان شد بعد از سه
ماه در آنجا رسید زن و فرزندان خود را بجا آورد الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
شیخ ضیاء الدین ابو النجیب عبد القادر سهروردی قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز
و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ وجیه الدین ابو عمر سهروردی قدس سره که با تو داشت الٰهی
بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ محمد بن عبد الله معروف به عمویه سهروردی
قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ احمد اسود علو
دینوری قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ ممشاد
علو دینوری قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
شیخ جنید بغدادی قدس سره که با تو داشت

در قالع البدعت شیخ الاسلام

ابها نوری آورده است که آنچه بعضے صوفیان گویند که شیخ جنید رقص میکرد و سماع می
کرد راست است اما در آخر عمر تائب شده توبه کرده آورده اند که شیخ خواجه زاده
حضرت سری سقطی بود و در پنج سالگی نماز میگذارد اما سر را نزدیک نهاد روزے
سری سقطی گفتش که ای پسر سر را دورتر بیاید نهاد گفت اگر چه روایت همچنان است
اما سر من از تکة الله میگذرد از ان نزدیک می نهم روزی بهمراه سری سقطی بطواف کعبة الله
میرفت در مسجد حرام چهار صد اولیاء الله را یافتند که همگی در بیان شکر بودند چون
سری سقطی را دیدند همه رخ شدند که از جواب احسن شنویم سری سقطی اشارت بجنید کرد
که از وی پرسید شیخ جنید گفت شکر گفتار زبانی نیست بلکه شکر آن بود که چون نعمت
منعم را صرف خود کردی پیش قوت آنرا در عبادت او صرف کن باز نعمت دیگر
طلب تا شکر بجاے آورده باشی همگی پسندیدند روزے در بازارے گذشت
کودکان او را بسنگ و کلوخ میزدند گفت بسنگ نزنید که پائے من تشکند جادو نگی

مسئله در بیان مناقب شیخ جنید بغدادی قدس سره

پائے نمی ترسم بلکہ از عبادت محروم مانم الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین
سری سقطی قدس سرہ کہ با تو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ معروف کرخی قدس
سرہ کہ با تو داشت منقولست کہ روزی سری بمراقبہ نشستہ بود سر بر آورد تبسم کرد باز بمراقبہ
شد بار سر بر آورد و گریہ شد مریدان پرسیدند کہ چہ حالست گفت در ہر زمانہ چہار ہزار مردان
غیب مے باشند غیب آنرا گویند کہ ہیچ ذرہ از شریعت در افعال و در اقوال تجاوز نہ کردہ باشند
ولیکن از مراتب خود نیز خبر نداشتہ باشند و نہ مردان دیگر خبر داشتہ باشند و نزدیک خدا صاحب
مراتب باشند و در ہر زمانہ چہار صد ابدال میباشند و امام شافعی ابدال بود و مظفر دریا را کسی
پرسید کہ امام شافعی از کیانست گفت ابدالست و از مالک دینار پرسید کہ چہ حال
دارد گفت بعد از و باشند او کسی نباشد و ابدال آنرا گویند کہ صاحب مراتب و صاحب
علم باشد کہ از جملہ الغریب فی خبر دار باشد و نیز قیام زمین بایشان ست کہ گفتہ اند
لَوْلَا الْأَبْدَالُ لَخُسِفَتِ الْأَرْضُ وَمَا فِيهَا و در ہر زمانہ چہل اوتاد میباشند و مراتب
ایشان اعلیٰ ست از مراتب ابدال کہ فی کل شیء انتباہ دارند و در ہر زمانہ چہار
نقبا مے باشند کہ ہر چہار گوشہ و بنا دی بر ایشان آبادان مے باشند و ایشان
را نقیبان حق گویند و خاصیت ایشان آنست کہ ہر چہ خواہند شود اگر آفتاب
را در شب باز آرند برگشتہ باز آید زیرا کہ وجود ایشان از خود فانی و بحق باقی چنانکہ
آہن را کسی بہ آتش گرم کند تا سرخ شود بعد ازان ہر چہ بہ آتش می سوزد بدان آہن سوختہ
مے شود از خشک و تر و در ہر زمانہ دو نفر نجیب مے باشند کہ ایشان را نجبا گویند و معنی نجیب
در صراح بیان کردہ است پوستہ پیراستہ و پیوستہ را گویند چنانکہ میوہ چہار مغز پس
گویا کہ پوست اول ایشان شریعت ست و پوست دوم بمنزلہ طریقت و مغز بمنزلہ
حقیقت پس معلوم باد کہ تا کسے بشریعت آراستہ نباشد بحقیقت نرسد زیرا کہ ابتداء
و انتہاء ہر چیز شریعت ست کہ متابعت حضرت رسالت پناہ است چنانکہ اول
پوست پیدا شود و بعدہ مغز و ایضاً نجیب گرامی شدہ را گویند و نجبا جماعۃ و
انتخاب برگزیدن را گویند و معنی نقیب نیز بیان فرمودہ است نقیب تودہ مردم ور

نیکی افعال و اقوال و داننده و مهتر قوم و نقباء جماعت و ایضاً نقیب نفس را گویند که محمود و
صفات باشد چنانکه سگی که بر در صاحب خفته باشد و مردم را به بانگ کردن شر آزار و اورا
نیز نقیب گویند و هر دو حسی بنده را گویند و مرد نیک و آنانکه نگذارد با کسی و نقیب
در شهر ها گشتن را گویند و اوتاد هیچ را گویند و ایضاً کسی را که ذکر خود را همیشه از
دست خود نهد و ابدال دیگر کردن را گویند قوله تعالی من الخوف امناً یعنی از
خوف بسوی امن بدل داد و ایضاً الابدال قوم من الصالحین لا یخلو الدنیا
منهم اذا مات واحد بدل الله تعالی مکانه باخر یعنی چون بمیرد بر جای
او دیگر را می نشانند و در هر زمانه یک نفر قطب می باشد و قطب آن را گویند
که جمله ذرات دنیاوی را چون خردل یک دانا باشد و در هر زمانه یک نفر غوث میباشد که از
احوال این جمله خبر دارد و ایشان از مراتب و احوال او خبر ندارند و غوث فریادرس را گویند
هرگاه که مراتب قطب نقصان پذیرد غوث از حق تعالی میخواهد و نزدیک بعضی محققان
پیری و پیشوایی را نشاید مگر قطب پس شیخ فرمود که هرگاه که یکی از ایشان بمیرد بجای او دیگری را
نشانند چنانکه غوث بمیرد بر جای او قطب را می نشانند و چون قطب بمیرد بجای او نجیب را می
نشانند و چون یکی از نجبا بمیرد بر جای او نقیب را می نشانند و چون یکی از نقبا بمیرد بر جای او اوتاد را می نشانند
و چون اوتاد بمیرد بر جای او ابدال را می نشانند و چون یکی از ابدال بمیرد بر جای او یکی از مردان غیب را
نشانند و علی هذا القیاس مراتب همچنان از یکی به دیگری میرسد یعنی چون غوث بمیرد بر جای او قطب
نشانند پس جای قطب خالی ماند بعد از آن یکی از نجبا را بجای قطب میبرند پس نجیب یک کم
میشود و یکی از نقبا را بجای نجیب میبرند پس نجیب یک کس میشود یکی از اوتاد را بجای نقیب میبرند یعنی
بمراتب ایشان میرسد پس اوتاد از چهل یک کم میشود و یکی از ابدال بمراتب اوتاد میرسانند پس ابدال
یک کم میشود از چهار هزار یکی از مردان غیب را بمراتب او میرسانند پس مردان از چهار هزار یک کم
میشود یکی از عامه خلق را بمراتب او میرسانند در این زمان یکی از مردان غیب را بمراتب ابدال رسید
و در خاطر داشتم که اگر مرا بجای او خواهد برد آیا هندو که زنار دارد از زنار ببرید و مراتب او رسانید
تو سهم کردم مبادا آن زنار در گردن من اندازد از آن در گریه شدم بعد از آن الهام

فرزند که شیخ از نجیبان بود و عادت درویشان هست که خود را از هر چیز فرو دتر می بینند و زبون می باشند از انجنان گفت و را میان یکی از مریدان سوال کرد که قطب در کجا وفات یافت که این اولیاء مذکورین بمراتب یک دیگر رسیدند گفت قطب در روم بود و هند و در گجرات بود و من در دکن بوده ام گفت میان روم و گجرات چه مقدار مسافت باشد گفت سه ماه مرید سوال کرد که یا شیخ از اطراف عالم چون خبر داری از این مسئله نیز جواب بده که مرد تام و نیم مرد و ناقص کیانند گفت فردا بیا چون آمد شیخ رحلت نموده بود او متحیر شد اما بسر قبرش رفت و فریاد کرد که ای خواجه آواز بکشید باز گفت ای پیر خواجگی شایان کسی ست که زوال ندارد گفت جواب چیزی می خواهم گفت دینه روز گفتم که هنوز متحیر بودم اما امروز از حیرت خلاص شدم و مرد تام منم که ایمان بسلامت آورده ام و نیم مرد توئی که ایمان تو در خطر ست و مرد ناقص کسی ست که از هیچ بلاها و قیامت نگذشته و لاف میزند چنانکه ابوبکر الصدیق رضی الله عنه میگفت من بمانم بدان کسان که از اهوال قیامت گذشته اند و خنده قهقهه میکنند. یعنی مرد ناقص آن ست که از هولها گذشته باشد و لاف مشاهده و ورود لیش و شیخی میزند و بعضی گفته اند که مرد تام آنست که کار را بکسی اظهار نکند که فلان بکنم اما بمروت خود او را بوجود آرد و نیم مرد آنست که اظهار کند که می کنم و آنرا در وجود آید و ناقص آنست که اظهار کند که میکنم ولیکن از و در وجود نیاید و شرمنده شود که اَلْمُنَافِقُ اِذَا وَعَدَ خَلَفَ و درین ترکیب مکرراست آلهی. حکایت

راز دنیا از شیخ الاسلام و المسلمین شیخ داود جهانی قدس سره که با تو داشت آورده اند که روزی تشنه شد در صحن شخصی در آمد و طلب آب کرد کنیزک آب آورد و نخورد گفتند چرا گفت بجواب این کنیزک روزی تعلیم کتاب کرده بودم مباد که این با اجر آن تعلیم برسد و از ثواب محروم مانم روزی گرما سخت بعراق تشنه بود ما در پیش وی رسید گفت چرا در سایه نمی نشینی گفت در عراق ناشائستها می دیدیم دعا کردم که خداوندا بایم بستان تا از جمعه و جماعت باز مانم و این ناشائستها نه بینم الحال بخود آنکم چنبید و بعضی گفته اند که بوقت آمدن او در مسجد خلق چنان بدو استقبال و توجه می نمودند که بعضی مر بعضی را زیر پا می کردند شیخ دعا کرد الهی کثرت خلق نوعی از انواع دنیا وی هست مرا ایمن کن تا ایشان نزد هم

مسئله در مناقب شیخ داود قدس الله سره

زمین شد دیگر آورده اند در هر خانه که می بود تا آن خانه خراب نمی شد بخانه دیگر نمی رفت تا در
سرای یکخانه می بود بسرای دیگر نمیرفت و باز راست نمی کرد گفتند چرا گفت بخدای عهد کرده ام که از
من در دنیا آبادانی نماند چون وفات شد خانه آخرینش خراب شد دیگر آورده اند که
روزی هارون رشید با امام یوسف هر دو بخلوت او رفتند اذن بدخول نکرد مادر او را شفیع آوردند
مادر پستان بالا کرد که بحق همان شیری که از پستان من خورده که ایشان را اذن ده گفت یا رب
رضاء تو در رضاء مادرست داد اذن بدید او هم بعد از دخول چون نصیحت شنید خدوقت برآورد
مبلغ زر بدو پیش کرد قبول نکرد گفت من از میراث پدر خانه فروخته ام و دعا کرده ام که یا
رب هرگاه این نفقه حلال من صرف شود روحم قبض کن هارون رشید از مادرش پرسید که
نفقه شیخ کجا باشد گفت در دکان فلان بقال هارون رشید از آن بقال پرسید که نفقه شیخ چند
مانده باشد گفت ده یا دوازده درم مانده است و هر روز نیم دانگ میخورد خلیفه آنرا حساب کرد
که این مقدار روز عمر او باشد چون روز آخر شد بعد از سلام بامداد پشت بقبله آورد و گفت که
ای یاران ما او در طالی نماند که من میدانم که دعائی او مستجاب باشد چون کسی را فرستادند مادرش گفت
درست شب نماز میگزارد و در وقت سحر بعد از وتر سر بزمین نهاد وقت بامداد بیدار میکردم دیدم
که مرغ روحش پریده بود و او از شاگردان امام اعظم بود رضی الله عنه الهی بحرمت راز و نیاز
شیخ الاسلام والمسلمین شیخ حبیب عجمی قدس سره که با تو داشت آورده اند که در اول
حال ربواخوار بود و او را حبیب ربواخوار میگفتند مال القرضداران میداد و هر چیز که از و میبافت
از هیزم و طعام و شراب و گوشت بربوا میگرفت روزی از خانه قرضداری سرگاو بیاورد و بربوا از خانه
قرضدار دیگر هیزم بربوا بیاورد و سر را در دیگ پارچه پارچه کرده انداخت ناگاه فقیری از در درآمد و
یا الله گفت مرزن خود را فرمود تا از آن گوشت بدهد زن چون سرپوش باز کرد دید که سرگاو تمام
مهیا شده و پیشش بر گسترده است زن بگریخت حبیب پیش آمد دید که همچنان است سر فریاد
کرد که از خدا شرم نمی کنی چند گرفتار نفس باشی حبیب از آن حال بیطاقت شده بجانب حسن
بصری دوید چون در راه میرفت کودکان از وی بگریختند که از شومیت او ما این خواهیم سوخت
چون توبه کشید دران ساعت حبیب دوانده و در تمام عالم پراگنده شد که حبیب از تائبان و

وصلان ست چون ازان طرف برگشته آمد کودکان بدو نزدیک شدند تا سایهٔ او بر ایشان افتد
و به برکت او آمرزیده شوند و آن اموال را تمامه بفقر صدا ران بخشید و دران خانه نیز چیزی
نماند روزی زنش فرستاد که جائی مزدوری کرده بیار شیخ رفت جائی دید که آب و سبزه بغایت
خوش بود در انجا تمام روز عبادت الله کرد وقت شام بخانه آمد زنش گفت چه کردی گفت
وعده کرده است که فردا بیکجا بدهم یکذا دو سه روز میرفت و خالی می آمد روز چهارم زنش اشاره
بدستش داد که فرزندان تو از گرسنگی میروند باید که امروز خالی نیائی باز در انجا عبادت الله کرد وقت
شام انبان را از سنگریزه پر کرده از جهت اینکه دل زن آزرده نگردد چون بخانه رسید بوی
طعام بمشامش رسید و رنگ و روی خانه بلباس دیگر دید گفت چه حال ست زنش گفت کسی که
تو مزدور شدهٔ چه مرد با مروت بوده ست و نیکوکار و نیک محضر تو سخی بوده است امروز شتر را
با طعام و لباس و زر بار کرده آورده و گفت که حبیب را بگو آنچه تو می کنی ترک مدهی که من مزدوری
همچنان میدهم حبیب قصهٔ حال باز نمود و چون آن سنگریزه ریختند همه در و مروارید بودند و ایضاً
روزی دنوی را بر سر دار بالا کشیده دید پایهای وی می بوسید گفتند چرا گفت در طلب خود رفت
من در طلب خود روم باید الٰهی بحرمت را از دنیا ز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ حسن بصری رضی
الله عنه که با تو داشت آورده اند که روزی جوانی بدکار که هیچ از نیکی از وی در وجود نیامده بود بحالت نزع
رسید امام بر وی حاضر بود و نطق زبانش بسته بود ناگاه امام تبسم کرد گفتند که چه جای تبسم ست گفت این جوان
در خاطر آورد که ای پروردگار انس و جان افعال من بد و اقوال من زشت خفتن و صادرین ایام جمله
اعتقاد باین دارند که فلان بدکردار بدوزخ رفت و من نیز میدانم که جای من در دوزخ ست تا نیا
کرده و دانسته بدی می کردم اگر صفت رحیمی تو در کار شود کم گمان مردم بجائی دیگر باشد و مرا بجائی
دیگر باری هیچ از رحمت تو کم نشود الله تعالی این جوان خطرهٔ او را بخشید ازان تبسم کردم دران شب چهل کس
اولیاء الله او را بخواب دیدند که آمرزیدهٔ حق شده است آورده اند که در قریب شیخ مجوسی
آتش پرست بود روزی بحالت نزع رسید امام بر وی حاضر شد گفت ای شمعون چونی گفت چنانکه
داند گفت و چنانکه رضاء او ست گفت چیست رضاء او گفت چنانکه مرا ئی ماست شیخ
گفت که ازین سخن بوی آشنائی می آید و شما چرا بیگانه می گردید گفت مرا صحبت شما

مسئله در مناقب حسن بصری رضی الله عنه

مسلمانان بیگانه کرده است میگویید که دوزخ هست وگناه می کنید و می گویید که بهشت هست
تصدقات نمی کنید و می گویید که دیدار حق هست و بغیر او دوستی می کنید امام گفت بقدر گناه عذاب
کرده شویم و ببرکت ایمان بگذریم شمعون گفت من نیز هفتاد سال عبادت آتش کرده ام مرا
نخواهد سوخت امام آتش طلب کرد و دست در آتش نهاد هیچ نسوخت گفت تو نیز انداز قبول کرد
گفت من عبادت خدا کرده ام از آتش نمی ترسم و تو عبادت آتش کرده از وی می ترسی شمعون گفت
ایمان آرم به سه شرط اگر ضامن شوی اول نابودن عذاب قبر و نجات از دوزخ دوم رسیدن
به بهشت سوم دیدار باری تعالی امام فرمود قبول کردم گفت نوشته کن به من تا با خود در گور برم چنانچه
کرد شمعون مسلمان شد چون مرد بعد از دفن کردن امام بجای خود دلگیر شد و از وجد بیرون آمد
که بد کار کرده ام بدرگاه لم یزل ضامنیت نوشته فرستادم از کثرت غم واندوه در خواب رفت دید
که شمعون حلهای پوشیده در بهشت است امام متحیر آمد و گفت ای شمعون چونی گفت چنانکه می بینی فرمود
خدای تعالی با تو چه کرد گفت از برکت ایمان و ضامنیت شما عذاب قبر نکرد و از دوزخ خلاص
شدم و بجنت رسیدم و وعده دیدار کرد و فی الحال از ضامنیت خلاص شدی نوشته خود را بگیر
امام چون بیدار شد نوشته را در دست خود یافت و بطرف دیگران نوشته بود بطریق مذکور که
نجاک الله کما نجیتنی من الهم والغم الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
امیر المؤمنین مرتضی علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که با تو داشت و درین شجره صوفیان را همه شیخ می
نویسند الهی بحرمت راز و نیاز خواجه کائنات و خلاصه موجودات زبده ممکنات شفیع روز
جزا محمد مصطفی احمد مجتبی صلی الله علیه وآله وسلم که با تو داشت الهی بحرمت
ذات مقدس و مظهر خویش که مرادات و مشروعات این بیچاره برآورده مقبول گردانی بملک
و کمال کرامت شجره سوم از سلسله کبرویه از آغاز و بعث و بیان رسول الله کم تا
آخر نهایت قال علیه السلام کنت نبیا و آدم بین الماء والطین یاران ای فرزند
که از قبل ولادت و بعد الولادت همیشه پیغمبر بود چنانکه بر سنگ و درخت برو سلام می کرد از
ایام طفولیت باز آورده اند که اول سلام بر درخت بادنجان کرده بود و از ان خوردن
بادنجان ثواب هست اما جبرئیل وحی چهل سالگی برو نازل شد و پیش از چهل سالگی همیشه نبوت شده

در کوه حرا اندرون غار می بود که یا ایها المدثر در شان اوست روزی جبرئیل بصورت آدمی
دران غار بروی درآمد و گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق ۰ بمجرد
گفتن این آیت لوح قلب او را چون لوح محفوظ که چون ذره از فضائل او بود همه
کلام الله از اول تا آخر یادش شد و بعد ازان بهر حادثه آیت را فرود می آورد و آنچه
حضرت رسالت پناه صلعم یک کرت از جبرئیل می شنود هرگز او را فراموش نمی کرد لقوله تعالی
سنقرئک فلا تنسی در شان اوست و آنچه در کتب مسطورست که قرآن در لیلة القدر
نازل شد آن از لوح محفوظ بآسمان دنیا نازل شد و فرشتگان او را بر برگ درختان
یاقوت نوشته و آن قبل از ایجاد آدم علیه السلام بود جبرئیل ازو غائب شد حضرت
رسالت پناه فرمود که این چه باشد که بیاد من شد مبادا که مگر من شاعر گشتم ازان
اندوه خواست تا خود را از کوه اندازد شیطان آواز کشید که ای محمد از تو نشاید که شاعر
گردی موت توبه که شاعری تو حضرت چون نزدیک بکوه رسید جبرئیل را دیده در سوا بصورت
اشتر که پای راست را بر پای دیگر نهاده و میگفت که یا محمد انت رسول الله انت رسول
الله و انا جبرئیل و هذا عدوک الذی اخرج اباک من الجنة و این فریاد کننده دشمن
تو است باد از فریفته مشو بعد ازان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بطرف خانه خود
آمد بی بی خدیجه کبری رضی الله عنها منتظر وحی او بود چون این بشنید گفت صدقت که
در پیغمبری تو هیچ شک نباشد ما یان پیش ازین دانسته بودیم بی بی گفت باش تا نوفل برابر
و نوفل عم خدیجه بود و عالم زمانه بود که هر کتاب مسبوقین را در حفظ داشت خدیجه چون قصه حال
بدو گفت نوفل گفت صدقت که در پیغامبری او شک نباشد اما چون او بگوید که جبرئیل آمد دران
حال تو سر خود را برهنه کن اگر جبرئیل باشد شرم کند و بیرون رود و اگر شیطان باشد بیرون نرود
بی بی چون بخانه رسید مهتر جبرئیل از در زن خانه درآمد حضرت گفت باز آمد گفت درون است
یا بیرون گفت اندرون است بی بی سر را برهنه کرد و مهتر جبرئیل بشتاب از خانه بیرون شد گفت
چه شد گفت بیرون شد چون سر بپوشید باز درآمد خدیجه گفت آمنا که تو پیغمبر گشته بسخن نوفل
چنان گفته بود بعد ازان چون خدیجه ایمان آورد دران شب سقفا و هزار سرداران قوم

جن آمدند و ایمان آوردند بعد ازان مرتضی علی کودک بود و اکثر اوقات در خانهٔ حضرت رسول
الله صلعم بودی روزی چون بخانه او میرسید وقت ضحی بود که حضرت با خدیجه رضی نماز ضحی میگذاردند بعد از
سلام حضرت مرتضی رضی سوال کرد که این چه امر است حضرت صلعم گفت یا علی کرم من پیغمبر گشتم گفت چند سال است
که با این چشم نبوت تو داشتیم راست باشد گفت ایمان بیار گفت باش تا مادر و پدر را بپرسم بروایتی
گویند که مادر را پرسید اما اصح آنست که چهار قدم بجانب خانه برداشت باز فکر کرد که محمد صلعم برگزیده خدای
بود برگشته ایمان آورد ازانست که او را درچهارم جا ذکر میکنند و مراتب او سه مراتب از دیگران کم
شد روز سوم ابیطالب از مادرش سوال کرد و مادر مرتضی علی نیز فاطمه نام داشت و بعد از مرتضی
او ایمان آورده بود اما ابی طالب نمی گفت از ترس داد پس سیاره مرتضی علی رض کجا باشد گفت نمیدانم
مگر در خانهٔ محمد صلعم بوده باشد چون ابیطالب رسید وقت ضحی بود یا از رسول الله در نماز بود بعد از سلام
پرسید که ای جگر گوشه این چه امر است گفت یا عما من رسول گشتم گفت راست باشد چند سال شد که
منتظر وحی تو بودیم اما چرا اظهار نمی کنی گفت از فتنه و غوغاے قریش می ترسیم گفت از مرگ من شنیده
چه گفت پس ایمان آر گفت اخذت النار علی العار یعنی از جهت ننگ کافری آتش را قبول دارم
لیکن از جهت تو شمشیر زنم بعد ازان بمرتضی گفت که چه می کنی گفت پاسبانی میکنم تا کافران نیایند
گفت از مرگ ابوطالب مگر نشنیدی که از قریش میترسی ایمان به پیغمبری او آر گفت من آورده ام
تو نیز آر گفت اخذت النار علی العار و لیکن شمشیر از برائے شما خواهم زد بعد ازان چون رسم عرب
است که در حین فرح و شادی آواز بلند میکشند ابوطالب آواز کشید مردمان گفتند که در قبیل
عبد المطلب چه آواز شادی است خبر یافتند که محمد صلعم به پیغمبری مبعوث شد ابوجهل و پدرش و سائر
قریش لشکر کشی کردند اما حضرت را ۹ [illegible] پسر بودند همه بر پا استاده و هر همه بمنزله شیران بودند که در مجلس
بصدمت ایشان نمی استاد آورده اند که ابو بکر الصدیق را در ایام جاهلیت چنان عادت
بود که هرگز از زبان او دروغ نمی آمد و تمام عرب بر سخن او استواری داشتند صدیق رض دران
زمان کفار را نصیحت کرد که ای بدبختان پیش ازین که یک حمزه بود و بیخ کفر میکند الحال ۹ نه
شیران غران استاده اند بیخ قریش را خواهند کند غرض اینکه من در پیش او روم اگر او پیغمبر
بود خواهم شناخت قریش معقول داشتند قول او را چون او [illegible] الصدیق بجانب شما

می آمد و زنگنائی با حضرت رسالت پناہؐ پیش آمد حضرت فرمود اَنَا رَسُوْلُ اللّٰہِؐ گفت صَدَقْتَ صَدَقْتَ صَدَقْتَ وایمان آورد تمام لشکر کفار برہم زد بعضے مسلمان شدند و بعضے در دشمنی ماندند بعد از ان لشکر امیر المومنین عثمان بن عفان و زبیر بن عبد اللہ ہر دو طفل نا بالغ در سفر بسوے اگری رفتہ بودند چون از سفر باز آمدند اموال دنیاوی چون اسپ و شتر واشتر و غیر ذلک من نعیم الدنیا ہر یک بمقدار کاروانی تحصیل کردہ آوردند ابو بکر الصدیق بقدوم ایشان پیشتر شد گفت مژدہ شمارا کہ محمدؐ بہ پیغمبری مبعوث شد ہر دو بر اشتران سوار بودند و اشتر را بخوابانیدند و از پشت اشتر جستند بفرح و شادی آواز بلند کشیدند اما امیر المومنین عثمانؓ فرمود کہ این اموال من ہمہ تعلق بفقرا دارد و در حال فقیران آن اموال را غنیمت کردند و در پیش حضرت شدند و ایمان آوردند پس درین ہنگام سہ صد و سیزدہ کس اصحاب پیدا شدند اما و زمین چاہ کاویدند و نماز در انجا میکردند از جہت اینکہ کافران بر ایشان مکر نکنند زیرا کہ چون ایشان بنماز مے استادند از خود بیخود بودند پس درین ہنگام اکثر کافران بر ایشان دخل میکردند بتوانستند و حکماء گفتہ اند کہ سہ چیز از سہ کس ہرگز مپذیر اول مکر از کافران دوم ظلم از سپاہی سوم جہل از افغانان و حضرت نماز بجانب بیت المقدس میکردند و در کعبۃ اللہ کافران بتان نہادہ بودند روزے ابو جہل در پیش امیر المومنین عمر شد گفت یا عمر از غم دانی محمدؐ بر خاطرم چنان بار نشستہ است کہ شرح نمی توانم کردن بغیر از شما پہلوان و مستقار در روئے زمین نمی بینم اگر کلاہ محمدؐ نعوذ باللہ منہ خاک در دہن او باد بسیار صد اشتر سرخ و یک دختر خود بتو بدہم و دختر او صاحب جمال بود امیر المومنین عمرؓ قبول کرد ابو جہل او را شراب خورانید و مستش کرد و گفت بیا سوگند بہ بتان بخور کہ خلاف نخواہی کرد چون در پیش بتان شدند جملہ بتان گفتند لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِؐ ابو جہل در پاے امیر افتاد کہ این سخن را در پیش کس مگوئی بود دوم نیز شراب خورانید اما بتان ہمچنان کلمہ طیبہ می گفتند کہ اگر تمام عالم برہم زنند یک سر موئی او نقصان نرسد بگذار دوم ہم چون شراب خورانید و مست شد سوگند بلات و عزیٰ یاد کرد و از انجا شمشیر آہیخت و محکم کردہ روان شد کہ درین زمان کلہ محمدؐ را خواہم آورد در راہ دو دیدہ میرفت اما دو فرشتگان بصورت گوسالہ شدند و دو بصورت آدمی ہمان گوسالہا را میگفتند سخنے توانستند چون امیر المومنین

عمر رسید گفتند با امیر اگر گوساله را گرفتن کرامت کرده باشی امیر در عقب ایشان دوید گرفت
حتی که بغایت مانده شد و قوتش از دست رفت بعد از آن یکی از آن گوساله گفتش یا عمر تو مرا
گرفتن نمی توانی چه دار اگر معصوم حق ست چگونه ضرر خواهی رسانید ازین سخن دل مانده شد اما
از جهت پیمان عهد ابو جهل آهسته آهسته میرفت از پیش دو جوانان رسیدند و عرضش
پرسیدند که عزم تا کجا داری واقعه باز نمود گفتندش ازین عزم برگرد که او معصوم بعصمت
الله است و دین او در تمام عالم پراگنده شده مادر و خواهر تو نیز مسلمان شدند امیر گفت
مسلمان نباشند گفتندش شما بدست خود هر دو را بکشید ایشان بدان دخل نکنند مسلمان شدند
والا کافر باشند امیر چون بخانه رسید هر دو را بشمشیر زده بخواهر داد که این را ابتدا خوردن تنها کن
او دست نکرد که این مردار ست در دین محمد علیه السلام شمشیر بر سرش زد سرش شکست از کثرت
اندوه در خواب شد آورده اند که در آن زمان حضرت رسالت پناه کلام الله را ورق ورق کرده
بمسلمانان می فرستادند مادرش گفت ای دختر همان ورق را بیار تا بخوانیم که تا دین محمد پوشیده
نماند هر دو چون کلام الله آغاز کردند او بیدار شد ایشان دهشت زده گشتند و تغافل ورزیدند
امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه گفت که ای خواهر قفل از خزانهٔ دل من دور شد پشیمان ورگردنم انداز
در پیش محمد علیه السلام روان کن که در حق او بی ادبی بسیار کرده ام خواهرش گفت یا عمر در سینه پاک
او کینه نمی باشد دست بدست گرفته روان شدند آورده اند که امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه چون
در قهر میشد زمین از قهر او می ترسید کقول الشاعر نظم ابوبکر صدیق شیخ صحاب ٭ کزو بود اسلام را
فتح باب ٭ دوم دان تو فاروق را فرق دین ٭ ز قهرش بترسید روی زمین ٭ و حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم همیشه می گفتی که اگر عمر مسلمان شود دین حق اظهار یابد در آن زمان هم
جبرئیل علیه السلام نازل شد گفت مژده شما را باد یا محمد آنچه می گفتی گفته تو قبول شد و عمر مسلمان
آمد حضرت از کثرت فرحت استقبال نمود و معانقت کرد و امیر را نزدیک خود بنشاند و
اسلام عرض کرد بعد از عرض اسلام امیر گفت یا محمد پیش ازین از شما دشمن تر کسی را ندانستم
و الحال از شما دوست تر کسی را ندارم چون ابو جهل منتظر کار تو ست بیا تا از جهت شما کله او را
پیش هم در آن زمان بیک کرت روان شدند سی و چند کس کافران را کشتند و لشکر کفار شکست

ایمان آوردن حضرت عمر خطاب رضی الله عنه

یافتند و هزیمت شدند امیر المؤمنین عمر رض شمشیر آهیخته در بیت الله آمد و بتان را گفت که
با چیز شوید و کلمه رسول من بگوئید و من نمی توانم بدست خود شکست در حال ریزه ریزه شدند
و با دپیدا شد بمانند خاک ایشان را بپرن برد و مکة الله را از بتان خالی کردند بعد ازان نمازها را
در مسجد میگذاردند و بانگ را بلند کردند القصه ابوجهل بدجهل کس را بجانب بادشاه یمن
روان کرد که اگر توجه نماید مهیا و الا دین پدرکلان و پدر شما خراب گردد و بادشاه بهفتاد هزار
سوار توجه نمود و بر کناره مکة الله فرود آمد حضرت رسالت پناه و اصحاب از انجا که خلقت انسان ست
هیبت خوردند مهتر جبرائیل ع با هفتاد هزار فرشتگان فرود آمد و بر کتف جبرئیل نیزه بود که یک
کنار او بمشرق و شاخ دیگرش بمغرب بود گفت یا رسول الله حق تعالی میفرماید که یا محمد ابوجهل
لشکرهای روی زمین جمع میکند و بنصرت تو لشکرهای آسمان فرستادم اگر میگوئی دشمنان تو
هلاک شوند بشا جنهای این نیزه بعضی را بطرف مشرق و بعضی را بطرف مغرب اندازم و الا
من میدانم که همگی مسلمان خواهند شد و از تو معجزه شگافتن ماهتاب طلب کنند بهر ماهتاب را
آفریده بودم که معجزهٔ تو در و نهاده ام حضرت مفرح شده بادشاه بوقت ضحی رسول الله را طلب
کرد ابوبکر صدیق رض و عمر خطاب رض بدو همراه روان شدند و بی بی خدیجه بر در خود استاده میگریست
و میگفت که یا اله العالمین محمد را بتو سپردم از شکم او آواز برآمد که محمد معصوم خدائیست اگر تمام
عالم بر هم زند یکسر موی او کسر نکند بعد ازان حضرت بجانب بی بی خدیجه رضی الله عنها از و سوال
کرد که این چه آواز بود مهتر جبرئیل ع گفت ترا دختر باشد نام او فاطمه است که در روز قیامت
شفاعت مردان بتو باشد و شفاعت زنان باو آورده اند که در دنیا سه نور در روشنائی
چنان تابیده اند که روشنائی آفتاب را ناچیز کرده اند اول آنکه چون مهتر ابراهیم خلیل الله بطرف
روم میرفت و کافران بدو دخل کردند چون بی بی ساره را از صندوق کشیدند چنان نور تابید
که روشنائی آفتاب را ناچیز کرد دوم آنکه چون بوقت طلب کردن کافران معجزه را از
مهتر موسی ع خواستند او دست بالا کرد سیوم آنکه چون حضرت بطرف این بادشاه روان شد
از پیشانی او چنان نور تابید که روشنائی آفتاب را ناچیز ساخت و حضرت رسالت پناه را در
لشکرها همچنان معلوم شد مصطفی ست که ابوجهل بادشاه را چنان گفته بود که در پیش او ایستاده

بیشنو و او را سخن نرم گوی و او ساحر ست خاک در دهن او تا به تو سحر نکند نعوذ بالله منها
چون روی حضرت را بدید گفت این روی خالی از رحمت و برکت نباشد فی الحال قیام نمود
و کرسی زرین را پیش کرد و خودش بر کرسی دیگر بنشست دل ابوجهل مثل موم گداخته شد از
غم گفت تو محمد آخر الزمانی گفت آری گفت پیش از تو ابراهیم بود که آتش برو گلزار شد و هم
موسی بود که عصا اژدها شد چیزها را فرمود همید اول معجزه همه انبیا را بیان کرد بعد ازان گفت
ترا نیز معجزه می باید نمود تا ایمان آریم گفت بر تو مشکل بر خدا آسان ست گفت اول این
بگو که در دل من چیست جبرئیل آمد علیه السلام گفت دختری دارد ناموزون که مردم از وی میرمند
او می خواهد تا او را حق از دعا بکنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم همچنان تقریر کرده دعا کرد
همشوشست چنان صاحب جمال گشت که تمام خانه از وی تابید پادشاه گفت معجزه
دوم اینکه امروز از ماه بیست و نهم ست و ماه غائب ست در وقت اظهار ماه کافر
او را تو می خواهم حضرت قبول کرد گفت بمنزل خویشتن درخانه شو چون حضرت روان
شد ابوجهل گفت ای محمد بر زمین سحر تو میرود به بینم که بر آسمان چگونه رود حضرت توقف کرد
تا باد و چیزی گوید ابوبکر الصدیق دستش کرد که باین سگ حاجت سخن نیست چون وقت
شام شد پادشاه گفت چنان تاریکی پیدا کن که کسی ندیده باشد بعد ازان چنان روشنائی
پیدا کن که کسی ندیده باشد از تاریکی دوزخ بمقدار سوراخ سوزن بیرون شد جهان چنان تاریک
شد که کافران فریاد بر آوردند که زهره مایان ترقید یا رسول الله رفع کن بعد ازان بمقدار سوراخ
سوزن نور بهشت بتابید روشنائی پیدا شد که تا مشرق و مغرب دیده می شد بعد ازان
گفت ماهتاب را حاضر کن تا معجزهٔ آن از تو می خواهم از طرف مشرق بیاید و تا نیمه آسمان بالا
آید بعد ازان فرود آید و هفت شوط از کعبة الله بگردد و بر تو درود فرستد بعد ازان ماهتاب
دو نیم شود و نیمی در گریبان تو در آید از آستین تو بر آید و نیمه دیگر از طرف دامن در آید و از جانب جیب
تو بر آید بعد ازان باز هم متصل شود و بطرف مغرب فرود آید باز از آنجا طلوع شود و چون به
نیمهٔ آسمان برسد چنان کلاهی پذیرد که از میان شگافته شد که تمام کنارهٔ آسمان را حلقه گیرد
یکی گرد اگرد آسمان دیگر و آسمان خالی باشد باز یکجا شود و بطرف مشرق فرود رود

یعنی خوشحال شد که چنین نتواند کرد اما از جهت سرزنش ابوجهل و بازگشت ملامت بسوی
کفار حقتعالی در حال این معجزه را بسر رساند و اظهار یافت تمام کافران شرمنده و متحیر شدند
اما پادشاه گفت ای بدبختان چه سخت دل دارید که این چنین کس را به پیغمبری قبول نمی
کنید هفتاد و هزار لشکر تمام مسلمان گشتند ابوجهل گفت ای محمد من میداشتم که سحر تو بر زمین
روان است ندانستم که ساحری تو به از زمین بر آسمان است بعد از آن مسلمانی روز بروز
افزون گرفت اما کافران نیز هر طرف هجوم کردند حتی که در شهر مکة الله پاک بیکدیگر جنگ
میکردند بعده حکم باری تعالی بدان شد که یا محمد ترا میباید که بطرف یثرب روان شوی و
یثرب قبیح و زشتی را میگویند یعنی جمله عصیان در و پیدا می شد. چون از مکة الله بیرون
شد همراه جبرائیل فرمود که درین نواحی مکة الله سه روز بجائی باش و بر تخت خود مرتضی علی
را بنشان و تو درین سه روز بطرف کوه برو و پنهان شو که کفار بتو مکر خواهند کرد حضرت
رسالت پناه و ابوبکر الصدیق هر دو روان شدند و صدیق شبان خود را فرمود که در فلان غار
هر روز شیر را آورده باش چون حضرت با صدیق در غار رسیدند کافران در پی او شدند اما بحکم
الهی عنکبوت بیامد و آن غار را پرده شد و کبوتران در بیضه نهاد و سینه خود را بران بالین
گرفت تا چوزه بیرون کند کافران گفتند که درین غار کسی نباشد اگر بودی بافش خراب می شدی
و کبوتران برخاسته می بودی ابوبکر الصدیق گفت که یا پیامبر کفار بر سر ما میرسند یا رسول الله اگر
نظر کنند پایان ما خواهند دید و ما دو کسیم حضرت فرمود ما دو کس نیستیم بلکه سویم ما خدای است
منقول است که دران غار هفتاد سوراخ بود و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
در خواب شد ابوبکر صدیق خرقه خود را پاره پاره کرده دران سوراخها می نهاد تا از ان مار
بیرون نیاید و حضرت را زحمت نرسانند یک سوراخ باقی ماند دران انگشت خود را بنهاد
چنانچه مار آمد و انگشت او را گزید چون حضرت بیدار شد حال چنان دید انگشت او را در
دهن گرفت و زهر را بیرون نمود حضرت ص فرمود که ای بی ادب یار غار مرا چرا گزیدی گفت یا رسول
الله مدت هفتصد سال است که من درین غار گذرانیده ام زیرا که در ازمنه ماضی در کتب خوانده بودم
طالب علمی دران صفت شما میکرد مناجات بدرگاه لم یزل کرده ام که محمد را ببینم حکم شد که درین

عاریسا کن باشی مرا پہا گرفت جدا نشده انگشت اورا گزیدم با شما را بپنجم روز سوم حضرت برگشته
آمد و بطرف یثرب روان شد بعد از ان فتح مدینه و باصلاح آوردن اهل ع بایام ورا مدینه ماند
وابوجهل همیشه لشکر کفار جمع میکرد و در مدینه بحضرت رسول الله جنگ میکرد و بیست و پنج جنگ کرده
بعد از ان هفت نفر از سرداران افغانان عنقریب برسول پیش آمدند حضرت فرمود بیایید ملکان از ان
است که افغانان املاک میگویند چون ایشان اسلام آوردند تمام لشکر خود را مسلمان ساختند۔
آورده اند که در جنگ کفار زنان افغانان جیر فتند و تیرها را جمع کرده باصحاب میدادند حضرت
منع نمی کرد در جنگ بست و ششم چون ابوجهل حاضر شد و ران روز لشکر آسمان بنصرت الهی
نازل شد و لشکر افغانان جمع بود آورده اند که سر از تن کافر جدا می شد و تیغ دیده نمی شد
کافران شکست خوردند ابوجهل بگریخت این بدبخت را قوت و زور هفت پهلوان بود
هیچکس اورا گرفتن نمی توانست حضرت اسرافیل علیه السلام ضربه بر سرش زد و بیطاقت شده افتاد
چون انس بن مالک وی رسید اورا افتاده یافت چند شمشیر زد و هیچ سود اثر نکرد گفت ای
انس بشمشیر تو کشته نشوم بلکه شمشیر من بگیر انس چون شمشیرش را گرفت از نیام کشیدن نتوانست
گفت قبضه اش بدست من ده و نیامش بدست خود بکش تا کشیده شود انس دریافت که برما مکر
میکند قبضه اش بدست خود گرفت و نیامش بدو داد چون شمشیر کشید نیامش بپای زد و پای انس
را شکست انس خواست تا اورا بکشد گفت سه سخن مرا بشنو بعد از ان بکش اول کله مرا از نزدیک
بکتف ببر چون در پیش رسول الله ببری بر زمین بیفت بزن تا او برسد و بگوید که دشمن من اناث
حال درین حال شور و شر ست چون انس کله اورا بیاورد حضرت فرمود او که شد گفت ازان
سنگ است پیغمبر گفت شکر الحمد لله که ازین بلا خلاص یافتیم و منقولست چون حضرت
بطرف مدینه هجرت کرده بسیر بیمار بود گفت مرا در چادر بگیرید و از هجرت رسول الله
مرا بی نصیب نکنید تا از مهاجران باشم چون اورا بیرون کشیدند وفات شد و در شان
او این آیت آمد وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ
الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ پیدا از قتل ابوجهل حضرت را دوازده هزار اصحاب
پیدا شدند باز حکم باری شد که بفتح مکه [illegible] بیرون شوید و در مکه [illegible] باز کافران تا از نیاده

بودند و بالای بام کعبه سیصد و شصت بتان بودند و همگی ایشان سیصد و شصت بت بودند چون حضرت بولایت مکه
در آمد در نواحی او فرود آمد تا سر انجام کرده به کافران ریزد پادشاه مکه سفیان نام داشت
روزی به تجسس خود در آمد یکه تنها اما اسپی داشت بادپایی که بباد برابری میکرد چون از
خانه بر آمد اسپ سرکشی کرد و او را قوت منع کردن نبود بجانب رسول الله روان شد چون
اصحاب دیدند سر انجام تیر و کمان کردند تا او را بکشند حضرت منع کرد چون سفیان نزدیک رسول الله
آمد در دل کرد که او را بشمشیر بزنم و بگذرم اما چون اسپ روی حضرت را دید چنان محکم استاد
که پای او را از جای نگرفت سفیان فرود آمد و بحضرت مصافحه کرد و حضرت فرمود ایمان بیار
گفت می آرم بچند شرط اول اینکه سبب آمدن من بیان کنی که چه بود قصه حال باز نمود که اسپ
سرکشی کرد و درین قریب عزم بشمشیر کردی اما اسپ یاری نکرد گفت صدقنا دیگر آنکه شب در
خانه من چه کار میکردم گفت پیش پدر تو و مادر تو دفن میکردید که مگر پادشاهی از دست مرود
این را قوت خود سازیم گفت صدقنا دیگر آنکه اگر الحال ایمان آرم ننگ و عار میکنم اما شرط دیگر آنکه فردا
جنگ میکنیم اگر ظفر من یافتم هم ایمان آرم و اگر ظفر تو یافتی هم ایمان آرم اما باید که آنچه در خانه من
بیاید و آنچه در مکه الله داده آید بیجان الامن و حضرت قبول نمود علی الصباح ابوبکر الصدیق با ده
هزار سوار از شهر در گذشت و ده هزار سوار بفاروق همراه بود و ده هزار سوار به ذی النورین و ده
هزار سوار بمرتضی علی این هشت هزار سوار روبروی دشمن روان شدند و حضرت رسالت پناه با
دو هزار سوار بمیدان استادند اصحاب ثلثه چون جنگ کردند قوت کفار بسیار بود ایشان
را اندک شکست افتاد اما ابوبکر الصدیق ازان طرف بیکبارگی تاختند و کفار را شکست افتاد
آورده اند که اسپان امیرزادگان سپید و ابلق بودند و زنان کفار بر بامها جمع شده می استادند
و مدح و ثناء حضرت میگفتند و دران مدح بعضی یاد می کردند که حضرت خواهرزاده من هست و
یا عمزاده و یا خاله زاده و غیر ذلک من الانساب باید دانست معلوم باد که در نواحی مکه الله تیغ
کشیدن حرام است اما در الوقت حلال شده بود از جهت ضرورت سلیمان پارس که بالای بام
کعبه می آمد بتان را در زیر می انداخت و ابوبکر الصدیق او را می شکست بعد از فتح برای جنگ
حنین روان شدند درین هنگام پانزده هزار اصحاب بودند و حنین سه میل از مکه دور است

كقول الشاعر فمن حبيبنا وصل به لا وصل احد، يبصرون حتف لهم ادهى من
اتو خمر * بعد ازین روز بروز و ماه بماه و سال بسال دین حضرت رسالت پناه استکمال می نمود
و در جمیع غزوات حضرت خود همراه بود و دیگران اصحاب بیکبار دیدند و در حج وداع چون
حضرت رسالت پناه بعرفات برآمد حضرت جبرئیل نازل شد و این آیت آورد که اليوم اكملت
لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا حضرت رسالت پناه
صلى الله عليه وسلم دانست که نعمت الهی کلام الله بود و چون کلام الله تمام شد عمر من در دنیا
نباشد زیرا که من بغیر از کلام الله یک سخن نگفتم پس بنابودن کلام الله نابودن سخن من
باشد و بنابودن سخن نابودن عمر من باشد یقینا دانسته بجاودان نگرداد که این امتان ضعیف
و این عاصیان نحیف که در دنیا و آخرت از اندوه و غم ایشان بیغم نبوده ام الحال وقت رحلت
منست از جمله اصحاب یکی از هر سنگ چوب بیت الله عز بود تا بر آمد بعد ازان حج بمدینه باز
چون در بر اسامت رسید تب محرق او را پیدا شد سی صد کس اصحاب را دران محل فکر و ذکر
تلقین می کرد و فرمود اصحابي كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم كما قال الله تعالى
اذ يبايعونك تحت الشجرة و معجزهای سرور کائنات بحدیست که در حصر آید
بعد ازین بدان ای فرزند که افضل ترین بشر بعد از انبیاء و رسل ابوبکر صدیق است
رضی الله عنه چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم میفرماید در شان او که تا طلوع
و غروب شمس نیست افضل بر بشر بعد از انبیاء مگر ابوبکر صدیق رضی الله عنه زیرا که مرتضی به
پرستیدن مادر و پدر چهار قدم برداشته بود ازان چهارم مرتبه ذکر مے شود و بعد ازان او
دین نبوی مخفی بود و بجز دین رسول ایمان نیاورده بود و ابوبکر صدیق رضی الله عنه مظهر
دین بود بعد از رسول الله زیرا که بمجرد گفتن رسول که انا رسول الله تصدیق کرد
بسبب ایمان او اکثر ایمان آوردند منقول است که چون جبرئیل علیه السلام بخدمت
رسول الله نشسته مے بود که اگر اصحاب مے آمدند برقرار مے بود و چون ابوبکر صدیق
رضی الله عنه می آمد جبرئیل علیه السلام قیام تام مے نمود حضرت رسول ازو پرسید که وجه
قیام تو خاصه برای ابوبکر صدیق چیست گفت در وقتیکه حق تعالی فرمود انی جاعل فی

الارض خلیفة • فرشتگان گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء
من نیز خواستم تا بگویم اما روح صدیق اکبر من باز نمود که بگو سرآمد ایشان آنست که دیدار
حق تعالی نه بینند و تو خواهی دید پس ازان باز او استاد من است دیگر آنکه در روز قیامت
برپای ایستد و بگوید که یا رب امت محمد رسول الله را من بخش الا از جهت ایشان مرا بدوزخ روان
کن خطاب حضرت عزت آید و شود که ای صدیق تو در دنیا جان و مال از برای رسول باخته بودی
والحال نیز جان خود را از برای امت او می بازی همه آنچه دوستان محمد و دوستان تو باشند بخشیدم
آورده اند که ابوبکر صدیق در ایام جاهلیت نیز عبادت او را بجای می کرده مذکور است که جبرئیل
علیه السلام گفت یا رسول الله از ابوبکر صدیق رض بپرس که چهار چیز در ایام جاهلیت ازو در وجود نیامده
است و نه بکسی اظهار کرده است حضرت ازو سوال کرد گفت اگر سائل رسول الله نمی بود بدیگر کس
نمیگفتم اول آنکه دروغ نگفته بودم زیراکه مرد بد دروغ گوید انگشت نما میشود دوم آنکه قمار نکرده
بودم که نیز بسبب شهرت است که فلان قمار باز است سوم خمر نخورده ام زیراکه شرف آدمی بعقل است
واین زائل کننده عقل بود •

چهارم آنکه زنا نکرده بودم زیراکه بخود اندیشیدم که اگر کسی بخواهر و دختر
من زنا کند او را چگونه عذاب کنم پس خواهر و دختر کسی را همچنان میدیدم و این چیزها در کافری
حرام نبود بلکه من بسبب عقل ازینها باز مانده بودم و در شرح مشارق مسطور است که
پیغمبر علیه السلام فرمود هر که خدای را دوست میدارد مرا دوست دارد لقوله تعالی ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی و هر که مرا دوستی میگیرد و میرود لازم است که ابوبکر صدیق را دوست
دارد که خلیفه من است و دوست من است اگرچه اصحاب همه دوستان من اند اما ابوبکر دوست
تر من است چنانکه امیر المومنین عمر رض در وقت خلافت خود گفت مر سائر اصحاب را که ابوبکر صدیق رض
را خلیفه میگفتند که او خلیفه رسول بود مرا خلیفه خلیفه گویید و یا لقب دیگر خواهید ملقب کرد از
زبان عبد الله مسعود گفتش فقال انت امیرنا قال نعم قال فهل نحن مومنون قال نعم قال فانت
امیر المومنین فقیل قوله عمر و سائر اصحابه و آنچه بعضی روافض گویند که مرتضی
علی شمشیر زن بود حضرت رسالت پناه صلعم در حق او فرمود که تیغ صدیق زبان است که جمله مهاجر و

سجده میکرد و گفت هم خود را نزدیک حق تعالی از برای خدا و غم هم را آفریده بود تا عبادت

انصار بعد از صدیق او ایمان آوردند و آنچه که مرتضی علی اول ایمان آورده بود بعضی دانشمندان
گفته اند که ایمان او مظهر دین نشد و صدیق ابوبکر مشکل دین شد و زمین و آسمان و گفته
اند که أَوَّلُ مَنْ آمَنَ مِنَ الرِّجَالِ أَبُوبَكْرٍ وَأَوَّلُ مَنْ آمَنَ مِنَ الصِّبْيَانِ عَلِيٌّ وَأَوَّلُ
مَنْ آمَنَ مِنَ النِّسَاءِ خَدِيجَةُ وَأَوَّلُ مَنْ آمَنَ مِنَ الْمُتَبَنِّيْنَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ وَأَوَّلُ مَنْ
آمَنَ مِنَ الْعَبِيدِ بِلَالٌ + و چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه برحمت رب العالمین رحلت نمود امیر
المؤمنین عمر فاروق بر خلافت نشست و او را دو چندان علم بود زیرا که یک حصه از حضرت
حاصل کرده بود و یک حصه از صدیق حاصل کرده بود و بعد از مراتب ابوبکر بر سایر بشر بعد
انبیا مراتب فاروق فضل دارد اگرچه امیر المؤمنین عثمان در ایمان سابق بود اما در حین
ایمان ایشان نماز را در دون غار میگذاردند و بوقت ایمان فاروق نماز در بیت الله برملا
کردند و اذان را آواز بلند خواندند و از جمله عدل او یکی آنست ابو شحمه که فرزند او بود چگونه
بحد رسانید قصه او مشهور است و او را از آنجا فاروق گویند روزی دو نفر باهم
دعوی کرده می رفتند امیر المؤمنین از ایشان پرسید که چه حالت است یکی از آن گفت
که این شخص را در پیش حضرت ملزم کرده ام و از آن دعوی خود باز نمی آیند فاروق
گفت چرا توقف میکنی گفت اگرچه حضرت گفته است اما یار دیگر شما میان
ما قضا بکنید گفت خوب به نزدیک بیا چون نزدیک شد شمشیر چنان بر سرش زد که
مرده بر زمین افتاد گفت هر که سخن رسول را قبول نکند قضای من اینست و او را از آن
فاروق نامیدند که فرق کرد میان حق و باطل و قتل آنکس در شرع روا بود لقوله علیه السلام
مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ پس اگر در این زمانه سخن قاضی و عالم را قبول نکنند کافر گردد و قتل
او در شریعت روا باشد پس چگونه باشد حال کسی که قول صاحب شرع را قبول نکند و
چون بر خلافت نشست شخصی را امیر کرده با لشکری بکوه فرستاد آن شخص چون بکوه
رسید بعد چند روز لشکر را ماند تنها بخانه آمد خبر بفاروق رسید که فلان کس بی لشکر آمد او را
طلب کرد و گفت چرا آمدی گفت من پادشاهی شما را قبول ندارم از جهت اینکه دو کار را بر خلاف
سنت مصطفی کرده یکی آنکه حضرت را امید بود که چون ناودان پیش او میرفت از دو بام مسجد

که پهلوی او اثر نی بوریا بودی و تو بر بالای بوریا چیزی نرم انداخته بودی گفت والله بالله
ثم تالله از آن باز که من به رسول الله ایمان آورده ام هرگز بدو چیز ننشسته ام گفت دیگر
آنکه رسول الله صلعم هرگز دو چیز را از قسم یکجا نخورده بود و حضرت در روغن و برنج را بیک جای
کرده میخوردی گفت قول اول محض دروغ ست و قول ثانی گمان ست

زیرا که روز پنجشنبه مرا باد اثر کرده بود گفتم روز جمعه چگونه خواهم خواند طبیب فرمود که بیضه
مرغ را بشکن زردی او را جدا کن و هر دو را آن با نمک به پز و یا زیره هر دو را همراه کرده بخور تا اثر
باد دفع شود همان را این کس روغن و برنج حضرت خیال کرده است منقول ست که روزی
مرتضی علی کرم الله وجهه در پیش بی بی فاطمه رض لاف میزد که درین زمانه هیچ کس بازوی مرا القوت
نخواهد گرفت بی بی در دل گذرانید که چرا رسول الله استثنا نکرد حتی که این سخن به آنحضرت رسالت
پناه صلعم رسانید که مرتضی شما را استثنا نکرد حضرت توقف کرد روزی مرتضی رض از شهر برآمد
چون بر لب جوی آب رسید شخصی را بغایت هیبت ایستاده دید گفت چه شخصی و چه خواهی
گفت مرتضی علی را میخواهم گفت منم مرتضی گفت از جوی بگذر ولیکن همان کفش مرا گرفته
بیا مرتضی او را انگشت در وی کرد جنبیدن نتوانست مرتضی را علی اغضب و قهر در کار شد فریاد
برآورد و هر دو دست بالا کرد تا زانو در زمین رفت آن کفش را جنبانید پای را از زمین
کشید و بجانب خانه روان شد بمسجد رسید رسول الله نشسته یافت هیبت زده در پیش او شد
گفت یا رسول الله واقعه چنان دیدم اگر آن شخص کافر باشد دین حق باطل گرداند حضرت گفت
یا علی آن شخص ست که قوام دین با وست مرتضی رض دانست که حضرت بود و دلگیر شده نشست حضرت
فرمود یا علی حق تعالی تمام قوت زمین را در نعلین من نهاده بود و تو نعلین را جنبانیدی
مرتضی از آن مفتخر شده فخر می کرد بر سائر اصحاب امیر المؤمنین عمر فاروق
گفت قوت و زور مردان در قبر معلوم خواهد شد چون فاروق وفات یافت گفت
مرا همراه ببرید بعد از دفن اصحاب برگشتند مرتضی برای تلقین بر قبرش ایستاده دید
زمین از هر طرف بپیچید تا او را بشکند و بپیچد امیر چنان زور کرد که از هر طرف سر برگرفت
از هر دو جانب پهلو را به پهلو گرفت و از طرف پای را به پای گرفت ما حتی

بزمین بود تا زمین بیاسایید از منکر و نکیر آمدند و در تیر استادند و گفتند من ربک فاروق
گفت من سخن شنوم نزدیک بیایید او ایشان گرز را دیده هیبت رسید نزدیک تر می‌شدند
امیر گرز را بگرفت و بنشست تا بر ایشان زند چهره چند فرسخ گشاده شد و ایشان بگریختند
گفت شما کور تمام عمر در زمین سخن گردید خدای را چه شناسید و من بمقدار یک گز از
زمین فرو شدم خدای را فراموش کردم مرتضی رض چون این را بدید آن شاهزادگان را فرمود
تا او را دفن نکنند و در ایام خلافت فاروق رض در پیش خود کسی را استاده نمی‌ماندی خواه آزاد خواه
بنده و میگفت که پیغمبر فرموده است هر که اهل دوزخ را در دنیا دیدن خواهد پس گو ببیند
شخصی را که او سردار دنیاوی باشد و شخصی دیگر از جهت دنیا در پیش او استاده باشد و او نشسته
باشد چون پیر شد پاهای بیمه خود میرفت و می‌آمد چون فاروق رض برحمت حق پیوست امیر المومنین
عثمان بن عفان معدن حیا بر خلافت نشست و از کثرت حیا هرگز اندام خود را ندیده بود
چنانکه یک روز رسول الله صلی الله علیه وسلم با اصحاب ثلثه یک جا در پوشیده نشسته بود خبر یافت که عثمان
آمد در حال جامه طلب کرده بپوشید بی بی عایشه رض از وی پرسید که با اصحاب ثلثه همچنان بودی
و بمجرد آمدن او جامه چرا پوشیدی فرمود ثلثه همه نشسته‌اند او از غایت حیا هرگز همچنان
ننشسته بود از آن پوشیدم و ایضاً وجه شرافت او بر مرتضی آن بود که بمجرد شنیدن خبر
نبوت خود را از اشتر انداخت و تمام اموال خود را از فرح تصدق داد و مرتضی اقرار آورد
اندک بعد ایمان چون پدرش آن را امتحاناً یا اعتقاداً از وی پرسید که من ایمان آرم باز پدرش گفت
آری ایمان بر پیغمبری او بیار و دیگر معلوم باد که چنانکه خلافت ایشان بمراتب است مرتبه
ایشان نیز به بالای مرتبه یک دیگر است هر که چنان نداند که مرتبه اعلی ایشان اعلی و اسفل
ایشان اسفل او کافر است و او را از آن ذو النورین گویند که مرتضی یک دختر رسول الله آورده
بود و او دو دختر رضی الله عنهما آورده اند و منقول است که روزی رسول الله را با سی
و سه هزار اصحاب ذو النورین دعوت کرد و حضرت اجابت نمود و غلامان را فرمود که قدمهای
حضرت را درین راه در شمار آرید جمله شمار قدم شد برابری هر قدم یک بنده را آزاد
کرد و همه اصحاب را با الوان نعمت خوشنود کرد و ازین مرتضی غمگین شد فاطمه زهرا رض

گفتش یا علی چرا غمگین بوده گفت یک دانا و رسول هم و یک دانا و عثمان چون او چنان مهمانی کرد
من شرم میکنم بی بی گفت برو رسول الله را با همه اصحاب او دعوت نمائی گفت در خانه
هیچ نیست گفت ترا بنا بودن کاری نیست چون مرتضی رضه به طرف رسول الله روان شد
بی بی سر برهنه کرده بر سجده افتاد که یا الٰهی مرا از مرتضی و مرتضی را از رسول الله شرمنده مکن
بکفایت ایشان طعام بفرست در حال خوانی فرود آمد چون مرتضی بخدمت رسول الله
حاضر شد گفت یا رسول الله در خانه هیچ ندارم ولیکن دختر شما چنان میگوید حضرت با تمامی
صحابه اجابت نمود آن خوان چنان کفایت کرد که از تمامی اصحاب بگذشت جبرئیل
علیه السلام فرود آمد که ای محمد از جهت خاطر عثمان نعمت دنیا خورانیده بود من طعام
بهشت خورانیدم و قدمهای تو درین راه نیز هفتاد شد چون او غلامان آزاد کردم برابر
هر قدم هفتاد هزار عاصیان را آزاد کردم و دیگر بدان ای عزیز زند که حضرت رسالت پناه
صلعم را شصت و سه سال عمر بود و در بیست و سه سال پیغمبری کرده بود پس درین بیست و
سه سال یک سخن را بغیر نزول جبرئیل و بغیر آیت سماویه نمی گفت و اکثر آیتها مخصوص در آن
وقت بودند که عمل بدان درین زمانه نمی بود و چون جبرئیل آیت می آورد حضرت رسول هر ده
کاتب را امیر نمود تا هر ده جای بنویسند بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق
و فاروق هر ده کلام الله را یکجائی جمع میکردند و روایت را وران می دیدند و چون بخلافت
عثمان رضه آمد هر ده را یکجا جمع میکرد آنچه با حمل بودند از وعد و وعید و حلال و حرام جمع کرد و آنچه
مخصوص بدان زمانه بودند آنها را همه با آتش سوختند و کاغذ را از پوست آهوان بکمرت این
کلام را بران پوست نوشت و پیش ازین در عهد رسول الله یک مصحف را رسول الله سوخته بود و
آن چنان بود که یکی از کاتبان آن مصحفها در عهد رسول الله عبد الرحمن بود چون آیت از رسول الله می
شنود چیزی دران میان از خود می در آورد چون تحقیق کردند یا وی نوشته بود حضرت م
خواست تا او را بکشد امّا گریخته در مسکن عثمان در آمد عثمان به الشفاعت ایستاده کرد
رسول فرمود صلی الله علیه وسلم من بدّل دینه فاقتلوه عبد الرحمن گفت توبه کردم او را بخشید و
مصحف را حضرت صلی الله علیه وسلم خود بسوخت چون این خبر بفرزندان ابوبکر صدیق

رضی الله عنه رسید که از ایشان محمد نام از انجا بیامد و عثمان ع الادریش گرفت گفت اگر
صدیق اکبر زنده می بود تو مرا ادریش نمی گرفتی محمد بیهوش شده افتاد و بعد از ان گفت که از شما
سه خطا واقع شده است اول انکه فتم گفت پس مرتضی علی را در میان آریم تا در میان ما و شما
منا صفت و عدل کند چون مرتضی آمد محمد گفت یکی آنکه در فلان مرحله تو مسافر بودی و نماز را
تمام کردی چرا گفت من صاحب لشکر بودم فرمودم تا درین منزل پانزده روز مقیم باشیم
چون نماز بجای آوردم واقعه دیگر افتاد و روان شدیم مرتضی قبول کرد گفت دیگر آنکه پیغمبر
فرموده بود که هر جا که من نشینید و شما منبر رسول بجا آمدید گفت آری بدو دلیل یکی آنکه اول حضرت
را یک منبر بود و صدیق را ادنی شد و فاروق ثلثه کرد و اگر من هم منبر راست میکردم مرتضی هم راست
میکرد و بعد از ان هر پادشاه منبر راست میکرد پس منبر از مشرق تا مغرب دراز میکشید و دیگر
آنکه من خود الائق آن هم ندیدم که مرا منبر بوده باشد و دلیل دیگر آنکه حضرت ع فرموده است
که هر جای که من نشینید مرا و از ان ترویج منکوحه او ست زیرا که زنان پیغمبران بعد از ایشان
بر سائر ناس حرام اند مرتضی این را نیز قبول کرد گفت دیگر آنکه مصحف های سوخته از ین بدتر
چه باشد گفت شما خود رسول الله را دیده بودید که مصحف غلط را بدست خود سوخته بود یا نکه
اصحابیم میدانیم که فلان آیت ناسخ و فلان منسوخ و فلان خاص درین زمانه و فلان عام در کلام
تا اگر این مصحفها بعد از ما باشد درین خلل واقع شود یکی گوید که من در مصحف چنان دیدم و دیگر
میگوید که من چنان دیدم و همه مخصوص درین زمانه بودند آنچه فرامد بود گرفتم و آنچه خاص و زواید
بود سوختانیدم مرتضی امیر را او جه حسن قبول کرد و محمد از ان پشیمان شد و عذر تقصیر کرده برگشت
و آنچه از حلال و حرام و رکاسست یا شکایت باشد و باقیه همه وعده و وعید است کقول الشاعر
مثنویات ای الهی بنمای دستگیر ÷ شرح این آمد تفسیر منیر ÷ ای برادر بشنو
القرآن بیان ÷ تا بگویم شرح هر یک یا عیان ÷ جمله قرآن شش هزار آیت کلام ÷ شش
صد و شصت و شش آیت شد تمام ÷ یک هزار او شد امر آمد گوش دار ÷ یک هزار شد
نهی شد از کردگار ÷ یک هزار شد وعده شد بر مومنان ÷ یک هزار شد دان وعید
قرآنیه منکران را اصر بیم باشد ثواب ÷ کافران را امر بیم باشد عذاب ÷ یک

هزارش قصه پیغمبران ٭ یک هزارش عبرت بر کافران - پانصد آیت از حلال و از حرام
جمع کرده کردگار اندر کلام ٭ آیتی صد بهر تسبیح و دعا ٭ تا بدانند اینچنین گفته خدا ٭
شصت و شش آیت شده منسوخ دوور ٭ هم ز توریت و ز انجیل و زبور - اینچنین فرمود
شاه اولیا ٭ مخزن اسرارهای کبریا ٭ آورده اند که مردان حکیم نام شخصی بود که به وزیر
ذوالنورین و نگین امیر یاری و محبت داشت و همیشه درمیان صحابه فتنه انگیزی میکرد
روزی خط نوشت بطرف کفار که ازان جانب شما هجوم کنید و ازین طرف من تا فرزندان
ابوبکر صدیق را بکشم و نگین عثمان بران خط مهر کرد و بکسی داد که در مسجد ایشان برود
و مکر و مکاری کند تا ایشان اورا جاسوس خیال کنند و چون ترا محکم گیرد خط را بده که من
رسول عثمانم آمادی شما می خواستم و ابوبکر صدیق را فرزندان بسیار بودند باز محمد ازان
جا لشکر کشید چون نزدیک آمد ذوالنورین را سه صد غلامان سلاح دار بودند همه مهیا جنگ
شدند امیر منع کرد و همه را آزاد کرد و گفت مرا کشتن کاری نیست چون محمد در رسید امیر
کلام الله میخواند و سر بالا نکرد محمد شمشیر کشید و بر گردنش بزد امیر درین آیت بود صبغة الله
چون سرش بر زمین افتاد آن سر بریده آیت را اتمام کرد وَمَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً
واورا سه حصه علم بود یکی از رسول و دو حصه از شیخین رضی الله عنهما ازان جامع کلام شد و
چون ذوالنورین برحمت رب العالمین رحلت کرد امیر المومنین و حیدر المسلمین اسد الله الغالب
علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بر خلافت بنشست و اورا چهار حصه علم بود یک حصه از رسول
و سه حصه از ثلثه و اورا ازان حیدر نامند که چون تولد شد اماهانی اورا در کنار میگرفت
و نگاه میکرد و در اکثر اوقات روزی دست مرا از کرو تا بگیرد امیر دست انداخت و دستها
ورا بنا حق کند اماهانی گفت هذا حیدر و حیدر شیر بچه را گویند و بعد از انبیا و اصحاب ثلثه
افضل ترین بشر امیر المومنین علی مرتضی بود رضی الله تعالی عنه
منقول هست که چون بر خلافت بنشست سلیمان فارس را با جمع لشکر بحکومت
فرستاد و بعد مدتی کسی خبر کرد که سلیمان سرشتارهٔ حی را به بیت المال خرید و ازان
نه عمارت کرد چون تحقیق کردند اول از سرداری اخراج نمود و گفت که خانه

کفار اندک مانده بودند که تو بیت المال را تلف میکردی بعد از آن شخصی دیگر را فرستاد
بحکومت مکه آن زن نیز کس خبر کردش که او بر دعوت های حاضر می شود که توانگران خوردنی
میخورند و فقیران استاده می باشند او را نیز اخراج کرد روزی در خانهٔ امیر حسن بهانه
فرود آمده بود بعد از نماز شام چون مردم از مسجد پراگنده شدند آن شخص آخر همه بر آمد دید
که در گوشهٔ مسجد فقیری ژنده پوش نشسته است و یک مشت آرد جو در دست دارد و میخورد
چون این شخص بر آمد پارهٔ او را داد او گرفته در خانه آورد چون امیر حسن او را انواع نعمت
در پیش آورد واقعه باز نمود که در مسجد چنان فقیری نشسته است که آرد جو از غربال ناکشیده
میخورد و افطار صوم میکند امیر حسن تبسم کرد که آن خلیفهٔ زمان است که این همه تعلق بدو دارد
در جهای خود ترک داده است و آن امیر المومنین علی است رضی الله عنه و صحابه بیت المال را
و خراج را بر خود حرام گردانیده بودند چنانکه روزی فاروق رض دستش بر روغن خراج چرب بود
آن را بر سر فرزند مالید باز بخاطرش رسید سرش را بتراشید که مبادا از این نفع گرفته باشم و امیر
المومنین مرتضی را از آن باب العلم می گویند که بعد از اصحاب ثلثه اعلم الناس مانده بود و هیچ
یک سخن او فهم نمی شد چنانکه او میگفت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم چند علوم
را بخود همراه برد از جهت آنکه کسی را نمی دید تا سخن او فهم داشته باشد و من نیز از مسئله از
رسول صلی الله علیه وسلم شنیده ام به کسی سخن آن هم گفت زیرا که کسی را اهل آن نیست ابوالحسن فغانی
از علماء دهم سوال کرد که منصور را در آن جام محبت نوشید بی پیوسته بگفتن انا الحق کوشید و حضرت
رسالت پناه صلعم را هر چند بیش می شد طلب می کرد هل من مزید گفت چه عجب است که آوند
منصور اصغر ترین آوندها بود و آن اکبر ترین آوندها که دریاها بیک دم فرو می برد بلکه خود
دریا بود چنانکه در روز و شب چندین هزار دریاها در دریای عمان می روند ما او نه از آن بزرگ
شود و نه از آن خرد شود بعد از این بدانکه ده نفر از اصحاب بشارت جنت ست
اول ابوبکر صدیق رض دوم عمر فاروق رض سوم ذوالنورین و چهارم مرتضی پنجم طلحه ششم زبیر
هفتم ابو عبیده هشتم سعد نهم سعید و دهم عبدالرحمن و منقول ست هر که رسول الله
را بخواب بیند آتش دوزخ بر وی حرام گردد پس چه شک ست در آنکه او را بصورت دیده بود

وایمان آوردہ بودند کہ ایشان مطلق بہشتی نباشند اما چون نص ثابت نشدہ اند سکوت کردہ اند آوردہ اند کہ چون صدیق مسلمان شد والدین را گفت کہ من صدیق اکبرم نزدیک خدائے پس مادر مرا چگونہ مادر و پدر بد و زخ روند بباید مسلمان شوید مادرش از اول مسلمان شد اما پدرش از و بگریخت و در خانہ دیگر رسیدہ دران خانہ در آمد صدیق اکبر بحق مناجات کرد و رسول خدا نیز دعا کرد بعد ازان چون صدیق بر در آن خانہ رسید پدرش قحافہ از خانہ بیرون شد و بے تکلف کلمہ گفت و مسلمان شد و فاروق را مادر و خواہر مسلمانان بودند و مرتضیٰ را نیز مادر مسلمان بود و معلوم باد کہ چون کسی نام پیغمبر ذکر کند درود میتوان گفت و چون نام اصحاب ذکر کند رضی اللہ عنہ میتوان گفت و چون نام اولیاء ذکر کند رحمۃ اللہ علیہ میتوان گفت پس اگر شخصے بر یک از آل یا اولیا درود فرستد منہی بود و مثل شخصی گوید زین العابدین سامع گوید اللھم صل علی محمد و علی ال محمد و بارک وسلم علیہ تو ہم رفض ست زیرا کہ درود وقتی روا بود کہ نام پیغمبر ذکر شود و این نام پیغامبر ذکر نشد و لہذا آوردہ اند کہ اگر نیز از برائے رواج سودا و یا فقہا از برائے رواج فقہ و رغبت خلق و یا بر آیندہ بر بلندی درود گوید مکروہ است زیرا کہ بغیر ذکر پیغمبر درود شایان نیست و فقہا آنرا گویند کہ خوشبوی را در آتش بسوزاند و یا بر کسی اندازد و بمالد و بدانکہ این اصحاب را بور انسبت نیز بحضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم ہست و یزید نیز بایشان نسبت دارد چنانکہ ابو بکر صدیق بن قحافہ بن عامر بن عمر بن کعب بن روح بن عبد المناف و عمر بن خطاب بن رقیل بن عبد العزیز بن روح بن عبد المناف صدیق بن قحافہ و عمر بن خطاب در روح یکجا می شوند و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن ابی امیہ بن عبد الشمس بن عبد المناف و علی بن ابیطالب بن مطلب بن ہاشم بن عبد المناف و یزید بن معاویہ بن ابو سفیان بن حرب بن عبد الشمس بن عبد المناف و یزید بعثمان در عبد الشمس یکجائی بشود و از جملہ اودران رسول اللہ دو مسلمان بودند یکی حمزہ کہ از اول آغاز مسلمان بود و عباس در آخر عمر مسلمان شد منقول ست کہ چون حمزہ را کافران کشتند او را ہیفتاد جائی کردہ بودند و دلش را عبد اللہ کہ بنام صنافق بود کشید و در دندان گزید کہ ازین دل چہ بلا دیدہ ایم گفتہ اند کہ حضرت ہمیشہ انگشت را بدندان میگزیدند کہ اگر هیفتاد

کافران از زنده جدا جدا میکردم دل من قرار می شد مهتر جبرائیل علیه السلام فرود آمد که حق تعالی
زنده را نهی کرده است اگر دل تو قرار نشود مرده را هیچ جائی بکن چنانکه بی بی عائشه رضی
الله عنها افضلترین نساء بود در نساء حضرت پیغمبر از بی بی خدیجه کبری رضی الله عنها و بر بعضے
خاصیتها بی بی فاطمه زهرا می فضل داشت در زنان فضل او از آن بود که اول دختر صدیق بود
که اورا صدیقه گویند بلقب پدر و دیگر آنکه دیگر زنان همه بیوه بودند و دیگر عقد نکاح او مهتر جبرائیل
در شب معراج بر آسمان چهارم بسته بود آورده اند که حضرت میسفر بود یا علی ذکر جلی چنان کن
که هر کس ترا بشنید و پرواه بپذارد تا ترا حضور دست دهد الحال بیان شجره کبرویه بشنو
اے فرزند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مر اصحاب اربعه را تلقین ذکر بکر
داده بود اما چون حضرت رحلت نمود ابوبکر صدیق که چون خلیفه رسول بود با امیر المومنین فاروق
آنچه دانست از فکر و ذکر آموخت و چون صدیق رضی رحلت نمود امیر المومنین عثمان ذکر
وفکر از فاروق آموخت آنچه آموختنی بود و چون عثمان رحلت نمود مرتضیٰ انابته ذکر و فکر
از ذو النورین آموخت آنچه آموختنی بود و این بنا بر رعایت ادب یک دیگر ایشان بود که
تا دست بدست برسول الله برسید و چون همه اصحاب رفتند مرتضی تلقین و اجازت را
بحسن و حسین رضی الله علیهم داد و امیر حسین اجازت بفرزند خود داد علی اصغر بلقب زین
العابدین داد و او بفرزند خود امام محمد باقر رضی الله عنه داد او بفرزند خود امام جعفر صادق رضی الله عنه
داد و سلسله شد یک از ان به بایزید بسطامی داد و یک از ان بفرزند خود موسی کاظم قدس سره داد
او برادر زاده خود و او داد به ابو علی بن موسی الرضا داد و او به شیخ معروف داد قدس سره او به
سری سقطی او قدس سره و او به جنید بغدادی قدس سره و او داد به ابو علی رودباری داد قدس
سرهما و به ابو علی کاتب داد قدس سره و او به عثمان مغربی داد قدس سره و او به ابو القاسم گرگانی
داد قدس سره و او به ابوبکر النساج داد قدس سرهما و او به امام احمد غزالی داد قدس سره او دو
سلسله پیدا شد یکے از ان به خواجه فرید الدین عراقی داده بود و دیگر با ابو النجیب سهروردی
داده بود قدس سره و او به شیخ عماد الدین یاد بوسی داده قدس سره و او به شیخ نجم الدین
کبرے قدس سره داد و او به سید علی بن لالا قدس سرهما و او به شیخ مجد الدین بغدادی

قدس سرہ واو بشیخ احمد سرفانی قدس سرہ واو بہ نورالدین عبدالرحمن السنوانی قدس سرہ واو و
او بہ علاؤ الدولہ قدس سرہ واو بہ شیخ محمود فرقانی قدس سرہ واو بشیخ الاسلام والمسلمین
علی الثانی سید علی ہمدانی قدس سرہ واو بہ ابو اسحاق ختلانی قدس سرہ واو بسیدان
دادہ است بہ سید احمد نوربخش قدس سرہ داد واو بفرزند خود یوسف نور واو قدس سرہ
او بہ نبیرۂ خود یعنی فرزند فرزند حضرت شیخ علی بن قنبر علی قدس سرہ واز وبایں خادم الفقراء
والمساکین بندۂ ناچیز کہ نیرزو بیک پشیز درویزۂ ننگنہاری قدس سرہ روزے در خدمت
شیخ پارۂ میوہ آوردم بمثال قرہ قند حضرت شیخ یک دانہ ازاں میخورد وبانگشت وسطی شکم خود
را زیر میکرد وگفتم شیخنا باین کس سیر نمی شود گفت اگرچہ سیر نشود اما اشتہای نفس بجانب میوہ
بسیار است پس ہوائے نفس را بجائے آوردہ باشم حضرت شیخ می فرمود کہ پیر بمثال غنچہ بوستان
می باید کہ اگر یک غنچہ بشکند فی الحال دست در دیگر آویزد یعنی کامل العلم بود کہ مگر مرید او بلغزد
بدلیل واضح راہ او را بگیرد واگر مرید صاحب علم باشد کہ دلیل او را نقض دہد او در حال دلیل دیگر بیارد
تا ہیچ وجہ او را حجت ودلیل نماند تا شخصے از آلایش دنیاوی نرفتہ باشد باید کہ معرفت اقسام
بیان نکند زیرا کہ تا غایت نخواہد رساند وبہ گمراہی خواہد افتاد حضرت مولانا جامی قدس سرہ
نصیحت لطیف میفرماید نظم سخت از کسب دانش بہرہ ور شو * ز جہل آباد نادانی بدر شو *
بود معلوم مر آنرا دو بیارہ * کہ نادان مردہ و داناست زندہ * نیاید ہیچکس عمرے دوبارہ *
بعمر یکروزہ کردن نیست چارہ * چو کسب علم کردی در عمل کوش * کہ علم بے عمل زہریست بے نوش *
چہ حاصل زانکہ دانی کیمیا را * مس خود را نکردی زر مسا را * عمل کن منہ اخلاص عیار است *
بنزد پختہ کاران خام کار است * ز کار خام کس سودے ندارد * چو حلوا خام باشد علت آرد *
بکن زین کار خانہ با کتب ردے * خیال خویش را دہ با کتب خوے * ز دانایان بود این یک سخن ہو *
کہ دانش در کتب و داناست در گور * بود بے خرد ہفت استادی * ز دانش سخت ترت
ہر دم کشادے * گہے اسرار قرآن باز گوید * گہے از قول پیغمبر از گوید * ودرین نیز ہ از
میل ز عارف * زبان بکشائے از جنس معارف * معارف گرچہ مو باریک باشد *
چہ حاصل چونکہ دل تاریک باشد * ولکن با صوفیان خام یاری * ہم باشد کار خامان خام کاری

طریق پختہ کاری راندانند ❊ بخامی میوۂ باغت فشانند ❊ ز اصل خویش آن میوہ بریدہ ❊
بماند تا قیامت نارسیدہ ❊ منہ دست ہوس اندر سیم و از زر ❊ بجز در دست پیری پیر پرور ❊
چو در دستش نہی دست ارادت ❊ بدست آید ترا گنج سعادت ❊ اگر این شجرہ را کسے
بطریق مناجات بخواند باید کہ تا شیخ معروف کرخی لشیخ الاسلام گفتہ باشد و ما فوق را امام
و مرتضٰے را امیر و حضرت را خواجہ

فصل سوم — در بیان چہار علم و لوازم آن - بدان ای فرزند کہ چہار علم بطریق اختصار
بیان کردہ شد اما آنچہ باقی ماندہ کہ از دانستن آن لا بد است بطریق اختصار بیان کنم
تا این مختصر بتطویل نہ انجامد اول علم توحید پس نزدیک بعضی اہل تصوف توحید بر پنج نوع
است اول توحید ایمان دوم توحید علم سوم توحید تکلیفی چہارم توحید تقلین پنجم توحید
عزیزی چنانکہ در عمدہ آوردہ است کہ ایمان و توحید نزدیک بعضی یک است و
آن بعضی اہل اعتزال اند و وجہ صحیح ناگفتن ایشان از برائے مشہور بودن قول ایشان است
زیرا کہ اگر توحید و شناخت خدائے ایمان بودی پس اہل کتاب را ایمان بہتر از مسلمانان
بودی زیرا کہ ایشان خدا و رسول خدا را می شناسند و ایمان نمی آرند و در حق ایشان کلام اللہ
ناطق ست یعرفونہ کما یعرفون ابناءھم و این قول شیخ صحیح ست کہ سہ صد رسالہ
بدین طریق انشا کردہ است بلکہ ایمان گرویدن ست چنانکہ در عمدہ آوردہ
است اول چیزے کہ بر بندہ واجب ست بعد از بلوغ پیش از جملہ فریضہائے
شناختن خدا است و ایمان آوردن بدو تا اگر کسے ایمان نہ آرد و شناخت مسلمان
نشود دوم توحید علمی قال اللہ تعالیٰ انما یخشی اللہ من عبادہ العلماء بدان ای فرزند
عالم آن را نگویند کہ صد ہزار مسئلہ شرعیہ یاد داشتہ باشد بلکہ عالم آنست کہ سعی بلیغ کند
بجانب خیرات از جہت وعدہ موعود و باز ماند از معاصی از جہت وعید مذکور
کلام رسول بدان ناطق ست کما قال علیہ السلام السعی الی الخیرات دلیل المعرفۃ و
والنہی عن السیئات دلیل المعرفۃ و ایضاً قال علیہ الصلوٰۃ والسلام حرکۃ الطلعۃ
دلیل المعرفۃ کحرکۃ الجسم دلیل الحیات یعنی ہر کسے بقدر باور و اعتقاد خود عمل می کند

اگر یقین صحیح داشته باشد پس عمل او ساعت بساعت افزاید و اگر یقین او ناقص باشد عمل او روز بروز نقص پذیرد قال رابعة العدویة اگر آخرت از خاک می بودی و حکم او بر بقا می بود و دنیا از طلا بودی و حکم او بر فنا بودی پس عاقلان را بایستی که باقی را بگرفتی و فانی را ترک دادی که فانی دلبستگی را نشاید و من عجب میدارم این مردان را که آخرت از طلا و دنیا از خاک و فانی را بسبب آن ترک می دهند ابو وسیط نام شخصی بود روزی غلام را بخرید و گفت ای غلام چه خوری گفت هر چه خورانی گفت چه پوشی گفت هر چه پوشانی گفت چه کار کنی گفت هر چه فرمائی گفت چه خواهی گفت غلامی خود سپردن را گویند و غلام را اختیار نمی باشد ابو وسیط فریاد بر آورد که من حق را چنان نشناخته ام و بر زمین افتاد و جان را بحق تسلیم کرد و در تفسیر حسینی در بیان آیت ایاک نعبد و ایاک نستعین آورده است که مومن را دو حال ست یکی بندگی کردن و بنده شدن و بندگی کردن آنرا گویند که عبادت الله را از برائے ثواب و ترس از عذاب بجای آرد و بنده شدن آنرا گویند که راضی باشد یعنی هر چه پیش آید از خوب و زشت رستش ندانند قال علیه الصلوٰة والسلام الناس کلهم اموات الا العالمون والعالمون کلهم اموات الا العاملون والعاملون کلهم اموات الا المخلصون والمخلصون کلهم اموات الا المقربون والمقربون فی خطر عظیم اگر مقرب یک ذره برضاء خود رود از صحن قربت بیرون شود پس ازین خطر مهلک تر چه باشد سوم توحید تکلیفی قال الله تعالی وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا پس اولیاء الله از جهت بشارت این اجتهاد را در عبادت الله بر خود لازم مے کنند و در هر شیئے تکلیف تام مے نمایند چنانکه نفس را اول از ناجنسیات نگاه دارد و بعد ازان هر خطره که ما سوی الله بوده باشد و هر لذت دنیاوی و کل حظوظ نفسانی را بتکلیف دفع کنند بلکه نفی از وجود نیز بتکلیف می کنند تا آنکه خبر الوهیت در رسد تا تکلیف از وجود برآید و در ربایند آن ساعت در نظر ظاهری طرفة العین می نماید اما سالک هزار اندر هزار مے گذرد چهارم توحید یقین و آن ضروری را گویند و آن خاصه پیغمبران ست که از حین خلقت ارواح ایشان تا رحلت اشباح ایشان پیغمبری از ان یقین مهر دل نگشته که در ایام طفولیت بلکه در حین ولادت

از رسوم کفر اعراض نمودند و بر رضاء او راضی بودند منقولست که چون محمد رسول الله تولد شد
دستها بر چشم نهاده تا مادر ورا نه بیند برهنه و چنانکه خلیل از آتش بجهت کمال یقین استبعاد نمی
نمود و ذکریا از اره سر باز نزد و بکذا حال انبیا را پس هم توحید عزیزی و آن توحید شیطان و
سایر کافران معتد بهست که اگرچه شیطان دعوی معرفت الله میکند و فرعون در اگرچه گفته
که خدا حق است و به یقین می دانستند که بایان خدای را می شناسیم و از جهت ننگ کافرے
از سخن خود باز نے گشتند آن توحید بر ایشان عزیز بود یعنی دشوار بود که اگر ایشان به تحقیق
خدای می شناختند هرگز سرکشی نمی نمودند روزے از حضرت شیخ پرسیدم شیطان را در
حقیقت چه گناه بود گفت لا بلکه در حقیقت گنه کار بود زیرا که چون کاتب عزم کتابت کند
پس الف اقتضاء این می کند که من دراز کشیده بلکه کسری واقع شوم و دال اقتضاء برین میکند
که من هر دو طرف کسری داشته باشم پس اگر کاتب دال را دراز کشد تمام دالیت از و میرود
و در حق او ظلم کرده باشد و اگر الف را کسر کند تمام الفیت از و میرود در حق او ظلم کرده باشد
و برین بدبختان آنچه عزیز تر ست تصدیق رسل ست ابو جهل را گفته اند که در دوزخ
بانگ و ویلا کند و میگوید که کارهای خدای همه حق بودند اما محمد رسول الله نبود نعوذ بالله منه و نزد
لعنة الله گوید همه حق بود اما ابراهیم خلیل الله نبود دوم علم نماز ست بدانکه آنچه در
نماز فرض ست دانستن آن نیز فرض ست و دانستن سنت نیز سنت ست و دانستن
واجب نیز واجب ست و دانستن مستحب نیز مستحب ست و دانستن مباح نیز مباح ست
و دانستن مکروه نیز مکروه است و دانستن حرام نیز حرام ست باید که مکروه و حرام را بداند
تا بدان نا دانستگی وران نیفتد و دانستن مفسد نیز فرض ست زیرا که بسا وقت نماز جهال
فاسد شود و ایشان بدان خبر دار نباشند بدان ایدک الله که آنچه در بعضے نسخها گویند
که هر که احکام و ارکان نماز نداند کافر ست آن بنا بر انکار ست یعنی اگر کسی منکر شود کافر
گردد و اگر کسے هرگز نماز نکند و روزه ندارد اما اقرار و تصدیق دارد مسلمان ست زیرا که
عمل غیر ایمان ست و ایمان غیر عمل و آنچه گفته اند هر که احکام و ارکان نداند کافر ست راست
زیرا که حکم ایمان میان خوف و رجا بودن ست و آن هر کسے از مومنان را است

درکن ایمان دوست اقرار بزبان و تصدیق بدل و این نیز در مومن موعود ست الحال بشنو که از احکام نماز گفته است و آنچه ما بقی باشد در سائر کتب فقه بیاموز اما از اذان چیزے خواهم گفت از دانستن اذان لا بدیست زیرا که چند جای در اذان کفر لازم میشود و موذن جاہل از او خبر ندارد منقولست که ابو وسیط حضرت را در خواب دید حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم او را دوست بگرفت و برکنار دوزخ رساند و دید که دوزخ پر از آدمیان ست گفت یا رسول اللہ ایشان کیانند گفت ایشان موذنان امت من اند که اذان را نا دانسته غلط می گفتند گفت یا رسول اللہ تو از ایشان راضی شوی و شفاعت ایشان خواهی کرد فرمودی گفت خدایتعالی از ایشان راضی شود فرمودی و ایضاً گفت کسی که در مسجد او اذان غلط گفته میشود و او منع نکند بلکه تمام اہل آن مسجد از شفاعت من محروم باشند نعوذ باللہ منہا صفت اذان این ست

اَللّٰہُ اَکْبَرُ اَللّٰہُ اَکْبَرُ اَللّٰہُ اَکْبَرُ اَللّٰہُ اَکْبَرُ اَشْہَدُ اَنْ لَّا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ اَشْہَدُ اَنْ لَّا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ اَشْہَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰہِ اَشْہَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰہِ حَیَّ عَلَی الصَّلٰوۃِ حَیَّ عَلَی الصَّلٰوۃِ حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ اَللّٰہُ اَکْبَرُ اَللّٰہُ اَکْبَرُ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ

بدانکہ در اذان چند جا کفر لازم میشود که اکثر موذنان بسبب آن در دوزخ روند و بدانستن آن عار کنند و اگر کسی گوید که اذان را خوب ندانسته بسبب آن خصومت آورند و اگر ایشان از ثواب و عذاب در غلط و تصحیح با خبر بودند سالہا تمام در طلب دانستن او می بودند که موذن مصحح یعنی صحیح خوان را گفته اند که ہر که چیز از نباتات و حیوانات و جمادات که آواز او می شنوند فردای قیامت بر ایمان او گواہی دہند و دیگر آنکه در عرصات در زیر سایۂ عرش باشد که یوم لا ظل الا ظلہ منقول ست که روز جمعه ہمه ملکوت بر بیت المعمور جمع می شوند و مہتر جبرئیل علیہ السلام اذان می گوید و مہتر اسرافیل امامت مے کند و سائر ملکوت اقتدای مے کنند بعد از فراغ مہتر اسرافیل مے گوید که من ثواب امامت را با امامان امت محمد دادم مہتر جبرئیل علیہ السلام گوید من ثواب اذان بموذنان امت محمد را دادم و مقتدیان گویند ما بان ثواب اقتدا بمقتدیان امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم دادیم و شاید که موذن مرد صالح و متشرع بوده باشد زیرا که اذان امر معروف ست و امر معروف اثر کند

مسئلہ در بیان اذان۔

مگر ازمردصالح و درین زمانهٔ فساد شاید که کوچه بکوچه بگردد و مردمان را دعوت نماید و از برای
مقتدیان تحمل تمام بکند حتی که آورده اند که اگر امام در رکوع آید و از پس آواز نعلین کسی را شنود
آن شخص را نمی داند که بیست مهلت بکند تا او در نماز شریک شود و اگر میداند که فلان کس
است مهلت نکند که خالی از ریا نباشد و این روایت در تهذیب مسطور است و شاید که مؤذن
وقت شناخته باشد حتی که اگر قبل از وقت اذان بگوید اعاده لازم شود و شاید که مؤذن یکے
باشد و امام دیگر اما اگر مؤذن و امام یک شخص بود باید که در وقت اقامت گفتن از موضع امامت
دورتر رود و بعد از اقامت بموضع امامت آید سنت اینست که در وقت صلوٰة و فلاح
روی را بگرداند یمیناً و شمالاً و انگشتان را در هر دو گوش خود سخت کند یعنی سبابتین و اگر
مسجد روزن داشته باشد سر از روزن بکشد و باید که بلا ترجیح بخواند اما اگر بغیر تبدیل کلمه الحان
بکند رواست لقوله علیه السلام زینوا اذانکم منقولست که دختری از اهل ذمه
همیشه در آرزوی همین بود که اگر از مادر و پدر خلاصی یابم مسلمان خواهم شد بلکه از ایشان فرار
بکنم و مسلمان شوم روزی مؤذن باواز زشت اذان می گفت دختر پرسید که این چه باشد گفتند
گفتند که بهترین کارهای مسلمانان همین است دختر از آن آرزو مانده شد و مسلمانی نرسید
و منقولست که در اول آغاز اسلام از برای طلب کردن مسلمانان بنماز اصحاب مختلف
شدند که چگونه میتوان خبر کرد و طلب کرد بعضی گفتند که در وقت نماز علم استاده بکنیم
باز گفتند که این رسم یهودان است نمی توان کرد بعضی گفتند که شاخ را سوراخ کرده می توان
دمید باز گفتند که این رسم ملحدان است بعد روان شب امیرالمؤمنین عمر با چهل نفر اصحاب
اذان را در خواب دیدند که همچنان میتوان گفت قصه را برسول الله صلی الله علیه وسلم
رسانیدند حضرت فرمود آری در شب معراج مهتر جبرئیل مرا همچنان تعلیم کرده بود اما در ان زمانه
اندک بود چون غفلت و غافلی درمیان مردمان شایع گشت عالمان لو حی علی الصلوٰة
و حی علی الفلاح بر آن افزودند بعد از ان چون شایع تر گشت متاخرین الصلوٰة خیر
من النوم بران افزودند و آنچه در اذان مؤذن کافر میشود اینست اول اینکه در آغاز
الله اکبر الف را ند کشد و با الف استفهام در اول او بیارد دوم چون اکبر را

اکبار گوید که اکبار نام شیطان ست سوم آنکه اشهد را مد کشد بمد ها یعنی اشهاد گوید و یا بحذف الف یعنی شهد گوید زیرا که صیغهٔ ماضی ست و اشهاد گواه گردانیدن را گویند پس معنے چنین میشود که کسی گواهی داده است و یا شما گواه باشید پس گویا که خود ازین قول استبعاد مے نماید که اشهد صیغه متکلم ست و یا اشهد هار و چشم را بجای حلقی تبدیل دهد یعنی اشهد گوید که این از معنی می برآید پس گویا که سخن لغو گفته باشد و یا آنکه دو کلمه میشود و چنانکه اش خویش را میگویند و هد باز گردانیدن و مخالفت را گویند کما قال الله تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ یُحَآدُّوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ ای یخالفون پس چنان گفته باشد که خویش مخالفت کنید توحید باریتعالی را چهارم آنکه لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بے تشدید گوید زیرا که اِلَّا از برائے اثبات ما بعد و نفی ما قبل ست و بی تشدید بمنزله الی غایت که سرت من البصرة الی الکوفة واقع میشود پس معنی چنان می شود که نیست الله باطل تا آنکه اله حق نیز نیست و ازین صریح تر کفر نمے باشد پنجم آنکه محمدا رسول الله گوید زیرا که نام حضرت محمد ست و محمد کسی را گویند که خصائل پسندیده او بسیار باشد و حمد ستایش را گویند و محمد بالفتح همچنان ست محمد بکسر میم ثانی خلاف مذمه پس این چنین نام شریف را تغیر داده باشد بنام دیگر و دیگر آنکه محمد ستوده شده را گویند و محامد ستانیده را گویند نیز معنے تغیر مے شود و یا آنکه محمد را احمد گوید بهار دو چشم زیرا که احمد فرو میرانیدن آتش را گویند و ایضاً جامه کهنه و کیسه و در راه تیز رود و چیز سے خشک را گویند پس معنی بسیار تغیر می شود ششم آنکه حی را بمد گویند یعنی حیا گویند که حیا بمعنے شرم می شود و یا بے تشدید گوید زیرا که معنی حی زندگی ست و معنی حی بے تشدید و اشتن چیزی بر پاے چیزی را گویند و در تمام اذان سه مد اند سه ورکه اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و بعضے موذنان لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ را الا اح گویند نیز درین کفر ست زیرا که بهار دو چشم حق تعالی را گویند و بجار حلقیه روشنی را گویند و ایضاً ناقهٔ گریزنده را گویند و درین معنے بغایت تغیر مے یابد بیان احوال سامع مقر ست هر که در عین اذان سخن کند در عرصهٔ عرصات حین خواندن کتابت وا مانده شود و هر که در حین اقامت سخن کند در وقت نزع زبان او بسته می شود که کلمه گفتن از و صادر نشود و بعضے گفته اند که این مراد از موذن ست نه سامع و اگر کسے استبعاد نماید که در حین اذان کسی

مسئله در بیان آنکه در اذان کافر مے شود

چگونه تکلم خواهد کرد و این فقیر بچشم خود دیده است که افغانی اذان میگفت ناگاه رونده از اهل آن
دیه بروے بگذشت درمیان اذان برگشت و احوالش پرسید که بکجا میروی و بعد ازان ما
بقیهٔ اذان تمام کرد و در ترغیب الصلوٰة مذکورست که اگر سامع رونده باشد بایستد و
اگر ایستاده باشد باید که بنشیند و اگر نشسته باشد باید که ایستاده شود و ایمچنین اگر از حالی بحالی
بگردد تمام گناه او عفو مے شود پس چنانستی که دران روز از مادر تولد شده است و در
در حین اذان و اقامت باید که سامع هر کلمه را بموذن موافقت کرده باشد و بعد از
تمام شدن حاجت خواهد و دعا کند بیشک بر آید و در حدیث جائے دعائے بیشک
مستجاب میشود اول حین افطار صوم دویم بوقت سحر و سوم بوقت باریدن باران
چهارم بوقت اضطرار و درماندگی که دلش رنجه شود از هر جنس که باشد و این لغات مذکورین
از صراح استخراج نموده شد و الصنا چون موذن بگوید الله اکبر سامع گوید مرحبا
مرحبا بالقائلین عدلًا و بالصلوٰة اهلًا کبّرت کبیرًا و اعظمت عظیمًا سبحان الله
بکرةً و اصیلًا و چون اشهد ان لا اله الا الله گوید سامع گوید رضینا بالله
تعالیٰ ربًّا و بالاسلام دینًا و بمحمّد نبیًّا و بالقرآن امامًا و بالکعبة قبلةً و بالصلوٰة
فریضةً و بالمؤمنین اخوانًا و بالصدیق و الفاروق و ذی النورین و
المرتضیٰ ائمّةً رضوان الله تعالیٰ علیهم اجمعین ه و در اشهد ان لا اله الا الله
شاید که ادغام بے غنه گوید یعنی اثر نون پیدا نکند بلکه الف را تشدید لا زند و چون
اشهد ان محمّدًا رسول الله گوید سامع هر دو انگشت ابهام را بر هر دو چشم نهد یعنی ناخن
ایشان دیده برد و بران ناخن نظر کند حق تعالیٰ چهار هزار گناه کبیره او را عفو کند
و در قرآن خوانی مسطورست که این انگشت نهادن سنت ست ترک نمود او انکرد
و هر که بجائی آرد در عرصات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم او را
چنان طلب کند که کسی گم شده خود را طلبد و بگوید قرة عینی بک یا سیدی و مولائی
و یا این گوید صدقت یا رسول الله و بعضے گفته اند که سنت بابا آدم است که روزی
آرزو کرد که اگر جمال محمّد آخر الزمان میدیدمے چه خوش بودے فرمان حضرت

غرفت شد که بر سر دو ناخن خود نظر کن چون نظر نمود جمال جهان آرای حضرت در آن دید
ناخن را بر چشم نهاد و گفت صدق رسول الله قرة عینی بک یا سیدی و مولائے و چون
حی علی الصلوة گوید سامع گوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و اگر حی را
هی گوید بهائے دو چشمه نیز خوف کفرست زیرا که حی مقرر شده و معنی هی خواندن اشتر
بسوئے علف را گویند و چون حی علی الفلاح گوید سامع گوید ما شاء الله کان و ما لم
یشاء لم یکن و چون الصلوة خیر من النوم گوید سامع گوید صدقت و بررت اللهم
نبهنا عن نوم الغافلین و لا توفیق الا بالله العلی العظیم و اگر سامع این ادعیات
نداند باید که بهر کلمه موافقت کرده باشد کافی ست و چون اذان را اتمام کند باید که
موذن و سامع این دعا بخواند حقا یقینا صادقا خالصا لا اله الا الله الواحد القهار
رب السموات و الارض و ما بینهما العزیز الغفار رب هذه الدعوة التامة
و الصلوة القائمة آت محمد الوسیلة و الفضیلة و الدرجة الرفیعة و ابعثه
مقاما محمودا الذی وعدته یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد و در شرح
مشارق مسطور ست که بعد آت همه را منصوب خواند و چون موذن قد قامت
الصلوة گوید سامع گوید اقامها الله ما دامت السموات و الارض اللهم انی
اعوذ بک من شر الشیطان الذی یوسوس فی الصلوة سیوم علم روزه و آن
نیز بطریق اختصار بیان کرده شد و اگر بتفسیر آن خواهد در کتب فقه ببیند اما آنچه در
کفارت او گفته اند که کفارة الصوم ککفارة الظهار یعنی عوام الناس تشبیه
مے کنند یعنی چنانکه در ظهار کس بزن وطی نمے کند در کفارت صوم نیز نکند
آن محض غلط است زیرا که در کفارت ظهار نیز وطی منع نیست مگر از آن زن که ازو
ظهار کرده باشد پس اگر کسی را دو زن باشد از انکه ظهار کرده است وطی نکند و بدان ثانیه
دیگر حلال ست و این تشبیه برای آنست که کفارات بسیار اند چنانچه کفارت قتل یمین و ظهار
و صوم پس کفارت کننده بیمین مخیر ست میان اینکه بنده آزاد کند و یا ده درویش را طعام خورانند
یا جامه پوشانند که اکثر بدن ایشان پوشیده شود و طعام چنانچه خورانند که [illegible] سیر شوند و اگر قوت

مسئله در بیان کفارات

این اشیاء ثلثه نداشته باشد باید که سه روزه بدارد و چون اضافت کفارت صوم بکفارت ظهار
کرد از آن است که در کفارت قتل بنده مومن می باید که آزاد کند و در ظهار خواه مومن خواه کافر
خواه اندک معیوب باشد رواست پس کفارت صوم در حق کفارت ظهار است **علم چهارم**
علم حیض و نفاس و از آن نیز شمه گفته شده است اگر اکثر بران خواهد در کتب فقه نظر کند و
لیکن از صاحبدلان در وجوب این علم گفتار خوش می فرماید کقول الشاعر **مثنویات**
ای ترا دل دلیل نفس نفیس * علم و نیت همیشه بود انیس * گر ندانی کم و زیاده نفاس *
اکثرش چل شمار و روز شناس * تا بدین علم آشنا نشوی * ای پسر که خدا نشوی * از
سر جاهلی و نادانی * پا درین ره منه که درمانی * و این علم بغایت صعب ترین علوم است پس
هر شخص را لازم است که بقدری ازین بداند بعد ازین بدان ای فرزند که چهار مذهب که حق
اند و اهل سنت ایشان فرض است و اختلاف در میان ایشان اختلاف بر رحمت است نه اختلاف
بر عداوت کالاختلاف رحمة گفته اند و حنفی مذهب را نشاید که گوید مرا شافعی چه کار است زیرا که
در هنگام ضرورت از مذهبی بمذهبی انتقال کرده می شود چنانکه بحج رفتن پیاده بمذهب امام
ابوحنیفه روا نیست پس عالمان حاجی ماشی را بمذهب مالک می برند که در مذهب او زکوة شرط
نیست و چون بعرفات حاضر شد باز بمذهب ابوحنیفه میگردد و ایضا چون کسی مطلقه ثلثه را
حیله بکند باید که او را از احکام و ارکان ایمان بپرسد اگر بدان عالم باشد باید که احکام و ارکان
نکاح بپرسد اگر نداند تا بی تحلیل نکاح جدید بکند و اگر بیان انرا نیز می داند باید که او را
در مذهب امام احمد رحمه درآرد که در مذهب او حق تعالی را بذات و صفات شناختن فرض
است اگر آنرا نمی داند نکاح جدید کند و اگر آنرا میداند درین هنگام تحلیل باید کرد
ایضا چون کسی جنس را بغیر جنس از غله بفروشد اگر یدا بید باشد رواست اگرچه زیاده بگیرد
و نسیه روا نیست اگر توده گندم درون خانه و توده جو بیرون خانه باشد نیز نسیه است و اگر
جنس مع الجنس بفروشد چون یدا بید باشد رواست و درین زیاده گرفتن روا نیست اگر نیم
سوخته باشد چنانکه اگر یک مثقال را بمثقال می فروشد اگرچه در یک مثقال زر بسیار باشد و
یا در یکی اندک غش باشد باید که برابر بگیرد و زیاده روا نیست پس اگر این را نسیه می دهد

بقول ابو حنیفه مطلق روا نیست الا متاخرین فتوی داده اند بر جواز نسیه و این مسئله را از مذهب امام مالک پسندیده اند و ایضاً چنانکه گوشت اسپ بقول ابی حنیفه رضی الله عنه روا نیست اما بقول امام شافعی رحمة الله روا است و صحابه حنفیه بنا بر ضرورت فتوی بر حلالیت آن داده اند و در شمائل سیقی آورده است که ابو حنیفه رضی الله عنه قبل از موت خود سه روز از قول خود برگشت و گوشت اسپ را حلال گفت و همچنین از مذهب بمذهب انتقال کرده می شود بدان ایها الفقیر که دوستی چهار مذهب چون دوستی چهار یار از دست مده زیرا که شجره شریف شریعت به باغبان ایشان کمال یافت کقول الشاعر ؎ ایکه سر فرازی دین حق راست شد چهار تن هم از راه تحقیق سر یک باغبان ابو حنیفه رح نامش نعمان بود کقول الشاعر ؎ اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره ۔ هو المسک ما کررته یتضوع و نام پدرش ثابت بود و در شرح مختصر امام محمد کوهستانی آورده است که پیغمبر فرموده است که بعد از من شخصی پیدا شود که نام او نعمان بن ثابت باشد اگر بعد من پیغمبری مبعوث شده نبی بودم او را پیغمبر میکردم پس اگر شخصی گوید که امام و لیل مذهب ایشان بود می باشد گفته شود که اگر این است ایشان آمده شود هیچ عیب نیست قال الله تعالی کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء زیرا که اصل او ثابت بن زوطی بن مرزبان و چون عمر شریف با خر رسید ثابت نعمان را در کنار گرفته در پیش امیر المومنین مرتضی رضی الله عنه برد و دعا کرد و او علم را از هفت کس اصحاب گرفته است یکی از انس بن مالک و عبد الله بن حسن زبیری و عبد الله بن جزع زبیدی و عبد الله بن ابی اوفی و عبد الله بن ابی اوف و ثالث الاقصع و جابر بن عبد الله رضی الله عنهم اجمعین و از بعضی زنان صحابه نیز گرفته است چون عائشه بنت عجوز و ابی حنیفه رضی الله عنه علم را از بیشتر اصحاب گرفته است اما او را نسبت در فقه بسبب حماد میکنند و او از شاگردان ابراهیم بن یزید بود و او شاگرد علقمه بود و او از اسود و از شعبه قاضی گرفته بود و ایشان همه از فاروق گرفته بودند علم را و فاروق از رسول علیه السلام قبل مات ابو حنیفه رح و هو ابن سبعین سنة بتاریخ سنة خمسین و مائة مناقبه ابی حنیفه کوفی رض روایت کرده شده است که امام اعظم ابو حنیفه کوفی رح چون حج کرد و در کعبه رسید و دو رکعت نماز گذارد همانا

دو ستون در رکعت اول بر پای راست ایستاده تا نصف قرآن بخواند در رکوع و سجود کرد و در رکعت
ثانی بر پای چپ ایستاد تا قرآن شریف ختم کرد و چون سلام داد بگریست و مناجات کرد و
گفت اِلٰهی مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَلٰكِنْ عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ فَهَبْ نُقْصَانَ
عَمَلِي بِكَمَالِ مَعْرِفَتِي فَهَتَفَ هَاتِفٌ مِّنْ جَانِبِ الْبَيْتِ يَا اَبَا حَنِيْفَةَ قَدْ عَرَفْتَ
وَاَخْلَصْتَ الْمَعْرِفَةَ وَخَدَمْتَ وَاَحْسَنْتَ الْخِدْمَةَ فَقَدْ غَفَرْنَاكَ وَلِمَنْ تَبِعَكَ وَ
كَانَ عَلٰى مَذْهَبِكَ اِلٰى قِيَامِ السَّاعَةِ معناه بفارسیه یعنی ای ذوالجلال وای
بادشاه باکمال وای موجود لایزال نه پرستید این بندهٔ ضعیف این وجود ضعیف
ترا ای ذات لطف اللطیف چنانکه حقیقت سزاوار پرستیدن تست ولیکن شناخت
ترا چنانکه حق شناختن تست پس بخشای نقصان خدمت را بکمال معرفت بروی
هاتفی آواز داد از گوشهٔ خانه که ای ابوحنیفه ما را بشناختی و خدمت کردی آمرزیدیم ترا و کسی
را که متابعت تو کرده بود و بمذهب تو تا روز قیامت والیضاً مسطور است که روزی
مهتر عالم صلی الله علیه وسلم در مسجد نشسته بود اعرابی در آمد و کاسهٔ خرما به پیش نهاد و گفت
از راه دور آورده ام چون رسول الله صلعم خرما بخورد عبد الله بن مسعود رضی الله عنه بر
پای خاست و گفت یا رسول الله دوش خوابی دیده ام عجب تعبیر فرمائی گفت چنان دیدم
که ستاره از آسمان بر زمین فرود آمد از نور آن ستاره تمام عالم نور شد رسول صلی الله علیه
وسلم متفکر شد مهتر جبرئیل بفرمان رب الجلیل در رسید و گفت ای رسول الثقلین وای
سرور دنیا و دین تعبیر خواب ابن مسعود آنست که بعد از رحلت تو بانقضای هشتاد سال
و هشت روز مردی بیرون آید از کوفه کنیت او ابوحنیفه همه دنیا را بنور علم او منور کند و
سنتهای ترا بکمال رساند رسول علیه السلام خوشدل شد و انس بن مالک را رضی الله عنه
پیش خود خواند و قدری از آب دهن خود بر کام او بریخت و او را گفت که ترا عمر
دراز خواهد بود تو ابوحنیفه را خواهی دید سلام من بدو برسان و بگو که عطای محمد ترا
مبارک باد و نیم خرما که در دست داشت در حریر کرد و به عبد الله بن مسعود داد و گفت که
بدست تو این خرما را بکیسان ده تا با بوحنیفه برساند چون رسول علیه الصلوة والسلام بدار الآخرة

خواب امید عبد اللہ بن مسعود رضہ امانت را نگہداشت تا آخر عمر خود آنگاہ بشاگرد خود علقمہ داد و قصۂ آن بگفت و چون علقمہ را وفات نزدیک آمد بشاگرد خود ابراہیم نخعی داد و قصۂ آن بگفت و چون ابراہیم را وفات نزدیک آمد بشاگرد خود حماد داد و قصۂ آن بگفت و درین وقت ابوحنیفہ رح ہفت سالہ بود بشاگردی حماد میکرد و ہشتاد سال عمر او بود و آنچہ او میدانست ابوحنیفہ رح دریک سال از وی بیاموخت و حماد ہر روز آن خرما ہیم را از صندوق بیرون کردی و بر دست نہادی و گفتی بحرمت عطا دہندہ این خرما کہ او را بمن بنمای روزی ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ نزدیک او آمد و گفت آن امانت بمن دہ و کسی آنرا بجز تو ندانست خود حماد بوی داد و در حال بخور حماد سر او را در کنار گرفت و گفت من میدانم کہ بجز بنای رسول اللہ امانت تو خواہد بود و در تو میدیدیم ترا مبارکباد و قصۂ خواب عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ باوی بگفت و چون حماد وفات یافت پدر ابو حنیفہ رض کہ ثابت بودہ است قصد حج کرد ابوحنیفہ را با خود برد و در مکہ خیمہ دیدند زدہ و گرد آن خیمہ آدمی انبوہ در آمدہ ابوحنیفہ گفت بدان جائی رفتم پیرے را دیدم سالخوردہ و نورانی گفتم این کیست گفتند انس بن مالک ست در آمدم و بروی سلام کردم چون آواز من شنید گفت این آواز آشنا می آید و مرا گفت از کجا می آئی گفتم از کوفہ گفت کنیت تو چیست گفتم ابوحنیفہ انس بن مالک گفت رضی اللہ عنہ دان مرا بگیرید و بالا کنید تا من او را ببینم کہ صاحب مذہب بزرگ ست آنگاہ مرا گفت نزدیک من آی تا امانتی کہ دارم تسلیم تو کنم چون نزدیک او رفتم قدری آب دہن در دہن من کرد و گفت این آب دہن مصطفے است صلی اللہ علیہ وسلم چون آن آب دہن خوردم حلاوت عظیم یافتم انس بن مالک گفت اکنون آب دہن مصطفے علیہ الصلوٰۃ والسلام خوردی خود را چگونہ می بینی نشان آن با من بگوی ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ برپای برخاست و زبان برکشاد و گفت ای انس این ساعت خود را چنان می بینم کہ اگر انواع حکمت و انواع علوم در ہر یک دانایان روی زمین جمع شوند و ہر یک از من ہزار مسئلہ بامتحان بپرسند بتوفیق حق تعالیٰ آن ہمہ را جوابہای باصواب بگویم و از ہیچ کس نترسیم و اندیشہ نمیکنم کہ از ہمہ زیادہ ام و مذہب من ہمہ آفاق برسد و دیگر در مناقب او خواندہ ام کہ جمعی از جہودان بغداد آمدند از وی سوالات کردند و از جملہ سوالات یکے این بود کہ در عالم شہر نیست و آن شہر شصت محلہ دارد و سی محلہ اند و روشن

است و یعنی محله تاریک رمضان یعنی محله تاریک یکی محله شهر از هزار شهر ست آن شهر کدام ست و آن محله
کدام جواب فرمود که آن شهر رمضان ست که یعنی محله روزا و روشن ست و یعنی محله شب او
تاریک و آن یک محله که بهتر از هزار شهر ست شب قدر ست که لیلة القدر خیر من الف شهر
چون این بیان کرد بسیار از جهودان مسلمان شدند دیگر فوائد ظهیریه آورده است
که روزی شخصی مسجد درآمد و سوال کرد که چه میگویند در حق مردی که میگوید که از بهشت امید
نمیدارم و از آتش دوزخ نمیترسم و مرده و خون میخورم و بآنچه ندیده ام گواهی میدهم
و از خدای تعالی نمیترسم و زن را نکاح نمیکنم و صحبت کردن با وی حلال میدارم و نماز با رکوع
و سجود نمیگزارم و فتنه را دوست میدارم و حق را دشمن میدارم و از رحمت خدا میگریزم و جهود
و ترسا را راست گوی میدارم و از جنابت غسل نمیکنم امام رحمه الله فرمود ای یاران در مسئله این
چه میگویید گفتند که این شخص کافر باشد امام اعظم گفت ای یاران این شخص مسلمان باشد
و تبسم کرد و گفت آنچه گفته است راست ست از بهشت امید نمیدارم و از آتش دوزخ نمی
ترسم از خدا امید میدارم و از وی میترسم آنچه مرده و خون میخورد گوشت ماهی و سپرز و جگر
میخورد و آنچه گفته است بآنچه ندیده ام گواهی میدهم یعنی کلمه شهادت میگوید خدای را جل
جلاله و رسول خدا را ندیده است و آنچه گفته که از خدای نمیترسم یعنی ظلم نمیکنم و آنچه میگوید که
زن را نکاح نمیکنم و صحبت با وی حلال میدارم یعنی کنیزک خود داشته باشد و آنچه گفته است که فتنه
را دوست میدارم یعنی فرزند و مال را دوست میدارد و آنچه گفته است که حق را دشمن
میدارم مرگ را گفته است و آنچه گفته است که از رحمت خدای تعالی میگریزم باران را گفته است
و آنچه گفته است که جهود و ترسا را راست گوی میدارم یعنی درین قول وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ
النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ و آنچه گفته است از جنابت
غسل نمیکنم یعنی تیمم میکند وقتیکه آب نباشد و دیگر از مقامات او رحمة الله علیه آنست
که در زمین جهودی با او مناظره شد جهود را گفت چرا بدین محمد در نمی آیی گفت یا امام مسلمانان
من گرسنه ام اگر دین محمد حق است دعا کن تا خوانی از آسمان فرود آید بخورم و از آن طعام
سیر شوم آنگاه بدین محمد درآیم پس درین حال دعا کردند ابوحنیفه رحمة الله علیه دو رکعت نماز

گذارد و روی بر زمین نهاد و گفت یارب بحرمت این بیگانه خجل مگردان خوانی فرود آمد جهود
گفت سر بر آر که کارت بر آمد طعام سیر خوردند امام گفت بعهد خود وفا کن و ایمان بیار
گفت ای امام صبر کن تا من نیز دعا کنم اگر مثل تو شنوانم که خوان فرود آورم مسلمان شوم و اگر نشوم
و جهود و انا بود هر دو قدم خود بر قدمگاه امام اعظم گذاشت و هر دو دست خود بجای دستهای او
نهاد و گفت یارب بحق این امام که همچنان خوانی فرست آراسته در حال خوانی دیگر فرود
آمد ابو حنیفه رحمة الله متحیر شد جهود گفت ای امام از تو دو کرامت دیدم یکی آنکه تو نمودی و دیگر آنکه
من نمودم هم ترا شفیع آوردم تا کارم بر آمد و در حال مسلمان شد و دیگر آنکه از مقامات او است
که چهل سال نشسته نخفت و بوضوی نماز خفتن نماز بامداد گذارد و سه صد و هشتاد هزار مسئله را
جواب فرموده است چهار مسئله را جواب در توقف داشته است اول مسئله دهر است دوم
خنثی مشکل سوم مسئله محل اطفال کافران ست که در بهشت باشند یا در دوزخ زیراکه
عمل صالحه ندارند که گوییم به بهشت روند و عمل بدی ندارند که گوییم بدوزخ پس توقف کردن بهتر
باشد چهارم وقت ختنه کردن زیراکه اگر گوییم بخوردگی ختنه کنند نارسیده را بی سبب در رنجانیده
باشیم و اگر گوییم به بزرگی ختنه کنند عورت او را دیدن روا نیست که ناظر و منظور هر دو در لعنت الله
می باشند و بعضی علما گفته اند که ختنه در خوردگی باید کرد اما موی لب را زدن در مسلمانی اولیٰ
زیاده از ختنه کردن سنت و علامت مسلمانی ست و دیگر از فضل و بزرگی امام اعظم رحمه
الله آنست که چهار هزار شاگردان را بدرجه فتوی رسانید ایضاً روزی کسی از بد
بختان آن زمانه با یکی از اصحاب امام مباحثه کرد که امام قهر داشته باشد اصحاب گفت نداشته
باشد آن بدبخت گفت پس من بامتحان بروم رفت به نزدیک دروازه امام و در کوفتن
گرفت که امام را بیا گاهانید تا بیرون آید چون بیرون شد گفت ترا نه طلبیده ام باز درون رفت
هکذا تا سه کرت بیرون شد بعد از آن گفت که من طلبیده ام ترا مسئله پرسیدنی دارم گفت
اینکه مزه پلیدی آدم چگونه است امام فرمود چون در شکم بود ترش باشد و چون بیرون
آید تلخ گردد گفت یا امام تو از آن چشیده نعوذ بالله من هذا القوال الشدید بلی امام
گفت لا بل و در روایت چنان دیده ام بعد از آن گفت یا امام من شنیده ام که تو یا در سی

داری فرموده‌ام گفت بغایت صاحب حسن است که روی او چنان زیبائی دارد و بینی او
چنان و دست او چنان و موی او چنان و دندان و لب و دهن او چنان زیبائی دارد چون که
آن بدبخت از امام نهانی را نیز یاد کرد که چنان است امام فرمود هر چه هست آفریدهٔ خدای است
گفت غرض اینکه من می‌خواهم تا بنکاح خود آرم امام فرمود او حالا نقص است باش تا او را ببینم
چون امام برگشت سر آن بدبخت از تن جدا شد و بر زمین افتاد همه عالم متحیر شدند گفتند یا
امام این چه بود فرمود تیغ صبر من گردن او را برید و ایضاً آورده‌اند که در قرب او جهودی
متوطن بود هر روز صحن خانهٔ خود را میرفت و آن روفته را در صحن امام می‌انداخت امام از آنجا
میگرفت بیرون میکرد روزی که امام محمد پادشاه‌زاده بود و در مدرسه نشسته بود که آن جهود آن
روفته را باز در صحن امام انداخت امام محمد علیه الرحمة سقطش گفت و قهر و غضب تمام نمود
خواست تا او را قهر کنند اما چون امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه خبر یافت گفت ای
فرزند مدت هفتاد سال است که او همچنان میکند من تحمل میکنم زیرا که حق همسایه همچنان
است و شما در یک روز دل او را رنجه نمودید چون جهود از آن احوال باخبر شد در حال مسلمانی
را قبول کرد و ایضاً آورده‌اند که قریب او دختری بود مستوره که بغیر از شب در
روز بیرون نمی‌شد اما در هر شب که بیرون می‌شد بر بام امام ستون ایستاده میدید و میپنداشت
که آدمی باشد بعد از وفات امام چون بیرون شد آن ستون را ندید از پدر خود سوال کرد که در
ایام امام ستون می‌بود اما درین شب نیست چه شده باشد پدرش گفت ای جان پدر
آن ستون نبود اما آن امام اعظم بود که هر شب نماز می‌گزارد و دیگر از مناقب او
اینکه در ماه رمضان شصت و یک ختم قرآن میخواند یک ختم در روز میخواند و یکبار
در شب میخواند و یک ختم در تراویح ختم میکرد و دیگر اینکه هرگز بآسمان و آفتاب
نیز نظر نکرده و می‌گفت که تا صحت از آن عمر گذشته که بآفتاب و آسمان نیز نگریستم
روایت ندیده بودم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم هرگز بآفتاب
و آسمان نگریسته زیرا که هر دو مخلوق مشغول اند و آسمان قرنیات است
برشته گو الکن و دیگر اینکه از مناقب او اینست و در خبر است که حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه وسلم فرموده است هر که سوراخ دیوار خود را با محرم گشاده باشد اگر عورت بدروزه گرفتار شود همان شخص از روزن خانه در نظر وارد فی الحال خلاص شود پس امام را حق تعالی چنان پاک آفریده که نظرش بنامحرم نمی افتد چون عورت را در آنجا میشد او را از روزن خانه میدید خلاصی بیافت دیگر آورده اند که روزی در راه میگذشت طفل در آن راه میرفت با او همراه شد امام گفت ای طفل پای را محکم بنه و توقف باش که راه خلیس است تا نیفتی طفل گفت ای امام اگر من بیفتم باد بر خیزم تو توقف باش که اگر بیفتی سائر مردمان بر تو بیفتند و در گمراهی شوند و همه مردم هلاک شوند امام دانست که طفل دانا است زیرا که پیغمبر فرموده است علیه الصلوة والسلام

ذَلَّ عَالِمٍ ذَلَّ عَالَمٍ یعنی لغزیدن عالم گمراهی را سبب است تا تمام عالم گمراه شود پس امام گریه شد و چون ماتم زده با اصحاب خود پیش آمد کیفیت احوال پرسیدند باز نمود امام گفت بر شما باد که هر کسی بقدر علم و دانش خود علم بیان کنید و فتوی دهید که راه شریعت را سخت است و دور و دراز است بعد از آن اختلاف پیدا شد و دوم مذهب امام شافعی رحمة الله علیه

فهو ابن عبد الله ابن محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافعی بن شاهب بن

عبید بن یزید بن هاشم بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد المناف وولد بغزه

من سنة خمسین ومائة وعاش اربعة وخمسین ومات یوم الجمعة ودفن بمصر

رحمة الله علیه وانه قد اخذ العلم من مالک بن انس ومحمد بن الحسن وبشر بن عباس

واصحابه یعرفون الی مسلم بن خالد بن مسلم الزنجی عن خلف بن ایوب والله تعالی

اجعل العلم بعد نبیه فی اصحابه ثم بعد هم فی التابعین ثم بعدهم فی ابی حنیفه رحمة

الله تعالی علیه واصحابه من شاء فلیرضی ومن شاء فلیسخط منقول است که حضرت امام شافعی رحمه چنان ذاکر بود که در جمیع احوال سرزده جدا نبودن قرانی که روزی حجام سلمت او را لپست میکرد گفت یا امام سر را بلند دار تا المپاسی تو دیده نشوند گفت لبی دیده به که ذکر خدا فراموش کرده آورده اند که مدت سه سال در رحم مادر بود در حالت ولادت مادرش قریب نزع شد نیرا که طفل سه ساله دندانش برآمده بود در زمان امام اعظم از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود جنازه او را از پیش خانه مادرش بنا بردند در حال خلاص شد از آن شافعی

نامید ازند که بشفاعت ابو حنیفه رحمة الله علیه تولد شد **مناقب دیگر امام شافعی**
رحمة الله تعالی علیه آورده اند که امام احمد بن حنبل را سه لک احادیث نبوی بیاد بود اما در اکثر
اوقات در پیش امام شافعی میرفت و مسئله سوال می کرد و امام احمد پیر بود و امام شافعی
هنوز طفل بود اصحاب امام احمد ننگ و عار کردند و گفتند یا امام شما را سه لک احادیث در یاد
است در پیش این کودک برائے چه میروید گفت نه چنان ست ای اصحاب آنچه من میدانم پوست
مسئله میدانم و او مغز آن مسئله میداند و دیگر آورده اند که روایت امام شافعی رحمة الله علیه را
چهار و چهار پایه متصل بروایت امام اعظم می آرند و در روایت امام مالک و امام احمد رح را گاه گاهے
مے آرند گفته اند که مادر امام شافعی رحمة الله تعالی علیه نهایت صاحب جمال بود و در ایام
جوانی بیوه شد خواست تا امام یوسف رحمة الله علیه را شوهر کند چون امام را از کار خیر عار بود
روزے امام شافعی رحمة الله علیه خود با امام یوسف رحمة الله علیه گفت که مادرم چنان احتیاج
دارد امام یوسف گفت خود اگر او را میدیدم بهتر مے بود از روزن خانه بدو نمود امام یوسف
رحمة الله علیه قبول کرد چون تزویج کرده بدو سپرد در آن شب امام شافعی رحمة الله تعالی
علیه دعا کرد که یارب این شب را کلان کن آورده اند که آن شب دوازده ساله شد
اما بر سائر مردمان یک شب بود امام شافعی علیه الرحمة در کتب خانه امام اعظم رحمة الله علیه
در آمد و کتب امام اعظم رحمة الله علیه در پیش امام یوسف رحمة الله علیه بود و کتب را مطالعه
کرد و در هر روایت که مخالفت میدانست مخالفت انداخت از آن مشهور عالم گشت **و دیگر**
آنکه بعد از امام ابو حنیفه رحمة الله علیه بود و در اطراف عالم مے گشت مردم را بمذهب خود
مے آورد سوم **مذهب امام مالک رحمة الله علیه** و او دین انس بود و
انس بن مالک بود و دیگر آنکه انس رضی الله عنه در ایام طفلی مدت هشت سال در عیال رسول
بود و از آن شمع محبت گشته است حضرت انس رضی الله عنه گفت روزے در زیر درخت خرما افتاده
یافتیم از آن بخوردیم که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رسید گفتیم یا رسول الله از آن خرما
بخوردیم یا نه حضرت تبسم کرد و دست مبارک را بر سر من نهاد و گفت ای شیخ بطنک یعنی سیر کن
شکم خود را که بدین باغوز نشوی از درخت بخشان که از آن تشنگی و بخوری **و ایضا گفت**

روزے رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سوار مے آمد وبی بی فاطمۃ الزہرا رضی اللہ عنہا
چنانکہ عادت طفلان ست ہر دو استقبال نمودند حضرت مرا پس پشت سوار کرد و بی بی
فاطمہ رضی اللہ عنہا را در پیش خود بگرفت **چہارم مذہب امام احمد بن حنبل**
آوردہ است کہ امام احمد رحمۃ اللہ علیہ مرتے گوشہ نشین بود کہ بغیر از ضرورت بیرون نمیشد
**بدان** لے فرزند کہ ہر چہار مذہب را برحق دانی و در حقیقت ایشان شک نیاری
حتی کہ اگر شخصے از یک مذہب منکر شود کافر گردد وگفتہ اند کہ در شرع چہار رکن ست ہمین چہار
مذہب اند ہر کہ ازین خارج ست از خوارج ست **پس** بدان کہ ایمان بقول ابو حنیفہ
رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ ایمان مجمل لسند ست کہ گوید قبول کردم دین مسلمانی را وانچہ در وست
وبیزارم از کفر وکافری وانچہ در وست وگفتہ اند کہ اَلْاِیْمَانُ اِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَتَصْدِیْقٌ
بِالْقَلْبِ وَالْاِعْتِقَادُ بِالْجَنَانِ جنان میانۂ دل را گویند زیرا کہ او ہرگز از جاے خود تغیر نمی
یابد وانچہ گفتہ اند کہ اصل تصدیق ست وآن تصدیق مختص بجنان ست چنانکہ اگر بر زبان و
دل سخن ناشائستہ بگذرد تا جنان او بر جاے باشد کافر نگردد وقلب گردیدہ را گویند یعنی در
اکثر اوقات بر دل اندیشہ ناموافق مے آید اما با ورے جنان اندیشہ را دخل نمیدہد اما
کافران را ہمان اصل کہ جنان باشد نیست اگر بر دل ایشان اندیشہ مسلمانی آید چہ اصل
نیست غلط میشود وایمان بقول شافعی اقرار باللسان وتصدیق بالقلب واعتقاد بالجنان
وعمل بالارکان ست کہ بقول او نماز جنازہ بے نماز درست نمیدارند اما عالمان متاخرین او
واصحاب او فتوی بر جواز جنازہ کردہ اند تا سنت وجماعت خلاف نشود واللہ تعالیٰ اعلم

**فصل چہارم** در ذکر قَالَ اللّٰہُ تَعَالٰی فَاذْکُرُوا اللّٰہَ قِیَامًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلٰی جُنُوْبِہِمْ
اگرچہ این آیت در شان نماز ست در حین حرب اما کلام اللہ اصل
ہست بہر طرف کہ عالمان اسنخ میکشند معنی او بہتر بود مگر وقتے کہ معنی او محض غلط کنند پس این ہنگام
تو ہم کفر ست کقول الشاعر جَمِیْعُ الْعِلْمِ فِی الْقُرْاٰنِ لٰکِنْ ۔ تَقَاصَرَ عَنْہُ اَفْہَامُ الرِّجَالِ ۔
قَالَ اللّٰہُ تَعَالٰی اَلْخَنَّاسِ الَّذِیْ یُوَسْوِسُ فِیْ صُدُوْرِ النَّاسِ ؕ ودر تفسیر منیر در شان این
آیت آوردہ است کہ خناس نام شیطان ست کہ سر قلب آدمے را در دہن خود گرفتہ است ومیجلد

مسئلہ در بیان ذکر...

الانسان لعاب پلید او در دل مومن جمله انواع معاصی می افزاید اما چون نام الله تعالی را بزبان راند
خناس از وی میگریزد پس چون ذکر نام الله سبب نجات از وی است پس بر بنده مومن لازم
است که نام شریف الله را فراموش نکند اما خاصه کسیکه دم از شیخی و سالکی زند بروی فرض است که
نام شریف الله را در هر نفس فراموش نکند که کل نفس اذا خرج بغیر ذکر الله فهو میت
زیرا که چون نام شریف الله را فراموش کند شیطان انواع معاصی و بدی و کینه و
حرص و هوا در دل او فرود می آرد پس از مراقبه مشائخان افکنده باشد بسبب
این معاصی قال الله تعالی مَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِیْ اَیْ عَنِ الْقُرْاٰنِ فَاِنَّ لَهٗ مَعِیْشَةً
ضَنْکًا اَیْ ضَیِّقًا وَعَنْ اِبْنِ جُبَیْرٍ اَیْ کَسْبُهُ الْقَنَاعَةُ حَتّٰی لَا یَشْبَعُ نِعَمُ الدُّنْیَا التَّسْلِیْمُ
وَالْقَنَاعَةُ وَالتَّوَکُّلُ فَیَکُوْنُ حَیَاتُهٗ طَیِّبَةً وَمَعَ الْاِعْرَاضِ الْحِرْصُ وَالشُّحُّ فَعَیْشُهٗ ضَنْکٌ
وَحَالُهٗ مُظْلِمَةٌ کَمَا قَالَ بَعْضُ الْمُتَصَوِّفَةِ لَا یُعْرِضُ اَحَدٌ عَنْ ذِکْرِ رَبِّهٖ اِلَّا اَظْلَمَ عَلَیْهِ
وَقْتُهٗ وَتَشَوَّشَ عَلَیْهِ رِزْقُهٗ ودر تفسیر مدارک مَنْ عَیْنِهِ التَّشْوِیْشُ شوریده
شدن پس ازین جا معلوم میشود که اگر صاحب ذکر را ترک نماید از ذوق محروم ماند و از
احوال مشائخان باز ماند پس سالک را فنا یابد و الرضا قال الله تعالی وَاذْکُرْ رَبَّکَ اِذَا
نَسِیْتَ یعنی چون طرفة العین ذکر از سالک و طالب فراموش شود در حال همان طرفه تاسف
خورده و یاد آورد تکلیف کننده باشد در یاد کردن ذکر همچنین بدانکه ذکر نیز بر چهار نوع
است اول ذکر عام دوم ذکر خاص سوم ذکر خاص الخاص چهارم ذکر خاص الاخص اول ذکر
عام و آن موافقت شرع را گویند کما قال الله تعالی فَاذْکُرُوا اللّٰهَ قِیَامًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلٰی
جُنُوْبِهِمْ ودر تفسیر حسینی در معنی این آیت آورده است که هر قیامی و هر قعودی
هر حرکتی و هر نظری و هر قدمی که موافق شرع جاری باشد همه ذکر خدا است زیرا که اگر او خدا را
فراموش کرده بودی پس خلاف شرع از وی در وجود می آید چون خلاف نمی آید پس گویا که در
جمیع احوال فراموش نکرده است پس مومن اگر تلاوت قرآن کند و یا صوم دارد و یا نماز گذارد
و یا از نهی باز ماند گویا که همیشه در ذکر است زیرا که او حق شناس است که خلاف امر و نهی
کند قال علیه الصلوة والسلام حَرَکَةُ الطَّاعَةِ دَلِیْلُ الْمَعْرِفَةِ تَحَرُّکُ الْجِسْمِ

دلیل الخیرات دوم ذکر خاص ہر آنکہ وظائف مشغول بطلب از دنیا و مراتب اند کما قال اللہ
تعالیٰ والذین جاھدوا فینا لنھدینھم سبلنا پس ایشان را ول شریعت را مستقیم میدارند
بعد ازان ہر لذت دنیاوی چون مال و فرزند بدو پیش مے آید تکلیف کردہ ازان مے گذرند
کما قال اللہ تعالیٰ المال والبنون زینۃ الحیوۃ الدنیا والباقیات الصالحات الخ زیرا کہ
ایشان ہر حظوظ نفسانی و دنیاوی را گویا کہ فراموش کردہ اند زیرا کہ اگر باین جیفہ علاق
دارند حضوری را نشاید پس ذکر کہ بغیر حضور باشد فائدہ و نتیجہ ندہد کما قال اللہ تعالیٰ
واذکر ربک اذا نسیت یعنی ذاکر باش حق را چون فراموش کنی ما سوی اللہ را و الا
ذاکرے را نشاید و ذاکر را گویند کہ ظاہر و باطن او در ذکر مساوی باشند چنانکہ شیخ الاسلام
والمسلمین حضرت شیخ علی ترمذی قدس سرہ مے گفت کہ ذکر اللسان بغیر ذکر القلب لقلقۃ
وذکر القلب بغیر حضور الرب وسوسۃ اگرچہ ذکر لسانی را ثواب بسیار ست چنانکہ مشہور ست
کہ مردگان مے گویند اگر بار دیگر ایزد تعالیٰ ما را زندگی میداد در تمام عمر اگر یک کرت کلمۃ اللہ را مے گفتیم
بسندہ بود اما در مذہب صاحب دلان تا دل ذکر را بخود مسلم و لازم نگیرد نتیجہ ندہد و باز
گفتہ اند کہ اگر دہ ہزار کرت ذکر را بزبان گوید و یک کرت بدل ثواب این فضیلت و آنکہ
دائم حضور اند ذکر قلب را بے حضور چیزے نمے دارند زیرا کہ آنچہ نتیجہ و مقصود باشد
حاصل نشود پس صاحبدلان ذکر لسان را قبول ندارند و حاضران ذکر قلب را قبول دارند
وایضاً شیخ مے گفت کہ در ایام جوانی در ولایت ہند در طلب علم بودم در نواحی ناگپور
شیخ سیلودہ را درس و تحقیق یافتم تا کافیہ و ہدایہ و وقایہ در پیش او گذراندم بعد ازان شیخ را
ذاکر دیدم خواستم تا از و تلقین ذکر و فکر بگیرم شیخ التفات نکرد و گفت من از دست ارباب
برادران بسیار ست استمداد مے نمایم زیرا کہ درین راہ خطرہائے عظیم ست ما ہم پیرے [illegible]
بیا تا ترا در پیش او برم شیخ فرمود کہ بعد ازان ہمراہ شیخ سالار بدو رسیدم تا بدین درجہ
رسیدم و از مراتب شیخ سیلودہ مے گفت کہ چنان ذکر اکبر روزے بر بام نشستہ بود ذکر بروے غالب
شد و از بام افتاد اما بوجود وے ہیچ زحمت نرسید وایضاً فرمود اگر در شے مے گفت و یا خواب
مے کرد ہمیشہ انگشتان او بطریق تسبیح مے جنبیدند سے و زیرا ان مسائل بود و تحقیق

مسئلہ دربیان ذکر خاص

از معروف میگفت که از همنشینان شیخ کرد که الحال شیخ غافل باشد در حال گفت که غافل هستم
مرید خجل شد و ایضاً روزے در خواب بود بار دیگر اندیشید که اگر غافل باشد باز شیخ گفت
غافل نیستم سوم قسم ذکر خاص الخاص بدانکه در بدن آدمی سه چیز است فرع رزق متعدد است چنانکه
نفس را اکل و شرب و سر را مشاهده و قلب را ذکر پس چون طالب بحال استغراقی رسد نفس
اکل و شرب و سر از مشاهده و قلب از ذکر باز میماند که واذکر ربک اذا نسیت و در مذهب ایشان
ای نسیت الاکل والشرب والمشاهدة والذکر پس این هنگام حقیقت مذکور رسیده باشی
والا مهجوری ذاکر و حضور را نشاید و چون ناگاه ازین مراتب باز آید تکلیف کرده باز همان اجوبه
و فقیر را برادری بود که در زمستان سخت عرق عرق مے گشت از احوالش پرسیدم که هر گاه بجذ
بدست می آید گفت اے برادر نشنیده که الصوفی صاحب الوقت این مراتب بتکلیف من نیست اگر
تمام عمر در و باشم چهارم قسم ذکر خاص الاخص و این ذکر را حد و نهایت نمی باشد در این گم شدن از خود
است ؎ تو در و گم شو که توحید آن بود گم شدن گم کن که تفرید آن بود واذکر ربک اذا نسیت
در مذهب ایشان این خطابیست یعنی چون فراموش کنی تو نفس خود را پس این هنگام ذاکر و مذکور باشند
که واجب تعالی کما اذا انکسرت السفینة یرکبه البحر او در بحر برده است مشهور است که
مجنون و عشق لیلی منتهی شد روزے لیلی را برو گذرے افتاد گاہے سرش را در کنار میگرفت و گاہے
پایش را بمالید و گاہے دستهایش را بپیش میکشید تا که او را بسیار از حالے بحالے بگردانید مجنون
گفت تو کیستی که مرا تشویش میدهی گفت منم لیلی گفت لیلی کیست گفت معشوقه مجنون گفت کیست
مجنون گفت توئی گفت من خود لیلی شده ام مجنون و لیلی را نمیدانم پس این هنگام که العلم حجاب الاکبر
است ازین شان بر خاست که علم و دانش را نیست را گویند بعد ازین بدان اے فرزند
که اسمائے حق تعالے آنچه به پیغمبر ما نازل شده اند جملگی نود و نه اند و حضرت رسالت پناه
صلے الله علیه و آله وسلم همانرا با صحاب بطریق ذکر و فکر تلقین کرده بود و بعد از اصحاب
مشائخان کبار در هر اسمے که نتیجه مے یافتند همان را پیش مے گرفتند و بدان رو
مے ماندند از آن چهارده خانواده موجود شدند و این مشائخان کبار اسمے را برائے نتیجه
مخصوص کرده اند تا انشراح که باهم دارند در همه اسماء که همه را بذکر مے گویند تا صاحب

مسئله در بیان ذکر خاص الخاص

مسئله در بیان ذکر خاص الاخص

دل حاصل شود خصوصاً لا اله الا الله و در همه سلسله مشترک ست که آغاز حال مرید را تلقین سیکنند از جهت بسیاری برکت او پیران سابق **فرزند** که اول مرید را از جمله معاصی باز دارد و در محروفات در آرد بعد ازان اگر مرید را از تجلیات شیطانی باز خواهی کرد و نگاه خواهی داشت و مرید نیز متشرع باشد او را بخلوت در آرد چون از حالات خلوت نجات یافت بعد ازان که قوت حرارت ذکر دارد او را ذکر دهد و **معلوم باد ای فرزند** که ذکر امانت ست و درست و ذکر را در دهن هر سگ نتوان انداخت وَلَا تَطْرَحُوا الدُّرَّ فِي أَفْوَاهِ الْكِلَابِ زنهار صد زنهار که ذکر خاص ست و عام نیست هر کس نمی توان داد که طاقت ذکر نخواهد بجای آورد و آیات سماویه برین جمله ناطق ست که أَن تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا و باید که ذکر را در گوشهٔ تاریک که هیچکس نباشد باید داد و سخن تصوف را نیز در جای بگوی که هیچ مخلوق نشنود **منقولست** که عبد الله شطاری مریدی را از مریدان خود ذکر تلقین می کرد اسپ در ان جای استاده بود از تلقین باز ماند و گفت این نیز حیوانست مبادا که طاقت شنودن ذکر نیارد و فریاد برآورد **وایضاً** روزی این فقیر در قدمبوسی شیخ المشائخ والاولیاء سید السادات میان سید علی ترمذی هم در بیابان میرفت سخن در تصوف افتاد شیخ دهن مبارک را بگوش فقیر نزدیک رساند و مقصود باز گفت اگرچه دران میان جز من و او شخصی نبود اما ادب مشائخان بجای می آورد و مرشد فقیر آنچه ذکر داده بود در بیابان خود پنج یا شش نفر از دانشمندان که کمینهٔ ایشان این فقیرست والا مر سائر مریدان را برای تلقین این فقیر را اذن میداد هر چند ممانعت می نمودیم قبول نکرد و میگفت که قبول کردن امر مرشد واجب ست و بعد از وفات اذن مصلی و سجاده بغیر از فقیر بدیگر کس نکرد و فرزندان را نیز اذن نداد که قوت آن نداشته برخلاف این زمانه فساد که چون پدر بگذرد پسر پیشوای جهان می گردد و چنانکه پادشاهی از پدر به پسر میماند محض ضلالت ست و ذکر نیز برخلاف این طائفه می توان بمرید تلقین کرد زیرا که مجرد رسیدن جاهل بپسر ناقص که میراث گشته باشد بمرید تلقین ذکر می کنند و پیش هر جای آوردن آداب مشائخان او را مرید و ذکر می گویند و هنوز در معاصی مستغرق زمزمه و حال الله

تمام پراگنده مے کنند واران خبر ندارند که در عوارف المعارف آورده است که
هر چه آمد اگویند که تا بیست سال کراماً کاتبین هیچ ذره گناه او را منویسند والا مریدی را
نشاید بعد ازین چون کسے تلقین دگر کنند اوّل نیت وارادهٔ هر کلمه بدو بیاموزد و ریا را بدر بهای
کر فلان خطرهٔ ریاست و فلان صفات است و فلان تجلّی رحمٰن است و فلان شیطان است الحال
چون فقیر معروف سلسلهٔ چشتیه است سخن چندے که از حضرت شیخ در رسیده است بیان
خواهد کرد اما بدان شرط که هیچ احدی بغیر از تلقین کامل در و خوض نماید والا گمراه گردد و نیز
بدین شرط که این کلمات را بدست شخصے و شیخے و هر عالمے که از احوال این حال نادان باشد
نمیتوان داد و حضرت خواجه حافظ درین بیت میفرماید سے بیا تا در مئے صافت ز راز
دهر بنمایم بشرط آنکه ننمائی بکج طبعان دل کورش زیرا که ایشان درین مراتب چون طفل
شیرخوارانند اوّل مرید را بفرمائے تا سه روز روزه دارد و درین سه روز یک لک کلمه استغفر الله
تکرار کند بعد ازان غسل و یا وضوی جدید کرده در پیش آید اما شرط اینست که غسل بکند شرط
دوم روے بقبله مرید را بنشاند یا مربع یا بدو زانو و بهتر آنست که مربع بنشیند ورگے
پای چپ با انگشتان سبابه و ابهام بگیرد و دست چپ را بر دست راست بنهد یعنی دست
راست را بر ران راست بنهد باطن انگشت ابهام دست چپ را بر ظاهر ابهام راست
بنهد باطن انگشتان ابهام چپ را بر ظاهر انگشتان ابهام راست بنهد شرط سوم چشمان
را پوشیده دارد و این پوشیدگی دل است از ما سوے الله که دل را از حرص و هوا و کینه و حسد و
حقد و بغض خالی دارد شرط چهارم اینکه مرید را نیت جزم باشد و یقین محض پدا آنکه این ذکریست
که مرشد من دست بدست از اصحاب و اصحاب از رسول الله گرفته است و من متابع ایشان میروم تا
مگر بشرف ایشان بدرجه باطنی و وصالت برسم که هیچ احوال ازین بر نگردم شرط پنجم آنکه لا از ناف
چپ آغاز و ورکتف راست هاے الٰه تمام بکند و از آنجا الّا مفهوم و نفس کشیدن بگردد و الّا آغاز و بنام الله را
بر پستان چپ بزند و دم را بدینجا بکشد شرط ششم اینکه فهم و معنی و اراده اور چون لا معبود الا الله لا
مقصود الا الله و شرط هفتم اینکه معلوم باد که حواس باطنی نیز پنج اند هر پنج را البته چیزی بر بندد اول آنکه
دل بگویاے و زبان حوالہ کند که بغیر بسم الله چیزے در نگیرد در دل و زبان نیارد دوم آنکه

آنچه در دل از خطره ماسوی الله و اندیشه غیریت پیدا شود آنرا باراده ذکر دفع کند یعنی فهم
معنی آن کلمه مذکور بگمارد تا خود را اسیر آن معنی سازد سوم اینکه دل را مشاهده حاصل شود
اگر تجلی رحمانیه است نیز در آن ادای آن ذکر را از دست ندهد و اگر ملک و ملکوت چون بهشت و دوزخ
باشد از آن نیز برگردد که آن سد راه او اند که بدان سبب امتحان بنده است از باز ماندن ذکر باید
ترک ننهد و اگر شیطانی و دنیاویست صورت مرشد را در دل گذراند تا همان رفع شوند و بکمر
شیخ نور ذکر در باطن وی فیض اید شرط هشتم اینکه ذکر را در شب و روز چار ناچار آورده باشد خصوصاً
بعد از خمس صلوة البته بتوان ذکر جلی کرد که طافیت دل و محو شدن نام و ننگ در طلب خدا
حاصل میشود حضرت شیخنا را مریدی بود که در قیام و قعود و مشی و اقدام در کوب سر را جنبانید گاه جلی
گاه خفی چون پیک اجل در رسید شنیدم که جان میداد و میگفت که بغیر از دو چیز در دنیا آرزو ندارم
یکے اینکه اگر درین حالت بلقاء شریف حضرت شیخ مشرف میشدم چه خوش بودی تاسف برین مهجوری
میخوردم دیگر آنکه حیف از آن عمر ماضی که بغفلت گذرانیده ام چون شرائط ذکر دانستی باید غسل هم
وقت تلقین کرد آن محض برای تلقین بود اما بقیه شرائط را ذاکر در هیچ حال ترک ننهد و اگر آب برای وضو
موجود نباشد تیمم کند چون ذکر را خواهد مرید داد اول بفرماید تا سه کرت بگوید استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه واسأله التوبة و سه کرت درود اگر درود صد بار کر
کند بهتر باشد و یک بار یا جلیل من کل جلیل و یا عزیز من کل عزیز و یا قدیم من
کل قدیم خلصنا من النار و سه کرت کلمه طیبه بعد از آن بطریق مذکور لا اله الا الله بیاموزد
اما اول پیر چشمان بپوشد تا مرید او را ببیند و ذکر آغاز کند بعد از آن مرید چشمان بپوشد و آغاز
کند تا طریق را دانسته باشد و چون ذاکر خواهد که ذکر این کلمات نکو زبان را مکرر کند و اگر بعد از
خمس صلوة ذکر میکند باید که بعد پنج گنج ذکر جلی آغاز د پنج گنج را چنان بکند اول سی و سه
کرت سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و سی و سه بار استغفر الله بعد
از آن لا اله الا الله را آغاز دهد و بدان ایها العزیز که آنچه بعضے عالمان ظاهر میگویند که درین
نفی کدام اله مقصود داری اگر نفی اله باطل داری کذب لازم آید لانهم موجودون و اگر نفی
اله مطلق داری کفر لازم آید لان خالق المخلوق موجود و اگر نفی الله حق داری استغفر الله الشیخ من

نفی با لازم نمی آید زیرا که این نفی جنس است چنانچه گوید که نیست در سرای جنس انسان مگر زید
تناقض نیز لازم نمیشود زیرا که اول بودن زید در آن ندیدیم بعد از آن چون غیر وی هیچ احدی نبود
جنس انسی فرمودیم باز اورا سوی آن آوردیم تا فایده حصر دهد و در نفی الله مطلق کفر محض ست و
این خود ظاهر ست و اگر نفی الٰهه باطل کند نیز کذب لازم نمی آید زیرا که ایشان مستحق هست نیستند
در عبادت او تصرف ندارند پس گویا که نیستند اما در نظر محققان لا موجود الا الله مراد ست یعنی هر
وجودی که چیزی در خیال کنی آن نیست که او نیست هرچه هست همی او ست مگر نیست که آن نیست لیکن
چون وجود سوای او باطل بلکه معدوم ست وجود الله باطل چگونه موجود باشد زیرا که وجود ایشان از
خود نیست کما قال الله تعالیٰ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ یعنی میزنیم حقیقت را بر باطل
پس میشکنیم او را در حالیکه حقیقت موجود شود باطلیت نابود گردد پس نیست موجود مگر حق و اگر شخصی گوید
که الله را مطلق نفی میکنیم بقول صوفیه نیز کفر لازم نمیشود زیرا که تا دلیل دارد **و در تفسیر فاتحه**
آورده است که الاله من اسماء الاجناس کالرجل والفرس اسم یقع علی کل معبود بحق او باطل
پس مقصود ذاکر نیست که چون الله جل علا در میان حق و باطل این من مطلق کلمه او را نفی میکنیم با کلمه
اثبات باید کرد صحیح است هیچ شریعت ندارد **و ایضاً** صوفیان گفته اند که کل ما شغلک عن الله فهو
الهک پس غیر اند تا از الله خالص باشی وَاَمَّا اللهُ مُخْتَصٌّ بِالْمَعْبُودِ بِالْحَقِّ لَمْ يُطْلَقْ عَلَى غَيْرِهِ
اما اگر جواب با حصر دهی که خود را از طلاطم این امواج بحر نجات دهی گوئی که ما نفی هیچ یکی مراد
نداریم بلکه میگوئیم لا اله مستحق بالعبادة الا الله پدا که کلمه لا نفی ست و اله اسم منفی ست یعنی نفی کرده
شده و الا حرف استثنا و مستثنیٰ منه محذوف ست و آن نزدیک اهل شریعت معبود ست یعنی نیست
چنین معبود بحق مگر ذاتی که نام آن ذات الله ست و در نفی سه چیز لازم ست نفی و نافی و منفی و
لا نفی ست و اله اسم منفی ست و نافی گوینده این کلمه ست و در اثبات نیز سه چیز ست اثبات و
مثبت و ثابت اثبات لفظ الا ست و ثابت ذات باری تعالیٰ ست و مثبت گوینده این کلمه
است و نزدیک طائفه صوفیه الا بمعنی غیر ست یعنی نیست معبود بحق غیر خدا از روی ذات و
صفات چنانکه میفرماید لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللهُ لَفَسَدَتَا و نزدیک اهل طریقت مستثنیٰ منه
هر وجود ست کما ثبات وجود نزدیک ایشان کفر ست و شرک ست و نزدیک اهل حقیقت مستثنیٰ

[illegible]

منفی محبوبست زیرا که نزدیک ایشان اثبات دو محبوب کفر و شرکست لی مع الله وقت لا یسعنی
فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل شاهد حالست و نزدیک اهل معرفت منتفی مطلوبست
اثبات دو مطلوب نزدیک ایشان شرکست یعنی لا اله معبود لنا ولا اله موجود لنا ولا
اله محبوب لنا ولا اله مطلوب لنا الا الله الفرد الذی علمه الله وهو الجامع لجمیع الصفات الکمال
المنزه عن النقصان والزوال الخالق للبریات المکون للکائنات اما وصال فقیر میرسد که نافی و
مثبت خود اوست کما قال الله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو **وایضاً** قال الله تعالی
انما الله اله واحد و گفته اند که الله تعالی هم شاهد اوست هم مشهود زیرا که او خود بخود گفت من یگانه ام
بعده عباد متابعت او نافی کرده اند تا مشهود شد و رسول الله نیز هم شاهدست هم مشهود پس
چون نافی و مثبت اوست در آوان ذکر خود را نه بینی و در نفی خودی بی تکلف کنی تا تجلی مقصود بتو
در رسد و ترا از تو بر باید و خود بخود ذکر گوید کما قال الله تعالی واعبد ربک حتی یاتیک الیقین
یعنی واذکر ربک حتی یاتیک الموت کما قال علیه السلام موتوا قبل ان تموتوا تا موت حکمی بمیری
و از میان برآیی و او را باو بگذاری کما قال علیه السلام فی حق الصدیق من اراد ان ینظر الی المیت فی
وجه الارض فلینظر الی ابن ابی قحافة زیرا که او از خود رفته بود و بدو پیوسته الغرض چون ذاکر در گفتن
لا اله الا الله در مانده شود بایستد و بشکرت کلمه طیبه تمام کند باز پیوسته بدان الا الله آغاز و تا آنکه متوجه مطلق
داشته باشد در نفی و اثبات اراده دل اگر دانا باین حوال باشد لا موجود الا الله دارد و در استحضار
اگر فهم نداشته باشد اراده نیست لا مقصود دارد و الا خود را در دهن نهنگ اثبات ندارد پس اراده آن
الموجود دارد و بعده متصل بدین شوق کلمه الله را بزبان راند بدان سلطان فرزند الله
ازرا گویند که از عدم وجود کند و آن وجود را قابل شهود کند **وایضاً** کارساز را گویند یعنی چون
الله اسم ذاتیست که الوهیت دارد بر جمله اسما و صفات و تاثیرات ایشان چنانکه این تاثیرات
در ظلمت آباد عدم منکتم بود و بهدایت و راهنمائی مظهر شد پس سالک را شایان آنست که
بانهایت و نصرت او وجود یافت از خود بدر پرید تا بطرفة العین بیقین برکت این اسم بدان
ظلمت آباد عدم پی برد و بیند که این جمله مخلوقات از یک اصلست یک غیرست مختلف مگر چه
نخیند اراده انت الهادی انت الرشید **وایضاً** منقولست که طالب را از دو نسخه بود

وند نام چارہ نیست وچون اللہ را بمد کشد ہر ہمہ را ہوش دران مد ببیند وچون انگشت
اسم باز ماند چند کرت کہ تواند این را تکرار کند جل جلالہ وعم نوالہ وجل شانہ وتقدست اسماءہ
وعظم شانہ ولا الہ غیرہ ودر ثواب این لفظ گفتہ اند قال علیہ السلام من سمع اسماً من اسماء
اللہ تعالیٰ فقال جل جلالہ غفر اللہ ذنوبہ کیوم ولدتہ امہ ولو قال بسوق بعث
اللہ بینہ وبین النار سبعین خندق وکل خندق مثل سبعۃ ہذہ الدنیا بعد
ازین معلوم باد کہ ذکر جلی را در ہمہ احوال کردہ باشد وچون از جلی فارغ شود پاس انفاس کند
کہ خفی از ہوش دردم کنند زیرا کہ جلی بران تاثیرست تاثیرا و در دل نیفتد کہ دل بخفی آرام
گیرد چنانکہ لا الہ را بانفس مخرج بیرون کشد والا اللہ را در اندرون در آرد ونفس را ہم
چنان محو ماند انکہ بیرون رفتہ ودر آید ودر رسالہ شیخ سالار بدہ قدس سرہ دیدہ ام کہ اگر
ہر سے ہزار سال مستقبل قبلہ نشستہ باذکر وفکر باشد اما یکبار ترتیب را خطا کرد یعنی لا الہ را اندرون
کرد والا اللہ را بیرون کشید آن عبادت او ہباءً منثوراً گردد یعنی نتیجہ باطنی ازان نیابد مگر
تجدید عبادات کند وصوفیان گفتہ اند کہ العبادات باختلاف العادات گاہے در نفس اسم اللہ را
نگہدارد ودر بیرون شدن ودر آمدن گاہے این اسم را حبس در یک نفس کند کہ آنرا انحاریہ
اکبر گویند وہر چند کہ تواند یاد کند تا آنکہ حرارت اسم تمام وجود او را در گیرد ودر سخت نام گفتہ
باشد تا آنکہ خود در شکم آواز ذکر جاری شود واو را بطرف دیگر باز نگذارد وگاہے چون آواز
قریشم کہ بہ یکدیگر رسند شود وگاہے بمانند آواز کبوتر وگاہے بمانند آواز ناکیان ونیز اورا
نقص در یک نفس شش صد بار بکیفیت دیگر وذکر چہار ضربی کہ آن نیز مشترکست در اکثر
سلسلہا باید کہ بشرائط مذکور مربع بنشیند لا را از زانوے چپ آغاز دہد وہاے الہ را بکتف راست
برساند وازانجا الا آغاز دہد بجانب زانوے راست فرود برد وہمان الا را باز بالا کشد تا برابر بنشیند و
از کتف راست اللہ را آغاز دہد تا برابر پستان چپ آرد وہاے او را بزانوے چپ تمام کند باز لا
آغاز وطریق مذکور در خفی ہر چند کہ تواند بکند چون لا از زانوے چپ آغاز بکتف راست نفی نفس
کند وچون الا را بزانوے راست فرود برد نفی ماسوی اللہ کند وچون اللہ آغاز دہد و بعدہ اورا
ثبوت سازد ومنتہی را شایان نیست کہ ارادہ دارد کہ ذات ماسوی اللہ از وجود واجب وممتنع معلوم

باد که اسماء الله را اگر کسی بزبان عربی استعمال کند نیز نتیجه یابد چنانکه ذکر کسی چند از الفاظ شیخ
بدین فقیر رسیده بلفظ هندوی بیان خواهد کرد باید که گاهی در پاس انفاس این نگهدارد اوهی ههے و
اگر بوقت سحر نظر بجانب آسمان کند و فرود آورد و بدان هیبت ده هزار بار این را تکرار کند کشف
دست دهد و اگر بطریق چهار ضربی کند باید که از زانوی چپ تا کتف راست اهی اهی تمام کند و از
کتف تا زانوی راست باز سر بالا کردن کلمه اهی اهی تمام کند و از کتف راست تا پستان چپ اهی اهی
تمام کند باید که ورد خفی کرده باشد و این اثبات در اثبات است باید که فهم و معنی او داشته باشد
معلوم باد که این کلمات سه اند و چهار ضرب از همه چهار اندام باشند و دو کتف و دو زانو چنانکه
از زانوی چپ بکتف پیرساند و از آنجا بزانوی راست پیرساند باز بالا بطرف کتف راست میکشد
و از آن به پستان چپ رساند تا باز بزانوی چپ پیرساند و اگر این اسما هندوی به یکجا ذکر کند باید که
چند کرت اهی اهی چند کرت اهی اهی اهی و چند کرت اهی ههے و چند کرت توئی ههے و
چند کرت تو تو و چند کرت هی تو تو این همه را تکرار کند هر چند که استطاعت داشته باشد بدانکه گفته اند
که حق تعالی را سه هزار نام است هزار نام فرشتگان میدانند و هزار نام همه انبیاء ماضی حق تعالی را
می نامیدند بیشتر از هزار نام بود بعضی اندک و بعضی بسیار میدانستند چنانکه بعضی صد و بعضی دو
صد و بعضی سه صد و بعضی چهل و علی هذا القیاس و سه صد نام او در توریت منزل بود و سه صد در
انجیل منزل بود و سه صد در زبور منزل بود و نود و نه نام در فرقان نازل شده اند و یک نام مخفی
است که آنرا اسم اعظم خوانند کسی حق تعالی او را مخصوص دیگر نداند بس اشرف ترین همه اسما اسم الله
است زیرا که او بغیر از ذات هر سایر صفات را هست که اعظم در جنب او ست بلکه بعضی گفته که خود او ست
و بعضی گفته اند که اسم یا حی یا قیوم ست الا بروایت صحیح که مذهب امام ابو حنیفه رح آنست که اسم اعظم
در جنب اسم الله ست زیرا که از اسما دیگر اگر یک حرف خواه مقدم خواه مؤخر گرفته شود معنی
او تغیر می یابد و تسمیه حق بدان نشاید چنانکه قدوس اگر قاف را حذف کند دوس اسمیت را
نشاید و اگر سین را حذف کند قدو اسمیت را نشاید و علی هذا القیاس رحمن و رحیم و
ملک و غفور و قهار و جبار که چون یک حرف ازین حروف حذف شود اسمیت را نشاید اما اسم
الله هر یک حرف [illegible] چون [illegible] که چهار حرف است [illegible] دارد و چون همزه را حذف شد

کل شیء هالک الا وجهه بدو کردند و هویت بدان متصل کردند هو شد که عبارت از وحدت
است و چون لله ملک السموات والارض که همه اشیا مر او را دیدند لاجرم تملیک در اول
در آوردند و او را حذف کردند له شد و چون لام ثالث بدو متصل کردند لله شد که عبارت
از وحدیت ست و چون الف تعریف در آوردند الله شد و هرگاه الف حذف شود لله نیز
اسمیت را شاید و اگر لام ثالث را حذف کنی له نیز اسمیت را شاید و اگر لام تملیک را حذف
کنی پس هو نیز اسمیت را شاید که مرجع یاد و ذاکر بشنید و آواز را درین جلی بغایتے
پست کند از پستان که آغاز ده سجانب پستان چپ فرود برد و اراده همین دارد که ذات همه
چیز از وجود خدا ست یعنی چنانکه در ذات بحت مطلق جلال و جمال مستغرق بودند
الحال این گوئی از ضرب این ید بیرون رفته است مگر آنکه نام بدو زیاده شده است و از
سلسله فردوسیه نیز این ذکر و فکر باین فقیر رسیده است که خروج و دخول نفس اسمے چینکه
مقرر شده نگاه دارد و گفته اند که اسم اعظم ست زیرا که در خروج و دخول نفس حیوانات خارج و
داخل میشود اما چون ایشان از و خبر ندارند فائده نمیدهد و نیز درین اسما باری تعالی اهل
چشتیه و نیز روان شطاریه و اهل ذوق کبرویه و اهل شوق سهروردیه اشتراک دارند معمول و
است از نظام الدین اولیاء قدس الله سره هر که این فهم در معنی پنج بار بگوید بعد از سحر او را خواب
نیاید و اگر پانزده بار بگوید تمام شب خواب نیاید او را و ایضا مشائخان کبار گفته اند هر که این
اسما را بدین مشائخی را شاید و دوم از طالبی ترند منقول است که ابوالحسن قدوری بسبب حدت
مادرزاد مطلب علم محروم مانده بود و برادر دیگر او در طلب علم رفته بود در روزے در بیابان هیزم
کشی مے کرد تا نفقه را مدار آن پیدا کند دید که سفید ریش دران نواحی در زیر درخت نشسته است
در پیش او شد آن سفید ریش گفت که چرا در علم سعی نمی کنی واقعه خدمت باز نمود گفت عمل
کرده بیا تا ترا چیزے آموزانم فهم در معنی این بدانی تا چگونه بے رنج بری و هر روز در زیر این
درخت پیش آئی اما ابوالحسن تا سه روز معنی ظاهر نمیدانست و در روز چهارم چون
پیش آمد گفت که دانستم اینکه ذات ناشناهی او از گوش و از بصارت چشم و از ناطقے نطق
و از تکلم لسان و از بینائی وجود یائی بشری از اخذ ید و از حرکت رجل و از حمائل دل من نزدیک

نزست و دمعیت اینها را از نظر برداشتم و ندیدم مگر او را گفت ای فرزند مطهر در رسیدی در انزوان
علم اولین و آخرین در وجود شد و الاسرار ہذا ال الا ہ ح ض دی ال الا الا ہ ا ن ا
ظ ر ی ال الا ہ ش الا دی ال الا ہ م ع ی **وایضاً** ذکرے چند از سلسلۂ شطاریہ
کہ خواجہ مشاد علو دینوری از عبداللہ شطاری آوردہ است و دست بدست بدین فقیر
رسیدہ است و ہشت رکن دارد و اصرت ش م م و اسم ذات اسم صفات برزخ تصویر مرشد
و ملاحظۂ معنی و او کل نفس واحد و مد در اسم ذات باید کرد و در حالۂ نزول یعنی مد انا نیہ تا ف
کشد و آنچہ بتلقین کامل ازین مقدمات اربعہ آوردہ است درین یاد آرد و با عروج نیز دارد
و معکوس یاد کند و چون باسمے کہ قریب اسد است برسد بار اللہ را بہ نزول برد و ہمگی را یاد کند۔
و کل نفس واحد عبارت ازین معنی ست **والبضاً** کل نفس واحد آنکہ مقید را خروج نشدہ است
از مطلق بطریق کہ امتیاز حقیقی یافتہ باشد پس مطلق و مقید را نداند الا واحد و مراد از شد انیکہ لبشد
تا مد انا نیہ باف برد و الذکران یلاحظ المعنی حتی لا یسکن غیر اللہ فی قلبہ طرفۃ عین
واگر کدورات شیطانی و نفسانی پیدا آید فلہ ان یلاحظ صورۃ المرشد حتی تضمحل
تلک المکدورات و چون سد عظیم سالک بینہ و بین اللہ انانیۃ است بہ تکلیف تا امرا
واقع کند تا آنکہ توحید برد تا بہ پس آن ہنگام نہ از و نام ماند و نہ نشان ماند کہ خود او ست مقدمہ
اول آ۔ س۔ ب۔ ج۔ اللہ۔ سمیع۔ بصیر۔ علیم۔ نزول و عروج ہم دارد عند الدخول و الخروج
دوم مقدمہ خاص ش۔ ب۔ د۔ د ق۔ ح۔ ن۔ ش۔ شنوا۔ بینا۔ دانا۔ دائم۔ قائم۔ حاضر۔
ناظر۔ شاہد نزول و عروج ہم دارد۔ مقدمہ سوم ملفوظات ع۔ ع۔ ک۔ ق۔ ل۔ علی الاعلے۔
عظیم الاعظم۔ کریم الاکرم۔ قریب الاقرب۔ لطیف الالطف۔ نزول کند و در عروج بعینہ حرف آخری
اول کلمہ موخر آرد یعنی کلمۂ ثانیہ را مقدم دارد و مقدمہ را موخر دارد کقولک اعلی الاعلے و اعظم
العظیم و اکرم الکریم و علی ہذا القیاس انا اللطیف لطیف الالطف بس باریک است باید کہ در خدمت
مرشد کامل از ان آگاہ شوی تا در حلول و اتحاد نیفتی کقولہ تعالیٰ وھو معکم اینما کنتم بدانید
اے مومنان کہ او باحاطت علم و قدرت با شماست ہر جا کہ ہستید و درین لطیفہ کہ صفات از ذات
جدائے ندارد کسے را از ہرہ بیان نیست و اگر بیان کند سخن ضلالت بضاعۃ بیارد و در تعطیل

روح انسانی که جسم لطیف است جسم باید کرد که جسم لطیف با جسم کثیف که قالب است داخل و خارج و
اتصال و انفصال مفهوم نمی‌شود و اگر عضوی از اعضای انسان بریده شود اگرچه ذره‌ای از ذات
قالب نیست که روح بذات بدن نیست اما بریدن عضو بریده نشود و تغیر و تبدل نیابد پس چه جای
آنکه ذات باری تعالی که لطیف اللطف است و تشبیهات و اتصال دارد که در بیان آید و اشارت
بدان کند و عبارت از آن گویند در اینجا چه جای گنجایش باشد الا گمراهی باشد طبیعت زبان بریده و
کنجی گشته صم بکم چه بر انسان که نباشد نه بالش انهد حکم چه شاید که باری تعالی چه باشد و این قسم
را اجزا اسیران حیرانی وحدت کسی نداند و از با خرد و بی خرد و چیز بسیار سختی بلکه ضلالت دارد که
آن محتجب است و این محجوب هم من تقدیر چهارم اوراد پیر ک . ب . ی . ه . ن . ر .
ع . ظ . ب . و . ح . ق . ق . بدیع باقی . باری . نور . رزاق . غفور . ظاهر . باطن . ودود . حی .
قیوم . قدوس . باید که نزول و عروج هم دارد و بدین معنی دارد یعنی اگر این مقامات اربعه را
تمامه با وزن کامل یاد دارد اسم ذات در هوش آرد همه را و چون عروج کند از اسم اخیر چون [illegible]
بگیرد و تا تمام نفس همه را تا صبح برساند بعد از این چون قلب بر آس گرفت ذکر را باید که چار
ناچار پاس انفاس کرده باشد حتی که در تلاوت تسبیح و دعا هوش اما مشغول است
که چون مرتضی علی یک پای بر رکاب نهاد تا پای دیگر بر رکاب رسانیدن تمام کلام الله را
میخواند و آن هوش بود در تلاوت و در سلسله چشتیه آن است که در نهاد و در حرکت هر کلمه که
باشد اسم ذات در هوش آرد و دلیل در حرکت هر کلمه آهی هم به هوش آرد حتی که اگر از خواب بیدار
شود نیز گوید تا ده هزار در شب گفته شود و همچنان هر جارح را بذکر دارد چون دست و پای و حرکت
را بطریق تسبیحات گردانیده باشد و یا چیزی را که از چوب و غیره برای تسبیح گرفته باشد
اگرچه هیچ نگوید یک به دست بگرداند تا عادت گیرد و آورد و اما که چون کسی خس و
خاشاک را بدست بشکند و یا به من بگیرد و یا سنگ ریزه بازی کند این همه تسبیح شیطان
است از آن دور باید بودن و ایضا در حین اکل و شرب از ذکر غافل نباشد چنانکه در
برابری هر مضغ اسم الواحد را در هوش آرد و چهار چیز را بر خود واجب گردانیدن از لوازم
چشتی است که چشتی بدان امر کرده است اول خلوت در انجمن دوم نظر در قدم سوم [illegible] چهارم

چهارم سفر در وطن و خلوت در انجمن آن باشد که ظاهر صورت او بخلق باشد و باطن او بحق
که هیچ احدی از احوال او خبر ندارد کما قال الاولیاءُ اخفیاءُ الاذکیاءُ چون ذاکر از خواب بیدار
شود و بیند که اسم مقصود همچنان بنفس جاری ست پس این هنگام ذاکر سے را شاید حضوری را
باید گویا که در عین خواب نیز ازو نرفته بود چون ذاکر را وسوسه پیدا شود باید که این نماز دائم را ادا
کند تا حضوری حاصل شود خواه به تیمم و خواه بر وضو و نیتش چنان کند نویتُ ان اُؤدّی رکعةً
لوجهِ الکریمِ الباقی الذی لا اله الا انت الباقی و تحریمه بندد خواه در قیام خواه در قعود خواه
در اضطجاع خواه در مشی خواه در رکوب و بهر جهت که روے داشته باشد اما روے باطنی بجهت
واحد دارد و بعد از تحریمه هرچه داند از کلام الله بخواند در بیهوشی و بے تشهد در هوش سلام
دهد و تحریمه را نیز در هوشے بندد بلا رفع الیدین و این را نماز دائم گویند و ایضاً دو رکعت نماز
قلب ادا کند باید که درین نماز روے بقبله داشته باشد و نیت او برضائے خدا کند و تحریمه
بندد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار و رکوع و سجود باشارت دل بجائے آرد و تشهد
بخواند و سلام دهد و این همه بهوش کند و ایضاً چهار رکعت دیگر نماز قلب بطریق مذکور بخواند

## ذکر فضیلت کلمهٔ طیبه

بدانکه در خبر صحیح وارد شده هست که چون بندهٔ مومن
سخن را آغاز کردن میخواهد در اول کلمهٔ طیبه گوید بعد از تمام نیز طیبه گوید اگرچه هزار سال عمر داشته
باشد و هر روز صد گناه از وے در وجود آید هیچ نوشته نشود و ایضاً آورده اند هر که هفت لک
کلمهٔ طیبه در تمام عمر خود بخواند بعد از ان دفتر معاصی او از دست فرشتگان افتد نویسند زیراکه
هیچ گناه با این هفت لک نگنجد و برابر نشود و در ترازو ثقیل باشد و کسی نگوید که من این گویم و گناه
بکنم تا نوشته نشود زیراکه در مشروق المشارق آورده هست که گناه کردن راه کفر ست بسیاری
گناه کس در کفر مے افتد پس شاید که بعد از خواندن هفت لک کلمه بسبب گناه در کفر افتد و آن
کلمه او را فائده ندهد و بسبب کفر تمام اعمال حبط میشود کما قال الله تعالیٰ ومن یکفر بالایمان
فقد حبط عمله و در عقائد آورده هست که فردائے قیامت نود و نه نوشته گناه متعدد
مد البصر بیارند در یک پلهٔ ترازو نهند بنده متحیر شود از جانب دیگر بمقدار انگشت کاغذ سے
بیارند و بران کلمه نوشته باشد در پلهٔ دیگر نهند آن گناهان را چنان بخفته بالا کند و ایضاً

منقولست که چون شخصے وفات یافت عبد الله بن عمر اهل و عیال او را امر فرمودند تا یک
لک کلمه طیبه بارواح او بخوانند اگرچه مستحق عذاب باشد آمرزیده شود **و ایضاً** در حواشی خوانده
که هر که کلمه طیبه را یک لک شد و بگوید چهار هزار گناهان کبیره او آمرزیده شود یعنی لا اله الا الله هو
منقولست که روزے در حضور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم گواه گواهی دادا بکذب
میداد حضرت فرمود که کلمه بگوئی آن شخص بخواند درگذشت جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت این
شخص بکذب ست قبول نیست اما بسبب این مد این گناه او با چهار هزار دیگر آمرزیده شد **و**
**ایضاً** آورده اند که شخصے فاجر و عاصی بود روزے بر عرفات بر آمد و هفت سنگ را بگرفت
و بر هر سنگ یکبار کلمه گفت بعد از وفات حکم باری تعالی شد که او را بدوزخ برند و دوزخ را هفت
دروازه هست بهر دروازه که میبرندش آن سنگ دروازه را مے پوشید که من گواه توام نخواهم ماند
بعد از ان بهشت بردندش پس شاید که هر مومن متقی را نزدیک هر کوه و بلندی و هر سنگ و نبات
کلمه طیبه را باواز بلند گویند تا گواه ایمان او شوند **و در خلاصة الملوک** آورده است
که از ان باز که حق تعالی آسمانها و زمینها آفرید فرشته پیدا کرد و بدو فرمود که کلمه بگو بعد آن فرشته
لا الله را بمد کشیده است آن مد تمام نشود تا آنکه قیامت قائم شود و کلمه طیبه بسیار گفتن نشان
حضور دل ست و معنی نظر در قدم آن ست که در کل افعال و اقوال از شریعت در و تجاوز ننماید
و اگر قدم بکسر القاف گوئی پس چنان بود که هیچ شے استخراج نموده زیرا که قدم و ابد از خود نهایتے
ندارند **و ایضاً** چنانکه در ازل بایجاد خود قدرت ند الستند الحال بر حرکت و سکونت و تکلم
قدرت ندارند و اسیر اند لے عزیز تو برائے دکنی همه بعد در بعد ست و آنچه تو پیے تو باد
او کنی همه قرب ست یعنی اول قدم بر خود و ما سوی الله نهی انگاه بمقصود رسی کقول السعدی
علیه الرحمة ~ قدم باید اندر طریقت نه دم ٭ که اصلے ندارد دمے بے قدم ٭ و معنی فهم در دم آنست
که حضرت سید علی همدانی قدس سره میفرماید که واجب تعالی بکمال عظمت خود به بنده نزدیکترست از
نفس او و بدل از خطره او و بدیده از بینائی او و بگوش از شنوائی او و بزبان از گویائی او یعنی محول
کل حال و معین کل اقوال وسنت بلکه خود اوست پس از چنین حاضر و ناظر و شاهد شرم باید داشت
یعنی شرم از انکه این چنین حاضر را چگونه فراموش کند و از دم اسم شریف او را بیرون کند و معنی

خلوت در انجمن آنست که مبتدی را شایان ست که هزار اندر هزار عادت که هرگز اسم مقصود
از دست ندهد و دل را از حق خالی ندارد و منتهی را شایان ست که ماسوی الله نابود مطلق داند
پس چون چنان دانست گویا که خلق را مضمحل کرده در عین خلوتش بحق دست داد زیرا که دانست
که نیست محرک و مخل این خلق مگر او و معنی سفر در وطن آنست که بجانب منزل اصلی خود رجوع کند و
وطن اصلی در ظاهر امور آخرت ست زیرا که از ان هیچ احدی از مومن و کافر را خلاصی نیست پس
غمخوارگی آن کند چنانکه پیغامبر فرموده ست علیه الصلوٰة والسلام عجب دارم از چند نفر
اول از طالب دنیا که مرگ در طلب او ست و او غافل از و دوم طالب قصور که منزل او قبر ست
و او از و غافل سوم خنده قهقهه کننده که هنوز از حساب گاه نگذشته است چهارم شخصے که در
اکثر احوال اقوال و افعال و خلاف شرع ازو واقع میشود و او خبر ندارد از ان که کراما کاتبین هیچ را
نمانده که در مکتوب آرند اے فرزند کسے که در سفر رود همیشه در غم این باشد که بدن و مال خود را
از دزدان نگاه دارد دست و پاے را از رنجش و کوفت راه نگاه دارد و این مردمان غافل که بخروج
و دخول هر نفس سفر ایشان ست پس ایشان چگونه غافل باشند و نزدیک بعضی صوفیان وطن
اصلی مقصد ست و سعی بجانب آن وطن فرض عین ست و آن حاصل نشود مگر به بیرون آمدن
تو از میان و بیرون آمدن نه کار زبان گفتن ست بلکه جذبهٔ الهی ست که سالک را از ان خبر نباشد
و آن هزار در هزار یک شخص را حاصل شود و حاضر باشد تا در حلول و اتحاد نیفتد که ملحدان خود درو
مقید اند بقید اکل و شرب و جماع و سخن از وصالت گویند فرزند بر گنبدے گذرم افتاد
شنودم که سیزده بادشاهان آن ولایت دران گنبد دفن کرده شده اند چون بر ایوان گنبد نگاه
کردم دیدم که بران این نوشته بود **قطعه** گر گور نه بیا تا حالت گور ببین + این عالم پر فتنه و پر
شور ببین + شاهان جهان و سروران عالم را + در زیر زمین در دهن مور ببین + در این احوال خاصه
ذوق این درویشی ست که در حین و تا نفس دیگر بقا یقینے ندارد والله تعالیٰ اعلم بالصواب

## باب سوم در سیر و سلوک

قال الله تعالیٰ وَالَّذِیْنَ جَاهَدُوْا فِیْنَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا اما جهد سے باید که بمتابعت
سرور کونین باشد نه بطریق ملحدان که لهو و لعب را جهاد دانند چنانکه حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه وسلم در اکثر اوقات غبار آشفته در گردن انداختے و گفتے یارب امتی امتی
بر قول این آیت ساریه ست که فتمنوا الموت ان کنتم صادقین یعنی چون حجاب بین العبد
الرب حیات بنده هست پس سالکان را هر دم تمنای مرگ پیدا شد زیرا که برفع این حجاب
ایشان را مطلوب حاصل میشود کما قال علیه الصلوة والسلام الموت جسر یوصل الحبیب الی
الحبیب و چون مرگ صوری حاصل نشود پس ایشان در طلب مرگ معنوی سعی مے نمایند که شمه ازان
احوال بر ایشان روشن گردد کقول الشاعر فرد فردا که هست وعده دیدار با خداے ٭ بایست
کامروز بود روز قیامت بدان اے فرزند که در مرگ معنوی خطرهاے عظیم ست عبور ازان نتوان
کرد مگر بهمسایگی مرشد کامل و غرض و مقصود او جز الله تعالی نباشد زیرا که اگر مقصود او طلب
کشف و کرامت باشد همان گمان فاسد او را گمراه سازد و متابع شیطان گرداند روزے
در صحبت شیخ نشسته بودم سر از مراقبه بر آورد و گفت که بعضے کسان را در هر دم حالت منصور میرسد با
مراقبه شده خواستم تا در جنت سیر ملکوت نمایم در حال سر بالا کرد و اعراض نمود که در دیده هیچ
نیست ازین حال نمیشود مگر نفی وجود و نفی وجود حاصل نشود مگر چهار سیر و این چهار سیر تعلق
بهفت قدم دارد و هو المرید گو اگر در دنیا دست ندهد در حالت نزع البته دست دهد و او را
چنان مشاهده باشد که او را در قبر بهتر ازان باشد و قبرش روضه بهشت گردد بروے
بیان سیر اول سیر الی الله بدانکه صوفیان گفته اند هرچه در پندار آئی بنده آئی پس هرچه
ستے و غیره چه در گمان و شک و نفس نام دارد و ازان راهی شود تا همان الله تو نشود و الا حقیقت
او را نشناخته باشی و قدم اول بر سر راه هفت سره بنه که آنرا نفس نامند که درین احوال بسیار
نامرضیات در پیش آید هفت قدم شریعت در ریاضت و ذکر و فکر و تلقین آنرا پامال کن تا
سالکے و مستقامت را شایان باشی و چون درین قدم مستقیم آمدی نفس و شیطان اطوارات
مکروه و طورهاے نفس هر دم پیش آید و چون درین نقطهاے باران و سیلاب و سیراب
گرد و غبار و چون گرما هجر و تابستان ناگهان در میان رنگها زشت گوناگون پیدا شود
که آنگه وه هزار پرده نفس و شیطان اند تو پیش آیند گاهے رنگهاے بد و گاهے با عنا
گوناگون و دختران و حوانان لطیفه و چه پیاسے لطیف بلکه حور و عرش و کرسی و آن بحقیقت

عرش و کرسی نباشد دران مان اگر چیزے نامرضی کاملی از تو در وجود آید عرش و کرسی تشویشاتی
بتو رسے نماید بدانکه آن محض غلط ست پس باید که صورت مرشد در قلب بگردان تا آن کدورت
و تجلیات شیطانی بعین همت او مضمحل شوند و قدم دوم همین اطوارات مذکورین باید نهاد یعنی
بدیدن تجلیات شیطانی غره نشود تا گمراه نگردد پس منفی درین قدمین هر صرفے ماسوی الله
باشد چون مراد نفس و شیطان تشویش آید ازان درگذرد به تیغ دو سره لا اله الا الله ماسوی
الله را قطع کن یعنی نفی نامرضیات و اثبات مرضیات باید کرد زیرا که هرچه نامرضی ست ماسوی الله ست

**سیر دوم** سیر الی الله بدانکه قبله بر دو گونه است صوری و حقیقی قبله صوری آنکه مولد
شریف ذات پاک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم دران ست و قبله حقیقی آنکه سجاده
آغاز مراتب محمد مصطفی ازان ست که آنرا حقیقت محمدی گویند لقول الصوفیة هو قبلة
الواجد والموجود یعنی ازان روے که واجب تعالی اظهار ربوبیت بسبب شرافت او کرد کما
لولاک لما خلقت الافلاک قبله واجد شد و ازان روے که کلی ماسوے وجود حقیقی از طفیل
او یافتند پس قبله موجود شد پس سالک را شایان اینست که اول بخدمت قبله صوری بطریق
شریعت و متابعت مستقیم آید بعد ازان در طلب قبله حقیقی پرواز دهد تا بمقصود برسد و بقبله
مقصود اگر مورچه هزار سال بپاے خود رود نرسد مگر آنکه خود را در پر کبوتر تیز رو که مرشد کامل باشد
ضم کند کقول الشاعر **قطعه** تو بدین رفتن بمنزل کے رسی ٭ تو باین خامی بحاصل کے رسی ٭
پس گران جانی و بس افسردی ٭ باسبکروحان بدین دل کے رسی ٭ و درین مقام سالک
را انواع مغائبات چون ملک و ملکوت و نور و نار و انواع الهام روی نماید و چون سالک
مرشد کامل داشته باشد بیمن همت او لغزش نیابد و بدین اطوارات قدم نهد و بگذرد زیرا که
این همه ممانعت ست از طرف حبیب تعالی اگر درین مقام ماند سالکے را نشاید و او از کذابان
باشد بلکه گمراه گردد و این قدم سوم بود و باید که در هر هفته و یا در هر ماه و یا در هر سال البته تجدید
توبه در نظر مرشد کند وانابه از مرشد طلب کند مرشد او را بدوزانو بنشاند و سه کرت تکرار
کند استغفار فرماید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه واسأله
التوبة یعنی اول مرشد کلمه کلمه گوید و مرید کلمه کلمه متابعت کند و مرید گوید توبه کردم از جمله

محظورات و مکروهات و نامرضیات شرعیه قولاً و فعلاً حاضراً ناظراً سراً و علانیةً لیلاً و نهاراً
توبه کردم و پشیمان شدم ازینها و نادم اینها را که بعد ازین در وجود من نیاید و قبول کردم آنچه
قبول کرده است محمد رسول الله و بیزارم از آنچه بیزار است محمد رسول الله بعده مرشد گوید که
عهد کردی به پیران این فقیر گوید عهد کردم و قبول کردم پیر خود را و پیران ماضیه را تا محمد رسول
الله صلی الله علیه وسلم بعد از توبه کردن سه کرت کلمه تمجید بگویاند منقول است که روزے
ابلیس لعین گفت یا رسول الله من است ترا بعد از توبه باز در معصیت خواهم انداخت پس حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود هر که بعد از توبه متصل سه کرت کلمه تمجید گوید بعد ازان هرگز
شیطان بدو وسوسه نکند بعده مرشد دست او را در دست خود بگیرد و در حق او دعا کند
و بگوید یا الهی سبع اعضائے ورا از گناهان صغیره و کبیره و ظاهری و باطنی و از وساوس شیطانی
نگاهدار و یکبار فاتحه خوانده برو بدمد و اگر مستوره باشد باید که کاسه پر آب را در میان آرد و مرشد
انگشت خنصر در آن آب نهد و مستوره نیز بنهد بشرطیکه دست از پرده نکشد و خودش در آن
پرده باشد و اگر زنان بسیار باشند شاید که زنے صالحه انگشت را در آن آب نهد و دیگران
دران پرده بجا درا و بزنند تا بیعت کند و در حدیث آمده است که رسول فرموده علیه
الصلوٰة والسلام هر که دست زن بیگانه را در دست گیرد فردائے قیامت آهنّا و صدقاً انگشت
دوزخ برکف او بنهند تا ازان گرمی مغز سر آنکس بجوشد حضرت مرتضیٰ از رسول علیه السلام درخواست
کرد اگر زنے صالحه توبه کردن بخواهد چه باید کرد حضرت رسالت بطریق مذکور جواب فرمود پس
چهارده خانواده را روش اینست هر که دستگیری و پائے گیری بعورات و هر بدانکه او ضال مضل
و هوا خواه و نفس و شهوت پرست باشد بعد ازان دو رکعت نماز توبه نفل باید و در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص سه بار الغرض چون تزکیه نفس از همه نامرضیات حاصل شود پس بحسب پرهیز و تقوی
او تمام او چشمه را گرد و پندارد که آفتاب درین چشمها تابید بلکه چند آفتاب ها را تافته می بیند
در عین مراقبه نه در ظاهر پیدا که اگر بعین ظاهر ملک و ملکوت و اطوارات سبعه دیده شود آن
او دام بود و در عین مراقبه عین الیقین باشد پس این هنگام تمام ممکنات در نظر سالک چون
برق در جنبش آید و پندارد که هر چیز در جنبش است ناگهان درین میان اطوار کبود در

رسد تمام وجود او را در گیرد بعد ازان تمام کلیات را یک نور کبود ببیند و آن موضع جلوس
در قیام و قعود و مشی در کوب خود را فراموش کند و نداند که من در کجا ام زیرا که تمام عالم در نظر
او بجز کبودی چیزی دیگر نباشد مگر اینکه داند که من باین حالت درویشان رسیده ام و بآن لذت
بسیار مفرح شود و این را اطوار نفس گویند و علم لدن حاصل شود یعنی هر مسئله شرعیه که بر عالمان
زمانه مشکل افتد اوے تواند حل کردن و بدقیقه اقوال مشائخ و صوفیان غیرے را تواند فهماند و
این قدم چهارم بود یعنی برین اطوارات نیز قدم نهد و بگذرد و در طلب ازدیاد مراتب بود و غره و
فریفته نشود که من چیزے کردم و چیزے یافتم زیرا که این اطوارات سبعه همه حجاب از واجب تعالی
اند و درین غره و فریفته نشود و این را مقصود نداند که گمراه گردد زیرا که مقصود نیست مگر استهلاک
صفات بنده در ذات معبود که جز او نه بیند و نه داند و نه خواهد و نگرود و الا سالکے را شایان نباشد
**معلوم باد** که هر اطوار بده هزار انواع و الوان می تابد و مرید شیخ کامل داشته باشد که در هیچ کدام
با اطوار شیطانی و اوهامی مغالطه نخورد و الا بسا وقت باشد که گمراه گردد و چون نفس را بانواع ریاضات
اندکے کرد شاید که در طلب تصفیه قلب باشد بدانکه نهایت تزکیه نفس اینست که در آوان مراقبه
و مشاهده کل حظوظ خود را چون ماکولات و مشروبات فراموش کند و از گذرگاه و قرارگاه شیطان
نجات یابد و تصفیه قلب نیز ازان حاصل شود زیرا که قلب المؤمن عرش الله است عرش ذکر الله
دل بمنزله تخت است و زمینش نفس و شیطان مدعی کذاب بصاحب تخت پاپے را در زمین استوار
نهاده و دست بتخت در آویخته و انواع کدورات در وے اندازد چه هر وقتے که پایش را بهمت
پیری مؤید الا اله که جاروب دل است ازین بر داشتی دران سکون نخواهد ماند و بسوے خواهد
افتاد پس تصفیه قلب حاصل شود پس این هنگام خالص برائے معرفت الله مهیا باشد و قلب تخت
الا الله خاصه گردد و چیزے دیگر درو آرام نگیرد **معلوم باد** که سرائے دل را هفت مقصوره است
و همه بانواع معاصی مملو اند که سالک سبع مذمومات را بیمن همت مرشد و ببرکت درجات
بدل کرده بردو نوع اطوار بطریق مذکور بنا بر اول عقیق رنگ که ده هزار پرده تعلق بدین دارد بعد سرخ
خالص لعل نیز لطیف و نامتناهی که سالک را چندان شوق و محبت پیدا شود که در تقریر نیاید و
درین اطوار بر جمله ملک و ملکوت کشف و کرامت حاصل شود آورده اند که روزے رسول

علیه الصلوة والسلام در بیان صفت بهشت بود یاران پرسیدند که یا رسول الله چه نیکو تقریر
کردی مگر جبرئیل علیه السلام نازل شده بود گفت بلی نی فرشته بیند که بر دیوار بهشت نشسته بودم
از شما بهتر او را بسیار دیدم حتی که کوچه بکوچه در روزن بروزن و خشت بخشت و موی بموی سیر میکردم
و بسیار دیدم و دائم الاوقات بهوش دار باشند گاه بخود و گاه بی خود نمیدانند که در کدام محل ام و در چه
کار ام و من تحقیق هم دانستم انا را نا آشنا خیال کنند و سالک را باید که برین اطوار نیز قدم نهد و در طلب از دنیا
باشد یعنی منفرد نشود که من بمراتب چنان رسیدم و چنین دیدم که این همه سد راه سالک ست
از جانب او و این قدم پنجم بود و نهایت تصفیه قلب این ست که از رزق خود باز ماند یعنی فراموش
کند و آن ذکر ست و این اطوار قلب را چنان قوت گفته اند که گاهی تمامی اطوار سبعه را در عیان
بیند و بمقصود برسد. سیر سوم قسم سیر فی الله یعنی سالک خود را و ماسوی الله را اسیر قبضه قدرت
او داند و متصرف جمله اشیا نداند مگر او را و روح سراجی را نیز زیرا اگر درین مراتب سالکی خود را داند او
مشرک باشد و مثال او و مثال شخصی بود که چیزی از کسی عاریت خواسته باشد و بدان عیاری و
رعنائی کند و چون کسی از وی پرسد که این چیز از کیست گوید که از من ست و بتحقیق دروغ گفته باشد
و مشرک گردد زیرا که در طریق وصول بحق جمله چهار مقام اند اول ایشان توبه ست و آخر ایشان
شرم یعنی هرگاه که اندیشه انانیت بدو پیش آید شرمنده از آن باز گردد پس چون تصرف و سیر از
خود بخود نیست پس سیر در حق ست یعنی در تصرف اوست هر چه هست پس هرگاه که سالک
لا اله الا الله را بر زبان راند اراده همین دارد که هر چه معدوم بود معدوم مطلق ست و هر چه
موجود بود موجود مطلق ست یعنی واجب موجود و ممکن معدوم ست و باید که باطن سالک از سه
تجلی خالی نباشد هرگز اول صورت چون رویت اشباح و اجسام خواه لطیف خواه کثیف همه
تجلی ذاتیه اند زیرا که چون از کتم عدم بوجود آورد و در حال نیز بر اختیار خود اختیاری ندارند پس
هیچ تجلی زیبا تر ازین نمیباشد. دوم تجلی معنوی چون سبع اطوار و عالم نوری که همه منقاد
نیز در عالم نوری اند. سوم تجلی در اسرار صورت و معنی او آن ست که هر سری بحسب استعداد انبیا
و اولیا بمقدار دست روشن نموده میشود و سیر فی الله در مقام سر دست میدهد و سر روح سراجی
را گویند و آن محول کل احوال ست چون سکوت و حرکت و صحت و کلام و قیام و قعود و مشی و

مسئله در بیان سیر فی الله

و بصر و سمع و شم و ذوق همه از وست چون سالک ازین مراتب آگاه شود اطوار وجود وی کماید
کرده باز از دید تعلق بهیچ نه ارد پس درین حال هر لذت دنیاوی در حق سالک زحمت گردد و باهیچ
او مباشد مگر باضطرار یعنی یا از جهت نگاهبانی نفس خود طعام خورد و یا جهت خاطر مستوره خود
خواب رود و یا از جهت خاطر کسی سخن کند هم بصد چندان زحمت اندک افعال و اقوال دنیاوی
ازو در وجود آید چنانکه پیغامبر علیه الصلوة والسلام میفرمود که حیات من و ممات من سکونت
و حرکت و خوردن و آشامیدن من و نشستن و برخاستن و خواب رفتن من همه برضای
خدا ئیست یعنی از برای اختیار و رضای خود هیچ نخواهم از دنیاوی بجا آورد پس چون همه
چیز در نظر سالک هیچ است تا باید قدم بر سر خود نهاد یعنی نباید خود را نگرد او را این قدم ششم بود چه
سالک قدم بر خود و جمله ما سوی الله نهاد و جمله را بدرود گذاشت این مرتبه را خفی گویند خواجه جمال
میفرماید ع گر کلاه فقر خواهی سر بسپر ۞ از خود و جمله جهان یکسر ببر ۞ این کلاه بی سر انست
ای پسر کی دهند تا تو می نازی بسر پدران ای فرزند که در کفند این حدیث علما را
اختلاف است قال علیه الصلوة والسلام الفقر سواد الوجه فی الدارین در عوارف المعارف
آورده است که علمای کبار و مشایخان بزرگوار فقر را بپنج نوع بیان فرموده اند اول فقر خاص
آن کسانی اند که در تمام عمر سال و ماه کاسه گیر دانند و یا نان میگردانند و جمع کرده میخورند پس
شما یان حال ایشان آنست که اگر قوت یک روزه دارند نگردند و این چنین شخص محب خدا باشد
در خبر وارد است که در عرصات هاتفی آواز کند که انظروا احبائی کیف یأتوننا
مردمان در تعجب شوند که دوستان او کیانند ناگهان فقیران ژنده پوش در زنبیل بدست پیدا
شوند حکم باری تعالی شود که ای محبان من من از شما راضی ام شما راضی اید یا نه گویند یا رب برضای
یا در رضای تو هست باز گویند که ای محبان من خوراک و پوشاک شما چه بود گویند یا رب تو دانا
یان که هرگز شکم سیر نخورده ایم آنچه مردم میداده اند میخوردیم و میپوشیدیم پس حکم شود که بروید بجای بهشت
پس گویند یا رب آنانکه ما یان را چیزی داده است همان را بدهید تا با ایشان رویم بخشش خطا شود
که بخشیدیم و اگر ایشان چنین فقیر قوت یکروزه داشته باشد دیگر روز بر ای قیامت گو
روی او سیه بود باشد که الفقر سواد الوجه فی الدارین همین حق او هست دوم مرتبه فقر که

ادنی تر فقیر آنست چنانکه شخصے از برائے تحفۀ دنیا ساعی در راه دارد و قاضی و معلم و مفتی و
چودهری و وکیل و وزیر و حاکم گردد و بر خلق ظلم جریان کند و از هر قسم خواه حلال خواه حرام از دنیا
میخورد او نیز فقیرست یعنی محتاج است بخبر [illegible] الفقر سواد الوجه فی الدارین و در حق اوست
زیرا که در دنیا حق مردمان بظلم خورده و در قیامت روی او سیاه برانگیزد و مردمان دست
بدامنش آویخته باشند گناه ایشان را بر دبار کنند و او را به دوزخ فرستند سوم فقر عام و ایشان
آنست که هر چیز از حیوانات محتاج بخدائے اند چون بادشاه و امرا و حاکم و دهقان پس شاید که نیت
ایشان در طلب دنیا همین باشد که طلب کنم دنیا را اگر از برائے کفایت لابدی و معیشت روزگار
و سرانجام ولایت و در خبر وارد شده است که روزے حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم
نشسته بود و بخود اندیشید که حق تعالی مرا خیر الرسل نامید و امت مرا خیر الامم گفت اما بر امت موسی
علیه السلام مرغابان بریان ماهی پخته و روغن فرود می آمد و بر امت من چگونه محنت رزق طلبی مسلط
کرده است همچنین جبرئیل علیه السلام در رسید و حدیث قدسی بیاورد که اِنَّ مِنَ الذُّنُوبِ ذَنبًا لَا یُکَفِّرُ
هَا صَلوٰةٌ وَلَا صَوْمٌ اِلَّا الْهَمُّ مَعِیْشَةً یعنی هست نوعے گناه گار که بعضے گناه ایشان هیچ چیز
بخشیده نشود مگر غمخوارگی نفقۀ اولاد و بعد از ان حضرت مفرح شد پس اگر نیت ایشان همچنان باشد
ثواب اجر یابند و اگر نیت ایشان کثرت اموال و تفخر و سرفرازی باشد معذب گردند و روی
ایشان سیاه باشد کقول اَوْلِیَاءِ اللهِ عَسٰی اَمِیْرٌ هُنَاكَ اَسِیْرٌ عَسٰی وَجْهٌ صَبِیْحٌ فِی النَّارِ
فَضِیْحٌ اما شخصے عیال مند و شرناک باشد باید که در راس هر فصل بقدر نان و توانگران نگردد
و بقدر کفاف تا فصل دیگر طلب کند و الا عذاب گردد زیرا که طلب رزق از برائے عیال فرض است
و در تنبیه ابو اللیث آورده است که چند نفر چون سر از قبر بردارند بجانب دوزخ روان
کنند اول امیر کاذب دوم شیخ زانی سوم ذو عیال متکبر اما بقدر کفاف تا فصل دیگر یعنی
مقدار پنجاه درم شرعی داشته باشد نشاید که سوال کند چهارم مرتبه فقر طالبان حق تعالی
ایشان آنست که چهار تا چهار خاصة الله در طلب عبادت او مستقیم باشند و خالی از ریا باشند
اگر ریا کنند فردا روئے ایشان سیاه گردد کقول الشاعر ع فردا که پیشگاه حقیقت شود
پدید شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد پنجم مرتبه فقیر آنست که طالب او در طلب او نفی

مسئله دربیان سیر چهارم

گردد و در عین یاد او وجود ما سوی الله را فراموش کند و احتیاج او که بغیر وی بین الله بود از میان برخیزد که اذا اتم الفقر هو الله در شان اوست و خواجه فرید الدین رح این چنین فقر را سواد الوجه فی الدارین گفته است چه هر وقتی که در سراے وجود دل را یافت گویا که حق را فراموش کرد پس سیاه روے و شرمسار باشد و هرگاه که وجود را فقد کرد و نابود شد نابود بنوعے از سیاه روست

سیر چهارم سیر مع الله. قال الله تعالیٰ وهو معکم اینما کنتم چون حق تعالی همه جا با همه است پس سالک از میان برآید تا او خود بخود باشد و دعوی کذب تو که منی تو باشد آنرا زود نامسموع گردان تا به سبب کذب آنهم مهجوری نباشی و درین مرتبگاه سالک چون موے بر روی باشد وگاه آنهم نباشد و گفته اند که پیش بر آب است از آب کسی چه گوید و بر آب کسی چگونه نشان جوید لا بلک در هواست زیرا که آب نیز مے جنبد و کسے را اطلاع بشود و پس چون سالک زحمت هستی خود از میان برداشت و معیت او را تمام اشیا یکسان بد خود را نداند مگر او و درین هنگام اطوار سفید چون ماکیان سفید و یا سایه آب بر روے ماند که ده هزار پرده تعلق همچنین دارد و کل اشیا را نداند مگر ذات واحد و از خود خبر نباشد مگر اندک انانیت باقی باشد و چنانکه از مراتب وحدت نزول نظاهرا داشته بود الحال عروج نا محجبان حاصل شود که در هر مرتب خود را در عین آن مرتب داند و مراتب ادنی بر واعلی گردد زیرا که ادنی لعلی از قبیل لائق ست او بر و یکسان شود و علم لدن بر وقتے ماند بدانکه اختلاف در کتب از هر بیان املاک و ملکوت ازان ست که بعضے اهل اجتهاد و اهل قیاس اند و بعضے اهل دیده و بیان معتمد علیه باشد اگر بسیاری مخالفت با اهل ظاهر افتد و اگر اکثر خلاف با اهل ظاهر گفته باشد شیطانی باشد نه رحمانی لعیاذه و متعلقهم کرد و قدم تعلق با نبیا دارد که اولیا را دران وخلے نیست اما اولیا را همه ازان روشن مے گردد تا نفی خود و رفع انانیت ایشان حاصل شود و دران اختلاف ست بعضے گفته اند که سبز بعده سفید ست بعده سیاه و بعضے گفته اند بعد سفید سیاه ست و بعده سبز و این تعلق بآخرت دارد اما بقول فرید الدین عراقی و حضرت شیخ شبلی و شفیق بلخی و سری سقطی و معروف کرخی قدس الله سرهم اصح آنست که بعد سفید سبز ست و سیاه تعلق بآخرت دارد و اگرچه هزار در هزار لفظ ازان به بعضے طالبان روشن میگردد اما غیر آن در آخرت حاصل بشود و بقول سید علی همدانی و اکثر اهل کبرویه ابو علی رودباری قدس سرهم

آنست که اول سیاه روی نماید و سبز تعلق بآخرت دارد و قدم نهان بر اطوار سفید که مرتبهٔ روح
است آن قدم هفتم یعنی گذشتن حاصل نشود مگر بجذبهٔ الٰهی و چون جذبهٔ الٰهی در رسید و از همه
ازین هر دو اطوار خواه سبز خواه سیاه بدر جست چنان توحید شود که از گم شدن خود بیخبر باشد کقول
الشاعر ع نبود و گم شود که توحید آن بود ؞ گم شدن گم کن که تفرید آن بود و حدیث
انا عند ظن العبد والعبد متصل بالظن والظن متصل بالرب از این عمر ست و این مرتبه
را خفا گویند پس ان ای فرزند چون بدین همت متابعت رسول الله تا این مقام
رسیدی باید که هر چیزی که رسیده آن چیز را از دست مده تا ابد الآباد و درین مقام باز ثانی یعنی
چنانکه تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و تجلیهٔ روح را از دست مده تا از بلندی بر زمین نیفتی و گردن
اہانت نشکند و شرمسار در میان اولیاء الله گجسته نشوی کما قال علیه الصلوة والسلام
نعوذ بالله من الحور بعد الکور ای من النقصان بعد الکمال و این مراتب لطائف
العین ست و هر ما با سالک هزار امید هزار سالها بے عدد و بیشمار بگذرد و شاید که دوام المدام
ازین تجلیهٔ ثلثه مذکوره قلب را خالی ندارد حتی که اگر خواب بیند آن ایں تجلے داند و بدانکه در حین
خواب ارواح از قلب بدر میروند و در ملک و ملکوت سیر آن میکند تا هر چه از مکاشفات بیند بهم
اوست و در مشرق المشارق آورده است که شبی رسول با جمیع اصحاب در شب
روان شده بود چون شب بآخر رسید یاران همه مانده شده بودند خواستند تا فرو آیند و خواب کنند
حضرت منع فرمود میادا که بیدار نشوید و نماز شما فوت شود اما بلال امر بخواب کرد و بگفت که
بوقت نماز شما را بیدار کنم آورده اند که بعد بر آمدن آفتاب اول حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه وسلم بیدار شده و بلال نیز در خواب شده بود گفت ان الله یقبض ارواحکم حین شاء
و یردها علیکم حین شاء یا بلال قم فاذن للناس و این حدیث دلیل است برانکه در حین
خواب ارواح بدر میروند اما نزدیک اعتزال ارواح بوقت خواب بیرون نروند بلکه در حین
وفات بیرون بیرون میروند و در فرق آدمی اختلافیست که آنرا عصبة الابنه گویند و آن مجوس
و این اقوال محض کفر است زیرا که احادیث بسیار در خروج ارواح وارد شده اند و آیت سماویه نیز
بدین ناطق است که کافران گویند قال الله تعالی ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین فی الله

**بیان تعبیر خواب** - بدانکه تعبیر خواب حکمای قدر حکمت خود چیزے گفته اند که فلان نوع
خواب خوب و فلان نوع بد. امّا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم هر روز بعد از بامداد اصحاب را
پرسیدے که مگر خواب دیده یا شنیده من بگوئید گفتند یا رسول الله غرض چیست فرمود خواب
خوبست و بجز نوعیکه معبّر تعبیر کند همان مے گردد اگرچه بد باشد به تعبیر نیک نیکی پیدا مے شود
من نیک خواه شما ام تعبیر نیک بگویم اما اگر در شب خواب بینید که در خاطر شما بد رسد باید که
سه کرت آب دهن بر دست چپ اندازید و از ان پهلو بگردید شما را ضرر نرسد و آن خواب
را بکسے بیان نکنید که من چنان دیده ام قال علیه الصلوٰة والسلام الرؤیا الصالحة
من الرحمٰن والحلم من الشیطان فمن رأی شیئا یکرهه فلیتفل عن شماله ثلٰثا و
لیتعوذ بالله من الشیطٰن الرجیم فانها لا تضره منقولست که روزی زنے در
خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله خواب دیده ام که سقف خانه من
شکست حضرت علیه السلام فرمود شوهر تو که در سفرست سلامت باز آید همنوز بخانه نرسیده بود
که شوهرش باز آمد هکذا چند کرت مے آمد حضرت ص تعبیر آن خواب همچنان میکرد اما روزی چون
باز برائے تعبیر آمد حضرت ص را نیافت بحضرت ابوبکر و عمر رض احوال خواب باز نمود ایشان
گفتند که شوهرت خواهد مرد بعد ساعتے خواب را به رسول الله عرض کرد حضرت ص فرمود کما قیل
یعنی شوهر تو خواهد مرد و ایضاً آورده اند که شخصے علی الصباح خواب را بزن خود باز نمود که
تمام دریا را من فرو بردم و بخوردم زنش دانا بود گفت بغیر از عالم بکس دیگر مگوی و زن خود
بجانب عالم روان شد مردے جاهل و بدبخت در پیش آمد گفت بکجا میروی هر چند حجت
کرد نه ایستاد گفت تا مقصود خود را نگوئی نباشم که بگذارم ناچار شده گفت که شوهرم خواب
دیده است خواهم بعالمان بگویم گفت آن خواب با من گوئی و من تعبیر آن خواهم گفت خواب بدو
نمود آنکس در حال گفت که خواهد ترقید چون آن زن در پیش عالم شد واقعه را باز نمود گفت اگرچه
خواب خوب بود اما تعبیر او همچنان گشت چون بخانه آمد شوهرش ترقیده بود اما نزدیک
اهل التصوف خواب دیدن بر چهار نوع است برابر عناصر اربعه زیرا که تولد خواب ازین
عناصر اربعه است چون خاک و آب و باد و آتش و ایشان را پاک کردن هر یکے ازین

عناصر سعی بلیغ می نمایند هر گاه که خاکش مصفا از محظورات و مکروهات گردد بسبب صافیت
باغهای گوناگون و سبزهای لطیف و جویهای لطیف و قصرهای بلند و ایوانهای بزرگ و
ملک ملکوت بلکه بهشت و عرش و کرسی اندر خود بقدر مرتبهٔ خود در خواب بیند تا که دلش خوش
پذیرد و هر گاه که عناصر آبش مصفا باشد بسبب صافیت دریاها و آبها و جویها و سیاحی کردن
دران و ملاحی کردن و کشتی راندن و بر کشتی سوار شدن و طهارت کردن و شربت آشامیدن
در خواب بیند تا خوشحال او در خواب پیدا شود و چون عنصر بادش مصفا گردد بسبب صافیت سیر هوا
و بلندی و بهوا پریدن و از کوه بکوه رفتن و بر سر آب بغرق رفتن در خواب بیند بلکه سوار
شدن بر سر درختان بزرگ و از شاخ بشاخ پریدن و علی هذا القیاس خود را چست و چالاک و
پرنده نفس بیند تا دلش خوشی پذیرد و چون عنصر نارش مصفا باشد ازان صافیت
صورت مادر و پدر و مرشد و استاد و اولیاء ماضی بلکه خلفاء راشدین و حضرت رسالت پناه
و انبیاء و صورت یار و محبوب و جمله نیک صورتی در خواب بیند چون طاوس و طوطی و غیر ذلک از
صورتهای لطیف تا دلش خوشوقتی پذیرد و بدانکه دلهای اهل تصوف چون مرآت چشم
روشن اند زیرا که هر چه از حسنه و سیئه از ایشان در وجود می آید همه را در دل و دیگر مدرس چون
اینچنین خواب بیند بر اعمال گذشتهٔ خود نظر کنند که کدام فعل نیک و خطرهٔ نیک از وی پیدا شده
بود که این نتیجه همان ست باید که همان را از دست ندهد و هر گاه که در باطن صوفی آلایش عنصری
بوده باشد برابر خاک زمین زشت و شوره و گرد و غبار و ویرانها و خرابی و جمله چیزی که او را
دلگیر کند بیند و برابر آب آبهای زشت و گنده بوی و سیلابها و غرق شدن دران و در بحر
دریای معطل شدن و عاجز ماندن از گذشتن و آبهای پلید و بدرنگ بیند و برابر باد از
بلندی افتادن و از درخت و از اسپ افتادن و در چیزی آویزان شدن و بدست ظالمان افتاده
و معطل شده استادن و غیره ذلک از سرنگون ها بیند و برابری آتش صورتهای زشت
چون دیو و پری و مار و کژدم و شیر و پلنگ و خوک و خرس و غیر ذلک من الموذیات و
هر صورت که دلگیری او پیدا باشد بیند پس چون از چنین خواب پیدا شود این را تنبیهات
الهی داند و لغو شمارد و در حال بر افعال گذشتهٔ خود نظر کند تا هر چه که در وجود بوده باشد ازان

بر گردد و توبه کند و طهارت کرده در خواب رود تا بار دیگر خواب نیک ببیند و صوفی را باید که در حال
باشد دائم المدام زیرا که ماضی باز نیاید و مستقبل بدست او نیست پس شایان او انیست که دائم خود را
آئینه کرده بدان ببیند و همیشه باطن او مردمک باشد تا هرچه از نامرضی او در وجود آید ازان
توبه کند و دائم آنرا بحق تعالی یاد کرده باشد و باید که گاه گاهی محاسبهٔ خود در خاطر خود بکند
منقولست که یکی از اولیاء الله محاسبه میکرد یادش آمد که در ایام جوانی زنی از وی در طلب
زنا کردن بود و ازان نگریخته بود یکبارگی خطره چنان روی نمود که چرا دعوتش را اجابت نکردم
بعد ازان توبه کرده بود هم بار در حال این خطره بر وی گران شده بایستاد و در گریه شد که در ایام
جوانی این خطره نبود و در پیری چگونه آمد از شدت گریه در خواب شد حضرت رسالت پناه را در خواب
دید و کیفیت احوالش پرسید واقعه باز نمود گفت ای شیخ شما را درین ملامت نیست بلکه ملامت
بزمانه است که زمانه روز بروز فتنه انگیز میگردد ازان مردمان را فسق و فجور زیاده میشود
دران ایام از هجرت من صد سال شده بود الحال چهل بران افزود ازان این اندیشه نامرضی
در وجود تو آمد **و ایضاً** منقولست که خواب بر سه نوع است یکی برابر است چنانکه حضرت ابراهیم ع
ذبح اسمعیل دیده بود دوم دیدن برابر خود و تاویل کردن دیگر دران چنانکه یوسف دید
و یعقوب ع تعبیر کرد سوم دیدن بجای غیر و تعبیر کردن غیر دران چنانکه بی بی عایشه دید که چادر
سیاه در سر دارم حضرت رسالت پناه فرمود که شوهر تو از تو پیشتر میرد و تو بیوه مانی چنانکه پیغمبران
چهل و چهار مرتبه از اولیاء افضل اند همچنانکه خواب چهل و چهارم مرتبه است از مراتب نبوت و اکثر اولیاء خواب را
حکم به تعبیر کرده اند

## باب چهارم مشتمل بر چهار فصل

**فصل اول در اخلاق حمیده** قال الله تعالی وانک لعلی خلق عظیم ه قال الله تعالی
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی پس شایان بندهٔ مومن است که در کل افعال و اقوال
متابعت حضرت رسول الله کند خصوصاً هر کدام از تصوف زند شایان حال او نیست
که هیچ ذره را از اخلاق ذمیمه در خود راه دهد تا متابع حضرت گردد آورده اند که روزی
اعرابی در خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شد و از گوسفندان طلب کرد حضرت ص
بمقدار رمه او را داد و آن شخص بسوی قوم خود آمد و گفت ای قوم بر شما باد که مسلمانی اختیار

کنید زیرا که محمد بر سخن با آشنا عطا می نمت میبدید و از فقر و فاحشه نمو تر سید انس رضی
روایت کرده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم هرگز فحش و لعنت و دشنام بر زبان
نمی راند و چون شخصی عتاب می کرد میگفت ما له ترب جبینه یعنی چه حالت فرا گرفت
کسی را که از پیشانی او خاک میریزد و ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده است که بعضی اصحاب
میگفتند یا رسول الله چرا در حق مشرکان دعا نمی کنید تا هلاک شوند فرمود من مبعوث برای
بد کردن و بد گفتن نشده ام بلکه مبعوث برای رحمت شده ام و ابو سعید خدری روایت کرد که رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم از زن مستوره شرمناک تر بود و چون چیزی غیر مشروع را میدید نمی
گفت اما ما یان اگر آنرا در روی او میدیدیم آنرا منع میکردیم و بی بی عائشه رضی الله عنها و عن
ابیها روایت کرده اند که ندیدم حضرت رسالت پناه را مستجمع خاطر و خنده کننده تا آنکه دیده شود
کام او بلکه همیشه تبسم میکرد و کیفیت تبسم در فصل وضو بیان شده است و بی بی عائشه صدیقه
رضی الله عنها گوید که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم سخن پریشان و ناخوش نمی گفت بلکه
در سیاقت کلام چنان مبالغه میکرد و تامل میگفت که اگر شخصی در روز سخنان او را شمرده
میشد و ایضا بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت کرد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم زنان را بدست خود نزده بود و نه خدمتگار را مگر جهاد فی سبیل الله میکرد و هرگز طلب انتقام
از کسی نمی کرد مگر اینکه شخصی محرمات را در عمل می آورد پس این هنگام از برای خدا او را زجر و
تعزیر میکرد و انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
سلم عیادت میکرد مریضی را و متابعت میکرد جنازه را و اجابت میکرد دعوت بنده را و سوار
میشد بر خر و در روز غزای خیبر بر خر سوار بود که افسار او از برگ خرما بود و ایضا بی بی عائشه رضی
روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلعم میدوخت جامه خود را بدست خود و در اکثر اوقات
عمل زنانه میکرد و میدوشید گوسفندان مگر گاو خود را و گاهی جاروب صحن خانه میکرد و گاهی
شتر گین را می بست تا گم نشود و انس رضی روایت کرد که حضرت رسالت پناه صلعم هیچ چیز
را برای خود نمی نهاد و اکثر اوقات خاموش میبود و هر سخن را جدا جدا میگفت و همیشه در
تبسم می بود و چون تبسم میکرد اکثر چشمان را بسوی آسمان بالا میکرد و این اخلاق از تنبیه

ابو اللیث استخراج نموده شد پدران پسر بند که متابعت حضرت را در هیچ احوال از
دست ندهی تا در بدعت نیفتی و اکثر نگاهبانی اقوال بجا آری که کسے بسبب بسیار گفتن
کافر گردد **منقولست** که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که امت من صباح مسلمان
خیزند و شام کافر باشند و در شام مسلمان باشند صباح کافر خیزند اصحاب پرسیدند یا رسول
الله چه سبب گفت از جهت پریشانی اقوال و ندانستن در تحیر شدند آنرا باز گفتند که چه نجات
ایشان آنست که شب چون در خواب روند سه کرت بگویند اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ
اَنْ اُشْرِکَ بِکَ شَیْئًا وَّاَنَا اَعْلَمُ وَاَسْتَغْفِرُکَ لِمَا لَا اَعْلَمُ بِهٖ تُبْتُ عَنْهُ وَرَجَعْتُ
وَاَقُوْلُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ تمامی الفاظ کفر روزینه او حبط شوند و او آمرزیده
شود و اگر در حین صباح بوقت برخاستن سه کرت بخواند تمام الفاظ کفر شبینه او حبط شوند پس
هرچه ترا از عذاب نجات دهد آن چیز حمیده است و هرچه ترا ابتلا بے کشند مذمومست باید که
ازان پرهیزی و اکثر پرهیز از سوگند خوردن باید کرد اگر شخصے سوگند بقبیله باشد و سه کرت بگوید
که سوگند بخدا است که فلان چنان ست اگر همچنان باشد فبها والا کافر گردد آورده اند
که روزے از عقیبان سوگند بخدا کرد اما سوگند راست کرده بود او بیرده را به کفارت آن یمین
آزاد کرد گفت اگرچه سوگند راست کردم مبادا که غلطت کنم و در دوزخ بکذب از زبان من یمین بر آید
**و در مشارق** آورده است قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَنْ حَلَفَ بِمِلَّةٍ غَیْرِ الْاِسْلَامِ کَاذِبًا فَهُوَ
کَمَا قَالَ یعنی اگر شخصے گوید اگر چنان باشد من جهودم یا ترسا ام اگر دروغ گوید جهود گردد یعنی کافر گردد
و کفارت برو لازم گردد شارح آورده است اگر آنکس این مسئله میداند که باین اقوال کس کافر
میشود و او دانسته دروغ سوگند میخورد کافر میگردد باتفاق زیرا که او راضی بکفر ست اما
کافر شدن بدین لفظ زیاده اند و دروغ سوگند خوردن درین اختلاف ست و در شرح
**مشارق** آورده است که اگر شخصے مال شخصے را بسوگند دروغ برطرف کند کافر گردد و اگر حلال دانسته
نزد اے قیامت واجب تعالی ازو ناخوش شود باشد **و ایضا** آورده اند که اگر شخصے نزد یکے میکند
زنے را داد و در دل دارد که مهرش نخواهم داد و یا بیک حیله از خود ساقط بکنم او را در رسالت زنا کننده
شمرده اند و حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم فرمود که او برادا ے آن فرض هرگز قادر نشود

تا آنکه عذاب بآتش شود بدان ای فقیر زنده دل کتابهای فقه آورده اند که نشاید مر بنده مومن را
اینکه در حق ایمان شخصی بدعا کند زیرا که ضد ایمان کفر ست پس گویا که او بکفر راضی ست و رضا بکفر
کفر ست مسلمانان در حق ایمان یک اند و خلق پیغمبران را نگاه کند که ایشان بلاهای عظیم میدیدند
در پی ایمان ایشان هرگز دعا نمیکردند بلکه همیشه دعا بهدایت ایشان میکردند چنانچه پیغمبر موسی قوم
خود را از بلاهای عظیم خلاص کرد و ایشان متابعت او رها کردند اما او همیشه در غمخوارگی ایمان ایشان
می بود و در فرج بقر ایشان را چگونه معجزه لطیف نمود اما ایشان از بدبختی خویش مسلمان نشدند
و قصهٔ او آنست در تفسیر کابل آورده است که دران عهد توانگری بود عامیل ابن شرحیل
نام و پسران عم میراث خواران او بودند چشم بر مرگ او دوختند تا کسی بمیرد که مال او در قسمت
کنند شبی او را بمهمانی طلب کردند و بکشتند و کشته را در میان دو دیه انداختند و علی الصباح
بنزدیک موسی حاضر شدند که عم زادهٔ ما عامیل را کشته یافتیم موسی علیه السلام آنجا راه بهیود و یک
دیه نزدیک بود کشنده طلب کرد نیافت حکم قسامت بر ایشان بردند بعده دیت بر ایشان
واجب کرد گفتند یا کلیم الله دیت میدهیم یاری از خدای خود بخواه تا کشنده او را معلوم کند از
حضرت عزت فرمان شد که بگو تا ماده گاو را بکشند و پارهٔ از ان گوشت گاو بر کشته زنند تا زنده
شود و قاتل خود را بیان کند چون ایشان مردم بیعلم و ناقص عقل بودند ازین سخن در تعجب شدند
أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا جواب دادند و از برای این بود که کتابهای ان تعلیقی دراز میبود
که ایشان مردم کم عقل بودند و بر استنباط مسئله قادر نبودند چنانکه امت محمد رسول الله که چه مقدار
علوم را از قرآن کشیده اند و همه احکام ایشان یک بیک نوشته میبود و از ان دراز میشدند
قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ یعنی من از جاهلان و هزل گویان نه ام پس یقین
شدند گفتند پس بیان بکن که چگونه است آن ماده گاو گفت بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ
عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ یعنی ماده گاو نیست نه پیر و نه جوان میان جوانی و پیری ست باز
گفتند که رنگ او چگونه باشد گفت گاوی باشد زرد روی و خوش رنگ که لون او خوش آید نگرندگان
را باز گفتند که کار کرده باشد یا کار نکرده گفت آن ماده گاو نیست نه مالیده شده و در شدت
بار و نه نرم کرده شده و کشیدن آب مرکب و سلامت است از عیوب که بروی هیچ نشانی نیست و

رنگ او مخلوط برنگ دگر نیست گفتند الحال راست یافتند و بدین وصف گاوے در دنیا یافت بود
وآن فرزندی را بود که با مادر و پدر نیک خوی بود و پدرش مرده بود از دشت هیزم آوردے و بفروختے
نصف حاصل را بارواح پدر تصدق کردے و نصفے دیگر را بر خود و مادر خود نفقه کردے روزی این
پسر در بنی اسرائیل منادی شنید که ماده گاوے بدین صفت کرا باشد تا بهر بہائے که باشد بخریم
پس واقعه را بمادر گفت مادرش گفت اے پسر گوساله از میراث پدر تو بدین وصف در فلان مرغزار
مانده ام برو و طلب کن اگر روزی تو باشد پسر پیاپے در آنجا رفت و بانگ کرده بیامد و گاو دیگر
بآن صفت موصوف بود در خانه آورد کلانتران بنی اسرائیل بیامدند و خریدن خواستند گفتا نه
مادر دستوری خواهم چون در آمد خفته بود بیدار کردن نتوانست که عاق نشود بیرون آمد گفتند
هزار دینار بدهیم بفروش باز در آمد دستوری خواستن او هنوز خفته بود گفتند پنجهزار دینار بدهیم
همدا شتاب میکردند او و داخل و خارج میشد تا بہاے او را بپری پوست او رسانند که پوست
این ماده گاو پر از دینار کرده بدهیم مادرش بیدار شد بفروختند و ایشان شش لک خانه بودند
از جهت امتحان که مرده چگونه زنده شود بر سر هر خانه یک دینار دادند پوست پر شد فَذَبَحُوهَا
پس ذبح کردند آن ماده گاو را پس حکم شد که پاره گوشت برگشته بزنید تا زنده شود وَاخْتَلَفُوا فِی
الْبَعْضِ یعنی آن گوشت از کدام جاے ماده گاو بود ابن عباس و عکرمه گویند که گوشت ران بود
و سدی هم گوید که غضروف بود و آن گوشت سخوان و بلند استاده میان دو کتف و ابو عالیه گوید که
استخوان ماده گاو بران زدند بعضے گویند که دم او را بر کشته زدند و بعضے گویند که زبانش را بر وی زدند
و صحیح این ست که حق تعالی پاره گوشت یاد کرده و موضع معین نکرده پس ما را سکوت بہتر است
چون بزدند در حال زنده شد و بنشست و خون از رگہاے وی میرفت گفت مرا پسران عم
کشته اند بطمع میراث این بگفت باز بمرد و میراث ایشان را ندادند بعد ازان حکم شد بنابودن میراث
مر قاتل را تا این زمان کما قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ لَا یَرِثُ قَاتِلٌ بَعْدَ صَاحِبِ الْبَقَرَةِ مسئله
در تفسیر کامل می آرد که ایشان را چرا استنباط نبود جواب آنکه استنباط بعقل ست بعلم ازینجا
خمر حلال بود بسبب خمر عقل زائل میشد از مسئله محروم میماندند و بر محمد مصطفےٰ ﷺ و بر امت او حرام
شد بسبب کمال عقل استنباط مسئله میکنند پس زنہار اے پسر که از خمر دور مانی تا چون قوم موسیٰ

ودر دین لغزیده نگردی و بعد از دیدن این معجزه پیران آن بجانان ایمان آوردند و پدر تو
بادر اے فرزند که علی الدوام در طلب علم باشی که سعادت دارین بعلم است **انس بن مالک**
را پرسیدند اگر یک روز از عمر تو مانده باشد اگر تمام دنیا ملک تو باشد تصدق فقرا کنی و یا بمقدار
مصحفے که در بدن تو ست کلام قرآن را بخشی گفت اگر یک روز عمر من مانده باشد در طلب علم کوشم
كما قال الله تعالى اُوتوا العلم درجٰت و حضرت رب العزت پیغامبر خود را که سرور اولین و
آخرین بود بجز سوال ازدیاد علم چیزے دیگر امر نکرد كما قال الله تعالى وقل رب زدنی
علما و حضرت خواجه احمد سبوی مریدے از ملحدان را بقوت علم چگونه الزام داد که تمام عالمان را
عاجز کرده بود **قصه و آنست** آورده اند که دران عهد حکیمے بود دهریه و دهریان از وجود
باری تعالی انکار دارند و طبیب حاذق بود خلیفه زمان بسبب حذاقت برو بسیار محبت داشت
روزی گفت اگر مسلمان شوی دو چندان محبت ورزم گفت مسلمان شوم بشرطیکه اگر عالمان
زمانه دلیل عقلی بر بودن حق تعالی بیارند و از دلیل نقلی انکار دارم هرچه عالمان می گفتند قبول
نکرد خلیفه زمان سه صد نفر عالمان را جمع کرد و گفتند بلے در علم حکمت او را بیازمائیم پس سه
صد زجاجه را از شیره پر کردند و هر کدامی عالم یگان یگان را بدست گرفتند چون او حاضر شد
همه را بیان کرد که فلان زجاجه را فلان عالم بدست گرفته است و در وی فلان نوع مرضی و مزاج
و طبع ست و فلان اکل و شرب بطبعش سازگار ست و فلان ناسازگار بعد ازان هرچه عالمان
می گفتند قبول نکرد که من دلیل عقلی گفته ام نه نقلی حتی که عالمان درماندند و خلیفه پشیمان شد
زیرا که خطا نمود تمام خلق تباه شدن گرفت دران زمان شنیدند که خواجه احمد سبوی به بیت الله
میرود خلیفه فی الحال شخصے را بدو روان کرد که در دین نبوی رخنه افتاده است البته برگردید و
مهم را بکفایت رسانید خواجه قبول کرد و بدان شخص گفت که من امشب در همین جا میگذرانم
و بادشاه عالم علی الصباح از شهر بیرون آید و جا بجا را خوب مهیا کند و منتظر من باشد و من
زود تر خواهم آمد و بعد مصافحت بادشاه تقصیر دو تا آمدن من از من بپرسد و من جواب
گویم بادشاه مفرح شده بوقت بامداد بیرون شد و انواع ماکولات مهیا کرد و تمامی جمع شدند
بعد ساعتے شیخ در رسید بعد مصافحت و مرحبا بادشاه از وی خواست که چرا زود تر تشریف نمودید

شیخ در حال زبان مطهر خود را در بیان در آورد و گفت آری نزد نه آمدم اما عجیبی را دیدم و در
دیدن آن عجب بسیار متحیر شدم تا این زمان بر آن مانده بودم و آنچنان بود که بر کناره دریا
رسیدم درختی دیدم بغایت کلان بی تبر بریده شد و بی اره تخته ها درست شدند و بی استاد میخها
در آن زده شد و کشتی ترتیب یافت و بی ملاحان در دریا روان بود و مردمان از هر دو طرف
میگذرانید زمانی بدیدن این عجب متحیر بوده استادم شیخ چون سخن تمام کرد حکیم گفت چه بیهوده
و هزل گفتی که از تو نمی بایستی زیرا که بی استاد هرگز کشتی درست نمیشود و بی ملاح هرگز نمی گردد
شیخ فرمود این هزل را از تو دانستم و هیچ هازل بدتر از تو نمی باشد که آسمان بی ستون استاده
است و قطره آب در رحم مادر بغایت تاریک نشو و نما یافته صورت دیگر آدمی درست شده و چند
هزار گیاهای از سر گل سر کشیده اند و تخم الوان بی شمار در تحت زمین مستتر است و کم نمیشود
علی هذا القیاس عجائب و غرائب بیان کرد که این همه بی تخلیق و بی قدرت قادر پیدا میشدند
بر هیئت خود می مانند پس سرانجام یک کشتی چه باشد که بی استاد نشود حکیم دهریه برخاست و بر
پای شیخ افتاد و مسلمان شد و این همه از برکت علم بود که حضرت شیخ وافر العلم و کامل الحکمت
از او بود این فقیر نیز مناسخی را سوزنی در میان مردمان عاجز و شرمنده ساخت اما اگر گراهی
خود بر گشت رسیدم دیدم که با عالمان چند بحث دارد و همه را عاجز نموده در بینکه حوران در بهشت
نیست و اگر هست اثبات آن در آمنت بالله بکنید عالمان عاجز شدند گفتم فقیر اثبات
آن در آمنت بالله ظاهر کرد گفت چگونه باشد گفتم تو میگوئی آمنت بالله و ملائکته وکتبه
الخ و قرآن یکی از کتابهاست و در آن حق تعالی فرموده که حُورٌ مَقصُورَاتٌ فِی الخِیَامِ
فَبِاَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ ۰ لَم یَطمِثهُنَّ اِنسٌ قَبلَهُم وَلَا جَانٌّ ۰ فَبِاَیِّ آلَاءِ
رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ ۰ پس چگونه منکر میشوی که کتاب در آمنت بالله هست و اثبات آن در کتاب است
و بر تو باد ای فرزند اگر علم نداری باری در خدمت عالمان کوشی و حلّه خدمت پوشی تا در
دارین سرخروی باشی که پیغمبر فرموده است من خدم خدم یعنی هر که خدمت کند کسی را
خدمت کرده شود او را و ایضاً قال علیه السلام کُن عَالِمًا اَو مُتَعَلِّمًا اَو سَامِعًا اَو
خَادِمًا وَلَا تَکُن خَامِسًا فَاِن تَکُن خَامِسًا فَهَلَکتَ پس هر چه برکت است در خدمت است

ویدر فقیر ہرگز دستر خوان از ضیافت عالمان نچیده و علم اندک داشت بعد از وفات در خواب دیدمش که بر آسمان چهارم جماعت دانشمندان میروند و پدر فقیر نیز در عقب ایشان میرود گفتم الٰہا پدرم دانشمند نبود که با زمرهٔ ایشان میرود نمیدانم که بخود اندیشیدم ہاتفے آواز کرد اگرچه دانشمند نبود اما دوستدار ایشان بود کما قال علیه السلام مَنْ اَحَبَّ قَوْمًا فَهُوَ مِنْهُمْ یُحْشَرُ بِهِمْ وَاِنْ لَمْ یَعْمَلْ بِاَعْمَالِهِمْ وایضًا مادر را بعد از وفات در خواب دیدم که جامهای سبز پوشیده و بر کرسی نشسته پرسیدمش کاے مادر چیزے از احوال آنجهان بگوئی گفت ایجان مادر چگویم از درجات عالمان که در حصر نیاید و چندان فضیلت ایشان بگفت که در تقریر نیاید گفتم بارے از احوال خود چیزے بگوی که چون پدرے از من گشتاند بعده کرسی پریده با آسمان رفت واز احوال خود چیزے گفت و برتو باد اے فرزند که اگر شخصے دیت بتو سپارد دران خائن نباشی که اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ الْخَائِنِیْنَ آیه سماویست و خائن خواست اگر خیانت را حلال داند کافر گردد و اکثرے باشد که بدان سبب بسوے کفر در آید چنانکه ابو علی سینا بسبب خیانت کافر شد قصه او آنست که دران عهد بد و نفر طالب علم خواجه خضر علیه السلام حاضر شد ایشان طلب علم اولین و آخرین از و کردند که در حق ما دعا بکن خواجه خضر علیه السلام ایشانرا به سر غارے رسانید و گفت درین غار دو مارانند هر که این اسم را چهل روز و شب پیوسته بخواند چنانکه خواب نرود دو مار بیرون آیند باید که ایشانرا در دیگ پخته کرده بخورد جمله انواع علوم روشن شوند آن دو نفر ہمچنان کردند بعد چہل روز هر دو ماران بیرون شدند در دیگ انداختند و آتش کردند دران زمان جوانے هیزم کش در رسید گفتند اے جوان اگر این گوشت را بپزی تا ما یان در خواب رویم بعده گوشت را ہمراه بخوریم جوان در زیر آن آتش کردن گرفت چون پخته شد سر پوش باز کرد که این گوشت را به بینم چه مزه دارد چون دید خیال کرد که ماهی ست پاره از آن بخورد مزه اش خوش آمد باز چیزے بخورد و ہمچنان هر دو را بخورد در حال تمام علوم اولین و آخرین مستجمع یافت و آن دو نفر را در خواب مانده و خود خوش روان شد و آن ابو علی سینا بود اکثر بخت اکثر اشتغال در علم حکمت و علم سحر میکرد و حرام نمیدانست کافر شد و علم منطق وے بیان کرد و بعده خود را باعتزال کشید و بسبب کثرت سحر و علم حکمت عالمان

زمانہ را عاجز آورد و بادشاہ بلخ را با تمامی رعیت متبعین خود کردہ و در دین نبوی خلل پیدا کرد و این خبر بشیخ شہاب الدین سہروردی رسید در حال بجانب بلخ روان شد پرسید بادشاہ را اعراض کرد کہ چرا دین نبوی را از دست دادی گفت از دست ندادہ ام بلکہ من عامل بروایت ام و عالمان بروایت بد و برابر نمیشوند شیخ گفت او را بہ پیش من بخوان چون آمد ہر چند کرد در شیخ سخن کردن ہرگز نتوانست و از برکت شیخ تمام علوم از وے فراموش شد شیخ گفت کہ الحال چہ باشد بادشاہ گفت آمنّا ولیکن کرامتے دارد کہ در شب تاریک آفتاب را بر گنبد بلخ مے آورد و تمام ولایت بنور او منوّر میشود شیخ فرمود آن نیز آسان خواہد شد چون شب شد تمام مردمان جمع شدند ہر چند کرد نتوانست آفتاب را بر آوردن باز شرمندہ شد این ہنگام شخصے را بر گنبد بر آورد دید کہ کودکے کاغذ بدست گرفتہ نشستہ است و پیش ازین سحر کردہ چون آفتاب می نمود از برکت شیخ دران شب سحر روان نمیشد حاکم کرد او را از گنبد انداختہ بکشتند۔

**آوردہ اند** کہ منصور حلاج در تنگنائے توحید مرد و ایمان سلامت برد اما ابو علی سینا در صحن توحید آمد و ایمان را سلامت نبرد زیرا کہ دران محل ارواح پاک حضرت رسالت پناہ محمد مصطفےٰ صلعم بد و پیش آمد گفت کہ درین محل بقوت و مدد چہ کس آمدی گفت بقوت و مدد خود آمدہ ام باز گفت محمدؐ را چہ کردی گفت محمدؐ از ناقصان است نعوذ باللہ منہ بہ پنجہ مبارک بر سرش زد و چون سنگ تاب بیچ خورد مبرود و ہنوز تا دوزخ نرسیدہ است و نرسد مگر بروز قیامت بعد ازین عرض اینکہ اے فرزند دائم المدام تخلق خلاق باری موصوف باشی و این بر چہار نوع است اوّل در طلب علم کوشی کہ علم شریف ترین چیزہا ست تا حق و باطل و عالم و جاہل را شناختہ باشی و نام عالمے بتو اطلاق یا بد و عالم از صفات باریتعالےٰ است کہ بسبب شرافت علم بر تو اطلاق گردد و فقرا و انبیاء و شیخ دا اگر کس اطلاق نکرد زیرا کہ حق تعالےٰ را درویش و نبی و شیخ و مشائخ نمے گویند و نشاید و اگر عالم گویند شاید و این بتقدی رست کہ دوستی بعالمان و اعراض از جاہلان بکند دوم اینکہ چون قدم بوادی طریقت نہادی شفقت بر تمام مخلوقات او برابر داری زیرا کہ محبت بر ہر چہ کہ باشد بدوست کہ محبت او وجودی ست و با او دوستدار حق است پس ہر دوست را نشاید کہ بر افعال دوست خود بسیر چمی و سے موزونی بگوید و قبیح نداند سوم این کہ نظرت بر ہر چہ افتد در حال صانع آنرا یاد کنی کہ چہ بزرگ صانع این چیز کقول الشاعر ۔ کمال

بنده در راه یقین ست ،، نظر هر جا کند حق را ببیند یعنی هر خدای را بیند چهارم اینکه چون بانتها
رسیدی خود را و غیره را یکسان بینی که در وجود فرقی نیست بلکه خود را بگذار که خود بینی جز گمراهی نباشد
و گمراهی پیشه شیطان بود وای بران کسی که باخلاق شیطان تخلق گیرد. **فصل دوم.** در
**اخلاق ذمیمه** منقولست که روزی یکی از اصحاب در پیش مرتضی علی رضی الله عنه بیامد و
گفت هیچ سخن در زبان در شما از رسول الله شنیده باشی بگو گفت آری از زبان رسول الله
شنوده ام هر که از پیش بنده مومن هیچ خاشاک بردارد بهشت برو لازم گردد زیرا که تصفیه از
خلق نیک ست مرتضی در گریه شد گفت یا علی من ترا فرده رسانیدم چرا گریه کردی گفت من
عاقبت کار را اندیشیدم که باین مقدار دل خوش کردن بهشت لازم شود پس همین مقدار بد کردن
دوزخ نیز لازم شود پس ای تو باد ای فرزند که بر آنچه آزار خلق باشد خواه قولاً خواه فعلاً خواه اعتقاداً
ازان اجتناب تمام نمائی و آنچه بسیر و بسیار ازان منع کرده اند منع تحریمی نیست بلکه از جهت آنکه بسبب
بوی خلق آزار میرسد تا موذی نباشد و در قیام و قعود و مشی و رکوب به بنده مومن آزار نرسانی و
مومن را بچشم حقارت نه بینی که انما المؤمنون اخوة وارد شده است **وایضاً** نشاید که استاد
را بنام ندا کنی چنانکه احمد و محمد و غیر ذلک بلکه خواجه و بادشاه و غیرها **و در عوارف**
**المعارف** آورده است که من قال فی جواب استاذه لا لم یفلح ابداً یعنی چون استاد گوید
که فلان کار همچنان ست و شاگرد گوید که چنین نیست هرگز نجات نیابد و چند چیز را گفته اند که سبب
درویشی هر دو جهان ست یکی استاذ را بنام نامیدن دوم مادر و پدر را بنام نامیدن سوم چون
زن و شوهر هر دو نام یکدیگر گیرند باید بلقب نامزد میان خود بیاگانند حضرت رسالت
پناه فرمود که مادران را دوست دارید گفتند یا رسول الله ما یان هر کسی یک مادر داریم تو بلفظ
جمع یاد کردی یعنی مادران فرمودی گفت خواهران مادران نیز مادرانند **و آورده اند** که دعای مادر
و پدر در حق فرزند چون دعای پیغمبران مقبول ست حتی که اگر بی بی فاطمه و مرتضی زنده بودندی امام حسن و
حضرت امام حسین رضی الله عنهما چنان و چنین کشته نشدندی چنانکه اسمعیل را بذبح روان کرد
مادرش بی بی هاجره گفت ای بار خدایا اسمعیل را بتو سپردم بسبب آن دعا نجات یافت و معلوم
باد ای فرزند که هر چه خلاف شرع باشد همه ذمیمه ست و معلوم هم باد که در ترغیب الصلوة

آوردہ است کہ بر مومن لازم ست بہر احدے از مسلمانان سلام کند اما سلام امرا و سلاطین نشاید زیرا کہ بے ادبی ست و شاید کہ نام حضرت رسالت پناہ تخفیف نکند یعنی چنانکہ محمد گوید بل علیہ السلام بلکہ حبیب و رسول اللہ و غیر ذلک گویند تا بادب قرین باشد و چون شخصے نام اللہ تعالیٰ بشنود جل جلالہ لازم شود و لفظ تعالیٰ بعد او عز و جل نیز لازم شود و اما اگر غیر اللہ اسمے دیگر بشنود یا نوید لازم نگردد اما بہتر ست و خاصیت مخلوقات اینست کہ چون نامش را یاد کنی قہر کنند و خاصیت تجدیات کہ چون باسم ذات یاد کنی رحم کنند بدان ایفرزند کہ با دوستان حق تعالیٰ دوستی کردن و با دشمنان او دشمنی کردن یکے از اصول دین ست کما مر پس اگر عامل نامرضی را چون شارب خمر و زانی و سازندہ آلت ملاہی و نوازندہ او بے ادب و بیہودہ گوے و قبیح افعال و اقوال را کسے بزجر و تعزیر و سخن درشت و نصیحت کردن منع کند و سیہ نباشد بلکہ مدیحہ باشد زیرا کہ این چیزہا از قبیل امر معروف اند و در شرع روا داشتہ اند کہ بتعبیر بد گفتن کسے بدکردار براہ در می آید و مصنف تحفہ ملکی در تصنیف خود آوردہ است کہ درین عہد چیزے دیدم بشریعت قریب و آنچنان بود کہ وزدے بدزدی مشہور صاحب اموال او را بہ پیش قاضی آورد و ہمہ کسان بدزدی او گمان میکردند اما از روے معاینہ ہیچکس او را ندیدہ بود قاضی از اثبات آن عاجز آمد خلیفۂ زمان از قاضی خواست کہ او را بمن بسپارد درین ساعت خواہم اثبات کرد قاضی بسپرد خلیفہ او را بحماقہ زجر و تعزیر کرد و گفت بعینہ ہمان چیز گم شدہ بیارد و در حال بیاورد و آنچہ صوفیان نگاہبانی زبان میکنند از نیک و بد گفتن اینست کہ اگر بر خلاف شرع باشد بضرورت شرع بد گوید و آنچہ جز اینست از خوبی و زشتی چون مور و مار و پشہ و مگس و قحلہ و روث و فیل و غیر ذلک من العجائب و با چون حور و قصور و آدمی و غیر ذلک من الحسنات ہمہ را جز یک نور ندانند زیرا کہ در تحت ہر لفظ وجود حکمت غامضہ باری تعالیٰ متعرض ست کہ ہیچ فعل او جز بحکمت نباشد چنانکہ اگر شخصے تصنیفے کند و یا کتابے نویسد و دیگرے بران انگشت نہد بر مصنف و کاتب نہادہ باشد و کاتب از روے مرتبۂ ادنیٰ از و باشد بعاجزی ساکت گردد و اگر بمرتبۂ اعلیٰ از و بود چون امرا و ملوک فی الحال بہ تیغ جہا سرش بر کنند زیرا کہ او از حکمت امرائے خالی و عاری ست چنانکہ گفتہ اند

اگر شہ روز را گوید شب ست این ؎ بباید گفت اینک ماہ و پروین ؎ پس چہ

جلوهٔ انگشت اعتراض بر موجودات باری تعالی نهند که در انجا جز کفر و ضلالت اسیران غیرت
او را بهره نیست کما قال علیه السلام انا غیور والله اغیر منی از این همه ست آورده اند
که حکیمان هند اتفاق کردند تا عکس هست بکنند هر چند کردند کما حقه همان ازدهای پر و بال و
پایی و اسلحه که از همه صعب تر بود نتوانستند گفتند که خدای بی عیب بیچون ادراک ست افعال و
نیز بی ادراک ست کقول الشاعر ع ز صد هزار حکیم این قدر همی آید ÷ که گر کنند پرستش نهند بجای کسی
و این آفتاب حقیقی که در رنگهای مختلف نمای ست در عین او هیچ اختلاف نیست بلکه اختلاف
در الوان ست که در نیک نیک و در بد بد نمای ست اما در حقیقت آفتاب را هیچ بدی نیست چنانکه
گفته اند که روی محبوب آئینه ست تا بدبینی چنانکه هر شی باشد که در جهان هم نفس و پیدا باشد
پس هر گاه که اقتضای مشیئت دیدن در آئینه کند اگر در آئینه بیند کما حقه نماید و اگر در شمشیر بیند
پیش بی مثال خود را بیند لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر و از این همه ست کقول الشاعر
نظم آفتابی در هزاران آبگینه تافته ÷ پس برنگ هر یکی تاب عیان انداخته ÷ جمله یک
نور ست لیکن رنگهای مختلف ÷ اختلاف در میان این و آن انداخته ÷ منقولست که
روزی حضرت بایزید بسطامی و شفیق بلخی بخدمت ابو حنیفه رضی الله عنه حاضر شدند ابو حنیفه
خادم خود را فرمود که به بین که کیانند خادم گفت یا امام المسلمین امروز دو مهمان آمده اند که
هرگز مهمانی بهتر از ایشان نباشد که بایزید بسطامی و شفیق بلخی اند امام بیرون شد بعد از ساعت
خادم دستر خوان در آورد که در آن میان طاس پر عسل بود و بر عسل موی افتاده بود خادم گفت چیزی
ازین طاس و عسل و موی بگوئید تا ما را فائده حاصل شود یا که طاس بدین روشنی و عسل
بدین شیرینی و موی را بر ایشان چه مثال ست شفیق گفت مسلمانی بودن ازین موی
باریک تر ست بایزید گفت بهشت ازین طاس روشن تر ست و خوردنی بهشت ازین عسل
شیرین تر ست و پل صراط ازین موی باریک تر ست حضرت امام ابو حنیفه رح گفت قرآن
ازین طاس روشن تر ست و خواندن قرآن از عسل شیرین تر ست و عمل کردن بدان ازین موی
باریک تر ست خادم اجازت خواست که من نیز چیزی بگویم گفتند بگو گفت وجود مهمان ازین
طاس روشن تر ست و داشتن مهمان ازین عسل شیرین تر ست و خوشنود کردن مهمان ازین

موی باریک ترست اما در خاطر فقیر میرسد که علم حقیقت از جام جم روشن ترست و محقق
بودن از عسل بهشت شیرین ترست و هیبت شرع بدان دشوار بودن از شکافتن موی
باریک ترست چنانکه شبلی میگفت که هرچه منصور میگفت و میکرد و یقین میداشت همه درمن
موجودست اما همین که او پیدا وار میکرد و من در نهان او سر خود را بار سر دا دو من نگاهبان
زیرا که اکثر بسبب علم حقیقت در الحاد و زندیقی می افتند از آنکه بی همراهی مرشد کامل که ملاح آن
دریاست دران غوص می نماید و در را بدست نه آورده خود را هلاک می کنند بعضی گویند ما در
خدائیم بعضی گویند خدا در ماست بعضی گویند همه چیز ذات خدای ست بعضی گویند ارواح
خدای ست و بعضی گویند خدای بالا ترست و هکذا گمراه می گردند و گروه سگ می خورند بس ایشان
چون سگان پلیدی خوانند که نه در دنیا بهره دارند و نه در عقبی و آنچه صوفیان در وجد
و اضطرار گفته اند ایشان با قوال و اختیار می گویند کافر میشوند و نمیدانند که تصوف حالست
مقال نیست مگر اهل آن حال

## فصل سوم در بیان صبر

قال الله تعالی واصبر علی
ما یقولون یعنی صبر کن ای محمد بر آنچه می گویند کافران ترا ساحر و شاعر و مجنون تو دوست
منی من ترا نگاه میدارم چونکه مرا وکیل گرفته و کار با گذاشته تم محمد را اگرچه همه عالم بتو دشمن شوند

**رباعی**
زانجا که جمال جان جانانه ماست ** عالم همه در پناه جانانه ماست ** ما را چه ازین که عالمی
خصم شوند ** بیش و کم ما سپاه جانانه ماست **

قال الله تعالی وجزاهم بما صبروا جنة
وحریرا و عوض دهد مر ایشانرا بسبب صبر کردن ایشان در طاعتها و بلاها بهشت جاودان
و جامهای حریر نرم و چون در دنیا دوستان ابتلا بود در عقبی عطا بود و چون در دنیا
ایشان را غم بود در عقبی شادی بود و چون در دنیا ایشان را زندان شده بود بهشت بود در
عقبی بهشت جاودان و حله حریر بود و فرود ترین کس را هفتاد حله بود و بهترین را هفتاد هزار هر
یک برنگ دیگر و نرم باریک و بدن ایشان چون برگ گل همه را بیک کرت بپوشانند
بطریقی که هیچ یکی رنگ دیگر را پوشیده ندارد بلکه هر یکی بیرون نماید و بدانکه صبر بر چهار
نوع ست و معنی صبر در لغت باز داشتن ست اول صبر از معصیت ست باید که بار عبادت
چنان بر سر خبیث نفس بار کند که چون اشتر بطاعت گردد و از معصیت باز ماند

مسئله در بیان صبر کردن

دور اندیشی گردد و بار دیگر بر عصیان نگردد دوم صبر بر طاعت ست و در صرح آورده
که صبر بکفتے عابس نیز آمده ست یعنی دام المدام توسن سرکش نفس را در اختیار خانه توکل و
اخلاص حبس کن تا در طاعت کوشد و طاعت آموزد و از جهت ثواب جمیل همیشه در طاعت بقدر
استطاعت استعانت نماید و خود را از کسل و فتور باز دارد باید منقول ست از سرور کائنات که چون
شخصے خرما و یا بمقدار خرما وزناً و قدراً تصدق کند فردای قیامت آنرا چون کوه بیابد که در پلهٔ نیکی
او باشد اصحاب پرسیدند یا رسول الله قبول داریم قول ترا اما چه کلانی این ما بنمائی که چگونه کلان
بشود حضرت رسالت پناه گفت این مثال کسے ست که بره دیناری که بخرد و با نواع نعمت او را
تربیت کند و کلانی پذیرد و بعد چند سال آن نزاید و هزار دینار بفروشد پس حق تعالی اعمال شما را همچنان
مے پرورد و ازدیاد مراتب شما مے کند و حضور مصدق قول خویش این آیت بیاورد مَثَلُ الَّذِينَ
يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ
حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ پس چون نفس این ثوابها بشنود دائم در عبادت کوشد سوم
صبر بر بلا رست قال الله تعالی وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُ
وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَٰئِكَ
عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ۝ در **تفسیر کامل** آورده است
که کل انسان مبتلی ست بچیزے از اموال و فرزند و تن خود و باغ و زراعت و غیر ذلک من متاع
الدنیا پس هر گاه که بندهٔ مومن را مصیبت ازین اشیا برسد و او گوید که إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
حق تعالی برو دو چیز عطا کند یک راه نمائی بطرف خودش و دیگر رحمت او بلانهایت ست چه اگر
شخصے یک درم بدست خود تصدق کند یک بهفتصد وعده ست و اگر ظالم و یا سارق و غیر
ذلک من الآفات چون مرض و بیماری مال او را یا مذکوری را هلاک کند و او بر آن صبر کند یک
بهفتاد هزارے یابد منقول ست روزے از اصحاب رسول الله ﷺ را دعوت بمهمانی کرد گوسفندے
داشت آنرا ذبح کرد و آن شخص را دو پسر بود یکے از ان هر دو غائب بود و دیگر حاضر هر دو طفل
بودند چون آن غائب حاضر شد این طفل حاضر گفتش ببین که بابا گوسفند را و ترا بکشت و
آن شخص را جز آن گوسفند دیگر نبود گفت چگونه بکشت گفت تو خواب کن تا من کارد بر گلوی

تو برانم که پدرم چنان بکشت چون کارد برگلویش راند حلقومش بریده شد و بمرد طفل ما هیبت خورد
که مادرش در رسیده چنان حال دید آن طفل از هیبت مادر بگریخت از بام افتاد آن نیز بمرد
مادر هر دو را در زیر بستر پنهان کرد چون خوردنی بر رسول الله پیش آورد جبرئیل نازل شد که
بغیر از طفلان خوردنی مخور حضرت فرمود پسران خود را بیار که خوردنی با من بخورند آن شخص در
خانه شد از زن پرسید گفت جائی ببازی رفته اند در پیش رسول الله شد گفت که در خانه نیستند
حضرت گفت بی ایشان نخواهم خورد هکذا چند کرت تا خانه می آمد باز به پیش حضرت رسول
الله میرفت او قبول نمیکرد و بعده بزن خود اعراض کرد که حضرت معطل ست بر و پسران خود را
یافته بیار زن ناچار شده نمد بالا کرد هر دو را حال چنان دید پدرش بی طاقت شده هر دو را
برآورد و در پیش رسول الله شد حضرت متحیر شد جبرئیل گفت وقت دعاست نه وقت حیرت
در حال بعد از دعا هر دو زنده شدند و با حضرت طعام خوردند پس حضرت صلی الله علیه
وسلم فرمود که اَلصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْخَيْرِ یعنی چون مادرشان صبر کرد حق تعالی بر و رحم کرد ایضاً
مشائخ کبار گفته اند که صبر کلید طریقت ست منقولست که یکی از اکابران هند را دو
پسر صغیر بودند او تا نیمروز درس میگفت بعده چون بخانه می آید بغیر از ایشان خوردنی
نخوردی روزی هر دو پسر در چاه افتادند و مردند کشیدند زنش بلند همت بود هر دو را در جای
خواب در زیر بستر کرد و گفت که قاضی بیاید پیش پسران ما و نگویند تا خوردنی بخورد چون بوقت
نیمروز از مدرسه در رسید پسران را نیافت زنش در حال طعام را در پیش نهاد گفت پسران را
بخوان تا با من طعام بخورند گفت در خواب اند طفلان را از خوردنی جواب بقبول نکرد قاضی
خود استاد چون بستر بالا کرد هر دو زنده بودند بیدار کرده آورد و بعد از آن زنش چنانکه رحم
مادرانست شفقت آورد و گفت حال چیست واقعه باز نمود نزدیکان او گواهی دادند بر موت
ایشان قاضی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم راست فرموده ست که الصّبر مفتاح الخیر
مگر بسبب صبر زن من زنده شده باشند قال الله تعالی یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ
وَالصَّلٰوةِ إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِينَ و در تفسیر کامل در معنی این آیت آورده ست که
حق تعالی وجه استعانت بنده باین دو چیز از آن کرد که اَلدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ واقع شده ست

پس در بند سخانه نبدبان خود صبر کاری دشوار نیست و بهترین طاعات بعد ایمان نگشتن از ان
اورا یاد کرد چهارم موت است چنانکه پای معشوق قند و تلخی او در حق عاشق شیرین تر از عسل
و نیک تر از آن است که مرده را کسی جان بدهد پس در حضور معشوق اگر کسی گوشت او را ببرد خبر
نباشد و اگر خبر باشد بجان سید راه اوست چنانکه زنان مصر در روی حضرت یوسف ع
از بریدن دستهای خود خبردار نبودند و چون زکریا علیه السلام از ارّه که بر سر او می راندند خبر
نبود و چون منصور که از بریدن دست و پای و گوشت خبر نبود و چون عین القضاة همدانی
که از سوختن با آتش خبر نبود آورده اند که سوداگری از ما وراء النهر بولایت هند رفت ناگاه
نظرش بر دختر پادشاه زمانه افتاد مدت یکسال بر آنجا ماند که نه از خود خبر بود و نه از مال بعد از
یک سال کسی از او پرسید که چه حالست جواب داد که قرار دلم دختر پادشاه برد آن خبر بدختر پادشاه
رسید گفت خود را در آب اندازد مرا با وی مناسبتی نیست آن شخص این را بگوش دیوانه رساند
گفت محبوب مرا یاد کرد در حال خود را در گرداب انداخت بعد یک روز خبر بدختر رسید آتش عشق
و موت در وی اثر کرد و از آن جای جست خود را نیز در آن گرداب انداخت بعد سوم روز بادشاه
را خبر شد ملاحان را فرمود تا در آب درآیند چون درآمدند هر دو را کنار بکنار گرفته و روان عزیز
رفته بخشیدند و هر دو را همچنان دفن کردند منقولست که روزی خواجه حسن بصری رح
در بازار شهر بغداد می گذشت ناگاه طبیبی فریاد بر آورد که من طبیبم و هر رنجی که باشد دوا
کنم چون خواجه این شنید گفت دعوی قوی کردی که من هر رنجی را دوا کنم گفت ای طبیب من نیز
رنجی دارم گفت چه رنج داری گفت رنج گناه طبیب گفت چنان دوا کنم که شفا یابی فرمود که رنج
فقر بیارید یعنی از خود و از جمله اشیا بی خبر و محتاج بود و دارو محتاج بود باش و غیر محبوب چنانکه
ابراهیم علیه السلام در منجنیق از فرشتگان مقرب استعانت نجست و آن نیز ولایت او نه از
ملک نبوت او بود زیرا که ولایت انبیا آن بود که از خود درگذرند و فراموش کنند کل اشیا را
مگر او را بازگفت که بر کس صبر کردی یار کن یعنی چون غرض مقصود و محتاج جز او نداری
پس هر تلخی که از او آید شیرین پندار که در ولایت محبت بر عاشق تلخی دیدن حرام است و دنیا
کقول الشاعر بیت پیش تو دعا گفتم و دشنام شنیدن : هرگز اثری بهتر از این نیست دعا را

بازگفت الملیة تواضع با بلیه مسکنه بیامیز بدانکه تواضع سر فرود انداختن یعنی تواضع را نشانی بلکه متکبر هم ترا گویند و سکون وقت یابی که ظاهر و باطن خود را بر تسلیم کنی و چون تسلیم کردی مرگ معنوی چشیده باشی و چون مرگ معنوی حاصل شود هرگاه که با دانانیت تو پیش آید کام مرا و تو تلخ گردد و این جان کندن در هر ساعت باشد و اگر تو به نیک و بد نظر کننده پس متحرک سکونت را نشاید بازگفت که در دهان معرفت بیند از و چون چنان کردی پس بر تو باد که احوال و افعال خود را در محل عین اسیر معرفت پنداری که هیچ ذره نیست که از نیست و یابی او ست و بدست تقوی بکوب بدانکه قلب سالک چون مردمک چشم ست اگر اندکی چرک در وافتد تاریکی پدید و پس بر تو باد که تواضع و مسکنت بتقوی داری نه اینکه تواضع بحرص و هوا و شهوت پرستی کنی و بغربال رضا ببیز یعنی بسوس سرکشی و غیرت و نارضائی و انانیت دور کن تا تمام رضا باشی آورده اند که حضرت عزت جل شانه موسی علیه السلام را فرمود که

لَمْ يَصْبِرْ عَلَىٰ بَلَائِي وَلَمْ يَرْضَ عَلَىٰ قَضَائِي وَلَمْ يَشْكُرْ عَلَىٰ نَعْمَائِي فَلْيَخْرُجْ مِنْ تَحْتِ سَمَائِي

وَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوَائِي و به بند طاعت بکن یعنی تا این چیزها نکرده باشی هنوز مبتدی و چون کردی پس نام مطیع و طاعت این هنگام بر تو و فعل تو اطلاق آید و در ویک اشتیاق ببند از جزا و وه اشتیاق او چیزی در دل نیاری که گفته اند الاشتیاق هو اللذات هر لذت غیر دوست را رقیب دان و آتش شوق در زیران برافروز یعنی بیش ازین کار تو نبود الحال از جانب دوست چه بتو رسد که همیشه اسیر طریق او باشی و در شب و روز آسایش دو گیتی بر تو حرام گردد پس تو بی تن او باشی یعنی هرگز از طلب مقصود مخالفت را بنا باشی و گفته اند که النوم حرام علی کل محب محب از دو حال خالی نیست یا در هجر ست و یا در وصال اگر در هجر است پس مهجوری از عذاب دوزخ سخت ترست او را چگونه خواب بود و اگر در وصال ست واصل را خود خواب نیاید بکف گیری ستاری بزن یعنی چون همه را حاصل کردی پس درین راه تیز رو باش و یا آنکه مذکورین بالا در دست مده و یا آنکه چون فی الحال از چنین یک کف انانیت تو خیزد باید که به کف گیر ذکر و فکر و اراده همان را به جدانیت بدل کن و بصدق همت فرود آر چنانکه گفته اند که انتهای سالک در ابتدای اوست یعنی اگر در ابتدا مخلص بوده در انتها به مقصود رسد و

اگر در ابتدا ریا بود و در انتها به بدعت افتد پس چون در ابتدا همت تو بلند بود الحال در انتها آن بلند
همت گردی که ان الله یحب معالی الهمم و معالی همم آن بود که غیر الله نه بینید و ندانند و نخوانند و در
طلب اخلاص نکنی زیرا که ضد اخلاص ریاست و گفته اند که عمل نیست مگر به نیت نیک و نیت نیک حاصل نشود
مگر با خلاص و خلاص وقتے حاصل شود که ماسوی الله در دل سالک آرام نگیرد و اگر از اول اخلاص
نبود و در آخر نیز حاصل نشود عمل حبط گردد بعده بدان توکل بجائی تا شفا یابی طریق نجات
اینست زیرا که چون توکل کردی و اورا دیدی و خود را از میان کشیدی از مرض گناه که آن وجود
انانیت تو بود که وجودک ذنب لا یقاس علیها ذنب خلاص یافتی و گفته اند که اتصاله
فی انفصاله و انفصاله فی اتصاله و یکے از جمله صابران حضرت ایوب علیه السلام بود بدان ای
فرزند که چون باری تعالی گفت انی جاعل فی الارض خلیفة فرشتگان گفتند اتجعل فیها
من یفسد فیها و یسفک الدماء و باری تعالی گفت انی اعلم ما لا تعلمون پس هرگاه که
از بنده عصیان و فجور صادر شود باری تعالی آنرا بصفت ستاری مے پوشد و در تفسیر
کامل در معنی ستار آورده است که حق تعالی را از آن ستار گویند که برابر هر انسان صورتی
در تحت عرش قائم ست هرگاه که بنده صلاح و فعل نیک و قول میکند و میگوید بدان صورت
همچنان میکند و میگوید تا ملکوتیان بینند و حق تعالی مے گوید که من گفته بودم که من اعلم از شما
داناترم که بندگان من چگونه عبادت میکنند و اگر نعوذ بالله این کس فسق و فجور میکند باری تعالی
آن صورت را پوشیده میدارد تا آن بنده بدبخت در نظر ملکوتیان شرمنده نشود و در وقتیکه
ابراهیم اسمعیل را بذبح روان کرد باری تعالی گفت به بینید بندگان مرا از برای من خون
پسر میریزند و در وقتے که حضرت یوسف از زلیخا گریخت نیز همچنان گفت که بنده من از ترس
من چگونه از زنا میگریزد و در تفسیر مدارک آورده است که ایوب علیه السلام رومی
بود و از فرزندان اسحق بود و مر اورا هفت پسر بود و هفت دختر بود و سه هزار اشتر بود
و هفت هزار گوسفندان داشت و پانصد گاو جفتی داشت و هر جفت را یک غلام بود که
همه پانصد غلام بودند و هر غلام را زن و فرزندان و باغ بود و در قصص آورده است
که ایوب چنان عبادت الله مے کرد که هیچ احدی برو مساوی نبود خدای تعالی فرشتگان طلب

میکرد که من گفتم بندگان من دوستان من باشند چون ابلیس بدبخت او را در آن عهد بر آسمانها
راه بود بلکه معلم فرشتگان بود بحضرت عزت مناجات کرد که یارب شخصی باین چنین تونگری چگونه
عبادت تو میکند اگر فرمان دهی اموال ورا تلف کنم تا ببینم که چگونه عبادت تو کند فرمان حضرت
عزت شد که ای ملعون او باموال وابستگی ندارد و اگر گمان تو چنین است برو اموال او را خراب
کن ابلیس لعین آتش بر خرمنهای او زد و غله را بسوخت و غلامان را بکشت اما دیوی و پری را بصورت
آن دهقانان کرده بخانه ایشان آمد و گریه میکرد که خدای دوستان خود را چگونه برنجاند که تمام غله
او را بسوزاند حضرت ایوب گفت ای بدبخت که شیطانی نالی مکن همه از دست او بود هنگام که اشتران را
میکشت و بصورت ساربانان می آمد گریه کرد و گاه گاوان را و گاه گوسفندان را میکشت ایوب
همچنان منع میکردش حتی که اموال او را خراب کرد اما ایوب چندان عبادت بر آن افزود باز
حق تعالی بر او خطاب کرد که چگونه می بینی بنده مرا گفت یا الهی بهترین زنان بی بی رحیمه زن
دارد و فرزندان شایسته دارد او را چه غم که طاعت از دست دهد فرمان شد که فرزندانش
را بکش و لیکن او بر ایشان اندوخته هیچ بجز دند در ماتم حاضر شد که خدای تعالی فرزندان دوست
را بگیرد کرامت همچنان بکشد ایوب منع کردش که شیطان هستی ما هم خواهیم مرد باز حضرت عزت
بر او خطاب کرد که بنده مرا چگونه دیدی گفت ای پروردگارا کسی که بدن او درست و صحیح بوده باشد
فرزند و مال جز درد سر نیست چرا عبادت نکند اگر فرمان دهی او را در بدن مرض دهم تا عبادت
تو چگونه کند حضرت عزت خطاب کرد که دلش بدست من است و بدنش را بتو سپردم ملعون رفت
پاره لعاب پلید خود در بدنش مالید دوازده هزار دانه پدید شد و در هر دانه دو کرم بود و نزد روایتی
هژده سال و بروایتی سیزده سال و بروایتی سه سال همچنان بود اما عبادت او را هر روز
می افزود و ابلیس لعین خجل شد اهل قریه او منکر شدند که اگر پیغمبر بودی به بلای چنین گرفتار
نشدی و او را از ده بکشیدند در گوشه عمارتی بنا کردند و در آن جا شد و بی بی رحیمه خدمت او
میکرد و روزی کرمی از وی افتاد باز بگرفت و در بدن خود نهاد اما چنان بگزیدش که فریاد و بیطاقتی
بر زد حضرت جبرئیل در رسید که چرا فریاد کردی و چرا افتاده را باز بگرفتی گفت که نصیب کرمان از
گوشت منست پس مبادا که از رزق محروم ماند اما چنان المناک کردش که الم او با تمامی کرمان

مساوی بود جبرئیل علیه السلام گفت که حق تعالی می گوید که مسلط کننده و برنده کرمان منم تا
آنکه رزق ایشان باشد نگهدارم و چون رزق خود را بخورند میمیرانم پس تو حکم مرا تغییر وادعا
ازان الم تو رسانم بعضی بمیر بخیتند و بعضی پیدا بیشتند روزی بی بی رحیمه مزدوری میکرد
دکاندار گفتش که اگر رشته بتانی مزدوری تو بدهم والا ندهم بی بی گفت ای بدبخت من دختر
یوسف پیغمبرم که از خوف خدا از زلیخا گریخته بود و از نبیرگان یعقوب در خانه ما هیچ ساز
نیامده است گفت پس موی گیسوی خود بریده بده مزدوری تو بدهم بی بی عاجز شده برید
داد چون بخانه آمد رنگ و رویش متغیر بود ایوب واقعه پرسید حال هیچ ان بگفت ایوب
سوگند خورد که اگر من صحت یابم ترا صد چوب بزنم چرا گیسوی را بریده دادی بی بی گفت اگر
چنین است چرا در حق خود دعا نمی کنی که صحت یابی تا من از محنت خلاص شوم گفت چند سال
با فراخی گذرانیده ایم بی بی گفت هشتاد سال گفت پس من از خدای شرم میدارم در انکه
مدت سختی من بمدت آسانی برابر نشده است و من دعا بکنم روزی بی بی از خانه بدر
شد دران ساعت مهتر جبرئیل بیامد دست بر وی مالید کرمان از وی بیفتادند و ریش گران
از وی رفتند و در خانه او چشمه پیدا شد و دران غسل کرد و حله بهشت بپوشید و جمال و باز نازه
شد حال در خانه استاد چون بی بی ستر از در درون کرد شخصی دید مزین و مهیب هیبت خورد
که مگر خانه خود را غلط کردم حضرت ایوب علیه السلام بانگش داد که مژده مر ترا که باری تعالی مرا صحت
بخشید بعده بی بی در آمد اما بسبب آن سوگند دلگیر بوده مهتر جبرئیل بیامد که باری تعالی میفرماید
که صد چوب درخت گندم یکجا کرده بر وی بزن و آنرا برای آن زن به این حیله سوگند تو ساقط شود و از هم
که حیله سنت پیغمبر است هر که از و منکر شود کافر گردد و در تفسیر مدارک آورده است که همان
فرزندان او که مرده بودند همه زنده شدند و در کشاف آورده است که بعد از ان شانزده پسر دیگر
زائیده شیطان لعین خجل تر شد و حق تعالی باز ادا ملک دنیا وی عطا کرد و در تفسیر مدارک
آورده است که هر جا بلی را باید که چون ایوب علیه الصلوة والسلام صبر کند تا چون او ثواب یابد
هم در دنیا و هم در آخرت و تا سیاه روی کند ملعون را

**فصل چهارم در شکر** قال الله
تعالی اعملوا آل داود شکرا وقلیل من عبادی الشکور قال الله تعالی لئن

شکرتم لازیدنکم - قال علیه السلام الشکر مزید النعمة بدانکه شکر بر چهار نوع است
اول شکر خلقت که خلق آدم علی صورته که هیچ صورت بصورت ایشان نسبها نمی ماند اگرچه
طاؤس زینت دارد فائده نیست زیرا که پایش سیاه و منقارش دراز است و دیگر انی جاعل
فی الارض خلیفة شکر باید که افضل ترین مخلوقات خلافت او شد و دیگر آنکه لقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم که هیچ شئے به دور تقویم برابری ندارد اگرچه پری زور آور و خوبصورت میباشد
فائده نیست زیرا که بوجود این بندی و بندی حق تعالی ایشان از امتیاز انبیا و آدمی کرده
پیغمبران را نفرستاد مگر در انسان و چشمان پری دراز کشیده باریکی دارد و هیچ شکر باری
آدمی نخواهد بجای رساند زیرا که اگر چشم را پوشیده می ماند از دیدن محروم و اگر گشاده باز
می بود بهلاکت قریب زیرا که چشم گشاده را آفات بسیار است و دهن آدمی چون دو سنگ آسیا
است اما از آسیا سنگ بالا می گردد و از آدمی سنگ پایان می گردد و بخلاف بهائم که بعضے
بهائم چنانکه نهنگ را زیر سنگ بالا می گردد و نادوان این آسیا حلقوم ست بوقت اکل و شرب
از طرف شکم آبی گرم آید خوردنی و خوراک و آشامیدن بدو همراه شده میرود و هرگاه که از وی
منقطع شود همان آب بالا نمی آید هیچ چیز را فرو و بیرون نمی تواند تا آنکه می میرد و ایضاً چنانکه
حضرت شیخ سعدی شیرازی فرموده است هر نفسے که فرو میرود ممد حیات ست و چون بر می آید
مفرح ذات پس در هر نفسے دو نعمت موجود ست و بر هر نعمت شکر واجب - از دست و زبان
که بر آید ٭ کز عهده شکرش بدر آید ٭ **قطعه** بنده همان به که ز تقصیر خویش ٭ عذر بدرگاه
خدا آورد ٭ ورنه سزاوار خداوندیش ٭ کس نتواند که بجا آورد ٭ و دیگر آنکه اگر کسے شکر نعمت
کند شایان ست اما اگر شخصے عاقل و کامل و فهمیده باشد شایان او اینست که در خروج بول و
غائط و باد البته شکر خدا را بجا می آورده باشد زیرا که اگر شخصے تا چهل روز طعام و شراب نیابد در
دنیا خواهد زیست اما اگر دو روز یا یک روز بول یا غائط یا باد نرود در حال دست از جان بشوید
**مثنوی** پایه عیش آدمی شکم ست ٭ چون بپیچ میرود چه غم ست ٭ گره بندد چنانکه نکشاید
کو دل از عمر بر کند شاید ٭ ور کشاید چنانکه نتوان بست ٭ گو بشو از حیات و دنیا دست **نوع**
**دوم شکر ایمانے** یعنی بر بنده لازم ست که همیشه شکر بر آن کند که حق تعالی مر او را

گمراهان نگردانید که صد قسمے را مانده بطرف دیگر رفته اند زیرا که آدمی را فضل بر دواب بمعرفت
است واگر معرفت نداشته باشد دواب ازو به که دواب را عذاب نه و او را عذاب سرمدی
بسبب نامعرفت کقوله تعالی وَيَقُوْلُ الْكٰفِرُ يٰلَيْتَنِيْ كُنْتُ تُرٰبًا یعنی چون حشرات روز
جزا زنده شوند باز چون تود است خاک نابود شوند پس کافران گویند کاشکے اگر ما نیز خاک
می بودیم و در روایت دیگر آورده که تراب نام کافرے بود روزی طالب علمی کتابے نوشت
قلم از دستش بیفتاد تراب بحرمت تمام از خاک برداشت و بدو داد حق تعالی از ان حرمت
او را ایمان روزی کرد کافران گویند کاشکے ما هم مے بودیم که خاک می شدیم و یا بمثال آن تراب خدمت
عالمان کرده مے بودیم پس بر بنده لازم است که بر توفیق ایمان ثنا و باشد و شکر کند تا بسبب شکر
کردن ازو سلب نشود و در خلاصة السلوک آورده است که مرتضی علی را پرسیدند ما
اَوَّلُ مَا اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْكَ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى خَلَقَنِيْ ذَكَرًا قِيْلَ ثُمَّ قَالَ سَوّٰى خَلْقِيْ
سَبْعَةَ اَعْضَاءٍ قِيْلَ ثُمَّ قَالَ عَرَّفَنِيْ حَتّٰى عَرَفْتُهٗ قِيْلَ ثُمَّ قَالَ وَاِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ
لَا تُحْصُوْهَا **نوع سوم** شکر بر اعمال صالحه بتوان کرد که باری تعالی ما را از ان بندگان
گردانید که توفیق داده شده اند بر اعمال و نگردانید از آنها که کاهل و کاسل اند از اعمال صالحه فاتر
و فاجر اند و در کل احوال و نگشتیم از آنها که واجب تعالی فرموده ثُمَّ رَدَدْنٰهُ اَسْفَلَ سٰفِلِيْنَ
و نگردانید ما را از آنها که فرموده اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ فَلَهُمْ اَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُوْنٍ که
بسبب ایمان و عمل صالحه مر ایشان را اجر بے منت کرد و ایضاً ممنون ناتمام را گویند یعنی نعمتهای
بهشت تمامی ندارد چنانکه اگر شخصے یک میوه ببرد در حال در آنجا دیگر بروید **منقولست** که
روزے بی بی رابعه بصری را دید که سر خود را بسته بود گفت چرا بسته گفت درد سر دارم گفت عمر تو
چند گذشته باشد گفت سی سال گفت درین سی سال بیماری تو بسیار بود یا صحت گفت نے
در بیشتر احوال صحیح بودم گفت هیچگاه از قصور عبادت سر بسته بودی گفت نے گفت وای
بر تو یاد که هیچگاه از هیبت آن درد بے پایان از خوف الله تعالی سر را نه بستی و بجز درد سر
دنیاوی سر را بسته داشته بدان ای فرزند اگر جز ایمان اعمال صالحه نداری نیز شکر بان
کن که اعمال صالحه نزدیک بعضی لا اله الا الله محمد رسول الله است قال علیه السلام لا اله

در بیان شکر عملی

الا الله ثمن الجنة چون ترا بخشش رسانیم پس هیچ عمل صلاحیت آمیز ازین نباشد نوع
چهارم شکر نبوت یعنی شکر کند بر آنکه گردانید ما را از امت محمد رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم زیرا که اگرچه انبیاء ماضی آدمی بودند وامت ایشان ایمان بودند وعمل صالحه بود اما به
سبب گناه اندک مسخ می‌شدند ویا زنده در زمین فرو رفتند وما یان را به سبب شرافت او عمل
اندک شد وگناه بسیار و حضرت باری تعالی غفار که حبیب خود محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ یعنی ای محمد صلی الله علیه وسلم تو کار از اندوه امت
خود پشت مبارک خم داری من با تو وامت تو چنان بخشم که راضی گردی ودیگر آنکه فردای قیامت
شفاعت همه انبیاء محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بکند و بر امم ماضیه غنائم کفار
حرام بود و بر ایشان بغیر از مسجد نماز روا نبود و بر ما روا شد و بر ایشان پنجاه وقت و بر بعضی
سی وقت و بر بعضی چهل وقت نماز بود و بر ما پنج وقت شد و بر ایشان سال تمام روزه
می‌بود و بر ما یک ماه شد و علی هذا القیاس عجائب وغرائب بسیار بر ما واگذشته اند چه
خوش گفت آنکه گفت مثنوی شکر حق را که پیشوا داریم * پیشوائی چو مصطفی داریم *
بهتر و بهتر و گزین همه * سرور و خاتم و نگین همه * در حدیث است که سرور کائنات علیه
الصلوة والسلام می‌فرمود که یا هیچ فرقی نیست که سر در نهادن و برداشتن او متحیر
مانده‌ام که بار خدایا خواهم برداشت ویا خواهم نهاد ویا در دهان خواهم مرد و هیچ لقمه را در
دهن نکرده‌ام که بفرو بردن آن متحیر شده‌ام که خواهم فرو برد ویا نه پندان ای
فرزند که خلق آزار مباش تا جزای تعدی خود نیابی که آورده اند که اگر شخصی روز و شب
روز حیوان را رنجیده میداری واز عاقبت امر نمی‌اندیشی که جزای آن خواهی یافت
منقول است که بعضی عالمان هند چون سوار میشدند اسب را تازیانه نمیزدند بلکه
پا پهلوی خود نمی‌جنبانیدند ومرکب را بر هیئت خود میماندند تا به مقصود میرسیدند اگر کسی
زمین را بکاوید وکرم را در آن حفیر زند چنانستی که زنا کرده باشد با مادر خود بلکه در عین غلبه
شهوت وترس افتادن در گناه رواست در حدیث است هر که خاک بخورد عذاب آنکس بار
بر گوشت آدم میخورد زیرا که تا شانزده گز زمین خون وگوشت آدمیان ملوث است والضا

اگر دست کسی چرب بود اگر آنرا بخاک بشوید چنانست که گوشت آدمی شسته باشد و علی
هذا القیاس در چیزی که تو هم حرمت دارد در بلا افتد منقولست که شبی حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم در حجره بی بی عایشه صدیقه رضی آمد بی بی مضطر شد و
از جای خواب برخاست قمیص او در دست مالیدن گرفت حضرت صلعم دیدند که اضطراب برای
چیست گفت قمیص سوزنی دارم ترسیدم مبادا که در اندام مبارک تو بخلد حضرت تبسم
کردند و گفتند چنان استغراق بود که بی بی سوزن را یافت حضرت پیش بی بی فخری کردند که ما
را چگونه استغراق دیدی همین جبرئیل نازل شد که هکذا قالت این سخن خواهی یافت و انبیا
روزی در سفر پای او ورم شد سنگ را گرم میکرد و بران ورم می نهاد تا آماس بنشیند سنگ
مناجات کرد که یا رب تا مرض حبیب تو از او رسید و من چه گناه دارم که با آتشم بسوزاند خطاب
بر وی شد که انتقام تو خواهیم کشید فرشتگان آن سنگ را در جبل احد انداختند در وقت جنگ
کافری آنرا در فلاخن در انداخت و بر رسول الله زد و دندان مبارکش شهید شد و این
انتقام بود که بدندان درازی کرده بود مسئله در فتاوی سراجی آورده است که اگر کور هم
عصاکش داشته باشد در مسجد حاضر شدن او را لازم نیست ما در زمان رسول الله کسی در
مسجد هست شنود و کلام او حاضر میشدند کوری بود از رسول الله در خواست که مسجد آمدنم
حاصل نیست رسول الله از خانه او تا مسجد ریسمان بست تا بدان دلیل بیاید روزی چند
بدان می آمد منافقان حسد خوردند و کاردی چند بران ریسمان بر بستند کور چون
بران دست آورد بریده شد بدست دیگر ریسمان گرفت آن نیز بریده شد هر دو دست
بریده در پیش رسول الله حاضر شد حضرت چشم پر آب کرد و خواست تا در حق او دعا کند تا
چشمان بازیابد همین جبرئیل علیه السلام رسید که رب العزت می فرماید که او را کور آفریده بودم و
الحال کور دست بریده طاعت کرد بگذار چون بر دروازه بهشت رسد او را چشمان دهم و در
بهشت با مومنان دیدار بیند و تنها نخواهد دید کور گفت یا رسول الله من محنت دنیا
را اختیار کردم و آن می باید که مجرد چشمان یافتن دیدار بینم بیان ای فرزند
کنون چهار باب بتوفیق باری بانجام رسید میخواهم که خاتمه کتاب را بیان کنم در آن

چند چیز باقی مانده بیارم انشاء الله تعالی **خاتمة الکتاب مشتمل بر چند فصل**

**فصل اول** در علامات قیامت و پیدا شدن ساعت و خرابی دنیا و در آن زمان

ساعت گویند که در یک ساعت پیدا شود کما قال الله تعالی اِنَّ السَّاعَةَ لَاٰتِیَةٌ آید

بغتةً یعنی ناگاه و قال علیه السلام اِنَّ السَّاعَةَ لَا تَکُوْنُ حَتّٰی تَکُوْنَ عَشْرُ اٰیَاتٍ

خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَخَسْفٌ بِجَزِیْرَةِ الْعَرَبِ وَالدُّخَانُ وَالدَّجَّالُ

و در حدیث دیگر بعد دجال عیسی علیه السلام گفته اند ودابة الارض ویاجوج وماجوج وطلوع الشمس من مغربها ونار تخرج من قعر عدن تدخل الناس نقل در مشارق و در شرح آن مے آرد که خسف فرو بردن زمین را گویند یعنی قیامت نشود تا آنکه ده نشانی او پیدا نشود اوّل آنکه قومے بسبب شومیت گناه بطرف مشرق در زمین روند و قومے همچنان بجانب مغرب در زمین فرو روند و قومے همچنان در زمین عرب فرو روند وجزیره پارچه را گویند و گفته اند که آنحضرت مکه باشد و دیگر علامت قیامت پیدا شدن دودی است و بقول حضرت مرتضی علی رضی الله عنه آن از جانب آسمان فرود آید واز مشرق و مغرب دنیا از و پر شود و کافران بدان مست شوند چنانکه در سوراخ بینی ایشان می در آید و از جانب دُبر و گوش بیرون می آید و ایشان را بدان محنت رسد و آن دود چهل روز بود و مومنان را چون زکام نماید و بعضے مفسران محققان برانند که آن دود گذشته است و دیگر علامت او دجال باشد و علامت دیگر دابة الارض باشد و علامت دیگر یاجوج و ماجوج باشند و علامت دیگر بیرون آمدن آفتاب از جانب مغرب علامت دیگر پیدا شدن آتش باشد از جانب عدن تا براند مردمان را بیک جای کند و دران امام شریعت در کنار دریا از شهرهای یمن وقعر فرو رفتن را گویند این همه نه علامت شدند اما دهم ایشان عیسی علیه السلام است که از آسمان بیاید و دجال را هلاک کند و بیان این علامات بتفصیل خواهم کرد ان شاء الله تعالی۔

**ذکر کیفیت تولد دجال و ظهور او در آخر زمان** در شرح مشارق آورده است که نام او صائف و نام پدرش صائد است اما چون در اول حال دعوی پیغمبری کرد و در آخر دعوی خدائے کند از آن او را دجال گویند و دجال کذاب را

گویند پدر و مادر وی هر دو جادوگران بودند منقول است که ولادت او در تیمه بود
و تیمه سه فرسنگ از مدینه بعید است و چون از رحم مادر فرود آمد در حال نشست و کلان شد
گاه دعوی خدائی کردے وگاه دعوی پیغمبری و تمام کافران بدو معتقد گشتند و اکثر سخنان
عجیب را با ایشان مے کرد و کرامت می نمود و در آن زمان سلمان پارسی و ابو درداء در تیمه
بودند چون ازدحام کافران در صحن صانه دیدند هر دو نزدیک رفتند و واقف شدند سخنهای
بدان لعین گفتند که اصحاب رسول الله آمده اند گفت دشمنان من اند نزدیک آمدن نباید
هر دو در پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم شدند اصحاب جمع شدند و حضرت را پرسیدند
که این چه باشد گفت هیچ پیغمبری نبوده است که حق او را به دجال نترسانید و این آن
دجال باشد گفتند در پیش او برویم حضرت گفت موت او از دست ما نباشد بلکه موت
او از دست حضرت عیسی علیه السلام باشد و او بر ما سخن زشت بگوید و امیر المؤمنین عمر رض طاقت آن
نکند و تیغ بکشد و جنگ و جدل بے فائده واقع شود امیر گفت من بیغرتی نخواهم کرد
اما همین که او را ببینم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که تنے چند جمع شوند
تا برویم جمع شده با چند اصحاب در تیمه رفت یاران گفتند در حال خانه او برویم اما
حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که در خانه آن سگ رفتن نشاید اما شما دست بزنید
او آواز دست زدن خواهد بیرون شد و در پیش ما آید چون آن لعین در پیش حضرت
رسول الله آمد گفت مَن انت گفت انا رسول الله گفت اگر تو بخدائی من گواهی دهی من
پیغمبری شما را قبول کنم و گواهی دهم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود مثل تو مخلوق
کور چشم خدائی را نشاید آن لعین بگرفت سنگ خورد و بر حضرت رسالت پناه صلعم
انداخت گفت امیر المؤمنین عمر رض بے طاقت شد و تیغ کشید اما بفرمان رب العزت تیغ برگشت
و بمقدار چهار انگشت پیشانی امیر المؤمنین عمر رض بریده شد حضرت دست خود بران زخم مالید
در حال همچنان که بود شد حضرت رسالت پناه فرمود یا عمر چرا بے صبری کردی گفت یا رسول
الله گفتهای عهد هم را فراموش کرد چون رسول الله روے بخانه نهاد دجال سنگ کلان را
گرفت و در راه گذر حضرت انداخت تا که راه بسته شد در همه جبرئیل فرود آمد و همان سنگ را

از راه دور کرد و چون حضرت رسالت پناه صلعم در مدینه رسید دجال بدبخت قصد مدینه
کرد و سنگ کلان برداشت چون بر یک دیوار میزد و هفت دیوار بقوت آن سنگ می شکست
چون اصحاب سلاح پوشیدند و در پیش رسول الله شدند و اذن جنگ خواستند حضرت اذن نداد
و گفت که موت او از دست مهتر عیسی علیه السلام باشد اما حضرت رسالت پناه صلعم سر بسجده نهاد و در حق
او بد دعا کرد و در حال مهتر جبرئیل در رسید چنانکه موشی را گربه بگیرد او را گردنش بگرفت و برداشت
اما دجال دستها را در زمین زد تا آنکه انگشتان را در زمین سخت کرد و بمقدار دو چاه خاک به گرفت
مهتر جبرئیل او را در غار کوه قاف که تمام آبها در آن میریزند بماند و به زنجیرها بست الحال هر روز
بعد از بامداد همه زنجیرها را می شکند و ماهیان را از دریا میکشد و به آفتاب بالا می کند گرم و خشک
کرده میخورد و چون سیر میشود باز فرشتگان او را به زنجیرها می بندند علی هذا القیاس بعد هر بامداد از
خواب بیدار میشود و زنجیرها را می شکند و ماهی میخورد حضرت رسالت پناه صلعم از جبرئیل پرسید
که آن خاک چه کرد گفت چون در آنجا انداخت بمقدار دو پشته گشتند و بعد از وفات شما هفتصد و
هفتاد سال از خاک در عالم پراگنده شود تا بعد از آن علامات قیامت ظاهر شود و در روایت دیگر
آورده است که حق تعالی باد را مسلط کرد و از مدینه بدان غار برد پس پیغمبر علیه السلام فرمود که در آخر
الزمان دجالین پیدا شوند یعنی لشکر دجال که هفت مردان زنان از مشی قیام و از قیام به
قعود و از قعود باضطجاع موتنا بهتر باشد زیرا که بسبب پیران و مریدان و مشائخان ناقص تمام
مردم از راه محمدی بگردند و پیرو و پیشوای شیطان شوند و علامت ایشان آنست که علم و علما را دشمن
دارند و ایشان لشکر دجال علیه اللعنة و علیهم در آن زمان حیا و شرم از زنان برود و مفقود است
که روزی حضرت را کسی پرسید که خروج دجال چه وقت باشد گفت وقتی که زنان در زین سوار
بروند و گفت لعنة الله علی الفروج فی السروج و ایضا عدل از پادشاهان و عمل از عالمان
برود و سخاوت از توانگران و بسبب شومیت آن مردم ابر و گرد و غبار و باد سرخ بسیار و باران
اندک گردد و درختان بی بار بلکه زنان نیز بار نگیرند حضرت شیخنا شیخ الاسلام و المسلمین شیخ
علی ترمذی قدس سره را کسی پرسید از این گروه مشائخان سلف که تصوف و بیان [illegible]
ما چنان می کردند که کسی را بدان اطلاع نمی شد و ایشان را کسی از کاملان [illegible]

نمی توانستند بخلاف این زمانه که صوفیان و سالکان نام دارند و مدعیان اشتهار و شهرت اند
و چون پیغمبران خلق را دعوت میکنند و از مریدان ایشان زن و مرد و صغیر و کبیر و گدا و
دهنده همگی در بیان وحدت اند خواه غلط خواه صحیح چرا شیخ گفت و معنی وارد یکی همین
که این زمانه آخر بن است و خاتمه نور محمد صلی الله علیه وآله وسلم قرین است که ختم شود پس هر احدے
از جهت جمع کردن اموال دنیاوی بے محنت کار پیرا در پیش گرفته اند که ایشان را مردم شیخ و
مشائخ خیال کنند و بیرون بخشند و در طلب نام و ناموس دنیاوی اند و از عقبے غافل و
دیگر آنکه پیغمبر فرموده است که کل شیء یرجع الی اصله پس چون وحدت وطن اصلی ست اظهار
شدن قیامت نزدیک است از آن واجب تعالی بر آن هر یکی او را چرا پایان او بعضے بمبادات
الله بمنزل رسند و اکثر بسبب مرشدان ناقص در گل بمانند و گمراه گردند و در خبر است
هر که در روز جمعه سورۂ کهف بخواند خدا تعالی او را از فتنه دجال ایمن دارد پس پیغمبر فرمود که
در آن چنان زمانه دجال لعین بفرمان رب العالمین از بندها و زنجیرها خلاص یابد و بر کوههای
هندوستان بر آید و بانگ کند آوازه او از مشرق تا مغرب برسد و بگوید که هر که امروز بمن پیش
آید نجات یابد و الا روز دیگر قبول نمی کنمش و من خدای جهانم جمله انواع کفار و اهل روافض
و بدعت و مردمان کم یقینی یقین به سبب کم یقینی بد و رجوع کنند خنے که او را صفت خواهین
پیدا شوند و بعقب هر خان هفت لک لشکر پیدا شوند و شیطانان و دیوان و پریها برابر و تسخیر
کرده دهد چنانکه بعضے کسان را باین فریب دهد که مادر و پدر تو زنده کردمش و بعضے را کشته
باز زنده کنند و آن در حقیقت دیو و پری باشند و گاهے انواع طعام و شراب پیدا کند و هذا
مکر الهی در حق او بسیار باشد و چون لشکر جمع شود حکم کند که شمایان سوار و من پیاده
هر یکی سوار بکشید هر چه از فیل و اشتر و غیره بیابند بر داشته تشود بعد از آن همان خر را
بیارند که در دریا ست و آن چنان است که در دریای عمان چهل جزیره است و هر جزیره
چهار میل طول دارد و در همه گیاه و سبزی روئیده اند بوقت صبح صادق در خوردن مشغول
تا بامداد همه را بخورد و در خواب میرود و باز بوقت پیشین همه روئیده می باشد و در خوردن
مشغول تا نماز شام همه را بخورد و چهل چشمه شیرین در آن محل می ورد و چون بهمان

محو نماید همه را خشک می سازد و دریاء عمان تا نشتا لنگ او رسیده است و چون بران خر
سوار شود عزم بیت الله کند با همه لشکر روان شود تا او را خراب کند و با او اسباب ملاهی
بسیار باشد حتی که اکثر مردمان جاهل و شهوت پرستان بران خوش آوازی نزدیکی او
جمع شوند اوّل بمکه برسد بعضی لشکر را بخراب کردن مکّه ماند و بعضی را بخراب کردن مدینه
ماند و خود بکوفه برود و همه هفت لک لشکر همراه اما مکة الله و مدینه مامور دار الامان
اند و گرد و پیچ ایشان فرود آید اما گرفتن نتوانند و چون آن لعین نزدیک کوفه برسد امام
محمد مهدی باستقبال او رود بدان ای فرزند که نزدیک اهل سنت و جماعت
آنست که شخصی باشد در ولایت هند عبد الله نام و نام مستوره اش امینه باشد از وی فرزند
تولد شود نام او محمد باشد و این محمد علیه الرحمة بعد کلان شدن بکوفه رود و اهل کوفه او را
بپادشاهی گیرند و او در اصل سادات باشد اما نزد یک روافض علیه اللعنة این امام مهدی
فرزند امام حسن عسکری است و در غار در آمده تیر ها راست می کنند و بوقت دجال بیرون آید و
این سگان بهر سال یک اسپ و یک شتر موجود پیت او می مانند و گوه سگ می خورند و این
محض افتراست و دران زمان در کوفه شش هزار زنان و هزار مردان باشند و امام مهدی
را پرسد که من کیستم گوید تو مخلوقی از مخلوقات باری تعالی گوید لا بلکه خدای جهانم امام گوید
اگر خدائی چشم کور خود را صحّت بده او را به پنجه زند و بکشد باز زنده شود باز او سوال کند که
من کیستم گوید تو مخلوقی باز او را بکشد هکذا ۳ کرت او را بکشد و زنده نشود و بعد ازان امام بطرف
کوه برود و با این هزار جوانان بجنگ پیش آید هفت لک لشکر را شکست دهد و بمکه بیاید و انجا
نیز شکست دهد و بیاید بمدینه پانزده هزار گرد و و در بیت المقدس بیاید و امام را در مکه دوازده
هزار لشکر باشد و در مدینه پانزده هزار گرد و و در بیت المقدس نیز شکست دهد و تمام لشکر
او را بکشد و خود گریخته بجانب عرس برود و مدت سه سال افواج لشکر کفار را جمع کند و
امام در بیت المقدس امامت کند و در سه سال هر جا که نام مسلمان باشد در بیت المقدس
جمع آید روزی چون امام نگاه کند بیند که از آسمان ابری فرود آید و بر صخرهٔ مبارک بایستد
چون امام بجانب آن ابر شود ابر بالا رود اما بر انجا جوانی را استاده یابد جامهای سبز پوشیده

و دستار سبز و نقش سبز و عصا سبز بود و سلام کند و معانقت کنند بدانند که این حضرت عیسی است مدت
چند در بیت المقدس هر دو باشند گاهی امامت نماز امام مهدی و گاهی حضرت عیسی و حضرت عیسی
دین پیغمبر ما را تقویت دهد و در مذهب امام اعظم رحمه الله باشد و مذاهب ثلاثه را منسوخ کند و مردگان را
زنده کند و از مسلمانان زن گیرد و در خبر آورده است که هر پیغمبر را قوت و زور چهل
مردان می بود و حضرت موسی را قوت چهل پیغمبران بود و حضرت عیسی را قوت چهل موسی بود و حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم قوت چهل عیسی داشت که هر چه هزار دیا نفر کس را قوت او نشود بعد
سه سال دجال لعین از جانب عرب چندان لشکر بیارد که عدد و عدد ایشان بجز الله کس نداند و در
بیابان که میان مکه و روم است باشند و چهل روزه راه به لشکر بگیرد که هیچ احدی دران میان
نگنجد و امام مهدی و حضرت عیسی با جمع لشکر مسلمانان قصد جنگ کنند و پیش آیند چون
دجال لعین روی حضرت عیسی را ببیند هیبت خورده بترسد و بجانب خر بگریزد حضرت
حضرت عیسی بدان عصا او را بزند عصا از وی و از خر بگذرد و هر دو را بکشد **منقولست**
که دجال بیست و هفت میل طول دارد و هفت میل عرض دارد و آن خر بیست و پنج میل دارد
پنج میل عرض الغرض لشکر در زیر ایشان هلاک شوند و بهر طرف ده میل خون دجال و خر روان شود
که اکثر دجالیان در خون هلاک شوند و عصا چون از ایشان بگذرد استاده نشود تا آنکه بدان یاری
از تمام لشکر بگذرد و زمین بفرمان حق تعالی باز گردد که کفار گریخته توانند و چون عقب
سنگ و چوب و درخت پنهان شوند همان چیز فریاد کند که کافر همین است تا آنکه نشان کفر در
جهان نماند بعد ازان فراغ و خوشی و رحمت مسلمانان باشد بعد ازان چهل سال بگذرد بر
مومنان بخوشی الا سال چون ماه باشد و ماه چون روز و روز چون یک ساعت بعد ازان
یاجوج و ماجوج پیدا شوند **ذکر کیفیت اظهار یاجوج و ماجوج** بدانکه ایشان
شش قبیل اند یعنی مسمی بشش پدر اول ترک خرص دوم ترک خزر سوم یاجوج چهارم ماجوج پنجم
خیل ششم دیلم و در تفسیر زاهدی آورده است که ایشان از صد هزار بیش اند و از
اولاد یافث بن نوح اند و بعضی از ایشان از هر بلندی بلند اند و بعضی بقدر یک بلشت
قد دارند و ایشان را توالد و تناسل است و بعضی گفته اند هر یکی از ایشان نمیرد تا او را هزار فرزند

نشود و طعام ایشان گوشت مار ست و هر سال خدای عز و جل ابری را فرمان دهد تا ماران
را در ولایت ایشان افگند بغایت عظیم و آن مار تا سال دیگر ایشان را بس کند و چون در سال
دو بار ببارد و دران سال ایشان را فراغی بود و چون یک بار ببارد تنگی باشد و هر روز دران
سدی که ذو القرنین بسته است میکوشند و گفته اند که آلت دیگر ندارند بلکه زبانهای ایشان
چنان تیزی دارد که سنگ را میتراشند بزبان و گویند فردا بیرون آییم چون روز دیگر باز آیند
سد همچنان که بسته و هموار بود میگردد اما چون وقت بیرون آمدن شود یکی از ایشان مسلمان
گردد و چون بوقت شام برگردند گویند که فردا انشاء الله تعالی سوراخ خواهیم کرد چون روز دیگر
بیایند سد شگاف بیابند تا هر مقداری که کرده می باشند بگذارند در چند روز بیرون آیند قصه
**سد ایلیست** آورده اند که در زمان سلطان سکندر ذو القرنین میان دو طائفه ایشان
مجادله افتاده و بجنگ ایستاده اند یک قوم زنده سری را پیدا کرد که هزار سر داشت و قوم دیگر درون
حصار بند شده اند چون کسی بیرون می آمد آن هزار سر او را میخورد ایشان از سلطان سکندر مدد
خواستند سلطان خود تنها همراه ایشان رفت روزی بوقت پیشین سلطان میخواست تا
بیرون قلعه رود و طهارت کند ایشان منع کردند که شما را هزار سر خواهد خورد گفت پس من برای
چه آمده ام که بجنگ بیرون نروم گفتند سیاست بر بدبیخ کنیم والا از دست تو چیزی نخواهد شد
سلطان بیرون شد آن قوم دیگر شیر هزار سر را فرستادند سلطان بر طهارت نشسته بود که او
رسید گفت چه شخصی که پیش شیر آید گفت من از برای بریدن هزار سر تو آمده ام و هر دو
طرفین اقوام نگاه کردند شیر خود را بر سلطان زد و حمله و مصادمت کرد سلطان از سرش
بگرفت و بزمین زد و بکشتن شمشیر کشید که الحال در بریدن سر خود چه گوئی هر دم پای شیر
زاری کرد که من بعد دران قوم نروم و بولایت خود خواهم رفت مرا بگذار چون بگذاشت شیر
بگریخت و آن قوم عاجز شده باز پیش این قوم آمدند و صلح کردند و آن قوم که سلطان یاری داده
بودند نصیحت کردند و مال بسیار دادند و کوه قاف را در انجا سوراخ بود و ایشان می آمدند و دزدی
میکردند و مال مردمان می بردند و گاه خراج از قریبان می گرفتند گفتند که این راه را ببند
تا من بعد یاجوج و ماجوج و دزدی ولایت تو نکنند سلطان چون ازان جانب آمد در بستن آن

راه سعی بلیغ فرمود آورده اند که درین قرین آهن از زیر و مس و سرب و غیر ذلک این نوع بسیار افتادند سلطان ازان آهن کوهی راست کرد و پنجاه رسن دراز کشید و بالا کرد و درمیان ایشان چوب هیزم نهاده بودند و آن کوه سوراخها راست کرد و سه روزه راه سطح مضرب کشید و پوست هفت گاو را یک انبان سیکرد و جوان مردان رومی را نشانید تا بدمد برد آورد میدان گرفتند و آتش دران کوه زدند از حرارت آتش چون موم بگداخت و مستعمل شد و آنچه قرین آن کوه از گیاه و درخت بود همه از تف آن کوه بسوخت و مدت یکسال گرم بود و یاجوج و ماجوج از ترس پیش نمی آمدند و چون در آخر زمان بیرون آیند اول کلانان ایشان بیایند از جانب مشرق جمیع انواع طعام بخورند و آبهای شیرین را تمام بخورند و چون طائفه دیگر بیایند آب شور را نیز خشک کنند و چون طائفه دیگر بیایند خلاف نیز بخورند چنانکه رسول علیه السلام را پرسیدند که دران وقت مومنان روزگار چه گذارند گفت بذکر باری تعالی وشش ماه ایشان را ولایت بودند انگاه کرم در سر ایشان پیدا شوند و ایشان بمیرند باد در بیها موجود شود و باری تعالی باد را فرمان دهد تا ایشان را در دریا اندازد و در روایتی باران بسیار بارد و سیلاب ایشان را بدریا اندازد و هفت سال مومنان بغیر از تیر و کمان ایشان نسوزانند و چون ایشان بیرون آیند حضرت عیسی با جمیع مومنان در کوه حصار باشند بعد ازان دابة الارض پیدا شود و بعد ازان حضرت عیسی را باز باسمان برند و در خلق فتنه انگیزی پیدا شود

## ذکر اظهار کیفیت دابة الارض

و دابه جنبنده را گویند و آن جانوریست که در آخر زمان بیرون آید و در شرح وهبی ست که از هر صفت در و باشد که سر او چون سر ستور بود و چشمان او چون چشم خوک و گوشهای او چون گوش فیل و سینه او چون سینه شیر و رنگ او چون رنگ پلنگ و تهیگاه او چون تهیگاه ماده گاو و دم او چون دم میش و پایهای او چون پایهای شیر میان هر دو بند از دست و پای او مقدار دوازده گز و پروایتی دو گز بگز دست آدم علیه السلام باشد و ابو هریره گفت که درو از هر رنگ باشد و میان دو سرون او مقدار یک فرسنگ باشد و این جانور از زمین بیرون آید بیک روایت آن است که چون سر برآرد بر آسمان برسد و از حسین رضی روایتیست که تمام نگردد بیرون آمدن او

مسئله در بیان اظهار دابة الارض

مگر بسته روز از حضرت رسالت پناهؐ پرسیدند که از کجا بیرون آید گفت از مسجد حرام و چون بیرون آید گواهی دهد بباطلی جمله دینها مگر دین اسلام و بیک روایت از رسول اللہ آمده است که درازی او شصت گز باشد و هر یکے از آدمی را بوید و بگوید هٰذَا کَافِرٌ بِاللّٰهِ وَهٰذَا مُؤْمِنٌ بِاللّٰهِ و بمجرد بوئیدن در پیشانی کافر نوشته شود هٰذَا کَافِرٌ بِاللّٰهِ و در پیشانی مومن نوشته شود هٰذَا مُؤْمِنٌ بِاللّٰهِ و با او عصاے موسیٰؑ و انگشتری سلیمان علیه السلام باشد عصا را بروے مومن بمالد روشن گردد و انگشتری را به بینی کافر نهد و مهر نهد و در تفسیر زاهدی آورده است که دو بار بیرون آید اول زود غائب شود و دوم کرت بسیار بماند و او بر هوا رفته باشد و گردن او عظیم دارد چون گردن اشتر و همه خلق روے زمین از مومن و کافر او را به بینند و وے با همه سخن کند و خبر از مومن و کافر بدهد که فلان کافرست و فلان مومن است و بعد ازان جز مومن و کافر نام دیگر نباشد کافر را گوید یا کافر و مومن را گوید یا مومن بعد ازان اگر شخصے ایمان بیارد قبول نباشد و حکم آن ایمان یاس باشد ذکر طلوع شمس از جانب مغرب قال علیه السلام مَنْ تَابَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا تَابَ اللّٰهُ عَلَیْهِ و معنی توبه در لغت بازگشتن و در شرع بازگشت بنده از گناه بطاعت و از جانب حق قبول کردن است یعنی قبول کند حق تعالی او را و این ایمان آوردن فریضه است زیرا که رسول ما را ازین خبر داده است که یکے از علامات قیامت بیرون آمدن آفتاب از جانب مغرب ست تا هر که بغیب باور کند در هنگام معاینه او را سود کند و اگر بغیب باور نکند دران هنگام او را سود نکند و او را از کافران شمارد و در شرح مشارق آورده است که در آخر زمان کفر و معاصی و ظلم و بیرحمی و فساد بسیار گردد و از شومیت آن حق تعالی یک روز آفتاب غروب کند و شب در آید و آفتاب را حبس کند و فرمان برآمدن بدهد و آن شب را مقدار سه شب گرداند و مردان صالح و شب خیزان بحکم عادت بیدار گردند و وضو کنند و تهجد بگذارند و بتلاوت مشغول گردند بامید آنکه مگر صبح صادق خواهد دمید و چون نظر بر آسمان کنند ستارگان برقرار باشند باز بخسپند باز بیدار شوند هم برین نوع سه کرت بیدار شوند و خلق از درازی آن شب حیران گردند ناگاه به بینند که آفتاب از

سوی مغرب برآید سیاه چنانکه نشانه سیاه باشد و برآید بی نور و در میانه آسمان آید و در
شرح وجهی آورده است که آفتاب و ماهتاب هر دو بی نور و سیاه بیک جا از مغرب
بیرون آیند چنانکه دو شیر جنگی جنگ کنند و با یکدیگر به پیچند چون خلق همچنین ببینند
اهل دنیا فریاد و بانگ کنند و از هیبت آن مادر از فرزند و فرزند از مادر و پدر از پسر و پسر
از پدر بگریزند و گریه و استغفار کنند اما صالحان را سود کند و کافران و فاسقان را هیچ سود
نکند و چون هر دو به نیمه آسمان آیند هم جبرئیل ع بیاید و هر دو را گرفته باز در مغرب کشد بعد از آن
هر دو در توبه فرو برند چون رسول ع این گفت عمر رض گفت که این در توبه چه چیز باشد حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود یا عمر رض حق تعالی دری آفریده است جانب مغرب از برای
توبه و در آن در دو طبق است از زر مکلل از در و جواهر و میان دو طبق چهل ساله راه سوار تیز رو
است و آن در از آن روز که حق تعالی آفریده است گشاده است و هر گناهکاری که از وقت آدم
تا طلوع آفتاب و ماهتاب از مغرب توبه نصوحا کند آن توبه در آن در درآید و چون آفتاب
ماهتاب از مغرب بیرون آیند و در نیمه آسمان رسند جبرئیل ع هر دو را باز گرداند و در آن در
توبه در آرد و هر دو طبق را به بندد بعد از آن توبه قبول نشود و بعد از آن بقرب قیامت
قائم شود و نفخ صور باشد معاذ جبل رض پرسید یا رسول الله توبه نصوح چه باشد گفت چون
بنده از گناه کلی برگردد و پشیمان گردد بر بدیهای خود و همه گناهان را ترک دهد و اصلا باز
این را توبه نصوح گویند هر که این چنین توبه کند در آن در درآید و قبول شود و هر که چنین
در آن در نیاید و قبول نشود ذکر کیفیت قیامت در خبر است که بعد از
علامات بادی پیدا شود از مشک خوشبوئی تر و از ابریشم نرم تر تا هر جا که اهل الله یعنی
اهل علم و شریعت باشند و در مشام ایشان برسد در حال ارواح ایشان قبض شود و هیچ
احدی از مسلمانان نماند تا آنکه گوینده کلمه در جهان نماند که پیغمبر فرموده است که تا کلمه گو باشد
قیامت موجود نشود و تمام عالم کافر مانند بعد از آن کافران در عمارات کوشکها و ایوانها
تا بیند و در طلب نام و ناموس گردند و گویند که متی هذا الوعد ان کنتم صادقین یعنی
آنچه مسلمانان در ماضی میگفتند آن ساعت کجاست چرا پیدا نمیشود و ما ینظرون الا

وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ۝ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ۝
یعنی بعضے در عمارت خانهای و بعضے بزراعت و بعضے در حرب میان نعود و بعضے در
جنگ و جدل و بعضے بدرست کردن سلاح چون تیر و کمان و شمشیر و بعضے در کاویدن
جویهای و بعضے در بنا کردن قلعها باشند که بیک ناگاه صور را حضرت اسرافیل ع بفرمان رب الجلیل در
دمد و حضرت اسرافیل الحال بجای یک پای پیش و یک پای پس و پشت خم و بردهن گرفته صور را استاده و بهیبت
تا از هیبت آن آواز ایشان بیهوش و مستان شوند وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ
شَدِيدٌ یعنی از بسیاری هولها چون مستان از خود بیخبر گردند و زمین لرزیدن گیرد و کوهها
جنبیدن گیرند و زمین بشگافند تا هر چه از خزائن است در وی همه بیرون افتند و کفار گویند که
این چه حالت است بلکه گفتن نتوانند و در دل خود خطره گذرانند و این اولی مرتبه دمیدن باشد
و در حال چنانکه آواز بلندی و تندی صور باشد حضرت اسرافیل ع در دمد تا هیچ احدی از حیوانات
تا کرم و پشه و مورچه در عالمین نمانند و همه بمیرند از شدت آن آواز بغیر از چهار فرشته
مقرب و حاملان عرش هیچ از ملائکه و جن و انس نماند حضرت جبرئیل ع نزدیک سدرة المنتهی بیاید
تکیه زند و جان را بحق تسلیم کند و ارواح حضرت اسرافیل ع و میکائیل ع هیچ از مخلوقات مانده باشد
او گوید یا اله العالمین تو حی لا یموت هستی و من بنده عاجز من از هیچ زنده سر کرده مانده باشد
خبر ندارم و تو علام الغیوبی پس حضرت عزت جل جلاله و عم نواله ندا رسید که ای عزرائیل هزار
در هزار بلا عدد مخلوقات مرا گشتی دیدی هیچ احدی دلسوزی کرده باشی یا نه عزرائیل ع جواب گفت
یا رب آری بر دو کس دل سوخته ام یکی بر شداد که بهشت سه صد سال بهشت راست کرده
بوقت در آمدن او روحش را قبض کردم و بدان محنت که کرده بود بهشت خود را ندید و دیگر روزی
در بیابان زنی بیمار افتاده بود و طفل صغیر سینه او را میکند از جهت آن صغیر بقبض کردن
ارواح آن زن بسیار دل سوخته ام آورده اند که آن طفل فرعون بود پس از حضرت عزت
بر وی خطاب نازل شد که ای عزرائیل چند لک و چند هزار انبیاء و اولیاء و دوستان مرا گشتی
بر هیچ یکی دلسوزی نکردی و بر دشمنان من دلسوزی میکردی الحال لایق تو این است که
خود را خود بکشی حضرت عزرائیل ع بر بالای آسمانها رود و خود را بیندازد تا ثری رسد و چنانکه اندیها

او شکایت کردند اما ارواح ایشان قبض نشود هفتاد بار همچنان کند بعد ازان بدرگاه لم یزل مناجات
کند که یارب تو داناتری باحوال من که جان خود بخود قبض نمی شود حق تعالی او را بجای خود بیارد و
بصفت قهاری ارواح ایشان قبض کند قصه شداد بن عاد آنست که منقول است که
بعهد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم یکی از اصحاب عبد الله نام روزی در خدمت کعب احبار حاضر
شد و گفت یا امام در دنیا مانند بهشت چیزی باشد یا نه و بیان آن صفت که عبد الله دیده بود گفت
و آن چنان بود که روزی عبد الله اشتر را گم کرده بود و در بیابان بطلب آن میرفت ناگهان
گذرش بر حصاری افتاد که یک خشت از طلا و یکی از نقره چون اندرون رفت همه چیز با تمثال
بهشت یافت اندکی ازان بگرفت و بخانه آمد و این خبر العجب ساند مشغول است که کعب
دانشمند زمانه بود و بر اکثر کتب آسمانی را تمامه خوانده بود و مردی سفید ریش بود و با رسول الله در
اکثر اوقات مجالست میکرد و احادیث از او یاد میگرفت اما ایمان نمی آورد و بعد از رحلت رسول الله
روزی در کتابها یافت که محمد آخر الزمان پیدا شده هر که بوی ایمان نیارد کافر است کعب احبار مسلمان شد
پس امام گفت آری در عهد ماضی پادشاهی بود نام او شداد و پادشاه تمام روی زمین بوده است
و پدر او گفته در دنیا چهار پادشاه گذشته اند که هر یکی تمام دنیا را داشتند دو مسلمان یکی سلیمان ع دوم
سلطان سکندر و دو کافر یکی شداد دوم نمرود مقصود است این شداد از عالمان زمانه پرسید که بهشت
چگونه باشد گفتند نه سردی نه گرم [?] باز گفت که حصار وی بهای و درختان او چگونه باشند گفتند
حصار او یکی خشت طلا و یکی نقره باشد و چهار جوی دارد از عسل و زنجبیل و از آب و شراب و زمین
او از طلا است و درختان او از نقره اند و برگهای او از طلا و مرغان نیز از نقره اند و منقار از طلا
و مشک خاک او بوده و سنگریزه او در بوده و علی هذا الطریق بهشت را بیان کردند شداد کسان را
باطراف عالم فرستاد و جایی که نه سرد و نه گرم بوده ارم را یافتند و طلا و نقره و در و جواهر و مشک تمام
روی زمین را جمع کرد و بعمارت شد سیصد سال همچنان بهشت مرتب کرد و از عالمان پرسید که
مسلمانان چگونه در بهشت درآیند گفتند که محمد علیه الصلوة والسلام را فرشتگان در عماری کرده [?]
و سایر انبیا و مومنان سوار باشند و با جمیع حشمت در آیند شداد بدبخت همچنان کرد و با جمیع
حشمت و لشکر بکنار آن بهشت رفت و در خود آمد گفت که الحال شب است فردا درون خواهم

قصه شداد

درآمد حضرت عزت را غیرت بکار شد که این چیز اگرچه فانی است اما تمثال بهشت کرده ام بهشت
نا دیده دخول این او را روزی نگردانم در شب تا نگاه فرشته بمقدار زخم بر ایشان با پیدان گرفت تا
همه او پیوند برساخت و هلاک کرد و آن بهشت در زمین دنیا بقدرت الهی غائب شده است عبد الله
گفت آن بهشت را کس خواهد دید یا نه گفت آری از امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم یک کس ببیند
گفت آن کس چگونه باشد گفت در بهای آورده است که شخصی باشد سرخ ریش و مرد میانه و چیپ
ولا در ... نام او عبد الله بود و در طلب شتر آید آن حصار را ببیند و در آید و در گرفت بیرون آید
عبد الله گفت او را خواهی شناخت یا نه گفت آری اما نام تو چیست گفت عبد الله گفت والله
بالله که بغیر از شما کسی دیگر نباشد عبد الله اقرار کرد و تمام ولایت یمان وادی رفتند طلب کردند
نیافتند بعد از آن چون حضرت عزرائیل علیه السلام در مدت سی سال هوا سخت شود زمین پخته پریزد
و هیچ نبود سبزی نباشد که بخورد بعد از آن در چهل روز متصل باران باریدن گیرد و آن آب
سفید بشکل آب منی بود و تمام دنیا را از قاف تا قاف یک دریا گرداند بعد از آن اول حضرت
جبرئیل را زنده کند و این آب را در یک پر خود نگاه کند و التماس کند که یا رب این آب را بحکم
حق تعالی آن کلیسے را که در زیر هفتم زمین است زنده کند جبرئیل را بفرماید که این آب را در حلق
او ریزد چون در حلقش ریزد تا دل او نرسد در میان دهن و حلق او خشک شود و فریاد
برآورد که یا رب تا در زمین بودم مرا رزق میرسانیدی الحال حکم بسوختن چرا رزق نمیرسانی
بعد از آن تمام ملکوت را زنده کند و هر یکی از ملکوتیان را بخدمت نگاه خود که اول از آن
متعین بود نفر شد پس حضرت اسرافیل را فرمان دهد تا صور بدمد قطرهای خاک آدمی که در هر جنگل
جایی پراگنده شده اند همه بطرفة العین جمع شوند و چون دوم کرت بدمد شخصی هر آدمی
بکمال صورت او پیر یا جوان یا کور یا لنگ یا مرده باشد راست شود و چون سوم کرت
بدمد جمله ارواح از سر زنده شوند اما هیچکس غائب در قبر خود باشند بعد از آن حکم باری تعالی شود
مر جبرئیل را که محمد آخر زمان را از قبر برانگیزان و طلب کن حضرت جبرئیل در یافتن قبر او متحیر
شود و مناجات بدرگاه ... کند که محمد علیه السلام کجاست تا گاه ستون نورانی بر ولایت
مدینه ایستاده ببیند که سر او با آسمان باشد چون بدانجا رود و بگوید الصلوة والسلام علیک

یا محمد گوید رسول الله حضرت رسالت پناه صلعم در حال حسرت زده برخیزد و هیبت زده
باشد و بگوید یا اخی جبرئیل است امر اچه کردی مبادا حساب کرده باشد اگوید یا رسول الله
هیچ احدی پیش از شما برخاسته است حضرت گوید الشکر و الحمد لله که امت گناهکار مرا پیش از
من به برزخ نبردند بعد ازان در پیش حضرت جبرئیل است که بال باشد رحمت او را بدان پاک کند از
گرد و غبار و بدست حضرت عزرائیل علیه السلام حله او باشد بپوشاند و بدست حضرت اسرافیل علیه السلام تاج باشد
بر سرش کنند و بدست حضرت میکائیل علیه السلام نعلین او باشد در پای کند بعد ازان حکم باری تعالی شود
که مردان را حکم برخاستن است حضرت جبرئیل علیه السلام گوید رجالا اول بی بی مریم و فرشتگان ازواجها
برخیزد زیرا که حور را در صف مردان باید است شمرده است بعد ازان جمله مخلوقات حشر شوند

کما قال تعالی وَنُفِخَ فِی الصُّوْرِ فَاِذَا هُمْ مِّنَ الْاَجْدَاثِ اِلٰی رَبِّهِمْ یَنْسِلُوْنَ ۝ قَالُوْا یٰوَیْلَنَا مَنْ
بَعَثَنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا هٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُوْنَ ۝ و منقول است که

چون تمام مخلوقات حشر شوند بی بی فاطمه زهرا رضی الله عنها برخیزد و حکم شود که ای زهرا چرا بر نمی خیزی
گوید یا ربنا اندام مرا بغیر ازان در پدر و حسن و حسین و مرتضی کسی دیگر ندیده است الحال در
حشر الخلائق شرم دارم حضرت جبرئیل علیه السلام عماری را بیاورد پیش آرد و دران بر داشته در زیر عرش برد

## فصل دوم - در بیان کیفیت استادن خلائق و دراز رسیدن انجمان

بدان ای فرزند در روایت مسطور است چون شخصی در دنیا بهر جانب که گام بر دارد قدم نهم
پادشاه رسد و بعضی گفته‌اند که هارون نام در جهان کم پیدا شده که قدم با هفتم هر شخصی بهر جا برسم
هارون نام چه رسد و این بنا بر هر دل بسیار خلائق است زیرا که مقدار ایشان نزده گز زمین هم
بگذشته و چون آدمی مخلوق است پس چون همگی حشر شوند در دنیا نگنجد کما قال الله تعالی

اَلْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ وَمَا اَدْرٰىكَ مَا الْقَارِعَةُ تا آخر و قارعه در لغت کاه کوفته را گویند
یعنی ایشان روز قیامت مردم همچنان کاه کوفته و عاجز شده باشند آنکه یعنی حشر جای استادن نیابند
پس همچنان همگان ملخ کبیره پیدا شده پریشان افتاده باشند و کوههای حق تعالی چنانکه
ریگ ریزه ریزه سازد و دنیا در افزایان دیگر تا بر خلائق پیدا شده تا گرد دنیا بلندی و پستی

نمایند همه هموار شود و قال الله تعالی فاذا انشقت السماء فکانت وردة کالدهان ۵
و آسمانها بفرمان باری تعالی بشگافد و چون گل سرخ بنمایند و چون روغن بگدازند و بر
خلائق ریزند و قال الله تعالی فکیف تتقون ان کفرتم یوما یجعل الولدان شیبا
السماء منفطر به کان وعده مفعولا و از هیبت آن روز پسران پیر شوند یعنی
موے سر ایشان سفید شود بعد ازان آن زمین که در تحت الثری ست کما مر کرت ق
باب الصلوة که بمقدار ده هزار برابر این دنیاست بیارند و چون فرش آنرا در زیر زمین هموار
کنند و هیچ از ایشان بکشند تا بران زمین یکجاے را جاے نیابند و این زمین و آسمانها
را تا سبع ارضین و بر روایتے این زمین جز بر روایتے شانزده روی زمین را یک فرشته
بردارد و در دست خود بگیرد و بالا کند و بگوید که لمن الملک الیوم اے آدمیان و اے پریان
و اے وحوش و اے طیور و اے ملائک و اے آفریده و پرنده که پادشاهی این زمین مکرر دیدار
جهت این دنیای فانی خون مردم میکرد بیکدیگر میریختند و اموال یکدیگر میخوردند پس بگوئید که
پادشاهی این زمین امروز کرا باشد هیچکس را زهره دم زدن نباشد و بر جمله خلائق
هیبت افتد باز آن فرشته خود بگوید لله الواحد القهار یعنی پادشاهی مر کسے راست که
گردن کشان را بشکست و من بعد جز او کس از پادشاهی دم نزند بعد ازان آفتاب بطریقیکه
در فصل ایمان مذکور ست بیارند و مدت پنجاه هزار سال بران زمین تا بیک پای بایستند
در خبر ست هر که لغو بگوید یعنی سخن بیهوده و زیادتی چون سخن هیزم میزم و دیگ میگ
چوب موب و غیر ذالک لغویات او را مدت پانصد سال بران زمین گرم استاده دارد
معلوم باد که اکثر وعده و وعید این عرصات در قبل کتاب بیان کرده شده ست ازان
نیاوردم پس بعد از پنجاه هزار سال جمله عوام الناس در پیش عالمان و صالحان شوند گویند
که در حق ما شفاعت کنید باز جمله بنی آدم در پیش بابا آدم شوند و نالند که یا ابو البشر حلیم
و طاقت نمی آریم در حق ما شفاعت بکن و بگو تا حساب کنند خواه به دوزخ برد خواه به بهشت
بابا آدم علیه الصلوة والسلام جواب دهد که اے فرزندان من بسبب خوردن دانهٔ گندم
شرمنده ام به پیش نوح علیه السلام روید نوح علیه الصلوة والسلام گوید که در پیش ابراهیم علیه

روید زیرا که من بسبب طلب کردن هلاکت قوم خود شرمنده ام وابراهیم علیه السلام گوید که بر
من آتش نمرود سرد کرده بود ودیگر گستاخی بدرگاه او نمی توانم کرد در پیش موسی علیه السلام روند
موسی علیه السلام گوید که چون من دیدار میخواستم در جواب من لن ترانی آمد من هنوز زان هیبت
ام وشرم میدارم از سوال دیگر در پیش عیسی روید عیسی گوید که من بدعا مرده را زنده می کردم
کافران مرا خدای دوم می گفتند بدان شرمنده ام نمی توانم بدرگاه او سوال کرد در پیش محمد
صلی الله علیه وسلم بروند حضرت را از احوال ایشان خبر باشد زیرا که بشفاعت بهشت امت
باشد چون تضرع ایشان بشنود در حال جست زده برخیزد ودر زمین گرم باشد وزبان
شفاعت بکشاید وبگوید یا رب الارباب هرچه از نیک وبد از دست بندگان تو در وجود آمده
است باری با ایشان حساب کن وهریک را با ولی خود بسپار بعد از ان بفرمان رب العزت
کتابهای خلائق روان گردد وبصاحب خود برسد مومنان را بدست راست وبدکاران
را پس پشت برسد در حال که دستهای چپ ایشان شکسته بجانب پشت وگردنهای ایشان را
پس پشت شکسته باشند وهمه خلائق بقدرت الهی بجماعت از خواندن خلاص شوند
کما قال الله تعالی سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ بعد از ان میزان را نصب کنند ودسته او بدست جبرئیل
میکائیل باشد وهر دو پله میزان پانصد ساله راه باشد واعمال هر یک از بندگان چون کوهها
شده در جای یک جای نیکی ودیگر جای بدی در حشر هست که شب وروز بیست وچهار ساعت
است ودر هر ساعت یک صندوق برای این بنده هست که پر شود واگر دران ساعت بعبادت الله و
ذکر وفکر وتلاوت قرآن وغیر ذلک من الخیرات مشغول باشد آن صندوق را پر از نور باشد
واگر دران ساعت بکذب وفحش وغیر ذلک من الشرورات مشغول باشد نعوذ بالله من ذلک
آن صندوق پر از آتش بود واگر دران ساعت غافل بود آن صندوق خالی بود پس در یک
طرف صندوقهای تاری اندازد وزن کنند ومعلوم باد که در سی روز هفتصد وبیست
صندوق مهیا شوند پس نظر کنند که چه مقدار باشد در سال دو سال منقول است
که حضرت ابوبکر الصدیق وامیر المومنین عمر رضی بر میزان استاده بباشند ودست اندازی کنند
یعنی اگر نیکی راجح آید بنده خلاص شود واگر نیکی وبدی هر دو برابر باشد نیز خلاص یابد واگر

اگر نعوذ باللہ منہ اندکی بدی راجح آید ہمچنین دست اندازند ہمین مقدار را پس تا بخشش
خواہد بخشید و در خبر ست کہ اگر بدی راجح آید باری تعالی بندہ را فرمان دہد برود پیش فرزند
و مادر و پدر و غیر ذلک از اقربا بمقدار این بدی نیکی التماس کن تا ترا نجات دہم اول در پیش
زن رود گوید ای زن در تمام عمر غمخوارگی کفاف تو میکردم الحال اندکی از نیکی خود بخشش تا
خلاص شوم او گوید ای شوہر من بجان خود درماندہ ام نمیدانم کہ حال من چہ خواہد شد ہمچنین در پیش
ہر یک از اقربا چون مادر و پدر و فرزند برود ہیچکس ہم دستگیری نکند شرمندہ در پیش باری تعالی
بایستد گوید و یا ربّا بغیر از تو پناہ ندارم و تو علام الغیوبی کہ ہیچکس دستگیری نکرد از حضرت عزّت
خطاب در رسد کہ ای بندہ اگر در دنیا این مقدار شرم از من میکردی ہمہ گناہان ترا بخشیدم
الحال ہم ترا بخشیدم و اگر نعوذ باللہ کہ بشفاعت ہمچنین نجات نیابد حضرت ربّ الارباب
بدوزخ نکند امیر المومنین عثمان ذی النورین در آن زمین گرم بیک تیر روی باشد و این خبر را
برسول اللہ و بی بی فاطمہ زہرا برسانند و ایشان ہر دو در زیر عرش باشند در سجدہ افتادہ
باشند و بگویند کہ فلان بن فلان بہمچنین خلاصی نمی یابد اگر مرد باشد شفاعت او رسول
اللہ بکنند و اگر زن باشد شفاعت او بی بی فاطمہ زہرا بکنند و اگر نعوذ باللہ منہ شخصی بغایت
گناہگار باشد کہ از نیکی ہیچ نداشتہ باشد و کافر باشد کہ بشفاعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم خلاص نیابد او را بدوزخ روان کنند حضرت مرتضی علی رضی اللہ عنہ در جانب یسار دوزخ
خیمہ زدہ استادہ باشند کہ من کافر و عاصی مسلمان را نخواہم بدوزخ ماند ہر کہ حق تعالی او را
نصیب کردہ باشد نجات مرتضی خلاص کند و اگر حق تعالی خلاص او نخواستہ باشد چون پیش
حضرت مرتضی ارشاد رسانند صورت او را دگرگون کنند چون خوک و خرس و بوزنہ و غیر ذلک و بدان
فریب از دوی بگذرانند یا بصورت آدم کنند مشغول ست کہ دران وقت کہ از دوزخ بیرون
آید کہ یک گام او در مشرق و دیگر در مغرب باز داشتہ باشد و بگوید کہ یا رب گرسنہ ام در اخذ اسبے باید
فرمان شود کہ از چہ میخواہی گوید دہ طائفہ آدمیان را میخواہم چون مشرکان و بت پرستان و ترسایان
و جہودان و مجوسیان و دہریان و رافضیان و خارجیان و مغان و جوگیان بفرمان باری تعالی
ہمہ را در کام خود فرو برد و چون مرغ دانہ چین ہمہ را بچیند باز گوید یا رب گرسنہ ام باز آفتاب

ماهتاب و ستارگان آید و هر چون این را بچینند در دوزخ رود و معلوم باد که طائفه مذکوره
را در شکم او موت نباشد بلکه شکم او همین دوزخ است همیشه و در آن مضیق احوال معاقب باشند
پس بدان ای عزیزمند که چون خلائق از میزان خلاص شوند صراط را نصب کنند از موی باریک تر
و از تیغ تیز تر و از شب تاریک تر و سی هزار ساله راه طول داشته باشد و هر او را هفت کوتل باشد
و همه کل خلائق از جن و انس بران باشند کما قال الله تعالی وَاِنْ مِّنْكُمْ اِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلٰى
رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا یعنی نیست هیچ احدی از پیغمبران و اولیا و کافران و مومنان مگر گذر
بران دوزخ داشته باشند و همه مردان در دوزخ در آیند بعد از آن هرچه با قتضاء الهی رفته
است خلاصی یابد و هر کرا باری تعالی هلاک کرده است در دوزخ ماند کقوله تعالی ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِيْنَ
اتَّقَوْا وَّنَذَرُ الظّٰلِمِيْنَ فِيْهَا جِثِيًّا یعنی بعد آوردن در دوزخ آنانکه مومنان باشند ایشان را
نجات دهیم و آنانکه کافرانند ایشان را در دوزخ بگذاریم و در خبر است که در کوتل اول خلائق
را از توحید باری تعالی پرسند که باری را چگونه می شناسید و در توحید او شرک آورده اید یا نه
بیگانگی او چگونه متیقن بوده اید و در کوتل دوم از ادا کردن نماز پرسند که چگونه با حکام و ارکان
ادا کرده اید و فرائض و سنن و واجبات او چگونه بجا آورده اید سوم جا از روزه پرسند و این سه
بالفعل است از هر احدی پرسند و در کوتل چهارم از کیفیت از حج پرسند کسی را که استطاعت
زاد و راحله و امن طریق باشد و در کوتل پنجم از ادای زکوة اموال پرسند و در کوتل ششم از
حقوق والدین پرسند و در کوتل هفتم از حق مظلومان پرسند پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود
را پرسیدم از درویشان هست خود گفتند یا رسول الله درویش فقیر را میگوئی که در دنیا چیزی ندارد
گفت لا بلکه ایشان هست باشند که نماز و روزه و حج و زکوة بجای آورده باشند اما فردای قیامت بعضی
درویشان هست زنند که خون ما را بنا حق ریخته و دیگری گوید که مال مرا بنا حق خورده هذا بر خلاف
ظلم کرده باشد مظلومان جمله اموال او را ببرند و او درویش ماند یعنی مفلس ماند از عمل خود پس بدان
سبب با آتش سوزد منقول است که اگر سوم حصه درم از کسی بظلم خورده باشد پانصد نماز که
مقبول درگاه خدا باشد از دست ببرند و در تفسیر مدارک آورده است که چون جمله
خلائق را در دوزخ سفت پس احوال مومنان چگونه باشد گفته اند ایشانرا آتش دوزخ مطیع

نه عاصی بفرمان باری تعالی بر کافران و فاجران حمله کند و ایشانرا بگیرد و بر متقیان چون آتش
ابراهیم علیه السلام سرد شود تا ایشان بگذرند و هر گروه فوج فوج شده بگذرند پس هفت کوتل
در هر جا که غلط شوند در دوزخ روند پس در دوزخ اول که جحیم نام اوست درو عاصیان امت
رسول الله باشند و کمترین عذابهای دوزخ آنست که نعلین آتشین در پای ایشان کنند
که مغز سر ایشان از شدت حرارت چون دیگ مسین بجوشد منقول است از حضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم که دیدم بیابانی را در دوزخ که طول و عرض و ندانند هیچ احدی جز
خدای علیم و دران بیابان صندوق آتشین دیدم بغایت کلان و دران صندوق مارے دیدم
مر او را یک لک سر بود و در هر سر او یک لک روی بود و در هر روی او یک لک دهن بود و در
هر دهان او یک لک دندان بود گفتند یا رسول الله این عذاب از که باشد گفت از کسی که
دو سوره قرآن بخواند و خمر خورد و یا قمار بازی کند چون شیر بزد و قطار وایضا در دوزخ
صندوقها اند پر از مار و کژدم هر کژدم مقدار چهل ساله راه طول دارد و در دهن هر یکی از آن
ماران آسیای آتشین می گردد که اگر یک مار از آن نیش بر کوههای دنیا زند کوهها چون موم
بگدازند و در دوزخ دوم که جهنم است دران کسانی باشند که از فرائض بایستی گردن کشی
کرده باشند و از جهت سستی و کاهلی نفس نماز را بجای نیاورده باشند و در پایه جحیم دران هست
دران دوزخ هر آنکسان را حقبه باشند و هر حقبه هشتاد سال و هر سال هشتاد ماه و هر ماه هشتاد
روز و هر روز هشتاد ساعت و هر ساعت او چون هزار سال این دنیا باشد و از جحیم آتش
او سخت تر گرمی دارد کما قال الله تعالی قل نار جهنم اشد حرا یاران گفتند یا رسول
الله برای عذاب این آتش نیز کافیست حق تعالی سخت گرمی برای چه یاد کرد گفت ای یاران
من اگر این آتش را دران دوزخ بیابد در و خواب کند و در دوزخ سوم که نام او لظی است جمله
انواع مشرکان و کافران و بدبختان باشند و منکران باشند کما قال الله تعالی فانذرتکم
نارا تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولی و لظی زبانه زننده را گویند که پانصد
ساله راه دور هر زبانه گیرد و در دوزخ چهارم که نام او سقر است جهودان ترسایان و دشمنان
خلفای راشدین چون روافض و خوارج و غیر ذلک باشند و در دوزخ پنجم که نام او سعیر است جمله

انواع شیاطین و الف میچه و اہل ذمه باشند زیرا که ایشان جمله احکام شرع شریف را می شنوند
و کفر را مے ورزند و ایشان را عذاب سخت تر باشد از عذاب کافران کما قال الله تعالی و
جَعَلْنَاهَا رُجُوْمًا لِّلشَّيَاطِيْنِ وَاَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيْرِ وَلِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ
جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ اِذَا اُلْقُوْا فِيْهَا الخ و در حجیت که آواز او چون آواز خر ست
اما آوازے که خر در حالت استادن آواز کند و آن بغایت زشت تمامی باشد مر سامع را
کما قال الله تعالی اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيْرِ ه و از غضب الٰهی چون دیگ مسین
میجوشد و زبانهای او یکدیگرے میزنند و از وی میگذرند و شرارہاے او چون شتران کلان
باشد و پانصد ساله راه مردمانرا بگیرد و چون اهل کفار را دران اندازند خازنان دوزخ
نوزده فرشته کانند که گره پیشانی ایشان باز نشده است یعنی همیشه ترش روی باشند و هرگز سخن
خوب نگفته اند این کافران را پرسند که اے بدبختان هیچکس از پیغمبران و عالمان شما را این
احوال معلوم نگردانیده اند ایشان گویند که بتحقیق ما را پیغمبران بیامدند ولیکن ما ایشان قبول نکردیم
واگر ما یان      را عقل می بودیم نمی بودیم اندر دوزخیان و دران زمان اقرار و اعتراف بکنند اما ازان
را سود نکند و در دوزخ ششم که نام او زمهریر است و آن از برف و ژاله است و سردی دارد بغایت
سرد چنانکه گرمی دیگران بغایت گرم ست پس جمله انواع یاجوج و ماجوج و آن آدمیان مختلف
الالوان که پیش ازین بیان کرده شده درو باشند و در دوزخ هفتم که نام او هاویه است جمله
مضل مردمان چون پیران ناقص که مریدان بفسق و فجور و به برگشتن از طریق شریعت خوانند
و جوگیان و برهمنان و غیب گویان و منجمان باشند و معلوم باد که هر دوزخی که مراتب
او از دیگری فرود تر ست آن از ان اعلی گرم تر ست چنانکه بترتیب مذکور شدند و در حجیت
که این دوزخیان هفتاد هزار سال گویند رَبَّنَا رَبَّنَا هیچ رحم بر ایشان نشود و بعد ازان اتفاق
کنند که در دنیا ما المان صبر مے نمودند تا آن کار بخیرے انجامید ما یان نیز صبر کنیم هفتاد هزار
سال صبر کنند از حق تعالی خطاب بر ایشان آید که اگر صبر کنید یا نکنید من بر شما رحم نکنم باز چهار
هزار سال رَبَّنَا رَبَّنَا گویند بعد ازان یک کرت از زبان ایشان این بر آید رَبَّنَا غَلَبَتْ
عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّيْنَ ه رَبَّنَا اَخْرِجْنَا مِنْهَا فَاِنْ عُدْنَا فَاِنَّا ظٰلِمُوْنَ از حضرت

عزت عتاب برایشان نازل شود و بگوید قال اخسئوا فیہا ولا تکلمون انہ کان فریق من عبادی یقولون ربنا آمنا فاغفر لنا وارحمنا وانت خیر الراحمین فاتخذتموہم سخریا حتی انسوکم ذکری وکنتم منہم تضحکون ۔ در خبر است کہ کافران در دوزخ بگویند اے پروردگار بدبختی نفس ما غالب شدہ بودند اگر ما را بیرون کشی و باز بگردیم بمعاصی و کفر پس آن ہنگام از ظالمان باشیم از حضرت عزت خطاب شود کہ اے بدبختان خاموش باشید زیرا کہ چون در دنیا بندگان استغفار و آمرزش میخواستند و عبادت من میکردند و ریش و فش می ماندند شما ایشانرا مسخرہ و استہزاء میگرفتید و خندہ مے کردید پس الحال از رحمت من ناامید باشید بعد ازان دوزخیان چون سگ بانگ کنند نے بلفظ خود بفہمند و نہ دیگران بلفظ ایشان بفہمند و گاہے آرزو برند کہ یارب اگر باران مے بود ما بان مے یافتیم بفرمان باریتعالی باران و کژدمان برایشان بارد منقولست کہ حق تعالی مرگ را بمانند گوسفند سیاہ کند و بکشد نصف او را در بہشت اندازد و نصف در دوزخ و ہمہ اہل بہشت و دوزخ ازان بچشند و ندا شنوند کہ این مرگ است کہ من بعد از و مرگ نباشد دوم اینکہ کیفیت باز نمودن احوال یک بدیگری نباشد کہ من چہ عذاب دارم و تو چہ گناہ عذاب داری زیرا کہ چون در دنیا بکسی محنت رسد باز نمودن احوال بدیگرے بار از دلش بر داشتہ میشود سوم اینکہ ماران و کژدمان دوزخ از دوزخ بدتر اند از روی سختی زہر دندان ایشان چہارم اینکہ دریا ست در دوزخ حمیم نام کہ سخت جوشیدہ است چون بخوردن بالا گیرند گوشت و پوست روئے ایشان بریزند و چون فرو برند تمامی گوشت ایشان بریزند بار دیگر لے عذاب در حال بروید کما قال اللہ تعالی یطوفون بینہا وبین حمیم آن ۔ در خبر ست کہ امت حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہر چند گنہگار باشند روہای ایشان سیاہ نگردند و چشمان ایشان زرد نگردند روزی جہودان از خازنان دوزخ پرسند کہ اے خازنان ایشان کیانند کہ روئے ایشان سیاہ نگشتہ است گویند ایشان گنہگاران امت محمد رسول اللہ ہستند پس جہودان گویند کہ ای امت محمد شما بر ما فخر مے کردید و محمد بشما نفع نکرد ایشان تضرع بدرگاہ لم یزل برآرند کہ چرا ما را در میان کافران شرمندہ کردی از حضرت عزت خطاب شود مر جبرئیل را کہ برو حال

امت محمد به بین جبرئیل بیاید و خازن را گوید تا در دوزخ باز کند گوید ای خازنان حال
امت محمد چیست عاصیان در حال فریاد برآرند که ای خازنان وی کیست که از حال
مایان می پرسد گوید دوست جبرئیل که پیغامبران فرود می آید ایشان فریاد برآرند ای
جبرئیل سلام ما بر محمد برسان که ما را چرا بجهودان ماندی چون این خبر جبرئیل بحکم رب
الجلیل بمحمد علیه السلام برساند در حال برخیزد و بر زمین گرم ایستد که امت مرا که کافران همراه ماند
با ایشان بخش و یا من به بهشت نروم و بی بی فاطمه زهرا نیز ایستاده شود بیک دست امیر
المومنین حسین را گرفته باشد و بگوید که یا رب جزاء طفلان بی گناه من بده و خون بهاء این ده تا
عذاب کنم از حضرت باریتعالی خطاب برسول الله صلی الله علیه وسلم آید که شمر و یزید را هفتاد بار
بر پل صراط بکاردهای آتشین پاره پاره کردم و بگداختم باز برای عذاب زنده کردم و من قسم بعزت
و جلال خود یاد کرده ام تا بی بی فاطمه رض و جمله مقتولان خونیان را نه بخشند همیشه بدین نوع
معذب دارم بلکه عاصیان دیگر را نیز بشومیت ایشان نجات ندهم تا آنکه بی بی فاطمه رضی اگر
ایشان را نه بخشد رسول الله هر چند به بی بی الحاح کند قبول نکند بعد از آن بیک ناگاه
در بهشت تختها را پران بینند که بتابیتے لطیف و لطیف و بلند و خرسند و دران مجلسهای رفیع
باشند و دران نغمها سرود و آواز گوناگون باشند که اگر آواز یک نغمه از آن در دنیا شنوده
شود مرغان از هوا در افتند و آن از رفتن باز ایستند و زهرهای عاشقان بترقند
نظر بی بی فاطمه و حسن رض حسین رض و جمله مقتولان و مظلومان بر آن برسد گویند یا رب این انوا
و کوشکها و تختها کیان را باشد هاتفی بر ایشان آواز کند که این از کسی باشد که قاتل خود
بخشد تمامی مقتولان بیکبار فریاد بخشیدن برآرند پس از انجا معلوم میشود که یزید و
در بهشت برسد و چون بی بی فاطمه رضی شود هر یک از شفیعان دست بشفاعت
زنند پس طفلان در پیرهنش بایستند و فریاد و گریه برآرند از حضرت پروردگار خطاب
شود که ای طفلان بی گناه چرا گریه میکنید گویند یا رب تا در دنیا پدید آمدیم مادر و پدر جدا
نشده ایم الحال طاقت جدائی نداریم گوید ایشان گنهگار اند بمقدار گناه عقوبت
شما به بهشت بروید طفلان گویند هرگز نرویم تا مادر و پدر ما را نه بخشی حق ملائکه را فرما

کہ ایشان را بزور گرفته در بهشت برید چنان بگریزند که ملائکه ایشان را گرفتن نتوانند باز
حکم باری تعالی شود از روی عتاب که ای طفلان چون حکم من قبول نمی کنید پس شما نیز
به دوزخ روید همگی یکبار روان شوند چون بر کنار دوزخ رسند بفرمان حق تعالی نوری در
دوزخ بتابد چنانکه هر طفل والدین خود را ببیند مجرد دیدن چون مرغان سفید خود را در دوزخ
پران اندازند از کثرت شفقت ایشان در تمامی عرصات محو بود گریه نخیزد و آتش دوزخ
بگریزد از ایشان و ایشان والدین را خلاص کرده بیارند و منقول است که پسر پیش
رود و والدین در عقب او روند و اگر دختر باشد والدین را پیش اندازد و او در پس رود و سقط
نیز برای شفاعت زنده شود اگر خلقت او ظاهر باشد و بر پلصراط مردمان فوج فوج روند اول
فوج عاشقان در رسد گویند کیانند گویند عاشقانیم گویند عاشقان را هیچ نسبت بگذرید بعده
فوج محبان در رسد ایشان را نیز همچنان گویند بعده فوج مومنان مطیع و متقی در رسد ایشان
را نیز همچنان گویند بعده فوج عالمان در رسد گویند عالمان را هیچ نسبت بگذرید گویند یا رب
بگذریم زیرا که در فرقان مجید خود فرموده بودی اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ یعنی مسلمانان چون
برادرانند و باز در جای دیگر فرموده بودی که هر که از اقربای خود و برادران خود قطع کند
شفقت و مودت را پس چنانست که از من قطع کرده باشد پس الحال نیز بران عمل کنیم و
از برادران عاصیان خود قطع نکنیم تا به بلا گرفتار نشویم فرمان شود که ایشان را هنوز بقدر
گناه عذاب بایست شما بگذرید ایشان قبول نکنند فرمان شود ملائکه را که سلاسل در گردن هر
ایشان اندازند و بسوی بهشت بکشند همچنان کنند اما ایشان را خدا چندان قوت بخشد
که اگر تمام ملکوت در یک کس بچسپند جنبانیدن نتوانند بعده فرمان رب العزت بدان شود
که اگر بجانب بهشت نمیروید پس شما نیز با ایشان در دوزخ باشید در حال بسم الله الرحمن الرحیم
گویند و بجانب دوزخ روان شوند چون نزدیک رسند آتش دوزخ از ایشان بگریزد و بگوید
یارب تو عهده سیاه رویان کرده من طاقت تاب این سفید رویان نمیدارم پس ایشان
بر جابجای دوزخ برسند و دستها را فرو دلقان کنند هفتاد و هفتاد بیک تار ریسمان بیرون
آیند همانقدر که اراده خدای تعالی باشد خلاص کنند و از طرف عاصیان فریاد کنند یا عالمان

بعضے گویند که ما کفش شما راست کرده بودیم وبعضے گویند که ما خدمت در متاع دنیا وبهرِ تنگیری
کرده بودیم وبعضے گویند که ما خدمت شما را بجان کرده بودیم و همه را نجات دهند و چون
عاصیان را روان کنند شیطان لعین فریاد برآرد که یا اله العالمین مطیعان مرا چرا بخشیدی
که ایشان در تمام عمر بگفته ما خون ناحق وزنا و خمر خورده و مال دیگر بناحق غارت کرده می بردند
خطاب آید که ای لعین از ایشان دست انداز گوید یا رب بهتر سهم خطاب آید که اگر تو مے زنی
من از کرم خود شرم دارم که چون یکبار بخشیدم باز پشیمان نشوم آن لعین نابکار و آن ملعون
شرمسار بحضرت رب العزت دعوی وخصومت پیدا کند که فرزندان مرا چرا یاری کردی ایشان
در قبول کردن امر من بودند حضرت عزت گوید ای ملعون من با تو دعوی در پیش قاضی تمام
کنم منقول ست که دران زمان منبرے راست کرده شود و امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله را بران
استاده کنند و از حضرت عزت خطاب آید که ای امام این مسئله را بمثال دنیاوی قیاس کن و
این مثال آن ست که شخصے در دنیا زمین دیگرے بکاشت شما او را چه حکم مے کردید امام
گوید یا اله العالمین ما اندر وی کتاب چنان حکم مے کردیم که بقدر رسیدن فصل غله صاحب
تخم میدادیم و زمین را بصاحب زمین میماندیم پس باز خطاب آید که اے ملعون بندگان
من چون زمین بودند وتخم تو گناه و بدی بود در ایشان کاشته بودی الحال لائق تو نیست
که بدی را در گردن تو اندازم و به دوزخ فرستم و ایشان را به بهشت برم ملعون در انجا بایستد
بدوزخ برود و تمام ملکوت او را جنبیدن نتوانند زیرا که بسبب این طوق لعنت که در
گردن او باشد ثقیل باشد کما قال الله تعالیٰ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ پس فرمان
حضرت رب العزت شود که اول طوق را بریده در دوزخ اندازند بعده سگ سیاه از دوزخ
برآید چون گربه موش را گرفته در دوزخ در آرد در خبر ست که چون شفاعت کنند
مومنان را کافران نیز امیدوار شوند زیرا که ایشان نیز بعضے آفتاب بعضے ماهتاب و
بعضے کوه ودرخت و سنگ و گنبد و بعضے بت وغیر ذلک من معبودات الکفار را پرستیدیم
ایشان نیز ما را شفاعت کنند حق تعالیٰ آفتاب و ماهتاب و ستارگان و غیر ذلک
معبودان ایشان را چون دیگ سیاه کرده بدوزخ اندازد و در حق ایشان بد دعا کنند که

مسئله در بیان قضاء امام اعظم

بغضب الهی گرفتار شوید یا که لایق عبادت نبودیم چرا عبادت ما میکردید تا بشومیت شما
ما نیز گرفتار شدیم بعد ازان امید کافران منقطع شود و معلوم باد که این عذابها و هولها
بر کور در حالت کوریست و بر لنگ بر حالت لنگی و غیر ذلک از عیوبان بهمان حال بگذرد
اما چون از دوزخ بگذرند اهل بهشت را بدریا بحر الحیوان بشویانند اما در تفسیر منیر
می آرد در بیان این آیت که وَيُسْقَوْنَ مِنْ رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ یعنی رحیق
نام چشمه ایست بیرون از بهشت که بوی او از مشک زیباترست و همه مومنان از مردان و
زنان آنرا دران چشمه بشویانند چون ازان آب بیرون آیند همگی جوانان تازه روی گردند
که بر بدن ایشان موی نباشد جز موی سر مگر بابا آدم و محمد رسول الله صلعم را ریش باشد تعظیما
و زیباتر که هیچ کالای بهشت برابر ایشان نباشد زیرا که او ابو البشر و او خیر البشر و مردان
چون جوانان سی ساله باشند و زنان چون دختران سیزده ساله اما قد مردان شصت گز
باشد و هفت گز عرض سینه داشته باشند و قد زنان شانزده گز باشد بعد ازان حلهای بهشت
بپوشانند و بر براقهای بهشت سوار کنند بعد ازان صفوف راست کنند صد و بیست صف
مهیا شوند چهل صف همه پیغمبران با امت خود باشد و هشتاد صف امت رسول الله صلعم
باشد و طول هر صف پانصد ساله راه باشد و حضرت محمد رسول الله صلعم را در عماری
فرشتگان بردارند و چهار پسران رسول الله صلعم در پیش همه صفوف روند و اسپ بازی
میکنند و سائر مردان چون گوهر شب چراغ دران صفوف نمایند و زنان را نیز در عماری
بردارند و بدین شادی و طرب بدروازهٔ بهشت در آیند بعد ازان فرشتگان در پیش آیند
و بگویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ پس هر یک را طرف سرایهای
خود روان کنند در خبر است که یکی از مومن را هفت سرائے باشد و عرض دیوار هر سرا
پانصد ساله راه باشد اما لطیف تر که هر چه از اندرون است مر صاحب را و از بیرون بنماید
مر غیر را و در هر سرائے هفتاد هزار میدان شکار باشد و عرض و طول هر میدان چون
هفتاد هزار برابر این دنیا باشد پس سرائے اول از نقره باشد و سرائے دوم از طلا باشد
و سرائے سوم از زبرجد و سرائے چهارم از یاقوت سرخ باشد و سرائے پنجم از مروارید باشد و

سراے ششم از نور باشد و سراے هفتم از نور باشد لطیف تر از همه چون صاحب از سراے اول
درآید حوران که دران سرا الحال در خواب اند دران زمان بفرمان حق تعالی بیدار شوند و
ندا شنوند که برخیزید و به قدوم شوهران خود جامها بردارید پر از شراب و در شان حوران
گفته اند و کواعب اترابا و کاسا دهاقا یعنی دختران سیزده ساله باشند و همه نار پستان
و پیالهای پر کرده بدست گرفته در پیش شوهران خود آیند بنده مومن از دست ایشان پیاله
بردارد و بنوشد و بر بوسهاے ایشان را بوسه دهند اما از دست آن حوران چنان نور خورشید
که فرشتگان سر بسجده نهند و گویند مگر دیدار باری تعالی را دیدیم هاتفے برایشان آواز دهد
سر بردارید این دیدار نیست بلکه تجلی از دست حوران که شوهران خود پیاله ها بالا کرده اند همه
از پیش سرای سواری حوران را بوسه کند و بگذرد و چون در سراے هفتم در آید تختے را بیند
که پانصد ساله راه طول و عرض داشته باشد و بران تخت بسترها باشد که عدد او واجب تعالی
داند لقوله تعالی مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ یعنی تکیه زده باشند حوران
بر فرشها که استرهاے آن فرش از استبرق باشد و در روایتے دیگر چنان وارد شده
است که بطائن نام جامهاے ابریشم است اما منقول است که اصحاب از رسول الله
پرسیدند که صفت ابره چرا نکرده که استبرق یاد کرد حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود مثال ابره
در دنیا موجود است پس بران فرشها یک حور العین خفته بیند که اگر او را هزار دل بود
باشد همه از دست رود و بے طاقت شده خود را از اسپ بر تابد اما بسیاری لطافت
فرشها چنان پندارد که هیچگاه آرام نخواهد گرفت بلکه همه در جنبش باشد چون نزدیکش
آید آن حور از خواب بیدار شود و برویش بخندد و از دندان او چندان برق بجهد که فرشتگان
سر بسجده نهند و پندارند که مگر دیدار الله تعالی است که می بینیم هاتفے برایشان آواز کند که دیدار
نیست بلکه استبرق دندان حوران است مسئله در دخول جن در بهشت امام را
توقف است اما اصحاب او حکم جواز دخول کرده اند اما در تفسیر خوانده اند که در بهشت مایان
جن و ملک را بینیم اما ایشان ما را نخواهند دید که آواز شنوند و بران عمل کنند بعضے بر
کنگرهاے بهشت نشسته باشند اما جن را ذوق و شوق باشد و ملک از دیدار محروم اند پس

هرگاه که تجلی بر ایشان پدید شد سر بسجده نهند که مگر دیدار دیدیم اما هاتفے بر ایشان آواز کند
سر بردارید که این دیدار نیست بلکه تجلی فلان چیز ست الغرض چون حوران بخندند
شوهر ان از غیرت و کینه در کار شود که مایان از او دیده و نا آشنا چگونه در روی ما خندیدند دو حوران
زبان معذرت بکشایند و گویند که باری تعالی با وعده کرده بود که بر فرش شما بغیر از شوهران
شما کسے دیگر بر نیاید پس دانستیم که بغیر از شوهر کسے نباشد بعد ازان میان ایشان مجامعت
حاصل آید اما تا نیم روز یا پانصد سال باشد و بر ایشان چون یک نفس بگذرد و از غایت خوشی
و آب منی چون باد از ذکر بیرون جهد و در فرج او گم شود اما چون آب سیر باز نا و دوان زیری
و بسیاری باشد بعد از فراغ چون بنشینند و ملاعبت کنند این زن دنیاوی از جانب دیگر
پیدا شود بغایتے ظریف و زیبا و ملون آورده اند که این زن در بهشت از حوران زیباتر
باشد زیرا که این را دو درجه حاصل ست یکی درجه ایمان و عذاب دنیا و خدمت شوهر و عبادت
الله و دیگر درجه آن جهان از نیک آن جهان زیبا شود اما حوران را یک درجه آنجهان
است کر آن زیبا ست بدان سبب ایشان را زیبائیست الغرض چون شوهر این
زن به بیند دنگیر شود و اند که این همان زن ست که در دنیا بزن دیگر نے مانند الحال باز نخواهد
ماند و این زن شوهر را زیر کرده بنشیند و با آن حور دعوی کند که من در دنیا محنتهای شوهر را
میکشیدم الحال تو چرا به پهلوی او نشسته حور گوید که نوبت خود را گذار نده الحال نوبت منست
دران زمان به فرمان خدا کسے یا دیوے از زیر عرش فرید کن گیر ذالکید ایشان گم شود و هر یکی شوهر
را بدیگر بسپارد بعد ازین بدان ای فرزند که خانه هر شخصے همچنین زن باشد
اما حوران چون کنیزکان باشند زیبائی مردان را نشان نیست بلکه روز بروز قوت و حسن
بیشتر شود چنانکه در دنیا روز بروز ضعف و قباحت اما این زنان دنیا از حور زیباتر باشند
و زیبائی حوران گفته اند که اگر یک ناخن ایشان در دنیا تابد روشنی آفتاب را ناچیز کند
اگر آب دهن در دریاها اندازد چنان شیرین شوند که اگر همه دریاها را یک شخص فرو برد
بسیر نشود و در شان ایشان حق تعالی مے فرماید فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ
إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ۝ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۝ كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ ۝

یعنی دران باغهای بهشت حوران کوتاه چشمان اند که لمس نکرده اند ایشان را آدمی و
پری و در زیبائی سرخ و سفید آمیخته اند زیرا که سرخ محض و سفید محض از تحسین بعید است
وایضاً قوله تعالی هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ یعنی جزای احسان نیست بجز
احسان یعنی خلود آید در بهشت و حوران به منت و احسان جزو لیست قول لا اله الا الله
است و بروایتے احسان بعد از ایمان عمل صالح است و معلوم باد که درین سورۃ هر یکی را باغها
کما قال الله تعالی وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ یعنی کسے که در دنیا از ترس باری تعالی [illegible]
باز ماند مر او را حق تعالی باغ بہ بخشد که درختان آن باغها بسے کلان و بزرگ بود کقوله تعالی ذَوَاتَا
مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ یعنی دران باغها از هر جنس میوه در یک جا دو باشد و در روایتے
تَجْرِيَانِ را مسخر گفته اند یعنی اگر ایشان بر بالوانها باشند در انجا نیز بالا روند و اگر شخصے بزیارت
الوین و یا بسیر کردن در بهشت روند در کشتی بنشینند و بهر جانب که خواست او باشد آب
بران جانب روان شود و باز بوقت برگشته بخانه بیارندش و ماهی دران کشتی بیفتد نیم
پخته و نیم بریان و گوشت ایشان را بخورند و استخوان را در آب اندازند باز ماهی پیدا شود
وایضاً قال الله تعالی وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ یعنی میوهای این باغ نزدیک است یعنی
مسخر است اگر خواهد که در دهن من افتد و یا شاخ فرود آید تا من بگیرم در حال همچنان شود
وایضاً قال الله تعالی وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ۚ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۚ مُدْهَامَّتَانِ
یعنی غیر ازین دو باغ مذکور در بهشت باغها اند که درختان او از کثرت بسیاری و کبودی چون
سیاه محض نماید وایضاً قال الله تعالی فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ یعنی دران باغهای
چشمه ها اند که میجهد آب ایشان بالا حتی که از سر درختان بگذرد وایضاً قال الله تعالی
فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ منقول است که دانه انار چون هفت بار دنیا باشد
و بهر دانه چند سواران و غلامان استاده باشند وایضاً قال الله تعالی فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ
یعنی دران باغها حوران اند نهایت لطیف و لطیف و نیک خوے وایضاً قوله تعالی
حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ یعنی مستورات فی الخیام یعنی در بهشت خیمها اند که بانصد ساله راه
بلندی دارند و دران خیمها حوران اند که آدمی و پری کسی روی ایشان را ندیده اند و

ایضاً قال الله تعالیٰ مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ یعنی آن حوران دران خیمها تکیه زده اند بر بالینهاے که رنگ آمیز اند بخطهای سبز وسفید دراز کشیده ورنگ خضر هم جایست وایضاً قال الله تعالیٰ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا در خبرست که چون بندهٔ مومن بدان نعیم جنت مفرح شود پس ورا خطرهٔ لشکر پیدا شود که اگر مارا لشکرے بود در حال از میوه سواران بیرون آیند که اندام ایشان چون دُرِ ناسفته نماید پس هر مومن را شصت هزار اسپ سوار باشند ودر هر اسپ را هشتاد هزار چوبداران باشند همگی با چوبهاے مروارید بدست وگاهے بدان مقدار لشکر وحشم وحجم بخیال شکار دران بیدها که مملو شجر اند چون ایشان برسند همگی درختان همچنان روند تا صفوف لشکر انقطاع نه پذیرد وهر یک ازان لشکریان صد وصد آهوان را بکشد که نیمه پخته ونیمه بریان باشند بعضی ازان بخورند وبعضی را بخانها بیارند وچون استخوانها اندازند باز آهو روان شود زیراکه دران سراے فنا را دستر س نیست بلکه ابد الآباد دران بقاست وایضاً باین مقدار لشکر وحشم بزیارت رسول الله وسائر پیغمبران وگاهے بزیارت مادر وپدر وگاه بزیارت برادر مومن بروند وآن صاحب خانه اورا وتمام لشکر اورا مهمانی بدهد وگاه میان خود دعوت مهمانی کنند طعام وشراب رنگ برنگ وپیش آرند واسپان در بهشت بر چند نوع اند بعضی را دو پاے ودو بال ست چون مرغ وبعضے را گفته اند که هفت برابر این دنیا در زیر سم ایشان آید نوع اول هر گام هفتاد هزار سال راه را قطع میکنند ونوع دوم را حساب نیست در خبرست که در بهشت روز وشب نباشد بلکه بجهتے هزار سال مشک سیاه بارد وآن علامت شب ست وبجهت هزار سال مشک سفید بارد وآن علامت روز ست ودر بهشت خواب نباشد زیراکه از کلفت ومحنت می خیزد واین ایام هفته در بهشت بحساب ست چنانکه در روز یکشنبه مومنان مهمانی بکنند ویاران ومحبان را دعوت نمایند ودر روز دوشنبه مادر وپدر مهمانی بکنند وفرزندان را دعوت نمایند ودر روز سه شنبه فرزندان مهمانی بکنند مادران وپدران را دعوت کنند ودر روز چهارشنبه عالمان ومشائخان دعوت ومهمانی بکنند متعلمان ومریدان را دعوت نمایند ودر روز پنجشنبه متعلمان ومریدان مهمانی بکنند عالمان ومشائخان را دعوت نمایند ودر روز جمعه حضرت

ذو الجلال وباری ذو الکمال جمالی بکند وجمیع مومنان را دعوت کند ومعلوم باد جهانی
کردن ایشان چون در دنیا پختن وکشتن نباشد بلکه از هر چه بخواهند در حال همان
نوع پیدا شود مسطور است که بعضے در دل آرند که اگر ما زراعت می بود بهتر می بود در حال
غله بروید ودر حال خوشه کند وپخته شود ودرو گردد وجمع کرده شود وپاک شود وتوده
شود وایضا اگر کسے در دل آرد که ما را فرزند بودی بهتر بودے در حال بزاید اگر خواهد که [illegible]
کلان شود تا بدو ملاعبت کنیم همچنان شود واگر خواهد که در حال کلان شود همچنان گردد کما
قال الله تعالی وفیها ما تشتهی الانفس پس هر چه در خطره آید در حال موجود شود و نیز
اندر ختن در بهشت نیز باشد قال الله تعالی فیها سرر مرفوعة واکواب موضوعة
ونمارق مصفوفة وزرابی مبثوثة یعنی در بهشت تختها باشند بلند که پانصد سال
راه بلندی داشته باشند وبران صراحی بے شمار نهاده باشند وبالین هاے بے عدد وفرشتگان
بچه که بطائن ایشان از برف باشد ومنقول است که کافران طعنه وانکار مے کردند که
مومنان صد سال برآیند وصد سال فرود آیند تمام عمر ایشان در هبوط وصعود گذرد باری تعالی
از براے سرزنش ایشان این آیت فرستاد افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت یعنی
آیا نمی بینند این کافران اشتر را که چگونه آفریده ام او را که اگر کودک نابالغ او را بخواباند خواب
کند واو سوار شود همچنان آن تختها در حال فرود آیند ومومنان سوار شده بالا روند
چون بالا روند هر یک بر تخت خود نشسته باشد وبا دیگرے حکایت کنند اما این جهان
که چنان وچنین بر ما گذشته است وهر یک هفتاد من طعام بخورد وشراب بخورد وچون
عرق خوشبوی از بدن ایشان برآید وسیر شوند در دنیا چون خوردنی کسے بسیار خورد
رنجور گردد وزوال عقل باشد اما در بهشت تندرستی وکمال عقل حاصل شود مسئله چون یک
زن را دو شوهر باشد ویا بیشتر باشد یکے بعد دیگرے در بهشت از کدام شوهر باشد جواب
در بستان ابو اللیث سمرقندی آورده است که هر که او راضی باشد از و شود اما بدان چون
او باری تعالی در حال زنان را پیدا کند وبدان شوهران ودیگر بدهد تا بالله [illegible] خاطر زنان شد
بدان اے فرزند که نعمتهاے بهشت بلا حد وعد اند چون مسلمانان بدان [illegible]

ومفرح ومعمور شوند ومشغول گردند باری تعالی فرشتگان را فرمان دهد که بندگان مرا
بمهمانی من دعوت کنید چون فرشتگان بروند چه بداران نمانند برگردند بگذا چندکرت
برگردند بعد ازان بدرگاه علم یزل بنالند که چه بداران ما پایان را نمی مانند وامان شود که شما چرا بے
ادبے امیر و پید باید که شکستگی گرفته بیدوید در تحت عرش خوانها اند پوشیده برابری هر یکے
مسلمانان یکے را بردارند بمجرد برداشتن چندان بدرخشند که فرشتگان بامید وپدار سرزمین
نهند چون بچه بداران برسانند ایشان بخلاف قریب برسانند بگذا تا دست بریده مومن
برسانند چون دستار خوان باز کنند سیبے دران باشد چون سیب را بشکنند ازان میان
حوے برآید که حوران دیگر پیدا بری او چون انگشت در پیش آفتاب نمایند اما چشمان برهم
نهاده تا سقف برکوری چشم او خورد ها تفے آواز کند که بوسه بر چشمانش بده چون بوسه دهد چشمان
باز کند وبجنبد وچنان برق بجهد که فرشتگان با امید دیدار سر زمین نهند شوهر گوید که من چون
آشنا نبودم چرا بر وی تو خندیدی گوید باری تعالی ما را فرموده بود که تا شوهران خود را ندیده اید
چشمان باز نکنید چون تو بوسه دادی دانستم که شوهر من تو باشی بعد ازان چون مومن شوق
کنارگیری پیدا کند هر یکے از جیب خود خطے را بکشد و بدست ایشان بدهد در هر خط چهار سطر
نوشته باشد یکے آنکه باری تعالی می فرماید اے بندگان چنانکه من زنده ام که زندگانی مرا
زوال نیست شما را نیز همچنان گردم دوم آنکه عطا کردم شما را پادشاهی همیشه که حد وعد زوال
ونقصان ندارد سوم آنکه تندرست گردانیدم شما را بخلاف دنیا که هرگز رنجور وبیمار نخواهید
شد چهارم آنکه گردانیدم شما را جوانان که هرگز پیر نشوید اما یک عنایت دیگر دارم که آنرا نیز به
شما خواهم کرد مومنان بیکبارگی گویند یارب از عذاب دنیا وعرصات ودوزخ وصراط ما را
نجات دادی ونعمات سرمدی بهشت رسانیدی پس کدام عنایت بهتر ازین باشد ها تفے
آواز دهد از ردی عنایت که من وعده دیدار شما را کرده بودم پس معلوم میشود که شما فراموش
کنندگان اید همیشه آورده اند که چندان غوغا وشور بر بهشتیان رسد که همه نعمات بهشت
را فراموش کنند فرشتگان مهمان اسپان دیلے را بیارند وبران سوار شوند وزنان را
فرشتگان عماری بردارند وبجانب دار الجلال روان شوند ودار الجلال میدانے است

در بهشت که اگر بران اسپان تیز روند آن عمر که ایشان راست ابد الآباد دران بتازند هرگز انتهای او در نیابند پس دران میدان مقصوره را بیابند که چهار صد دروازه داشته باشد و از یک دروازه تا دروازه دیگر چهار صد ساله راه باشد و از هر جانب بدان مقصوره در آیند و دران مقصوره گنبد باشد بعضی از نور و بعضی مرتب از یک خشت طلا و یک نقره و بعضی از مشک سفید انبیاء بر گنبد نورانی بنشینند و علما و اولیا بر گنبد زر و عامهٔ مومنان بر گنبد مشک پس فرمان رب العزت شود مر فرشتگان را که کاسهای شراب بر ایشان بخورانید هر یکی چندان بنوشند که فرشتگان در مانده شوند مناجات کنند که یارب مست مے شوند فرمان شود که شما از میان بدر شوید مرا ایشان را وعده هست همه بیرون روند جز جبرئیل علیه السلام قوله تعالی عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا یعنی بر ایشان جامها باشد از استبرق و در دست و پای خلخال نقره داشته باشند و در و مروارید را در گردن انداخته زیرا که زیور در دنیا بر مردان حرام ست و در بهشت روا گردد چرا که ایشان را ریش نباشد بعد از ان دو دست از غیب پیدا شوند و صاحب دست دیده نشود و پیاله را بر هوشان برگردانند یکی بیکبار مست شوند و تمام وجود ایشان چون یک مردمک چشم گردد یعنی چنانکه کسی بچشم می بیند و به دیگر اندام نه اما دران زمان تمام از اندام ایشان چون چشم شود و به هر طرف ببیند و خودی را فراموش کنند مگر انانیت که من چنان شده ام و دران سیاه و سبزی تجلی روی نماید بعد از ان دیدار باری تعالی را چنانکه بی مثل و نظیر ست هر یک بقدر یقین و معرفت و بقدر قوت و استعداد خود ببیند و به یقین بداند که این همه خدا است که او را مثل و مانند نیست

قال علیه السلام سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَا تُضَامُّونَ فِي رُؤْيَتِهِ یعنی چون ماه شب چهاردهم بی شک و شبهه خدای را ببینید بطریقی که تشبیه و نظیر نداشته باشند و اگر لا تضامون بتخفیف خوانی پس معنی چنان شود که تجلی بر هیچ یکی از شما برابر نباشد بلکه تجلی هر یکی اندر خور خود باشد و این صحیح ست کقول الشاعر ابیات نظاره کنان روی خوبت چون در نگرند از کرانها + در روی تو روی خویش بینند + اینست تفاوت نظرها + در روزت

از حضرت شیخ الاسلام والمسلمین شیخ علی بن قنبر علی قدس سره پرسیدم که مراد ازکرانه چه
باشد وحال اینکه رؤیت بلا جهت باشد گفت مراد از و یاد انیت ست ومراد از شیکه روی خود
یعنی خود خویش بیند ومراتب خویش بیند ومدت دو هزار و پانصد سال مستغرق تجلی
افتاده باشند بعده اول جبرئیل را بهوش آرد وگویند که پر خود را بر ایشان بکش تا بهوش
آیند زیرا که حوران منتظر راه ایشان اند چون بهوش آیند باز دعوی طلب دیدار کنند
فرمان حق شود که چه مقدار گشت گویند دو پاره دیدیم گویند دو نیم روز فرمان شود که الا یک دو
نیم هزار سال بگذشت الحال حوران بشما منتظر اند بعده همان گاو که تحت سبع ارضین است
و همان مرغ که در بحر الحیوان استاده است هر دو را ذبح کنند و به بندگان مهمانی بدهد و حضرت
بی بی مریم و آسیه زن فرعون هر دو را برسول کنند نکاح کرده سپارد و اما از طفیل ایشان هر
مومن حوری عطا کرده شود که حوران بهشت در نظر او همچو انگشت با آفتاب نمایند باز سوار شوند زنان
را در عماری گرفته بطرف خانها آیند و بادی از آن جانب بوزد و مشک را در عقب ایشان
پریشان کنند تا بخانه برسند بعد از آن چنان نور وجمال پیدا شود که حوران بهشت بجمال ایشان
مزین گردند و بعده هر یک بقدر شوق و محبت خود حق تعالی را دیده باشند بعضی هر روز پنجبار و
بعضی زیاده بران مشغول است که اگر مردمان یک چیز بهشت را بینند نه بینند ازین کلمات هرگز
نه گفتند که یارب امتی امتی زیرا که تمام دنیا بقیمت تازیانه بهشت نمی ارزد و گفته اند که
چهار چیز در بهشت بهتر از بهشت اند یکی مرگ درو نیست زیرا که چون در دنیا شخصی بچیزی دل
بندد و مفرح شود از زوال او همیشه اندیشناک باشد دوم مجالست کردن با قربا و محبان هم
سوم زیارت کردن پیغمبران چهارم افضل ترین همه اینکه دیدار باری تعالی بینند پس معلوم باد
ا زند که نجات از دوزخ و دخول در جنت نشود مگر بتقوی در حدیث است که چون باری تعالی
بهشت را بیافرید جبرئیل را فرمود که برو و او را ببین چون دید گفت والله بالله وبعزتک که
ان چنان چیز آفریده هیچکس بغیر این آرام نگیرد باز گفت ای جبرئیل برو و در راه او نظر
کن که چگونه است چون دید همه ریاضت و طاعت و مجاهده و ترک اللذات و بذل المال فی سبیل الله
و بذل النفس فی جهاد اند و محنت و مشقت و اندوه و غم و صبر و شکر و آنچه طریقه شریعت است

وید و گفت والله که به بهشت نه آید مگر اندکی بسبب محنتهای که در راه وی هست باز دوزخ را آفرید و گفت برو و ببین حال خلقان چون وید گفت بعزتک که هیچکس نباشد که درین آید و همه خلایق ازین بگریزند و بدین راضی نشوند گفت راه او ببین چون وید همه خلاف طاعت و ریاضت و عبادت و فسق و فجور چون شرب خمر و زنا و آلت ملاهی نواختن و غیر ذلک من القبایح که در چشم بدبختان در دنیا آسان نماید و کار حق بر ایشان دشوار نماید گفت بعزتک که هیچ بسبب این راه ازین خلاصی نیابد مگر کسی که تو او را اراده نجات کرده باشی **ایضاً** خبر است که در میان بهشت و دوزخ مجادله افتاد و در بهتر بودن دوزخ گفت که ای بهشت افسوس برین نعم تو زیرا که هرچه در دنیا قبیح ترین مردان بصورت و خسیس ترین خلایق بسیرت و مال و جمال باشد تو آید و تو وای ایشان باشی نصیب شرافت که مراست زیرا که هرچه خوب ترین مردان بصورت اند و هر که بزرگترین خلایق از روی مال و جمال و شوکت اند بسبب فحش و زنا و حرام خواری و خلق آزاری من آیند از حضرت رب العزت خطاب شد بر دوزخ که ای دوزخ معلوم تو باشد که قبیح ترین مردان را چنان صورت دهم که هیچ چیز بهشت را برابر او زیبائی نباشد و زیبا ترین مردان را که نصیب تو باشد چنان زشت و سیاه روی گردانم که تو از ایشان بترسی و ناراض گردی قال الله تعالى فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم با جمیع اصحاب در بیابان تشنه شد انس بن مالک رضی الله عنه را فرستاد که فلان کوه یعنی فلان چاه را از من سلام بگوی تا آب خود را بیرون کشد تا اصحاب من از آن بخورند چون بچاه و سلام رسول الله صلی الله علیه وسلم رسانید چاه گفت که جان من فدای رسول الله باد اما چون این آیت مذکور بر رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد چندان بگریستم که آب در من ذره نمانده است و تمام آب خشک شد و آن چاه بسنگ پیوسته شده بود از آن ترس که مارا از آن سنگ نگرداند که آتش دوزخ را بیافروزد چون این جواب را به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسانید تمامی اصحاب چندان بگریستند که تشنگی را فراموش کردند منقول است که میان بهشت و دوزخ چنان دیواریست اعراف نام که در آن تودهای مشک است که نه بدوزخ داخل اند و نه به بهشت بقول الشاعر **فرد** حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف ❊ از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است

مسئله در بیان احوال اعراف در میان بهشت و دوزخ

بعد از مرور صراط عالمان بران استاده شوند کما قال الله تعالی وعلی الاعراف رجال و
بهشتیان خطاب کنند که ای اهل بهشت آنچه مایان گفته بودیم همه حق بود و گویند صدقنا
همه راست بود و بسبب تصدیق بدان رسیدید و دوزخیان خطاب کنند اهل دوزخ آنچه گفته
بودیم همه حق بود و یافتید پاداش اعمال را یا نه گویند ای عالمان همه راست بود اما به
سبب تکذیب از جنان محروم و به نیران مقرون گشتیم و بگویند کافران مر عالمان را کما قال الله تعالی
ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله یعنی آنچه از طعام و شراب خدای بشما رزق
داده است اندکی بر ما بریزید گویند خاموش باشید که این را باری تعالی بر شما حرام گردانیده است
بعد از ان عالمان به بهشت روند پدران ای فرزند عمدک الله تعالی فی رحمته وارحم
الله علیک وعلی والدیک که مقصود فقیر ازین قصص حکایت و قصه خوانی و حکایت آموزی
نبود بلکه غرض فقیر آن بود تا بدانی که آنچه سیئه است ترک کنی و آنچه حسنه است بجای داری
تا به سبب عمل کردن تو آن را بفقیر نتیجه امر معروف برسد قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
الدال علی الخیر کفاعله و در شرح مشارق آورده است که چون حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که صله رحم کند رزق او فراخ گردد و عمر او دراز گردد اصحاب
گفتند یا رسول الله درازی عمر چه معنی دارد گفت مگر از وی کسی پند و نصیحت گیرد و یا از وی
فرزند صالح بزاید و بماند تا هر عملی که بعد او کند و پدران شریک باشد و چون از کسی مقدار
یک صحیفه نوشته ماند از نصیحت ثواب او بجز الله تعالی کسی نداند و کتاب نیز از قبیل امر معروف
است و در شرح مشارق آورده است که همه نیکیها در برابر جهاد چون قطره آب در
دریاست باز گفت که جهاد در برابر امر معروف چون قطره آب در دریاست پس چون امر معروف
لازم بود از ان گردن ساقط کرده ام تا بر تو روشن باشد که راه قیامت دور و دراز است توشه
اندک و یار محرم نه پس درین راه توشه بسیار کن و نفس صالح عمل را با خود یار کن تا در فضیحت
احوال هلاک نگردی **فصل سوم در اجناس مسائل و فوائد** پدران ای
فرزند که درین فصل آنچه تو گفته بودی از مسئلها شرعیه که نادر باشند بعضی را بیارم تا
ترا و سائر خلائق را فائده حاصل شود **مسئله** اگر شخصی از روی بازار چیزی بخرد از حلال است

مسئله در بیان آنکه اگر کسی از بازار چیزی بخرد

وحرامیت آن چیز از بازاری پرسد یا نه **جواب** بقول امام شافعی رح بغیر پرسیدن روایت
خریدن چیزے اما بقول امام اعظم رح پرسیدن روا نیست زیرا که بازار مصطفی ست و بازار خالی
از حلال وحرام نمی باشد هر چه پیش آید بخرد و خدا بدان ماخوذ نگرداند شرح وقایه **مسئله** چون
شخصے مال دنیاوی جمع کرده بود از نا مرضیات چون چیز ورزد و حرام بعد از وفات آن
مال بر میراث خواران حلال گردد یا نه **جواب** حلال گردد زیرا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که
بدترین مردان کسے ست که حساب اموال بخود برد و سود بدیگران بگذارد **وایضا** قال
علیه الصلوٰة والسلام مَالُ الْبَخِیْلِ کَبَیْضِ الْفِیْلِ لَا یَنْتَفِعُ بِهٖ اِلَّا بَعْدَ الْمَوْتِ پس میراث
خواران را خراب نکند بلکه نگهدارد و بخورد و اگر قرضداران او بیایند که بدست مایان چیز
بود از ان مال ادا کند و زکوٰة مال نیز بکند و فقیران را خوردن حلال باشد زیرا که حق
فقیر و زیچگاه بر طرف نمی شود فتاوے نوادر **مسئله** چون شخصے غصب کرد گوساله را و یا ماده
گاؤ را پس گوساله بمرد و ماده گاؤ خشک شد تا وان شیر از غاصب بر آید یا نه **جواب** نیاید
تحفة الفقه **مسئله** چون شخصے مالک شود مال حرام را و آن را بجائے دیگر نقل و شد نفع
او را روا باشد یا نه **جواب** اگر مال درهم و یا دنانیر باشد نفع او بر بائع و مشتری حلال
باشد زیرا که این مثل دارد چه هر گاه که بصاحب رد کند مثل او را رد کند جائز باشد و اگر عرض
و مواشی باشد نفع او بر بائع و مشتری حرام باشد زیرا که هر گاه رد کند هر جا که باشد چیز
این چیز رد کردن چیز دیگر نشاید و رد کردن این متعذر ست فتاوے نوادر **مسئله**
چون بر شخصے مار آید و او از خود اندازد و بر دیگرے رسد و او از خود اندازد و بر دیگرے رسد
و آن ثالث را مار بگزد و بمیرد تا وان جنایت بر عاقله کدام کس باشد **جواب** بر عاقله دوم
باشد زیرا که شخص اول بهیبت انداخت پس شخص دوم را شایان این بود که بر زمین انداختے
پس چون او نیز بر دیگرے انداخت تا وان بر او باشد گویا که عمداً کرده باشد و دیگر
اینکه تا وان بر قاتل کارست نه بر آمر تحفه ملکی **وایضا** در **دستورات القضات**
آورده است که اگر شخصے سوار شود بر دیگرے و شکم او پاره شود تا روده او بر آید و شخصے
دیگر گردن او را بزند پس قصاص بر زننده گردن باشد نه بر آینده **مسئله** چنانکه در

سزاجی مے آرد کہ اگر شخصے چاہ بکند در زمین غیرے و بغیر او کسے را دران چاہ اندازد تا دران
وجنایت بر انداز زندہ باشد نہ برکنندہ مسئلہ چون کسے مال کسے را بحاکم جابر سعی کند چنانکہ
حاکم ازو بگیرد از ساعی ضمان رسد یا نے جواب بقول امام محمد رح رسد و فتوی جمہور
عالمان بر ان ست زیرا کہ در خبر ست کہ فردای قیامت ہمان مال را در دوزخ انداز د
و ساعی را فرماید تا ازان جا بکشد بمدت ہزار سال ساعی آنرا بدہن گرفتہ و دست و
پائے زدہ بدیوار دوزخ بالا کشد اما چون قریب بخروج آید از دہنش بیفتد باز در دوزخ
رود و ہکذا الیوم کرت بیرون کند ہزار سال بعذاب دوزخ مبتلا باشد پس چون در آخرت
ماخوذ ست بہتر آنکہ در دنیا ادا کند تا خلاص شود منیۃ الکافی مسئلہ چون کسے از کسے
درہم و دینار بقرض و یا بیع و یا بغیر ذلک بگیرد و در غیبت خصم آنرا در آتش اندازد و بیرون
برآید تاوان ہمیقدار ازان مشتری و یا ازان کسے کہ ازو گرفتہ ہست طلب کند و بر این کس
ہیچ لازم نشود زیرا کہ گویا کہ در اصل مال نگرفتہ بود چنانکہ شخصے چہار مغز و یا انار را بخرد
و میان او فاسد باشد بر بائع رد کند و بسبب شکستن بر مشتری چیزے لازم نشود منیۃ
الکافی مسئلہ زمین باشد محل افتادہ زید او را مدت چند بکارد و باز ترک کند عمر او را
مدت چند بکارد باز ترک کند خالد او را مدت چند بکارد تا وقت قبض ہمین خالد باشد
باز زید و عمر و بیاید و دعوی کند دعوی او نامسموع باشد زیرا کہ القبض دلیل الملک الحال
در ملک خالد ست و زید و عمر و صاحب حظ نبود منیۃ الکافی مسئلہ چون شخصی ترک دعوی را شش
سال بطریق کہ درمیان ایشان مانع نباشد چون قدر یک وعدہ و قطع الطریق بعد ازان
دعوی او مسموع باشد منیۃ الکافی و در دستور القضات بعضی گفتہ اند کہ اگر کسے سہ سال ترک کند
دعوی و نامسموع باشد مسئلہ چون شخصے مادہ گاوے بدہد کسے را بشرط اینکہ نگاہبان شیر
او باشد و روغن را شراکت کند و یا روغن را تمام بصاحب مادہ گاو باشد روا نیست و
این بلفظ ہندی کہری گویند۔ ہدایہ اما در فتاوی ملی جواہر آرد کہ بسبب نگاہبانی
مادہ گاو منافع چون شیر و ضرات و روغن ہم ازو باشد و مادہ گاو و گوسالہ از صاحب
مادہ گاو باشد زیرا کہ این بیع فاسد ست پس گویا کہ شیر را پیش از تحصیل بروغن فروختہ

است و اگر یا دو گاو و گوساله بز و یکبار هلاک شوند ضامن نباشد اگر تعدی نکرده باشد
یعنی بدست خود هلاک نکرده باشد مسئله مرشدی دختر کبیره بکر خود را بکسی تزویج کرد پدر
از زن و فاف طلب مهر او شاید یا نه جواب شاید اما اگر صغیره باشد قبض کردن مهر از
شوهر پدر را شاید و اگر شوهر با آنکه جبر کرده باشد بر ادا کردن آن مهر بپدر را زیرا که مهر
واجب شود بنفس عقد دستور القضاة مسئله چون بمیرد یکی از متعاقدین یعنی زن و
شوهر پیش از دخول پس مر زن را تمام مهر برسد زیرا که موت بمنزله دخول است مراجی
مسئله چون شخصی دختر را بکسی تزویج کند و از برای خود چیزی از داماد خود بگیرد از
اموال شاید یا نه جواب نی لقوله علیه السلام نهى عن الحلوان فی النكاح صراح حلوان
خود ستانیدن چیزی را گویند در نکاح پس اگر داماد بعد از نکاح آوردن زن آن مال را
طلب از پدر کند رسد یا نه جواب رسد هبة الکافی اما در روایت قاضیخان هرچه در میان
ایشان تصرف شده است چون مهمانی و جامه و غیر ذلک همان را نیز حساب کند و باقی را
از داماد طلب کند مسئله چون شخصی کنیزک را بخرید و وطی کرد و زنها یار پس مستحق شود
آن کنیزک بر مشتری چیزی شود یا نه جواب مهر واحد لازم گردد دستور القضاة مسئله
حلال است نکاح کردن حامله از زنا و روا نیست نکاح کردن حامله از بندیان اما روا نیست وطی
زانیه پیش از وضع حمل مرجی اما بقول فصول العمادی اگر ناکح غیر زانی باشد وطی روا نیست
و اگر ناکح بعینه همان زانی باشد حلال است نکاح و وطی هر دو و اگر زنی را کسی ببیند که در ان ساعت
زنا کرد باز در ان ساعت نکاح کند روا است مسئله چون شخصی بخواهد که بزن صغیره خود جماع کند اگر
پنج ساله باشد روا نیست و اگر نه ساله باشد دخول کردن روا است و در شش و هفت و هشت سالگی
نظر باید کرد و اگر سمین یعنی فربه باشد که قوت وطی دارد و مشتهی است روا است و اگر لاغر باشد روا نیست
دستور القضاة مسئله شخصی بگوید پدر دیگر یا که با و زن چه کردی او گوید وطی کردمش حرمت مصاهرت
لازم گردد و زن بر و طلاق گردد و اگر چه بگوید دروغ گفتم و یا هر دو مسخره گویان باشند زیرا که درین
امر بحرمت اقرار کافیست دستور القضاة مسئله زن و مرد در پیش دو گواه اقرار کردند که ما
زن و شوهریم لا ینعقد النکاح زیرا که نکاح اشتهار است نه اظهار دستور القضاة مسئله مرشدی پیر سید

زن را بزدن تا آنکه ببخشد مهر خود را بدان بخشیدن بخشیده نشود واقعی و دستور القضاة **مسئله** مردے زن دیگرے را غصب کرد برائے تزویج خود اگر شوهر آن زن از غاصب بگیرد هم بگیرد نکاح کردن آن بر غاصب حلال گردد زیرا که بمنزلهٔ خلع میگردد نسخهٔ عینی **مسئله** اگر شخصے زن بعقد قدیم داشته باشد و بر وے عقد جدید کند روا هست اما اگر میخواهد که نزد یک جدید چند روزے بگذراند اگر ثیبه باشد سه روز اول عقد بیش و بود اگر بکر باشد هفت روز اما بعد ازان باید قضاء آن را بحسب تمثال نزدیک قدیمه باز گرداند مجموعه خانی معاملات **مسئله** چون اختلاف افتاد میان اجیر و مستاجر در اینکه کالا برائے ما رایگان عمل کرده چون دوختن قبا و غیره مزدور گوید که باجر کرده ام بقول ابو حنیفه رح بینه را از اجیرے باید والا قول قول صاحب کالا است بایمین اما بقول ابو یوسف رح باید نظر کرد اگر اجیر شخصے باشد که اکثر اوقات رایگان عمل میکند پس قول قول صاحب کالا است مع یمین و اگر اجیر مشهور بعمل رایگان نباشد پس قول قول اجیر است بایمین نسخهٔ عینی **مسئله** مردے دو زن داشت چون رسید شیر هر دو بصورت چو ماه منیر + یک سر چار پاے مر پسر غیر را داد شیر + زنے دوئی شد بر وے حرام + که تا قیامت نباشد حل پذیر + هر که حل این معنی کند + مفتی آفاق باشد بے نظیر + بیان آن اینست که عمرو کنیزک صاحب جمال داشت و زید همان کنیزک را برائے پسر صغیر شیر خوارهٔ خود بنکاح خواست بعد ازان عمرو آن کنیزک را آزاد کرد و حاکم تفسیخ شد او شوهر دیگر کرد یعنی بکر را زن دیگر بود زن ثانیه بکر همان پسر پدر را شیر داد که این کنیزک در نکاح او بود کنیزک بر بکر حرام شد زیرا که آن طفل پسر او شد و کنیزک زن پسر او شد زیرا که زنش بود اول **مسئله** شخصے دو خواهر و یک مادر بیک کس نکاح کرده بر هر جا نزد هست یانه جواب جائز است بیان آن انست که کنیزکے بود مشترک میان دو کس از وے پسر تولد شد و هر دو کس دعوی پسر بودن او کردند آن پسر هر دو گرد و کنیزک آزاد گردد و میراث پدر از پدر میراث کامل و میراث پدر ایشان از و میراث یک پدر پس این فرزند عین مادر خود را و یک خواهر از یک پدر و خواهر دیگر از پدر دیگر را نکاح کرد و بیک کس بر هر روا است این هر دو مسئله از مشکلات حل در خوانی آورده شد **مسئله** کفارت دار اگر روزه کفارت دارد و حساب دو ماه اگر هر دو ماه بیست

و نه روز باشد نیز روا است و اگر بحساب شصت روز دارد روا است مگر تمام شصت روز
شرح الوالکاریم مسئله اگر مؤذن و امام جماعت یک کس باشد روا است یا نه جواب روا و ثابت
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بعضے از اوقات خود اذان میگفت و خود امامت
میکرد قوله هذا یفید ما قلنا الی آخره الی قول ابو حنیفة رح یفید ان المؤذن لا یجلس
بین الاذان والاقامة فی المغرب یفید ان المستحب ان یکون المؤذن عالما بالسنة ای
بالاحکام الشرعیة لان للاذان سننا وادابا فلا بد من العلم بها ولانه من باب الجماعة
والدعاء الیها فلا یفوض الی غیر العلماء ولهذا قال علی رضی الله تعالی عنه لو استطعت
الاذان مع الخلفاء لاذنت فثبت ان الاحسن ان یکون العالم اماما فی الصلوة بخلاف ما
یقوله بعض المتاخرین ان الاحسن للامام ان یفوض الاذان والاقامة لغیره فان النبی
صلی الله علیه وسلم ما باشر الاذان والاقامة بنفسه وقد کان اماما فی الصلوة وقال شمس
الائمة هذا فی حقه علیه السلام وفی خطبا اذان الامام بنفسه اولی لان المؤذن یدعو
الی الله فمن اعلی درجة منا فهو اولی الناس به وقد اذن رسول الله صلی الله علیه وسلم
واقام فی بعض الاوقات وروی عقبة ابن عامر کنت مع رسول الله علی سفر فلما
زالت الشمس اذن واقام وصلی الظهر کفایة مسئله اگر صید را از دو نیم شد هر دو را بخورد
و اگر اندک جدا شد اندک نخورد و بسیار را بخورد مجموع بالکی مسئله اگر صید را به تیر زد و خون
اندرون شکم رفت با آن گوشت را شسته خوردن را نشاید زیرا که خوردن مسفوح پلید شده
است فتاوی نوادر مسئله زن مجبوره نکاح حرام گردد یکے زنا یا پسر مجبوره و ایجاب و قبول در
نکاح بقول ابو حنیفه رح ایجاب و قبول است بخلاف امام مالک رح که نکاح بقول او وطی است اگر چه
پسر آن زن را ندیده باشد دوم زن پدر به پسر نیز مجبوره نکاح حرام گردد بدان ای عزیز
هر که درین مسئله دلیری کند و حیله سازی کند بحر ضلالت و کفر ضیا غلتد نباشد و از مذهب
ابو حنیفه رح بیرون شده باشد و انکار کلام الله مجید آورده باشد کما قال الله تعالی
ولا تنکحوا ما نکح اباؤکم زیرا که ابو حنیفه رح نکاح جز ایجاب و قبول چیزے دیگر نکرده
است پس با دو زن مجبوره حرام شود اگر به حضرت دست دراز می کرده باشد یا نباشد اما

مادرش را نکاح کرد و دست درازی بدو نکرد و باز طلاق کرد دختر آن بر او حلال باشد دستور
القضاة وایضاً مجموعه معاملات مسئله منکوحه و مزنیه و ملموسه پدر بر پسر حرام ست وایضاً
منکوحه و مزنیه و ملموسه پسر بر پدر حرام ست اگر فرج داخل ورا به بیند حتی که اگر پدر زن را
طلب کرد و دستش بشهوت بر دختر نه ساله رسید آن زن بر او حرام گردد و اگر دست پسر مادر
بشهوت رسید بر پدرش حرام گردد و بر او حلال نشود و یا نظر پدر بر فرج درون دختر خود افتاد
واشتها کرد که اگر مرا این چنین کنیزک بودی با او وطی می کردم زن پدر حرام شود از جهت
بودن اشتها و یا پسر فرج درون مادر را دید بر پدرش حرام گردد و اگر زن ذکر مردی را به بیند
بشهوت نیز حرمت مصاهرة ثابت میگردد و اگر برادر زن دست افتاد بشهوت نیز دخترش
حرام گردد خزانة المفتیین و مجموعه خانی و ملتقط مسئله اگر بلمس و نظر این چنین زنان مذکور آنکه
فی المسئلة الاولی در حال انزال شود حرام نگردد زیرا که تصرف شهوت او در غیر محل ست وایضاً
ا... ل کرد در بر زن دخترش بر او حرام نگردد زیرا که این تصرف شهوت در غیر محل ست مجموعه
خانی معاملات مسئله جمع کردن میان دو زن که اگر فرض کرده شود یکی از ایشان را ذکر و دیگر
انثی نکاح جائز نبود پس جمع کردن در نکاح یک شخص نیز جائز نیست مگر در سه زن جمع کرد
اول چون دختر زن و یا پدر یعنی زنی که شوهر او را دختر باشد از زن دیگر جمع میان ایشان
رواست دوم خوشدامن و زن پسران یعنی اگر کسی زنی را با شوهران آن در نکاح خود جمع کند نیز
رواست سوم زن و کنیزک آن زن شرح ابوالمکارم مسئله بخشیدن وطی کنیزک بکسی روا
نیست مگر بود تمام کنیزک را به بخشد و یا بخرد و یا نکاح کند منقولست که شخصی بخدمت
ابن عمر حاضر شده گفت که مادر من وطی کنیزک خود را بمن بخشید روا هست یا نه گفت روا نیست
بلکه چیزی کند یا تمام بتو بخشد و یا از وی بخری و یا در نکاح خود آری شرح السنة مسئله حرام
کردن حلال سوگند ست فانچان و همچنان اگر شخصی گوید که با تو سخن کردن حرام ست
با سخن گفت کفارت یمین لازم شود و همچنان اگر گفت که حلال الله حرام او کل حل علی حرام
او المسلمین علی حرام و نیت نکرد چیزی را امام فضیل و فقیه ابوجعفر و ابوبکر الاسکاف
و بلخ بن سعید گفته اند که بدین الفاظ اگر آن شخص را یک زن باشد بائنه شود بیک

طلاق واگر چهار زن داشته باشد همگی بیک طلاق بائنه شوند واگر نیت داشته باشد سه
طلاق راسته واقع شود ولا یصدق فی عدم النیة قضاءً لانه صار عرفا ولهذا لا یحلف به الا الرجال
فی النوازل مسئله اگر شخصے گوید که حلال خدا بر من حرام اگر فلانے کار کنم و کرد پس ورا
اگر زن باشد زنش طلاق شود بیک طلاق بائنه واگر او را نباشد بعد ازان تزویج کرد زنے را برو
کفارت لازم است جز طلاق شرح شمسی مسئله مردے تزویج کرد زنے را در عدت وفات وجماع کرد با او
بعد از مضی عدت اگر شوهر دیگر کند جائز است زیرا که شوهرے که در عدت کرده بود شوهر نبود بلکه
زانی و بهر طریق عدت منقضی میشود واگر دران عدت از وے حمل گرفت نیز عدت منقضی میشود یعنی
عدت بوضع حمل مضمرات مسئله مردے تزویج کرد زن دیگرے را و با او دخول کرد بعد ازو خبر دارد
از شوهر دیگر آن زن بعد از فرقت تجب العدة علیها یعنی برو عدت لازم شود واگر آن مرد بر بودن
شوهر آن زن خبر دارد پس بعد فرقت عدت لازم نشود ولا تجب العدة علیها زیرا که گویا او زانی
بود و زنا را عدت نیست و نیز بر شوهر اول حرام نشود بسبب زنای او و فتوی برین است شرح شمسی
مسئله در عدت چرا سه حیض مقدار کرده اند در حالیکه یک حیض نیز کافی بود **جواب** یک حیض
اول از برای شناختن پاک بودن رحم زن است از نطفه شوهر اول زیرا که درو نطفه هست پس
عدت او وضع حمل باشد و حیض دوم تحریمه نکاح زن است بران شوهر و حیض سوم از برائے فضیلت
زن آزاد است تا فرق باشد میان کنیزک و سیده مسئله ولا عدة علی ذمیة طلقها ذمی
شرح ابوالمکارم مسئله چهار زن را عدت نیست اول مطلقه پیش از دخول دوم حربیه که فرار کند
از زوج و شوهر او در دار الحرب بماند سوم چون دو خواهر را بیک عقد تزویج کند باید که یکے را
رها کند و اورا عدت نباشد و وطی کردن هر این دیگر را نباید اما نکاح کردن یکے را با دیگرے را
نکاح کرد همان اول برو طلاق شود تا آنکه عدت او نگذرد آن دیگر برو حلال نگردد واگر یکے را
طلاق داد و دیگر خواهر او را بنکاح کرد نیز نکاح روا نیست تا عدت آن نگذرد چهارم شخصے را چهار
زن بودند و زن پنجم بعقد بکند زن اول طلاق میشود و او را عدت نیست مسئله الحاکم
کفو العلوی وایضا قال العالم الفقیر کفو الجاهل الغنی مختصر و شرح ابوالمکارم
مسئله قریش را چرا قریش نامند جواب بعضی گویند که قریش نام جنبنده است در

در بازان ایشان را قریش نامند وقیل قریش کسب را گویند وایشان کسب وتجارت بسیار
میکردند ازان قریش نامند شرح شمسی **فائده** هرکه خوردنی خشک یعنی بی فتح بخورد نزع
روح برو آسان باشد **مسئله** لعنت راندن بر یزید روا هست یا نه **جواب** نه زیراکه او از
اهل قبله بوده است وبسبب سلاح کشیدن براولاد رسول الله صلی الله علیه وسلم عاصی شده نه
کافر وهرکه برو لعنت گوید بقول امام اعظم رح آنکس فضی گردد وآن لعنت برو افتد شرح امالی
کقول ما تنه ولم یلعن یزیدًا بعد موت + سوی المکثار فی الاغلام غال + **بیان آنکه**
فرزند چون ذکر یزید در میان افتاد پس شمه از جنگ او بیان کنم که چون بود زیراکه اکثر
اهل روافض آنرا بکذب بدل کرده وزیادت نوشته ومردمان عوام را بدان سبب کافر
ساخته اند **منقولست** که ابراهیم نخعی رح را کسی سوال کرد که هیچ خبرداری ازان جنگ که چگونه
بود گفت دستهای خود را در جنگ بخون نیالوده ام الحال زبان خود را بخون آلوده نکنم زیراکه
آنچه میان صحابه گذشته است از شر وبدی قصه آن جائز نیست تا عوام الناس در شک در
نه افتند وعداوت ایشان در دل نیارند که بسبب عداوت کافر نشوند واکثر ازین اهل قوم
با امیر المؤمنین معاویه رضی الله عنه نیز دشمنی دارند ونمیدانند که او از اصحاب خاص رسول الله صلعم
بود در خبر است که روزی به پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بود حضرت صلعم فرمود که
ای معاویه از پشت تو بوی خون می آید گفت چه باشد یا رسول الله گفت از پشت تو فرزندی
بزاید که هلاک کننده اولاد من باشد حضرت معاویه قسم بخدا یاد کرد که من در عمر خود زن نگیرم
دشتا می عمر بی زن بعد روزی مرتضی علی او را بخدمت رسول علیه السلام فرستاد که خلافت
بعد از شما که باشد فرمود بعد من ابوبکر صدیق خلیفه باشد گفت بعد او فرمود فاروق گفت
بعد او فرمود عثمان ذی النورین گفت بعد او فرمود سوال کننده بعد از رحلت خلفاء ثلثه
حضرت معاویه بمرتضی گستاخی کرد بطریق ملاعبت گفت که یا امیر سوال کننده من بودم
خلافت بمن میرسد مرتضی گفت لا بل سوال کننده من بودم زیراکه شمارا من فرستادم
قبول کرد اما بعد از حضرت مرتضی دو سال خلافت بی بی عائشه صدیقه رض میکرد بعد او
اختلاف در میان صحابه افتاد حضرت معاویه گفت من هاشمی وبو علی نام اصحاب بود او فرمود

اضافت میکرد تا همین سخن میان ایشان جنگ افتاد و بیست و یک هزار اصحاب کشته
شدند و پیش از این حضرت رسول الله گفته بود که علامت قیامت آن است که در میان
اصحاب من جنگ و تیغ کشی پیدا شود اما قوت شمشیر پادشاهی بمعاویه رسید شبی بول میکرد
از دیوار کلوخ بگرفت تا خود را پاک کند بتقدیر الهی در آن کلوخ کژدمی متوطن بود در
ذکرش نیش زد چنان شد و الم او بدان میشد که در شب و روز نمی آرامید تا بحالت
نزع رسید حکیمان بسی زیب چاره این وارد نمیدیدند که تا نطفه پیشتر در رحم نریزد شفا
نیابد معاویه گفت من قسم یاد کرده بودم که زن نخواهم کرد حکیمان باتفاق یک دیگر زنی
را آوردند بغایت پیره و بهم رسیده بود چنان امیرالمؤمنین معاویه بعد دخول کرد در رحم
قرار شد اما بحکمت الهی تا سخن رسول الله دروغ نشود نطفه در رحم آرام گرفت و از آن
یزید تولد شد بدخوی او از آن بود که نه پیر گردم تیر تیزش آمیخته بود شقی لعنت
چون امیرالمؤمنین حسین تولد شد حضرت رسول در گوش راست او اذان گفت و در
گوش چپ او اقامت گفت در آن زمان فرشته نازل شد بغایت عظیم همچو جبرئیل گفت
یا رسول الله هر دو بال او خشک شده اند دست یا حسین بر او بال او بمال تا سبز شود
چون بمالید سبز شد و فرشته برفت حضرت از جبرئیل پرسید که این چه بود گفت که بود خلقت
این فرشته عصیانی از وی پیدا شد بفرمان حق الحق تعالی هر دو بالش خشک شد اما خطاب
رب العزت بران شد که چون نبیره رسول از بهشت در دنیا پیدا آید تا ترا پر بدهیم الحال
این بیان فرشته بود رسول علیه السلام خوشدلی کرد که نبیره من معجزه ولادت صاحب معجزه گشته
سبب چون لایق حال انبیا و اولیا است که خوشحالی را با ایشان راه نبود هم جبرئیل بفرمان رب
الجلیل گفت که یا محمد هیچ میدانی که موت او در کجا باشد و با وی چه پیش آید گفت نه گفت موت او
در دشت کربلا از دست سواران بسیار معاویه باشد و حسین را چنان برهنه گذارند و کشته
روند تا سه روز تشنه بیچاره بمیرد حضرت گفت من زنده باشم گفت نه گفت مادر و پدرش
زنده باشند گفت نه گفت خلفا مرا باشند گفت نه حضرت بگریست بزاری حالا
و الله روزی حسن و حسین بی بی فاطمه عرض نمودند که روز عید می آید و مایان جامه

نداریم فاطمه زهرا این را برسول ص گفت در آن زمان مهتر جبرئیل ع دو جامه سفید از
بهشت بیاورد اما ایشان که خاصیت بود کان است قبول نکردند گفتند از برای ما جامه
رنگین بیاید مهتر جبرئیل ع فرمود که هر دو را در طشت آب اندازند هر نوعی که ایشان بخواهند
بآن رنگ شوند امیر حسن ع جامه سبز خواستند حال سبز شد و امیر حسین ع جامه سرخ خواست در
حال سرخ شد شاید که این پیش از سرخ بودن جامه سرخ بود و الا حضرت ع جامه سرخ را
با ایشان نمی پوشانید چون رسول الله هر دو را خوشحال دید او نیز خوش دل شد باز جبرئیل ع
گفت یا رسول الله ص هیچ میدانی که وجه سبز و سرخ بودن جامه چه معنی دارد گفت نه گفت امام
حسن ع چون جامه سبز پوشیده بدخواهان او را زهر بدهند و اندرونش چون آب سبز بیرون
آید و حسین ع چون جامه سرخ پوشیده دشمنان او را بکشند جامه او بخون رنگین شود حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم باز غمگین شد و شادیش بغم بدل گشت ایضاً مهتر
جبرئیل ع در صورت دحیه نزد رسول الله آمد حضرت رسالت پناه صلعم با حسن و حسین ع نشسته بود اما
جبرئیل ع بصورت دحیه کلبی بود ایشان هر دو دویدند و در دامن جبرئیل ع در آویختند و دستها
دراز میکشادند و نیک نیک میدیدند جبرئیل ع گفت یا رسول الله ایشان چه غرض دارند
گفت تو بصورت دحیه کلبی آمدی و دحیه کلبی هر گاه که می آید برای ایشان چیزی می آرد
از آن سو نیز نظر کنند مهتر جبرئیل ع در حال غائب شد باز آمد و دو سیبی از بهشت بیاورد
و یگان یگان بدست هر یک بداد ایشان خوردن گرفتند رسول الله خوشحال شد باز گفت
یا رسول الله دوست میداری ایشان را گفت آری گفت هیچ میدانی ایشان کجا میرند
گفت نه گفت پس از آنجا خاک بیارم پاره خاک از آنجا بیاورد و گفت یا رسول الله
این خاک را نگاه کن هر گاه که ایشان بر آنجا رسند این خاک سرخ شود و چون زعفران
را بینند خون بر آید این جا است شهادت ایشان بود رسول آن خاک را باتفاقی
وادبی لایق محافظت پس [illegible] بازوی فرزند که این مقدار نگاه دارید هرگز در [illegible]
و اختراع و ابداع هر چیز از جناب باری تعالی است مگر اینکه نگفت تعریض به بندگان [illegible]
[illegible] که حضرت معاویه رضی الله عنه را هر دو [illegible]

بزیارت روضهٔ رسول الله می آمد امیرزادگان استقبال می نمودند چون نظر معاویه بر آن

امیر سید ایشان را قسم بروح پاک حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم میداد که از اسپ فرود

نیایند و خود فرود می آمد و پایهای مبارک ایشان را بوسه میکرد و در پیش ایشان میدوید

حتی که بعضی مردمان جاهل طعنه می کردند که تملق و چاپلوسی می کند **منقولست**

که روزی پشتواره برداشته در پی بازار میگذشت و میگفت اَخلُوا الطَّرِیقَ لِلاَمِیرِ

یعنی ای مردمان راه خالی کنید برای پادشاه همه اهل بازار گفتند بی شرافت که او راست

که با وجود این شوکت و دبدبه از برداشتن پشتواره ننگ نمی کند آورده اند که امیر

المومنین معاویه رضی الله عنه در کل حین و اوقات به یزید نصیحت می کرد که ای فرزند تو با

که با خاندان رسول الله عداوت نجوئی تا بهلاکت هر دو جهانی هلاک نشوی و سبب

عداوت ایشان آن بود که روزی یزید غلامی را برای خود با میّد خریدن بهایش

قطع کرد امیر حسین در میان آمد بجای خود بخرید یزید دلگیر شد اما سخت تر عداوت این بود

که روزی یزید گفت ای پدر اگر شهربانو را در نکاح من در آری هر وصیت که بکنی بعد از تو

بجای آرم و شهربانو زن عبدالله بن زبیر بود طلاقش داده بود معاویه گفت که وصیت

من همین ست که بخاندان رسول الله عداوت نجوئی دیگر انرا تو دانی یزید قبول نکرد و

در حال سلمان فارسی را در پیش شهربانو فرستاد که اگر یزید را قبول کنی ترا رئیس همه زنان

سازم چون در راه میرفت قاسم بن عباس بن عم النبی جوانی بغایت ظریف و با جمال

در دری قندی استاده بود غرضش پرسید واقعه باز گفت قاسم گفت عرض حال ما نیز

برسان چون از و در گذشت امیر حسین استاده بود غرضش پرسید واقعه باز گفت امیر

حسین گفت عرض حال من نیز برسان چون سلمان نزدیکش رفت شهربانو زن

صاحب جمال کو رحالیت و زیبائی بی قرین بود دید خود نیز بر وی عاشق شد گفت ای

شهربانو من رسول معاویه بودم بجای یزید که ترا رئیسه همه زنان سازد و در راه قاسم و

امیر حسین نیز خود را بتو عرضه کردند و من نیز اشفته تو شدم الحال هر که راضی باشی باش شهر

بانو گفت ای سلمان من چون کنیزکی خاندان رسول الله قبول شوم از ان باز نگردم مرا

امی آمد چون با میر رسید در نکاح خود در آورد چون سلمان خبر معاویہ رساند گفت
ای سلمان فی الحال فتنہ درمیان یزید و خاندان رسول اللہ وشوار پیدا خواہد شد بعد از
مدت چون امیر المومنین معاویہ رحلت نمود یزید بہ پادشاہی نشست اما امیرزادگان
ہرگز بہ پیش او نمیرفتند روزی شخصے را بر ایشان فرستاد کہ مطیع و فرمان بردار پدر من بودہ
از من چرا روی گردانید گفتند شنیدہ ایم کہ بساط تو سگی افتادہ بود و کار خلاف شرع از
تو در وجود می آید روی ترا نخواہیم دید یزید چند نفر را فرستاد تا ایشان را بزور لشکر گرفتہ
بیارند چون لشکر رسید ایشان را در مسجد حصر کردند امام امیر حسن رضی اللہ عنہ را ہژدہ پسران بودند جنگ
کردند لشکر یزید را شکست دادند و خود را خلاص کردند بعد ازان پیرہ زنی اختراع
کردہ امیر حسن را زہر داد در حال شکمش چنانکہ جبرئیل علیہ السلام گفتہ بود زرد و سبز روان شدہ
او دران حال از شکار باز آمدہ بود پیرزن آب او را داد چون امیر حسین برو رسید زہر
دہندہ را پرسید کہ چہ کس باشد حسن گفت ای برادر قول جد من بود دروغ نمی شد سکوت
بہتر است بعد از دفن کردن او یزید لشکر بسیار در عقب او روان کرد اما اہل کوفہ کس را
فرستاد کہ اگر امیر حسین رضی اللہ عنہ بیاید مدد کنیم مر او را چون امیر حسین رضی اللہ عنہ روان شد پسر یزید حر نام علی
الصباح بہ شش ہزار سوار بدو پیش آمد و نماز با مداد عقب او ادا کرد و گفت ای امیرزادہ اگر
روی این بدبخت یعنی یزید نبود و ترا از وضرری نباشد گفت من ہرگز روی او را نہ بینم
کہ سگی را بر بساط جای دادہ است ہکذا سہ روز در راہ میرفت و ہر سہ روز حر پیش می آمد
و نصیحت میکرد امیر حسین رضی اللہ عنہ قبول نکرد و ہمراہ امیر اشتر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود ہر جا کہ در سفر آن اشتر
خواب می کرد ایشان فرود می آمدند روز سوم آن اشتر خواب کرد ہر چند کردند روان نمی شد
فرود آمدند امیر گفت نام این مقام چہ باشد گفتند دشت کربلا چون درخت از برای ہیزم
بریدند خون بیرون می شد چون ازان خاک را دیدند سرخ شدہ بود امیر گفت ساکن
باشید کہ مقام شہادت من ہمین است من از جد خود شنیدہ ام اما پیش از ایشان ہژدہ
لک سوار یزید رسیدہ بودند و کلانتر ایشان عمر بن سعد بود و سعد از عشرہ مبشرہ بود
و کنار آب را گرفتہ بودند باز حر پیش آمد و زمین را بوسہ داد کہ اگر روی او را بہ بینی بہتر بود

امیر قبول نکرد گفت پسر تو بر جای خود باش تا من از پدر تو اول جنگ کنم بلشکر پدر خود
این شش هزار سواران بیک بارگی تاختند همگی شهید شدند بعد از ان یزید پسر خود را
آورد همان یک پسر داشت شهید شد بعده امیر حسین رض علی اصغر را فرمود که تو با جمعیت لشکر
جنگ را اختیار مکن زیرا که نسب رسول الله صلی الله علیه وسلم منقطع خواهد شد و در پیش
رسول الله چه عذر آریم اما خود بتاخت و هیچ نوع بدست ایشان نمی آید مگر تا با عدد
برآویختند و از پیش انداختند چون شکست جوانے بود رسید برای قتل گفت من حسین
بن علی بوده ام آن برگشت بعده شمر بن ذی الجوشن رسید هر چند کارد بر گلویش میمالید برید
نمی شد امیر حسین رض گفت که نام تو چیست گفت شمر گفت جامه را از سینه خود باز کن چون باز
کرد سینه اش نمود گفت از جد کار دیدن ان که کشنده من هم تو باشی چون سر او را در پیش عمر
برد شمر گفت ای عمر بهترین قوم را کشتم عمر شمشیر را بر گردنش زد و بکشت که بهترین قوم را
چرا کشتی بعد از ان جمیع اصحاب خاندان را طرف یزید روان کردند الا از زنان در عماری که زنده
کرد هیچ احدے پیش ایشان را ندید چون در راه مهر شب شد سر امام حسین رض را در خانه مرد
صالح نام نهادند علی الصباح چون سر را نمود طلب کردند سر پسر خود را بریده فرستاد قبول نکردند
باز هفت پسر داشت و کله ها را بریده داد قبول نکردند چون کله هفتمی را ببرید دعا کرد یا الہی
شکل پسر من چون حسین گردان بعینہ چنان شد ایشان ببر بردند و صالح سر حسین رض را آورده
بدو همراه کرده دفن کرد پس ان ای فرزند بهترین شهر ده یک سوار یک کافر نبود بلکه همه مسلمان
و اکثر اصحاب رسول الله را دیده بودند زیرا که کافر را بعد از بعثت رسول الله تا این غایت در
روم و ختای و فتح نرسیده است مگر در آخر الزمان برسد و آنچه در قتل که مصنف رافضی بیان
کرده بهتان همه افترا و بهتان است بسبب انقطاع عقیده مردمان از خاندان است زیرا که
بخاندان رسول الله این طور کار های ناشایسته چگونه میرسد و مسلمانان چگونه ایشان را
خوار میپنداشتند و سبب جنگ از نا قبول کردن حسین رض بود امیر پادشاه را و نیز بد ایشان را
محض برای قتل و نقیر نشاده بود بلکه سبب گرفتن یا فرستادن بود تا گناه خود را بدو عرض کند
که من چه گناه دارم و آنچه بعضے مصنفان گفته اند که یزید به قتل او راضی شد کافر شد در

احیاء العلوم می آرد که آن قول را اعتبار نیست زیرا که از زبان او کسی نشنیده و از دل
او کسی خبر ندارد و گمان بد بردن بمسلمان نهی است که ظنوا بالمومنین خیرا واقع شده است و
ایضا بقصاص امیر حسین کشتن یزید سرداران لشکر را نیز علامت نارضای اوست چه اگر راضی
بودی سرداران لشکر را چرا کشتی زیرا که او را در دنیا از هیچ کس بیم و ترس نبود منقولست
که چون زین العابدین علی اصغر را در پیش یزید حاضر آوردند زین العابدین بر تخت قریب او
بنشست یزید دستها را بر گردن خود انداخت و استاده شد و گفت ای امیرزاده باید که مرا
ببخشی و بحل کنی زیرا که من لشکر را برای قتل او نفرستاده بودم بلکه میخواستم که گناه خود را بدو
عرضه کنم که چه گناه دارم چون یزید بغایت الحاح و تضرع و زاری نمود علی اصغر قبول
نکرد ارکان دولت او همراه در شفاعت استادند و گفتند که ای امیرزاده تو اولاد رسول
الله صلعم هستی و رسول الله را کینه و طلب انتقام از کسی نبود و ترا از این درگذر زهی عادت
حسب اجداد همان است چه اگر از ایشان صد هزار بدی بیابند بدان ننگرند و اگر
از اکابر دنیا و دین خصوصا از عالمان اهل الیقین ذره از هزار صادر شود آنرا از قلبی یا قلمی
رسانند بعد از آن علی اصغر گفت که ببخشم اما به چند شرط شرط اول اینکه قاتلان پدرم را
قصاص کنی در حال دوازده نفر سرداران لشکر را بیاوردند گفت که ای بدبختان من یکی
شما را گفتن فرموده بودم چرا کشتید گفتند شمر بن جوشن او را کشت و شمر را عمر بن سعد گفت
گفت بسبب بی فرمانی شما را بکشم همه را زنده پوست کشید شرط دوم اینکه پیش از این
امیر حسن و حسین و فاطمه زهرا رضی الله عنهما را در خطبه جمعه یاد نمیکردند گفت اینها را یاد بکنم یزید
قبول کرد شرط سوم اینکه پادشاهی مدینه را بمن سپار قبول کرد شرط چهارم
اینکه اهل و عیال و اصحاب ما همچنان بر حیثیت خود چنانکه مستورات اند همه با توشه و بار رفقه
همراه کن تا به مدینه برسم یزید قبول کرد و پنج هزار سوار را بدو همراه کرد و چون براه میرفت امام محمد
حنفیه بعد پیش آمد و از ده پادشاهان بدو همراه بودند و پادشاهزادگان بدو نیز همراه بود محمد
تا مر رسید من کار دو دشت امام محمد حنفیه گفت ای نور دیده من این چه حال است گفت بنا بر
شرط خون پدر را بخشیدم امام محمد حنفیه گفت که غلط کرده تا من زنده ام ولایت از من است

قصاص و عفو بغیر از من بشما نمیرسد آن پنجهزار لشکر را بکشتند و بطرف روم روان شدند
چون برسیدند یزید را در قلعه محصور کردند بیرون قلعه سواران جنگ کردند توغان بن
زرین با سه هزار سوار بود اگرچه بود دران روز شهید شد اما لشکر یزید را شکست دادند مدتی
همچنان می کردند اما در مصاف امام حنیفه کسی نمی ایستاد و هر روز شکست میخوردند پس
چاره جز این ندیدند که نزدیک دروازه قلعه چاهها کندیدند و اندک خس و خاشاک بربالای
آن انداختند چون امام ابو حنیفه بیخبر بر دروازه تاخت با یکی از اصحاب در چاه افتاد
او را گرفتند اما دست راست او نیز شهید شد و به درون قلعه در آوردند در شب اتفاق
کردند که خود امام را از بیرون قلعه بکشتند دران شب آن همراه امام بگریخت و این خبر را
بلشکر امام برساند قمقمه گفت ای جوانان شما خود را مهیا دارید و من در برج قلعه تنها
شوم چون او را بیرون کشند من دروازه را بگیرم قمقمه پنهان شد و لشکر ساخته شد چون
علی الصباح اول از دروازه بر آمد همان کار و سیصد منی بر متقیان او کوفت که مردان
بلا عدد در یک کرت مردند و دروازه را بگرفت در حال لشکر را در حصار در آوردند و ان
هرزه کاری را تمام همه کشتند اما یزید موی ریش را بکندید و سیاهی دیگ بر روی خود بمالید
تا سیاه وش شد و پوستین را باژگونه بپوشید یعنی موی را بیرون کرد و چرمش اندرون و ریسمان
گاه را بر میان بست و داس در میان خود نهاد و روان شد و از قلعه بر آمد ایشان چون
یزید را نیافتند بادشاهی روم را بعلی اصغر سپردند و دست امام محمد حنیفه را در آوردند و دعا کردند
متصل شد بصحرا یکسان زرین و در بیابان میرفتند دیدند که شخصی بدین هیئت گاه کاهی می برد
دگاه چوب بالا طریق خداع ایشان دانستند که یزید است گرفته در پیش علی اصغر آوردند علی اصغر
گفت که چون یکبار حضور کردم قتلش روا نباشد اما بند سخت نهاده چنانکه چاهی بکنند و بر بالای آن
چوبی را دراز نهاده و بوقت شام او را ازان چوب می کشید و در چاه آویزان می کرد و مردان نام
حکیمی بود که دائم اوقات در میان اصحاب فتنه انگیزی میکرد مقدار دو میل از دو زمین را شکافت
کرده بدین چاه رسید یزید را بیرون کرده بر دو سه صد کس فرو شب او را نگاه میکرد و فرزند
کرشکش چون خط آن کرد و سه صد گروه سپاه در پیدا شد که شب و روز از درد آن نالان بود

شبے درخواب دید کہ در پیش امیر حسین استادہ ہست و فوطہ بگردن انداختہ و زاری و تضرع نمود کہ
یا امیر بر من ہیچ گناہ نیست کہ از گناہ من درگذر و مرا بخشش امیر مے بخشید یزید گفت یا ابن رسول
اللہ رسول را کینہ نبود ترا نیز مے باید چون جدرا بدو شفیع آورد گفت بخشیدم گناہ ترا از ان
شادی چون بیدار شد تاب ہیچ خورد و شکمش بترقید و آن کژدمان بیرون آمدند و آن
سیصد کس را بخوردند ہمگی بمردند و تا این غایت کژدم سیاہ را عادت ہست کہ کسے را نمیخورد و
اگر میخورد مے میرد و این قصۂ جنگ میان اصحاب کہ روافض بکذب و بہتان بدل کردہ اند خدا تعالیٰ
مارا و شمارا و جملہ مومنان او مصدقان زحرمت شہیدان دشت کربلا بیامرزد و بر دین
مصطفوی مقیم دارد آمین یا رب العالمین **مسئلہ** گوشت و شیر جانور پلیدی خوار
روا ہست یا نہ **جواب** ہست کے حبس واختلفوا فی لحم الجلالۃ وشرب لبنہا واکل بیضہا فقال
مالک وابو حنیفۃ والشافعی رحمہم اللہ تعالیٰ یباح ذلک وان لم یحبس مع استحبابہم حبسہا
وقال احمد یحرم الا ان یحبس الطیر ثلث ایام روایۃ واحدۃ واختلف الروایۃ عنہ فی
الابل والبقر والغنم فروی عنہ ثلاثۃ ایام کالطیر وھو الاظھر والثانیۃ اربعون یوما
نقل من اختلاف الائمۃ **مسئلہ** اگر شخصے زرعت را آب پلید آب دہد آن زرعت خوردن
شاید یا نہ **جواب** شاید واختلفوا فی اکل الزروع والثمار والبقول اذا کان سقیہا بماء
النجس او علفہا بالنجاسۃ فقال ابو حنیفۃ ومالک والشافعی رحمہم اللہ تعالیٰ ھی مباحۃ و
قال احمد یحرم اکلہا ویحکم بنجاستہا اختلاف الائمۃ **مسئلہ** پس خوردہ زاغ حلال ہست
یا نہ **جواب** حلال ہست فی خزانۃ الفتاوی **مسئلہ** سور الغراب طاھر بای حال کان
لانہ یمسح منقارہ فی کل زمان وقال ابو القاسم ھو الصحیح وعلیہ الفتوی **مسئلہ** لی
تصرف المرأۃ فی ملک زوجہا لا یجوز وعلیہ الفتوی **مسئلہ** فی المحیط لو باعت المرأۃ مال
زوجہا واشتری شیئا بثمن زوجہا بغیر اذنہ بطل فتاوی اشتر وسنی **مسئلہ** رجل یصلے
علی القباء والقمیص کیف یطرحہ قال الشمس الائمۃ یجعل قفاہ من تحت رجلیہ ویسجد علی
ذیلہ والبطانۃ مختصر وکذا علی جلد الحیوان شرح ہدایۃ **مسئلہ** اگر زنے پدرہ گردنا
باشد باید کہ سورۂ کافرون و اخلاص و سورۂ فلق و ناس از تربیت نوشتہ بدہد کہ بخورد

فی الحال خلاص شود و اگر سوره والضحی نوشته در کمر بندد فی الحال خلاص شود اما بعد
بشتاب تمام دور کنند والا رود که آن زن خواهد افتاد مسئله قال شرف الائمة لا
یقبل شهادة الرعیة للشحنة وللرئیس والعامل لجهلهم ومیلهم خوفا منهم وکذا
المزارع قنیه وکذالک لایقبل شهادة من یاکل فی السوق وبین الناس لان ذا
یفعل من کان له مروة معدن فائده از خواجه احمد گیسوی رح منقول ست هر که را تب ا
شود باید که این کلمات را بخواند و بدمد مجربست و اگر چنین نوشته آب کرده خورد نیز مجرب
است ابتر کانی رفتان دو رفتان سنک نان دور کنون دور متون دور کنون منود
جنون دور با حسن البلیق قلیدی کثیر الهدی کثیر الدی برحمتک یا ارحم الراحمین مسئله
کوهستانی می آرد که اگر مسافر به مقیم اقتدا کند در نماز چهارگانی باید که دو رکعت را نیت کند زیرا که اگر چهار
رکعت را نیت کند جامع باشد میان نفل و فرض در یک نیت و این جائز نباشد و باید که بعد از نماز
رکعت اول دو رکعت اخیره را بنا بر تبعیت امام بجای آرد زیرا که تبعیت امام واجب است و این بما
استاد خواجه لطف الله متع الله المقتبسین بطول بقائه مسئله اذا مات الرجل وترک امراة
امراة وتزوجت المراة بزوج اخر لا یجوز لابیه واخیه وعمه وغیرهم ان یاخذ منه شیا وا
اخذ فهو حرام نقل هدایه مسئله اگر غلام کسی بدزدی اقرار کرد بحضور خواجه دست او را
و اگر کسی غلام و یا کنیزک را یا چیزی از متاع خانه بدزدد و واجب آید جواب درین صورت
نیز قطع دست ست و مال ایشان نیز ضامن باشد تحفة الاسلام مسئله اگر بر دزدی مال
دزدیده گواهان گواهی دهند بشنوند یا نه جواب بشنوند اما اگر گواهی بر دزدی دزدیده بدهند
نشنوند و مسموع نباشد زیرا که چون توقف بگواهی کرد گوئی رضا بدزدی دارد پس هر که رضا
بدزدی دارد گواهی او در باب دزدی قبول نباشد و حد توقف نزد بعضی یک روز است و نزد
بعضی سه شبانه روز است تحفة الاسلام مسئله رجل اشتری بقرة علی انها حاملة فاذا هی لم
یکن فانه یفسد البیع من فتاوی تتارخانی مسئله ولو لم یشترط فوجدها حاملة لا
یردها بخلاف الجاریة لان الحمل فی البهائم زیادة فی الجاریة عیب تتارخانی مسئله رجل
مات وله یترک شیئا للورثة وطلب الغرماء من الورثة دین المیت ما علیه من القرض فلا

حق للعزماء من الورثة خلاصه مسئله چون شخصے نیت روزه در شب کند باز دران شب ازان نیت بگردد وآن روزه برو لازم گردد یانے جواب نے اذا نوی فی اللیل ثم رجع فیه صح الرجوع خزانة الفتاوی مسئله بول الهرة لا یکون نجسًا لعموم البلوی وبه اخذ الفقیه ابو اللیث ومن منیة الفقهاء ان هذه المسالة فی الهرة الذکور اما فی الانثی وتحس باتفاق امنیه مسئله اگر شخصے بر دیگرے غله چون جو وگندم وغیره قرض وارد با جل معلوم ووقت اجل غله یافته نشود قاضی تا فصل دیگرا ورا مهلت دهد عجائب الغرائب مسئله اگر کسے بهائم را وطی کند گوشت آن بهائم خوردن نشاید یا نه جواب شاید بدانا صحیح آنست که وطی کننده خود بخود نخورد ودیگران بخورند تحفة الفقهاء واختلفوا اهل یجوز ان یاکل منها هو وغیره فقال ابو حنیفة رح لا یاکل هو منها ویاکل منها غیره وقال احمد رح یاکل منها هو وغیره وللشافعی رح وجهان وقال مالك لا یاکل منها هو ولا غیره ویحرم اکلها علی الاطلاق الائمة مسئله واختلفوا فی رجل کره رجلا علی ان یقتل اخره فقال ابو حنیفة رح یجب القتل علی المکره دون المباشر وقال مالك واحمد رحمهما الله علیهما یقتل المکره والمکره وقال الشافعی رح یقتل المکره وفی المکره روایتان واختلفوا فی صفة المکره فقال مالك رح ان کان المکره سلطانا او متغلبًا او سیدًا مع عبده اقید منهما جمیعًا الا ان یکون العبد عجمیًا جاهلا بتحریم ذلك فلا یجب القود وقال الباقون یصح الاکراه من کل بما ذکرنا اختلاف الائمة مسئله بعد صحابه هیچ احدی ابر دیگرے فضل نیست مگر اهل علم وتقوی را گفته اند که اولاد خلفائے راشدین نیز بترتیب پدران خود فضیلت دارند بر فرزندان دیگران چون فرزندان ابو بکر صدیق رض بر فرزندان فاروق وفرزندان او بر فرزندان عثمان رض وفرزندان او بر فرزندان مرتضی رض الا بر فرزندان بی بی فاطمه زهرا رضی الله عنها فضیلت ندارند زیرا که ایشان نسبت برسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دارند اعتبار مسئله المستحب ان یجدد النکاح مع امرأة ذات کل شهر لدفع شبهة البینونة الحاصلة عن التکلم بکلمة الکفر وللزوج ان یصیر وکیلا من امرأته تزویج نفسها بحضور شاهدین کلما وقع فی قلبه شك وشبهه. فتاوی زندوسی اما در مشتملات عذر خانی آورده است که مهر دیگر بمجرد این عقد لازم شود پس باید که اول بهان مهر اولیه را از خود ساقط

کند یعنی بخشش کند از زن بعده بدان مهر عقد بندد واگر زن نه بخشد حیله آنست که گوید مر زن را
اے زن حقوق خود را بمن بخش چون حقوق به بخشد مهر نیز یکے از حقوق باشد و بخشیده شود مسئله
ذبح کردن مسلمان یعنی آنکه بغیر کلمه چیزے دیگر نمے داند یهود و ترسا و گنگ و کودک و زن خنثٰی
ناکرده حلال ست وعلیه الفتوی کنز العباد ویجب ان یعلم انه اذا کان فی المسألة وجوه یوجب التکفیر
ووجه واحد یمنع التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجه الذی یمنع التکفیر لحسن الظن بالمسلم ثم
ان کانت نیة القائل الوجه الذی یمنع التکفیر فهو مسلم وما کان خطاء من الالفاظ لا یوجب
الکفر فقائله مؤمن علی حاله ولا یؤمر بتجدید النکاح ولکن یؤمر بالاستغفار والرجوع عن ذلک
ذخیره مسئله رجل قال لآخر خرق ثوب فلان فالضمان علی الذی خرق لا علی الآمر خلاصه
انا امر غیره یاخذ مال الغیر فالضمان علی الآخذ مال الغیر فالضمان علی الآخذ ولا رجوع علی الآمر
محیط مسئله اذا سال الماء من فم النائم فاصاب الثوب طاهر سواء من ماء الفم او منبعثا من الجوف
لان الغالب ان الماء الذی یخرج من الفم حالة النوم متولد من البلغم فیکون طاهرا کیف ما کان
عند ابی حنیفة ومحمد رحمهما الله وعلیه الفتوی واقعات حسامی مسئله البقار اذا نزل البقول
علی ید اجنبی یحفظها هل یکون ضامنا قال ان ترکها مدة یسیرة مثل ان یاکل ویشرب او یبول
او یغیط او یتوضاء ونحو ذلک لم یضمن لان هذا المقدار عفو فصول استروشنی ودر فتاوے
قرآن خوانی می آرد که اگر خواب کرد و بهائم از و غائب شد و بغیبت از و هلاک شد چون شیر خورد و یا
دزد برد بقار ضامن باشد مسئله تعزیر کردن کسے را بمال جائز ست یا نه جواب جائز
است بطریقے که قاضی مصلحت بیند اما درین سه امور لازم ست که مطلقاً تعزیر بکند اول در آنکه
شخصے بمسجد حاضر نشود برائے خمس اوقات صلوٰة دوم آنکه شخصے برائے کندیدن جمعے حاضر نشود سوم
در آنکه شخصے در صف قتال شکست او کند دستور القضاة فائده خرقه پوشانیدن وشجره
دادن مریدان را جائز ست اما مرید شخصے باشد که هر گز در خانه او فسق وفجور صادر نشود والا آن
مرید بآفات دینی ودنیاوی وهلاکت اموال گرفتار شود منقول ست که حضرت رسالت
پناه صلعم را سه خرقه متبرک باصحابؓ رسیده ست یکے را با چادر خود همراه پاره پاره کرده بهر یکے از
اصحاب تبرکا داد آن خرقه که در شب معراج آورده با امیر المومنین علی مرتضیٰؓ داده بود و خرقه دیگر

با اویس قرنی فرستاده بود و معلوم باد که حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اویس قرنی را ندیده بود بلکه اویس قرنی بغیب بدو ایمان آورده بود و مهتر جبرئیل او را خبر کرده بود گاہی روی بہ یمن می نشست صحابہ می گفتند یا رسول اللہ روی بہ یمن نشستن شما را بسیار میل ست چرا گفت انی لاجد نفس الرحمن من الیمن قصه او آنست که در یمن شهریست قرن نام دران شهر بیوه زنی بود پسری داشت اویس نام اما از کفاف هیچ نداشتند چون بعثت نبوت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شنیدند هر دو بغیب ایمان آوردند و همیشه صائم الدهر بودند و این پیره زن بنهایت پیری رسیده بود اویس از محبت رسول اللہ هرگز آرام نمیگرفت اما از خدمت مادر خلاصی نمی یافت و در روز اشتربانی میکرد و شبانگاه دونان جوین حاصل می آورد و هر دو بدان افطار میکردند آورده اند که درین گرگان اشتر انرا نمیخوردند اما اویس در تمام روز عبادت اللہ میکرد و گرگان اشتران ورا رعایت و پاسبانی و مراعات میکردند آورده اند که چون از شهادت دندان مبارک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شنید معلومش نشد که کدام دندان باشد تا بموافقت او دندان خود را نیز بکند. و بشکند اما باحتیاط همگی دندان خود را کشید باز بروئید دندان باز بکشید بکند تا هفت بار دندانش باز میروئید او میکشید چون رحلت حضرت قریب شد فرمود که این خرقه مرا در یمن مرتضی و فاروق روان کنند و با اویس قرنی بدهند تا هر که اویس بپوشاند از و باشد و کیفیت احوالش معلوم کرد که چنان می چنین میداشت چون ایشان برسیدند در قرن جوانان اویس نام بجدی بودند که در صحرای آمدند بعد از مدتی شخصی با ایشان بیان کرد که درین شهر اشتربانی اویس نام هست و اوصاف حمیده او بیان کرد ایشان گفتند که همان باشد بعد از ملاقات واقعه را باز نمودند اویس گفت خرقه را درمیان نهم تا بگردن هر که درآید از و باشد گفتند بهتر اما حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرموده است که هر کرا این خرقه رابپوشد شفاعت امت مرا در دنیا بجا آرد چون درمیان نهادند خرقه بالا پرید و در گردن اویس آویخت اویس درحال از سر بکشید و بوسه کرده بنهاد و گفت اول حق شفاعت را بجا آرم از ایشان فرو تر رفت و غسل کرد بعد از و دوگانه سر بسجده بنهاد هاتف آواز داد که ای اویس نصف امت رسول اللہ را بتو بخشیدم سر بالا نکرد باز هاتف آواز داد

کرد وحصهٔ امت را بتو بخشیدم هنوز سر بالا نکرد باز هاتفی آواز داد که بمقدار عدد پشم گوسفندان
صفا ومنا امت را بتو بخشیدم وصفا ومنا دو قبائل اند عرب که ایشان را گوسفندان بسیار اند
هنوز سر بالا نکرد اما چون از نا آمدن اویس بر شد فاروق ومرتضی رض هر دو در عقب او روان
شدند چون اویس شکهای پای ایشان را شنید سر بالا کرد وگفت ای امیرین اگر شما آمده نمی
بودید حق تعالی تمام امت رسول الله را بمن می بخشید پس در خطره یا هیچ احدی نگذرد که اویس
افضل از خلفای راشدین بود از آن خرقه پدر در سید زیرا که این الطاف الهی بود گاهی بر اکابر
می شود وگاهی بر اصاغر واز اویس قرنی سلسلهٔ آن نماند که خرقه بخدمت نیاورده بود ودر خبر
است فی العلوم آورده است که کلاه گرفتن نیز فائده تمام دارد حتی که در عرصهٔ عرصات میان
او ومیان دوزخ هفتاد صندوق پیدا شود که هر خرق این دنیا بوده باشد ومعلوم باد
که هر سلسله تعلق با ابوبکر صدیق دارد کلاه او یک ترکی می باید وکلاه فاروق دو ترکی می باشد
وکلاه ذی النورین سه ترکی می باشد وکلاه مرتضی چهار ترکی می باید بدان ای فرزند
که هیچ احدی را نرسد که انگشت تعرض فرا نه کند اندر اینکه در شجره چرا اسمای اولیاء الله می نویسند
بعده اسم مکرم رسول الله واسم معظم واجب تعالی می آرند زیرا که مقصود اصلی با جز این نیست که
این اسما را شفیع آریم بدرگاه لم یزل تا امور کلی با طریق اسهل واجل سرانجام یابد پس چون
زبانها ما ملوث ست از گناه اول اسماء اولیاء الله را یاد می کنیم تا لائق یاد کردن اسم خلفای
راشدین گردیم وچون اسم ایشان را بر زبان رانیم زبان ما پاک می گردد تا مستحق ذکر اسم شریف
رسول الله گردیم وچون اسم او را از صدق دل ویقین بر زبان رانیم زبان ما پاکتر گردد تا نام
ذات واجب الوجود بر زبان رانیم زیرا که رسیدن بدرگاه لم یزل بی همراهی سواران نیز رو
محال است ودیگر آنکه گفته اند التاخیر یفید التعظیم ودیگر آنکه اسمای معظم چون درخت اند واولیا
چون برگ هرچند برگ سربلندی ورو بهوا دارد اما ازین رو که قیامش بدرخت است پس
در نظر او بی بهای دارد زیرا که آب درخت برگ را هم رسیده ودرو نمایش کشیده وعوام الناس از
درخت به برگ مغرور باشند ونداند که برگ را فرحتی نیست بخود وبگر از درخت پس متعرض
باین سخن چون مغرور به برگ است ووجه تقدیم ایشان از آن است تا شخصی برگ را بیند نزدیک

سایہ آنرخت بحوید یعنی تا اولیا را شفیع نیارد و بتذکرہ شریف اسم ذات نرسد واللہ تعالیٰ اعلم

مسئلہ رجل علیہ دین فنسی حتی مات قال شداد رحمہ اللہ ان کان الذی بثمن مبیع او قرض لا یوخذ بہ یوم القیمۃ وان کان غصبا کان ماخوذا قاضیخان مسئلہ لا یکرہ الکلام عند الاذان بالاجماع ای للسامع فتاوی کامل من تکلم فی الاذان خیف علیہ من زوال الایمان ھذا محمول علی المؤذن دون السامع خزانۃ الجلالی مسئلہ اذا اشتری شیئا فصار مغبونا فیہ قال قاضیخان ابو علی النسفی لہ ولایۃ الفسخ وھو اختیار الامام ابی بکر وقال القاضی جمال الدین اذا غر البائع بان قال قیمتہ بھذا المقدار فلہ ولایۃ الفسخ محیط مسئلہ

نام خدائے عزوجل بھر زبانے کہ یاد کنند حلال باشد وبہجۃ ابوذر رضی اللہ عنہ را پرسیدند کہ اگر گرگ یا دو سر گوسفند بکند و گوسفند جز آن زندہ ماند ذبح کردن او شاید یا نہ جواب شاید ہیان دو سینہ و در فتاوی خواندہ ام نیز ہمچنین آوردہ است و در ملتقط ہے گوید کہ اگر گربہ سر ماکیان را از تن جدا کرد و او می جنبید ذبح حلال نشود و اگر سر گوسفند بشمشیر و یا بکارد زد و جدا کرد خوردن حلال باشد لیکن فعل مکروہ باشد اگر در وقت بسمل کردن مرغ و گنجشک را سر از تن جدا شد از سبب تیزی کارد او را بخورند و سر او را نخورند نیز پیش از آنکہ حیوان را بسمل کنند مرے دست و پائے از حیوان ببرید مگر پوست را گذاشت معلق ورانت وبعد آن گاؤ را بسمل کردند انگاہ پوست از ان حیوان چون گاؤ و گوسفند وغیرہا ببرید و آن عضو را جدا کرد حلال باشد آن عضو را بخورند لفظ عربی انیست العضو المبان یحلہ ہجل مذبوح روے مذبوحہ سوے کعبہ آوردن سنت ست بوقت ذبح باتفاق و اگر روے مذبوحہ بقبلہ نکند مکروہ باشد ولیکن حلال باشد اکل آن کفایۃ الاسلام مسئلہ شخصے بقرضدار خود دست دراز کردہ بود کہ تا قرض من ادا کنی ترا نخواہم باز شخصے دیگر درآمد او را از دست او خلاص کرد اگر بطریق کفالت وضمانت خلاص کرد قرض کنندہ طلب کند و اگر بے ضمانت خلاص کرد قرض از قرضدار طلب کنند کنز الدقائق و در مجالس الاسلام قاضی شمس الدین مسطور ست کہ روزے شیخ شرف الدین شیری قدس سرہ از حضرت قاضی شمس الدین سوال کرد کہ یا شیخ مشکلے دارم در اینکہ سبب وجوب سجدہ تلاوت چہ چیز باشد قاضی گفت اے فرزند معلوم باد کہ این سجدہ خالی از دو

اضرفیت یا در قصہ عداوت و یا قصہ وعید پس اگر قصہ او عداوت سجدہ برائے شکر و نجات
واگر قصہ وعیدست سجدہ از برائے خوف خداست مسئلہ لایجوز لاحد ان یدخل فی ولایۃ
الغیر للمنازعۃ معہ واخذ مملکتہ ومالہ لان فیہ ایقاظ الفتنۃ النائمۃ قال شیخ الامام حسام الدین
رحمہ اللہ علیہ من ایقظ الفتنۃ فعلیہ لعنۃ اللہ والملائکۃ والناس اجمعین قال ابو عبداللہ الحامد
رحمہ اللہ علیہ من دخل فی ولایۃ الغیر مع عسکرۃ القاہرۃ للمنازعۃ واخذ ملکہ ومالہ بلا موجب ولم
یمتنع عن الایذاء بقول الجمہور یجب القتال ویقاتل بکل ما یقاتل بہ مع اہل الحرب کالرمی
بالنبل والمنجنیق وارسال الماء علیہ والیہ والقاء الحرق علیہ واخذ اموالہ واسبابہ ظلما وزجرا
لہ وعبرۃ وتنبیہا لغیرہ وقال شیخ الامام العبد الجبار الحکیم الزاہد الامام الاجل برہان الدین
الواعظ وہذا بالاجماع اما التصرف فی اموالہ واسبابہ ظلما فقد قیل انہ یباح وہو الصحیح وان کان
القاہر مسلما او ذمیا والمقہور حربیا یزول ملکہ عن اموالہ بالاستیلاء وبقرارہما وان کان ذمیا
لایملک القاہر اموال المقہور وکذا اذا کانا مسلمین لان اموال المسلمین معصومۃ لایملک بالقہر
والاستیلاء لایحل التصرف فیہا وہذا اذا لم یکن بادیا بالظلم اما اذا کان بادیا بالظلم فعلیہ لعنۃ اللہ
والملائکۃ والناس اجمعین یباح اخذ اموالہم واسبابہم ظلمہم والتصرف فیہا دفعا للفتنۃ القائمۃ و
عبرۃ للعالم قال ابو مطیع لما افتی ابو یوسف رحمہ اللہ علیہ بجواز اخذ مال البادی بالظلم والتصرف
فیہ اخبر بذلک اباحنیفۃ رح قال المجیب مصیب کان محمد بن الحسن رح جالسا عندہ ولم یتکلم
بشیء وکان ہذا منہم بالاجماع فتاوی غرائب مسئلہ البیضۃ اذا خرجت من الدجاجۃ المیتۃ
اکلت وکذا اللبن الخارج من ضرع الشاۃ المیتۃ فتاوی سراجی مسئلہ من رای فقیرا فی المسجد
اغنی وراح فی بیتہ واکل الطعام فکانما اکل لحم الخنزیر ودم الحیض فتاوی خانیہ مسئلہ
مال شخصے مسلمان چون اسپ گاؤ واشتر وگوسفند وغیر ذالک بغیبت از صاحب مال بغیر ذبح
کردن آنرا نشاید واگر ذبح کرد ضامن باشد اما در تحفہ ملکی مے آرد کہ اگر ذابح بادیانت بود کہ ازو
ہرگز بدی وحرام خواری صادر نشدہ باشد بذبح کردن ضامن نباشد ومعلوم باد کہ
این اختلاف در شی ماکولاتست کہ اما در ذبح کردن خر و شتر وکلب وغیر ذالک اگر
آن ذابح بادیانت باشد ویا بے دیانت بہر تقدیر ضامن باشد مسئلہ چون غسل پلید شود

پاک کرده شود یا نه جواب پاک کرده شود باید که آورند عسل را با آتش بار کنند و آن عسل را بچوبے
وزن کنند و آن جائے را نشانه کنند و بمقدارے آب بران اندازد که اگر آن چیز شستنی
مے بود بدان آب شسته میشد و بجوشانند آب بتمامه مے سوزد و عسل باقی ماند چون بوزن آن
چوب برسد باز بدان مقدار آب دیگر اندازد همچنانسه کرت آب را در وے بسوزانند پاک گردد نقل
مجموعه سلطانی مسئله سئل در انچه زید دراز گوش خود را فروخته است به خالد به بیع فاسد
واین دراز گوش در دست خالد نقصان یافته است به آفت سماوی به شرعًا درین صورت
رسد زید را که این دراز گوش را از خالد مع ارش النقصان بگیرد یا نه جواب رسد وکذلک
اذا کان النقصان بفعل المشتری وذکر فی بیوع الخلاصة وان کان بفعل الاجنبی
فالبائع بالخیار فی الارش ان شاء اخذه من الجانی لا یرجع علی المشتری والمشتری یرجع علی
الجانی کما فی الغصب ذکر فی القنیة فی باب البیع الفاسد اشتری جاریة بشراء فاسد ونقص
عند المشتری یردها ویرد ما نقص ولو ولدت یردها وولدها ولو فقاء عینها یردها ونصف
قیمتها لانه مضمون بالقبض والاوصاف یضمن بالقبض فتاوی قاضی خانی مسئله اگر در
شیره موش افتد و بمیرد باید که موش را بکشد پیش از آنکه ریخته شود و بماند آن شیره را تا آنکه
خمر گردد بعد از این خمر را سرکه کند حلال میشود فی الخزانة مسئله سرکه ساختن مشروع است و سرکه
حاصل میشود بدانکه نمک در خمر اندازد و در پیش آفتاب بنهد و یا خود سرکه شود سراجی فائده هر که
این اسم را بوقت چاشت از برای دفع دشمنان هفتاد و پنجهزار بار بخواند آن کار را کفایت رسد
درین کار سوگند فرموده اند که هیچ یک نباید گفت و اگر نه عالم فتنه گیرد این سریست که در پیشانی
مهتر عزرائیل نوشته است اسم این است یعنی درین حروفها ی-آ-هـ-ذ-ل-هـ مسئله کنیز خود را
بغلام خود نکاح کرد و مهر مسمی کرد لازم شود یا نه جواب نه و بعضی گفته اند که هرگز لازم نشود مجیبة
المسائل مسئله تزویج کردن زنے را بجبر و نکاح کردن برود و مهر لازم شود چگونه باشد حل مشکل
این است که این شخص است که بزنے زنا میکند و در عین آن زنا برائے زن نکاح کند بر دو و مهر لازم
شود یکے مهر مسمی که در عین عقد نامیده بود و دیگر مهر که بسبب زنا لازم شده است زیرا که چون در زنا
زنا قبل از تزویج ذکر نکاح کرد حد ساقط شد پس قد تجد مهر مثل لازم مے شود مسئله دخل

زنا بامرأة فتزوجها وهو علی بطنها فعلیه مهران مهر مثل بالزنا لانه سقط الحد حین تزوجها

قبل تمام الزنا ومهر آخر وهو المسمی بالنکاح عجیبة المسائل مسئلہ فی الفتاوی الذهبی

سئل عن علماء بخارا عن رجل جاء فی مجلس فلان وجلس فوق المتعلم عالما بالعبادات مثل

الصلوة والزکوة والحج والصوم والحیض والنفاس هل یجب علیه شیء ام لا فاجابوا بان هذا

علی اربعة اوجه استخفاف او حقارة او اهانة او مزاح ولو تقعد علی وجه الاستخفاف طلقت

امرأة ولو کان علی وجه الحقارة او الاهانة یکفر ولو کان علی وجه المزاح یعزر ویشهر والفتوی علی قولهم

فی زماننا وفتنا العلماء مسئلہ در کنز آورده است که در حد سرقه صلح بمال جائز ست اما در حواشی او

مے آرد که صلح همچنان کند که اگر ده درم سرقه کرده باشد به برابر او پنجاه درم از دزد طلب کند تا وان

یکے به پنج میشود وغیر او را تنبیه بود وایضاً فدیه دست بریدن ساقط مے شود مسئلہ در نصاب

آورده است که بیع وشرا بر چند نوع ست یک نوع او حرام ست چنانکه گوشت که در وے کرمان افتاده

باشد زیرا که بجز و افتادن کرم گوشت حرام میشود و یا چون خوک و یا خمر و یا حر الاصل زیرا که در

عجائب الغرائب آورده است که اگر بائع مشتری را گوید که این چیز بدان شرط میفروشم که غارتی

ست یعنی ملک غیر ست بسرقه و یا بغصب گرفته ام و یا شخصے حر الاصل ست که من بوید شما را

مارجوع نباشد و آن چیز در ملک مشتری هلاک شد و یا خود از دست مشتری را رسد که ثمن خود را

از بائع باز گیرد و این چنین بیع مطلقاً روا نباشد و نوع دیگر فاسدست و فاسد را دو روی

ست یکی بعض او بعض قریب یک دیگر او لو صل چه اگر احد متعاقدین فسخ کند شاید که چنانکه گوشت

گنده بوی شود مکروه شود حرام پس اگر فسخ کند شاید و اگر طمع سازد بیع روا باشد و یا چون مبادله

لبن بلبن در فتاوی سراجی آورده است که اگر شخصے شیر را بکسے بدهد بدان شرط که باز

شیر را از ماده گاؤ دوشیده بدهد بعد از مدتے احد از متعاقدین فسخ کند بدین که برابر این شیر

بمن غله بده پس بحکم شرع او را غله رسد پس شیر را بالشیر دادن روا باشد اما با فساد اما در

شمه وری آورده است که شیر ماده گاؤ را به شیر بز و گوسفند بدهد روا مے گردد پس روا نباشد

و نوع دوم بیع مکروه و آن بیع جائز باشد اما آثم گردد چنانکه شخصے در شهر خود غله از شهر خود جمع

کند و با دیگران به بیع گران بفروشد و یا شخصے پیشوائے کاروان آید و فتح آن شهر را که برتنا

مسئلہ در بیان صلح بمال

بنا یابند چون نیک و بد یعنی نیک خواهی کار وایشان کند و یا چون یک کس بیع را سر انجام
داده باشد دیگری درمیان درآید و یا در وقت اذان جمعه یعنی بعد اذان جمعه درین صورتها
بیع کند جائز باشد اما آن شخص آثم گردد مسئله گواهی حربی بر حربی دیگر رواست با ختلاف
ملت ایشان و گواهی حربی بر ذمی روا نیست و گواهی ذمی بر ذمی رواست با ختلاف ملت
ایشان و گواهی اعرابی و روستائی بر شهری روا نیست زیرا که اوائے حروف نمی تواند بجاے
آورد و گواهی شهری بر اعرابی روا هست و گواهی اعرابی بر اعرابی دیگر نیز روا هست زیرا که
دران ولایت جز ایشان یافته نمی شود نسخه می مسئله اذا ادعی عیب بالدابة لا
یثبت حتی یقیم البینة وان اقام بینة العیب یثبت العیب ان قال البائع ان مات علی
عیب الدابة فهو علی بیع علیه وان اقام بینة علی ذلك لان البائع غیره علی ذلك
الصحیح ان عیب الدابة لا یثبت لانه لا یعتبر وقت ضربه قیل یضرب وقت الشتاء وقیل
وقت الصیف وقیل وقت الربیع شرح هدایه مسئله چون مسافر در نماز چهار گانی با امام
مقیم اقتدا کرد چهار رکعت را تمام کردن برو فرض میشود و اگر بر قعده اول نشست نمازش فاسد
شود اگر در شفعه اول اقتدا کرد نیز تمام کردن لازم بود و اگر در شفعه آخر اقتدا کرد نیز چهار رکعت
را تمام کردن لازم بود مسئله آورده اند که روزی زنی بخدمت رسول الله حاضر شد گفت
یا رسول الله شوهر من دوستی ندارد گفت بزنو باد که از ناشزه و عات به پرهیزی بگذاشت
گریت زنی سوال اکبر رسول الله صلعم همین جواب داد بعد از ان گفت یا رسول الله من در
حق او چیزی کرده ام از ان پس من دوستی او روز بروز می افزاید حضرت رسالت پناه صلعم
بغایت درشتی و اعراض فرمود و او را از پیش خود دور کرد حتی که آن زمین که برو استاده بود
آنرا نیز بریده انداخت پس گفته اند که اگر شخصی اندک و بیش از سحری دانسته باشد چنانچه
اگر پسر را یا در خود مهربان بکنند از روی سحر آنکس کافر گردد و قتل وی لازم است مسئله اگر کسی از
جهت پریان چراغ نهد و یا از جهت ایشان مرغ و یا گوسفند و غیر ذلك را بکشد و یا گوشت
ویا تاج خروس را ببرد و بدان تعویذ نویسد پس آن کافر میشود و زنش طلاق میشود اگر تجدید
نکاح کرد فیها و الا همیشه زنا کار است تفسیر یعقوبی مسئله پوست بز غاله خوردن روا

باشد بستان ابو اللیث سمرقندی و در دلیل العارفین مسطور است که چون زن و شوهر را
نزدیکی حاصل میشود در آن میان مهتر جبرئیل علیه السلام پارهٔ خاک از موضع مدفن آن طفل می‌گیرد و در رحم
زن فرشته است که آنرا ملک الارحام میگویند بدست آن میدهد چون از طرف مادر و پدر آب در رحم
قرار می‌گیرد آن خاک بدان می‌آمیزد و مدت چهل روز در دست بالیدن گیرد و پس از آن پیر میگردد بعده
فرشتهٔ دیگر از دست او میگیرد و مدت چهل روز میان لذتها اندامهای او درست میشود چون گوشت و پوست
و استخوان و عروق پیدا از حضرت عزت خطاب می‌آید که ای فرشته سرش پیدا کن و قوای کلی در دماغ
سمع و بصر و شم و ذوق و در دهن و شکم و پا بهایش است کن و قوت مشی من میدهم و دستهایش است
کن و قوت بطش من میدهم بعد از ترتیب جمله اندام مدت ده روز در بیجان افتاده باشد بی روح
بعد از آن گفته اند که حیات بمنزله اسپ [illegible] است هر چیزی را که ... میکند زنده میشود پس اول
او زنده میشوند بعد از آن هر دو گروه و در روده زنده میشوند که این ارواح نباتی گویند بعد از آن یکی
است میان جگر بند و روده که مخرج نفس از آنست بدان رو حیات بالا سرایت میکند و نفس پیدا
میشود پس این هنگام حیوان نام می‌یابد بعد از آن فرشته است که آنرا ملک الارواح میگویند
ارواح را داخل میکند که آنرا ارواح نفسانی و جاری گویند که سمع و بصر و ذوق خاصیت اوست و روی
طفل در شکم مادر بطرف ناف میباشد یعنی پشتها بطرف پشت مادر و روی او بطرف روی مادر او
می‌باشد و پس شیخ شهید ابو علی سند و باری آورده است که نفس چهار است و ارواح چهار که
در حالت خواب ارواح بیرون می‌آید و در حالت بیداری داخل میشود و در وقت موت بیرون هم
میروند خلاف ملحدان را که نزدیک ایشان ارواح و نفس چیزی نیست **و منقولست** که چون
ارواح در رحم می‌آید چهار خط را همراه می‌آرد یکی اینکه اجل که مقدار کذا و کذا سنین و شهور و ایام عمر
او باشد و در فلان ساعت اجل او منقضی میشود کما قال الله تعالی اِذَا جَآءَ اَجَلُهُمْ لَا یَسْتَاْخِرُوْنَ
سَاعَةً وَّلَا یَسْتَقْدِمُوْنَ یعنی مقدار یک گرفتن موی چه پس و پیش نشود اما نزدیک اعتزال مقتول
باجل خود نمرده باشد چه اگر قاتل نکشتی مدت چهل روز زنده بودی اما نزدیک اهل سنت و جماعت
این قول محض کفر است دوم خط دیگر رزق او نوشته می‌باشد که مقدار کذا و کذا این شخص خورد
سوم خط دیگر عمل او نوشته میباشد که مقدار کذا و کذا عمل از وی در وجود می‌آید خواه نیکی خواه بدی و ...

ودیگر مذہب اونوشتہ بیباشد کہ این کس ہمہ فرزند میرود ویا بہشت چنانچہ منقولست کہ گریہ کودک بعد از ولادت از آنست کہ او تا این غایت جملہ امور غیب را یاد میبد آباشد او درین حالت فرشتہ می آید و پیشانی او را سخت میمالد بتمامہ آن یادرا فراموش میکند از آن اندوہ در گریہ میشود منقولست کہ طفل بعد از ولادت در مدت چہار ماہ گریہ میکند در آن اثنا لا الہ الا اللہ بیان می کند و در چہار ماہ دیگر محمد رسول اللہ را بیان میکند و در چہار ماہ دیگر اگر مادر و پدر مسلمان بودند میگوید اللہم اغفرلی ولوالدی واگر مادر و پدر ش کافر بودند میگوید اللہم العن علے والدی مسئلہ اگر طفل گریہ کند باید کہ سورۂ لایلاف را نوشتہ در گلویش بند د آرام شود مسئلہ بدانکہ دیدار باریتعالی را دیدن رحمت ہر روز می خواہد شد بعد از دخول در بہشت مومنان را یعنی زنان امہات اخلاق مراہل روافض و حشویان راکہ نزدیک روافض بغیر از بی بی فاطمہ زہرا زنان دیگر نہ بینند و نزدیک حشویان کہ بغیر از بی بی عائشہ صدیقہ رضہ زنان دیگر نہ بینند و این قول آنہا محض باطل ست شرح عقائد مسئلہ در دور مجالس آوردہ ہست کہ زنے بود صاحب جمال از غایت گریہ کردن چشمان اوبے نور شدہ بودند واز و پرسیدند کہ چرا گریہ میکنی گفت شنیدم کہ فردائے قیامت زنان را دیدار نباشد گفتندش کہ این ضعیفہ این قول روافض ست لاہل زنان را دیدار باشد گفت پس ازین قرار نسوم از گریہ زیراکہ چشمان من از جہت دیدار او کور شدہ ہست مسئلہ چون شخصے چہار زنان داشتہ باشد زن پنجم را نکاح کردن خواہد روا باشد یا نے جواب حیلہ آنست کہ از زن اولینہ کہ آخر او با بعقد در آوردہ باشد از ان اذن خواہد اگر اذن داد بعد ازین ہر چند زنان کہ بکند لا الی النہایہ روا باشد و این روایت در مشکلات خزرخانی مسطور ست اما مفتی را شاید کہ این مسئلہ را بر دانشمندان ز ور آور بگذارند بعد از ان فتوی دہد مسئلہ رجل نوی السفر فی رمضان

---

وہو صائم فقبل ان یخرج من العمرانات ان اکل علیہ الکفارۃ فتاوی سراجی و قران خوانی مسئلہ شخصے بدست کفار اسیر شدہ بود و فہمیدہ اند کہ ماہ رمضان کدام باشد پس تحری کردہ یک ماہ را روزہ داشتہ ہست شرعًا اگر تحری موافقت افتد روا باشد یا نے جواب باشد اما اگر معلوم شود کہ آن تحری قبل از رمضان بود و یا بعد از رمضان بود نیز آن روزہ محسوب

باشد باید سیجاب روا باشد فتاوی قرآن خوانی مسئله مستاجر را روا نباشد که دابهٔ مستاجر را بزند
اصلاً عند ابی حنیفة رحمه الله اگر زند و هلاک شود ضامن باشد و همچنین بکشیدن لگام عقب بلکه آواز که بخوانان
میکنند با هیر و هی و غیرها بضرب معتاد ضامن نباشد و دابهٔ عاریت را بزند نیز ضامن شود باتفاق اما
اگر دابه را امر و ورکرد و در غیر موضع معتاد بزند و هلاک شود باجماع ضامن شود فتاوی نوادر مسئله اگر
شخصی اهل الحرفه در پیش یکی عهد کرده که کسوت و طعام را بمن داده باشی و من بندگی شما را قبول
کردم که قدیم الایام در پیش شما باشم و بعد از مدت آنکس میخواهد که از پیش وی برود در رفتن تواند با زچه را
تواند و آنچه از طعام و کسوت بوی داده است آنچه آنکس کم داده است بمرد و برابر میشود و بهیچ احدی از
دیگر چیزی طلب ندارد نقل از تاتارخانی مسئله در فتاوی اختیار آورده است که در سفر نیت را
قصر نیست زیرا که در اتیان و ترک مسافر مخیر است و قبل اتیان در حال نزول و ترک در حال
رفتن در فتاوی ظهیری و خلاصه بنا نیست مستحب داشته نقل صلوٰة باجینی مسئله مکروه است اقتدا
با اهل هوا و بدعت کردن چون جبلیه و قدریه و روافضیه و خطابیه و مشبهیه آنکه قرآن مخلوق
گویند اقتدا با ایشان مطلق درست نیست نقل از باجینی مسئله مکروه است تکرار جماعت
کردن در مسجد که اهل آن مسجد نماز بجماعت گذارده باشند و این در صورتی مکروه است که قوم آخر
از قوم اول اکثر باشند اما اگر یکی بجای دو و یک گوشه باشند مکروه نباشد و در جامع صغیر خانی گفته
است که این جمله در صورتیست که آن مسجد در شارع عام نباشد اما اگر در شارع عام باشد تکرار جماعت
بانگ نماز و اقامت مکروه نیست زیرا که امام معلوم و معین شرط است از برای کراهیت و این جای
معلوم نی نقل صلوٰة باجینی مسئله نماز گذاردن بر فوق مسجد مکروه باشد اگر جای باید در صحن مسجد
و اگر جای نیابد مکروه نباشد نقل باجینی مسئله چون زنی وفات یابد باید که موهای او را در دو
گیسو کنند یکی را بجانب راست بر بالای قمیص بر فوق صدر او بانهند و دیگر را بجانب چپ همچنان کنند
سوال اگر مردی موی داشته باشد او را چه باید کرد و گیسو کرده همچنان بطریق مذکور مانند تشبیه
بزنان میشود و اگر دو گیسو کرده متعاقب او بانهد آن نیز تشبیه بزنان میشود از آنکه زنان را هم
دو گیسو می باشد و مرد را نیز دو میشود و اگر بر سر پیچیده بماند آن نیز قلب موضوع میشود پس چه باید
کرد جواب باید کرد که موهای مرد را سه گیسو سازد یکی را پس پشت و دو زیر یک یک طرف او

نہد و دیگر را در زیر دیگر کتف او نہد و سوم را در زیر پشت او برابر گردن بنہد۔ نقل از خلاصۃ الفقہ مسئلہ اگر شخصے کالائے خرید بدانکہ او را سہ روز خیار کرد و بعد از آن اگر تصرف کرد در آن مبیعہ چنانکہ اسپ بود بر نشست و یا سوار بود بار کرد و یا مادہ گاو بود بدوشید و یا کنیزک بود وطی کرد و یا بوسہ داد بشہوت یا او را مس کرد درین حال ہمہ جائے او را خیار باطل باشد و بیع جائز و لازم آید رد نتواند کرد و نیز اگر کنیزک بشرط بکر خرید پس کاملہ بیدا شد بطریق کہ زنان دانند بوطی رد نتوان کرد کفایۃ الاسلام باب دربیان راہ فقیری ہزار و یک منزل ست و چہل و چہار مقام ست۔ باب اندر بیان خرقہ سوال اگر ترا پرسند کہ خرقہ چیست و چند معنی دارد جواب بگو کہ خرقہ پوشش بہ پنج معنی اطلاق کردہ اند اول خرقہ اصل ست کہ لم یزل خواست تا کسوف خلق بر موجودات پوشاند قولہ تعالیٰ اِذَا اَرَادَ شَیْئًا اَنْ یَّقُوْلَ لَهٗ كُنْ فَیَكُوْنَ آفرینش خرقہ اصلی ست کہ ہر دو عالم را پوشاند و خرقہ دوم عرش و خرقہ سوم زمین ست و خرقہ چہارم لیل و نہار ست قولہ تعالیٰ وَجَعَلْنَا الَّیْلَ لِبَاسًا وَّجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا و خرقہ پنجم ہیم ست۔

باب اندر بیان خرقہ اصلی بر دو وجہ ست آوردہ اند پس جملہ موجودات از کتم عدم بصحرائے وجود آوردہ اند و این وجود معدوم بود چون ایشان را از نیستی بہستی آوردہ و این خرقہ را بایشان دادہ ست درین معنی خرقہ اصلی نام نہادہ اند و این خرقہ دوم عشق ست و این خرقہ را نیز بوجود آمدہ ست اول عشق را نگفتن و نا پرسیدن و تعلیم علم نشناسد و حاصل نشود و چون بر وجود وی آید کہ معلوم شود و دوم چیزے نتوان داد کہ عشق نیست

قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من اکل الطعام فی بیت المصیبۃ فی الیوم الاول تبرا منہ الایمان ومن اکل الطعام فی الیوم الثانی تبرا منہ الملائکۃ المقربون ومن اکل الطعام فی الیوم الثالث فقد تبرا منہ الرحمن۔ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ بری من الذین یاکلون الطعام فی بیت المصیبۃ قبل مضی ثلاث ایام المراد بالنہی الاغنیاء الناس لا للفقراء اذا ھم المستحقون ویستحب الاطعام لاھل المصیبۃ اذا لم یکن معہم نواحۃ لان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اطعمہم علی حمزۃ ایام التعزیۃ واذا کان فیہم نوحۃ لا یبعث لانہا عانت علی المصیبۃ وذالک منہی مختار الفتوی ان اعرابیا جاء الی

النبی علیہ الصلوٰۃ والسلام فقال یا رسول اللہ ان انبی مات والطعام یرسل مع الجنازۃ ما شان

تیاک الطعام ھو حلال ام حرام فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ھو حلال وامر الصحابۃ باکلہ ولکن یکرہ

اذا کان بین القبول من تمجید الواعظین ومن لم یاکل الطعام الذی یرفعون مع الجنازۃ فھو مبتدع وتابع

الیھود لانھم لا یرفعوا مع الجنازۃ ولم یاکل ایاما من مقدسی من الذخیرۃ الطعام الذی یحمل خلف الجنازۃ

یحل اکلہ لا المصیبۃ یحملون ھذا الطعام لاجل حامل الجنازۃ فیحل اکلہ فی الملتقط لو حملوا

الطعام خلف الجنازۃ یحل اکلہ و لعموم البلوی وقد وقع فی بعض النسخ لا یباح اکلہ ھذا الطعام

فھو مخالفۃ النسخۃ المتقدمین والمتاخرین والحاد بعدم الاباحۃ المکروۃ لا من زین وسی الطحاوی

وسئل عن ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہ عن الرجل یقوم باللیل ویصوم بالنھار ولا یحضر بالجماعۃ

ھو قال فی النار قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من منع میراث وارث حرم اللہ تعالیٰ میراثہ عن الجنۃ

فی تفسیر ابی طالب الکرمانی فائدہ و تعویذ چشم بخم بد نظران ہر گاہ نظرے رسد این تعویذ

را نوشتہ نگہدار د خدا تعالیٰ او را از آفت نظر امان دہد و ستہ مرتبہ بدان نظر رسیدہ بدمد بفرمان

رب العالمین شفا یابد مجرب ست بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ اعوذ برب عیسیٰ و شہباء

قابس فی حجر یابس وما قاؤ سر العین بالعین ردۃ العین الی العین فی کبدۃ حلیۃ یا عظیم یا عظیم

یا عظیم یا اللہ یا اللہ برحمتک یا ارحم الراحمین نوع دیگر اگر کسے را چشم تاریک باشد

بیار و بیخ زعفران را و بساید و در چشم کشد با چوب سرمہ دان و بعد از ان زرد چوبہ بگیرد

پشم آلودہ کردہ بالائے چشم نہا بعد از ان دو کلیچہ از گل کند و بالائے چشم بماند روشن گردد

بفرمان اللہ تعالیٰ مجرب ست نوع دیگر روشنائی تلخہ ماہی و مشک و زعفران کف دریا

و چاکسو این جملہ را آس کند و با شہد آمیزد و در چشم کشد روشن گردد ان شاء اللہ تعالیٰ

نوع دیگر برگ سپند را بگیرد و بکوبد ہمراہ شیر کند در شب تا لدعلی الصباح و در دہن بگیر بجز ان

دہن و گندہ بوئے جملہ علت برطرف شود بحکم باری تعالیٰ نوع دیگر اگر کسے را دست و

پائے محرق شود ہم پر ست و پائے بالدحرق کم شود ان شاء اللہ فقط

بسم الله الرحمن الرحیم

# فهرست ابواب و فصول و مسائل و حکایات ارشاد الطالبین



[illegible] رساله ارشاد الطالبین [illegible] ۳۶

تمام فہرست کتاب ارشاد الطالبین

اشتہار

# ضروری اطلاع

کتاب ہذا و دیگر کتب ہر علم و فن یعنی عربی
فارسی اردو گورمکھی سنسکرت ہندی
پنجابی۔ قانونی وغیرہ وغیرہ بر دوکان
**شیخ الٰہی بخش محمد جلال الدین**
تاجران کتب لاہور بازار کشمیری
برائے فروخت موجود اند۔ ہر کہ خواہد
**طلب نماید**